انجیل مینی

مرور کلی

این مجموعه‌ای دقیقاً گزینش‌شده از متون یونانی باستان است که هدف آن ثبت بهترین شکل ممکن از تعالیم عیسی و نوشته‌هایی است که او آموزش داد، به آن‌ها ارجاع داد و آن‌ها را تحقق بخشید .هدف ما ارائه نزدیک‌ترین بازنمایی دقیق از یونانی اصلی در قالبی مدرن و خواندنی به شما است.

سلب مسئولیت

این ترجمه از متن یونانی اصلی سپتواجینت و متون بیزانسی با استفاده از مدل‌های زبانی بزرگ ایجاد شده است .به همین دلیل حاوی آثار فراوانی از فرهنگ و دستور زبان اصلی است، اما ممکن است شامل خطاهایی نیز باشد .اگر چیزی عجیب به نظر می‌رسد، لطفاً متن یونانی اصلی را بررسی کنید .اگر خطایی پیدا کردید، لطفاً آن را به jesusislord@joshuabible.com ایمیل کنید.

مجوزدهی

شما اجازه دارید این ترجمه را به صورت جزئی یا کامل بازتولید و توزیع کنید .شما مجاز به تغییر یا فروش آن نیستید .اگر خطایی پیدا کردید، لطفاً به آدرس jesusislord@joshuabible.com ایمیل ارسال کنید تا بتوانیم آن را اصلاح کرده و نسخه به‌روزشده‌ای را در اختیار شما قرار دهیم.

انجیل متی

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲| ۵۲| ۶۲| ۷۲| ۸۲

انجیل مرقس

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱

انجیل یوحنا

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲

نامه یوحنا

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵

پیدایش

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲| ۵۲| ۶۲| ۷۲| ۸۲| ۹۲| ۰۳| ۱۳| ۲۳| ۳۳| ۴۳| ۵۳| ۶۳| ۷۳| ۸۳| ۹۳| ۰۴| ۱۴| ۲۴| ۳۴| ۴۴| ۵۴| ۶۴| ۷۴| ۸۴| ۹۴| ۰۵

خروج

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲| ۵۲| ۶۲| ۷۲| ۸۲| ۹۲| ۰۳| ۱۳| ۲۳| ۳۳| ۴۳| ۵۳| ۶۳| ۷۳| ۸۳| ۹۳| ۰۴

اعداد

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲| ۵۲| ۶۲| ۷۲| ۸۲| ۹۲| ۰۳| ۱۳| ۲۳| ۳۳| ۴۳| ۵۳| ۶۳

تثنیه

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲| ۵۲| ۶۲| ۷۲| ۸۲| ۹۲| ۰۳| ۱۳| ۲۳| ۳۳| ۴۳

یوشع

| ۱| ۲| ۳| ۴| ۵| ۶| ۷| ۸| ۹| ۰۱| ۱۱| ۲۱| ۳۱| ۴۱| ۵۱| ۶۱| ۷۱| ۸۱| ۹۱| ۰۲| ۱۲| ۲۲| ۳۲| ۴۲

انجیل متی

۱

کتاب تبار عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم .ابراهیم اسحاق را زایید، اسحاق یعقوب را زایید، یعقوب یهودا و برادران او را زایید، یهودا فارص و زارح را از تامار زایید، فارص حصرون را زایید، حصرون ارام را زایید، ارام عمیناداب را زایید، عمیناداب نحشون را زایید، نحشون سلمون را زایید، سلمون بوعز را از راحاب زایید، بوعز عوبید را از روت زایید، عوبید یسا را زایید، یسا داود پادشاه را زایید .داوود پادشاه، سلیمان را از همسر اوریا به دنیا آورد، و سلیمان رحبعام را به دنیا آورد، و رحبعام ابیا را به دنیا آورد، و ابیا آسا را به دنیا آورد، و آسا یهوشافاط را به دنیا آورد، و یهوشافاط یورام را به دنیا آورد، و یورام عزیا را به دنیا آورد، و عزیا یوتام را به دنیا آورد، و یوتام آحاز را به دنیا آورد، و آحاز حزقیا را به دنیا آورد، و حزقیا منسی را به دنیا آورد، و منسی آمون را به دنیا آورد، و آمون یوشیا را به دنیا آورد، و یوشیا یکنیا و برادران او را در زمان تبعید به بابل به دنیا آورد .بعد از تبعید به بابل، یکنیا سلتیئل را زایید، و سلتیئل زروبابل را زایید، و زروبابل ابیهو را زایید، و ابیهو الیاقیم را زایید، و الیاقیم عازور را زایید، و عازور صادوق را زایید، و

صادوق اخیم را زایید، و اخیم الیود را زایید، و الیود العازار را زایید، و العازار متان را زایید، و متان یعقوب را زایید، و یعقوب یوسف، شوهر مریم را زایید، که از او عیسی که مسیح نامیده می‌شود متولد شد .پس همه نسل‌ها از ابراهیم تا داوود چهارده نسل، و از داوود تا تبعید به بابل چهارده نسل، و از تبعید به بابل تا مسیح چهارده نسل .تولد عیسی مسیح این‌طور بود .زیرا مادر او مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از اینکه آنها با هم جمع شوند، او یافت شد که حامله بود از روح القدس .یوسف، شوهر او، چون عادل بود و نمی‌خواست او را رسوا کند، خواست مخفیانه او را رها کند .اما وقتی او این چیزها را در نظر گرفت، ناگهان فرستاده خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت :یوسف پسر داوود، نترس که مریم زن خودت را بگیری، زیرا آنچه در او به دنیا آمده است از روح القدس است .او پسری به دنیا خواهد آورد و تو نام او را عیسی خواهی خواند، زیرا او قوم خود را از گناهان آنها نجات خواهد داد .این همه اتفاق افتاد تا آنچه که توسط خداوند از طریق پیامبر گفته شده بود انجام شود که می‌گفت :اینک باکره‌ای در شکم خواهد داشت و پسری به دنیا خواهد آورد و نام او را عمانوئل خواهند خواند که ترجمه شده یعنی خدا با ماست یوسف از خواب بیدار شد و همانطور که فرستاده خداوند به او دستور داده بود، عمل کرد و زن خود را پذیرفت و او را نشناخت تا اینکه پسر نخست زاده اش را به دنیا آورد و نام او را عیسی گذاشت.

۲

وقتی عیسی در بیت‌لحم یهودیه در روزهای هیرودیس پادشاه متولد شد، اینک مجوسی از شرق به اورشلیم رسیدند و گفتند :کجاست پادشاه یهودیان که متولد شده؟ چون ما ستاره او را در مشرق دیدیم و آمدیم تا به او سجده کنیم .وقتی هرودیس پادشاه شنید آشفته

شد و تمام اورشلیم با او، و تمام کاهنان اعظم و کاتبان قوم را جمع کرده، از آنها سوال می‌کرد که مسیح کجا متولد می‌شود .آنها به او گفتند :در بیت‌لحم یهودیه، چون چنین نوشته شده است توسط پیامبر :و تو بیت‌لحم، سرزمین یهودا، به هیچ وجه کوچکترین نیستی در میان رهبران یهودا، چون از تو بیرون خواهد آمد رهبری که شبانی خواهد کرد قوم مرا، اسرائیل را .آنگاه هرودس مجوسان را مخفیانه فراخواند و از آنها زمان ستاره ظاهر شده را دقیقا معین کرد، و آنها را به بیت لحم فرستاد و گفت :رفته دقیقا درباره کودک تحقیق کنید، و هرگاه یافتید، به من گزارش دهید، تا من هم آمده او را سجده کنم . و آنها پس از شنیدن از پادشاه رفتند، و اینک ستاره ای که در مشرق دیده بودند جلوی آنها را می گرفت، تا اینکه آمده بالای جایی که کودک بود ایستاد .و با دیدن ستاره شادی بزرگ بسیار شاد شدند، و آمده به داخل خانه کودک را با مریم مادر او دیدند، و افتاده به او سجده کردند، و باز کرده گنجینه های خود به او هدایا آوردند، طلا و کندر و مر .و هشدار داده شده در خواب که برنگردند به سوی هرودس، از راه دیگری به سرزمین خود بازگشتند .بعد از اینکه آنها عقب نشینی کردند، اینک فرستاده خداوند در خواب به یوسف ظاهر می شود و می گوید :برخاسته کودک و مادر او را با خود بگیر و به مصر بگریز و آنجا باش تا زمانی که به تو بگویم، زیرا هیرودیس قصد دارد کودک را بجوید تا او را نابود کند .او که برخاست، کودک و مادر او را در شب برداشت و به مصر رفت، و آنجا بود تا مرگ هرودس، تا آنچه گفته شده بود توسط خداوند از طریق پیامبر که می‌گفت برآورده شود :از مصر پسرم را خواندم .آنگاه هرودیس وقتی دید که توسط مجوسیان فریب خورده است، بسیار خشمگین شد، و فرستاد و همه کودکان را که در بیت‌لحم و در همه مرزهای آن بودند از دو ساله و پایین‌تر کشت، طبق زمانی که از مجوسیان به طور دقیق تعیین کرده بود .آنگاه آنچه توسط ارمیای نبی گفته شده بود برآورده شد که می‌گفت : صدایی در رامه شنیده شد، ناله و گریه و سوگواری بسیار؛ راحیل برای فرزندانش گریه

می‌کرد، و نمی‌خواست تسلی یابد، زیرا که آنها نیستند .و پس از مرگ هرودس، اینک فرستاده خداوند در خواب به یوسف در مصر ظاهر می‌شود و می‌گوید :برخیز و کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل برو، زیرا آنهایی که جان کودک را می‌جستند مرده‌اند .و او برخاست، کودک و مادر او را برداشت و به سرزمین اسرائیل آمد .شنیده بود که ارخلائوس به جای هیرودیس پدرش بر یهودیه سلطنت می‌کند، ترسید که به آنجا برود؛ اما در خواب هشدار داده شد، پس به نواحی جلیل کناره گیری کرد، و آمد و در شهری به نام ناصره ساکن شد، تا آنچه از طریق انبیا گفته شده بود برآورده شود که ناصری خوانده خواهد شد.

۳

در آن روزها یحیی تعمید دهنده می‌آید و در بیابان یهودیه موعظه می‌کند و می‌گوید :توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان‌ها نزدیک شده است .زیرا این همان کسی است که توسط اشعیای نبی گفته شده و می‌گوید :صدای فریاد زننده‌ای در بیابان، راه خداوند را آماده کنید، مسیرهای او را راست بسازید .خود یحیي لباسش از موهای شتر بود و کمربند چرمی دور کمرش، و غذایش ملخ‌ها و عسل وحشی بود آنگاه اورشلیم و تمام یهودیه و تمام منطقه اطراف اردن به سوی او بیرون می‌آمدند، و در اردن توسط او تعمید می‌گرفتند در حالی که گناهان خود را اعتراف می‌کردند .اما وقتی بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که برای تعمید او می آمدند، به آنها گفت :ای فرزندان افعی ها، چه کسی به شما نشان داد که از خشم آینده فرار کنید؟ پس میوه‌ای شایسته توبه بسازید، و فکر نکنید که در خودتان بگویید، ما ابراهیم را پدر داریم .من به شما می‌گویم که خدا قادر است از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برپا کند .اما در حال حاضر تبر به ریشه درختان نهاده شده

است، پس هر درختی که میوه خوب تولید نمی‌کند قطع می‌شود و به آتش انداخته می‌شود .من شما را در آب برای توبه غسل تعمید می‌دهم، اما کسی که بعد از من می‌آید از من قوی‌تر است، که من لایق نیستم کفش‌های او را حمل کنم؛ خودش شما را در روح القدس و آتش غسل تعمید خواهد داد .کسي که بيل غربالگري در دست او است و کاملا تميز خواهد کرد خرمنگاه او را، و جمع خواهد کرد غله او را به داخل انبار، اما کاه را خواهد سوزاند با آتش خاموش نشدني .آنگاه عیسی از جلیل به رود اردن نزد یحیی می‌آید تا توسط او تعمید داده شود .اما یحیی او را مانع می‌شد و گفت :من نیاز دارم که توسط تو تعمید داده شوم، و تو نزد من می‌آیی؟ عیسی در جواب به او گفت :فعلا بگذار، چون اینطور شایسته است برای ما که تمام عدالت را برآورده کنیم .آنگاه او را رها کرد و عیسی تعمید گرفته، فوراً از آب بالا آمد و اینک آسمان‌ها برای او باز شدند و روح خدا را دید که مانند کبوتر نازل می‌شد و بر او می‌آمد و اینک صدایی از آسمان‌ها می‌گفت :این پسر محبوب من است که در او خشنود شده‌ام.

۴

آنگاه عیسی توسط روح به بیابان برده شد تا توسط شیطان آزمایش شود، و پس از اینکه چهل روز و چهل شب روزه گرفت، گرسنه شد .و آن که آزمایش می‌کرد نزدیک او آمده، گفت :اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگ‌ها نان‌ها بشوند .او در پاسخ گفت :نوشته شده است، انسان نه تنها به نان زندگی خواهد کرد، بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا بیرون می آید .آنگاه شیطان او را به شهر مقدس می‌برد و او را بر بال معبد قرار می‌دهد و به او می‌گوید :اگر پسر خدا هستی، خودت را پایین بینداز، زیرا نوشته شده است که به فرستادگان خود درباره تو فرمان خواهد داد و بر دستان تو را بلند خواهند کرد، مبادا

پایت را به سنگ بزنی .عیسی به او گفت :دوباره نوشته شده است، خداوند خدای خود را امتحان نخواهی کرد .دوباره شیطان او را به کوه بسیار بلندی می برد و به او تمام پادشاهی های جهان و شکوه آنها را نشان می دهد و به او می گوید :این همه چیزها را به تو خواهم داد، اگر افتاده به من سجده کنی .آنگاه عیسی به او می‌گوید :برو پشت سر من، شیطان، زیرا نوشته شده است :خداوند خدای خود را سجده خواهی کرد و فقط به او خدمت خواهی کرد .آنگاه شیطان او را رها کرد و ببین فرستادگان نزدیک آمدند و به او خدمت کردند .عیسی شنید که یحیی تحویل داده شد، به جلیل عقب کشید، و ناصره را ترک کرده، آمد و در کفرناحوم ساحلی در مرزهای زبولون و نفتالی سکونت کرد، تا آنچه توسط اشعیای نبی گفته شده بود برآورده شود که می گفت :سرزمین زبولون و سرزمین نفتالی، راه دریا، آن سوی اردن، جلیل اقوام، مردمی که در تاریکی نشسته بودند نور بزرگی دیدند، و بر آنان که در سرزمین و سایه مرگ نشسته بودند نور طلوع کرد .از آن زمان، عیسی شروع کرد به اعلام و گفتن :توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان‌ها نزدیک شده است . در حالی که کنار دریای جلیل قدم می‌زد، دو برادر را دید، شمعون که پطرس نامیده می‌شد و اندریاس برادر او را، که تور را به دریا می‌انداختند، زیرا ماهیگیر بودند، و به آنها گفت : پشت سر من بیایید و شما را ماهیگیران مردم خواهم ساخت .و آنها فورا تورها را رها کرده، از او پیروی کردند و از آنجا پیش رفت و دو برادر دیگر را دید، یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادرش را، که در قایق با زبدی پدرشان تورهایشان را تعمیر می‌کردند، و آنها را صدا زد .آنها فورا قایق و پدرشان را رها کرده، او را دنبال کردند و عیسی در تمام جلیل می گشت، در جمع های آنها تعلیم می داد و خبر خوب پادشاهی را اعلام می کرد و به هر بیماری و هر ضعف در میان مردم خدمت می کرد و خبر او به تمام سوریه رفت، و همه کسانی را که بیمار بودند با بیماری‌های مختلف و عذاب‌ها گرفتار شده بودند، و دیوزده‌ها و ماه‌زده‌ها و فلج‌ها را نزد او آوردند، و او آنها را شفا داد، و جمعیت‌های زیادی از جلیل و

دکاپولیس و اورشلیم و یهودیه و آن سوی اردن او را دنبال کردند.

۵

و وقتی جمعیت‌ها را دید به کوه رفت، و وقتی نشست شاگردانش به او نزدیک شدند، و دهانش را باز کرد و آنها را تعلیم می‌داد و می‌گفت :خوشا به حال فقیران روح، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آن آنهاست .خوشا به حال کسانی که عزادار هستند، زیرا آنها تسلی داده خواهند شد .خوشا به حال فروتنان، زیرا آنها زمین را به ارث خواهند برد .خوشا به حال کسانی که برای عدالت گرسنه و تشنه هستند، زیرا آنها سیر خواهند شد .خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا آنها مورد رحم قرار خواهند گرفت .خوشا به حال پاکان قلب، زیرا آنها خدا را خواهند دید .خوشا به حال صلح‌سازان، زیرا آنها فرزندان خدا خوانده خواهند شد . خوشا به حال کسانی که به خاطر عدالت آزار دیده اند، زیرا ملکوت آسمان ها از آن ایشان است .خوشا به حال شما هستید وقتی که آنها شما را سرزنش کنند و تعقیب کنند و هر سخن بدی را علیه شما به دروغ بگویند به خاطر من .شادی کنید و خوشحال باشید، چون پاداش شما در آسمان‌ها زیاد است؛ زیرا به همین طریق انبیایی را که قبل از شما بودند تعقیب کردند .شما نمک زمین هستید اما اگر نمک بی‌مزه شود با چه نمکین خواهد شد؟ دیگر به هیچ چیز قوی نیست مگر اینکه بیرون انداخته شود و توسط مردم لگدمال شود . شما نور جهان هستید شهری که بالای کوه قرار دارد نمی‌تواند پنهان شود، و نه چراغی را روشن می‌کنند و آن را زیر پیمانه می‌گذارند، بلکه بر شمعدان می‌گذارند، و برای همه کسانی که در خانه هستند می‌درخشد .اینطور بدرخشد نور شما پیش مردم، تا کارهای خوب شما را ببینند و پدر شما را که در آسمان‌هاست جلال دهند .فکر نکنید که آمدم تا شریعت یا انبیا را نابود کنم، نیامدم تا نابود کنم، بلکه تکمیل کنم .راستی به شما می‌گویم،

تا زمانی که آسمان و زمین از بین بروند، یک یوتا یا یک کله از قانون از بین نخواهد رفت تا زمانی که همه چیز انجام شود .پس هر کس که یکی از این کوچکترین احکام را باطل کند و چنین به مردم تعلیم دهد، کوچکترین خوانده خواهد شد در پادشاهی آسمان‌ها، اما هر کس که انجام دهد و تعلیم دهد، این یکی بزرگ خوانده خواهد شد در پادشاهی آسمان‌ها .من به شما می‌گویم که اگر عدالت شما بیشتر از کاتبان و فریسیان فزونی نداشته باشد، شما هرگز وارد پادشاهی آسمان‌ها نخواهید شد .شما شنیده اید که به قدیمی ها گفته شد، قتل نخواهی کرد؛ اما هر کس که قتل کند، در برابر داوری مقصر خواهد بود . اما من به شما می‌گویم که هر کسی که به برادر خود بی‌جهت خشمگین شود، مقصر داوری خواهد بود؛ و هر کس که به برادر خود بگوید رَقا، مقصر شورا خواهد بود؛ و هر کس که بگوید احمق، مقصر جهنم آتش خواهد بود .اگر پس هدیه ات را بر قربانگاه تقدیم کنی و آنجا به یاد بیاوری که برادرت چیزی علیه تو دارد، هدیه ات را آنجا جلوی قربانگاه بگذار، و برو اول با برادرت آشتی کن، و سپس بیا و هدیه ات را تقدیم کن .با دشمن خود خوشرفتار باش سریع تا زمانی که در راه با او هستی، مبادا دشمن تو را به قاضی تحویل دهد و قاضی تو را به خادم تحویل دهد، و به زندان انداخته شوی؛ آمین می‌گویم به تو، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد تا زمانی که آخرین قدرانس را بپردازی .شما شنیدید که به قدیمی‌ها گفته شد، زنا نخواهی کرد .من اما به شما می‌گویم که هر کسی که به زنی نگاه می‌کند تا او را بخواهد، قبلاً در دل خود با او زنا کرده است .اگر چشم راست تو باعث لغزش تو می‌شود، آن را بیرون بکش و از خودت دور کن؛ زیرا برای تو سودمند است که یکی از اعضای تو نابود شود و نه اینکه تمام بدن تو به جهنم انداخته شود .و اگر دست راست تو تو را به لغزش می‌اندازد، آن را قطع کن و از خودت بینداز؛ زیرا برای تو سودمند است که یکی از اعضای تو نابود شود و نه اینکه تمام بدن تو به جهنم انداخته شود .گفته شد و هر کس که زن خود را رها کند، باید به او سند طلاق بدهد .من به شما می‌گویم که

هر کس زن خود را به جز به دلیل زنا طلاق دهد، او را وادار به زنا کردن می‌کند، و هر کس با زن طلاق داده شده ازدواج کند، زنا می‌کند .باز شنیدید که به قدیمیان گفته شد، سوگند دروغ نخواهی خورد، بلکه سوگندهای خود را به خداوند ادا خواهی کرد .من به شما می‌گویم که اصلا سوگند نخورید، نه به آسمان چون تخت خداست، نه به زمین چون جای‌پای پاهای اوست، نه به اورشلیم چون شهر پادشاه بزرگ است، نه به سر خودت سوگند بخوری چون نمی‌توانی یک تار مو را سفید یا سیاه کنی .سخن شما باشد بله بله، نه نه؛ و آنچه بیش از اینهاست از شرور است .شما شنیده‌اید که گفته شد، چشم به جای چشم و دندان به جای دندان .اما من به شما می‌گویم در برابر شریر مقاومت نکنید، بلکه هر کس تو را بر گونه راست بزند، گونه دیگر را هم به او بچرخان .و به کسی که می‌خواهد با تو محاکمه شود و پیراهن تو را بگیرد، ردا را هم به او رها کن .و هر کس تو را یک مایل مجبور کند، دو مایل با او برو .به کسی که از تو می‌خواهد بده و از کسی که می‌خواهد از تو قرض بگیرد روی برنگردان .شما شنیدید که گفته شد، همسایه‌ات را دوست خواهی داشت و دشمنت را نفرت خواهی داشت .من به شما می گویم، دشمنان خود را دوست بدارید، کسانی که شما را لعنت می کنند برکت دهید، با کسانی که شما را نفرت دارند خوب رفتار کنید و برای کسانی که شما را اذیت می کنند و شما را تعقیب می کنند دعا کنید، تا پسران پدرتان که در آسمان هاست بشوید، زیرا خورشید خود را بر بدان و نیکان طلوع می دهد و بر عادلان و ظالمان باران می بارد .اگر شما دوست بدارید کسانی را که شما را دوست دارند، چه پاداشی دارید؟ آیا باجگیران هم همین کار را نمی‌کنند؟ و اگر فقط به دوستان خودتان سلام کنید، چه کار بیشتری انجام می‌دهید؟ مگر نه اینکه باجگیران هم همین کار را می‌کنند؟ پس شما کامل خواهید بود، همانطور که پدر شما که در آسمان‌هاست کامل است

۶

مواظب باشید که صدقه‌تان را جلوی مردم انجام ندهید تا توسط آنها دیده شوید، والا پاداشی نزد پدرتان که در آسمانهاست ندارید پس هرگاه تو خیرات می‌کنی، جلوی خودت شیپور نزن، همانطور که ریاکاران در مجامع و در خیابان‌ها انجام می‌دهند، تا توسط مردم جلال داده شوند؛ آمین به شما می‌گویم، آنها پاداش خودشان را دریافت کرده‌اند .اما تو که صدقه می‌دهی، نباید دست چپ تو بداند دست راست تو چه می‌کند، تا صدقه تو در پنهان باشد، و پدر تو که در پنهان می‌بیند، در آشکار به تو پاداش خواهد داد .و هنگامی که دعا می‌کنی، نباش مثل ریاکاران، چون دوست دارند در مجامع و در گوشه‌های خیابان‌ها ایستاده دعا کنند، تا به مردم ظاهر شوند؛ آمین می‌گویم به شما که آنها مزد خود را دریافت کرده‌اند .تو اما وقتی دعا می‌کنی، وارد اتاق خزانه‌ات شو، و بعد از بستن درت به پدرت که در پنهانی است دعا کن، و پدرت که در پنهانی می‌بیند در آشکار به تو پاداش خواهد داد .هنگام دعا کردن، پرحرفی نکنید همانطور که غیریهودیان، زیرا آنها فکر میکنند که به خاطر پرحرفی شان شنیده خواهند شد .پس شما مانند آنها نشوید، زیرا پدر شما می‌داند قبل از اینکه از او بخواهید، به چه چیزهایی نیاز دارید .پس بنابراین شما اینطور دعا کنید :پدر ما که در آسمان‌ها هستی، نام تو مقدس شود، پادشاهی تو بیاید، اراده تو انجام شود، همانطور که در آسمان است، و بر روی زمین، نان روزانه ما را امروز به ما بده، و بدهی‌های ما را ببخش، همانطور که ما هم بدهکاران خود را می‌بخشیم، و ما را به وسوسه مبر، بلکه ما را از شریر برهان .زیرا پادشاهی و قدرت و جلال از آن توست تا ابدالاباد .آمین اگر شما گناهان مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما هم شما را خواهد بخشید؛ اما اگر شما گناهان مردم را نبخشید، پدر شما هم گناهان شما را نخواهد بخشید . وقتی روزه می‌گیرید، مثل ریاکاران غمگین نشوید؛ زیرا آنها چهره‌های خود را خراب

می‌کنند تا برای مردم ظاهر شوند که روزه می‌گیرند؛ آمین به شما می‌گویم که آنها پاداش خود را دریافت کرده‌اند .تو اما وقتی روزه می‌گیری سرت را روغن بزن و صورتت را بشور، تا که به مردم ظاهر نشوی که روزه می‌گیری، بلکه به پدرت که در پنهان است، و پدرت که در پنهان می‌بیند پاداش خواهد داد به تو در آشکار .برای خودتان گنج‌ها را روی زمین ذخیره نکنید، جایی که بید و زنگ نابود می‌کند، و جایی که دزدها نقب می‌زنند و می‌دزدند؛ اما برای خودتان گنج‌ها را در آسمان ذخیره کنید، جایی که نه بید و نه زنگ نابود می‌کند، و جایی که دزدها نقب نمی‌زنند و نمی‌دزدند؛ زیرا جایی که گنج شما است، آنجا قلب شما هم خواهد بود .چراغ بدن، چشم است .پس اگر چشم تو ساده باشد، تمام بدن تو پر از نور خواهد بود .اما اگر چشم تو بد باشد، تمام بدن تو تاریک خواهد بود .پس اگر نوری که در تو است تاریکی است، تاریکی چقدر است؟ هیچ کس قادر نیست دو ارباب را خدمت کند، زیرا یا یکی را نفرت خواهد کرد و دیگری را دوست خواهد داشت، یا به یکی پایبند خواهد ماند و دیگری را تحقیر خواهد کرد .شما نمی توانید هم به خدا بندگی کنید و هم به ثروت .به خاطر این به شما می‌گویم، نگران روح‌تان نباشید که چه بخورید و چه بنوشید، و نه برای بدن‌تان که چه بپوشید؛ آیا روح بیشتر از غذا نیست و بدن از لباس؟ به پرندگان آسمان نگاه کنید، که نه می‌کارند و نه درو می‌کنند و نه در انبارها جمع می‌کنند، و پدر آسمانی شما آنها را تغذیه می‌کند؛ آیا شما بیشتر از آنها متفاوت نیستید؟ کدام یک از شما با نگرانی می تواند یک ذراع به عمر خود بیفزاید؟ و درباره لباس چرا نگران هستید؟ سوسن‌های صحرا را به دقت بیاموزید که چگونه رشد می‌کند؛ زحمت نمی‌کشد و نه نخ می‌ریسد .اما به شما می‌گویم که حتی سلیمان در تمام شکوه خود لباس نپوشید مانند یکی از اینها .اگر خدا علف مزرعه را که امروز هست و فردا به داخل تنور انداخته می‌شود، این‌طور لباس می‌پوشاند، آیا نه خیلی بیشتر شما را می‌پوشاند، ای کم ایمان‌ها؟ پس نگران نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم؟ زیرا همه این چیزها را ملت‌ها

جستجو می‌کنند؛ زیرا پدر آسمانی شما می‌داند که شما به همه این چیزها نیاز دارید .اما شما اول پادشاهی خدا و عدالت او را بجویید، و همه این چیزها به شما اضافه خواهد شد . پس نگران فردا نباشید، زیرا فردا نگران مسائل خودش خواهد بود .برای هر روز بدی خودش کافی است.

۷

قضاوت نکنید، تا قضاوت نشوید؛ زیرا در همان قضاوتی که قضاوت می‌کنید قضاوت خواهید شد، و با همان پیمانه‌ای که می‌پیمایید برای شما پیمانه خواهد شد .چرا خرده را در چشم برادرت می‌بینی، اما تیر را در چشم خودت درک نمی‌کنی؟ یا چطور به برادرت خواهی گفت، بگذار خرده را از چشم تو بیرون بیندازم، و اینک تیر در چشم خودت است؟ ای ریاکار، اول تیر را از چشم خودت بیرون بینداز، و بعد واضح خواهی دید که خرده را از چشم برادرت بیرون بیندازی .چیز مقدس را به سگ‌ها ندهید و نه مرواریدهای‌تان را جلوی خوک‌ها بیندازید، مبادا آن‌ها را زیر پاهای‌شان لگدمال کنند و برگشته شما را بدرند .
بخواهید، و به شما داده خواهد شد، بجویید، و خواهید یافت، در بزنید، و به شما باز خواهد شد؛ زیرا هر کسی که می‌خواهد می‌گیرد و کسی که می‌جوید می‌یابد و به کسی که در می‌زند باز خواهد شد .یا کدام انسانی از شما هست که اگر پسرش از او نان بخواهد، سنگ به او بدهد؟ و اگر ماهی بخواهد، مگر مار به او می‌دهد؟ پس اگر شما، با اینکه شرور هستید، می‌دانید هدایای خوب به فرزندان خود بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان‌هاست چیزهای خوب به کسانی که از او درخواست می‌کنند خواهد داد؟ پس هر چه که آرزو می‌کنید مردم برای شما انجام دهند، شما هم همان‌طور برای آنها انجام دهید؛ زیرا این شریعت و انبیاست .از دروازه تنگ وارد شوید، چون دروازه فراخ است و راه گشاد که

به سوی هلاکت می‌برد، و بسیارند کسانی که از آن داخل می‌شوند چه تنگ است دروازه و فشرده است راهی که به سوی زندگی هدایت می‌کند، و کم هستند کسانی که آن را پیدا می‌کنند .اما توجه کنید از پیامبران دروغین، که به سوی شما می‌آیند در لباس‌های گوسفندان، ولی از درون گرگ‌های درنده هستند .از میوه‌های آنها، آنها را خواهید شناخت . مگر انگور را از خارها جمع می‌کنند یا انجیر را از خس خاشاک؟ بنابراین هر درخت خوب میوه‌های خوب می‌سازد، اما درخت گندیده میوه‌های بد می‌سازد .درخت خوب نمی‌تواند میوه‌های بد تولید کند، و نه درخت گندیده می‌تواند میوه‌های خوب تولید کند .هر درختی که میوه خوب تولید نمی‌کند قطع می‌شود و در آتش انداخته می‌شود .پس از میوه‌های آنها، شما آنها را خواهید شناخت .نه هر کسی که به من می‌گوید خداوند، خداوند، وارد پادشاهی آسمان‌ها خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر من را که در آسمان‌هاست انجام می‌دهد .بسیاری در آن روز به من خواهند گفت :خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نکردیم و به نام تو دیوها را بیرون نراندیم و به نام تو کارهای قدرتمند بسیاری انجام ندادیم؟ و آنگاه به آنها اعتراف خواهم کرد که هرگز شما را نشناختم، از من دور شوید ای کسانی که بی‌قانونی می‌کنید پس هر کسی که این سخنان مرا می‌شنود و آنها را انجام می‌دهد، او را به مردی خردمند تشبیه خواهم کرد که خانه‌اش را بر روی صخره بنا کرد و باران فرود آمد و رودخانه‌ها آمدند و بادها وزیدند و به آن خانه برخورد کردند، و نیفتاد زیرا بر روی صخره بنیاد شده بود .و هر کسی که این سخنان مرا بشنود و آنها را انجام ندهد، به مردی احمق مانند خواهد شد که خانه‌اش را بر روی شن ساخت، و باران فرود آمد و رودخانه‌ها آمدند و بادها وزیدند و به آن خانه کوبیدند، و افتاد، و سقوط آن بزرگ بود .و چنین شد که وقتی عیسی این سخنان را به پایان رساند، مردم از تعلیم او حیرت زده شدند، زیرا او به آنها تعلیم می‌داد مانند کسی که اختیار دارد، و نه مانند کاتبان.

۸

وقتی او از کوه پایین آمد، جمعیت های زیادی او را دنبال کردند .و ببین، جذامی آمده بود و او را تعظیم می‌کرد و می‌گفت :خداوند، اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک کنی .و عیسی دستش را دراز کرد و او را لمس کرد و گفت :می‌خواهم، پاک شو .و فورا جذام او پاک شد و عیسی به او می‌گوید :ببین به هیچ‌کس نگویی، اما برو خودت را به کاهن نشان بده و هدیه‌ای را که موسی دستور داد برای شهادت به آنها تقدیم کن .وقتی او وارد کفرناحوم شد، یک صدباشی به او نزدیک شد و از او التماس می‌کرد و می‌گفت :ای خداوند، پسر من در خانه افتاده است، فلج شده، به شدت عذاب می‌کشد .و عیسی به او گفت :من می‌آیم و او را شفا می‌دهم .و سربازصد نفری جواب داد و گفت :خداوند، من لایق نیستم که تو زیر سقف من وارد شوی، اما فقط یک کلمه بگو، و پسر من شفا خواهد یافت .چون من هم انسانی هستم زیر اختیار، که سربازانی زیر خودم دارم، و به این می‌گویم برو و می‌رود، و به دیگری بیا و می‌آید، و به برده‌ام این را انجام بده و انجام می‌دهد .عیسی شنید و تعجب کرد و به کسانی که دنبال می‌کردند گفت :راستی به شما می‌گویم، حتی در اسرائیل این چنین ایمان بزرگی پیدا نکردم .من به شما می‌گویم که بسیاری از شرق و غرب خواهند آمد و با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی آسمان‌ها بر سر سفره خواهند نشست، اما پسران پادشاهی به تاریکی بیرونی انداخته خواهند شد؛ آنجا گریه و به هم سایش دندان‌ها خواهد بود .و عیسی به صدباشی گفت :برو، و همانطور که ایمان آوردی برای تو انجام شود .و پسر او در همان ساعت شفا یافت .و عیسی وقتی به خانه پطرس آمد، مادرشوهر او را دید که دراز کشیده بود و تب داشت، و دست او را لمس کرد، و تب او را ترک کرد، و او برخاست و به او خدمت می‌کرد .شب که شد، آنها بسیاری از دیوزدگان را نزد او آوردند و او ارواح را با کلمه بیرون راند و همه کسانی که بیمار بودند را شفا داد، تا

آنچه از طریق اشعیای نبی گفته شده بود برآورده شود که می گفت :خودش ضعف های ما را برداشت و بیماری ها را حمل کرد .عیسی وقتی جمعیت زیادی را دور خودش دید، دستور داد به آن طرف بروند و یک کاتب نزدیک شده به او گفت :معلم، من از تو پیروی خواهم کرد به هر جا که بروی .و عیسی به او گفت :روباه‌ها لانه دارند و پرندگان آسمان آشیانه، اما پسر انسان جایی ندارد که سرش را بگذارد .یکی دیگر از شاگردان او به او گفت :خداوندا، اجازه بده من اول بروم و پدرم را دفن کنم .عیسی به او گفت :دنبال من بیا، و بگذار مردگان، مردگان خودشان را دفن کنند .و وقتی او وارد قایق شد، شاگردانش از او پیروی کردند و اینک طوفان بزرگی در دریا رخ داد، به طوری که کشتی توسط امواج پوشانده می‌شد؛ اما او خوابیده بود .و شاگردان او نزدیک شدند و او را بیدار کردند و گفتند :ای خداوند، ما را نجات بده، ما هلاک می‌شویم .و به آنها می‌گوید :چرا ترسو هستید، ای کم ایمانان؟ آنگاه برخاست و بادها و دریا را سرزنش کرد و آرامش بزرگی برقرار شد .مردم شگفت‌زده شدند و گفتند :این چه نوع کسی است که حتی بادها و دریا به او اطاعت می‌کنند؟ و وقتی او به آن طرف به سرزمین جرجسیان آمد، دو نفر دیوزده که از قبرها بیرون می‌آمدند به او برخوردند، بسیار خطرناک، به طوری که هیچ کس قادر نبود از آن راه عبور کند .و اینک آنها فریاد زدند و گفتند :ما و تو چه کار داریم، عیسی پسر خدا؟ آیا پیش از وقت به اینجا آمدی تا ما را عذاب دهی؟ و گله‌ای از خوک‌های زیادی دور از آنها در حال چریدن بود اما دیوها از او التماس می‌کردند و می‌گفتند :اگر ما را بیرون می‌کنی، به ما اجازه بده که به داخل گله خوک‌ها برویم .و به آنها گفت :بروید .و آنها که بیرون رفته بودند به داخل گله خوکها رفتند و اینک تمام گله خوکها از صخره به داخل دریا هجوم بردند و در آبها مردند .چوپان‌ها فرار کردند و به شهر رفته، همه چیز و ماجرای دیوزده‌ها را گزارش دادند و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد، و وقتی او را دیدند التماس کردند که از مرزهایشان برود.

۹

و سوار کشتی شد، عبور کرد و به شهر خودش آمد .و اینک آنها یک فلج را که بر روی تخت انداخته شده بود به او می آوردند و عیسی ایمان آنها را دید و به فلج گفت شجاع باش فرزند گناهان تو بخشیده شده اند و اینک بعضی از کاتبان در دل خود گفتند :این کفر می‌گوید .و عیسی با دیدن افکار آنها گفت :چرا شما در دلهایتان به چیزهای بد فکر می کنید؟ چه چیزی آسان‌تر است، گفتن گناهان تو بخشیده شده‌اند، یا گفتن برخیز و راه برو؟ اما تا بدانید که پسر انسان اختیار دارد بر روی زمین گناهان را ببخشد، آنگاه به فلج زده می‌گوید :برخیز، رختخواب خود را بردار و به خانه خود برو .و برخاست و به خانه‌اش رفت جمعیت ها وقتی دیدند شگفت زده شدند و خدا را که چنین اختیاری به انسان ها داده بود، جلال دادند و عیسی هنگام عبور از آنجا مردی را دید که بر باجه گمرک نشسته بود، که متی نامیده می‌شد، و به او گفت :از من پیروی کن .و برخاست و از او پیروی کرد و چنین شد که او در خانه دراز کشیده بود، و اینک بسیاری از باجگیران و گناهکاران آمده بودند و با عیسی و شاگردانش دراز کشیده بودند .و فریسیان دیدند و به شاگردان او گفتند چرا معلم شما با باجگیران و گناهکاران غذا می خورد عیسی شنید و به آنها گفت آنهایی که سالم هستند نیاز به پزشک ندارند بلکه آنهایی که حالشان بد است بروید و یاد بگیرید که چه چیزی است :رحم می‌خواهم و قربانی نمی‌خواهم چون نیامدم تا عادلان را فراخوانم، بلکه گناهکاران را به توبه .آنگاه شاگردان یحیی نزد او آمدند و گفتند :چرا ما و فریسیان زیاد روزه می‌گیریم، اما شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟ و عیسی به آنها گفت :آیا پسران اتاق عروسی نمی‌توانند عزاداری کنند تا زمانی که داماد با آنها است؟ اما روزهایی خواهند آمد که وقتی داماد از آنها گرفته شود، آنگاه روزه خواهند گرفت .هیچ کس وصله پارچه آب نکشیده را بر روی جامه کهنه نمی‌گذارد؛ زیرا پری آن را از جامه می‌کند و پارگی

بدتر می‌شود .آنها شراب نو را در مشک‌های کهنه نمی‌ریزند، و اگر نه، مشک‌ها پاره می‌شوند و شراب ریخته می‌شود و مشک‌ها نابود می‌شوند، بلکه شراب نو را در مشک‌های نو می‌ریزند و هر دو حفظ می‌شوند .در حالی که او این چیزها را به آنها می‌گفت، اینک یک حاکم نزدیک آمده به او تعظیم کرد و گفت که دختر من همین الان مرد، اما بیا و دست خود را بر او بگذار و زنده خواهد شد .و عیسی برخاست و او را دنبال کرد و شاگردانش نیز .و اینک زنی که دوازده سال خونریزی داشت، از پشت نزدیک آمد و به گوشه لباس او دست زد .او در دل خود می‌گفت، اگر فقط لباس او را لمس کنم، نجات خواهم یافت .و عیسی برگشت و او را دید و گفت :شجاعت به خرج بده دخترم، ایمان تو تو را نجات داده است .و آن زن از همان ساعت نجات یافت و عیسی به خانه حاکم آمده و نوازندگان نی و جمعیت آشفته شده را دیده، به آنها می‌گوید :بروید، چون دختر نمرده است، بلکه می‌خوابد .و آنها او را مسخره می‌کردند .وقتی جمعیت بیرون رانده شد، وارد شد و دست او را گرفت، و دختر برخاست .و این خبر در تمام آن سرزمین منتشر شد و وقتی عیسی از آنجا عبور می‌کرد، دو نابینا او را دنبال کردند که فریاد می‌زدند و می‌گفتند :به ما رحم کن، ای پسر داوود .وقتی که او به داخل خانه آمد، نابینایان به او نزدیک شدند، و عیسی به آنها می گوید :آیا باور دارید که من قادرم این کار را انجام دهم؟ آنها به او می‌گویند :بله، خداوند .آنگاه چشمان آنها را لمس کرد و گفت :مطابق ایمان شما، برای شما انجام شود و چشمان آنها باز شد و عیسی به شدت به آنها هشدار داد و گفت مواظب باشید که هیچ کس نداند اما آنها که بیرون رفته بودند، شهرت او را در تمام آن سرزمین پخش کردند وقتی آنها بیرون می‌رفتند، ببین، آنها یک مرد لال که دیو زده بود را نزد او آوردند و وقتی دیو بیرون انداخته شد، آن لال صحبت کرد و جمعیت‌ها شگفت‌زده شدند و گفتند که هرگز چنین چیزی در اسرائیل ظاهر نشده است .اما فریسیان می‌گفتند :او دیوها را به وسیله رئیس دیوها بیرون می‌کند .و عیسی در همه شهرها و روستاها می گشت، در جمع های آنها

تعلیم می داد و خبر خوب پادشاهی را اعلام می کرد و هر بیماری و هر ضعفی را در میان مردم درمان می کرد وقتی جمعیت‌ها را دید، دلش برای آنها سوخت، چون خسته و افتاده بودند مثل گوسفندانی که چوپان نداشتند .آنگاه به شاگردان خود گفت :محصول درو زیاد است، اما کارگران کم هستند .پس از خداوند برداشت محصول دعا کنید که کارگران را به برداشت محصول خود بفرستد.

۰۱

و او دوازده شاگرد خود را فراخواند و به آنها اختیار بر ارواح ناپاک داد تا آنها را بیرون کنند و هر بیماری و هر ضعفی را شفا دهند .نام‌های دوازده رسول اینها هستند :اول شمعون که پطرس نامیده می‌شود و اندریاس برادر او، یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادر او، فیلیپ و برتولما، توما و متی باج‌گیر، یعقوب پسر حلفی و لبای که تدای لقب گرفته، شمعون کنعانی و یهودا اسخریوطی که او را تحویل داد .این دوازده نفر را عیسی فرستاد و به آنها دستور داد و گفت :به راه ملت‌ها نروید و به شهر سامری‌ها داخل نشوید؛ بلکه بیشتر به سوی گوسفندان گم شده خانه اسرائیل بروید .در حین رفتن، اعلام کنید و بگویید که پادشاهی آسمان‌ها نزدیک شده است .بیماران را شفا دهید، جذامیان را پاک کنید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون کنید؛ رایگان دریافت کردید، رایگان بدهید .طلا و نه نقره و نه برنز را در کمربندهای خودتان به دست نیاورید، نه کیسه برای راه و نه دو پیراهن و نه کفش و نه عصا، زیرا کارگر شایسته غذای خودش است .به هر شهر یا روستایی که وارد شوید، بررسی کنید چه کسی در آن شایسته است، و آنجا بمانید تا زمانی که بیرون بروید . و هنگام وارد شدن به خانه، به آن سلام کنید و بگویید :صلح بر این خانه .و اگر واقعا خانه شایسته باشد، صلح شما بر آن بیاید، اما اگر شایسته نباشد، صلح شما به سوی شما

بازگردد .و هر کس که شما را نپذیرد و نه سخنان شما را بشنود، هنگام بیرون رفتن از آن خانه یا شهر، گرد پاهای خود را بتکانید .راستی به شما می‌گویم، قابل تحمل‌تر خواهد بود برای سرزمین سدوم و عموره در روز داوری نسبت به آن شهر .اینک من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم، پس زیرک شوید مانند مارها و بی‌آزار مانند کبوترها . اما شما از مردان توجه کنید، زیرا آنها شما را به شوراها تحویل خواهند داد و در مجامع خود شما را شلاق خواهند زد، و نیز به نزد رهبران و پادشاهان برده خواهید شد به خاطر من برای شهادت به آنها و ملت‌ها .اما وقتی شما را تحویل دهند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید؛ زیرا در آن ساعت به شما داده خواهد شد که چه بگویید .چون شما نیستید آنهایی که صحبت می‌کنند، بلکه روح پدر شما است که در شما صحبت می‌کند .برادر، برادر را به مرگ تحویل خواهد داد و پدر فرزند را، و فرزندان بر والدین برخواهند خاست و آنها را به مرگ خواهند رساند؛ و شما توسط همه به خاطر نام من منفور خواهید بود؛ اما آن کسی که تا پایان تحمل کند، این نجات خواهد یافت .وقتی شما را در این شهر تعقیب کنند، به شهر دیگر فرار کنید، زیرا راستی به شما می‌گویم، شما شهرهای اسرائیل را تمام نخواهید کرد تا زمانی که پسر انسان بیاید .شاگردی بالاتر از معلم نیست و نه غلامی بالاتر از ارباب خودش .برای شاگرد کافی است که مثل معلمش بشود و برای برده که مثل اربابش بشود اگر صاحب خانه را بعلزبول نامیدند، چقدر بیشتر اعضای خانواده‌اش را؟ پس از آنها نترسید، چون هیچ چیز پوشانده شده‌ای نیست که آشکار نخواهد شد، و هیچ پنهانی نیست که دانسته نخواهد شد .آنچه را که من به شما در تاریکی می‌گویم، در روشنایی بگویید، و آنچه را که در گوش می‌شنوید، بر بام‌ها اعلام کنید .و نترسید از آنهایی که بدن را می‌کشند، اما روح را نمی‌توانند بکشند؛ بلکه بیشتر بترسید از آن کسی که می‌تواند هم روح و هم بدن را در جهنم نابود کند .آیا دو گنجشک به یک آساریون فروخته نمی‌شوند؟ و یکی از آنها بدون اراده پدر شما بر زمین نخواهد افتاد اما حتی همه موهای سر شما شمرده

شده اند .پس نترسید؛ شما از بسیاری گنجشک‌ها بهتر هستید .پس هر کسی که به من اقرار کند پیش مردم، من هم به او اقرار خواهم کرد پیش پدرم که در آسمان‌هاست؛ اما هر کسی که مرا انکار کند پیش مردم، من هم او را انکار خواهم کرد پیش پدرم که در آسمان‌هاست . فکر نکنید که آمده‌ام تا صلح را بر زمین بیاورم؛ نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه شمشیر را . چون آمدم تا جدا کنم مرد را بر ضد پدرش و دختر را بر ضد مادرش و عروس را بر ضد مادرشوهرش و دشمنان مرد، اهل خانه‌اش هستند .کسی که پدر یا مادر را بیشتر از من دوست دارد، شایسته من نیست؛ و کسی که پسر یا دختر را بیشتر از من دوست دارد، شایسته من نیست؛ و کسی که صلیب خود را برنمی‌دارد و به دنبال من نمی‌آید، شایسته من نیست .آن که روح خود را یافته باشد، آن را از دست خواهد داد، و آن که روح خود را به خاطر من از دست داده باشد، آن را خواهد یافت .کسی که شما را می پذیرد، مرا می پذیرد، و کسی که مرا می پذیرد، آن کسی را که مرا فرستاده است می پذیرد .کسی که یک پیامبر را به نام پیامبر بپذیرد، پاداش پیامبر را خواهد گرفت، و کسی که یک عادل را به نام عادل بپذیرد، پاداش عادل را خواهد گرفت .و هر کس اگر به یکی از این کوچکان فقط یک جام سرد بنوشاند به نام شاگرد، آمین می‌گویم به شما، هرگز پاداش خود را گم نخواهد کرد.

۱۱

و چنین شد که وقتی عیسی به دوازده شاگرد خود دستور دادن را تمام کرد، از آنجا رفت تا در شهرهای آنان تعلیم دهد و موعظه کند یحیی اما که در زندان کارهای مسیح را شنید، دو نفر از شاگردانش را فرستاد و به او گفت :تو همان کسی هستی که می‌آید یا منتظر دیگری باشیم؟ و عیسی جواب داد و به آنها گفت :بروید و به یحیی گزارش دهید آنچه را

که می‌شنوید و می‌بینید؛ نابینایان دوباره بینا می‌شوند و لنگان راه می‌روند، جذامیان پاک می‌شوند و کران می‌شنوند، مردگان برانگیخته می‌شوند و به فقیران مژده داده می‌شود؛ و خوشا به حال کسی که در من لغزش نخورد .وقتی اینها در حال رفتن بودند، عیسی شروع کرد به گفتن به جمعیت‌ها درباره یحیی :برای دیدن چه چیزی به بیابان بیرون رفتید؟ نی‌ای که توسط باد تکان داده می‌شود؟ اما برای دیدن چه چیزی بیرون رفتید؟ انسانی را که در لباس‌های نرم پوشیده شده است؟ ببین، کسانی که لباس‌های نرم می‌پوشند در خانه‌های پادشاهان هستند .اما برای دیدن چه چیزی بیرون رفتید؟ پیامبر؟ بله، به شما می‌گویم، و بیشتر از یک پیامبر .این کسی است که درباره‌اش نوشته شده است :ببین، من پیام‌آور خود را پیش از چهره تو می‌فرستم، که راه تو را پیش روی تو آماده خواهد کرد . راستی به شما می‌گویم، برنخاسته است در میان متولدین زنان کسی بزرگتر از یحیی تعمید دهنده؛ اما کوچکترین در ملکوت آسمان‌ها از او بزرگتر است .از روزهای یحیی تعمید دهنده تا الان، پادشاهی آسمان‌ها به زور گرفته می‌شود و زورگویان آن را می‌ربایند . زیرا تمام پیامبران و شریعت تا یحیی پیشگویی کردند و اگر می‌خواهید بپذیرید، او خودش الیاس است که قرار بود بیاید .کسی که گوش دارد برای شنیدن، باید بشنود این نسل را به چه تشبیه کنم؟ شبیه است به بچه‌هایی که در بازارها نشسته‌اند، که صدا می‌زنند به همراهان‌شان و می‌گویند :ما برای شما فلوت نواختیم، و شما رقص نکردید، ما برای شما سوگواری کردیم، و شما ماتم نگرفتید .زیرا یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌نوشید، و می‌گویند :او دیو دارد .پسر انسان آمد در حالی که می‌خورد و می‌نوشید، و آنها می‌گویند :ببینید، مردی پرخور و شراب‌خوار، دوست باجگیران و گناهکاران .و حکمت از فرزندان خود توجیه شد .آنگاه شروع کرد به سرزنش کردن شهرهایی که در آنها بیشترین معجزات او انجام شد، زیرا توبه نکردند .وای بر تو، خورازین، وای بر تو، بیت‌صیدا، زیرا اگر در صور و صیدون معجزاتی که در شما انجام شد، انجام می‌شد، مدتها

پیش در پلاس و خاکستر نشسته توبه می‌کردند .اما من به شما می‌گویم، برای صور و صیدون در روز داوری قابل تحمل‌تر خواهد بود تا برای شما .و تو کفرناحوم، که تا آسمان بلند شده‌ای، تا جهنم پایین آورده خواهی شد؛ زیرا اگر در سدوم قدرت‌هایی که در تو شده‌اند انجام شده بودند، تا امروز باقی می‌ماندند .اما به شما می‌گویم که برای سرزمین سدوم قابل تحمل‌تر خواهد بود در روز داوری تا برای تو .در آن زمان عیسی پاسخ داد و گفت :اعتراف می‌کنم به تو، ای پدر، خداوند آسمان و زمین، که این چیزها را از دانایان و فهمیدگان پنهان کردی، و آنها را به کودکان آشکار کردی، بله، ای پدر، زیرا چنین خشنودی پیش روی تو واقع شد .همه چیز توسط پدرم به من تحویل داده شد و هیچ کس پسر را نمی‌شناسد مگر پدر، و هیچ کس پدر را نمی‌شناسد مگر پسر و کسی که پسر بخواهد به او آشکار کند بیایید به سوی من، همه کسانی که زحمت می کشند و بار دارند، و من به شما آرامش خواهم داد .یوغ من را بر خود بردارید و از من بیاموزید، زیرا که ملایم هستم و فروتن دل، و آرامش را برای جان‌هایتان خواهید یافت؛ زیرا که یوغ من خوب است و بار من سبک است.

۲۱

در آن زمان عیسی در روز سبت از میان مزارع غله گذشت و شاگردان او گرسنه بودند و شروع کردند به چیدن خوشه‌های غله و خوردن آنها .فریسیان دیدند و به او گفتند :ببین، شاگردان تو کاری می‌کنند که انجام دادنش در روز سبت مجاز نیست .او به آنها گفت :آیا نخوانده‌اید داوود چه کرد وقتی گرسنه بود، او و کسانی که با او بودند؟ چگونه او وارد خانه خدا شد و نان‌های تقدیمه را خورد که خوردن آنها نه برای او مجاز بود و نه برای آنهایی که با او بودند، مگر فقط برای کاهنان؟ یا در شریعت نخوانده‌اید که در روزهای

شنبه کاهنان در معبد شنبه را بی‌حرمتی می‌کنند و بی‌گناه هستند؟ اما من به شما می‌گویم که چیزی بزرگتر از معبد اینجاست اگر شما می‌دانستید که چه هست، رحمت می‌خواهم و نه قربانی، شما آن بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید .زیرا پسر انسان ارباب سبت نیز است و از آنجا عبور کرده، به مجمع آنها آمد .و اینک مردی آنجا بود که دست خشکیده داشت، و از او پرسیدند و گفتند :آیا در روزهای سبت شفا دادن جایز است؟ تا بتوانند او را متهم کنند . او به آنها گفت :کدام یک از شما انسانی خواهد بود که یک گوسفند داشته باشد، و اگر آن در روز سبت به داخل چاله بیفتد، آیا آن را نخواهد گرفت و بلند نخواهد کرد؟ پس انسان چقدر با گوسفند فرق دارد؟ پس در روزهای سبت خوب عمل کردن جایز است .آنگاه به آن مرد می‌گوید :دستت را دراز کن؛ و او دراز کرد، و سالم شد مثل دست دیگر .اما فریسیان بیرون رفتند و علیه او مشورت کردند تا او را نابود کنند .عیسی وقتی فهمید از آنجا کناره گرفت و جمعیت های زیادی او را دنبال کردند و همه آنها را شفا داد و آنها را سرزنش کرد تا او را آشکار نسازند تا آنچه از طریق اشعیای نبی گفته شده بود برآورده شود که می گفت اینک فرزند من که او را برگزیدم محبوب من که روح من در او خشنود شد روح خود را بر او قرار خواهم داد و او داوری را به ملت ها اعلام خواهد کرد نه جدال خواهد کرد و نه فریاد خواهد زد و نه کسی صدای او را در خیابان ها خواهد شنید نی شکسته را نخواهد شکست و کتان دود کننده را خاموش نخواهد کرد، تا زمانی که داوری را به سوی پیروزی بیرون بیندازد و قومها به نام او امید خواهند داشت .آنگاه به او یک نفر دیو زده کور و لال آورده شد، و او را شفا داد، به طوری که کور و لال هم صحبت کرد و هم دید؛ و همه مردم حیرت زده شدند و می‌گفتند :مگر این مسیح پسر داوود نیست؟ اما فریسیان شنیدند و گفتند :این یکی دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به وسیله بعلزبول، حاکم دیوها . عیسی افکار آنها را دانست و به آنها گفت هر پادشاهی که علیه خودش تقسیم شده باشد ویران می‌شود و هر شهر یا خانه‌ای که علیه خودش تقسیم شده باشد پایدار نخواهد ماند

و اگر شیطان، شیطان را بیرون می‌کند، بر ضد خودش تقسیم شده است؛ پس چگونه پادشاهی او خواهد ایستاد؟ و اگر من به وسیله بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما به وسیله چه کسی بیرون می‌کنند؟ به همین خاطر، آنها قضات شما خواهند بود .اگر من به روح خدا شیاطین را بیرون می‌اندازم، پس پادشاهی خدا بر شما رسیده است .یا چطور کسی میتواند وارد خانه مرد قوی شود و اموال او را بگیرد، اگر اول مرد قوی را نبندد؟ و آنگاه خانه او را غارت خواهد کرد .آن که با من نیست، بر ضد من است، و آن که با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌کند .به خاطر این به شما می‌گویم، هر گناه و کفرگویی به انسان‌ها بخشیده خواهد شد، اما کفرگویی روح به انسان‌ها بخشیده نخواهد شد .و هر کس اگر سخنی علیه پسر انسان بگوید، به او بخشیده خواهد شد، اما هر کس علیه روح القدس بگوید، به او بخشیده نخواهد شد، نه در عصر حال و نه در آینده .یا درخت را خوب بسازید و میوه‌اش را خوب، یا درخت را گندیده بسازید و میوه‌اش را گندیده؛ زیرا از میوه، درخت شناخته می‌شود .ای فرزندان افعی‌ها، چگونه می‌توانید سخنان نیک بگویید وقتی که شرور هستید؟ زیرا دهان از فراوانی قلب سخن می‌گوید .انسان خوب از گنجینه خوب، چیزهای خوب بیرون می‌اندازد، و انسان شرور از گنجینه شرور، چیزهای شرور بیرون می‌اندازد .من به شما می‌گویم که هر کلمه بیهوده‌ای که مردم بگویند، در روز داوری درباره آن پاسخ خواهند داد؛ زیرا از کلمات تو عادل شمرده خواهی شد و از کلمات تو محکوم خواهی شد .آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان جواب دادند و گفتند :معلم، ما می‌خواهیم از تو نشانه‌ای ببینیم .او در پاسخ به آنها گفت :نسل شرور و زناکار نشانه می‌طلبد، و نشانه‌ای به آن داده نخواهد شد جز نشانه یونس نبی .چون همانطور که یونس نبی در شکم هیولای دریا سه روز و سه شب بود، اینطور پسر انسان هم در قلب زمین سه روز و سه شب خواهد بود .مردان نینوایی در داوری با این نسل برخواهند خاست و آن را محکوم خواهند کرد، زیرا به موعظه یونس توبه کردند، و اینک بیشتر از یونس اینجاست .

ملکه جنوب در داوری با این نسل برخواسته خواهد شد و او را محکوم خواهد کرد، چون او از انتهاهای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک بیشتر از سلیمان اینجاست .
وقتی روح ناپاک از انسان بیرون می‌رود، از مکان‌های بی‌آب عبور می‌کند در حالی که به دنبال آرامش است، و آن را پیدا نمی‌کند .آنگاه می‌گوید به خانه‌ام برمی‌گردم از جایی که بیرون آمدم و آمده آن را خالی و جارو شده و آراسته شده پیدا می‌کند .آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خودش را با خود می‌برد و وارد شده آنجا ساکن می‌شوند و وضعیت آخر آن انسان بدتر از اول می‌شود .همینطور برای این نسل شریر نیز خواهد بود
هنوز او در حال صحبت کردن با مردم بود که اینک مادر و برادران او بیرون ایستاده بودند، می‌خواستند با او صحبت کنند .یک نفر به او گفت :ببین، مادر تو و برادران تو بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند تو را ببینند .او در پاسخ به کسی که به او می‌گفت، گفت :چه کسی مادر من است و چه کسانی برادران من هستند؟ و دست خود را به سمت شاگردان خود دراز کرده، گفت :ببینید، مادر من و برادران من .زیرا هر کس که اراده پدر من که در آسمان‌هاست انجام دهد، او برادر من و خواهر و مادر من است.

۳۱

در آن روز عیسی از خانه بیرون رفته، کنار دریا نشسته بود و جمعیت های زیادی به سوی او جمع شدند، به طوری که او وارد قایق شده نشست، و تمام جمعیت روی ساحل ایستاده بود و او چیزهای زیادی در مثل‌ها به آنها گفت و می‌گفت :اینک کارنده بیرون رفت تا بکارد .و در کاشتن او، بعضی کنار راه افتاد، و پرندگان آمدند و آنها را خوردند؛ و بعضی دیگر روی زمین سنگلاخی افتاد، جایی که خاک زیادی نداشت، و فوراً سبز شد چون عمق خاک نداشت، اما وقتی خورشید طلوع کرد سوخت، و چون ریشه نداشت خشک شد؛ و

بعضی دیگر روی خارها افتاد، و خارها رشد کردند و آنها را خفه کردند؛ اما بعضی دیگر روی زمین خوب افتاد و میوه داد، یکی صد، یکی شصت، و یکی سی .کسی که گوش دارد برای شنیدن، باید بشنود .و شاگردان نزدیک شدند و به او گفتند :چرا با مثل ها به آنها صحبت می کنی؟ او در پاسخ به آنها گفت :به شما داده شده است که اسرار ملکوت آسمان‌ها را بدانید، اما به آنها داده نشده است .هر کس که دارد، به او داده خواهد شد و افزوده خواهد شد؛ هر کس که ندارد، حتی آنچه دارد از او گرفته خواهد شد .به خاطر این من در مثل‌ها به آنها صحبت می‌کنم، تا در حالی که نگاه می‌کنند نبینند و در حالی که می‌شنوند نشنوند و نفهمند، مبادا بازگردند .و آنگاه پیشگویی اشعیا که می‌گوید برای آنها تحقق خواهد یافت :با شنیدن خواهید شنید و هرگز نخواهید فهمید، و در حالی که نگاه می‌کنید خواهید نگریست و هرگز نخواهید دید .زیرا دل این قوم کلفت شده است، و با گوش‌ها سنگین شنیده‌اند، و چشمان خود را بسته‌اند، مبادا با چشمان ببینند و با گوش‌ها بشنوند و با دل بفهمند و بازگردند، و من آنها را شفا خواهم داد .اما چشمان شما مبارک هستند، چون می‌بینند، و گوش‌های شما، چون می‌شنوند .راستی زیرا به شما می‌گویم که بسیاری از پیامبران و عادلان آرزو کردند ببینند آنچه را که شما می‌بینید و ندیدند و بشنوند آنچه را که شما می‌شنوید و نشنیدند پس شما تمثیل کاشنده را بشنوید هر کس که کلام پادشاهی را می شنود و نمی فهمد، شریر می آید و آنچه را که در دل او کاشته شده برمی دارد؛ این است آن که در کنار راه کاشته شد .و اما آن که بر روی زمین‌های سنگلاخی کاشته شد، این است آن که کلام را می‌شنود و فوراً با شادی آن را می‌پذیرد و می‌گیرد؛ اما ریشه در خودش ندارد، بلکه موقتی است، و وقتی مصیبت یا آزار و اذیت به خاطر کلام اتفاق می‌افتد، فوراً لغزش می‌خورد .و آن که در میان خارها کاشته شده، این است آن که کلام را می‌شنود، و نگرانی این دنیا و فریب ثروت، کلام را خفه می‌کند، و بی‌ثمر می‌شود . و آن که بر زمین خوب کاشته شده است، این کسی است که کلام را می‌شنود و می‌فهمد؛

که در واقع میوه می‌دهد و تولید می‌کند، یکی صد، یکی شصت، یکی سی .مثل دیگری را پیش آنها گذاشت و گفت :پادشاهی آسمانها به مردی تشبیه شد که دانه خوب در مزرعه خودش کاشت .اما در خواب مردم، دشمن او آمد و علفهای هرز در میان گندم کاشت و رفت .اما وقتی علف جوانه زد و میوه آورد، آنگاه علف‌های هرز هم ظاهر شدند .غلامان صاحب خانه نزدیک شدند و به او گفتند :ارباب، آیا تو دانه خوب در مزرعه خودت نکاشتی؟ پس از کجا علف‌های هرز دارد؟ او به آنها گفت :یک مرد دشمن این کار را کرد . غلامان به او گفتند :پس می‌خواهی که برویم و آنها را جمع کنیم؟ او گفت :نه، مبادا هنگام جمع کردن علف‌های هرز، همزمان با آنها گندم را ریشه کن کنید؛ بگذارید هر دو با هم رشد کنند تا برداشت، و در زمان برداشت به دروگران خواهم گفت :اول علف‌های هرز را جمع کنید و آنها را به دسته‌ها ببندید برای سوزاندن آنها، اما گندم را به انبار من جمع کنید .مثل دیگری را پیش آنها گذاشت و گفت :ملکوت آسمانها شبیه دانه خردل است که مردی آن را گرفت و در مزرعه خود کاشت؛ که آن در واقع کوچکترین از همه تخمها است، اما وقتی رشد کند، بزرگتر از همه سبزیجات است و درخت می‌شود، به طوری که پرندگان آسمان بیایند و در شاخه‌های آن لانه بسازند .مثل دیگری به آنها گفت :پادشاهی آسمانها شبیه خمیرمایه است که زنی آن را گرفته و در سه پیمانه آرد پنهان کرد، تا اینکه همه آن خمیر شد .عیسی همه این چیزها را در مثل‌ها به مردم گفت، و بدون مثل هیچ چیز به آنها نمی‌گفت، تا آنچه از طریق پیامبر گفته شده بود که می‌گفت برآورده شود :دهان خود را در مثل‌ها باز خواهم کرد، چیزهای پنهان شده از بنیاد جهان را بیان خواهم کرد .آنگاه انبوه مردم را رها کرد و به خانه‌اش آمد .و شاگردان او نزد او آمدند و گفتند :مثل علف‌های هرزه مزرعه را برای ما توضیح بده .او در پاسخ به آنها گفت :کسی که بذر خوب می‌کارد، پسر انسان است؛ و مزرعه، دنیا است؛ و بذر خوب، اینها پسران پادشاهی هستند؛ و علف‌های هرز، پسران شریر هستند؛ و دشمن که آنها را کاشت، شیطان است؛ و درو، پایان دوران

است؛ و درو کنندگان، فرستادگان هستند .همان‌طور که علف‌های هرز جمع می‌شوند و با آتش سوخته می‌شوند، چنین خواهد بود در پایان این دوران .پسر انسان فرستادگان خود را خواهد فرستاد و آنها از پادشاهی او همه موانع لغزش و آنهایی که بی‌قانونی می‌کنند را جمع خواهند کرد و آنها را به داخل کوره آتش خواهند انداخت .در آنجا گریه و به هم ساییدن دندان‌ها خواهد بود .آنگاه عادلان خواهند درخشید مانند خورشید در پادشاهی پدرشان .کسی که گوش دارد برای شنیدن، باید بشنود .دوباره ملکوت آسمان‌ها شبیه گنجی است که در مزرعه پنهان شده، که آن را مردی پیدا کرده پنهان کرد، و از شادی‌اش می‌رود و همه چیزهایی را که دارد می‌فروشد و آن مزرعه را می‌خرد .دوباره ملکوت آسمان‌ها شبیه است به یک مرد بازرگان که در جستجوی مرواریدهای خوب است؛ او که یک مروارید بسیار گرانبها یافت، رفت و همه چیزهایی را که داشت فروخت و آن را خرید . باز ملکوت آسمان‌ها شبیه است به توری که به دریا انداخته شد و از هر نوعی جمع کرد، که وقتی پر شد، آن را بر ساحل کشیدند بالا و نشستند و خوب‌ها را در ظرف‌ها جمع کردند، اما گندیده‌ها را بیرون انداختند .اینطور در پایان این دوران خواهد بود فرستادگان بیرون خواهند آمد و شریران را از میان عادلان جدا خواهند کرد، و آنها را به داخل کوره آتش خواهند انداخت؛ آنجا گریه و به هم ساییدن دندانها خواهد بود .عیسی به آنها می‌گوید :آیا همه این چیزها را فهمیده‌اید؟ به او می‌گویند :بله، خداوندا .و او به آنها گفت :به خاطر این، هر کاتبی که شاگرد ملکوت آسمانها شده است، شبیه انسانی صاحبخانه است که از خزانه خود چیزهای نو و کهنه بیرون می آورد .و چنین شد که وقتی عیسی این مثل‌ها را تمام کرد، از آنجا رفت، و آمده به وطن خودش، آنها را در جمع آنها تعلیم می‌داد، به طوری که آنها شگفت‌زده می‌شدند و می‌گفتند :از کجا برای این شخص این حکمت و این قدرت‌ها هست؟ مگر این پسر نجار نیست؟ مگر نه مادر او مریم نامیده میشود و برادران او یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا؟ و آیا خواهران او همه نزد ما نیستند؟ پس این همه چیزها از

کجا برای این است؟ و آنها از او آزرده خاطر می‌شدند عیسی به آنها گفت :پیامبری بی احترام نیست مگر در وطن خودش و در خانه خودش .و او آنجا معجزات زیادی انجام نداد به خاطر بی‌ایمانی آنها.

۴۱

در آن زمان هرودیس چهارپاره‌دار شهرت عیسی را شنید و به خدمتکاران خود گفت :این یحیی تعمید دهنده است .او از مردگان برخاسته است و به خاطر این، قدرت‌ها در او عمل می‌کنند .زیرا هرودیس یحیی را دستگیر کرده، او را بست و در زندان قرار داد به خاطر هرودیا، زن فیلیپ برادرش .زیرا یحیی به او می‌گفت :برای تو جایز نیست که او را داشته باشی .و در حالی که می‌خواست او را بکشد، از مردم ترسید، زیرا او را به عنوان پیامبر می‌دانستند .و وقتی جشن تولد هرودس برگزار می‌شد، دختر هرودیا در میان حاضران رقصید و هرودس را خشنود کرد، از این رو با سوگند به او قول داد که هر چه بخواهد به او بدهد .و او که توسط مادرش تشویق شده بود، گفت :سر یحیی تعمید دهنده را اینجا روی سینی به من بده .و پادشاه غمگین شد، اما به خاطر سوگندها و کسانی که با او بر سر سفره بودند، دستور داد که به او داده شود، و کسی را فرستاد و یحیی را در زندان سر برید .و سر او بر سینی آورده شد و به دختر داده شد، و او آن را نزد مادرش آورد .و شاگردان او نزدیک شدند، بدن را برداشتند و آن را دفن کردند، و آمدند و به عیسی خبر دادند .عیسی شنید و از آنجا با قایق به یک مکان بیابانی به تنهایی عقب نشینی کرد و مردم شنیدند و از شهرها پیاده دنبال او رفتند .و عیسی که بیرون رفته بود، جمعیت زیادی را دید و نسبت به آنها دلسوزی شد و بیماران آنها را شفا داد وقتی عصر شد، شاگردان او نزد او آمدند و گفتند :این مکان متروک است و وقت الان گذشته است .جمعیت را رها کن

تا به روستاها رفته برای خودشان غذا بخرند .عیسی به آنها گفت :آنها نیازی ندارند که بروند، شما به آنها غذا بدهید .آنها به او گفتند :ما اینجا چیزی نداریم جز پنج نان و دو ماهی .او گفت آنها را اینجا به من بیاورید و به جمعیت‌ها دستور داد که بر روی علف‌ها دراز بکشند، پنج نان و دو ماهی را گرفت، به آسمان نگاه کرد و برکت داد، و شکست و نان‌ها را به شاگردان داد، و شاگردان به جمعیت‌ها دادند .و همه خوردند و سیر شدند، و باقیمانده تکه‌ها را برداشتند :دوازده سبد پر آنهایی که غذا می‌خوردند مردانی بودند حدود پنج هزار نفر، بدون زنان و بچه‌ها و بلافاصله عیسی شاگردان خودش را مجبور کرد که سوار کشتی شوند و پیش از او به آن طرف بروند، تا زمانی که جمعیت ها را مرخص کند .و پس از مرخص کردن مردم، به تنهایی برای دعا کردن به کوه رفت .وقتی عصر فرا رسید، او تنها آنجا بود .اما کشتی در حال حاضر در وسط دریا بود، که توسط امواج آزار داده می‌شد، زیرا باد مخالف بود .در پاس چهارم شب، عیسی در حالی که روی دریا راه می‌رفت به سوی آنها رفت .و شاگردان وقتی او را دیدند که روی دریا راه می‌رفت، آشفته شدند و گفتند که شبح است، و از ترس فریاد زدند فورا عیسی به آنها صحبت کرد و گفت : شجاع باشید، من هستم، نترسید .پطرس در جواب به او گفت :خداوندا، اگر تو هستی، به من امر کن که به سوی تو بیایم بر روی آبها .او گفت، بیا .و پطرس که از کشتی پایین آمده بود، روی آب راه رفت تا به سوی عیسی بیاید .اما وقتی باد قوی را دید ترسید و وقتی شروع به غرق شدن کرد فریاد زد و گفت :خداوندا، مرا نجات بده .اما عیسی فورا دست را دراز کرده او را گرفت و به او گفت ای کم ایمان چرا شک کردی؟ و وقتی آنها وارد کشتی شدند باد فروکش کرد و کسانی که در کشتی بودند به او سجده کردند و گفتند واقعا تو پسر خدا هستی و پس از عبور کردن، به سرزمین جنیسارت آمدند .و مردان آن مکان او را شناختند و به تمام منطقه اطراف آن فرستادند، و همه کسانی که بیمار بودند را نزد او آوردند، و از او التماس می‌کردند که حتی فقط به گوشه لباس او دست بزنند؛ و هر که

دست زد نجات یافت.

۵۱

آنگاه کاتبان و فریسیان از اورشلیم نزد عیسی آمدند و گفتند :چرا شاگردان تو سنت بزرگان را زیر پا می‌گذارند؟ چون دستهای خودشان را نمی‌شویند وقتی که نان می‌خورند . او در جواب به آنها گفت :چرا شما هم فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید به خاطر سنت خودتان؟ زیرا خدا فرمان داد و گفت :به پدر و مادر احترام بگذار، و آن که به پدر یا مادر بد بگوید باید بمیرد .اما شما می‌گویید :هر کس که به پدر یا مادرش بگوید، آنچه از من سود می‌بری هدیه است، و پدر یا مادرش را احترام نکند؛ و شما فرمان خدا را به خاطر سنت خودتان باطل کردید .ای ریاکاران، اشعیا خوب درباره شما نبوت کرد و گفت :این قوم با دهان خود به من نزدیک می‌شود و با لب‌های خود مرا احترام می‌کند، اما قلب آنها دور از من است، و بیهوده مرا پرستش می‌کنند و تعالیم احکام انسان‌ها را تعلیم می‌دهند .و جمعیت را فراخواند و به آنها گفت :بشنوید و بفهمید؛ آنچه که وارد دهان می‌شود انسان را ناپاک نمی‌کند، بلکه آنچه که از دهان بیرون می‌آید این است که انسان را ناپاک می‌کند . آنگاه شاگردان او نزدیک آمده به او گفتند :میدانی که فریسیان وقتی این سخن را شنیدند، رنجیده شدند؟ او در پاسخ گفت :هر کاشتی که پدر آسمانی من آن را نکاشته است، ریشه‌کن خواهد شد .آنها را رها کنید .آنها راهنماهای کور کورانند .اما اگر کوری کور را راهنمایی کند، هر دو در چاله خواهند افتاد .پطرس جواب داد و به او گفت :این مثل را برای ما توضیح بده .عیسی گفت :هنوز شما هم بی‌فهم هستید؟ هنوز نمی‌فهمید که هر چیزی که وارد دهان می‌شود به شکم می‌رود و به مستراح بیرون انداخته می‌شود؟ چیزهایی که از دهان بیرون می‌آیند، از قلب بیرون می‌روند، و آن چیزها انسان را آلوده

می‌کنند .چون از قلب بیرون می‌آیند افکار شرور، قتل‌ها، زناها، فحشاها، دزدی‌ها، شهادت‌های دروغ، کفرها .اینها چیزهایی هستند که انسان را ناپاک می‌کنند، اما خوردن با دست‌های نشسته انسان را ناپاک نمی‌کند .و عیسی از آنجا بیرون رفته، به نواحی صور و صیدون کناره‌گیری کرد و اینک زنی کنعانی از آن مرزها بیرون آمده، به او فریاد زد و گفت : بر من رحم کن، ای خداوند، پسر داوود، دختر من بدجوری دیو زده است .او اما به او کلمه‌ای جواب نداد .و شاگردان او نزدیک شده، از او پرسیدند و گفتند :او را رها کن، چون پشت سر ما فریاد می‌زند .او در جواب گفت :من فرستاده نشده‌ام مگر به سوی گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل .او آمد و به او سجده کرد و گفت :ای خداوند، به من کمک کن .او در جواب گفت :خوب نیست که نان بچه‌ها را بگیری و به سگ‌های کوچک بیندازی .او گفت : بله، خداوندا، چون سگ‌های کوچک از خرده‌هایی که از سفره اربابانشان می‌افتند می‌خورند .آنگاه عیسی در جواب به او گفت :ای زن، ایمان تو بزرگ است، برای تو همانطور که می‌خواهی بشود .و دختر او از همان ساعت شفا یافت .و عیسی از آنجا عبور کرده، کنار دریای جلیل آمد، و به کوه بالا رفته، آنجا نشست .و جمعیت های زیادی نزد او آمدند که با خودشان لنگ ها، کورها، کرها، شل ها و دیگران زیادی داشتند، و آنها را کنار پاهای عیسی انداختند، و او آنها را شفا داد، به طوری که جمعیت ها تعجب کردند وقتی دیدند کرها می شنوند، لال ها حرف می زنند، شل ها سالم هستند، لنگ ها راه می روند و کورها می بینند، و خدای اسرائیل را جلال دادند .عیسی شاگردان خود را فراخواند و گفت :من بر جمعیت ترحم دارم، چون که الان سه روز با من می‌مانند و چیزی برای بخورند ندارند؛ و نمی‌خواهم آنها را گرسنه رها کنم، مبادا در راه ضعیف شوند .و شاگردان او به او گفتند :از کجا برای ما در بیابان نان‌های این قدر زیاد باشد تا جمعیت این قدر زیاد را سیر کنیم؟ و عیسی به آنها می‌گوید :چند نان دارید؟ آنها گفتند :هفت، و چند ماهی کوچک .و او به مردم دستور داد که روی زمین دراز بکشند .و هفت نان و ماهی‌ها را گرفته، شکرگزاری کرده،

شکست و به شاگردان خود داد، و شاگردان به جمعیت‌ها دادند .و همه خوردند و سیر شدند، و باقیمانده تکه‌ها را برداشتند :هفت سبد پر .و کسانی که می‌خوردند چهار هزار مرد بودند، بدون زنان و بچه‌ها .و پس از مرخص کردن جمعیت‌ها، سوار کشتی شد و به مرزهای مجدلا آمد.

۶۱

و فریسیان و صدوقیان نزدیک آمدند و در حالی که او را آزمایش می کردند، از او خواستند که نشانه ای از آسمان به آنها نشان دهد .او در پاسخ به آنها گفت :وقتی عصر می‌شود شما می‌گویید :هوا خوب خواهد بود؛ چون آسمان سرخ است؛ و صبح :امروز طوفان خواهد بود؛ چون آسمان سرخ و تیره است .ای ریاکاران، شما می‌دانید چهره آسمان را تشخیص دهید، اما نمی‌توانید نشانه‌های زمان‌ها را بشناسید؟ نسل شرور و زناکار نشانه می‌جوید، و نشانه‌ای به آن داده نخواهد شد مگر نشانه یونس پیامبر .و او آنها را ترک کرده، رفت .و شاگردان او وقتی به آن طرف آمدند، فراموش کرده بودند که نان بردارند عیسی به آنها گفت :ببینید و از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان مواظب باشید .آنها با خودشان استدلال می‌کردند و می‌گفتند که نان‌ها را نگرفته‌ایم .عیسی دانست و به آنها گفت چرا در دل خود فکر می‌کنید ای کم ایمانان که نان نگرفته‌اید هنوز نمی‌فهمید، و نه یادتان می‌آید پنج نان برای پنج هزار نفر را و چند سبد گرفتید؟ نه حتی هفت نان چهار هزار نفر و اینکه چند سبد برداشتید را به یاد ندارید؟ چطور نمی‌فهمید که به شما درباره نان نگفتم بلکه گفتم از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان دوری کنید آنگاه آنها فهمیدند که او نگفته بود توجه کنید از خمیر نان، بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان .عیسی وقتی به نواحی قیصریه فیلیپ آمد، از شاگردان خود پرسید و گفت :مردم می‌گویند پسر انسان چه

کسی است؟ و آنها گفتند :بعضی یحیی تعمید دهنده، بعضی دیگر الیاس، بعضی دیگر ارمیا یا یکی از انبیا .به آنها می‌گوید :اما شما می‌گویید من کی هستم؟ شمعون پطرس در پاسخ گفت :تو مسیح، پسر خدای زنده هستی .و عیسی جواب داد و به او گفت :مبارک هستی، شمعون بریونا، چون گوشت و خون به تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان‌هاست .و من به تو می‌گویم که تو پطرس هستی، و بر این سنگ کلیسای من را بنا خواهم کرد، و دروازه‌های هادس بر آن غالب نخواهند شد .و من به تو کلیدهای پادشاهی آسمانها را خواهم داد، و هر چه که بر روی زمین ببندی، در آسمانها بسته شده خواهد بود، و هر چه که بر روی زمین باز کنی، در آسمانها باز شده خواهد بود .آنگاه او به شاگردان خود دستور داد که به هیچ کس نگویند که او عیسی مسیح است .از آن زمان عیسی شروع کرد به شاگردانش نشان دهد که لازم است او به اورشلیم برود و از بزرگان و کاهنان اعظم و کاتبان چیزهای زیادی رنج بکشد و کشته شود و در روز سوم برانگیخته شود و پطرس او را کنار کشید و شروع کرد به سرزنش کردن او و گفت :خدا نکند، خداوند، هرگز این بر تو نخواهد آمد .اما او برگشت و به پطرس گفت :برو پشت سر من، ای شیطان !سنگ لغزش من هستی، چون فکر نمی‌کنی به چیزهای خدا، بلکه به چیزهای انسان‌ها .آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت :اگر کسی می‌خواهد به دنبال من بیاید، باید خود را انکار کند و صلیب خود را بردارد و از من پیروی کند .چرا که هر کس که بخواهد روح خودش را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر کس که روح خودش را به خاطر من از دست بدهد، آن را خواهد یافت .چه سودی به انسان می‌رسد اگر تمام دنیا را به دست آورد اما روح خود را از دست بدهد؟ یا چه چیزی انسان در عوض روح خودش خواهد داد؟ زیرا پسر انسان در شرف آمدن است در جلال پدرش با فرستادگان خود، و آنگاه به هر کس پاداش خواهد داد بر اساس عمل او .راستی به شما می‌گویم، بعضی از آنهایی که اینجا ایستاده‌اند هستند که مرگ را نخواهند چشید تا پسر انسان را ببینند که در پادشاهی خود می‌آید.

۷۱

و بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا برادر او را با خود برد و آنها را به کوه بلندی به تنهایی برد و در مقابل آنها متحول شد و چهره او مثل خورشید درخشید و لباسهای او سفید مثل نور شد .و اینک موسی و ایلیا به آنها ظاهر شدند که با او گفتگو می‌کردند .پطرس جواب داد و به عیسی گفت :ای خداوند، خوب است که ما اینجا باشیم . اگر می‌خواهی، بگذار ما اینجا سه خیمه بسازیم، یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای ایلیا .هنوز او صحبت می‌کرد که ناگهان ابری روشن بر آنها سایه افکند، و ناگهان صدایی از ابر گفت :این پسر محبوب من است که در او خشنود شدم؛ به او گوش کنید .و شاگردان وقتی شنیدند بر صورت خود افتادند و بسیار ترسیدند .و عیسی نزدیک شد و آنها را لمس کرد و گفت :برخیزید و نترسید .و وقتی چشمان خود را بلند کردند، هیچ کس را ندیدند جز عیسی تنها .و هنگام پایین آمدن آنها از کوه، عیسی به آنها فرمان داد و گفت : به هیچ کس این رویا را نگویید تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد .و شاگردان او از او پرسیدند و گفتند :پس چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟ عیسی در جواب به آنها گفت :الیاس در واقع اول می‌آید و همه چیزها را بازگردانی خواهد کرد، اما من به شما می‌گویم که الیاس قبلا آمده است و آنها او را نشناختند، بلکه در او هر چه خواستند کردند .همین‌طور هم پسر انسان قرار است توسط آنها رنج بکشد .آنگاه شاگردان فهمیدند که درباره یحیی تعمیددهنده به آنها گفته بود .و وقتی آنها به سمت جمعیت آمدند، مردی نزد او آمد که در حال زانو زدن بود و می‌گفت :ای خداوند، بر پسرم رحم کن، چون او مصروع است و بدجور رنج می‌برد؛ زیرا اغلب در آتش می‌افتد و اغلب در آب .و من او را نزد شاگردان تو آوردم و آنها نتوانستند او را شفا دهند .عیسی جواب داد و گفت :ای نسل بی ایمان و منحرف، تا کی با شما خواهم بود؟ تا کی شما را تحمل خواهم کرد؟ او را اینجا

برای من بیاورید .و عیسی او را سرزنش کرد و دیو از او بیرون رفت و پسر از همان ساعت شفا یافت آنگاه شاگردان که به عیسی نزدیک شده بودند، به خصوصی گفتند :چرا ما نتوانستیم آن را بیرون کنیم؟ عیسی به آنها گفت :به خاطر بی‌ایمانی شما .زیرا راستی به شما می‌گویم، اگر ایمان مثل دانه خردل داشته باشید، به این کوه خواهید گفت، از اینجا به آنجا حرکت کن، و حرکت خواهد کرد، و هیچ چیز برای شما غیرممکن نخواهد بود .این نوع بیرون نمی‌رود مگر در دعا و روزه .در حالی که آنها به جلیل برمی‌گشتند، عیسی به آنها گفت :پسر انسان قرار است به دست‌های انسان‌ها تحویل داده شود و او را خواهند کشت، و در روز سوم برخواسته خواهد شد .و آنها بسیار غمگین شدند .وقتی آنها به کفرناحوم آمدند، کسانی که دیدراخما ها را می گرفتند به پطرس نزدیک شدند و گفتند : معلم شما دیدراخما ها را پرداخت نمی کند؟ میگه، آره .و وقتی که او وارد خانه شد، عیسی پیش از او به او گفت :نظر تو چیست، شمعون؟ پادشاهان زمین از چه کسانی مالیات یا باج می گیرند؟ از پسران خودشان یا از بیگانگان؟ پطرس به او گفت :از دیگران . عیسی به او گفت :پس پسران آزاد هستند .اما تا آنها را به لغزش نیندازیم، به دریا برو و قلاب بینداز و ماهی اول که بالا آمده را بردار، و دهان او را باز کن، یک سکه استاتر پیدا خواهی کرد؛ آن را بگیر و به آنها بده به جای من و تو.

۸۱

در آن ساعت شاگردان نزد عیسی آمدند و گفتند :پس چه کسی بزرگتر است در پادشاهی آسمانها؟ و عیسی کودکی را فراخواند، آن را در میان آنها قرار داد و گفت :راستی به شما می‌گویم، اگر برنگردید و مثل کودکان نشوید، هرگز وارد پادشاهی آسمان‌ها نخواهید شد . پس هر کس خود را فروتن کند همانند این کودک، او بزرگترین در پادشاهی آسمان‌هاست .

و هر کس که یک چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا می‌پذیرد؛ اما هر کس که یکی از این کوچکان را که به من ایمان دارند لغزش دهد، برای او سودمند است که سنگ آسیاب الاغی به گردن او آویخته شود و در دریا غرق شود .وای بر دنیا از سنگ‌های لغزش؛ زیرا ضروری است که سنگ‌های لغزش بیایند؛ اما وای بر آن انسان که از طریق او سنگ لغزش می‌آید .اگر دست تو یا پای تو تو را به لغزش وا می‌دارد، آنها را قطع کن و از خودت دور بینداز؛ برای تو بهتر است که لنگ یا ناقص وارد زندگی شوی، تا اینکه دو دست یا دو پا داشته باشی و به آتش جاودان انداخته شوی .و اگر چشم تو باعث لغزش تو می‌شود، آن را بیرون بیاور و از خودت دور بینداز؛ برای تو بهتر است که یک چشمی وارد زندگی شوی، تا اینکه دو چشم داشته باشی و به جهنم آتش انداخته شوی .ببینید که یکی از این کوچکان را تحقیر نکنید، زیرا به شما می گویم که فرستادگان آنها در آسمانها همیشه چهره پدر من را که در آسمانها است می بینند زیرا پسر انسان آمد تا گمشده را نجات دهد .به نظر شما چه می‌رسد؟ اگر یک مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا نود و نه تا را در کوهها رها نکرده، رفته و دنبال آن گمشده نمی‌گردد؟ و اگر آن را پیدا کند، آمین به شما می‌گویم که بر سر آن بیشتر شادی می‌کند تا بر سر آن نود و نه که گمراه نشده‌اند .اینطور نیست اراده پدر شما که در آسمان‌هاست که یکی از این کوچکان هلاک شود اگر برادرت نسبت به تو گناه کند، برو و او را سرزنش کن بین خودت و او به تنهایی؛ اگر به تو گوش دهد، برادرت را به دست آورده‌ای؛ اما اگر گوش ندهد، یک یا دو نفر را با خودت ببر، تا بر اساس گفته دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت شود .اگر او به آنها گوش نکند، به جماعت بگو؛ اگر هم به جماعت گوش نکند، بگذار برای تو مثل کافر و باج‌گیر باشد .راستی به شما می‌گویم، هر چه که شما بر روی زمین ببندید، در آسمان بسته شده خواهد بود، و هر چه که شما بر روی زمین باز کنید، در آسمان باز شده خواهد بود .باز راستی به شما می‌گویم که اگر دو نفر از شما بر روی زمین درباره هر چیزی که درخواست

کنند توافق کنند، برای آنها از جانب پدر من که در آسمان‌هاست انجام خواهد شد .زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شده باشند، من آنجا در میان آنها هستم .آنگاه پطرس نزدیک شده به او گفت :خداوندا، چند بار برادرم به من گناه خواهد کرد و من او را ببخشم؟ تا هفت بار؟ عیسی به او می‌گوید :به تو نمی‌گویم تا هفت بار، بلکه تا هفتاد بار هفت .به خاطر این، ملکوت آسمان‌ها به مرد پادشاهی مانند شد که خواست با بندگان خود حساب تسویه کند .وقتی او شروع به تسویه حساب کرد، یک بدهکار ده هزار تالنت نزد او آورده شد .چون او نداشت که پس بدهد، ارباب او دستور داد که او فروخته شود و زن او و بچه‌هایش و همه چیزهایی که داشت، و بدهی پس داده شود .پس غلام افتاده، به او سجده می‌کرد و می‌گفت :ارباب، بر من صبور باش و همه چیز را به تو پس خواهم داد . ارباب آن غلام با دلسوزی او را آزاد کرد و قرض را برای او بخشید .آن غلام بیرون رفت و یکی از هم‌غلامان خود را پیدا کرد که صد دینار به او بدهکار بود، و او را گرفت و خفه‌اش می‌کرد و می‌گفت :اگر چیزی بدهکار هستی به من پس بده .بنابراین همبنده او که به پاهای او افتاده بود، به او التماس می‌کرد و می‌گفت :با من صبور باش و به تو پس خواهم داد . اما او مایل نبود، بلکه رفت و او را به زندان انداخت تا زمانی که بدهی را پس بدهد . همبندگان او وقتی چیزهایی که اتفاق افتاده بود را دیدند، بسیار غمگین شدند و آمده همه چیزهایی که اتفاق افتاده بود را برای ارباب خودشان توضیح دادند آنگاه ارباب او او را فراخواند و به او گفت :ای غلام شرور، تمام آن بدهی را برای تو بخشیدم، چون تو از من التماس کردی .آیا لازم نبود که تو هم به همبنده‌ات رحم کنی، همانطور که من به تو رحم کردم؟ و ارباب او خشمگین شد و او را به شکنجه‌گران تحویل داد تا تمام بدهی خود را بازپرداخت کند .همینطور پدر آسمانی من به شما خواهد کرد، اگر هر یک از شما برادرش را از دلهایتان گناهانش را نبخشید.

۹۱

و چنین شد که وقتی عیسی این سخنان را به پایان رساند، از جلیل کوچ کرد و به مرزهای یهودیه در آن سوی اردن آمد .و جمعیت های زیادی او را دنبال کردند، و او آنها را در آنجا شفا داد و فریسیان به او نزدیک شدند در حالی که او را آزمایش می‌کردند و به او می‌گفتند :آیا برای یک مرد مجاز است که زن خود را رها کند بر اساس هر دلیلی؟ او در پاسخ به آنها گفت :آیا نخوانده‌اید که آن کسی که از ابتدا ساخت، آنها را نر و ماده ساخت و گفت، به خاطر این انسان پدر خود و مادر را ترک خواهد کرد و به زن خود پیوسته خواهد شد، و آن دو یک جسم خواهند شد؟ پس دیگر دو نیستند، بلکه یک جسم هستند . آنچه را پس خدا به هم پیوند داد، انسان جدا نکند .آنها به او گفتند :پس چرا موسی دستور داد که سند طلاق بدهند و او را رها کنند؟ او به آنها می‌گوید که موسی به خاطر سختی قلب شما به شما اجازه داد که زنان خود را رها کنید، اما از ابتدا چنین نبوده است . من به شما می‌گویم که هر کس که زن خود را طلاق دهد نه به خاطر زنا و با زن دیگری ازدواج کند، زنا می‌کند و آن کسی که با زن طلاق داده شده ازدواج کرده است زنا می‌کند . شاگردان او به او گفتند اگر علت مرد با زن این‌طور است، ازدواج کردن سودمند نیست او به آنها گفت :همه این کلام را نمی‌پذیرند، بلکه کسانی که به آنها داده شده است؛ زیرا خواجه‌هایی هستند که از شکم مادر اینطور متولد شدند .و خواجه‌هایی هستند که توسط مردان خواجه شده‌اند، و خواجه‌هایی هستند که خودشان را به خاطر پادشاهی آسمان‌ها خواجه کرده‌اند .کسی که می‌تواند بپذیرد، بگذارید بپذیرد .آنگاه بچه‌ها نزد او آورده شدند تا دست‌هایش را بر آنها بگذارد و دعا کند، اما شاگردان آنها را سرزنش کردند عیسی گفت : بگذارید کودکان و مانع آنها نشوید که به سوی من بیایند، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آن چنین کسانی است .و دستهایش را بر آنها گذاشت و از آنجا رفت و ببین، یک نفر نزدیک شد و به

او گفت :ای معلم خوب، چه کار خوبی انجام دهم تا زندگی جاودانی داشته باشم؟ او به او گفت :چرا مرا نیک می‌خوانی؟ هیچ‌کس خوب نیست جز یکی، یعنی خدا اگر تو می‌خواهی وارد زندگی شوی، احکام را نگه دار .می‌گوید به او :کدام؟ عیسی گفت :قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، پدر و مادر را احترام کن، و همسایه ات را مثل خودت دوست داشته باش .جوان به او گفت :همه اینها را از جوانی ام نگه داشته ام .چه چیز هنوز کم دارم؟ عیسی به او گفت :اگر می‌خواهی کامل باشی، برو دارایی‌های خود را بفروش و به فقرا بده، و گنجی در آسمان خواهی داشت، و بیا و مرا دنبال کن .جوان پس از شنیدن سخن غمگین رفت، زیرا دارایی های زیادی داشت .عیسی به شاگردان خود گفت : راستی به شما می گویم که به سختی ثروتمند وارد پادشاهی آسمان ها خواهد شد .باز هم به شما می گویم، آسان تر است شتر از سوراخ سوزن عبور کند تا ثروتمند وارد پادشاهی خدا شود .شاگردان او وقتی شنیدند، بسیار شگفت‌زده شدند و گفتند :پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ عیسی نگاه کرد و به آنها گفت :نزد انسان‌ها این غیرممکن است، اما نزد خدا همه چیزها ممکن است .آنگاه پطرس در جواب به او گفت :ببین ما همه چیز را ترک کرده ایم و تو را دنبال کرده ایم، پس برای ما چه خواهد بود؟ عیسی به آنها گفت : راستی به شما می‌گویم که شما که مرا پیروی کرده‌اید، در تولد دوباره، وقتی پسر انسان بر تخت جلال خود بنشیند، شما هم بر دوازده تخت خواهید نشست و دوازده قبیله اسرائیل را داوری خواهید کرد .و هر کسی که خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمین‌ها را به خاطر نام من رها کرده است، صد برابر دریافت خواهد کرد و زندگی جاودان را به ارث خواهد برد .بسیاری اما که اولین هستند آخرین خواهند بود و آخرین اولین.

۰۲

چرا که ملکوت آسمان‌ها شبیه است به یک مرد صاحبخانه که صبح زود بیرون رفت تا کارگرانی برای تاکستانش اجیر کند .و بعد از اینکه با کارگران برای یک دینار در روز توافق کرد، آنها را به تاکستان خود فرستاد و بیرون رفته حدود ساعت سوم، دیگرانی را دید که در بازار بیکار ایستاده بودند، و به آنها گفت :شما هم بروید به تاکستان، و هر چه که عادلانه باشد به شما خواهم داد .و آنها رفتند .دوباره بیرون رفت، حدود ساعت ششم و نهم، همینطور کرد در حدود ساعت یازدهم بیرون رفت و دیگرانی را که بیکار ایستاده بودند یافت، و به آنها گفت :چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟ به او می‌گویند که هیچ‌کس ما را اجیر نکرد .به آنها می‌گوید :شما هم به تاکستان بروید، و هر چه که عادلانه باشد دریافت خواهید کرد .وقتی عصر شد، صاحب تاکستان به سرپرست خودش گفت : کارگرها را صدا بزن و مزد را به آنها پس بده، شروع کن از آخرین‌ها تا اولین‌ها .و کسانی که حدود ساعت یازدهم آمده بودند، هر کدام یک دیناریوس گرفتند .اولی‌ها که آمدند فکر کردند که بیشتر خواهند گرفت، و خودشان هم یک دینار گرفتند .گرفته و غرغر می‌کردند علیه صاحب خانه و می‌گفتند که این‌ها آخری‌ها یک ساعت کار کردند و تو آن‌ها را برابر ما کردی، ما که بار روز و گرمای سوزان را برداشتیم اما او در جواب به یکی از آنها گفت : رفیق، من به تو ظلم نمی‌کنم .مگر نه برای یک دینار با من توافق کردی؟ مال خودت را بردار و برو؛ و من می‌خواهم به این آخری بدهم همانطور که به تو دادم .یا مجاز نیست برای من که آنچه می‌خواهم با مال‌های خودم بکنم؟ مگر چشم تو بد است چون من خوب هستم؟ بدین‌گونه آخرین‌ها اول خواهند بود و اولین‌ها آخر، زیرا بسیاری فراخوانده شده‌اند اما اندکی برگزیده شده‌اند .و عیسی در حال بالا رفتن به اورشلیم، دوازده شاگرد را به طور خصوصی در راه کنار گرفت و به آنها گفت :ببینید ما به اورشلیم بالا می رویم، و پسر انسان به کاهنان اعظم و کاتبان تحویل داده خواهد شد و او را به مرگ محکوم خواهند کرد، و او را به ملت ها تحویل خواهند داد برای مسخره کردن و شلاق زدن و

مصلوب کردن، و در روز سوم برخواهد خاست .آنگاه مادر پسران زبدی با پسران خود نزد او آمد، تعظیم کرد و چیزی از او درخواست کرد .او به او گفت :چه می‌خواهی؟ او به او می‌گوید :بگو تا این دو پسر من بنشینند، یکی از راست تو و یکی از چپ تو در پادشاهی تو .عیسی در جواب گفت شما نمی‌دانید چه چیزی درخواست می‌کنید .آیا شما می‌توانید جامی را که من در شرف نوشیدن آن هستم بنوشید، یا غسل تعمیدی را که من با آن غسل تعمید می‌گیرم بگیرید؟ به او می‌گویند :ما قادر هستیم .و به آنها می‌گوید :جام من را در واقع خواهید نوشید، و غسل تعمیدی که من غسل تعمید می‌گیرم، غسل تعمید خواهید گرفت؛ اما نشستن در سمت راست من و در سمت چپ من از آن من نیست که بدهم، بلکه برای کسانی که توسط پدر من آماده شده است .و وقتی ده نفر شنیدند، درباره آن دو برادر عصبانی شدند عیسی آنها را فراخواند و گفت :شما می‌دانید که حاکمان ملت‌ها بر آنها ارباب‌مآبی می‌کنند و بزرگان بر آنها اقتدار می‌ورزند .اینطور نخواهد بود در میان شما، بلکه هر کس بخواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما خواهد بود، و هر کس بخواهد در میان شما اول باشد، برده شما خواهد بود؛ همانطور که پسر انسان نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خودش را فدیه به جای بسیاری بدهد .و هنگام بیرون رفتن آنها از اریحا، جمعیت زیادی او را دنبال کرد .و اینک دو نابینا کنار راه نشسته بودند، وقتی شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد زدند و گفتند :ای خداوند، ای پسر داوود، بر ما رحم کن .اما جمعیت آنها را سرزنش کرد تا ساکت شوند، اما آنها بیشتر فریاد می‌زدند و می‌گفتند :بر ما رحم کن، ای خداوند، پسر داوود .و عیسی ایستاد، آنها را صدا کرد و گفت : چه می خواهید برای شما انجام دهم؟ به او می‌گویند :خداوندا، تا چشمان ما باز شوند . عیسی که ترحم داشت، چشمان آنها را لمس کرد، و فورا چشمان آنها بینا شد، و آنها او را دنبال کردند.

۱۲

و زمانی که آنها به اورشلیم نزدیک شدند و به بیت فاجی نزدیک کوه زیتون آمدند، آنگاه عیسی دو شاگرد را فرستاد و به آنها گفت :به دهکده ای که روبروی شماست بروید، و فورا الاغی بسته شده و کره ای با او پیدا خواهید کرد؛ آنها را باز کرده نزد من بیاورید .و اگر کسی به شما چیزی بگوید، خواهید گفت که خداوند به آنها احتیاج دارد؛ و بلافاصله او آنها را می‌فرستد .این همه اتفاق افتاده است تا آنچه از طریق نبی گفته شده تحقق یابد که می‌گوید :به دختر صهیون بگویید، اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید، فروتن و سوار بر الاغ و کره، فرزند الاغ باربر .شاگردان رفتند و همانطور که عیسی به آنها دستور داده بود انجام دادند، الاغ و کره را آوردند، و لباس‌هایشان را روی آنها گذاشتند، و او روی آنها نشست .و بیشتر جمعیت لباس‌های خودشان را در راه پهن کردند، و دیگران شاخه‌هایی از درختان می‌بریدند و در راه پهن می‌کردند .جمعیت‌هایی که جلو می‌رفتند و آنهایی که دنبال می‌کردند فریاد می‌زدند و می‌گفتند :هوشیعانا به پسر داوود، متبارک است آن که در نام خداوند می‌آید، هوشیعانا در بالاترین جاها .و وقتی او وارد اورشلیم شد، تمام شهر تکان خورد و می‌گفت :این کیست؟ جمعیت‌ها می‌گفتند :این عیسی پیامبر از ناصره جلیل است . و عیسی وارد معبد خدا شد، و همه کسانی که در معبد می‌فروختند و می‌خریدند را بیرون کرد، و میزهای صرافان را واژگون کرد و صندلی‌های فروشندگان کبوتران را، و به آنها می‌گوید :نوشته شده است، خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد؛ اما شما آن را غار دزدان کردید .و افراد لنگ و کور در معبد نزد او آمدند و او آنها را شفا داد .کاهنان بزرگ و کاتبان وقتی معجزاتی که او کرد و بچه‌هایی که در معبد فریاد می‌زدند و می‌گفتند هوشیعانا به پسر داوود را دیدند، خشمگین شدند و به او گفتند :می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟ عیسی به آنها گفت :بله؛ هرگز نخوانده‌اید که از دهان کودکان و شیرخواران ستایش را مهیا کرده‌ای؟

و آنها را رها کرده، از شهر بیرون رفت به بیت عنیا و آنجا شب را گذراند .صبح هنگام برگشتن به شهر، گرسنه شد و یک درخت انجیر را بر سر راه دید، به سمت آن رفت و هیچ چیز در آن پیدا نکرد جز برگ‌ها فقط، و به آن گفت :دیگر هرگز از تو میوه‌ای به وجود نیاید تا ابد .و درخت انجیر فورا خشک شد و شاگردان وقتی دیدند، شگفت زده شدند و گفتند : چطور این درخت انجیر فورا خشک شد؟ عیسی در پاسخ به آنها گفت :راستی به شما می‌گویم، اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه فقط کار درخت انجیر را انجام خواهید داد، بلکه حتی اگر به این کوه بگویید برداشته شو و به دریا انداخته شو، خواهد شد .و همه چیزهایی که در دعا با ایمان بخواهید، دریافت خواهید کرد .و وقتی او به معبد آمده بود، کاهنان اعظم و بزرگان قوم در حالی که او تعلیم می‌داد به او نزدیک شدند و گفتند :با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهی، و چه کسی این اختیار را به تو داد؟ عیسی در جواب به آنها گفت :من هم از شما یک سوال خواهم پرسید که اگر آن را به من بگویید، من هم به شما خواهم گفت که این کارها را با چه اختیاری انجام می‌دهم .غسل تعمید یحیی از کجا بود، از آسمان یا از انسان‌ها؟ آنها با خودشان استدلال می‌کردند و می‌گفتند :اگر بگوییم از آسمان، او به ما خواهد گفت پس چرا به او ایمان نیاوردید .اما اگر بگوییم از انسان‌ها، ما از جمعیت می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را به عنوان پیامبر می‌دانند .و در پاسخ به عیسی گفتند :ما نمی‌دانیم .او به آنها گفت :من هم به شما نمی‌گویم که با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهم .اما به نظر شما چیست؟ مردی دو تا فرزند داشت، و نزدیک اولی شد و گفت :فرزندم، برو امروز در تاکستان من کار کن .او در جواب گفت :نمی‌خواهم . اما بعداً پشیمان شد و رفت .و نزدیک شده به دومی، همچنین گفت .او در جواب گفت :بله، خداوند .و نرفت .کدام یک از آن دو اراده پدر را انجام داد؟ به او می‌گویند :اولی .عیسی به آنها گفت :آمین به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه‌ها پیشاپیش شما به پادشاهی خدا می‌روند .چرا که یحیی به سوی شما در راه عدالت آمد، و شما به او ایمان نیاوردید؛ اما

باجگیران و فاحشه‌ها به او ایمان آوردند؛ اما شما دیدید و بعداً پشیمان نشدید که به او ایمان بیاورید .مثل دیگری را بشنوید .مردی بود صاحب خانه که تاکستانی کاشت و دیواری دور آن گذاشت و چرخشتی در آن کند و برجی ساخت و آن را به کشاورزان اجاره داد و به سفر رفت .وقتی زمان میوه‌ها نزدیک شد، غلامان خود را به سوی کشاورزان فرستاد تا میوه‌های او را بگیرند .و کشاورزان غلامان او را گرفتند که یکی را زدند، یکی را کشتند و یکی را سنگسار کردند .دوباره او غلامان دیگری را فرستاد، بیشتر از اولی‌ها، و آنها با آنها همانطور کردند .اما بعداً او پسرش را نزد آنها فرستاد و گفت :به پسرم احترام خواهند گذاشت .کشاورزان وقتی پسر را دیدند، با خودشان گفتند :این وارث است؛ بیایید او را بکشیم و ارث او را تصاحب کنیم .و او را گرفته، بیرون از تاکستان انداختند و کشتندش .پس وقتی صاحب تاکستان بیاید، چه خواهد کرد به آن کشاورزان؟ آنها به او می‌گویند :بدها را بدانه نابود خواهد کرد آنها را، و تاکستان را به کشاورزان دیگر اجاره خواهد داد، که آنها میوه‌ها را در زمان‌های خودشان به او باز خواهند داد .عیسی به آنها می‌گوید :هرگز در نوشته‌ها نخوانده‌اید، سنگی که بناکنندگان رد کردند، این یکی شد سر گوشه؟ از خداوند شد این، و هست شگفت‌انگیز در چشمان ما؟ به خاطر این به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته خواهد شد و به قومی که میوه‌های آن را تولید می‌کند داده خواهد شد و کسی که بر این سنگ بیفتد خرد خواهد شد اما بر هر که آن بیفتد، او را خواهد کوبید .و کاهنان اعظم و فریسیان وقتی مثل‌های او را شنیدند، فهمیدند که درباره آنها می‌گوید؛ و در حالی که می‌خواستند او را بگیرند، از مردم ترسیدند، چون او را به عنوان یک پیامبر می‌دانستند.

۲۲

و عیسی پاسخ داد و دوباره در مثل‌ها به آنها گفت :پادشاهی آسمان‌ها به مردی پادشاه مانند شد که او برای پسرش عروسی کرد .و او بندگان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی‌ها بخواند، و آنها نخواستند بیایند .دوباره غلامان دیگری را فرستاد و گفت :به دعوت شدگان بگویید :اینک بهترین غذای من را آماده کردم، گاوهای من و حیوانات پرواری ذبح شده اند، و همه چیز آماده است؛ به عروسی بیایید .اما آنها که بی‌اعتنا بودند رفتند، یکی به مزرعه خودش، و دیگری به تجارت خودش؛ اما بقیه غلامان او را گرفتند و به آنها اهانت کردند و کشتندشان .و آن پادشاه وقتی شنید خشمگین شد، و ارتش‌های خود را فرستاد و آن قاتلان را نابود کرد و شهر آنها را به آتش کشید .آنگاه به غلامان خود می‌گوید :جشن عروسی آماده است، اما دعوت شدگان شایسته نبودند؛ پس بروید به سر چهارراه‌ها، و هر چند نفر که پیدا کنید به جشن عروسی دعوت کنید .و آن غلامان بیرون رفته به راه‌ها، همه کسانی را که یافتند، بد و خوب، جمع کردند و عروسی از میهمانان پر شد پادشاه وارد شد تا مهمانان نشسته را ببیند، آنجا مردی دید که لباس عروسی نپوشیده بود، و به او گفت :رفیق، چطور بدون لباس عروسی به اینجا وارد شدی؟ او اما ساکت شد . آنگاه پادشاه به خدمتکاران گفت :پاها و دستهای او را بسته، او را بردارید و به تاریکی بیرونی بیندازید؛ آنجا گریه و به هم ساییدن دندانها خواهد بود .زیرا بسیاری فراخوانده شده‌اند، اما کمی برگزیده شده‌اند .آنگاه فریسیان رفتند و مشورت کردند تا او را در سخن به دام بیندازند .و آنها شاگردان خودشان را با هرودیان‌ها نزد او می‌فرستند و می‌گویند :ای استاد، ما می‌دانیم که تو راستگو هستی و راه خدا را در راستی تعلیم می‌دهی، و برای تو هیچ کس اهمیتی ندارد؛ زیرا تو به چهره انسان‌ها نگاه نمی‌کنی؛ پس به ما بگو، به نظر تو چه می‌رسد؟ آیا جایز است که مالیات به قیصر داده شود یا نه؟ عیسی شریرانگی آنها را دانسته بود و گفت چرا مرا آزمایش می‌کنید، ای ریاکاران؟ سکه مالیات را به من نشان دهید .آنها یک دینار به او آوردند .و به آنها می‌گوید :این تصویر و این نوشته مال کیست؟

به او می‌گویند :از قیصر .آنگاه به آنها می‌گوید :پس چیزهای قیصر را به قیصر بدهید و چیزهای خدا را به خدا .و وقتی شنیدند شگفت زده شدند و او را رها کرده رفتند در آن روز صدوقیان نزد او آمدند، آنها که می‌گفتند رستاخیزی وجود ندارد، و از او پرسیدند و گفتند :معلم، موسی گفت، اگر کسی بمیرد و فرزندانی نداشته باشد، برادرش با زن او ازدواج خواهد کرد و نسلی برای برادرش برپا خواهد کرد .در میان ما هفت برادر بودند و اولی ازدواج کرد و مرد، و چون فرزندی نداشت، زنش را برای برادرش باقی گذاشت .به همین ترتیب دومی و سومی نیز، تا هر هفت نفر .بعد از همه، زن هم مرد .پس در قیامت، آن زن از آن هفت نفر مال کدام یک خواهد بود؟ زیرا همه او را داشتند .عیسی در جواب به آنها گفت :شما گمراه می‌شوید، نوشته‌ها را نمی‌دانید و نه قدرت خدا را .چون در رستاخیز نه ازدواج می‌کنند و نه به ازدواج داده می‌شوند، بلکه مثل فرستادگان خدا در آسمان هستند .اما درباره رستاخیز مردگان، آنچه را که توسط خدا به شما گفته شده و می‌گوید : من خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم نخوانده‌اید؟ خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است .و جمعیت‌ها وقتی شنیدند، از تعلیم او حیرت‌زده شدند . فریسیان وقتی شنیدند که او صدوقیان را ساکت کرده است، با هم جمع شدند، و یکی از آنها که متخصص شریعت بود، برای امتحان کردن او پرسید و گفت :ای معلم، کدام فرمان در شریعت بزرگ است؟ عیسی به او گفت :خداوند خدای خودت را با تمام قلب خودت و با تمام روح خودت و با تمام ذهن خودت دوست خواهی داشت .این اولین و بزرگترین فرمان است .دومی مشابه آن است :همسایه‌ات را دوست خواهی داشت همانطور که خودت را .در این دو فرمان، تمام شریعت و انبیا آویزان هستند .وقتی فریسیان جمع شده بودند، عیسی از آنها پرسید و گفت :درباره مسیح چه فکر می کنید؟ پسر کی است؟ به او می‌گویند :از داوود به آنها می‌گوید :پس چگونه داوود در روح او را خداوند می‌خواند و می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت، بنشین از دست راست من تا زمانی که من دشمنان

تو را پای‌انداز پاهای تو قرار دهم؟ اگر پس داوود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسر او است؟ و هیچ‌کس قادر نبود به او جوابی بدهد، و نه حتی کسی از آن روز جرات کرد که دیگر از او سوال کند.

۲۳

آنگاه عیسی به جمعیت‌ها و شاگردان خود سخن گفت و می‌گفت :بر صندلی موسی، کاتبان و فریسیان نشسته‌اند .پس هر چه به شما بگویند که نگه دارید، نگه دارید و انجام دهید، اما طبق کارهای آنها عمل نکنید؛ زیرا می‌گویند و انجام نمی‌دهند .چون آنها بارهای سنگین و سخت برای حمل کردن را می‌بندند و بر روی شانه‌های مردم می‌گذارند، اما با انگشت خودشان نمی‌خواهند آنها را تکان دهند .همه کارهای خود را برای دیده شدن توسط مردم انجام می‌دهند .زیرا آنها تعویذهای خود را پهن می‌کنند و منگوله‌های لباس‌های خود را بزرگ می‌کنند، و جای افتخار را در شام‌ها و صندلی‌های اول را در مجالس و سلام‌ها را در بازارها و خوانده شدن توسط مردم ربی ربی را دوست دارند .اما شما ربی خوانده نشوید زیرا معلم شما یکی است یعنی مسیح و همه شما برادران هستید و پدر خود را بر روی زمین نخوانید، چون پدر شما یکی است، آن که در آسمان‌هاست .و شما را معلم نخوانند، زیرا معلم شما یکی است، مسیح .اما بزرگترین شما، خدمتکار شما خواهد بود هر کس خودش را بلند کند، پست خواهد شد، و هر کس خودش را پست کند، بلند خواهد شد .وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریوکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و به بهانه دراز دعا می‌کنید .به خاطر این، داوري بيشتري دريافت خواهيد كرد .وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، چون ملکوت آسمان‌ها را در پیش مردم می‌بندید؛ زیرا شما خودتان داخل نمی‌شوید، و نه کسانی را که داخل می‌شوند اجازه می‌دهید که داخل شوند .وای بر شما،

کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا دریا و خشکی را می‌گردید تا یک نو آیین بسازید، و وقتی او شد، او را پسر جهنم دو برابر بیشتر از خودتان می‌کنید .وای بر شما، ای راهنمایان کور، که می‌گویید :هر کس که در معبد سوگند بخورد، چیزی نیست، اما هر کس که به طلای معبد سوگند بخورد، مقید است .ای احمق‌ها و کورها، چه کسی بزرگتر است، طلا یا معبدی که طلا را مقدس می‌کند؟ و :هر که سوگند بخورد به قربانگاه، هیچ نیست، اما هر که سوگند بخورد به هدیه‌ای که روی آن است، بدهکار است .احمق‌ها و کورها، چه چیزی بزرگتر است، هدیه یا قربانگاهی که هدیه را مقدس می‌کند؟ پس کسی که به قربانگاه سوگند خورده است، به آن سوگند می‌خورد و به همه چیزهایی که بالای آن است؛ و کسی که به معبد سوگند خورده است، به آن سوگند می‌خورد و به کسی که در آن ساکن شده است؛ و کسی که به آسمان سوگند خورده است، به تخت خدا سوگند می‌خورد و به کسی که بالای آن نشسته است .واي بر شما، کاتبان و فریسیان ریوکاران، چون شما ده‌يك نعناع و شوید و زیره را مي‌دهید، و سنگین‌ترهاي شریعت را رها کرده‌اید، داوري و رحمت و ایمان را؛ اما این‌ها لازم بود انجام دهید و آن‌ها را رها نکنید .راهنمایان کور، آنها که پشه را صاف می‌کنند اما شتر را می‌بلعند .وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا بیرون جام و بشقاب را پاک می‌کنید، اما درون پر است از غارت و بی‌عدالتی .فریسی کور، اول داخل جام و بشقاب را پاک کن، تا بیرون آنها هم پاک شود .وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، چون شما شبیه قبرهای سفید شده هستید، که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما از درون پر از استخوان‌های مردگان و همه ناپاکی هستند .بدین ترتیب شما نیز از بیرون به مردم عادل به نظر می رسید، اما از درون پر از ریاکاری و بی قانونی هستید .وای بر شما، کاتبان و فریسیان ریاکار، چون شما قبرهای انبیا را می‌سازید و آرامگاه‌های عادلان را زینت می‌دهید، و می‌گویید :اگر ما در روزهای پدران‌مان بودیم، ما شریک آنها در خون انبیا نمی‌بودیم .پس شما برای خودتان شهادت می‌دهید که پسران کسانی هستید که پیامبران

را کشتند .و شما پیمانه پدران خود را پر کنید مارها، فرزندان افعی‌ها، چگونه از داوری جهنم فرار خواهید کرد؟ به خاطر این اینک من به سوی شما انبیا و حکیمان و کاتبان می فرستم، و بعضی از آنها را خواهید کشت و مصلوب خواهید کرد، و بعضی از آنها را در مجامع خود تازیانه خواهید زد و از شهری به شهر دیگر آزار خواهید کرد، تا که تمام خون عادلی که بر زمین ریخته شده بر شما بیاید، از خون هابیل عادل تا خون زکریا پسر برکیا، که او را بین معبد و قربانگاه کشتید .راستی به شما می‌گویم که همه این چیزها بر این نسل خواهد آمد .اورشلیم اورشلیم، که پیامبران را می‌کشد و کسانی را که به سوی او فرستاده شده‌اند سنگسار می‌کند، چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم به همان شیوه‌ای که پرنده جوجه‌های خود را زیر بال‌هایش جمع می‌کند، و شما نخواستید .ببینید، خانه شما برای شما متروک رها خواهد شد زیرا به شما می‌گویم، هرگز مرا نخواهید دید از این پس تا زمانی که بگویید، متبارک است آن که در نام خداوند می‌آید.

۴۲

و عیسی که از معبد بیرون رفته بود، می‌رفت و شاگردان او نزدیک آمدند تا ساختمان‌های معبد را به او نشان دهند عیسی به آنها گفت :آیا شما همه این چیزها را نمی بینید؟ راستی به شما می‌گویم، اینجا سنگی روی سنگی باقی نخواهد ماند که ویران نشود .وقتی او بر کوه زیتون نشسته بود، شاگردان به طور خصوصی نزد او آمدند و گفتند :به ما بگو کی این چیزها خواهد بود، و چه نشانه‌ای برای حضور تو و پایان دوران است؟ و عیسی در پاسخ به آنها گفت :مواظب باشید که کسی شما را گمراه نکند زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد .شما خواهید شنید جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را، مواظب باشید مضطرب نشوید، زیرا لازم است همه چیز اتفاق

بیفتد، اما هنوز پایان نیست .زیرا ملت بر ملت برخواهد خاست و پادشاهی بر پادشاهی، و قحطی‌ها و طاعون‌ها و زلزله‌ها در جاها خواهند بود؛ اما همه این‌ها آغاز دردهای زایمان است .آنگاه آنها شما را به رنج تحویل خواهند داد و شما را خواهند کشت، و شما توسط همه ملت‌ها به خاطر نام من مورد نفرت خواهید بود .و آنگاه بسیاری لغزش خواهند خورد و یکدیگر را تحویل خواهند داد و یکدیگر را نفرت خواهند داشت .و بسیاری پیامبران دروغین برخواهند خاست و بسیاری را گمراه خواهند کرد، و به خاطر زیاد شدن بی قانونی، محبت بسیاری سرد خواهد شد .اما کسی که تا پایان تحمل کند، نجات خواهد یافت .و این مژده خوب پادشاهی در تمام جهان آباد به شهادت برای همه ملت‌ها اعلام خواهد شد، و آنگاه پایان خواهد آمد .وقتی پس شما ببینید رجاست ویرانی که توسط دانیال نبی گفته شده، ایستاده در مکان مقدس، کسی که می‌خواند بفهمد، آنگاه آنها که در یهودیه هستند به کوه‌ها بگریزند، کسی که بر پشت بام است پایین نیاید تا چیزها را از خانه‌اش بردارد، و کسی که در مزرعه است برنگردد عقب تا لباس‌هایش را بردارد .واي اما بر آنهایی که بچه در شکم دارند و بر آنهایی که شیر می‌دهند در آن روزها دعا کنید که فرار شما در زمستان واقع نشود و نه در روز سبت .زیرا آنگاه مصیبت بزرگی خواهد بود، چنان که از آغاز جهان تا اکنون نشده است و نه هرگز نخواهد شد .و اگر آن روزها کوتاه نمی‌شدند، هیچ بشری نجات نمی‌یافت؛ اما به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهند شد .آن وقت اگر کسی به شما بگوید، اینک اینجا مسیح است یا اینجا، باور نکنید؛ زیرا مسیحان دروغین و انبیای دروغین برخواهند خاست و نشانه‌های بزرگ و عجایب خواهند داد، به طوری که گمراه کنند، اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان را .ببینید، من از قبل به شما گفته‌ام .پس اگر به شما بگویند، اینک در بیابان است، بیرون نروید، اینک در اتاق‌های داخلی است، باور نکنید؛ زیرا همان‌طور که برق از مشرق بیرون می‌آید و تا مغرب ظاهر می‌شود، این‌طور خواهد بود حضور پسر انسان نیز؛ زیرا هر جا که لاشه باشد، آنجا

عقاب‌ها جمع خواهند شد .بلافاصله و بعد از مصیبت آن روزها، خورشید تاریک خواهد شد و ماه نور خود را نخواهد داد، و ستاره‌ها از آسمان خواهند افتاد، و قدرت‌های آسمان‌ها لرزانده خواهند شد .و آنگاه نشانه پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد، و آنگاه همه قبیله‌های زمین ماتم خواهند گرفت و پسر انسان را خواهند دید که بر ابرهای آسمان با قدرت و جلال بسیار می‌آید .و او فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهد فرستاد، و آنها برگزیدگان او را از چهار باد از نهایت آسمانها تا نهایت آنها جمع خواهند کرد .از درخت انجیر، تمثیل را یاد بگیرید .وقتی که شاخه آن نرم شود و برگ‌ها را بیرون بیاورد، می‌دانید که تابستان نزدیک است؛ همین‌طور هم شما وقتی که همه این چیزها را ببینید، بدانید که نزدیک است بر درها .راستی به شما می‌گویم، این نسل هرگز نخواهد گذشت تا اینکه همه این چیزها واقع شوند .آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما کلمات من هرگز از بین نخواهند رفت .درباره آن روز و ساعت هیچ کس نمی داند، نه حتی پیامبران آسمان ها، جز پدر من به تنهایی .همانطور که روزهای نوح بود، آمدن پسر انسان هم اینطور خواهد بود . همانطور که آنها در روزهای قبل از طوفان می‌خوردند و می‌نوشیدند، ازدواج می‌کردند و به ازدواج می‌دادند، تا روزی که نوح وارد کشتی شد، و نمی‌دانستند تا اینکه طوفان آمد و همه را برد، همینطور هم آمدن پسر انسان خواهد بود .آن وقت دو نفر در مزرعه خواهند بود، یکی گرفته می‌شود و یکی رها می‌شود؛ دو زن در آسیاب آرد می‌کنند، یکی گرفته می‌شود و یکی رها می‌شود .پس بیدار باشید، چون نمی‌دانید خداوند شما در کدام ساعت می‌آید .اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست دزد در کدام پاس می‌آید، بیدار می‌ماند و اجازه نمی‌داد خانه‌اش شکسته شود .به خاطر این شما هم آماده باشید، چون که در ساعتی که فکر نمی‌کنید پسر انسان می‌آید .پس چه کسی است آن غلام وفادار و عاقل، که ارباب او او را بر خدمت خود گماشت تا به آنها غذا در وقت بدهد؟ خوشا به حال آن غلام که ارباب او وقتی بیاید او را در حال انجام دادن چنین کاری پیدا خواهد کرد .راستی

به شما می‌گویم که او را بر همه دارایی‌های خود منصوب خواهد کرد .اگر آن غلام بد در دل خود بگوید ارباب من دیر می‌کند که بیاید، و شروع کند به زدن غلامان همراه خود، و بخورد و بنوشد با آنهایی که مست هستند، خواهد آمد ارباب آن غلام در روزی که انتظار ندارد و در ساعتی که نمی‌داند، و او را دو تکه خواهد کرد، و قسمت او را با ریاکاران خواهد گذاشت .آنجا گریه و دندان قروچه دندان‌ها خواهد بود.

۵۲

آنگاه پادشاهی آسمان‌ها به ده دوشیزه تشبیه خواهد شد که چراغ‌های خود را گرفته، برای ملاقات داماد بیرون رفتند .پنج تا از آنها عاقل بودند و پنج تا احمق .آنها که احمق بودند مشعل‌های خودشان را گرفتند اما روغن با خودشان نگرفتند، اما آنهایی که عاقل بودند روغن را در ظرف‌های خودشان همراه مشعل‌های خودشان گرفتند .چون داماد دیر کرد، همه چرت زدند و خوابیدند .و در نیمه شب فریادی برخاست، ببینید داماد می‌آید، برای ملاقات او بیرون بروید .آنگاه همه آن دوشیزگان برخاستند و چراغ‌های خود را آراستند . آنهای احمق به آنهای عاقل گفتند :به ما از روغن شما بدهید، زیرا چراغهای ما خاموش میشوند .اما عاقلان جواب دادند و گفتند :مبادا که برای ما و شما کافی نباشد، بلکه بروید نزد فروشندگان و برای خودتان بخرید .اما در حالی که آنها برای خرید رفتند، داماد آمد و آنهایی که آماده بودند با او وارد جشن عروسی شدند و در بسته شد .بعداً اما باقی دوشیزگان هم می‌آیند و می‌گویند :ارباب ارباب، برای ما باز کن .او در جواب گفت :آمین می‌گویم به شما، شما را نمی‌شناسم .پس بیدار باشید، چون روز و نه ساعتی را که پسر انسان در آن می‌آید نمی‌دانید .همانطور که یک مرد که قصد سفر داشت، غلامان خود را صدا کرد و داراییهایش را به آنها تحویل داد، و به یکی پنج تالنت داد، به دیگری دو، و به

دیگری یک، به هر کدام بر اساس توانایی خودش، و بلافاصله به سفر رفت .آن کسی که پنج تالنت را گرفته بود رفت و با آنها کار کرد و پنج تالنت دیگر ساخت .همچنین کسی که دو را به دست آورده بود، خودش هم دو تای دیگر به دست آورد .اما آن کسی که یکی را گرفته بود، رفت و در زمین حفره‌ای کند و نقره اربابش را پنهان کرد .بعد از زمان زیادی، ارباب آن غلامان می‌آید و با آن‌ها حساب تسویه می‌کند .و آن که پنج تالنت گرفته بود نزدیک آمد و پنج تالنت دیگر آورد و گفت :ارباب، پنج تالنت به من سپردی، ببین پنج تالنت دیگر بر آنها به دست آوردم .ارباب او به او گفت :آفرین، بنده خوب و وفادار، بر کم وفادار بودی، بر زیاد تو را منصوب خواهم کرد .وارد شادی ارباب خودت شو .نزدیک شد و آن کسی که دو وزنه را گرفته بود گفت :ارباب، دو وزنه به من تحویل دادی؛ ببین دو وزنه دیگر بر آنها به دست آوردم .اربابش به او گفت :آفرین، بنده خوب و وفادار، بر چیزهای کم وفادار بودی، بر چیزهای زیاد تو را منصوب خواهم کرد .وارد شادی اربابت شو .و کسی که یک وزنه را گرفته بود نزدیک آمد و گفت :ارباب، من می‌دانستم که تو مرد سختی هستی، درو می‌کنی جایی که نکاشتی و جمع می‌کنی از جایی که نپراکندی، و ترسیدم و رفتم و وزنه تو را در زمین پنهان کردم، ببین، مال خودت را داری .در پاسخ، ارباب او به او گفت : ای بنده شرور و تنبل، تو می‌دانستی که من درو می‌کنم جایی که نکاشته‌ام و جمع می‌کنم از جایی که نپراکنده‌ام، پس لازم بود که تو نقره مرا به صرافان بدهی، و من وقتی می‌آمدم مال خودم را با سود دریافت می‌کردم .پس وزنه را از او بگیرید و به کسی که ده وزنه دارد بدهید .به هر کسی که دارد، داده خواهد شد و افزوده خواهد شد، اما از کسی که ندارد، حتی آنچه دارد از او گرفته خواهد شد .و برده بی‌فایده را به تاریکی بیرونی بیندازید، آنجا گریه و به هم ساییدن دندان‌ها خواهد بود .وقتی پسر انسان در جلال خود بیاید و همه پیامبران مقدس با او، آنگاه بر تخت جلال خود خواهد نشست، و همه ملت‌ها در پیش او جمع خواهند شد، و او آنها را از یکدیگر جدا خواهد کرد همانطور که چوپان

گوسفندان را از بزغاله‌های جوان جدا می‌کند، و گوسفندان را در سمت راست خود خواهد ایستاند، و بزها را در سمت چپ .آنگاه پادشاه به آنها که از راست او هستند خواهد گفت : بیایید ای برکت یافتگان پدر من، پادشاهی را که از بنیاد جهان برای شما آماده شده است به ارث ببرید .گرسنه بودم و به من غذا دادید، تشنه بودم و به من آب دادید، غریب بودم و مرا پذیرا شدید، برهنه بودم و مرا پوشاندید، بیمار بودم و از من عیادت کردید، در زندان بودم و نزد من آمدید .آنگاه عادلان به او پاسخ خواهند داد و خواهند گفت :خداوندا، کی تو را گرسنه دیدیم و به تو غذا دادیم، یا تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟ کی تو را دیدیم غریبه و جمعت کردیم، یا برهنه و پوشاندیمت؟ کی تو را دیدیم ضعیف یا در زندان، و آمدیم نزد تو؟ و پادشاه در پاسخ به آنها خواهد گفت :راستی به شما می گویم، هر چه به یکی از این کوچکترین برادران من کردید، به من کردید .آنگاه به آنهایی که از سمت چپ هستند نیز خواهد گفت :بروید از من، ای لعنت شدگان، به آتش ابدی که برای شیطان و فرستادگان او آماده شده است چرا که گرسنه بودم و شما به من غذا ندادید، تشنه بودم و شما به من آب ندادید، غریب بودم و شما مرا پذیرا نشدید، برهنه بودم و شما مرا نپوشاندید، ضعیف و در زندان بودم و شما از من عیادت نکردید .آنگاه آنها نیز به او پاسخ خواهند داد و خواهند گفت :ای خداوند، کی تو را دیدیم گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا ضعیف یا در زندان، و به تو خدمت نکردیم؟ آنگاه او به آنها پاسخ خواهد داد و خواهد گفت :آمین به شما می گویم، تا آنجا که شما برای یکی از این کوچکترین ها نکردید، برای من هم نکردید .و اینها به عذاب ابدی خواهند رفت، اما عادلان به زندگی ابدی.

۶۲

و چنین شد که وقتی عیسی همه این سخنان را به پایان رساند، به شاگردان خود گفت :

شما می‌دانید که دو روز دیگر عید پسح است و پسر انسان تحویل داده می‌شود تا مصلوب گردد .آنگاه کاهنان اعظم و کاتبان و بزرگان قوم در حیاط کاهن اعظم که قیافا نامیده می‌شد جمع شدند و با هم مشورت کردند تا عیسی را با حیله بگیرند و بکشند .آنها می‌گفتند :اما نه در جشن، تا آشوب در میان مردم نشود .وقتی عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون جذامی بود، زنی با کوزه عطر بسیار گرانبها به او نزدیک شد و آن را بر سر او که دراز کشیده بود ریخت .اما وقتی شاگردان او این را دیدند، خشمگین شدند و گفتند :این اتلاف برای چیست؟ زیرا این عطر می‌توانست به قیمت زیاد فروخته شود و به فقیران داده شود عیسی که فهمیده بود به آنها گفت :چرا به این زن زحمت می‌دهید؟ زیرا او کار زیبایی را برای من انجام داد .فقرا را زیرا همیشه با خودتان دارید، اما مرا همیشه ندارید . زیرا این زن با ریختن این عطر بر بدن من، این کار را برای آماده کردن من برای دفن انجام داده است .راستی به شما می‌گویم، هر جا که این مژده در تمام جهان اعلام شود، آنچه این زن انجام داد نیز برای یادبود او گفته خواهد شد .آنگاه یکی از آن دوازده نفر که یهودا اسخریوطی نامیده می‌شد، نزد کاهنان اعظم رفت و گفت :چه می‌خواهید به من بدهید تا من او را به شما تحویل دهم؟ آنها سی سکه نقره برای او تعیین کردند .و از آن زمان او به دنبال فرصتی بود تا او را تحویل دهد .در روز اول نان‌های بی‌خمیر، شاگردان نزد عیسی آمدند و به او گفتند :کجا می‌خواهی برای تو عید پسح را آماده کنیم تا بخوری؟ او گفت : بروید به شهر پیش فلان کس و به او بگویید :معلم می‌گوید، وقت من نزدیک است، پیش تو عید پسح را با شاگردان من برگزار می‌کنم و شاگردان همانطور که عیسی به آنها دستور داده بود انجام دادند و عید پسح را آماده کردند .و وقتی عصر فرا رسید، او با آن دوازده نفر دراز کشید .و هنگامی که آنها می‌خوردند، گفت :راستی به شما می‌گویم که یکی از شما مرا لو خواهد داد .و بسیار غمگین شده، هر یک از آنها شروع کردند به او گفتن :مگر من هستم، خداوند؟ او در جواب گفت :آن کسی که دست را با من در کاسه فرو برده است، این

کس مرا تحویل خواهد داد .پسر انسان می‌رود همانطور که درباره او نوشته شده است؛ اما وای بر آن انسان که از طریق او پسر انسان تحویل داده می‌شود؛ برای او خوب بود اگر آن انسان متولد نشده بود .یهودا که او را تحویل می‌داد در پاسخ گفت :مگر من هستم، استاد؟ او به او می‌گوید، تو گفتی .در حالی که آنها می خوردند، عیسی نان را گرفت و شکر کرد، آن را شکست و به شاگردان می داد و گفت :بگیرید، بخورید، این بدن من است . و جام را گرفت و شکر کرد، آن را به آنها داد و گفت :همه از آن بنوشید، زیرا این خون من است، خون عهد جدید که برای بسیاری ریخته می شود برای آمرزش گناهان .من به شما می‌گویم که از این پس از این محصول تاک نخواهم نوشید تا آن روز که آن را با شما تازه در پادشاهی پدرم بنوشم .و پس از اینکه سرودی خواندند، به کوه زیتون بیرون رفتند آنگاه عیسی به آنها گفت :همه شما در این شب به خاطر من لغزش خواهید خورد، زیرا نوشته شده است :من شبان را خواهم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد، اما بعد از برخاستن من، پیش از شما به جلیل خواهم رفت .پطرس در پاسخ به او گفت :اگر همه در تو لغزش بخورند، اما من هرگز لغزش نخواهم خورد .عیسی به او گفت :راستی به تو می‌گویم که در این شب، پیش از آنکه خروس بخواند، سه بار مرا انکار خواهی کرد . پطرس به او گفت :حتی اگر لازم باشد من با تو بمیرم، تو را انکار نخواهم کرد .به همین ترتیب همه شاگردان نیز گفتند .آنگاه عیسی با آنها به مکانی به نام جتسیمانی می‌آید و به شاگردان می‌گوید :اینجا بنشینید تا من به آنجا بروم و دعا کنم .و پطرس و دو پسر زبدی را با خود برد و شروع کرد به غمگین شدن و پریشان شدن .آنگاه عیسی به آنها می‌گوید : روح من بسیار غمگین است تا حد مرگ .اینجا بمانید و با من بیدار باشید .و کمی به جلو رفت و بر صورتش افتاد و دعا کرد و گفت :پدر من، اگر ممکن است، این جام از من بگذرد، اما نه چنانکه من می خواهم، بلکه چنانکه تو می خواهی .و او به سوی شاگردان می‌آید و آنها را در حال خوابیدن می‌یابد، و به پطرس می‌گوید :پس شما نتوانستید یک ساعت با

من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید، تا وارد وسوسه نشوید؛ روح مشتاق است، اما جسم ضعیف است .دوباره برای بار دوم رفته دعا کرد و گفت پدر من اگر این جام نمی تواند از من عبور کند مگر اینکه آن را بنوشم اراده تو انجام شود و آمده، او آنها را دوباره در حال خوابیدن پیدا می‌کند، زیرا چشمان‌شان سنگین شده بود .و او آنها را رها کرد و رفت و دوباره برای بار سوم با همان سخنان دعا کرد .آنگاه نزد شاگردانش آمد و به آنها گفت :باقیمانده وقت را می‌خوابید و استراحت می‌کنید؟ اینک ساعت نزدیک شده است و پسر انسان به دستان گناهکاران تسلیم داده می‌شود .برخیزید برویم؛ نگاه کنید، کسی که مرا تحویل می‌دهد نزدیک شده است .و هنوز او صحبت می‌کرد، اینک یهودا، یکی از آن دوازده، آمد و با او جمعیت زیادی با شمشیرها و چوب‌ها از کاهنان اعظم و بزرگان قوم آن کسی که او را تحویل می‌داد به آنها نشانه‌ای داد و گفت :هر که را ببوسم، او است؛ او را بگیرید .و فوراً نزدیک شد به عیسی و گفت :سلام، استاد، و او را بوسید .عیسی به او گفت :دوست، برای آنچه حاضر شده‌ای .آنگاه نزدیک شدند، دستها را بر عیسی گذاشتند و او را گرفتند .و اینک یکی از آنهایی که با عیسی بودند، دست خود را دراز کرد، شمشیر خود را کشید، و غلام کاهن اعظم را زد و گوش او را برید .آنگاه عیسی به او می‌گوید : شمشیر خودت را به جای آن برگردان، زیرا همه کسانی که شمشیر گرفته‌اند به وسیله شمشیر خواهند مرد .یا فکر می‌کنی که من نمی‌توانم الان از پدرم درخواست کنم، و او بیشتر از دوازده لژیون فرستاده را برای من حاضر خواهد کرد؟ پس چگونه نوشته‌ها انجام شوند که لازم است اینطور اتفاق بیفتد؟ در آن ساعت عیسی به جمعیت‌ها گفت :مثل اینکه به سراغ یک راهزن آمده‌اید با شمشیرها و چوب‌ها که مرا بگیرید؛ هر روز نزد شما در معبد می‌نشستم و تعلیم می‌دادم، و مرا نگرفتید .اما این همه اتفاق افتاده است تا نوشته‌های پیامبران انجام شوند .آنگاه همه شاگردان او را ترک کرده، فرار کردند .آنها که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا کاهن اعظم بردند، جایی که کاتبان و بزرگان جمع

شده بودند .پطرس او را از دور دنبال می‌کرد تا حیاط کاهن اعظم، و داخل شده به درون، با خدمتکاران نشسته بود تا پایان را ببیند .کاهنان اعظم و بزرگان و شورای کامل، شهادت دروغ علیه عیسی جستجو می‌کردند تا او را به مرگ برسانند، و پیدا نکردند؛ و وقتی بسیاری از شاهدان دروغگو نزدیک آمدند، باز هم پیدا نکردند .بعداً اما دو شاهد دروغگو نزدیک آمده گفتند این یکی گفت من می توانم معبد خدا را ویران کنم و در سه روز آن را بنا کنم و کاهن اعظم برخاست و به او گفت هیچ جواب نمی‌دهی؟ این‌ها چه چیزی علیه تو شهادت می‌دهند؟ اما عیسی ساکت بود .و کاهن اعظم در پاسخ به او گفت :سوگند می‌دهم تو را به خدای زنده که به ما بگویی آیا تو مسیح پسر خدا هستی .عیسی به او می‌گوید :تو گفتی، اما من به شما می‌گویم، از این پس پسر انسان را خواهید دید که در دست راست قدرت نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید .آنگاه کاهن اعظم لباس‌های خود را پاره کرد و گفت که او کفر گفته است؛ چه نیازی دیگر به شاهدان داریم؟ ببینید، حالا شما کفر او را شنیدید؛ به نظر شما چه می‌رسد؟ آنها پاسخ دادند و گفتند :او مستوجب مرگ است .آنگاه آنها به صورت او تف کردند و او را با مشت زدند، و برخی او را سیلی زدند و می‌گفتند :نبوت کن ای مسیح، چه کسی است آن که تو را زد؟ پطرس بیرون در حیاط نشسته بود و یک کنیز به او نزدیک شد و گفت :تو هم با عیسی جلیلی بودی .او جلوی همه آنها انکار کرد و گفت :نمی‌دانم چه می‌گویی .و وقتی او به دروازه رفته بود، یک زن دیگر او را دید و به آنها می‌گوید :این هم آنجا با عیسی ناصری بود .و دوباره با سوگند انکار کرد که این مرد را نمی‌شناسد بعد از کمی، کسانی که ایستاده بودند نزدیک آمدند و به پطرس گفتند :واقعا تو هم از آنها هستی، زیرا صحبت تو، تو را آشکار می کند .آنگاه او شروع کرد به لعنت کردن و قسم خوردن که من این مرد را نمی‌شناسم .و بلافاصله خروس بانگ زد .و پطرس کلام عیسی را که به او گفته بود به یاد آورد که پیش از آنکه خروس سه بار بانگ بزند، تو مرا انکار خواهی کرد، و بیرون رفت و به تلخی گریست.

۷۲

صبح که شد، همه کاهنان اعظم و بزرگان قوم علیه عیسی شورا گرفتند تا او را به قتل برسانند، و او را بسته بردند و او را به پنطیوس پیلاطس حاکم تحویل دادند .آنگاه یهودا که او را تحویل داده بود، وقتی دید که محکوم شده است، پشیمان شد و سی سکه نقره را به کاهنان اعظم و بزرگان برگرداند و گفت :گناه کردم، خون بی‌گناهی را تحویل داده‌ام . آنها گفتند :این چه ربطی به ما دارد؟ تو خواهی دید .و سکه‌های نقره را در معبد انداخت و بیرون رفت، و رفت و خودش را حلق‌آویز کرد .کاهنان بزرگ سکه‌های نقره را گرفتند و گفتند :انداختن آنها به خزانه معبد جایز نیست، چون بهای خون است .و مشورت گرفته، از آنها زمین کوزه‌گر را برای دفن بیگانگان خریدند، به همین دلیل آن زمین، زمین خون نامیده شد تا به امروز .آنگاه آنچه از طریق ارمیای نبی گفته شده بود تحقق یافت که می‌گفت :و آنها سی سکه نقره را گرفتند، قیمت کسی که ارزش‌گذاری شده بود، که آنها از پسران اسرائیل او را ارزش‌گذاری کردند، و آنها را به مزرعه کوزه‌گر دادند، همان‌طور که خداوند به من فرمان داد .عیسی جلوی فرماندار ایستاد و فرماندار از او پرسید و گفت :آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟ عیسی به او گفت :تو می‌گویی .و در متهم شدن او توسط کاهنان اعظم و بزرگان، هیچ جواب نداد .آنگاه پیلاطس به او گفت :نمی‌شنوی چقدر علیه تو شهادت می‌دهند؟ و به او حتی یک کلمه جواب نداد، به طوری که حاکم بسیار تعجب کرد . طبق رسم عید، فرماندار عادت داشت یک زندانی را برای مردم آزاد کند، آن کسی را که آنها می‌خواستند .در آن زمان آنها زندانی مشهوری به نام باراباس داشتند پس وقتی آنها جمع شده بودند، پیلاتوس به آنها گفت :کدام یک را می خواهید برای شما آزاد کنم؟ باراباس یا عیسی که مسیح نامیده می‌شود؟ او می‌دانست که به خاطر حسادت او را تحویل داده بودند .در حالی که او بر سکو نشسته بود، همسرش برای او پیغام فرستاد و گفت :هیچ

کاری با آن مرد عادل نداشته باش، زیرا امروز در خواب به خاطر او بسیار رنج کشیدم .
کاهنان اعظم و بزرگان مردم را متقاعد کردند که باراباس را بخواهند و عیسی را نابود کنند .فرماندار در جواب به آنها گفت :کدام یک را می‌خواهید از این دو نفر برای شما آزاد کنم؟ آنها گفتند :باراباس .پیلاطس به آنها می‌گوید :پس با عیسی که مسیح نامیده می‌شود چه خواهم کرد؟ همه به او گفتند :مصلوب شود .اما فرماندار گفت :چه کار بدی انجام داده است؟ اما آنها بیشتر فریاد می‌زدند و می‌گفتند :به صلیب کشیده شود .
پیلاطس وقتی دید که هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه بیشتر غوغا می‌شود، آب گرفت و دست‌هایش را در مقابل مردم شست و گفت :من از خون این مرد عادل بی‌گناهم؛ شما خواهید دید .و در پاسخ، همه مردم گفتند :خون او بر ما و بر فرزندان ما باشد .آنگاه باراباس را برای آنها آزاد کرد، اما عیسی را شلاق زده، تحویل داد تا مصلوب شود .آنگاه سربازان فرمانده، عیسی را گرفته به داخل کاخ فرمانداری بردند و تمام گردان را بر او جمع کردند .و او را برهنه کرده، یک شنل قرمز بر او پوشاندند، و تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند و نیی بر دست راست او گذاشتند، و در برابر او زانو زده او را مسخره کردند و گفتند :درود بر پادشاه یهودیان .و بر او آب دهان انداخته، نی را گرفتند و بر سر او می زدند .و وقتی که او را مسخره کردند، عبا را از او درآوردند و لباس‌های خودش را به او پوشاندند، و او را بردند تا مصلوب کنند .در حال بیرون رفتن، مردی قیروانی را به نام شمعون پیدا کردند .این مرد را مجبور کردند تا صلیب او را بردارد .و وقتی به مکانی به نام جلجتا آمدند، که مکان جمجمه نامیده می‌شود، به او سرکه مخلوط شده با صفرا دادند تا بنوشد، و او چشید اما نخواست بنوشد .و بعد از اینکه او را مصلوب کردند، لباس‌های او را با انداختن قرعه تقسیم کردند، و نشسته بودند و او را در آنجا نگهبانی می‌کردند .و آنها بالای سر او، اتهام او را که نوشته شده بود، قرار دادند :این است عیسی، پادشاه یهودیان .
آنگاه دو راهزن با او مصلوب می‌شوند، یکی از راست و یکی از چپ .آنها که از آنجا عبور

می‌کردند او را کفر می‌گفتند و سرهای خود را تکان می‌دادند و می‌گفتند :ای کسی که معبد را ویران می‌کنی و در سه روز بنا می‌کنی، خودت را نجات بده .اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا .به همین ترتیب کاهنان اعظم نیز همراه با کاتبان و بزرگان و فریسیان مسخره کنان می‌گفتند :دیگران را نجات داد، خودش را نمی‌تواند نجات دهد؛ اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پایین بیاید و ما به او ایمان خواهیم آورد؛ بر خدا توکل کرده است، اگر او را می‌خواهد حالا او را برهاند؛ زیرا گفت که من پسر خدا هستم .دزدهایی که با او مصلوب شده بودند او را سرزنش می‌کردند .و از ساعت ششم، تاریکی بر تمام زمین شد تا ساعت نهم .در حدود ساعت نهم عیسی با صدای بلند فریاد زد و گفت :ایلی ایلی، لما سباختانی؟ این است، خدای من خدای من، چرا مرا ترک کردی؟ بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند، وقتی شنیدند گفتند که این الیاس را صدا می‌زند .و بلافاصله یکی از آنها دوید و اسفنجی گرفت و آن را از سرکه پر کرد و روی نی قرار داد و به او نوشاند .اما بقیه می‌گفتند :بگذار ببینیم که آیا ایلیا می‌آید تا او را نجات دهد .و عیسی دوباره با صدای بلند فریاد زد و روح را رها کرد .و اینک پرده معبد از بالا تا پایین به دو نیم پاره شد، و زمین لرزید و سنگها شکافته شدند، و آرامگاهها باز شدند و بسیاری از اجساد مقدسان خفته برانگیخته شدند، و آنها از آرامگاهها بیرون آمدند و بعد از برانگیختن او وارد شهر مقدس شدند و بر بسیاری ظاهر شدند .یوزباشی و کسانی که با او عیسی را نگهبانی می‌کردند، وقتی زلزله و اتفاقات افتاده را دیدند، بسیار ترسیدند و گفتند :واقعاً این پسر خدا بود . زنان زیادی هم آنجا بودند که از دور تماشا می‌کردند، که آنها عیسی را از جلیل دنبال کرده بودند و به او خدمت می‌کردند؛ که در میان آنها مریم مجدلیه بود، و مریم مادر یعقوب و یوسی، و مادر پسران زبدی .و چون شب شد، مرد ثروتمندی از اریماتیا آمد، به نام یوسف، که او هم شاگرد عیسی شده بود .این شخص نزدیک پیلاطس رفت و بدن عیسی را درخواست کرد .آنگاه پیلاطس دستور داد که جسد پس داده شود .و یوسف بدن را گرفت

و آن را در کتان پاک پیچید، و آن را در قبر جدید خودش که در سنگ تراشیده بود گذاشت، و سنگ بزرگی را به دروازه قبر غلتاند و رفت .و مریم مجدلیه و مریم دیگر آنجا بودند، نشسته در مقابل قبر .روز بعد، که بعد از آماده‌سازی است، کاهنان بزرگ و فریسیان نزد پیلاطس جمع شدند و گفتند :آقا، به یاد آوردیم که آن فریبکار وقتی هنوز زنده بود گفت، بعد از سه روز برمی‌خیزم .پس دستور بده که قبر ایمن شود تا روز سوم، مبادا شاگردان او در شب بیایند و او را بدزدند و به مردم بگویند او از مردگان برخاسته است، و گمراهی آخر بدتر از اولی خواهد بود .پیلاطس به آنها گفت :شما نگهبان دارید؛ بروید ایمن کنید همانطور که می‌دانید .آنها رفتند و قبر را ایمن کردند و سنگ را مهر و موم کردند با نگهبان.

۸۲

دیر در شبات، هنگام سپیده‌دم روز اول شبات، مریم مجدلیه و مریم دیگر آمدند تا قبر را ببینند .و اینک زلزله بزرگی رخ داد، زیرا فرستاده خداوند که از آسمان پایین آمده بود، نزدیک آمد و سنگ را از در غلتاند و بر روی آن نشست .و قیافه‌اش مثل برق بود و لباسش سفید مانند برف بود .از ترس او، نگهبانان لرزیدند و مثل مردگان شدند .فرستنده پاسخ داد و به زنان گفت :شما نترسید، زیرا من می‌دانم که شما عیسی مصلوب شده را می‌جویید .اینجا نیست، زیرا برانگیخته شد همانطور که گفت .بیایید ببینید جایی را که خداوند در آن خوابیده بود .و سریع بروید و به شاگردان او بگویید که او از مردگان برخاسته است، و اینک او شما را به جلیل پیش می‌برد؛ آنجا او را خواهید دید؛ اینک به شما گفتم .و پس از اینکه با سرعت از قبر بیرون رفتند، با ترس و شادی بزرگ دویدند تا به شاگردان او گزارش دهند .همانطور که آنها می‌رفتند تا به شاگردان او گزارش دهند، ناگهان عیسی به آنها برخورد کرد و گفت :شادی کنید .آنها نزدیک شدند، پاهای او را گرفتند و به

او سجده کردند آنگاه عیسی به آنها می‌گوید :نترسید، بروید به برادران من خبر دهید تا به جلیل بروند و آنجا مرا خواهند دید .در حالی که آنها می‌رفتند، اینک برخی از نگهبانان به شهر آمده، همه چیزهایی که اتفاق افتاده بود را به کاهنان اعظم گزارش دادند .و با بزرگان جمع شده و مشورت کرده، سکه های نقره کافی به سربازان دادند و گفتند :بگویید که شاگردان او شب آمدند و او را دزدیدند در حالی که ما خواب بودیم .و اگر این به گوش فرماندار برسد، ما او را متقاعد خواهیم کرد و شما را بی‌غم خواهیم کرد .آنها سکه‌های نقره را گرفتند و همانطور که به آنها آموخته شده بود انجام دادند .و این سخن در میان یهودیان تا به امروز پخش شد .آن یازده شاگرد به جلیل رفتند، به کوهی که عیسی برای آنها تعیین کرده بود .و وقتی او را دیدند، به او سجده کردند، اما بعضی شک کردند .و عیسی نزدیک آمد و به آنها سخن گفت و گفت :تمام اختیار در آسمان و بر زمین به من داده شد .بروید و همه ملت‌ها را شاگرد کنید، آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید، و به آنها بیاموزید که همه چیزهایی را که به شما فرمان دادم نگه دارند؛ و اینک من همه روزها تا پایان دوران با شما هستم .آمین.

انجیل مرقس

۱

آغاز خبر خوب عیسی مسیح، پسر خدا .همانطور که در انبیا نوشته شده است، اینک من پیک خود را پیش روی تو می فرستم، که راه تو را پیش روی تو آماده خواهد کرد .صدای فریاد زننده ای در بیابان :راه خداوند را آماده کنید، راه های او را مستقیم بسازید .یحیی در بیابان تعمید می داد و تعمید توبه را برای بخشش گناهان اعلام می کرد .و تمام سرزمین یهودیه و اهالی اورشلیم به سوی او بیرون می‌آمدند، و همه در رود اردن توسط او غسل تعمید می‌گرفتند در حالی که گناهان خود را اعتراف می‌کردند .یحیی لباسی از موی شتر پوشیده بود و کمربند چرمی دور کمرش داشت، و ملخ و عسل وحشی می‌خورد . و او اعلام می‌کرد و می‌گفت :کسی که از من قوی‌تر است بعد از من می‌آید، که من شایسته نیستم خم شوم و بند کفش‌های او را باز کنم .من شما را در آب غسل تعمید دادم، اما او شما را در روح القدس غسل تعمید خواهد داد .و در آن روزها چنین شد که عیسی از ناصره جلیل آمد و توسط یحیی در رود اردن تعمید داده شد .و فورا هنگام بالا آمدن از آب، دید که آسمان‌ها شکافته می‌شوند و روح مثل کبوتر بر او نازل می‌شود و صدایی از

آسمان‌ها آمد :تو پسر محبوب من هستی، از تو خشنود شدم .و فوراً روح او را به بیابان بیرون انداخت و او آنجا در بیابان چهل روز بود که توسط شیطان وسوسه می‌شد و با جانوران وحشی بود و فرستادگان به او خدمت می‌کردند بعد از تحویل داده شدن یحیی، عیسی به جلیل آمد و خبر خوب پادشاهی خدا را اعلام کرد و گفت که زمان کامل شده است و پادشاهی خدا نزدیک شده است، توبه کنید و به خبر خوب ایمان بیاورید .در حال قدم زدن در کنار دریای جلیل، شمعون و اندریاس برادر شمعون را دید که تور ماهیگیری می‌انداختند در دریا، چون ماهیگیر بودند، و عیسی به آنها گفت :بیایید پشت سر من، و شما را ماهیگیران انسان‌ها خواهم ساخت .و بلافاصله تورهای خود را ترک کرده، از او پیروی کردند و کمی جلوتر از آنجا رفت، یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادرش را دید، و آنها در قایق مشغول تعمیر کردن تورها بودند، و فوراً آنها را صدا زد و پدر خود زبدی را در قایق با کارگران اجیر شده گذاشتند و به دنبال او رفتند .و آنها وارد کفرناحوم شدند و بلافاصله در روزهای سبت، داخل مجمع شده، تعلیم می‌داد .و آنها از تعلیم او حیرت زده می شدند، زیرا او آنها را همچون کسی که اختیار دارد تعلیم می داد و نه همچون کاتبان .و در جمع آنها مردی بود که در روح ناپاک بود، و فریاد زد و گفت :ای، ما و تو چه کار داریم، عیسی ناصری؟ تو آمدی که ما را نابود کنی؟ من می‌دانم تو کیستی، قدوس خدا .و عیسی او را توبیخ کرد و گفت :ساکت شو و از او بیرون بیا .و روح ناپاک او را تشنج داد و با صدای بلند فریاد زد و از او بیرون رفت .و همه شگفت‌زده شدند، به طوری که با یکدیگر بحث کردند و می‌گفتند :این چیست؟ این تعلیم جدید چیست که با اختیار حتی به ارواح ناپاک دستور می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند؟ و شهرت او فورا به تمام منطقه اطراف جلیل رفت .و فورا از جمع بیرون رفته، آمدند به خانه شمعون و اندریاس با یعقوب و یوحنا .مادرزن شمعون با تب دراز کشیده بود و بلافاصله درباره او به او گفتند .و نزدیک شد و دست او را گرفت و او را بلند کرد، و تب فوراً او را رها کرد، و به آنها خدمت کرد و

چون عصر شد، وقتی که خورشید غروب کرد، همه کسانی که حالشان بد بود و کسانی که دیو زده بودند را نزد او آوردند .و تمام شهر به سمت در جمع شده بود و او بسیاری را که به بیماری های مختلف بد حال بودند شفا داد و دیوهای بسیاری را بیرون انداخت و به دیوها اجازه نداد صحبت کنند چون می دانستند او مسیح است و صبح خیلی زود، هنوز شب بود، برخاست و بیرون رفت و به جای بیابانی رفت و آنجا دعا می‌کرد و شمعون و کسانی که با او بودند او را تعقیب کردند و وقتی او را یافتند به او گفتند که همه به دنبال تو می‌گردند و به آنها می‌گوید :بیایید به شهرهای مجاور برویم، تا در آنجا هم موعظه کنم، زیرا برای این بیرون آمده‌ام .و او در جمع‌های آنها در تمام جلیل اعلام می‌کرد و دیوها را بیرون می‌انداخت و یک جذامی به سوی او آمد که از او التماس می‌کرد و در برابر او زانو می‌زد و به او می‌گفت که اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک کنی .عیسی با ترحم، دستش را دراز کرد و او را لمس کرد و به او گفت :می‌خواهم، پاک شو .و هنگامی که او گفت، بلافاصله جذام از او دور شد و پاک شد و با اخطار شدید به او، فورا او را بیرون کرد و به او می‌گوید :ببین به هیچ‌کس هیچ‌چیز نگو، اما برو خودت را به کاهن نشان بده و درباره پاکی خودت آنچه را که موسی دستور داد تقدیم کن برای شهادت به آنها .او بیرون رفته بود و شروع کرد چیزهای زیادی را اعلام کند و کلام را پخش کند، به طوری که دیگر نمی‌توانست آشکارا وارد شهر شود، بلکه بیرون در جاهای متروک بود؛ و از همه جا به سوی او می‌آمدند.

۲

و او دوباره بعد از چند روز وارد کفرناحوم شد و شنیده شد که در خانه است .و فورا افراد زیادی جمع شدند، به طوری که دیگر جایی نبود حتی نزدیک در، و او کلام را به آنها

می‌گفت .و آنها نزد او می‌آیند و یک فلج را حمل می‌کنند که توسط چهار نفر بلند شده بود، و چون به خاطر جمعیت قادر نبودند به او نزدیک شوند، سقف را در جایی که او بود برداشتند و حفر کردند و تشکی را که فلج روی آن دراز کشیده بود پایین آوردند .عیسی وقتی ایمان آنها را دید، به فلج گفت :فرزندم، گناهان تو بخشیده شده اند .و بعضی از کاتبان آنجا نشسته بودند و در دلهای خود می‌اندیشیدند :چرا این شخص اینطور کفرگویی می‌کند؟ چه کسی می‌تواند گناهان را ببخشد اگر نه فقط خدا؟ و عیسی فورا با روح خودش دانست که آنها این طور در خودشان فکر می کنند، به آنها گفت :چرا این چیزها را در دل هایتان فکر می کنید؟ چه چیزی آسان‌تر است، به فلج گفتن گناهان تو بخشیده شده‌اند، یا گفتن برخیز و بسترت را بردار و راه برو؟ اما تا بدانید که پسر انسان اختیار دارد که گناهان را بر روی زمین رها کند، به فلج زده می‌گوید :به تو می‌گویم، برخیز و بسترت را بردار و به خانه‌ات برو .و او فورا برخاست و رختخواب را برداشته در مقابل همه بیرون رفت، به طوری که همه حیران شدند و خدا را جلال دادند و می‌گفتند که ما هرگز چنین ندیده‌ایم .و او دوباره به کنار دریا بیرون رفت و تمام جمعیت به سوی او می‌آمدند و او به آنها تعلیم می‌داد .و هنگام عبور، لاوی پسر الفائوس را دید که بر اداره باج نشسته بود، و به او گفت :از من پیروی کن .و برخاست و از او پیروی کرد و چنین شد که وقتی او در خانه اش دراز کشیده بود، بسیاری از باج گیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش با هم دراز کشیده بودند، چرا که آنها بسیار بودند و او را دنبال کرده بودند .و کاتبان و فریسیان وقتی او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند :چرا با باجگیران و گناهکاران می‌خورد و می‌نوشد؟ و عیسی شنید و به آنها گفت قوی‌ها نیاز به پزشک ندارند بلکه آنها که حال بدی دارند نیامدم تا عادلان را فرا بخوانم بلکه گناهکاران را به توبه و شاگردان یحیی و شاگردان فریسیان روزه می‌گرفتند .و آنها می‌آیند و به او می‌گویند :چرا شاگردان یحیی و شاگردان فریسیان روزه می‌گیرند، اما

شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟ و عیسی به آنها گفت :آیا پسران اتاق عروسی نمی‌توانند روزه بگیرند، در حالی که داماد با آنهاست؟ تا زمانی که داماد را با خودشان دارند، نمی‌توانند روزه بگیرند .روزهایی خواهند آمد که وقتی داماد از آنها گرفته شود، و آنگاه در آن روزها روزه خواهند گرفت .هیچ کس وصله‌ای از پارچه آب نخورده را بر روی لباس کهنه نمی‌دوزد؛ وگرنه، پری آن، نو از کهنه، را می‌برد و پارگی بدتری ایجاد می‌شود .و هیچ کس شراب نو را در مشک‌های کهنه نمی‌ریزد، اگر نه، شراب نو مشک‌ها را پاره می‌کند و شراب ریخته می‌شود و مشک‌ها نابود می‌شوند، بلکه شراب نو باید در مشک‌های نو ریخته شود .و چنین شد که او در روز سبت از میان مزارع گندم عبور می کرد و شاگردان او شروع کردند راه بسازند در حالی که خوشه های گندم را می چیدند .و فریسیان به او می‌گفتند :ببین در روزهای سبت چه کاری انجام می‌دهند که مجاز نیست و او به آنها می‌گفت :هرگز نخوانده‌اید که داوود چه کرد وقتی نیاز داشت و گرسنه بود، او و آنهایی که با او بودند؟ چطور وارد خانه خدا شد در زمان ابیاتار کاهن اعظم و نان‌های تقدیم را خورد، که خوردن آنها مجاز نیست مگر برای کاهنان، و به کسانی که با او بودند هم داد؟ و به آنها می‌گفت :سبت به خاطر انسان شد، نه انسان به خاطر سبت؛ پس پسر انسان ارباب سبت هم هست.

۳

و دوباره وارد مجمع شد و آنجا مردی بود که دستی پژمرده داشت .و آنها او را زیر نظر داشتند که آیا در روز سبت او را شفا می‌دهد، تا بتوانند او را متهم کنند .و به مردی که دست خشک شده داشت می‌گوید :برخیز به وسط .و به آنها می‌گوید :آیا در روز سبت مجاز است کار خوب انجام داد یا کار بد انجام داد؟ روح را نجات دهیم یا بکشیم؟ آنها اما

ساکت بودند .و با خشم به اطراف آنها نگاه کرد، عمیقاً غمگین بود بر سختی قلب آنها، به آن مرد گفت :دستت را دراز کن .و او دراز کرد و دستش سالم شد مثل دست دیگر .و فریسیان بیرون رفتند و فورا با هرودیان علیه او شورا کردند تا او را نابود کنند .و عیسی با شاگردانش به سوی دریا عقب‌نشینی کرد و جمعیت زیادی از جلیل او را دنبال کردند و از یهودیه و از اورشلیم و از ادومیه و آن طرف اردن و آنها که اطراف صور و صیدون بودند، جمعیت زیادی که شنیده بودند هر چه می‌کرد، به سوی او آمدند .و او به شاگردان خودش گفت که قایق کوچکی برای او آماده باشد به خاطر جمعیت، تا او را فشار ندهند، زیرا بسیاری را شفا داده بود، به طوری که به او می‌افتادند تا او را لمس کنند، همه کسانی که بیماری داشتند، و ارواح ناپاک، هر وقت او را می‌دیدند، به او می‌افتادند و فریاد می‌زدند و می‌گفتند که تو پسر خدا هستی .و بسیار آنها را سرزنش کرد تا او را آشکار نکنند .و او به کوه بالا رفت و کسانی را که خودش می‌خواست فرا خواند و آنها نزد او رفتند .و او دوازده نفر را ساخت تا با او باشند و تا آنها را بفرستد موعظه کنند و اختیار داشته باشند بیماری‌ها را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند، و نام پطرس را بر شمعون گذاشت، و یعقوب پسر زبدی و یوحنا برادر یعقوب را، و نامهای بوانرجس را بر آنها گذاشت که پسران رعد است، و اندریاس و فیلیپ و برتولما و متی و توما و یعقوب پسر حلفی و تدی و شمعون کنعانی و یهودا اسخریوطی که او را تحویل داد .و آنها به خانه می‌آیند و دوباره جمعیت جمع می‌شود، به طوری که آنها نمی‌توانند حتی نان بخورند .و کسانی که از نزد او بودند، وقتی شنیدند بیرون رفتند تا او را بگیرند، زیرا می‌گفتند که او از خود بیخود شده است . و کاتبانی که از اورشلیم پایین آمده بودند می‌گفتند که او بعلزبول دارد، و اینکه به وسیله حاکم دیوها، دیوها را بیرون می‌اندازد .و او آنها را فراخوانده، در مثل‌ها به آنها می‌گفت : چگونه شیطان می‌تواند شیطان را بیرون کند؟ و اگر پادشاهی بر ضد خودش تقسیم شود، آن پادشاهی نمی‌تواند پابرجا بماند؛ و اگر خانه‌ای بر ضد خودش تقسیم شود، آن خانه

نمی‌تواند پابرجا بماند .و اگر شیطان بر علیه خودش برخاست و تقسیم شده است، نمی‌تواند بایستد، بلکه پایان دارد .هیچ کس نمی‌تواند اموال مرد قوی را با وارد شدن به خانه‌اش غارت کند، مگر اینکه اول مرد قوی را ببندد، و آنگاه خانه‌اش را غارت خواهد کرد . راستی به شما می‌گویم که همه چیز بخشیده خواهد شد به پسران انسان‌ها، گناهان و کفرگویی‌ها هر چقدر که کفرگویی کنند، اما هر کس که کفرگویی کند علیه روح القدس، بخشش ندارد تا ابد، بلکه مقصر داوری ابدی است، چون می‌گفتند روح ناپاک دارد .پس مادر او و برادران او می‌آیند، و بیرون ایستاده، نزد او فرستادند و او را صدا کردند .و جمعیت دور او نشسته بود؛ و به او گفتند :ببین مادرت و برادرانت بیرون دنبال تو می‌گردند .و به آنها جواب داد و گفت :مادر من کیست یا برادران من؟ و به دور خود نگاه کرده به کسانی که دور او نشسته بودند می‌گوید :ببینید مادر من و برادران من؛ زیرا هر کس که اراده خدا را انجام دهد، این کس برادر من و خواهر من و مادر است.

۴

و دوباره شروع کرد به تعلیم دادن کنار دریا، و جمعیت زیادی به سوی او جمع شد، به طوری که او وارد قایق شد تا در دریا بنشیند، و تمام جمعیت به سوی دریا روی زمین بودند .و او آنها را در مثل‌های زیاد تعلیم می‌داد، و در تعلیمش به آنها می‌گفت :گوش کنید . ببین، کارنده بیرون رفت تا بکارد .و چنین شد در هنگام کاشتن که بعضی افتاد بر راه، و پرندگان آمدند و آن را خوردند؛ و دیگری بر سنگلاخی افتاد، جایی که خاک زیادی نداشت، و فوراً سبز شد به خاطر نداشتن عمق خاک، اما وقتی خورشید طلوع کرد سوخت، و به خاطر نداشتن ریشه خشک شد؛ و دیگری در میان خارها افتاد، و خارها بالا رفتند و آن را خفه کردند، و میوه نداد؛ و دیگری در زمین خوب افتاد و میوه داد که بالا آمد و رشد کرد،

و محصول آورد سی و شصت و صد برابر .و او به آنها می‌گفت :کسی که گوش برای شنیدن دارد، بگذار بشنود .وقتی که او تنها شد، کسانی که دور او بودند همراه با آن دوازده نفر از او درباره آن مثل پرسیدند .و او به آنها می‌گفت :به شما داده شده است که اسرار پادشاهی خدا را بدانید، اما آنها که بیرون هستند، همه چیز در مثل‌ها می‌شود، تا ببینند و نبینند، و بشنوند و درک نکنند، مبادا بازگردند و گناهان آنها بخشیده شود .و به آنها می‌گوید :شما این مثل را نمی‌دانید، و چگونه همه مثل‌ها را خواهید دانست؟ کسی که کلمه را می‌کارد، می‌کارد .اینها همان کسانی هستند که در کنار راه جایی که کلام کاشته می‌شود، و هنگامی که بشنوند، فوراً شیطان می‌آید و کلام کاشته شده در دلهای آنها را برمی‌دارد .و اینها به طور مشابه کسانی هستند که بر روی زمین سنگلاخی کاشته می شوند، که وقتی کلام را می شنوند، فوراً با شادی آن را می پذیرند، و ریشه در خودشان ندارند، بلکه موقتی هستند؛ سپس وقتی مصیبت یا آزار و اذیت به خاطر کلام اتفاق می افتد، فوراً لغزش می خورند .و اینها کسانی هستند که در میان خارها کاشته می‌شوند، کسانی که کلام را می‌شنوند، و نگرانی‌های این دوران و فریب ثروت و خواسته‌های درباره چیزهای باقیمانده وارد شده، کلام را خفه می‌کنند، و بی‌ثمر می‌شود .و اینها کسانی هستند که بر زمین خوب کاشته شده‌اند، که کلام را می‌شنوند و می‌پذیرند، و میوه می‌دهند سی و شصت و صد .و به آنها می‌گفت :مگر چراغ می‌آید تا زیر پیمانه گذاشته شود یا زیر تخت؟ مگر نه که بر چراغدان گذاشته شود؟ زیرا چیزی پنهان نیست مگر اینکه آشکار شود، و نه چیزی مخفی شده است مگر اینکه به آشکاری بیاید .اگر کسی گوش شنیدن دارد، بگذار بشنود .و او به آنها می‌گفت :ببینید چه می‌شنوید .با همان پیمانه‌ای که شما اندازه می‌گیرید، برای شما اندازه گرفته خواهد شد، و به شما که می‌شنوید افزوده خواهد شد .زیرا هر کس که داشته باشد، به او داده خواهد شد؛ و هر کس که ندارد، حتی آنچه که دارد از او گرفته خواهد شد .و او می‌گفت :پادشاهی خدا این‌گونه است، همان‌طور که یک انسان بذر را بر روی

زمین بیندازد، و شب و روز بخوابد و بیدار شود، و بذر جوانه بزند و رشد کند، همان‌طور که خودش نمی‌داند .زمین خودش میوه می‌دهد، اول علف، بعد خوشه، بعد دانه کامل در خوشه .اما وقتی میوه رسید، فوراً داس را می‌فرستد، چون زمان برداشت فرا رسیده است .و او می‌گفت :چطور پادشاهی خدا را مانند کنیم؟ یا در چه مثلی آن را مقایسه کنیم؟ مثل دانه خردل، که وقتی بر روی زمین کاشته شود، کوچکترین همه دانه‌هایی است که بر روی زمین هستند؛ و وقتی کاشته شود، بالا می‌رود و بزرگتر از همه سبزیجات می‌شود، و شاخه‌های بزرگ می‌سازد، به طوری که پرندگان آسمان بتوانند زیر سایه آن لانه بسازند .و او با مثل‌های بسیار چنین به آنها کلام را می‌گفت، همان‌طور که می‌توانستند بشنوند، و بدون مثل کلام را به آنها نمی‌گفت، اما به طور خصوصی برای شاگردان خودش همه چیز را توضیح می‌داد .و در آن روز وقتی عصر شده بود، به آنها گفت :بیایید به آن طرف برویم و جمعیت را ترک کرده، او را همانطور که در قایق بود با خود بردند و قایق‌های دیگری هم با او بود و طوفان بزرگ بادی رخ داد، و امواج به داخل کشتی می‌ریختند، به طوری که دیگر در حال غرق شدن بود .و او خودش بر عقب کشتی روی بالش خوابیده بود و او را بیدار کردند و به او گفتند معلم برایت مهم نیست که ما هلاک می‌شویم و بیدار شده، باد را نهیب زد و به دریا گفت :خاموش باش، دهان بسته شو .و باد فروکش کرد و آرامش بزرگی برقرار شد و به آنها گفت :چرا اینقدر ترسویید؟ چطور ایمان ندارید؟ و ترس بزرگی کردند و به یکدیگر می‌گفتند :پس این کیست که باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟

۵

و آمدند به آن طرف دریا به سرزمین جرجسیان .و وقتی او از قایق بیرون آمد، فوراً مردی

با روح ناپاک از قبرها به او برخورد کرد، که سکونتش در قبرها بود، و هیچ کس قادر نبود او را با زنجیرها ببندد، به خاطر اینکه او بارها با پابندها و زنجیرها بسته شده بود، و زنجیرها توسط او پاره شده بودند و پابندها خرد شده بودند، و هیچ کس قدرت نداشت او را رام کند؛ و تمام شب و روز در قبرها و در کوهها بود، فریاد می‌زد و خودش را با سنگها می‌برید .عیسی را از دور دیده، دوید و به او سجده کرد، و با صدای بلند فریاد زده می‌گوید :چه به من و تو، عیسی، پسر خدای متعال؟ تو را به خدا قسم می‌دهم، مرا عذاب نده .زیرا او به او می‌گفت :بیرون بیا، ای روح ناپاک، از این انسان .و از او پرسید نام تو چیست؟ و جواب داد و گفت :لژیون نام من است، چون ما بسیاریم .و او را زیاد التماس می‌کرد که آنها را به بیرون از سرزمین نفرستد .و آنجا گله بزرگی از خوک‌ها بود که نزدیک کوه در حال چرا بودند و همه دیوها از او التماس کردند و گفتند ما را به سوی خوک‌ها بفرست تا به داخل آنها داخل شویم و عیسی فورا به آنها اجازه داد .و ارواح ناپاک بیرون آمده، وارد خوکها شدند و گله از صخره به دریا هجوم برد، و آنها حدود دو هزار بودند و در دریا غرق می شدند و کسانی که خوک‌ها را تغذیه می‌کردند فرار کردند و به شهر و به مزارع گزارش دادند، و مردم بیرون آمدند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است .و آنها نزد عیسی آمدند و دیدند آن دیوزده را که نشسته و لباس پوشیده و عاقل بود، همان کسی که لژیون را داشته بود، و ترسیدند .و کسانی که دیده بودند، برای آنها تعریف کردند که چگونه برای مرد دیو زده اتفاق افتاد و درباره خوکها .و آنها شروع کردند از او التماس کنند که از مرزهایشان برود و هنگامی که او داشت وارد قایق می‌شد، آن دیوزده از او التماس می‌کرد که با او باشد .و او را رها نکرد، اما به او گفت :به خانه‌ات نزد خانواده‌ات برو و به آنها بگو هر چه را که خداوند برای تو کرده است و بر تو رحم کرده است .و او رفت و شروع کرد به اعلام کردن در دکاپولیس آنچه عیسی برای او انجام داده بود و همه شگفت زده می شدند و وقتی عیسی در قایق دوباره به آن طرف عبور کرد، جمعیت زیادی نزد او جمع شد و او

کنار دریا بود .و یکی از رئیسان کنیسه می‌آید، به نام یائیروس، و او را دیده به سوی پاهای او می‌افتد و او را بسیار التماس می‌کرد و می‌گفت که دختر کوچکم به شدت بیمار است، تا بیایی و دستهایت را بر او بگذاری، تا نجات یابد و زنده بماند .و او با او رفت و جمعیت زیادی او را دنبال می‌کرد و او را فشار می‌دادند و زنی که دوازده سال در جریان خون بود، و رنج زیادی کشیده بود توسط پزشکان زیاد و همه دارایی خودش را خرج کرده بود، و هیچ سودی نبرده بود، بلکه بیشتر بدتر شده بود، درباره عیسی شنیده بود، در میان جمعیت آمد و از پشت لباس او را لمس کرد؛ زیرا در دل خود می‌گفت که اگر حتی لباس‌های او را لمس کنم، نجات خواهم یافت .و فوراً چشمه خون او خشک شد، و در بدن دانست که از بلا شفا یافته است .و بلافاصله عیسی که در خودش دانست قدرت از او بیرون رفته است، برگشت در میان جمعیت و گفت :کی لباس‌های مرا لمس کرد؟ و شاگردان او به او می‌گفتند :تو جمعیت را می‌بینی که به تو فشار می‌آورد، و می‌گویی کی من را لمس کرد؟ و او به اطراف نگاه می‌کرد تا ببیند آن زن که این کار را کرده بود .آن زن که ترسیده بود و می لرزید، می دانست چه بر او اتفاق افتاده است، آمد و به پای او افتاد و تمام حقیقت را به او گفت .او به او گفت :دخترم، ایمان تو تو را نجات داده است .به سلامتی برو و از بلای خود سالم باش .هنوز او صحبت می‌کرد که آنها از رئیس کنیسه می‌آیند و می‌گویند که دختر تو مرده است، چرا هنوز معلم را زحمت می‌دهی؟ اما عیسی فورا کلمه‌ای که گفته می‌شد را شنید و به رئیس کنیسه گفت :نترس، فقط ایمان بیاور .و او به هیچ کس اجازه نداد که با او همراه شود مگر پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب .و او به خانه رئیس کنیسه می‌آید و هیاهو را می‌بیند و گریه کنندگان و فریاد زنندگان زیادی را، و وارد شده به آنها می‌گوید :چرا هیاهو می‌کنید و گریه می‌کنید؟ این کودک نمرده است، بلکه خوابیده است .و آنها او را مسخره می‌کردند .او پس از بیرون کردن همه، پدر کودک و مادر و آنهایی که با او بودند را با خود می‌برد، و وارد می‌شود جایی که کودک دراز

کشیده بود، و دست کودک را گرفته به او می‌گوید :تالیتا کومی؛ که ترجمه شده است، ای دختر کوچک، به تو می‌گویم، برخیز .و بلافاصله دختر برخاست و راه می‌رفت؛ زیرا دوازده ساله بود .و آنها با حیرتی بزرگ به شدت شگفت‌زده شدند .و او به شدت به آنها دستور داد که هیچ کس این را ندانند و گفت که به او غذا داده شود.

۶

و او از آنجا بیرون رفت و به وطن خودش آمد و شاگردانش از او پیروی کردند و وقتی شنبه فرا رسید، او در جمع شروع به تعلیم دادن کرد و بسیاری که می‌شنیدند متحیر می‌شدند و می‌گفتند :از کجا این چیزها برای این است؟ و چه حکمتی است که به او داده شده، و چنین معجزاتی از دست‌های او صورت می‌گیرد؟ آیا این همان پیشه‌ور نیست، پسر مریم و برادر یعقوب و یوسی و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نیستند؟ و آنها از او آزرده خاطر می‌شدند عیسی به آنها گفت که پیامبری بی‌احترام نیست مگر در وطن خودش و در میان خویشاوندانش و در خانه‌اش و نتوانست آنجا هیچ قدرتی انجام دهد، مگر اینکه دست‌هایش را بر چند بیمار گذاشت و شفا داد .و او به خاطر بی‌ایمانی آنها شگفت‌زده شد .و او در اطراف روستاها می‌گشت و تعلیم می‌داد و آن دوازده را نزد خود فراخواند و شروع کرد به فرستادن آنها دو دو، و به آنها اختیار بر ارواح ناپاک داد، و به آنها دستور داد که هیچ چیز برای راه برندارند، مگر فقط عصا، نه کیسه، نه نان، نه مفرغ در کمربند، اما صندل‌ها بسته باشند، و دو پیراهن نپوشند .و او به آنها می‌گفت :هر جا که وارد خانه‌ای شوید، آنجا بمانید تا زمانی که از آنجا بیرون بروید .و هر کسانی که شما را قبول نکنند و نه به شما گوش دهند، وقتی از آنجا بیرون می‌روید، گرد زیر پاهای خود را تکان بدهید برای شهادت علیه آنها .آمین به شما می‌گویم، قابل تحمل‌تر خواهد بود برای سدوم

یا عموره در روز داوری تا برای آن شهر .و بیرون رفته بودند و اعلام می‌کردند تا توبه کنند، و دیوهای زیادی بیرون می‌انداختند، و با روغن بسیاری از بیماران را مالش می‌دادند و شفا می‌دادند .و هرودیس پادشاه شنید، زیرا نام او آشکار شده بود، و می‌گفت که یحیی تعمید دهنده از مردگان برخاسته است و به خاطر این، قدرت‌ها در او عمل می‌کنند .بعضی دیگر می‌گفتند که الیاس است؛ بعضی دیگر اما می‌گفتند که پیامبر است مثل یکی از پیامبران . اما هرودس وقتی شنید گفت که آن کسی را که من یحیی را سر بریدم، این است؛ او از مردگان برخاسته است خود هرودیس کسی را فرستاده بود، یحیی را دستگیر کرد و او را در زندان بست به خاطر هرودیا، زن فیلیپ برادرش، چون با او ازدواج کرده بود زیرا یحیی به هیرودیس می‌گفت که برای تو مجاز نیست زن برادرت را داشته باشی هرودیا کینه او را داشت و می‌خواست او را بکشد، و نمی‌توانست؛ زیرا هرودس از یحیی می‌ترسید، می‌دانست او مرد عادل و مقدسی است، و او را حفظ می‌کرد، و وقتی از او می‌شنید کارهای زیادی انجام می‌داد و با خوشحالی به او گوش می‌داد .و روزی مناسب اتفاق افتاد، وقتی هیرودیس در جشن تولد خود شام را برای بزرگان خود و فرماندهان هزار نفری و بزرگان جلیل برگزار می کرد، و دختر او هیرودیاس وارد شد و رقصید و هیرودیس و کسانی که با او سر سفره بودند را خشنود کرد، پادشاه به دختر گفت :از من بخواه هر چه که می خواهی، و به تو خواهم داد .و به او سوگند خورد که هر چه از من بخواهی به تو می‌دهم، تا نصف پادشاهی‌ام .و او که بیرون رفته بود به مادرش گفت :چه درخواست کنم؟ و او گفت :سر یحیی باپتیست را .و داخل شد، فورا با عجله نزد پادشاه درخواست کرد و گفت :می‌خواهم که فورا روی سینی سر یحیی تعمید دهنده را به من بدهی .و پادشاه که بسیار غمگین شده بود، به خاطر سوگندها و کسانی که با هم دراز کشیده بودند، نخواست آن را رد کند .و پادشاه فوراً جلادی را فرستاد و دستور داد که سر او آورده شود .و او رفت و سرش را در زندان برید، و سرش را بر سینی آورد و آن را به

دختر داد، و دختر آن را به مادرش داد .و شاگردان او پس از شنیدن آمدند و جسد او را برداشتند و آن را در قبر گذاشتند و رسولان نزد عیسی جمع شدند و همه چیز را به او گزارش دادند، و آنچه انجام داده بودند و آنچه تعلیم داده بودند و به آنها گفت :بیایید شما خودتان به تنهایی به یک مکان بیابانی و کمی استراحت کنید، زیرا آنهایی که می‌آمدند و آنهایی که می‌رفتند زیاد بودند و حتی فرصت خوردن نداشتند .و آنها با قایق به تنهایی به یک مکان متروک رفتند و آنها را دیدند که می‌رفتند، و بسیاری آنها را شناختند، و پیاده از همه شهرها به آنجا با هم دویدند و از آنها جلوتر رفتند و نزد او جمع شدند .و عیسی بیرون رفته بود، جمعیت زیادی را دید و بر آنها دلسوزی کرد، چون مثل گوسفندانی بودند که چوپان نداشتند، و شروع کرد چیزهای زیادی به آنها تعلیم دهد و قبلاً ساعت زیاد شده بود، شاگردان او نزدیک او آمده می‌گویند که این مکان بیابان است و الان ساعت زیاد است، آنها را رها کن تا به مزرعه‌ها و دهکده‌های اطراف بروند و برای خودشان نان بخرند، چون چیزی برای خوردن ندارند .او در جواب به آنها گفت :شما به آنها غذا بدهید .و به او گفتند :برویم و نان‌های دویست دیناری بخریم و به آنها بدهیم که بخورند؟ و او به آنها گفت :چند نان دارید؟ بروید و ببینید .و وقتی دانستند گفتند :پنج نان و دو ماهی و او به آنها دستور داد که همه را به صورت گروه‌های مهمانی گروه‌های مهمانی بر روی علف سبز دراز بکشانند .و آنها گروه گروه دراز کشیدند، صد نفره و پنجاه نفره .و پنج نان و دو ماهی را گرفت، به آسمان نگاه کرد، برکت داد و نان‌ها را شکست و به شاگردان می‌داد تا پیش آنها بگذارند، و دو ماهی را بین همه تقسیم کرد و همه خوردند و سیر شدند، و دوازده سبد پر از تکه‌ها و از ماهی‌ها برداشتند .و کسانی که نان‌ها را خورده بودند، پنج هزار مرد بودند .و فورا شاگردان خود را مجبور کرد که سوار کشتی شوند و به آن سوی به سوی بیت‌صیدا پیش بروند، تا خودش جمعیت را مرخص کند، و پس از خداحافظی با آنها به کوه رفت تا دعا کند .و وقتی عصر شده بود، کشتی در وسط دریا بود، و او تنها روی

خشکی بود .و او آنها را دید که در پارو زدن رنج می کشیدند، زیرا باد مخالف آنها بود، و حدود پاس چهارم شب به سوی آنها آمد در حالی که بر روی دریا راه می رفت، و می خواست از کنار آنها عبور کند .آنها او را دیدند که روی دریا راه می‌رفت و فکر کردند که شبح است، و فریاد زدند، زیرا همه او را دیدند و مضطرب شدند .و فورا با آنها صحبت کرد و به آنها گفت :شجاعت داشته باشید، من هستم، نترسید .و او به قایق نزد آنها سوار شد، و باد فروکش کرد؛ و بسیار بیش از حد در درون خودشان حیرت زده شدند و شگفت زده بودند .زیرا آنها درباره نانها نفهمیدند، بلکه قلب آنها سخت شده بود .و پس از عبور، به سرزمین جناسارت رفتند و لنگر انداختند و وقتی آنها از کشتی بیرون آمدند، فورا او را شناختند و تمام آن منطقه اطراف را دویدند و شروع کردند کسانی که بیمار بودند را روی تشکچه ها حمل کنند به جایی که می شنیدند که او آنجاست، و هر جا که او وارد می شد به روستاها یا شهرها یا مزرعه ها، در بازارها بیماران را می گذاشتند و از او التماس می کردند که حتی گوشه لباس او را لمس کنند، و هر که او را لمس می کرد نجات می یافت.

۷

و فریسیان و برخی از کاتبان که از اورشلیم آمده بودند نزد او جمع شدند، و دیدند برخی از شاگردان او با دستهای ناپاک، یعنی نشسته، نان می خورند، ایراد گرفتند .زیرا فریسیان و همه یهودیان اگر با مشت دستهای خود را نشویند نمی خورند، سنت بزرگان را نگه می دارند، و از بازار اگر خود را غسل ندهند نمی خورند، و چیزهای دیگر بسیاری است که دریافت کردند تا نگه دارند، شستشوی جامها و کوزه ها و ظروف مسی و تختها .سپس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند :چرا شاگردان تو بر طبق سنت بزرگان رفتار نمی کنند بلکه با دستهای نشسته نان می خورند؟ او در پاسخ به آنها گفت که اشعیا خوب درباره شما

ریاکاران پیشگویی کرد، همانطور که نوشته شده است :این قوم با لبهایشان مرا احترام می کنند، اما قلبشان از من دور است؛ و بیهوده مرا پرستش می کنند و تعالیم فرمانهای انسانها را تعلیم می دهند .شما فرمان خدا را رها کرده‌اید و سنت انسان‌ها را نگه می‌دارید، شستشوی کوزه‌ها و جام‌ها و بسیاری چیزهای مشابه دیگر انجام می‌دهید .و او به آنها می‌گفت :خوب شما فرمان خدا را کنار می‌گذارید تا سنت خودتان را نگه دارید .موسی زیرا گفت :به پدرت احترام بگذار و به مادرت، و آن که بد بگوید به پدر یا مادر، به مرگ بمیرد .اما شما می‌گویید :اگر انسانی به پدر یا به مادر بگوید قربان، که هدیه است، آن چیزی که از من سود ببری، و دیگر اجازه نمی‌دهید او هیچ چیز برای پدرش یا برای مادرش بکند، باطل می‌کنید کلام خدا را به سنت خودتان که تحویل داده‌اید، و چیزهای مشابه چنین زیادی می‌کنید .و پس از فراخواندن همه جمعیت را، به آنها می‌گفت :همه شما بشنوید مرا و بفهمید .هیچ چیزی از بیرون انسان که وارد او می‌شود نیست که بتواند او را نجس کند، اما چیزهایی که بیرون می‌آیند هستند که انسان را نجس می‌کنند .و زمانی که او از جمعیت به داخل خانه وارد شد، شاگردانش از او درباره آن مثل سوال می‌کردند .و به آنها می‌گوید :آیا شما هم اینطور بی‌فهم هستید؟ هنوز درک نمی‌کنید که هر چیزی که از بیرون وارد انسان می‌شود نمی‌تواند او را نجس کند؟ چون آن به قلب او وارد نمی‌شود، بلکه به شکم وارد می‌شود، و به مستراح بیرون می‌رود و همه غذاها را پاک می‌کند .او می‌گفت که آنچه از انسان بیرون می‌آید، آن، انسان را ناپاک می‌کند .چون از درون از قلب انسان‌ها افکار بد بیرون می‌آیند، زناها، فحشاها، قتل‌ها، دزدی‌ها، طمع‌ها، شرارت‌ها، فریب، هرزگی، چشم بد، کفرگویی، تکبر، حماقت؛ همه این چیزهای بد از درون بیرون می‌آیند و انسان را ناپاک می‌کنند .و از آنجا برخاسته، به سرحدات صور و صیدون رفت .و وقتی وارد خانه شد نمی‌خواست کسی بداند و نتوانست پنهان بماند زیرا زنی درباره او شنیده بود که دختر کوچکش روح ناپاکی داشت، آمد و به پاهای او افتاد .اما آن زن یونانی بود،

سوری فینیقی از نظر نژاد، و از او درخواست می‌کرد که دیو را از دخترش بیرون کند .
عیسی به او گفت :بگذار اول بچه‌ها سیر شوند، زیرا خوب نیست که نان بچه‌ها را بگیری و به سگ‌های کوچک بیندازی .او جواب داد و به او گفت :بله، خداوندا، و سگ‌های کوچک زیر میز از خرده‌های نان بچه‌ها می‌خورند .و به او گفت :به خاطر این سخن برو، دیو از دختر تو بیرون رفته است .و وقتی به خانه‌اش رفت، کودک را یافت که بر تختخواب خوابانده شده بود و دیو بیرون رفته بود و دوباره بیرون رفته از مرزهای صور و صیدون، به دریای جلیل آمد، در میان مرزهای دکاپولیس .و آنها نزد او کر و سخت‌گوی را می‌آورند و از او التماس می‌کنند که دستش را بر او بگذارد .و او را از جمعیت به طور خصوصی کنار گرفته، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت، و تف کرده، زبان او را لمس کرد، و به آسمان نگاه کرده، ناله کرد و به او می‌گوید :افاتا، که یعنی باز شو .و بلافاصله گوش‌های او باز شدند و بند زبان او باز شد و او درست صحبت می‌کرد .و به آنها دستور داد که به هیچ کس نگویند، اما هر چقدر او به آنها دستور می‌داد، بیشتر و بیشتر اعلام می‌کردند .و بیش از حد شگفت‌زده شدند و می‌گفتند :همه چیز را خوب انجام داده است و ناشنواها را می‌کند که بشنوند و لال‌ها را که صحبت کنند.

۸

در آن روزها دوباره جمعیت زیادی بودند و چیزی برای خوردن نداشتند، عیسی شاگردان خود را فرا خواند و به آنها گفت :من بر این جمعیت ترحم دارم، چون سه روز است که با من مانده‌اند و چیزی برای خوردن ندارند؛ و اگر آنها را گرسنه به خانه‌هایشان بفرستم، در راه ضعیف خواهند شد؛ زیرا بعضی از آنها از راه دور آمده‌اند .و شاگردان او به او جواب دادند :از کجا کسی می‌تواند اینها را اینجا در بیابان با نان سیر کند؟ و او از آنها پرسید :

چند نان دارید؟ آنها گفتند :هفت .و او به جمعیت دستور داد که بر روی زمین دراز بکشند، و هفت نان را گرفته و شکرگزاری کرده، شکست و به شاگردان خود می‌داد تا پیش بگذارند، و آنها پیش جمعیت گذاشتند .و آنها چند ماهی کوچک داشتند و او آنها را برکت داده گفت که آنها را هم جلو بگذارند آنها خوردند و سیر شدند، و هفت سبد از مازاد تکه‌های شکسته برداشتند .آنها حدود چهار هزار نفر بودند و او آنها را مرخص کرد .و بلافاصله با شاگردانش سوار کشتی شد و به سرزمین دلمانوتا آمد .و فریسیان بیرون رفتند و شروع کردند با او بحث کردن، و از او نشانه‌ای از آسمان طلب می‌کردند، و او را آزمایش می‌کردند .و با آه کشیدن عمیق در روح خود می‌گوید :چرا این نسل نشانه می‌جوید؟ راستی به شما می‌گویم، اگر به این نسل نشانه‌ای داده شود .و آنها را رها کرده، سوار کشتی شد و دوباره دور شد .و آنها فراموش کرده بودند که نان بگیرند، و جز یک نان، با خودشان در قایق نداشتند .و او به آنها دستور می‌داد و می‌گفت :ببینید، مواظب باشید از خمیر فریسیان و خمیر هرودس .و آنها با یکدیگر استدلال می‌کردند و می‌گفتند که ما نان نداریم .و عیسی که دانسته بود، به آنها گفت :چرا فکر می‌کنید که نان ندارید؟ هنوز درک نمی‌کنید و نمی‌فهمید؟ هنوز دلتان سخت شده است؟ چشم دارید نمی‌بینید، و گوش دارید نمی‌شنوید؟ و به یاد نمی‌آورید؟ وقتی من پنج نان را برای پنج هزار نفر شکستم، چند سبد پر از تکه‌ها برداشتید؟ به او می‌گویند :دوازده .وقتی آن هفت را به آن چهار هزار دادید، چند سبد پر از تکه‌ها برداشتید؟ آنها گفتند :هفت .و او به آنها می‌گفت :هنوز نمی‌فهمید؟ و او به بیت‌صیدا می‌آید .و یک نابینا را نزد او می‌آورند و از او التماس می‌کنند که او را لمس کند .و دست نابینا را گرفته، او را به خارج از دهکده برد، و به چشمان او تف کرده، دستهایش را بر او گذاشته، از او پرسید که آیا چیزی می‌بیند .و نگاه کرده به بالا، او گفت :مردها را می‌بینم مثل درختها که راه می‌روند .سپس دوباره دستهایش را بر چشمهای او گذاشت و او را وادار کرد که نگاه کند، و بینایی‌اش بازگردانده شد، و به همه به وضوح

نگاه کرد و او را به خانه اش فرستاد و گفت نه وارد دهکده شو و نه به کسی در دهکده بگو و عیسی و شاگردان او به روستاهای قیصریه فیلیپ بیرون رفتند و در راه او از شاگردان خود می پرسید و به آنها می گفت :مردم می گویند من کی هستم؟ آنها پاسخ دادند :یحیی تعمید دهنده، و بعضی ایلیا، بعضی دیگر یکی از انبیا .و او به آنها می‌گوید :اما شما می‌گویید من کی هستم؟ پطرس جواب داد و به او گفت :تو مسیح هستی .و او آنها را سرزنش کرد تا به هیچ کس درباره او چیزی نگویند .و او شروع کرد به تعلیم دادن به آنها که ضروری است پسر انسان چیزهای زیادی رنج ببرد، و رد شود توسط بزرگان و کاهنان اعظم و کاتبان، و کشته شود، و بعد از سه روز برخیزد؛ و با جسارت سخن را می‌گفت .و پطرس او را کنار گرفته، شروع کرد به سرزنش کردن او .اما او برگشت و شاگردان خود را دید، پطرس را سرزنش کرد و گفت :برو پشت سر من، شیطان، چون تو به چیزهای خدا فکر نمی‌کنی، بلکه به چیزهای انسان‌ها .و جمعیت را همراه با شاگردانش فراخواند و به آنها گفت :هر کس می‌خواهد پشت سر من پیروی کند، باید خودش را انکار کند و صلیب خودش را بردارد و از من پیروی کند .زیرا هر کس که بخواهد روح خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر کس که روح خود را به خاطر من و انجیل از دست بدهد، این کس آن را نجات خواهد داد .چه چیزی به انسان سود خواهد رساند اگر تمام دنیا را به دست بیاورد و روح خودش را از دست بدهد؟ یا چه چیزی انسان در عوض روح خودش خواهد داد؟ زیرا هر کس که از من و از سخنان من شرمنده شود در این نسل زناکار و گناهکار، پسر انسان نیز از او شرمنده خواهد شد وقتی که بیاید در جلال پدرش با فرستادگان مقدس.

۹

و او به آنها می‌گفت :راستی به شما می‌گویم که بعضی از آنهایی که اینجا ایستاده‌اند، مرگ را نخواهند چشید تا پادشاهی خدا را که با قدرت آمده است ببینند و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برد و آنها را به تنهایی به کوه بلندی بالا برد، و جلوی آنها متحول شد، و لباس‌های او درخشان شد، خیلی سفید مثل برف، چنان که رنگرز روی زمین نمی‌تواند اینطور سفید کند .و الیاس با موسی به آنها ظاهر شد، و آنها با عیسی صحبت می‌کردند .و پطرس در پاسخ به عیسی گفت :استاد، خوب است که ما اینجا باشیم و بیایید سه خیمه بسازیم، یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای ایلیا چون او نمی‌دانست چه بگوید، زیرا آنها وحشت‌زده بودند .و ابری پدید آمد که بر آنها سایه می‌انداخت، و صدایی از ابر آمد که می‌گفت :این پسر محبوب من است، به او گوش دهید . و ناگهان وقتی به اطراف نگاه کردند، دیگر هیچکس را ندیدند، بلکه فقط عیسی را با خودشان دیدند وقتی آنها از کوه پایین می‌آمدند، او به آنها دستور داد که به هیچ کس تعریف نکنند آنچه را که دیدند، مگر زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد .و آنها آن سخن را نگه داشتند، با خودشان بحث می‌کردند که چیست این برخاستن از مردگان .و آنها از او سوال می‌کردند و می‌گفتند که علما می‌گویند که الیاس باید اول بیاید او در پاسخ به آنها گفت :الیاس در واقع اول می‌آید و همه چیز را بازگردانی می‌کند .و چگونه درباره پسر انسان نوشته شده است که باید رنج‌های زیادی بکشد و تحقیر شود؟ اما من به شما می‌گویم که الیاس هم آمده است، و آنها به او هر چه خواستند کردند، همانطور که درباره او نوشته شده است .و وقتی به سوی شاگردان آمد، جمعیت زیادی را دور آنها دید و کاتبانی را که با آنها بحث می‌کردند و فورا همه جمعیت وقتی او را دیدند بسیار شگفت‌زده شدند، و به‌سمت او دویدند و به او سلام کردند و او از کاتبان پرسید :درباره چه چیزی با یکدیگر بحث می‌کنید؟ و یکی از جمعیت جواب داد و گفت :ای معلم، پسرم را نزد تو آوردم که روح لال دارد .و هر جا که او را بگیرد، او را پاره می‌کند، و کف می‌کند و

دندان‌هایش را می‌ساید، و خشک می‌شود؛ و به شاگردان تو گفتم که آن را بیرون کنند، و نتوانستند .او در پاسخ به او می‌گوید :ای نسل بی‌ایمان، تا کی نزد شما خواهم بود؟ تا کی شما را تحمل خواهم کرد؟ او را نزد من بیاورید .و او را نزد او آوردند .و وقتی او را دید، فورا روح او را دچار تشنج کرد، و او افتاده بر زمین غلت می‌خورد و کف می‌کرد .و از پدرش پرسید :چقدر زمان است که این برای او اتفاق افتاده است؟ او گفت :از کودکی .و بارها او را هم به آتش انداخت و هم به آبها، تا او را نابود کند .اما اگر کاری می‌توانی بکنی، به ما کمک کن و بر ما ترحم کن .عیسی به او گفت :اگر می‌توانی ایمان بیاوری، همه چیز برای کسی که ایمان می‌آورد ممکن است .و بلافاصله پدر کودک با اشک‌ها فریاد زد و گفت : ایمان دارم، خداوندا، به بی‌ایمانی من کمک کن .عیسی دید که جمعیت دارد جمع می‌شود، روح ناپاک را سرزنش کرد و به او گفت :ای روح لال و کر، من به تو فرمان می‌دهم، از او بیرون برو و دیگر به او وارد نشو .و فریاد کشید و او را به شدت تشنج داد و بیرون رفت، و مثل مرده شد، به طوری که بسیاری گفتند که مرده است .عیسی دست او را گرفت و او را بلند کرد و او برخاست .و وقتی او وارد خانه شد، شاگردان او از او به طور خصوصی می‌پرسیدند که چرا ما نتوانستیم آن را بیرون کنیم .و به آنها گفت :این جنس به هیچ وسیله نمی‌تواند بیرون برود مگر به دعا و روزه و از آنجا بیرون رفته، از طریق جلیل عبور می‌کردند، و نمی‌خواست که کسی بداند؛ زیرا شاگردان خود را تعلیم می‌داد و به آنها می‌گفت که پسر انسان به دستهای مردان تسلیم داده می‌شود، و او را خواهند کشت، و کشته شده، در روز سوم برخواهد خاست .آنها از معنی این سخن بی‌خبر بودند و می‌ترسیدند که از او بپرسند و او به کفرناحوم آمد و وقتی در خانه بود، از آنها پرسید :در راه با یکدیگر درباره چه بحث می‌کردید؟ آنها ساکت بودند، زیرا با یکدیگر در راه صحبت کرده بودند که چه کسی بزرگتر است .و نشست و دوازده نفر را صدا زد و به آنها گفت :اگر کسی می‌خواهد اول باشد، از همه آخر خواهد بود و خدمتکار همه .و کودکی را گرفته، او

را در میان آنها قرار داد، و او را در آغوش گرفته، به آنها گفت :هر کس یکی از چنین کودکانی را به نام من بپذیرد، مرا می‌پذیرد؛ و هر کس مرا بپذیرد، نه مرا می‌پذیرد، بلکه آن کسی را که مرا فرستاده است .یحیی به او جواب داد و گفت، معلم، ما کسی را دیدیم که به نام تو دیوها را بیرون می‌کرد، که از ما پیروی نمی‌کند، و ما او را منع کردیم، چون از ما پیروی نمی‌کند .عیسی گفت :او را مانع نشوید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌ای به نام من انجام دهد و بتواند به زودی بدی از من بگوید .چون کسی که علیه شما نیست، به نفع شما است .زیرا هر کس که به شما یک پیاله آب بنوشاند به نام من، به این دلیل که از آن مسیح هستید، آمین می‌گویم به شما، هرگز پاداش خود را از دست نخواهد داد .و هر کس که یکی از این کوچکان را که به من ایمان دارند لغزش دهد، برای او بهتر است اگر سنگ آسیابی دور گردن او قرار گرفته باشد و به دریا انداخته شده باشد .و اگر دست تو تو را به لغزش بیندازد، آن را قطع کن؛ برای تو بهتر است که ناقص وارد زندگی شوی، تا اینکه دو دست داشته باشی و به جهنم بروی، به آتش خاموش نشدنی، جایی که کرم آنها نمی میرد و آتش خاموش نمی شود .و اگر پای تو تو را لغزش دهد، آن را قطع کن؛ برای تو خوب است که لنگ وارد زندگی شوی، تا اینکه دو پا داشته باشی و در جهنم انداخته شوی، در آتش خاموش نشدنی، جایی که کرم آنها نمی میرد و آتش خاموش نمی شود .و اگر چشم تو تو را به لغزش می‌اندازد، آن را بیرون بینداز؛ برای تو بهتر است که یک چشم داشته باشی و وارد ملکوت خدا شوی، تا اینکه دو چشم داشته باشی و به جهنم آتش بروی، جایی که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموش نمی‌شود .زیرا هر کسی با آتش نمک زده خواهد شد، و هر قربانی با نمک نمک زده خواهد شد .نمک خوب است اما اگر نمک بی‌نمک شود، با چه آن را نمکین خواهید کرد؟ نمک را در خودتان داشته باشید و با یکدیگر در صلح باشید.

۰۱

و از آنجا برخاسته، به مرزهای یهودیه از طریق آن سوی اردن می‌آید، و دوباره جمعیت‌ها به سوی او جمع می‌شوند، و همانطور که عادت داشت، دوباره به آنها تعلیم می‌داد .و فریسیان نزدیک شده، از او می‌پرسیدند که آیا برای مرد مجاز است زن را رها کند، در حالی که او را آزمایش می‌کردند .او در جواب به آنها گفت :موسی چه چیزی به شما فرمان داد؟ آنها گفتند موسی اجازه داد که کتاب طلاق بنویسند و رها کنند .و عیسی جواب داد و به آنها گفت :به خاطر سختی دل شما او این فرمان را برای شما نوشت؛ اما از آغاز آفرینش خدا آنها را نر و ماده ساخت؛ به خاطر این مرد پدر خود و مادر را ترک خواهد کرد و به زن خود پیوسته خواهد شد و آن دو به یک جسم خواهند شد .به طوری که دیگر دو نیستند، بلکه یک گوشت هستند؛ پس آنچه خدا به هم پیوسته است، انسان جدا نکند .و در خانه دوباره شاگردان درباره این از او سوال کردند، و به آنها گفت :هر کس که زن خود را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند، نسبت به او زنا می‌کند؛ و اگر زنی شوهر خود را طلاق داده با دیگری ازدواج کند، زنا می‌کند .و آنها کودکان را به او می‌آوردند تا او آنها را لمس کند، اما شاگردان کسانی را که می‌آوردند سرزنش می‌کردند .عیسی وقتی دید خشمگین شد و به آنها گفت :بگذارید بچه‌ها به سوی من بیایند و مانع آنها نشوید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسانی است .راستی به شما می‌گویم، هر کس که پادشاهی خدا را مثل کودک دریافت نکند، هرگز وارد آن نخواهد شد .و او آنها را در آغوش گرفته، دستهایش را بر آنها گذاشته، به آنها برکت می‌داد .و هنگامی که او به راه بیرون می‌رفت، یک نفر به سمت او دوید و پیش او زانو زد و از او پرسید :ای معلم نیک، چه کنم تا زندگی جاودان را به ارث ببرم؟ عیسی به او گفت :چرا مرا خوب می گویی؟ هیچ‌کس خوب نیست جز یکی، یعنی خدا احکام را می‌دانی :زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، فریب نده، پدرت و

مادرت را احترام کن .او در جواب به او گفت :معلم، همه این چیزها را از جوانی‌ام نگه داشته‌ام .عیسی به او نگاه کرد و او را دوست داشت و به او گفت :یک چیز کم داری .اگر می‌خواهی کامل باشی، برو، هر چه داری بفروش و به فقرا بده، و گنجی در آسمان خواهی داشت، و بیا و مرا دنبال کن و صلیب خود را بردار .او که از این سخن غمگین شده بود با اندوه رفت، زیرا دارایی‌های زیادی داشت .و عیسی اطراف را نگاه کرده به شاگردانش گفت :چقدر سخت است که کسانی که پول دارند وارد پادشاهی خدا شوند .اما شاگردان از سخنان او شگفت‌زده شدند .عیسی دوباره در جواب به آنها می‌گوید :فرزندان، چقدر مشکل است برای کسانی که به پول اعتماد کرده‌اند وارد پادشاهی خدا شدن .آسان‌تر است شتر از سوراخ سوزن عبور کند تا اینکه ثروتمند وارد پادشاهی خدا شود .آنها بیش از حد شگفت‌زده شدند و به خودشان گفتند :پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ با نگاه کردن به آنها، عیسی می‌گوید :نزد انسان‌ها غیرممکن است، اما نزد خدا نه؛ زیرا همه چیزها نزد خدا ممکن است .پطرس شروع کرد که به او بگوید :ببین ما همه چیز را ترک کرده‌ایم و از تو پیروی کرده‌ایم .عیسی در پاسخ گفت :راستی به شما می‌گویم، هیچ کس نیست که رها کرده باشد خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا مزرعه‌ها به خاطر من و به خاطر خبر خوب، اگر نگیرد صد برابر حالا در این زمان خانه‌ها و برادران و خواهران و پدر و مادر و فرزندان و مزرعه‌ها با آزار و اذیت‌ها، و در دوران آینده زندگی جاودان .اما بسیاری از اولین ها آخرین خواهند بود و آخرین ها اولین .آنها در راه بودند و به سوی اورشلیم بالا می‌رفتند، و عیسی جلوی آنها پیش می‌رفت، و حیرت‌زده می‌شدند، و کسانی که دنبال می‌کردند می‌ترسیدند .و دوباره آن دوازده نفر را با خود برداشته، شروع کرد به آنها گفتن چیزهایی که قرار بود برای او اتفاق بیفتد، که اینک ما به اورشلیم بالا می‌رویم و پسر انسان تحویل داده خواهد شد به کاهنان اعظم و کاتبان، و او را به مرگ محکوم خواهند کرد و او را تحویل خواهند داد به امت‌ها، و او را مسخره خواهند کرد و

او را شلاق خواهند زد و بر او تف خواهند انداخت و او را خواهند کشت، و در روز سوم برخواهد خاست .و یعقوب و یوحنا، پسران زبدی، به او نزدیک می‌شوند و می‌گویند :ای استاد، می‌خواهیم که هر چه از تو بخواهیم، برای ما انجام دهی .او به آنها گفت :چه می‌خواهید من برای شما انجام دهم؟ آنها به او گفتند :به ما بده که یکی از سمت راست تو و یکی از سمت چپ تو در جلال تو بنشینیم عیسی به آنها گفت :نمی‌دانید چه درخواست می‌کنید .آیا می‌توانید جامی را که من می‌نوشم بنوشید و تعمیدی را که من تعمید می‌گیرم بگیرید؟ آنها به او گفتند :ما قادر هستیم .عیسی به آنها گفت :جامی که من می‌نوشم، شما خواهید نوشید، و غسل تعمیدی که من غسل تعمید می‌گیرم، شما غسل تعمید خواهید گرفت؛ اما نشستن از راست من و از چپ، مال من نیست که بدهم، بلکه برای کسانی است که آماده شده است .و وقتی آن ده نفر شنیدند، شروع کردند که درباره یعقوب و یوحنا عصبانی شوند عیسی آنها را فراخواند و به آنها گفت :شما می‌دانید که آنهایی که به نظر می‌رسد بر ملت‌ها حکومت می‌کنند بر آنها ارباب‌وار رفتار می‌کنند و بزرگان آنها بر آنها اقتدار اعمال می‌کنند؛ اما در میان شما اینطور نخواهد بود، بلکه هر که بخواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما خواهد بود، و هر که بخواهد در میان شما اول شود، غلام همه خواهد بود؛ زیرا پسر انسان نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند، و روان خود را فدیه به جای بسیاری بدهد .و آنها به اریحا می‌آیند .و هنگام بیرون رفتن او از اریحا با شاگردانش و جمعیت زیادی، پسر تیمائوس، برتیمائوس کور، کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد .و وقتی شنید که عیسی ناصری است، شروع کرد فریاد زدن و گفتن :ای عیسی پسر داوود، بر من رحم کن .و افراد زیادی او را سرزنش می‌کردند تا ساکت شود، اما او خیلی بیشتر فریاد می‌زد :پسر داود، بر من رحم کن .و عیسی ایستاد و گفت :او را صدا کنید .و آنها کور را صدا کردند و به او گفتند :شجاع باش، برخیز، او تو را صدا می‌کند . او اما ردای خود را انداخت، برخاست و به سوی عیسی آمد .و عیسی در جواب به او گفت :

چه میخواهی برایت انجام دهم؟ مرد کور به او گفت :ربونی، که دوباره ببینم .و عیسی به او گفت :برو، ایمان تو تو را نجات داده است .و فورا او بینایی یافت و عیسی را در راه دنبال کرد.

۱۱

و وقتی که به اورشلیم به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا به طرف کوه زیتون نزدیک می‌شوند، دو تا از شاگردانش را می‌فرستد و به آنها می‌گوید :بروید به دهکده‌ای که روبروی شماست، و فوراً وقتی وارد آن می‌شوید، کره الاغی بسته شده پیدا خواهید کرد که هیچ کس از انسان‌ها بر آن ننشسته است؛ آن را باز کرده بیاورید .و اگر کسی به شما بگوید :چرا این کار را می‌کنید؟ بگویید که خداوند به آن نیاز دارد و فورا آن را دوباره به اینجا می‌فرستد .آنها رفتند و کره اسب را که به در بیرون در خیابان بسته شده بود پیدا کردند و آن را باز کردند .و بعضی از آنهایی که آنجا ایستاده بودند به آنها می‌گفتند :چه می‌کنید که کره را باز می‌کنید؟ آنها به آنان گفتند همانطور که عیسی دستور داده بود، و آنها آنان را رها کردند .و کره اسب را نزد عیسی آوردند و جامه‌هایشان را بر آن انداختند و او بر آن نشست بسیاری لباس‌های خود را در راه پهن کردند، و دیگران شاخه‌های برگدار را از درختان می‌بریدند و در راه پهن می‌کردند .و آنهایی که جلو می‌رفتند و آنهایی که دنبال می‌آمدند فریاد می‌زدند و می‌گفتند :هوشیعانا، متبارک است آنکه در نام خداوند می‌آید .متبارک است پادشاهی آینده در نام خداوند، پدر ما داوود؛ هوشیعانا در بلندترین جایگاه‌ها .و عیسی وارد اورشلیم شد و به معبد، و نگاه کرد به همه چیزها، چون ساعت دیگر شام بود، بیرون رفت به بیت عنیا با آن دوازده نفر .و روز بعد وقتی آنها از بیت عنیا بیرون رفتند، گرسنه شد و درخت انجیری را از دور دید که برگ داشت، آمد تا ببیند آیا چیزی در آن خواهد یافت، و

وقتی به آن رسید هیچ چیز نیافت جز برگها، زیرا وقت انجیر نبود .و در جواب به آن گفت : دیگر تا ابد هیچ کس از تو میوه نخورد .و شاگردان او شنیدند .و آنها دوباره به اورشلیم آمدند و عیسی وارد معبد شد و شروع کرد به بیرون انداختن کسانی که می‌فروختند و کسانی که می‌خریدند در معبد، و میزهای صرافان و صندلی‌های کسانی که کبوترها را می‌فروختند واژگون کرد، و اجازه نمی‌داد که کسی ظرفی را از میان معبد حمل کند، و تعلیم می‌داد و به آنها می‌گفت :آیا نوشته نشده است که خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد برای همه ملت‌ها؟ اما شما آن را غار دزدان کرده‌اید و کاتبان و فریسیان و کاهنان اعظم شنیدند، و می‌جستند که چگونه او را هلاک کنند؛ زیرا از او می‌ترسیدند، چون تمام مردم از تعلیم او حیرت‌زده می‌شدند .و وقتی دیر شد، او به بیرون از شهر رفت .و هنگام عبور در صبح، آنها درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده بود .و پطرس به یاد آورده، به او می‌گوید :ربی، ببین درخت انجیری که لعنتش کردی خشک شده است .و عیسی در جواب به آنها می‌گوید :ایمان به خدا داشته باشید .راستی به شما می‌گویم که هر کس به این کوه بگوید برداشته شو و به دریا انداخته شو و در قلبش شک نکند بلکه ایمان بیاورد که آنچه می‌گوید اتفاق می‌افتد، برای او خواهد بود آنچه بگوید .به خاطر این به شما می‌گویم، تمام چیزهایی که هنگام دعا کردن درخواست می‌کنید، باور کنید که دریافت می‌کنید، و برای شما خواهد بود .و هر وقت ایستاده دعا می‌کنید، ببخشید اگر چیزی علیه کسی دارید، تا پدر شما که در آسمان‌هاست تقصیرهای شما را ببخشد .اگر شما نمی‌بخشید، پدر شما هم گناهان شما را نخواهد بخشید .و آنها دوباره به اورشلیم می‌آیند و در حالی که او در معبد راه می‌رفت، کاهنان اعظم و کاتبان و بزرگان به سوی او می‌آیند و به او می‌گویند :با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهی؟ یا چه کسی به تو این اختیار را داد تا این کارها را انجام دهی؟ عیسی در جواب به آنها گفت :من هم از شما یک سوال خواهم پرسید و شما به من جواب دهید و من به شما خواهم گفت که با چه اختیاری این

کارها را انجام می‌دهم .تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان‌ها؟ به من جواب بدهید .و آنها با خودشان فکر می‌کردند و می‌گفتند :اگر بگوییم از آسمان، او خواهد گفت :پس چرا به او ایمان نیاوردید؟ اما بگوییم از انسان‌ها؟ آنها از مردم می‌ترسیدند، زیرا همه یحیی را پیامبر می‌دانستند و در جواب به عیسی گفتند :ما نمی‌دانیم .و عیسی در جواب به آنها گفت من هم به شما نمی‌گویم که با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهم

۲۱

و او شروع کرد به آنها در مثل‌ها سخن گفتن :مردی تاکستان کاشت و دور آن حصار گذاشت و چاله آب انگور کند و برج ساخت، و آن را به کشاورزان اجاره داد و به سفر رفت . و او در آن زمان غلامی را نزد کشاورزان فرستاد تا از میوه تاکستان از کشاورزان بگیرد و او را گرفتند، زدند و دست خالی فرستادند .و دوباره او غلام دیگری را نزد آنها فرستاد و آنها او را سنگسار کردند، به سرش زدند و او را تحقیر شده بازفرستادند .و دوباره یکی دیگر را فرستاد و آن یکی را کشتند و بسیاری دیگران را، بعضی را می‌زدند و بعضی را می‌کشتند .پس چون هنوز یک پسر داشت، محبوب او، او را هم در آخر نزد آنها فرستاد و گفت که به پسرم احترام خواهند گذاشت .آن کشاورزان، وقتی او را دیدند که می‌آمد، به یکدیگر گفتند که این وارث است، بیایید او را بکشیم، و میراث از آن ما خواهد شد .و او را گرفتند و کشتند و او را بیرون از تاکستان انداختند پس ارباب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و این کشاورزان را نابود خواهد کرد، و تاکستان را به دیگران خواهد داد . حتی این نوشته را نخوانده‌اید؟ سنگی که بناها رد کردند، همان شد سر زاویه؛ این از جانب خداوند شد، و در چشمان ما شگفت‌انگیز است؟ و آنها می‌خواستند او را دستگیر کنند، اما از جمعیت ترسیدند؛ زیرا فهمیدند که آن مثل را درباره آنها گفته بود .و او را ترک

کرده، رفتند .و بعضی از فریسیان و هرودیان را به سوی او می فرستند تا او را با سخن به دام بیندازند .آنها که آمده بودند به او می‌گویند :معلم، ما می‌دانیم که راستگو هستی و برای تو درباره هیچ کس اهمیتی ندارد، زیرا تو به چهره انسان‌ها نگاه نمی‌کنی، بلکه راه خدا را بر اساس حقیقت تعلیم می‌دهی .پس به ما گفتند :آیا مجاز است که مالیات به قیصر بدهیم یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟ اما او که ریاکاری آنها را می‌دانست، به آنها گفت :چرا مرا امتحان می‌کنید؟ یک دینار برای من بیاورید تا ببینم .و آنها (آن را)آوردند .و به آنها می‌گوید :این تصویر و این نوشته مال کیست؟ آنها گفتند :مال قیصر است .و عیسی جواب داد و به آنها گفت :چیزهای قیصر را به قیصر بدهید و چیزهای خدا را به خدا .و آنها از او شگفت زده شدند .و صدوقیان نزد او آمدند، که می‌گفتند رستاخیز وجود ندارد، و از او می‌پرسیدند و گفتند :معلم، موسی برای ما نوشت که اگر برادر کسی بمیرد و زنی را به جا بگذارد، و فرزندانی به جا نگذارد، برادر او باید زن او را بگیرد و نسلی برای برادر او برپا کند .پس هفت برادر بودند .اولی زن گرفت و وقتی مرد، فرزندی باقی نگذاشت و دومی او را گرفت و مرد و او هم نسل باقی نگذاشت و سومی نیز به همین ترتیب و هر هفت نفر او را گرفتند و فرزندی باقی نگذاشتند آخر از همه، آن زن مرد .پس در قیامت، وقتی برخیزند، زن کدام یک از آنها خواهد بود؟ زیرا هر هفت نفر او را به عنوان زن داشتند و عیسی در پاسخ به آنها گفت :آیا به این دلیل گمراه نیستید، چون نه کتاب‌های مقدس را می‌دانید و نه قدرت خدا را؟ وقتی که از مردگان برخیزند، نه ازدواج می‌کنند و نه به ازدواج داده می‌شوند، بلکه مثل فرستادگان در آسمان‌ها هستند .اما درباره مردگان که برانگیخته می‌شوند، آیا نخوانده‌اید در کتاب موسی، در مورد بوته، چگونه خدا به او گفت و فرمود : من خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم؟ خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است؛ پس شما بسیار گمراه هستید .و یکی از کاتبان نزدیک آمد، آنها را که بحث می‌کردند شنید، دید که به آنها خوب جواب داد، از او پرسید :کدام فرمان از همه اول

است؟ عیسی به او پاسخ داد که اول از همه فرمان این است :بشنو، ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند یکی است و خداوند خدای خود را از تمام قلبت و از تمام روحت و از تمام ذهنت و از تمام قوتت محبت خواهی کرد .این اولین فرمان است .و دومی مشابه این است :همسایه ات را مثل خودت دوست داشته باشی .فرمان دیگری بزرگتر از اینها نیست . و کاتب به او گفت :خوب، معلم، بر حقیقت گفتی که یکی است و دیگری جز او نیست؛ و دوست داشتن او از تمام قلب و از تمام فهم و از تمام روح و از تمام قوت، و دوست داشتن همسایه را مثل خودش، بیشتر است از همه قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها .و عیسی وقتی دید که عاقلانه جواب داده است، به او گفت :تو دور نیستی از پادشاهی خدا . و هیچ کس دیگر جرات نکرد از او سوال کند .و عیسی در حالی که پاسخ میداد، در معبد تعلیم میداد :چگونه علما میگویند که مسیح پسر داود است؟ خود داوود در روح القدس گفت :خداوند به خداوند من می‌گوید، در دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای‌انداز پاهای تو قرار دهم .پس خود داوود او را خداوند می‌نامد و چگونه پسر او است؟ و جمعیت زیاد با خوشحالی به او گوش می داد و او در تعلیم خود به آنها می‌گفت :مواظب کاتبانی باشید که می‌خواهند در جامه‌ها راه بروند و سلام‌ها در بازارها و صندلی‌های اول در مجامع و جایگاه‌های اول در ضیافت‌ها بگیرند .آنها که خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و به بهانه دعاهای طولانی می‌کنند، اینها داوری شدیدتری را دریافت خواهند کرد .و عیسی که در مقابل خزانه نشسته بود، مشاهده می‌کرد که چگونه مردم سکه‌های برنزی به داخل خزانه می‌اندازند .و ثروتمندان زیادی چیزهای زیادی انداختند، و یک بیوه فقیر آمد و دو سکه کوچک انداخت، که یک کودرانتس است .و شاگردان خود را فراخواند و به آنها گفت : راستی به شما می‌گویم که این بیوه فقیر بیشتر از همه کسانی که در خزانه می‌اندازند، انداخت .زیرا همه از فزونی خود انداختند، اما این از کمبود خود هر چه داشت انداخت، تمام زندگی خود را.

۳۱

و وقتی او از معبد بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش به او گفت :استاد، ببین چه سنگ‌هایی و چه ساختمان‌هایی .و عیسی در جواب به او گفت :این ساختمان‌های بزرگ را می‌بینی؟ سنگی بر روی سنگی اینجا باقی نخواهد ماند که ویران نخواهد شد .و در حالی که او روی کوه زیتون روبروی معبد نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس به طور خصوصی از او سوال کردند :به ما بگو کی این چیزها اتفاق خواهد افتاد، و چه نشانه‌ای خواهد بود وقتی که همه این چیزها قرار است تمام شود؟ عیسی در جواب شروع کرد به گفتن به آنها :مواظب باشید که مبادا کسی شما را گمراه کند .زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد اما هرگاه شما جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب نشوید؛ زیرا لازم است که اتفاق بیفتد، اما هنوز پایان نیست .زیرا ملت بر ملت برخواهد خاست و پادشاهی بر پادشاهی، و زلزله‌ها در جاها خواهند بود، و قحطی‌ها و آشوب‌ها خواهند بود .اینها آغاز دردهای زایمان هستند .اما شما مراقب خودتان باشید چون آنها شما را به شوراها تحویل خواهند داد و در مجامع خودشان کتک خواهید خورد، و به خاطر من در برابر رهبران و پادشاهان ایستاده خواهید شد برای شهادت به آنها .و در میان همه ملت‌ها لازم است اول مژده اعلام شود .وقتی که شما را تحویل می‌دهند و می‌برند، از قبل نگران نباشید که چه بگویید، و نه تمرین کنید، بلکه آنچه که در آن ساعت به شما داده شود، آن را بگویید؛ زیرا شما کسانی نیستید که صحبت می‌کنند، بلکه روح‌القدس است .برادر، برادر را به مرگ تحویل خواهد داد و پدر فرزند را، و فرزندان بر والدین قیام خواهند کرد و آنها را به مرگ خواهند رساند .و شما به خاطر نام من توسط همه متنفر خواهید شد اما کسی که تا پایان تحمل کند نجات خواهد یافت وقتی شما رجاست ویرانی را که توسط دانیال نبی گفته شده، ایستاده در جایی که

نباید، ببینید، کسی که می خواند بفهمد، آنگاه آنها که در یهودیه هستند به کوهها بگریزند، و کسی که بر پشت بام است پایین نیاید به خانه و نه وارد شود تا چیزی از خانه اش بردارد، و کسی که در مزرعه است برنگردد به عقب تا لباس خود را بردارد .وای بر آنها که بچه در شکم دارند و آنها که شیر میدهند در آن روزها دعا کنید که فرار شما در زمستان واقع نشود .چون آن روزها مصیبت خواهند بود، مثل آنکه چنین مصیبتی از آغاز آفرینشی که خدا آفرید تا حالا نشده است و نخواهد شد .و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نمی کرد، هیچ بشری نجات نمی یافت؛ اما به خاطر برگزیدگانی که انتخاب کرده بود، آن روزها را کوتاه کرد .و آنگاه اگر کسی به شما بگوید، اینک اینجا مسیح است، اینک آنجاست، باور نکنید .چون مسیح‌های دروغین و پیامبران دروغین برخواهند خاست و نشانه‌ها و شگفتی‌ها خواهند داد برای گمراه کردن، اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان را .اما شما ببینید؛ اینک من از پیش همه چیز را به شما گفته‌ام .اما در آن روزها، بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک خواهد شد، و ماه نور خود را نخواهد داد، و ستاره‌ها از آسمان خواهند افتاد، و قدرت‌هایی که در آسمان‌ها هستند لرزانده خواهند شد .و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که با قدرت بسیار و جلال در ابرها می‌آید و آنگاه فرستادگان خود را خواهد فرستاد و برگزیدگان خود را از چهار باد، از انتهای زمین تا انتهای آسمان جمع خواهد کرد . از درخت انجیر، تمثیل را یاد بگیرید .وقتی شاخه آن نرم شد و برگها را بیرون آورد، می‌دانید که تابستان نزدیک است؛ همین‌طور هم شما، وقتی این چیزها را در حال وقوع ببینید، بدانید که نزدیک است بر درها .راستی به شما می‌گویم که این نسل هرگز نخواهد گذشت تا زمانی که همه این چیزها واقع شوند .آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما کلمات من هرگز از بین نخواهند رفت .درباره آن روز یا آن ساعت هیچ کس نمی‌داند، نه فرستادگان در آسمان، و نه پسر، مگر پدر .ببینید، بیدار بمانید و دعا کنید؛ زیرا نمی‌دانید که آن زمان کی است .مثل مردی که به سفر رفته، خانه اش را رها کرده، و اختیار را به

غلامانش داده، و کار خودش را به هر کدام داده، و به دربان دستور داده که بیدار بماند . پس بیدار باشید؛ زیرا نمی‌دانید که صاحب خانه کی می‌آید، دیر وقت یا نیمه شب یا هنگام خروس خوانی یا صبح؛ مبادا ناگهان بیاید و شما را خوابیده بیابد .آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم :بیدار باشید.

۴۱

عید پسح و نان‌های فطیر دو روز بعد بود .و کاهنان اعظم و کاتبان به دنبال این بودند که چگونه او را با نیرنگ دستگیر کرده بکشند .آنها می‌گفتند اما نه در جشن، مبادا شورشی از مردم برپا شود .و وقتی او در بیت عنیا در خانه شمعون جذامی بود، هنگامی که او دراز کشیده بود، زنی آمد که شیشه ای از عطر نارد اصل و گرانبها داشت، و شیشه را شکست و آن را بر سر او ریخت .بعضی ها بودند که خشمگین بودند و به خودشان می گفتند :برای چه این اتلاف عطر اتفاق افتاده است؟ چون این عطر می‌توانست بیش از سیصد دینار فروخته شود و به فقرا داده شود و آنها بر او خشمگین بودند .عیسی گفت :او را رها کنید؛ چرا برای او زحمت درست می‌کنید؟ کار زیبایی را در من انجام داد .چون همیشه فقیران را با خودتان دارید، و هر وقت بخواهید می‌توانید به آنها نیکی کنید؛ اما مرا همیشه ندارید . آنچه را این زن داشت، انجام داد؛ او از پیش بدن مرا برای دفن معطر کرد .راستی به شما می‌گویم، هر جا که این مژده به تمام دنیا اعلام شود، آنچه این زن انجام داد نیز به یادبود او گفته خواهد شد .و یهودا اسکریوطی، یکی از آن دوازده نفر، نزد کاهنان اعظم رفت تا او را به آنها تسلیم کند .آنها وقتی شنیدند خوشحال شدند و قول دادند که به او سکه های نقره بدهند و او دنبال این بود که چگونه در فرصت مناسب او را تحویل دهد و در روز اول نان‌های بی‌خمیر، وقتی که عید پسح را قربانی می‌کردند، شاگردانش به او گفتند :کجا

می‌خواهی برویم و آماده کنیم تا عید پسح را بخوری؟ و او دو تا از شاگردانش را می‌فرستد و به آنها می‌گوید :به شهر بروید، و مردی که کوزه آب حمل می‌کند به شما ملاقات خواهد کرد؛ دنبال او بروید، و هر جا که وارد شود، به صاحب خانه بگویید که معلم می‌گوید :کجاست اتاق مهمان من که در آن عید پسح را با شاگردانم بخورم؟ و او خودش به شما یک اتاق بالایی بزرگ مفروش و آماده نشان خواهد داد، آنجا برای ما آماده کنید .و شاگردان او بیرون رفتند و به شهر آمدند و همانطور که به آنها گفته بود یافتند و عید پسح را آماده کردند و وقتی شب شد او با آن دوازده نفر آمد و وقتی آنها دراز کشیده بودند و غذا می‌خوردند عیسی گفت راستی به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تحویل خواهد داد همان کسی که با من غذا می‌خورد آنها شروع کردند به غمگین شدن و یکی یکی به او می‌گفتند :مگر من؟ و یکی دیگر گفت :مگر من نیستم؟ او در جواب به آنها گفت :یکی از آن دوازده، کسی که با من در کاسه فرو می‌برد .پسر انسان می‌رود همانطور که درباره او نوشته شده است؛ اما وای بر آن انسان که از طریق او پسر انسان تحویل داده می‌شود؛ برای او خوب بود اگر آن انسان متولد نشده بود .و در حالی که آنها می‌خوردند، عیسی نان را گرفت و برکت داد، آن را شکست و به آنها داد و گفت :بگیرید، بخورید، این بدن من است .و جام را گرفته، شکرگزاری کرده، به آنها داد، و همه از آن نوشیدند .و او به آنها گفت : این خون من است، خون عهد جدید، که برای بسیاری ریخته می‌شود .راستی به شما می‌گویم که دیگر هرگز از محصول تاک نخواهم نوشید تا آن روزی که آن را تازه در پادشاهی خدا بنوشم .و پس از سرود خواندن، به کوه زیتون رفتند و عیسی به آنها می‌گوید که همه شما در من لغزش خواهید خورد در این شب، چون نوشته شده است :من چوپان را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند شد، اما بعد از برخاسته شدن من، شما را پیشاپیش به جلیل خواهم برد .پطرس به او گفت :اگر همه لغزش بخورند، اما من نخواهم خورد .و عیسی به او می‌گوید :راستی به تو می‌گویم که تو امروز در این شب، قبل از

اینکه خروس دو بار بانگ بزند، سه بار مرا انکار خواهی کرد .اما پطرس با اصرار بیشتری می‌گفت اگر لازم باشد با تو بمیرم هرگز تو را انکار نخواهم کرد به همین ترتیب همه نیز می‌گفتند .و آنها به مکانی می‌آیند که نامش جتسیمانی است، و او به شاگردانش می‌گوید : اینجا بنشینید تا من دعا کنم .و او پطرس و یعقوب و یوحنا را با خودش برد و شروع کرد به شدت آشفته شدن و پریشان شدن و به آنها گفت :جان من بسیار غمگین است تا حد مرگ .اینجا بمانید و بیدار باشید .و کمی به جلو رفته، رو بر زمین افتاد و دعا می‌کرد که اگر ممکن است، آن ساعت از او بگذرد، و می‌گفت :ابا پدر، همه چیز برای تو ممکن است؛ این جام را از من دور کن؛ اما نه آنچه من می‌خواهم، بلکه آنچه تو می‌خواهی .و می‌آید و آنها را در حال خوابیدن پیدا می‌کند و به پطرس می‌گوید :شمعون، خوابیده‌ای؟ نتوانستید یک ساعت بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید، تا وارد وسوسه نشوید؛ روح البته مشتاق است، اما جسم ضعیف است .و دوباره رفت و دعا کرد و همان سخنان را به زبان آورد و برگشته آنها را دوباره خوابیده یافت، چرا که چشمان‌شان سنگین شده بود و نمی‌دانستند چه به او پاسخ دهند و او برای بار سوم می‌آید و به آنها می‌گوید :بخوابید از این به بعد و استراحت کنید .کافی است .ساعت آمد .ببینید پسر انسان به دست‌های گناهکاران تحویل داده می‌شود .برخیزید، بیایید برویم .ببینید کسی که مرا تحویل می‌دهد نزدیک شده است .و بلافاصله، در حالی که او هنوز صحبت می‌کرد، یهودا اسخریوطی می‌رسد، یکی از آن دوازده نفر، و با او جمعیت زیادی با شمشیرها و چوب‌ها، که فرستاده شده بودند از سوی کاهنان اعظم و کاتبان و بزرگان .او که او را تحویل می‌داد به آنها یک نشانه داده بود و می‌گفت :هر که را من ببوسم، او است؛ او را بگیرید و با امنیت ببرید .و آمده، فورا نزدیک او شده، گفت :درود، استاد، و او را بوسید .آنها دستهایشان را بر او گذاشتند و او را گرفتند .یکی از کسانی که ایستاده بودند، شمشیر را کشید و غلام کاهن اعظم را زد و گوش او را برید .و عیسی در جواب به آنها گفت :مثل اینکه به سراغ یک راهزن آمده‌اید، با

شمشیر و چوب بیرون آمدید تا مرا بگیرید؟ هر روز نزد شما در معبد بودم و تعلیم می‌دادم، و مرا نگرفتید .اما تا کتاب‌ها انجام شوند .و همه او را رها کرده، فرار کردند و یک جوان او را دنبال کرد که پارچه کتانی روی بدن برهنه‌اش پوشیده بود، و آن جوانان او را گرفتند .و او پارچه کتانی را رها کرده، برهنه از آنها گریخت و عیسی را نزد کاهن اعظم بردند و همه کاهنان اعظم و بزرگان و کاتبان نزد او جمع شدند .و پطرس از دور او را دنبال کرد تا به داخل حیاط کاهن اعظم، و با خدمتکاران نشسته بود و کنار آتش گرم میشد کاهنان اعظم و تمام شورا شهادتی علیه عیسی جستجو می‌کردند تا او را به قتل برسانند، و پیدا نمی‌کردند، زیرا بسیاری علیه او شهادت دروغ می‌دادند، و شهادت‌ها برابر نبودند .و بعضی برخاسته شهادت دروغ می‌دادند علیه او و می‌گفتند که ما شنیدیم او می‌گفت که من این معبد دست‌ساخته را ویران خواهم کرد و طی سه روز معبد دیگری غیر دست‌ساخته خواهم ساخت .و نه حتی این طور شهادت آنها برابر بود و کاهن اعظم برخاست و به وسط آمد و از عیسی پرسید و گفت هیچ جواب نمی‌دهی این‌ها چه چیزی علیه تو شهادت می‌دهند؟ او ساکت بود و هیچ جواب نداد .دوباره کاهن اعظم از او پرسید و به او گفت :آیا تو مسیح، پسر آن متبارک هستی؟ عیسی گفت :من هستم و شما پسر انسان را خواهید دید که در دست راست قدرت نشسته است و بر ابرهای آسمان می‌آید و کاهن اعظم جامه‌های خود را پاره کرده، می‌گوید :دیگر چه نیازی به شاهدان داریم؟ شما کاملاً کفر را شنیدید؛ به نظر شما چه می‌آید؟ و همه آنها او را محکوم به مرگ کردند و بعضی شروع کردند به تف کردن بر او و پوشاندن صورت او و زدن با مشت او و گفتن به او :نبوت کن برای ما که کیست آن کسی که تو را زده است .و خدمتکاران با سیلی او را زدند .و وقتی پطرس پایین در حیاط بود، یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد و وقتی پطرس را دید که داشت گرم می‌شد، به او خیره شد و گفت :تو هم با عیسی ناصری بودی او انکار کرد و گفت :نمی‌دانم و حتی نمی‌فهمم تو چه می‌گویی .و او به بیرون به حیاط رفت و

خروس بانگ زد .و کنیز وقتی او را دید، دوباره شروع کرد به گفتن به کسانی که ایستاده بودند که این یکی از آنهاست .او اما دوباره انکار کرد .و بعد از کمی دوباره آنهایی که ایستاده بودند به پطرس می‌گفتند :واقعاً از آنها هستی، چون جلیلی هستی و گفتار تو شبیه است .او شروع کرد به لعنت کردن و قسم خوردن که من این مردی را که شما می‌گویید نمی‌شناسم .و برای بار دوم خروس بانگ زد .و پطرس سخنی را که عیسی به او گفته بود به یاد آورد که قبل از اینکه خروس دو بار بخواند، سه بار مرا انکار خواهی کرد و شروع به گریه کرد.

۵۱

و بلافاصله صبح، کاهنان اعظم همراه با بزرگان و کاتبان و تمام شورا مشورت کردند، عیسی را بستند و بردند و به پیلاطس تحویل دادند .و پیلاتوس از او پرسید :تو پادشاه یهودیان هستی؟ او در پاسخ به او گفت :تو می‌گویی .و کاهنان اعظم او را به چیزهای زیادی متهم می‌کردند، اما او هیچ جوابی نداد .و پیلاطس دوباره از او پرسید و گفت :هیچ چیز جواب نمی‌دهی؟ ببین چقدر علیه تو شهادت می‌دهند .اما عیسی دیگر هیچ جوابی نداد، به طوری که پیلاطس تعجب کرد .در عید او یک زندانی را برای آنها آزاد می‌کرد که آنها درخواستش می‌کردند .کسی که باراباس نامیده می‌شد با شورشیان بسته شده بود، که آنها در شورش قتل مرتکب شده بودند .و جمعیت که فریاد زده بود شروع به درخواست کردن کرد، همانطور که او همیشه برای آنها می‌کرد پیلاطس به آنها جواب داد و گفت :آیا می‌خواهید که من پادشاه یهودیان را برای شما آزاد کنم؟ او می‌دانست که به خاطر حسادت، کاهنان بزرگ او را تحویل داده بودند .اما کاهنان بزرگ جمعیت را تحریک کردند تا بیشتر باراباس را برای آنها آزاد کند .پیلاطس در جواب دوباره به آنها گفت :پس چه

می‌خواهید با کسی که شما او را پادشاه یهودیان می‌نامید انجام دهم؟ اما آنها دوباره فریاد زدند :او را به صلیب بکش !پیلاطس به آنها می‌گفت :پس چه بدی کرده است؟ اما آنها بیشتر فریاد زدند :او را مصلوب کن .پیلاطس که می‌خواست جمعیت را راضی کند، باراباس را برای آنها آزاد کرد و عیسی را پس از شلاق زدن تحویل داد تا مصلوب شود . سربازان او را به داخل حیاط بردند که پریتوریوم است و تمام گروه را فرا خواندند و او را لباس ارغوانی پوشاندند و تاجی خاردار بافته بر سرش گذاشتند و شروع کردند به درود فرستادن بر او .درود بر پادشاه یهودیان و آنها سر او را با نی می زدند و بر او تف می کردند و زانو زده به او سجده می کردند .و وقتی که او را مسخره کردند، جامه ارغوانی را از او درآوردند و لباس‌های خودش را به او پوشاندند، و او را بیرون بردند تا او را مصلوب کنند .و آنها شخصی به نام شمعون قیروانی را که از آنجا رد می‌شد و از مزرعه می‌آمد، پدر اسکندر و روفوس، مجبور کردند تا صلیب او را حمل کند .و آنها او را به جلجتا می‌آورند، مکانی که ترجمه می‌شود به مکان جمجمه .و به او شراب مخلوط شده با مر دادند که بنوشد، اما او نگرفت .و او را مصلوب کرده، لباس‌های او را تقسیم می‌کنند، بر آنها قرعه می‌اندازند که کدام یک چه چیزی بردارد .و ساعت سوم بود و او را مصلوب کردند و نوشته علت او نوشته شده بود :پادشاه یهودیان و با او دو راهزن را به صلیب می‌کشند، یکی از سمت راست و یکی از سمت چپ او .و نوشته‌ای که می‌گفت برآورده شد :و او با خلافکاران شمرده شد .و آنهایی که عبور می‌کردند به او کفر می‌گفتند، سرهای خودشان را تکان می‌دادند و می‌گفتند :وای، آن که معبد را خراب می‌کند و در سه روز بنا می‌کند، خودت را نجات بده و از صلیب پایین بیا .به همین ترتیب کاهنان اعظم در حال مسخره کردن به یکدیگر با کاتبان می‌گفتند :دیگران را نجات داد، خودش را نمی‌تواند نجات دهد . مسیح، پادشاه اسرائیل، حالا از صلیب پایین بیاید تا ببینیم و به او ایمان بیاوریم و کسانی که با او مصلوب شده بودند او را سرزنش می‌کردند .وقتی ساعت ششم رسید، تاریکی بر

تمام زمین شد تا ساعت نهم، و در ساعت نهم عیسی با صدای بلند فریاد زد و گفت :ایلویی ایلویی، لما سباختانی؟ آنچه ترجمه می‌شود، خدای من خدای من، چرا مرا ترک کردی؟ و بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند، وقتی شنیدند، می‌گفتند :ببین، الیاس را صدا می‌زند .یکی دوید و اسفنجی را از سرکه پر کرد و دور نی گذاشت و به او نوشاند و گفت : بگذارید ببینیم آیا ایلیا می‌آید که او را پایین بیاورد .عیسی با سر دادن فریاد بلندی جان داد .و پرده معبد از بالا تا پایین به دو نیم پاره شد و قنطوریونی که در مقابل او ایستاده بود، وقتی دید که اینطور فریاد زده جان داد، گفت :واقعا این مرد پسر خدا بود .زنانی هم بودند که از دور تماشا می‌کردند، که در میان آنها مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و یوسی، و سالومه، که آنها هم وقتی او در جلیل بود او را دنبال می‌کردند و به او خدمت می‌کردند، و بسیاری دیگر از زنان که با او به اورشلیم آمده بودند .و وقتی عصر شده بود، چون روز آماده‌سازی بود که روز قبل از سبت است، یوسف از رامه آمد، عضو شورای محترم، که او هم خودش منتظر پادشاهی خدا بود، جرات کرد و نزد پیلاطس رفت و بدن عیسی را درخواست کرد .پیلاطس تعجب کرد که آیا او قبلا مرده است، و سرباز رومی را احضار کرده، از او پرسید که آیا مدت زیادی است که مرده است؛ و چون از سرباز رومی دانست، جسد را به یوسف داد .و پارچه کتانی خرید و او را پایین آورد و در پارچه کتانی پیچید و او را در قبری که از سنگ تراشیده شده بود گذاشت و سنگی را بر در قبر غلتاند .مریم مجدلیه و مریم مادر یوسی تماشا می‌کردند که کجا گذاشته می‌شود.

۶۱

و وقتی سبت گذشت، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه عطرهایی خریدند تا بیایند و او را مسح کنند .و خیلی صبح زود، در روز اول هفته، به قبر می‌آیند، هنگامی که

خورشید طلوع کرده بود .و آنها به یکدیگر می‌گفتند :چه کسی سنگ را از در قبر برای ما کنار خواهد زد؟ و وقتی به بالا نگاه کردند دیدند که سنگ کنار زده شده است زیرا خیلی بزرگ بود و وقتی داخل آرامگاه شدند، جوانی را دیدند که در سمت راست نشسته بود و جامه سفیدی پوشیده بود، و بسیار شگفت زده شدند و او به آنها گفت :شگفت‌زده نشوید، شما عیسی ناصری را که مصلوب شده بود می‌جویید، او برخاسته است، اینجا نیست، ببینید جایی را که او را در آن گذاشتند .اما بروید و به شاگردان او و به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل میرود، آنجا او را خواهید دید، همانطور که به شما گفت .و بیرون رفته، از قبر فرار کردند و لرزش و حیرت آنها را فرا گرفته بود، و به هیچکس هیچ چیز نگفتند، چون می‌ترسیدند .و برخاسته در صبح روز اول سبت، اول به مریم مجدلیه ظاهر شد که از او هفت دیو بیرون کرده بود .آن زن رفت و به کسانی که با او بودند و در سوگ و گریه بودند، گزارش داد .و آنها وقتی شنیدند که او زنده است و توسط او دیده شده است، باور نکردند .بعد از این چیزها به دو نفر از آنها که راه می‌رفتند در شکل دیگری ظاهر شد، در حالی که به سمت مزرعه می‌رفتند .و آنها که رفته بودند به باقیماندگان گزارش دادند، اما آنها هم باور نکردند .بعدا به خود آن یازده نفر که دراز کشیده بودند ظاهر شد، و بی ایمانی و سختی قلب آنها را سرزنش کرد، چون به کسانی که او را برخاسته دیده بودند باور نکرده بودند .و به آنها گفت :به تمام دنیا بروید و مژده را به هر مخلوقی اعلام کنید . کسی که ایمان آورده و غسل تعمید گرفته است نجات خواهد یافت، اما کسی که ایمان نیاورده است محکوم خواهد شد .و این نشانه‌ها کسانی را که ایمان آورده‌اند دنبال خواهد کرد :به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد، به زبان‌های تازه سخن خواهند گفت، مارها را برخواهند داشت، و اگر چیز کشنده‌ای بنوشند، به آنها آسیب نخواهد رساند، بر بیماران دست‌ها خواهند گذاشت، و خوب خواهند شد .خداوند پس از صحبت کردن با آنها به آسمان بالا برده شد و در دست راست خدا نشست .آنها بیرون رفتند و در همه جا موعظه

کردند، در حالی که خداوند همکاری می‌کرد و کلام را از طریق نشانه‌هایی که دنبال می‌آمدند تایید می‌کرد .آمین.

انجیل یوحنا

۱

در آغاز کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود .این در آغاز نزد خدا بود .همه چیز از طریق او به وجود آمد و بدون او هیچ چیزی از آنچه به وجود آمده است، به وجود نیامد در او زندگی بود، و زندگی نور انسان‌ها بود .و نور در تاریکی می‌تابد، و تاریکی آن را درک نکرد .مردی پدید آمد که فرستاده شده بود از خدا، نام او یحیی بود؛ این کس آمد برای شهادت، تا شهادت دهد درباره نور، تا همه از طریق او ایمان بیاورند .او نور نبود، بلکه تا درباره نور شهادت دهد .نور حقیقی بود که هر انسانی را که به دنیا می‌آید روشن می‌کند . در جهان بود، و جهان از طریق او به وجود آمد، و جهان او را نشناخت .به خانه خودش آمد و اهل خودش او را نپذیرفتند .اما هر چند که او را قبول کردند، به آنها اختیار داد که فرزندان خدا بشوند، به آنهایی که به نام او ایمان دارند، آنهایی که نه از خونها، و نه از اراده جسم، و نه از اراده مرد، بلکه از خدا متولد شدند .و کلمه جسم شد و در میان ما سکونت کرد، و ما جلال او را دیدیم، جلال چون یگانه زاده از پدر، پر از فیض و راستی . یحیی درباره او شهادت می‌دهد و فریاد زده است و می‌گوید :این همان کسی بود که من

گفتم، آن که پشت سر من می‌آید، جلوی من شده است، چون اول از من بود .و از پری او ما همه دریافت کردیم، و فیض به جای فیض؛ زیرا که شریعت از طریق موسی داده شد، فیض و حقیقت از طریق عیسی مسیح به وجود آمد .خدا را هیچ کس هرگز ندیده است؛ پسر یگانه‌زاده که در آغوش پدر است، او توضیح داد .و این است شهادت یحیی، وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او بپرسند :تو کی هستی؟ و او اعتراف کرد و انکار نکرد و اعتراف کرد که من مسیح نیستم .و از او پرسیدند پس چی؟ آیا تو ایلیا هستی؟ و می‌گوید :نیستم .آیا تو پیامبر هستی؟ و جواب داد، نه .پس به او گفتند تو کی هستی؟ تا که جواب بدهیم به کسانی که ما را فرستاده‌اند، چه می‌گویی درباره خودت؟ او گفت :من صدای فریاد زننده‌ای در بیابان هستم، راه خداوند را مستقیم کنید، همان‌طور که اشعیا نبی گفت .و آنهایی که فرستاده شده بودند از فریسیان بودند و آنها از او پرسیدند و به او گفتند :پس چرا تعمید می دهی، اگر تو مسیح نیستی و نه ایلیا و نه پیامبر؟ یحیی به آنها جواب داد و گفت :من در آب تعمید می‌دهم، اما در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید .او همان کسی است که پشت سر من می‌آید، که پیش از من شده است، که من لایق نیستم که بند کفش او را باز کنم .این چیزها در بیت عنیا، آن طرف رود اردن، واقع شد، جایی که یحیی تعمید می داد .روز بعد یحیی، عیسی را می‌بیند که به سوی او می‌آید و می‌گوید :ببینید، بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد .این کسی است که من درباره‌اش گفتم :پشت سر من مردی می‌آید که جلوی من شده است، چون قبل از من بود .و من او را نمی‌شناختم، اما تا که او به اسرائیل آشکار شود، به خاطر این من آمدم که در آب تعمید دهم .و یحیی شهادت داد و گفت که من روح را دیدم که مثل کبوتر از آسمان نازل شد، و بر او ماند .و من او را نمی شناختم، اما آن کسی که مرا فرستاد که در آب تعمید دهم، او به من گفت :هر که ببینی روح بر او نازل می شود و بر او می ماند، این است آن که در روح القدس تعمید می دهد .و من دیده‌ام و شهادت داده‌ام که این

پسر خداست .روز بعد دوباره یحیی ایستاده بود و دو تا از شاگردان او، و نگاه کرده به عیسی که راه می‌رفت می‌گوید :ببین بره خدا .و آن دو شاگرد او را شنیدند که صحبت می‌کرد، و عیسی را دنبال کردند .عیسی برگشت و دید که آنها دنبالش می‌کنند، به آنها گفت :چه می‌جویید؟ آنها به او گفتند :ربی (که ترجمه می‌شود معلم)، کجا می‌مانی؟ به آنها می‌گوید :بیایید و ببینید .پس آمدند و دیدند که کجا می‌ماند، و نزد او آن روز ماندند . ساعت حدود دهم بود .اندریاس، برادر شمعون پطرس، یکی از آن دو نفر بود که از یحیی شنیده بودند و او را دنبال کرده بودند .این یکی اول برادر خودش شمعون را پیدا می‌کند و به او می‌گوید :ما مسیا را پیدا کرده‌ایم که ترجمه شده مسیح است، و او را نزد عیسی آورد .عیسی با نگاه کردن به او گفت :تو شمعون پسر یونا هستی، تو کیفاس خوانده خواهی شد که به پطرس ترجمه می‌شود .روز بعد عیسی خواست به جلیل برود و فیلیپ را پیدا کرد و به او گفت :از من پیروی کن .فیلیپ اهل بیت‌صیدا بود، از شهر اندریاس و پطرس .فیلیپ نتنائیل را پیدا می‌کند و به او می‌گوید :ما او را که موسی در شریعت و انبیا درباره‌اش نوشتند، پیدا کرده‌ایم، عیسی پسر یوسف از ناصره را .و ناتانائیل به او گفت :آیا می تواند از ناصره چیز خوبی باشد؟ فیلیپ به او می‌گوید :بیا و ببین .عیسی نتنائیل را دید که به سوی او می‌آمد و درباره او می‌گوید :ببین، واقعا اسرائیلی است که در او حیله نیست .نتنائیل به او گفت :از کجا مرا می‌شناسی؟ عیسی جواب داد و به او گفت : قبل از اینکه فیلیپ تو را صدا بزند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، تو را دیدم .نتنائیل جواب داد و به او گفت :ربی، تو پسر خدا هستی، تو پادشاه اسرائیل هستی .عیسی جواب داد و به او گفت :چون به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان می آوری؟ چیزهای بزرگتر از اینها را خواهی دید .و به او می‌گوید :راستی راستی به شما می‌گویم، از این پس آسمان را باز شده خواهید دید، و فرستادگان خدا را که بر پسر انسان بالا می‌روند و پایین می‌آیند.

۲

و در روز سوم عروسی در قانای جلیل برگزار شد، و مادر عیسی آنجا بود؛ و عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شدند .و وقتی شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت : شراب ندارند .عیسی به او گفت :این به من و تو چه ربطی دارد، زن؟ هنوز ساعت من نیامده است .مادر او به خدمتکاران گفت :هر چه به شما بگوید، انجام دهید .آنجا شش کوزه آب سنگی قرار داشتند بر اساس تطهیر یهودیان، که هر کدام دو یا سه پیمانه جا می‌دادند .عیسی به آنها گفت :کوزه‌های آب را از آب پر کنید .و آنها را تا بالا پر کردند .و به آنها می‌گوید :حالا بکشید و به رئیس مهمانی ببرید .و آنها آوردند .همینطور که رئیس مهمانی آب را که شراب شده بود چشید و نمی‌دانست از کجا است، اما خدمتکاران می‌دانستند، آنهایی که آب را کشیده بودند، رئیس مهمانی داماد را صدا کرد و به او گفت : هر انسان اول شراب خوب را می‌گذارد و وقتی مست شدند، آنوقت شراب کمتر را، تو شراب خوب را تا الان نگه داشته‌ای .عیسی این اولین نشانه را در قانای جلیل انجام داد و جلال خود را آشکار کرد، و شاگردانش به او ایمان آوردند بعد از این او به کفرناحوم پایین رفت، خودش و مادرش و برادرانش و شاگردانش، و آنجا روزهای زیادی نماندند و عید پسح یهودیان نزدیک بود و عیسی به اورشلیم رفت .و در معبد کسانی را که گاو و گوسفند و کبوتر می‌فروختند و صرافان را که نشسته بودند یافت و تازیانه‌ای از طناب ساخت و همه را از معبد بیرون انداخت، گوسفندان و گاوها را، و سکه‌های صرافان را ریخت و میزهایشان را واژگون کرد، و به کسانی که کبوتر می‌فروختند گفت :این‌ها را از اینجا ببرید، خانه پدرم را خانه بازرگانی نکنید .شاگردان او به یاد آوردند که نوشته شده است : غیرت خانه تو مرا خواهد بلعید .یهودیان پس جواب دادند و به او گفتند :چه نشانه‌ای به ما نشان می‌دهی که این کارها را می‌کنی؟ عیسی جواب داد و به آنها گفت :این معبد را

خراب کنید و در سه روز آن را برپا خواهم کرد .یهودیان پس گفتند :چهل و شش سال این معبد ساخته شد، و تو در سه روز آن را برپا خواهی کرد؟ اما او درباره معبد بدن خودش می‌گفت .وقتی پس از مردگان برانگیخته شد، شاگردان او به یاد آوردند که این را می‌گفت، و به نوشته و به کلامی که عیسی گفته بود ایمان آوردند .همانطور که او در اورشلیم در عید پسح در جشن بود، بسیاری به نام او ایمان آوردند، چون نشانه‌هایی را که او انجام می‌داد می‌دیدند .اما خود عیسی خودش را به آنها اعتماد نمی‌کرد به خاطر اینکه او همه را می‌شناخت، و اینکه نیازی نداشت که کسی درباره انسان شهادت بدهد؛ چون خودش می‌دانست چه چیزی در انسان است.

۳

مردی از فریسیان بود به نام نیقودیموس، حاکم یهودیان .این یکی شب نزد او آمد و به او گفت ربی ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند این نشانه‌هایی را که تو انجام می‌دهی انجام دهد مگر اینکه خدا با او باشد عیسی جواب داد و به او گفت :آمین آمین به تو می‌گویم، اگر کسی از بالا زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند .نیکودیموس به او گفت :چطور می‌تواند انسان متولد شود وقتی که پیر است؟ او نمی‌تواند برای بار دوم به داخل شکم مادرش وارد شود و متولد شود؟ عیسی جواب داد :راستی راستی به تو می‌گویم، اگر کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند وارد پادشاهی خدا شود .آنچه از جسم متولد شده است، جسم است، و آنچه از روح متولد شده است، روح است .تعجب نکن که به تو گفتم، لازم است شما از نو متولد شوید .روح جایی که می‌خواهد می‌وزد، و صدای او را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؛ این‌چنین است هر کسی که از روح متولد شده است .

نیقودیموس جواب داد و به او گفت :چگونه این چیزها می‌توانند رخ دهند؟ عیسی جواب داد و به او گفت :تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را نمی‌دانی؟ راستی راستی به تو می‌گویم که آنچه می‌دانیم می‌گوییم و آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، و شهادت ما را نمی‌پذیرید .اگر چیزهای زمینی را به شما گفتم و باور نمی کنید، چگونه اگر چیزهای آسمانی را به شما بگویم باور خواهید کرد؟ و هیچ کس به آسمان صعود نکرده است مگر آن که از آسمان نزول کرده است، پسر انسان که در آسمان است .و همانطور که موسی مار را در بیابان بالا برد، اینطور لازم است پسر انسان بالا برده شود، تا هر کسی که به او ایمان می‌آورد هلاک نشود، بلکه زندگی جاودان داشته باشد .زیرا خدا اینطور جهان را دوست داشت، به طوری که پسر یگانه خود را داد، تا هر کسی که به او ایمان دارد هلاک نشود، بلکه زندگی جاودان داشته باشد .زیرا خدا پسر خود را به دنیا نفرستاد تا دنیا را داوری کند، بلکه تا دنیا از طریق او نجات یابد .کسی که به او ایمان می‌آورد داوری نمی‌شود، اما کسی که ایمان نمی‌آورد قبلاً داوری شده است، چون به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است .این است داوری، که نور به دنیا آمده است، و مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست داشتند؛ زیرا اعمال آنها شرور بود .هر کسی که کارهای پست انجام می‌دهد نور را نفرت دارد و به سوی نور نمی‌آید، تا اعمالش افشا نشود؛ اما کسی که حقیقت را عمل می‌کند به سوی نور می‌آید، تا اعمالش آشکار شود، زیرا که در خدا انجام شده‌اند .بعد از این چیزها، عیسی و شاگردانش به سرزمین یهودیه آمدند و آنجا با آنها وقت می‌گذراند و تعمید می‌داد .یحیی هم در عینون نزدیک سالیم تعمید می‌داد، چون آب‌های زیادی آنجا بود، و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند؛ زیرا یحیی هنوز به زندان انداخته نشده بود .پس بحثی از شاگردان یحیی با یهودی درباره پاکسازی رخ داد .و آنها نزد یحیی آمدند و به او گفتند :ربی، آن کسی که با تو آن طرف اردن بود، که تو برای او شهادت داده‌ای، ببین این یکی تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند .یحیی جواب داد و گفت :انسان نمی تواند هیچ

چیز را بگیرد، اگر به او از آسمان داده نشده باشد .شما خودتان برای من شهادت می‌دهید که گفتم من مسیح نیستم، بلکه پیش از او فرستاده شده‌ام آن که عروس را دارد، داماد است؛ اما دوست داماد، آن که ایستاده و او را می‌شنود، با شادی شادی می‌کند به خاطر صدای داماد .پس این شادی من کامل شده است .او باید افزایش یابد، اما من باید کاهش یابم .آن که از بالا می‌آید، بالاتر از همه است .آن که از زمین است از زمین است و از زمین صحبت می‌کند .آن که از آسمان می‌آید بالای همه است، و آنچه دیده است و شنیده است، این را شهادت می‌دهد، و شهادت او را هیچ‌کس نمی‌پذیرد .کسی که شهادت او را پذیرفته است، تأیید کرده است که خدا راستگو است .زیرا کسی که خدا فرستاده است، سخنان خدا را می‌گوید؛ چون خدا روح را به اندازه نمی‌دهد .پدر پسر را دوست دارد و همه چیز را در دست او داده است .آن که به پسر ایمان دارد، زندگی جاودانی دارد؛ اما آن که به پسر نافرمانی می‌کند، زندگی را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او باقی می‌ماند.

۴

پس وقتی خداوند فهمید که فریسیان شنیده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد می‌سازد و تعمید می‌دهد، اگرچه عیسی خودش تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش تعمید می‌دادند، یهودیه را ترک کرد و به جلیل رفت .لازم بود که او از سامره عبور کند پس او به شهری از سامره به نام سوخار می‌آید، نزدیک جایی که یعقوب به یوسف پسرش داده بود، و آنجا چشمه یعقوب بود .پس عیسی که از سفر خسته شده بود، اینطور بر چشمه نشسته بود، ساعت حدود ششم بود زنی از سامره می‌آید تا آب بکشد .عیسی به او گفت :به من آب بده تا بنوشم .زیرا شاگردان او به شهر رفته بودند تا غذا بخرند .پس زن سامری به او گفت : چطور تو که یهودی هستی از من که زن سامری هستم درخواست نوشیدن می‌کنی؟ چون

یهودیان با سامریان معاشرت نمی‌کنند .عیسی جواب داد و به او گفت :اگر تو بخشش خدا را می‌دانستی، و چه کسی است که به تو می‌گوید به من بنوشان بده، تو از او می‌خواستی و او به تو آب زنده می‌داد .آن زن به او گفت :ای خداوند، نه سطل داری و چاه عمیق است، پس از کجا آب زنده داری؟ مگر تو بزرگتر هستی از پدر ما یعقوب، که او این چاه را به ما داد، و خودش از آن نوشید و پسران او و احشام او؟ عیسی جواب داد و به او گفت :هر کسی که از این آب بنوشد، دوباره تشنه خواهد شد، اما هر کس که از آبی که من به او خواهم داد بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من به او خواهم داد، در او چشمه آبی خواهد شد که به سوی زندگی جاودانی جهش می کند .زن به او گفت :ای خداوند، این آب را به من بده تا تشنه نشوم و نه برای کشیدن آب به اینجا بیایم .عیسی به او گفت :برو شوهرت را صدا کن و اینجا بیا زن جواب داد و گفت :من شوهر ندارم .عیسی به او می‌گوید :خوب گفتی که شوهر ندارم؛ زیرا پنج شوهر داشتی، و حالا آن که داری شوهر تو نیست؛ این را راست گفته‌ای .زن به او می‌گوید :ای خداوند، می‌بینم که تو پیامبر هستی . پدران ما در این کوه پرستش کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که باید پرستش کرد .عیسی به او می‌گوید :ای زن، به من ایمان بیاور که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم به پدر سجده خواهید کرد .شما پرستش می‌کنید آنچه را که نمی‌دانید، ما پرستش می‌کنیم آنچه را که می‌دانیم، زیرا نجات از یهودیان است .اما زمانی می‌آید، و اکنون است، که پرستندگان راستین پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد؛ زیرا پدر چنین کسانی را که او را پرستش می‌کنند می‌جوید .خدا روح است و کسانی که او را پرستش می‌کنند باید در روح و حقیقت پرستش کنند .آن زن به او می‌گوید :من می‌دانم که مسیحا می‌آید که مسیح نامیده می‌شود؛ وقتی که او بیاید، همه چیز را به ما اعلام خواهد کرد .عیسی به او می‌گوید :من آن کسی هستم که با تو صحبت می‌کنم .و بر این آمدند شاگردان او، و تعجب کردند که با زنی صحبت می‌کرد؛ هیچ‌کس با این حال

نگفت، چه می‌جویی یا چه صحبت می‌کنی با او؟ پس زن کوزه آب خود را رها کرد و به شهر رفت، و به مردم می‌گوید :بیایید ببینید مردی را که به من گفت همه چیزهایی را که من کردم .مگر این مسیح نیست؟ پس آنها از شهر بیرون رفتند و به سوی او می‌آمدند .در این بین، شاگردان از او می‌پرسیدند و می‌گفتند :استاد، بخور .او به آنها گفت :من غذایی برای خوردن دارم که شما از آن نمی‌دانید .پس شاگردان به یکدیگر می‌گفتند :مگر کسی برای او چیزی برای خوردن آورده است؟ عیسی به آنها می‌گوید :غذای من این است که اراده کسی که مرا فرستاده است انجام دهم و کار او را کامل کنم .آیا شما نمی‌گویید که هنوز چهار ماه است و فصل درو می‌آید؟ ببینید، من به شما می‌گویم، چشمان خود را بلند کنید و به زمین‌ها نگاه کنید، زیرا که برای درو سفید هستند الان .و کسی که درو می‌کند مزد می‌گیرد و میوه را برای زندگی جاودانی جمع می‌کند، تا کسی که می‌کارد و کسی که درو می‌کند با هم شادی کنند .زیرا در این، سخن راستین این است که یکی کارنده است و دیگری درونده است من شما را فرستادم تا آنچه را که برایش زحمت نکشیده‌اید درو کنید، دیگران زحمت کشیده‌اند و شما وارد زحمت آنها شده‌اید .از آن شهر بسیاری از سامریان به او ایمان آوردند به خاطر سخن آن زن که شهادت می‌داد که او به من همه کارهایی را که کرده بودم گفت .پس وقتی که سامریان نزد او آمدند، از او خواستند که نزد آنها بماند و او دو روز در آنجا ماند .و خیلی بیشتر به خاطر کلام او ایمان آوردند، و به آن زن می‌گفتند که دیگر به خاطر حرف تو ایمان نمی‌آوریم؛ چون خودمان شنیده‌ایم، و می‌دانیم که این واقعاً نجات‌دهنده جهان، مسیح است .بعد از آن دو روز، او از آنجا بیرون رفت و به جلیل رفت . خود عیسی شهادت داد که پیامبر در سرزمین پدری خود احترام ندارد .پس وقتی او به جلیل آمد، مردم جلیلی او را پذیرفتند، چون همه چیزهایی را که او در اورشلیم در عید انجام داده بود دیده بودند، زیرا خودشان هم به عید آمده بودند .عیسی پس دوباره به قانای جلیل آمد، جایی که آب را شراب کرده بود .و یک مقام سلطنتی بود که پسرش در

کفرناحوم بیمار بود .این شخص وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او رفت و از او درخواست کرد که پایین بیاید و پسرش را شفا دهد، زیرا او در شرف مردن بود .عیسی پس به او گفت :اگر نشانه‌ها و معجزات نبینید، هرگز ایمان نخواهید آورد .مقام سلطنتی به او گفت :ای خداوند، پایین بیا قبل از اینکه فرزندم بمیرد .عیسی به او گفت : برو، پسر تو زنده است .و آن مرد به سخنی که عیسی به او گفته بود ایمان آورد و رفت در حالی که او پایین می‌آمد، غلامان او با او ملاقات کردند و گزارش دادند و گفتند که پسر تو زنده است .پس او از آنها ساعتی را که در آن حالش بهتر شده بود پرسید .و به او گفتند که دیروز ساعت هفتم تب او را رها کرد .پس پدر فهمید که در همان ساعتی که عیسی به او گفته بود پسرت زنده است، و خودش و تمام خانواده‌اش ایمان آوردند این دوباره نشانه دومی بود که عیسی انجام داد، پس از آمدن از یهودیه به جلیل.

۵

بعد از این چیزها، جشن یهودیان بود و عیسی به اورشلیم رفت .در اورشلیم نزد دروازه گوسفندان استخری هست که به عبری بیت‌حسدا خوانده می‌شود و پنج ایوان دارد .در اینها جمعیت زیادی از بیماران، کوران، لنگان، فلج شدگان دراز کشیده بودند که منتظر حرکت آب بودند .چرا که یک پیک بر حسب زمان در استخر پایین می‌رفت و آب مضطرب می‌شد؛ پس اولین کسی که بعد از به هم خوردن آب وارد می‌شد، از هر بیماری که به آن گرفتار بود سالم می‌شد .و مردی آنجا بود که سی و هشت سال در بیماری خود بود .عیسی وقتی این مرد را دراز کشیده دید و دانست که مدت زیادی است که این وضع را دارد، به او گفت :می‌خواهی سالم شوی؟ مرد ضعیف به او جواب داد :ای خداوند، من آدمی ندارم تا وقتی که آب به حرکت درآید، مرا به داخل حوض بیندازد؛ اما در حالی که من می‌آیم،

دیگری قبل از من پایین می‌رود .عیسی به او می‌گوید :برخیز، تشک خود را بردار و راه برو .و بلافاصله آن مرد سالم شد و بسترش را برداشت و راه می‌رفت و آن روز شنبه بود پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود می‌گفتند :شنبه است، برای تو جایز نیست که بسترت را برداری .او به آنها جواب داد :آن کسی که مرا سالم کرد، او به من گفت :بسترت را بردار و راه برو .پس آنها از او پرسیدند :آن مردی که به تو گفت تشکت را بردار و راه برو کیست؟ آن کسی که شفا یافته بود نمی‌دانست او کیست، زیرا عیسی کنار رفته بود در حالی که جمعیت در آن مکان بود .بعد از این چیزها عیسی او را در معبد پیدا کرد و به او گفت :ببین سالم شده‌ای، دیگر گناه نکن تا چیز بدتری برای تو نشود آن مرد رفت و به یهودیان گزارش داد که عیسی کسی است که او را سالم کرده است .و به خاطر این یهودیان عیسی را تعقیب می‌کردند و می‌خواستند او را بکشند، چون این کارها را در روز سبت انجام می‌داد .عیسی به آنها جواب داد :پدر من تا الان کار می‌کند، و من هم کار می‌کنم .به خاطر این، پس یهودیان بیشتر می‌جستند او را بکشند، چون نه فقط سبت را می‌شکست، بلکه خدا را پدر خاص خودش می‌گفت و خودش را برابر با خدا می‌کرد .

عیسی پس جواب داد و به آنها گفت :راستی راستی به شما میگویم، پسر نمیتواند از خودش هیچ چیز انجام دهد، مگر اینکه ببیند پدر را که انجام میدهد .چون هر چه آن یکی انجام دهد، این چیزها را هم پسر به همان طور انجام میدهد .پدر پسر را دوست دارد و همه چیزهایی را که خودش انجام می‌دهد به او نشان می‌دهد، و کارهای بزرگتر از اینها را به او نشان خواهد داد، تا شما شگفت‌زده شوید .همانطور که پدر مردگان را برمی‌انگیزد و زنده می‌کند، همچنین پسر کسانی را که می‌خواهد زنده می‌کند .زیرا پدر هیچ کس را داوری نمی‌کند، بلکه تمام داوری را به پسر داده است، تا همه پسر را احترام کنند همان‌طور که پدر را احترام می‌کنند .آن که پسر را احترام نمی‌کند، پدری را که او را فرستاده است احترام نمی‌کند .راستی راستی به شما می‌گویم که آن کسی که سخن مرا می‌شنود و به آن

کسی که مرا فرستاده ایمان می‌آورد، زندگی جاودانی دارد، و به داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ به زندگی گذشته است .راستی راستی به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید و اکنون هست، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و آنهایی که شنیده‌اند زنده خواهند شد .زیرا همانطور که پدر زندگی در خودش دارد، همینطور به پسر هم داد که زندگی در خودش داشته باشد، و اختیار به او داد که داوری انجام دهد، زیرا پسر انسان است .از این تعجب نکنید، زیرا ساعتی می‌آید که در آن همه کسانی که در قبرها هستند صدای او را خواهند شنید، و بیرون خواهند آمد کسانی که کارهای خوب کرده‌اند به سوی رستاخیز زندگی، و کسانی که کارهای بد انجام داده‌اند به سوی رستاخیز داوری .من قادر نیستم از خودم هیچ کاری انجام دهم .همانطور که می شنوم داوری می کنم، و داوری من عادلانه است؛ چون اراده خودم را جستجو نمی کنم، بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است .اگر من درباره خودم شهادت بدهم، شهادت من درست نیست .یک دیگری هست که درباره من شهادت می‌دهد، و می‌دانم که شهادتی که درباره من می‌دهد راست است .شما نزد یحیی فرستاده اید، و او به حقیقت شهادت داده است؛ اما من از انسان شهادت نمی گیرم، بلکه این چیزها را می گویم تا شما نجات یابید .او چراغی بود که می‌سوخت و می‌درخشید، اما شما خواستید برای مدتی در نور او شادی کنید .من اما شهادتی بزرگتر از یحیی دارم، زیرا کارهایی که پدر به من داد تا آنها را کامل کنم، همان کارهایی که من انجام میدهم، درباره من شهادت میدهد که پدر مرا فرستاده است .و پدری که مرا فرستاده است، خودش درباره من شهادت داده است .نه صدای او را هرگز شنیده‌اید و نه شکل او را دیده‌اید، و کلام او را که در شما باقی بماند ندارید، زیرا به کسی که او فرستاد، شما ایمان نمی‌آورید .شما کتابها را بررسی می‌کنید، چون فکر می‌کنید در آنها زندگی جاودان دارید، و آنها هستند که درباره من شهادت می‌دهند، و شما نمی‌خواهید نزد من بیایید تا زندگی داشته باشید .من افتخار از انسان‌ها نمی‌گیرم، اما من شما را شناخته‌ام که محبت خدا را در خودتان ندارید .من در

نام پدرم آمده‌ام، و شما مرا قبول نمی‌کنید؛ اگر دیگری در نام خودش بیاید، او را خواهید پذیرفت .چطور شما می‌توانید ایمان بیاورید، در حالی که شهرت از یکدیگر می‌گیرید، و شهرت را که از خدای یگانه است نمی‌جویید؟ فکر نکنید که من شما را نزد پدر متهم خواهم کرد، کسی که شما را متهم می‌کند موسی است، همان کسی که شما به او امید بسته‌اید .اگر شما به موسی ایمان می‌آوردید، به من ایمان می‌آوردید؛ زیرا او درباره من نوشت .اگر به نوشته‌های آن یکی باور نمی‌کنید، چگونه به کلمات من باور خواهید کرد؟

۶

بعد از اینها عیسی به آن طرف دریای جلیل که تیبریاس است رفت و جمعیت زیادی دنبال او می‌کردند، چون نشانه‌هایی را که بر بیماران انجام می‌داد می‌دیدند .عیسی به کوه بالا رفت و آنجا با شاگردانش نشسته بود .و عید پسح نزدیک بود، جشن یهودیان .عیسی پس چشمانش را بلند کرد و دید که جمعیت زیادی به سوی او می‌آید، به فیلیپ گفت :از کجا نان‌ها را بخریم تا اینها بخورند؟ او این را گفت در حالی که او را آزمایش می‌کرد، زیرا خودش می‌دانست قرار است چه کاری انجام دهد .فیلیپ به او جواب داد :نان‌های دویست دینار برای آن‌ها کافی نیست تا هر یک از آن‌ها کمی چیزی بگیرد .یکی از شاگردان او به او می‌گوید، اندریاس برادر شمعون پطرس :یک پسر بچه کوچک اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی کوچک دارد، اما این‌ها برای این همه نفر چه هستند؟ عیسی گفت :مردم را بنشانید؛ و علف زیادی در آن مکان بود .پس مردان به عقب افتادند که تعدادشان حدود پنج هزار بود .عیسی نان‌ها را گرفت و شکرگزاری کرده، به شاگردان داد، و شاگردان به آنهایی که دراز کشیده بودند دادند؛ به همین ترتیب هم از ماهی‌ها به اندازه‌ای که می‌خواستند داد .و چون سیر شدند، به شاگردان خود گفت :تکه‌های باقی‌مانده را جمع

کنید، تا چیزی تلف نشود .پس آنها جمع کردند و دوازده سبد را از تکه‌های پنج نان جو که از کسانی که خورده بودند باقی مانده بود پر کردند پس مردم، وقتی نشانه‌ای را که عیسی انجام داده بود دیدند، می‌گفتند که این واقعاً همان پیامبری است که به دنیا می‌آید .عیسی پس از اینکه دانست که آنها در شرف آمدن و ربودن او هستند تا او را پادشاه کنند، دوباره به کوه عقب نشینی کرد، خودش تنها .چون شب شد، شاگردان او به دریا پایین رفتند، و سوار شده به کشتی، به آن طرف دریا به سوی کفرناحوم می‌رفتند .و تاریکی قبلا فرا رسیده بود و عیسی به سوی آنها نیامده بود، و دریا به خاطر وزیدن باد شدید برانگیخته می‌شد .پس حدود بیست و پنج یا سی استادیون پارو زده بودند، عیسی را می‌بینند که روی دریا راه می‌رود و نزدیک قایق می‌شود، و ترسیدند .او به آنها می‌گوید :من هستم، نترسید .آنها بنابراین مایل بودند او را به داخل کشتی بگیرند و فورا کشتی بر روی زمینی رسید که آنها به سوی آن می‌رفتند .روز بعد جمعیتی که آن طرف دریا ایستاده بودند دیدند که قایق کوچک دیگری آنجا نبود جز همان یکی که شاگردان او سوار آن شدند، و اینکه عیسی با شاگردانش داخل قایق کوچک نشد، بلکه فقط شاگردانش رفتند؛ اما قایق‌های کوچک دیگری از طبریه آمدند نزدیک جایی که نان را خوردند وقتی خداوند شکر کرد؛ پس وقتی جمعیت دیدند که عیسی آنجا نیست و نه شاگردانش، خودشان سوار کشتی‌ها شدند و به کفرناحوم آمدند و به دنبال عیسی می‌گشتند .و وقتی او را آن طرف دریا یافتند، به او گفتند :استاد، کی به اینجا آمدی؟ عیسی به آنها جواب داد و گفت :راستی راستی به شما می‌گویم، شما مرا می‌جویید، نه به این خاطر که نشانه‌ها را دیدید، بلکه به این خاطر که از نان‌ها خوردید و سیر شدید .کار کنید نه برای غذایی که نابود می‌شود، بلکه برای غذایی که باقی می‌ماند برای زندگی جاودان، که پسر انسان به شما خواهد داد؛ زیرا این را پدر، یعنی خدا، مهر کرده است .پس به او گفتند :چه کنیم تا کارهای خدا را انجام دهیم؟ عیسی جواب داد و به آنها گفت :این کار خداست که شما ایمان بیاورید به کسی که او فرستاد .

پس به او گفتند :پس تو چه نشانه‌ای انجام می‌دهی تا ببینیم و به تو ایمان بیاوریم؟ چی کار می‌کنی؟ پدران ما من را در بیابان خوردند، همانطور که نوشته شده است :نان از آسمان به آنها داد که بخورند .پس عیسی به آنها گفت :راستی راستی به شما می‌گویم، موسی نان از آسمان به شما نداده است، بلکه پدر من نان واقعی از آسمان به شما می‌دهد . زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل می‌شود و به جهان زندگی می‌بخشد پس به او گفتند :خداوند، همیشه این نان را به ما بده .عیسی به آنها گفت :من نان زندگی هستم . کسی که به سوی من می‌آید هرگز گرسنه نخواهد شد، و کسی که به من ایمان می‌آورد هرگز تشنه نخواهد شد .ولی به شما گفتم که مرا دیده‌اید و باور نمی‌کنید .هر آنچه پدر به من می‌دهد، به سوی من خواهد آمد، و آن کسی که به سوی من می‌آید را هرگز بیرون نخواهم انداخت؛ زیرا که از آسمان پایین آمده‌ام نه برای اینکه اراده خودم را انجام دهم، بلکه اراده کسی که مرا فرستاده است را انجام دهم .این اراده پدری است که مرا فرستاده است، که هر آنچه او به من داده است از آن چیزی گم نکنم، بلکه آن را در روز آخر زنده کنم .این است اراده کسی که مرا فرستاده است، که هر کس که پسر را ببیند و به او ایمان بیاورد زندگی جاودان داشته باشد، و من او را در روز آخر برخواهم خیزاند .یهودیان بنابراین درباره او غرغر می‌کردند، چون او گفت :من نانی هستم که از آسمان پایین آمده .و می‌گفتند :آیا این عیسی پسر یوسف نیست، که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چطور این می‌گوید که من از آسمان پایین آمده‌ام عیسی پس جواب داد و به آنها گفت :با یکدیگر غرغر نکنید .هیچ کس قادر نیست به سوی من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاده است او را بکشاند، و من او را در روز آخر برخواهم داشت .در کتاب انبیا نوشته شده است و همه به وسیله خدا آموخته داده خواهند شد .هر کسی که از پدر می‌شنود و یاد می‌گیرد به سوی من می‌آید؛ نه که کسی پدر را دیده است، مگر آن کسی که از خدا است، این کس پدر را دیده است .آمین آمین به شما می‌گویم، آن کسی که به من ایمان

دارد، زندگی جاودان دارد .من نان زندگی هستم پدران شما من را در بیابان خوردند و مردند .این است نان که از آسمان پایین می‌آید، تا کسی از آن بخورد و نمیرد .من نان زنده ای هستم که از آسمان پایین آمده است .اگر کسی از این نان بخورد، تا ابد زندگی خواهد کرد .و نانی که من خواهم داد، گوشت من است که من آن را برای حیات جهان خواهم داد . یهودیان بنابراین با یکدیگر جنگیدند و گفتند :چطور این می‌تواند گوشت خود را به ما بدهد که بخوریم؟ پس عیسی به آنها گفت :راستی راستی به شما می‌گویم، اگر گوشت پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، زندگی در خودتان ندارید .آن کسی که گوشت مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، زندگی جاودانی دارد و من او را در روز آخر برخواهم انگیخت .زیرا گوشت من واقعا خوراک است، و خون من واقعا نوشیدنی است .کسی که گوشت من را می خورد و خون من را می نوشد، در من می ماند و من در او .همانطور که پدر زنده مرا فرستاد و من به خاطر پدر زندگی می‌کنم، و کسی که مرا می‌خورد او نیز به خاطر من زندگی خواهد کرد .این است نان که از آسمان پایین آمده، نه همانطور که پدران شما مَن را خوردند و مردند؛ کسی که این نان را بخورد تا ابد زندگی خواهد کرد .او این چیزها را در مجمع گفت، در حالی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد بسیاری از شاگردان او پس از شنیدن گفتند :این کلام سخت است، چه کسی می‌تواند آن را بشنود؟ عیسی در دل خود دانست که شاگردانش درباره این غرغر می‌کنند، به آنها گفت :این شما را لغزش می‌دهد؟ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جایی صعود می‌کند که قبلا بود؟ روح است که زنده می‌کند، گوشت هیچ سودی نمی‌رساند، کلماتی که من به شما می‌گویم، روح است و زندگی است .اما از میان شما بعضی هستند که باور نمی‌کنند .زیرا عیسی از ابتدا می‌دانست که چه کسانی ایمان نمی‌آورند و چه کسی او را تحویل خواهد داد .و او گفت :به این دلیل به شما گفته‌ام که هیچ کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه این از پدر من به او داده شده باشد .از این رو بسیاری از شاگردان او به عقب رفتند و دیگر با او راه نمی رفتند پس

عیسی به دوازده نفر گفت :مگر شما هم می‌خواهید بروید؟ شمعون پطرس پس به او جواب داد :خداوندا، به سوی چه کسی خواهیم رفت؟ تو کلمات زندگی جاودانی داری و ما ایمان آورده‌ایم و دانسته‌ایم که تو مسیح پسر خدای زنده هستی .عیسی به آنها جواب داد : آیا من شما دوازده را انتخاب نکرده‌ام؟ و یکی از شما شیطان است .او درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی می‌گفت، زیرا این کس می‌خواست او را تحویل دهد، در حالی که یکی از آن دوازده نفر بود.

۷

و عیسی بعد از این چیزها در جلیل راه می‌رفت، زیرا نمی‌خواست در یهودیه راه برود، چون یهودیان می‌خواستند او را بکشند .و عید خیمه‌ها یهودیان نزدیک بود پس برادران او به او گفتند :از اینجا حرکت کن و به یهودیه برو، تا شاگردان تو هم کارهایی را که انجام می‌دهی ببینند، زیرا هیچ کس چیزی را در پنهانی انجام نمی‌دهد و می‌خواهد که خودش در آشکار باشد .اگر این کارها را انجام می‌دهی، خودت را به دنیا آشکار کن .زیرا حتی برادران او به او ایمان نمی‌آوردند .عیسی پس به آنها می‌گوید :زمان من هنوز حاضر نیست، اما زمان شما همیشه آماده است .دنیا نمی‌تواند از شما نفرت کند، اما از من نفرت دارد، چون من شهادت می‌دهم درباره‌اش که کارهایش شرور است .شما به این جشن بروید؛ من هنوز به این جشن نمی‌روم، چون زمان من هنوز کامل نشده است .اما بعد از گفتن این چیزها به آنها، در جلیل ماند .همانطور که برادران او بالا رفتند، آنگاه او هم خودش به جشن بالا رفت، نه آشکارا، بلکه در پنهانی .بنابراین یهودیان او را در عید می‌جستند و می‌گفتند :آن یکی کجاست؟ و زمزمه زیادی درباره او در میان جمعیت بود بعضی می‌گفتند که او خوب است، دیگران می‌گفتند :نه، بلکه او مردم را گمراه می‌کند .با

این حال هیچ کس با جسارت درباره او صحبت نمی کرد به خاطر ترس از یهودیان .اما وقتی جشن در میانه بود، عیسی به معبد رفت و تدریس می‌کرد .و یهودیان شگفت‌زده می‌شدند و می‌گفتند :چطور این شخص نوشته‌ها را می‌داند در حالی که یاد نگرفته است؟ پس عیسی به آنها جواب داد و گفت :تعلیم من، مال من نیست، بلکه از آن کسی است که مرا فرستاده است .اگر کسی بخواهد اراده او را انجام دهد، خواهد دانست درباره این تعلیم که آیا از خدا است یا من از خودم صحبت می کنم .کسی که از خودش صحبت می‌کند، جلال خودش را می‌جوید، اما کسی که جلال فرستنده‌ی او را می‌جوید، این کس راستگو است و بی‌عدالتی در او نیست .مگر موسی به شما شریعت را نداده است؟ و هیچ‌کس از شما به قانون عمل نمی‌کند چرا شما می‌خواهید مرا بکشید؟ جمعیت جواب داد و گفت :تو دیو داری .چه کسی می‌خواهد تو را بکشد؟ عیسی جواب داد و به آنها گفت : یک کار کردم، و همه شما به خاطر این تعجب می‌کنید .موسی به شما ختنه را داده است، نه اینکه از موسی است، بلکه از پدران است، و در روز سبت شما انسان را ختنه می‌کنید . اگر انسان ختنه را در روز سبت دریافت می‌کند تا شریعت موسی شکسته نشود، آیا بر من خشمگین هستید چون یک انسان کامل را سالم کردم در روز سبت؟ قضاوت نکنید بر اساس ظاهر، بلکه قضاوت عادلانه بکنید .بنابراین بعضی از اهل اورشلیم می‌گفتند :آیا این همان کسی نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ و ببین، با جسارت صحبت می‌کند و هیچ چیز به او نمی‌گویند .مبادا واقعا حکمرانان دانسته باشند که این واقعا مسیح است؟ اما ما می‌دانیم این از کجا است؛ اما مسیح وقتی می‌آید، هیچ کس نمی‌داند از کجا است .پس عیسی در معبد تعلیم می‌داد، فریاد زد و گفت :شما مرا می‌شناسید و می‌دانید از کجا هستم، و از خودم نیامده‌ام، بلکه کسی که مرا فرستاده راستین است، که شما او را نمی‌شناسید .من او را می‌شناسم، چون از او هستم و آن کس مرا فرستاد .آنها پس به دنبال دستگیری او بودند، و هیچ کس دست بر او نگذاشت، زیرا هنوز وقت او فرا نرسیده بود .

بسیاری از جمعیت به او ایمان آوردند و می‌گفتند که مسیح وقتی بیاید، مگر نشانه‌های بیشتری از این‌هایی که این یکی انجام داده انجام خواهد داد؟ فریسیان شنیدند که جمعیت درباره او این چیزها زمزمه می‌کردند، و فریسیان و کاهنان اعظم خدمتکاران را فرستادند تا او را بگیرند .عیسی گفت :پس زمان کمی با شما هستم و به سوی کسی که مرا فرستاده می‌روم .شما مرا جستجو خواهید کرد و پیدا نخواهید کرد، و جایی که من هستم، شما نمی‌توانید بیایید .پس یهودیان به یکدیگر گفتند :این کجا قصد دارد برود که ما او را پیدا نخواهیم کرد؟ مگر قصد ندارد به سرزمین پراکندگی یونانیان برود و به یونانیان تعلیم دهد؟ این چه سخنی است که او گفت :شما مرا جستجو خواهید کرد و پیدا نخواهید کرد، و جایی که من هستم، شما نمی توانید بیایید؟ در روز آخر بزرگ جشن، عیسی ایستاده بود و فریاد زد و گفت :اگر کسی تشنه است، نزد من بیاید و بنوشد .کسی که به من ایمان دارد، همانطور که کتاب مقدس گفته است، رودخانه‌های آب زنده از درون او جاری خواهند شد .اما این را درباره روح گفت که کسانی که به او ایمان می‌آوردند قرار بود دریافت کنند، زیرا هنوز روح القدس نبود، چون عیسی هنوز جلال نیافته بود .بسیاری پس از جمعیت بعد از شنیدن سخن می‌گفتند :این واقعاً پیامبر است؛ دیگران می‌گفتند : این مسیح است؛ دیگران می‌گفتند :مگر مسیح از جلیل می‌آید؟ آیا کتاب نگفت که از نسل داود و از بیت‌لحم دهکده، جایی که داود بود، مسیح می‌آید؟ پس شکافی در میان جمعیت به وجود آمد به خاطر او .بعضی از آنها می‌خواستند او را بگیرند، اما هیچ‌کس دست‌هایش را بر او نگذاشت .پس خدمتکاران نزد کاهنان اعظم و فریسیان آمدند، و آنها به آنها گفتند : چرا او را نیاوردید؟ خدمتکاران جواب دادند :هرگز انسانی این طور صحبت نکرده است، همانطور که این انسان .پس فریسیان به آنها جواب دادند :مگر شما هم گمراه شده‌اید؟ آیا کسی از حاکمان به او ایمان آورد یا از فریسیان؟ اما این جمعیت که قانون را نمي‌داند لعنت شده‌اند .نیقودیموس که شب نزد او آمده بود و یکي از آنها بود، به آنها مي‌گوید :مگر

قانون ما انسان را قضاوت مي‌كند، اگر اول از او نشنود و نداند كه چه مي‌كند؟ آنها جواب دادند و به او گفتند :مگر تو هم از جليل هستی؟ بررسی كن و ببين كه پيامبری از جليل برنخاسته است .و هر كس به خانه خود رفت

۸

عيسی به كوه زيتون رفت .سپيده‌دم دوباره به معبد آمد و همه مردم به سوی او می‌آمدند و او نشسته آنها را تعليم می‌داد .كاتبان و فريسيان زنی را كه در زنا گرفته شده بود، می‌آورند و او را در ميان ايستاده كردند و به او می‌گويند :معلم، اين زن در حين عمل زنا كردن گرفته شده است و در شريعت ما موسی فرمان داد كه چنين زنانی را سنگسار كنند . تو پس چی می‌گويی؟ اما اين را گفتند و او را امتحان مي‌كردند تا بتوانند اتهامي عليه او داشته باشند عيسی در حالی كه پايين خم شده بود، با انگشت روی زمين می‌نوشت .چون آنها اصرار كردند كه از او بپرسند، او راست شد و به آنها گفت :آن كسی از شما كه بی گناه است، اول سنگ را بر او بيندازد .و دوباره خم شد و روی زمين نوشت و آنها كه شنيده بودند يكی به يكی بيرون می‌رفتند، شروع كرده از بزرگترها، و عيسی تنها گذاشته شد و زن كه در وسط بود .عيسی سر بلند كرد و به او گفت :زن، كجا هستند؟ هيچ‌كس تو را محكوم نكرد؟ او گفت :هيچ‌كس، خداوندا .عيسی گفت :نه، حتی من تو را محكوم نمی‌كنم؛ برو و از حالا ديگر گناه نكن .دوباره پس عيسی به آنها صحبت كرد و گفت :من نور دنيا هستم .كسی كه از من پيروی می‌كند هرگز در تاريكی راه نخواهد رفت، بلكه نور زندگی را خواهد داشت .پس فريسيان به او گفتند :تو درباره خودت شهادت می‌دهی، شهادت تو راست نيست .عيسی جواب داد و به آنها گفت :حتی اگر من درباره خودم شهادت می دهم، شهادت من راست است، چون می دانم از كجا آمده ام و كجا می روم؛ اما شما نمی دانيد از

کجا می آیم یا کجا می روم .شما بر اساس ظاهر قضاوت می‌کنید؛ من هیچ‌کس را قضاوت نمی‌کنم .و اگر من قضاوت کنم، قضاوت من راستین است، زیرا تنها نیستم، بلکه من و پدری که مرا فرستاده است .و در قانون شما نوشته شده است که شهادت دو مرد راست است .من هستم که شهادت می‌دهم درباره خودم، و پدری که مرا فرستاده است درباره من شهادت می‌دهد .پس به او می‌گفتند :پدرت کجاست؟ عیسی جواب داد :نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا .اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا هم می‌شناختید .این کلمات را عیسی در خزانه گفت، در حالی که در معبد تعلیم می‌داد، و هیچ‌کس او را دستگیر نکرد، زیرا هنوز ساعت او فرا نرسیده بود .عیسی پس دوباره به آنها گفت :من می‌روم و شما مرا جستجو خواهید کرد، و در گناه خود خواهید مرد .جایی که من می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید .یهودیان پس می‌گفتند :مگر نه که او خودش را خواهد کشت، چون می‌گوید، جایی که من می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید؟ و به آنها گفت :شما از پایین هستید، من از بالا هستم؛ شما از این دنیا هستید، من از این دنیا نیستم .پس به شما گفتم که در گناهان خودتان خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خودتان خواهید مرد پس به او می‌گفتند :تو کی هستی؟ عیسی به آنها گفت :از ابتدا همان هستم که به شما می‌گویم .چیزهای زیادی دارم درباره شما که بگویم و قضاوت کنم، اما کسی که مرا فرستاده راستگو است، و من آنچه از او شنیده ام، همین چیزها را به دنیا می گویم آنها نمی‌فهمیدند که او درباره پدر به آنها صحبت می‌کرد .پس عیسی به آنها گفت :هرگاه شما پسر انسان را بالا ببرید، آنگاه خواهید دانست که من هستم، و از خودم هیچ چیز نمی‌کنم، بلکه همانطور که پدرم به من آموخت، این چیزها را می‌گویم .و آن که مرا فرستاده با من است .پدر مرا تنها رها نکرده است، چون من کارهای خوشایند او را همیشه انجام میدهم .وقتی او این چیزها را می‌گفت، بسیاری به او ایمان آوردند .عیسی پس به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند می‌گفت :اگر شما در کلام من بمانید، واقعاً شاگردان من هستید، و حقیقت را خواهید

شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد .به او جواب دادند :ما نسل ابراهیم هستیم و هرگز به هیچ کس برده نبوده‌ایم .چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟ عیسی به آنها جواب داد :راستی راستی به شما می‌گویم که هر کسی که گناه را انجام می‌دهد، برده گناه است .برده در خانه برای همیشه نمی‌ماند اما پسر برای همیشه می‌ماند .پس اگر پسر شما را آزاد کند، واقعاً آزاد خواهید بود .من می‌دانم که شما نسل ابراهیم هستید، اما شما می‌خواهید مرا بکشید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد .من آنچه را که نزد پدرم دیده‌ام بیان می‌کنم و شما نیز آنچه را که نزد پدرتان دیده‌اید انجام می‌دهید .آنها جواب دادند و به او گفتند :پدر ما ابراهیم است .عیسی به آنها گفت :اگر فرزندان ابراهیم بودید، کارهای ابراهیم را انجام می‌دادید .اما اکنون شما به دنبال کشتن من هستید، مردی که حقیقت را به شما گفته‌ام، حقیقتی که آن را از خدا شنیده‌ام؛ ابراهیم این کار را نکرد .شما کارهای پدرتان را انجام می‌دهید آنها به او گفتند :ما از زنا متولد نشده‌ایم؛ یک پدر داریم، خدا را . پس عیسی به آنها گفت :اگر خدا پدر شما بود، شما مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از خدا بیرون آمدم و آمده‌ام .زیرا نه از خودم آمده‌ام، بلکه او مرا فرستاد .چرا سخن مرا نمی‌فهمید؟ چون شما قادر نیستید که سخن مرا بشنوید .شما از پدر شیطان هستید و خواسته‌های پدر خود را می‌خواهید انجام دهید .آن یکی قاتل انسان بود از آغاز و در حقیقت نمی ایستد، چون حقیقت در او نیست؛ هرگاه دروغ را سخن می گوید، از مال خود سخن می گوید، چون دروغگو است و پدر او .من حقیقت را می گویم، اما شما به من باور نمی کنید .کی از شما مرا درباره گناه محکوم می‌کند؟ اگر حقیقت می‌گویم، چرا شما به من باور نمی‌کنید؟ آن که از خدا است، کلمات خدا را می شنود؛ به خاطر این شما نمی شنوید، چون از خدا نیستید .پس یهودیان جواب دادند و به او گفتند :آیا ما درست نمی‌گوییم که تو سامری هستی و دیو داری؟ عیسی جواب داد :من دیو ندارم، بلکه پدرم را احترام میکنم، و شما مرا بی احترامی میکنید .من اما به دنبال شهرت خودم نیستم کسی هست

که آن را جستجو می‌کند و قضاوت می‌کند راستی راستی به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا نگه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید .یهودیان پس به او گفتند :اکنون ما دانسته‌ایم که تو دیو داری .ابراهیم مرد و انبیا هم مردند، و تو می‌گویی، اگر کسی کلام مرا نگه دارد، هرگز مرگ را نخواهد چشید تا ابد؟ آیا تو بزرگتر نیستی از پدر ما ابراهیم، که او مرد؟ و انبیا مردند؛ تو خودت را چه کسی قلمداد می‌کنی؟ عیسی جواب داد :اگر من خودم را جلال دهم، جلال من هیچ نیست .پدر من است که مرا جلال می‌دهد، همان که شما می‌گویید خدای شماست، و شما او را نشناخته‌اید، اما من او را می‌شناسم .و اگر بگویم که او را نمی‌شناسم، مثل شما دروغگو خواهم بود؛ اما او را می‌شناسم و کلام او را نگه می‌دارم .ابراهیم پدر شما بسیار شادی کرد تا روز مرا ببیند، و دید و شادی کرد .پس یهودیان به او گفتند :هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی به آنها گفت : راستی راستی به شما می‌گویم، قبل از آنکه ابراهیم باشد، من هستم .پس سنگ‌ها را برداشتند تا به سوی او پرتاب کنند .عیسی اما پنهان شد و از معبد بیرون رفت، از میان آنها گذشت، و اینطور رد شد.

۹

و هنگام عبور، مردی را دید که از بدو تولد نابینا بود و شاگردان او از او پرسیدند و گفتند : ربی، چه کسی گناه کرد، این یا والدین او، تا کور متولد شود؟ عیسی جواب داد :نه این گناه کرد و نه والدینش، بلکه تا کارهای خدا در او آشکار شود من باید کارهای کسی که مرا فرستاده است انجام دهم تا وقتی که روز است؛ شب می‌آید که هیچ کس نمی‌تواند کار کند .هر وقت در دنیا هستم، نور دنیا هستم .این چیزها را گفته، او بر زمین آب دهان انداخت و گل را از آب دهان ساخت، و گل را بر چشمان نابینا مالید و به او گفت :برو بشوی

در حوض سیلوام، که ترجمه می شود فرستاده شده .پس او رفت و خودش را شست و در حالی که می‌دید بازگشت پس همسایه‌ها و کسانی که او را قبلاً می‌دیدند که نابینا بود، می‌گفتند :آیا این همان کسی نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟ بعضی می‌گفتند که این اوست؛ اما بعضی دیگر می‌گفتند که شبیه او است .آن کسی می‌گفت که من هستم . پس به او می‌گفتند :چطور چشمان تو باز شدند؟ آن یکی جواب داد و گفت :مردی که عیسی نامیده می شود، گل ساخت و چشم های من را مالید و به من گفت :برو به استخر سیلوام و بشو .پس رفتم و شستم، بینایی یافتم .پس به او گفتند :آن یکی کجاست؟ می‌گوید :نمی‌دانم .او را که زمانی نابینا بود نزد فریسیان می‌برند .و روز سبت بود وقتی که عیسی گل را ساخت و چشمان او را باز کرد .پس دوباره فریسیان هم از او می‌پرسیدند که چگونه بینایی یافت .او به آنها گفت :گل را بر چشمان من گذاشت، و شستم، و می بینم . بنابراین، بعضی از فریسیان می‌گفتند :این مرد از خدا نیست، چون سبت را نگه نمی‌دارد . دیگران می‌گفتند :چطور می‌تواند یک انسان گناهکار چنین نشانه‌هایی انجام دهد؟ و اختلافی در میان آنها بود آنها دوباره به مرد نابینا گفتند :تو درباره او چه می‌گویی، که چشمان تو را باز کرد؟ او گفت که پیامبر است .یهودیان پس درباره او باور نکردند که نابینا بود و بینایی یافت، تا زمانی که والدین کسی که بینایی یافته بود را صدا کردند و از آنها پرسیدند و گفتند :این پسر شما است که شما می‌گویید نابینا متولد شد؟ پس چطور الان می‌بیند؟ پدر و مادر او به آنها جواب دادند و گفتند :ما می‌دانیم که این پسر ما است و که نابینا متولد شد؛ اما چطور حالا می‌بیند ما نمی‌دانیم، یا چه کسی چشمان او را باز کرد ما نمی‌دانیم؛ او سن دارد، از او بپرسید، او درباره خودش صحبت خواهد کرد .پدر و مادر او این چیزها را گفتند، چون از یهودیان می‌ترسیدند؛ زیرا یهودیان قبلا توافق کرده بودند که اگر کسی او را مسیح اعتراف کند، از کنیسه اخراج شود .به خاطر این، والدین او گفتند که او سن دارد، از او بپرسید .پس آنها برای بار دوم مردی را که نابینا بود صدا زدند و به او

گفتند :به خدا جلال بده .ما می‌دانیم که این مرد گناهکار است .آن کس پس جواب داد و گفت :اگر گناهکار است نمی‌دانم، یک چیز می‌دانم، که نابینا بودم و الان می‌بینم .آنها دوباره به او گفتند :چه کاری به تو کرد؟ چطور چشمان تو را باز کرد؟ به آنها جواب داد : من قبلا به شما گفتم، و شما گوش نکردید؛ چرا دوباره می‌خواهید بشنوید؟ مگر شما هم نمی‌خواهید شاگردان او شوید؟ آنها او را توهین کردند و گفتند :تو شاگرد آن یکی هستی، اما ما شاگردان موسی هستیم .ما می‌دانیم که خدا به موسی سخن گفته است، اما نمی‌دانیم این از کجاست آن مرد جواب داد و به آنها گفت :در این شگفت انگیز است که شما نمی دانید او از کجا است، و او چشمان من را باز کرد .ما می‌دانیم که خدا گناهکاران را نمی‌شنود، اما اگر کسی خداترس باشد و اراده او را انجام دهد، این یکی را می‌شنود .از ازل شنیده نشده است که کسی چشمان نابینای مادرزاد را باز کرده باشد .اگر این یکی از خدا نبود، نمی‌توانست هیچ کاری بکند .آنها جواب دادند و به او گفتند :تو کاملا در گناهان متولد شدی، و تو به ما درس می‌دهی؟ و او را بیرون انداختند .عیسی شنید که آنها او را بیرون راندند، و او را پیدا کرده، به او گفت :تو به پسر خدا ایمان داری؟ آن کس جواب داد و گفت :کیست، ای خداوند، تا به او ایمان بیاورم؟ عیسی به او گفت :تو او را دیده‌ای و آن کسی که با تو صحبت می‌کند همان است .او گفت :ایمان دارم، خداوندا .و به او سجده کرد .و عیسی گفت :من برای داوری به این دنیا آمدم، تا آنهایی که نمی‌بینند ببینند و آنهایی که می‌بینند کور شوند .و برخی از فریسیان که با او بودند این چیزها را شنیدند و به او گفتند :مگر ما هم کور هستیم؟ عیسی به آنها گفت :اگر نابینا بودید، گناه نداشتید؛ اما حالا می‌گویید که می‌بینیم؛ پس گناه شما باقی می‌ماند.

۰۱

راستی راستی به شما می گویم، آن کسی که وارد نمی شود از طریق در به حیاط گوسفندان، بلکه بالا می رود از جای دیگر، آن کس دزد است و راهزن، اما آن کسی که وارد می شود از طریق در، چوپان گوسفندان است .برای این دربان باز می‌کند، و گوسفندان صدای او را می‌شنوند، و گوسفندان خودش را به نام صدا می‌زند و آنها را بیرون می‌برد .و هرگاه گوسفندان خود را بیرون براند، جلوی آنها می‌رود، و گوسفندان او را دنبال می‌کنند، چون صدای او را می‌شناسند؛ اما از بیگانه دنبال نخواهند کرد، بلکه از او فرار خواهند کرد، چون صدای بیگانگان را نمی‌شناسند .عیسی این مثل را به آنها گفت، اما آنها نفهمیدند که چه چیزهایی بود که او به آنها می‌گفت .پس عیسی دوباره به آنها گفت :راستی راستی به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم همه آنهایی که قبل از من آمدند، دزد هستند و راهزن، اما گوسفندان به آنها گوش ندادند .من درب هستم؛ از طریق من اگر کسی وارد شود، نجات خواهد یافت، و وارد خواهد شد و بیرون خواهد رفت، و چراگاه خواهد یافت . دزد نمی‌آید مگر اینکه بدزدد و قربانی کند و نابود کند؛ من آمدم تا زندگی داشته باشند و فراوان داشته باشند .من چوپان خوب هستم چوپان خوب روح خود را برای گوسفندان می‌گذارد؛ اما کارگر مزدی که چوپان نیست و گوسفندان مال خودش نیستند، گرگ را که می‌آید می‌بیند و گوسفندان را رها می‌کند و فرار می‌کند؛ و گرگ آنها را می‌رباید و گوسفندان را پراکنده می‌کند .کارگر مزدور فرار می‌کند، چون مزدور است و برایش اهمیتی ندارد درباره گوسفندان .من چوپان خوب هستم، و مال خودم را می‌شناسم و توسط مال خودم شناخته می‌شوم، همان‌طور که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم، و روح خودم را برای گوسفندان می‌گذارم .و اما گوسفندان دیگری دارم که از این حیاط نیستند و آنها را لازم است بیاورم و صدای مرا خواهند شنید و یک گله خواهد شد، یک چوپان به خاطر این پدر من را دوست دارد، چون من روح‌ام را می‌گذارم، تا دوباره آن را بگیرم .هیچ کس آن را از من نمی گیرد، بلکه من آن را از خودم می گذارم؛

اختیار دارم که آن را بگذارم، و اختیار دارم که دوباره آن را بگیرم؛ این فرمان را از پدرم دریافت کردم .پس دوباره شکافی در میان یهودیان به خاطر این سخنان ایجاد شد خیلی‌ها از آنها می‌گفتند :دیو دارد و دیوانه است .چرا به او گوش می‌دهید؟ دیگران می‌گفتند :این سخنان از یک دیوزده نیست .مگر دیو می‌تواند چشمان کوران را باز کند؟ جشن تقدیس در اورشلیم برگزار شد و زمستان بود و عیسی در معبد در ایوان سلیمان قدم می‌زد .یهودیان پس او را احاطه کردند و به او می‌گفتند :تا به کی روح ما را برمی‌داری؟ اگر تو مسیح هستی، با صراحت به ما بگو .عیسی به آنها جواب داد :به شما گفتم، و شما باور نمی‌کنید؛ کارهایی که من در نام پدرم انجام می‌دهم، این‌ها درباره من شهادت می‌دهند؛ اما شما باور نمی‌کنید؛ زیرا شما از گوسفندان من نیستید، همان‌طور که به شما گفتم .گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها از من پیروی می‌کنند و من به آنها زندگی جاودانی می‌دهم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و کسی آنها را از دست من نخواهد ربود .پدر من که آنها را به من داده است، بزرگتر از همه است و هیچ کس نمی تواند از دست پدر من بگیرد .من و پدر یکی هستیم .یهودیان پس دوباره سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند .عیسی به آنها جواب داد :کارهای خوب بسیاری از پدرم به شما نشان دادم، به خاطر کدام یک از آن کارها مرا سنگسار می‌کنید؟ یهودیان به او جواب دادند و گفتند :درباره کار خوب تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه درباره کفر، و چون تو انسان هستی خودت را خدا می‌کنی .عیسی به آنها جواب داد :آیا در شریعت شما نوشته نشده است، من گفتم، شما خدایان هستید؟ اگر آن کسانی را خدایان گفت که کلام خدا به سوی آنها آمد و کتاب نمی تواند منحل شود، آن کسی را که پدر تقدیس کرد و به جهان فرستاد، شما می گویید که کفر می گویی، چون گفتم پسر خدا هستم؟ اگر من کارهای پدرم را انجام نمی‌دهم، به من ایمان نیاورید؛ اما اگر انجام می‌دهم، حتی اگر به من ایمان نیاورید، به کارها ایمان بیاورید، تا بدانید و ایمان بیاورید که پدر در من است و من در او

هستم .آنها بنابراین دوباره می‌خواستند او را بگیرند، و او از دست آنها بیرون رفت .و دوباره به آن طرف اردن رفت، به آن جایی که یحیی در ابتدا تعمید می‌داد، و آنجا ماند .و بسیاری نزد او آمدند و می‌گفتند که یحیی هیچ نشانه‌ای انجام نداد، اما همه چیزهایی که یحیی درباره این گفت، راست بود .و بسیاری آنجا به او ایمان آوردند

۱۱

لعازر که بیمار بود از بیت عنیا بود، از دهکده مریم و مارتا که خواهر او بود .مریم کسی بود که خداوند را با عطر مسح کرده بود و پاهای او را با موهای خودش خشک کرده بود، که برادرش لعازر بیمار بود .پس خواهران نزد او فرستادند و گفتند :خداوندا، ببین کسی که دوست داری بیمار است .عیسی شنید و گفت :این بیماری به سوی مرگ نیست، بلکه برای جلال خداست، تا پسر خدا از طریق آن جلال داده شود عیسی، مارتا و خواهرش و لعازر را دوست داشت .پس وقتی شنید که او بیمار است، آنگاه در جایی که بود دو روز ماند؛ سپس بعد از این به شاگردان گفت :بیایید دوباره به یهودیه برویم .شاگردان به او گفتند :ربی، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند، و دوباره به آنجا می‌روی؟ عیسی جواب داد :آیا دوازده ساعت روز نیست؟ اگر کسی در روز راه برود، تلو تلو نمی‌خورد، چون نور این دنیا را می‌بیند؛ اما اگر کسی در شب راه برود، تلو تلو می‌خورد، چون نور در او نیست .او این چیزها را گفت، و بعد از این به آنها می‌گوید :لعازر، دوست ما، خوابیده است؛ اما من می‌روم تا او را بیدار کنم .پس شاگردان او گفتند :خداوندا، اگر او به خواب رفته است، نجات خواهد یافت .عیسی درباره مرگ او گفته بود، اما آنها فکر کردند که او درباره خوابیدن خواب صحبت می‌کند .پس آنگاه عیسی با صراحت به آنها گفت : لعازر مرد، و من به خاطر شما خوشحالم، تا ایمان بیاورید، چون من آنجا نبودم، اما بیایید

به سوی او برویم .توماس که دیدیموس نامیده می‌شود، پس به شاگردان همراه گفت : بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم .پس عیسی وقتی آمد، او را یافت که قبلا چهار روز در قبر داشت بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، حدود پانزده استادیون فاصله، و بسیاری از یهودیان آمده بودند نزد مارتا و مریم تا آنها را در مورد برادرشان تسلی دهند .مارتا پس وقتی شنید که عیسی می‌آید، او را ملاقات کرد؛ اما مریم در خانه نشسته بود .مارتا پس به عیسی گفت :خداوندا، اگر تو اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد .اما حالا هم می‌دانم که هر چه از خدا بخواهی، خدا به تو خواهد داد .عیسی به او می‌گوید :برادرت زنده خواهد شد . مارتا به او گفت :می‌دانم که او در رستاخیز، در روز آخر برخواهد خاست .عیسی به او گفت :من رستاخیز و زندگی هستم .آن که به من ایمان دارد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد؛ و هر کس که زنده است و به من ایمان دارد هرگز تا ابد نخواهد مرد .تو این را باور می‌کنی؟ او به او می‌گوید :بله، خداوند، من ایمان آورده‌ام که تو مسیح هستی، پسر خدا که به دنیا می‌آید .و بعد از گفتن این حرف‌ها رفت و مریم خواهر خود را مخفیانه صدا زد و گفت معلم اینجاست و تو را صدا می‌کند او وقتی شنید، سریع برخاست و به سمت او آمد .عیسی هنوز به ده نیامده بود، بلکه در جایی بود که مارتا او را ملاقات کرده بود .پس یهودیانی که با او در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند، وقتی دیدند که مریم به سرعت برخاست و بیرون رفت، او را دنبال کردند و می‌گفتند که او به سوی آرامگاه می‌رود تا آنجا گریه کند .مریم پس وقتی به جایی که عیسی بود آمد، او را دید و به پای او افتاد و به او گفت :خداوند، اگر اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد .عیسی پس وقتی او را گریه کنان دید و یهودیانی که با او آمده بودند را گریه کنان دید، در روح عمیقا متاثر شد و خود را مضطرب کرد، و گفت :کجا او را گذاشته اید؟ به او می‌گویند :خداوندا، بیا و ببین .عیسی گریه کرد . پس یهودیان می‌گفتند :ببین چگونه او را دوست می‌داشت .اما بعضی از آنها گفتند :آیا این کسی که چشمان نابینا را باز کرد، نمی‌توانست کاری کند تا این یکی هم نمیرد؟ پس عیسی،

دوباره در درون خود عمیقاً متاثر شده، به آرامگاه آمد؛ اما آن یک غار بود، و سنگی بر روی آن قرار داشت .عیسی می‌گوید :سنگ را بردارید .خواهر مرده، مارتا، به او گفت :ای خداوند، الان بو می‌دهد؛ چون چهار روز است .عیسی به او گفت :آیا به تو نگفتم که اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟ پس سنگی را که مرده در آنجا خوابیده بود برداشتند .عیسی چشمان را به بالا برد و گفت :پدر، من به تو شکر میکنم چون تو مرا شنیدی .من می‌دانستم که همیشه صدای مرا می‌شنوی، اما به خاطر جمعیتی که دور ایستاده بودند گفتم، تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی .و پس از گفتن این چیزها، با صدای بلند فریاد زد :لعازر، بیا بیرون !و آن مرده بیرون آمد که پاها و دستهایش با نوارهای کتانی بسته شده بود، و چهره‌اش با دستمال پیچیده شده بود .عیسی به آنها می‌گوید :او را آزاد کنید و بگذارید برود .بسیاری پس از یهودیان، آنهایی که نزد مریم آمده بودند و آنچه را که عیسی انجام داده بود دیده بودند، به او ایمان آوردند .اما بعضی از آنها نزد فریسیان رفتند و آنچه را که عیسی انجام داده بود به آنها گفتند .بنابراین کاهنان اعظم و فریسیان شورا را جمع کردند و می‌گفتند :چه کنیم، زیرا این مرد نشانه‌های زیادی انجام می‌دهد؟ اگر او را اینطور رها کنیم، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان خواهند آمد و هم مکان و هم ملت ما را خواهند برد .یکی از آنها، قیافا، که کاهن اعظم آن سال بود، به آنها گفت :شما هیچ چیز نمی‌دانید، و حتی فکر نمی‌کنید که برای ما سودمند است که یک انسان برای مردم بمیرد و نه اینکه تمام قوم نابود شود .این را اما از خودش نگفت، بلکه چون کاهن اعظم آن سال بود پیشگویی کرد که عیسی قرار بود برای آن قوم بمیرد، و نه فقط برای آن قوم، بلکه تا فرزندان پراکنده شده خدا را نیز در یکی جمع کند .از آن روز به بعد، آنها با هم مشورت کردند که او را بکشند عیسی بنابراین دیگر با جسارت در میان یهودیان راه نمی‌رفت، بلکه از آنجا به سرزمینی نزدیک بیابان رفت، به شهری که افرایم نامیده می‌شد، و آنجا با شاگردانش می‌ماند .و عید پسح یهودیان نزدیک بود، و بسیاری از

سرزمین قبل از عید پسح به اورشلیم بالا رفتند تا خودشان را پاک کنند .پس آنها عیسی را می‌جستند و با یکدیگر در معبد ایستاده می‌گفتند :به نظر شما چه می‌رسد، که او به جشن نخواهد آمد؟ و کاهنان اعظم و فریسیان فرمانی داده بودند که اگر کسی بداند او کجاست، گزارش کند، تا او را دستگیر کنند.

۲۱

پس عیسی شش روز قبل از عید پسح به بیت عنیا آمد، جایی که لعازر که مرده بود و او را از مردگان زنده کرده بود، بود .پس آنها در آنجا برای او شامی درست کردند، و مارتا خدمت می‌کرد؛ و لعازر یکی از کسانی بود که با او دراز کشیده بودند .مریم، پس از گرفتن یک پوند عطر ناردین اصیل بسیار گرانبها، پاهای عیسی را مسح کرد و با موهای خود پاهای او را خشک کرد؛ و خانه از بوی عطر پر شد .پس یکی از شاگردان او، یهودا پسر شمعون اسخریوطی، که قرار بود او را تحویل دهد، گفت :چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد و به فقرا داده نشد؟ او این را گفت نه به این خاطر که درباره فقرا برای او اهمیت داشت، بلکه به این خاطر که دزد بود، و صندوق پول را داشت و چیزهایی که در آن انداخته می‌شد را حمل می‌کرد .عیسی پس گفت :او را رها کن، این را برای روز دفن من نگه داشته است .فقرا را زیرا همیشه با خودتان دارید، اما مرا همیشه ندارید .جمعیت زیادی از یهودیان فهمیدند که او آنجاست، و آمدند نه فقط به خاطر عیسی، بلکه تا ایلعازر را هم ببینند که او را از مردگان برخیزانده بود .و کاهنان اعظم مشورت کردند تا لعازر را هم بکشند، چون بسیاری از یهودیان به خاطر او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند .
روز بعد جمعیت زیادی که به جشن آمده بودند، وقتی شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید، شاخه‌های درختان خرما را گرفتند و برای ملاقات او بیرون رفتند و فریاد می‌زدند :

هوشیعانا، متبارک است آن که در نام خداوند می‌آید، پادشاه اسرائیل .عیسی الاغ کوچکی پیدا کرد و بر روی آن نشست، همانطور که نوشته شده است :نترس، ای دختر صهیون، اینک پادشاه تو می‌آید در حالی که بر کره الاغ نشسته است .این چیزها را شاگردان او در ابتدا نفهمیدند، اما وقتي عيسي جلال يافت، آنگاه به یاد آوردند که این چیزها درباره او نوشته شده بود، و این چیزها را براي او انجام دادند .پس جمعیتی که با او بود شهادت می‌داد، وقتی که لعازر را از قبر صدا زد و او را از مردگان برخیزاند .به این خاطر جمعیت به ملاقات او رفتند، چون شنیده بودند که او این معجزه را انجام داده است .پس فریسیان به یکدیگر گفتند :می‌بینید که شما هیچ سودی نمی‌برید؟ ببینید، دنیا به دنبال او رفته است و بعضی یونانیان بودند از کسانی که بالا می‌رفتند تا در جشن پرستش کنند اینها پس نزد فیلیپ که از بیت‌صیدای جلیل بود آمدند و از او درخواست می‌کردند و می‌گفتند : آقا، ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم .فیلیپ می‌آید و به اندریاس می‌گوید، و دوباره اندریاس و فیلیپ به عیسی می‌گویند؛ اما عیسی به آنها جواب داد و گفت :ساعت آمده است تا پسر انسان جلال یابد .راستی راستی به شما می‌گویم، اگر دانه گندم در زمین نیفتد و نمیرد، خودش تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد، میوه زیادی می‌آورد .آن که روح خودش را دوست دارد، آن را از دست خواهد داد، و آن که در این دنیا روح خودش را نفرت دارد، آن را برای زندگی ابدی نگه خواهد داشت .اگر کسی به من خدمت کند، بگذار او از من پیروی کند، و جایی که من هستم، آنجا هم خدمتکار من خواهد بود؛ و اگر کسی به من خدمت کند، پدر او را گرامی خواهد داشت .اکنون روح من مضطرب شده است، و چه بگویم؟ پدر، مرا از این ساعت نجات بده .اما به خاطر این به این ساعت آمدم .پدر، به نام خود جلال بده .پس صدایی از آسمان آمد :جلال دادم و دوباره جلال خواهم داد .پس جمعیت که ایستاده بود و شنیده بود، می‌گفت رعد شده است .دیگران می‌گفتند :پیام‌آور به او سخن گفته است .عیسی جواب داد و گفت :این صدا به خاطر من نشده است، بلکه به

خاطر شما .اکنون داوری این جهان است، اکنون حاکم این جهان به بیرون انداخته خواهد شد؛ و من اگر از زمین بلند شوم، همه را به سوی خودم خواهم کشید .این را می‌گفت و اشاره می‌کرد که به چه نوع مرگی قرار بود بمیرد .جمعیت به او جواب داد :ما از شریعت شنیدیم که مسیح تا ابد باقی می‌ماند، و چگونه تو می‌گویی لازم است پسر انسان بالا برده شود؟ این پسر انسان کیست؟ پس عیسی به آنها گفت :هنوز زمان کمی نور با شماست .راه بروید تا نور دارید، تا تاریکی شما را فرا نگیرد، و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند کجا می‌رود .تا نور را دارید، به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید . عیسی این چیزها را گفت و پس از رفتن از آنها پنهان شد .اما با اینکه او این همه نشانه‌ها را جلوي آنها انجام داده بود، آنها به او ایمان نیاوردند، تا کلام اشعیا نبي که گفته بود برآورده شود :خداوندا، چه کسي به شنیدن ما ایمان آورد؟ و بازوی خداوند به که آشکار شد؟ به خاطر این نمی‌توانستند ایمان بیاورند، چون دوباره اشعیا گفت :او چشمان آنها را کور کرده است و قلب آنها را سخت کرده است، تا با چشمان نبینند و با قلب درک نکنند و بازگشت نکنند، و من آنها را شفا دهم .اشعیا این چیزها را گفت زمانی که جلال او را دید و درباره او سخن گفت .با این حال با وجود این، از حاکمان بسیاری به او ایمان آوردند، اما به خاطر فریسیان اقرار نمی کردند تا از کنیسه اخراج نشوند؛ زیرا شهرت مردم را بیشتر از شهرت خدا دوست داشتند .عیسی فریاد زد و گفت :آن که به من ایمان می‌آورد به من ایمان نمی‌آورد، بلکه به آن که مرا فرستاده است، و آن که مرا می‌بیند، آن که مرا فرستاده است را می‌بیند .من به عنوان نور به این دنیا آمده‌ام، تا هر کسی که به من ایمان می‌آورد در تاریکی باقی نماند .و اگر کسی سخنان مرا بشنود و ایمان نیاورد، من او را داوری نمی‌کنم؛ زیرا نیامدم تا جهان را داوری کنم، بلکه تا جهان را نجات دهم .آن که مرا رد می‌کند و سخنان مرا نمی‌پذیرد، داورنده‌ای دارد؛ کلامی که من گفتم، آن او را در روز آخر داوری خواهد کرد؛ زیرا من از خودم سخن نگفتم، بلکه پدری که مرا فرستاد خودش به من

فرمان داد که چه بگویم و چه سخن بگویم؛ و می‌دانم که فرمان او زندگی جاودان است . بنابراین چیزهایی که من صحبت می‌کنم، درست همانطور که پدر به من گفته است، اینطور صحبت می‌کنم.

۳۱

قبل از جشن عید پسح، عیسی می‌دانست که ساعت او آمده است تا از این دنیا به سوی پدر برود، چون خودی‌های خود را که در دنیا بودند دوست داشته بود، تا آخر آنها را دوست داشت .و وقتی شام اتفاق افتاده بود، شیطان قبلاً در قلب یهودا پسر شمعون اسخریوطی انداخته بود که او را تحویل دهد، عیسی می‌دانست که پدر همه چیز را در دستان او داده بود، و اینکه از خدا بیرون آمده بود و به سوی خدا می‌رود، از شام برخاست و لباس‌هایش را کنار گذاشت، و حوله‌ای برداشت و خودش را بست .سپس او آب را در لگن ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای که به کمر بسته بود . پس می‌آید به سوی شمعون پطرس، و آن یکی به او می‌گوید :خداوندا، تو پاهای مرا می‌شویی؟ عیسی جواب داد و به او گفت :آنچه من انجام می‌دهم، تو الان نمی‌دانی، اما بعد از این‌ها خواهی دانست .پطرس به او گفت :تو هرگز پاهای مرا نخواهی شست .عیسی به او جواب داد :اگر من تو را نشویم، تو با من قسمتی نداری .شمعون پطرس به او می‌گوید :خداوندا، نه فقط پاهای من، بلکه دست‌ها و سر را هم .عیسی به او می‌گوید : کسی که غسل کرده نیازی ندارد جز اینکه پاهایش را بشوید، بلکه تمام پاک است؛ و شما پاک هستید، اما نه همه .او می‌دانست کسی را که او را تحویل می‌داد، به خاطر این گفت : همه شما پاک نیستید .وقتی پس پاهای آنها را شست و جامه‌های خود را برداشت، دوباره دراز کشید و به آنها گفت :می‌دانید برای شما چه کرده‌ام؟ شما مرا معلم و خداوند صدا

می‌زنید، و درست می‌گویید، زیرا من هستم .اگر پس من پاهای شما را شستم، من که خداوند و معلم هستم، شما هم باید پاهای یکدیگر را بشویید .چرا که من مثالی به شما داده‌ام، تا همان‌طور که من برای شما انجام دادم، شما هم انجام دهید؛ آمین آمین به شما می‌گویم، برده بزرگ‌تر از ارباب خودش نیست، و نه رسول بزرگ‌تر از کسی که او را فرستاده است .اگر این چیزها را می‌دانید، مبارک هستید اگر آنها را انجام دهید .من درباره همه شما نمی‌گویم؛ من می‌دانم چه کسانی را انتخاب کرده‌ام، اما تا نوشته تکمیل شود، آن کسی که با من نان می‌خورد پاشنه خود را بر من بلند کرد .از همین الان به شما می‌گویم قبل از اینکه اتفاق بیفتد، تا وقتی که اتفاق بیفتد شما ایمان بیاورید که من هستم .راستی راستی به شما می‌گویم، آن که می‌پذیرد اگر کسی را بفرستم، مرا می‌پذیرد، و آن که مرا می‌پذیرد، آن کسی را که مرا فرستاده است می‌پذیرد .عیسی این چیزها را گفته، در روح مضطرب شد و شهادت داد و گفت :راستی راستی به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تحویل خواهد داد .شاگردان پس به یکدیگر نگاه می‌کردند، سردرگم بودند درباره اینکه او درباره چه کسی حرف می‌زند .یکی از شاگردان او بود که در آغوش عیسی تکیه داده بود، که عیسی او را دوست داشت؛ پس شمعون پطرس به او اشاره کرد که بپرسد چه کسی است که درباره‌اش می‌گوید .و آن کسی که بر سینه عیسی افتاده بود به او می‌گوید : خداوند، کیست؟ عیسی جواب می‌دهد :آن کسی است که من تکه نان را فرو برده به او بدهم .و نان را فرو برده، به یهودا پسر شمعون اسخریوطی می‌دهد .و بعد از لقمه، آن وقت شیطان وارد او شد پس عیسی به او گفت :آنچه انجام می‌دهی، سریع‌تر انجام بده .اما این را هیچ کس از کسانی که دراز کشیده بودند نفهمید که برای چه به او گفت؛ زیرا برخی فکر می‌کردند، چون یهودا صندوق پول را داشت، که عیسی به او می‌گوید، بخر آنچه را که ما برای عید نیاز داریم، یا به فقرا که چیزی بدهد .پس او که آن لقمه را گرفته بود، فورا بیرون رفت و شب بود .وقتی پس بیرون رفت، عیسی می‌گوید :حالا پسر انسان جلال

یافت، و خدا در او جلال یافت .اگر خدا در او جلال یافت، خدا هم او را در خودش جلال خواهد داد، و فورا او را جلال خواهد داد .بچه‌های کوچک، هنوز کمی با شما هستم .شما مرا جستجو خواهید کرد، و همانطور که به یهودیان گفتم که جایی که من می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید، و الان به شما می‌گویم .فرمان جدیدی به شما می‌دهم که یکدیگر را دوست بدارید، همان‌طور که من شما را دوست داشتم که شما هم یکدیگر را دوست بدارید . از این همه خواهند دانست که شما شاگردان من هستید، اگر محبت به یکدیگر داشته باشید .شمعون پطرس به او گفت :خداوندا، کجا می‌روی؟ عیسی به او جواب داد :جایی که من می‌روم، تو قادر نیستی الان مرا دنبال کنی، اما بعدا مرا دنبال خواهی کرد .پطرس به او می‌گوید :خداوندا، چرا نمی‌توانم الان از تو پیروی کنم؟ روح خود را برای تو خواهم گذاشت .عیسی به او جواب داد :جان تو را برای من خواهی گذاشت؟ آمین آمین به تو می‌گویم، خروس صدا نخواهد کرد تا اینکه مرا سه بار انکار کنی

۴۱

دل شما مضطرب نشود، به خدا ایمان دارید و به من ایمان دارید .در خانه پدرم اتاق‌های زیادی هست، اگر نبود به شما می‌گفتم .می‌روم تا جایی برای شما آماده کنم، و اگر بروم و جایی برای شما آماده کنم، دوباره می‌آیم و شما را نزد خودم می‌برم، تا جایی که من هستم شما هم باشید .و کجا من می‌روم می‌دانید، و راه را می‌دانید .توماس به او می‌گوید :ای خداوند، ما نمی‌دانیم کجا می‌روی؛ و چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟ عیسی به او می‌گوید :من راه و حقیقت و زندگی هستم، هیچ کس به سوی پدر نمی‌آید مگر از طریق من .اگر شما مرا می‌شناختید، پدرم را هم می‌شناختید .و از همین حالا شما او را می‌شناسید و او را دیده‌اید .فیلیپ به او گفت :خداوند، پدر را به ما نشان بده و برای ما

کافی است .عیسی به او گفت :این همه زمان با شما هستم، و تو مرا نشناخته‌ای، فیلیپ؟ کسی که مرا دیده است، پدر را دیده است؛ و چگونه تو می‌گویی، پدر را به ما نشان بده؟ آیا تو باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ کلماتی که من به شما می‌گویم، از خودم نمی‌گویم؛ اما پدری که در من می‌ماند، خودش این کارها را انجام می‌دهد .به من ایمان بیاورید که من در پدر هستم و پدر در من است، و اگر نه، به خاطر کارهای خودشان به من ایمان بیاورید .راستی راستی به شما می‌گویم، آن کسی که به من ایمان دارد، کارهایی که من انجام می‌دهم او هم انجام خواهد داد، و بزرگتر از اینها انجام خواهد داد، چون من به سوی پدرم می‌روم، و هر چه در نام من بخواهید، این را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد .اگر چیزی را به نام من بخواهید، من آن را انجام خواهم داد .اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگه دارید، و من از پدر خواهم خواست و او یار دیگری به شما خواهد داد، تا با شما تا ابد بماند، روح حقیقت، که دنیا نمی تواند آن را دریافت کند، چون آن را نمی بیند و نه آن را می شناسد؛ اما شما آن را می شناسید، چون نزد شما می ماند و در شما خواهد بود .شما را یتیم نخواهم گذاشت؛ به سوی شما می‌آیم . هنوز کمی و دنیا مرا دیگر نمی‌بیند، اما شما مرا می‌بینید، چون من زنده هستم و شما زنده خواهید بود .در آن روز شما خواهید دانست که من در پدرم هستم و شما در من هستید و من در شما هستم .آن کسی که فرمان‌های مرا دارد و آنها را نگه می‌دارد، آن کس است که مرا دوست دارد؛ و آن کسی که مرا دوست دارد توسط پدرم دوست داشته خواهد شد، و من او را دوست خواهم داشت و خودم را به او آشکار خواهم کرد .یهودا، نه آن اسخریوطی، به او می‌گوید :خداوندا، و چه شده است که تو قصد داری خودت را به ما آشکار کنی و نه به دنیا؟ عیسی جواب داد و به او گفت :اگر کسی مرا دوست دارد، کلام مرا نگه خواهد داشت، و پدر من او را دوست خواهد داشت، و به سوی او خواهیم آمد و منزل نزد او خواهیم ساخت .کسی که مرا دوست ندارد، کلمات مرا نگه نمی‌دارد؛ و کلمه‌ای

که شما می‌شنوید مال من نیست، بلکه مال پدری است که مرا فرستاده است .این چیزها را به شما گفته‌ام در حالی که در میان شما باقی مانده‌ام، اما وکیل، روح القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و همه چیزهایی را که به شما گفتم به شما یادآوری خواهد کرد .صلح را به شما می‌گذارم، صلح خودم را به شما می‌دهم؛ نه همانطور که دنیا می‌دهد، من به شما می‌دهم .دل شما مشوش نشود و نترسد .شما شنیدید که من به شما گفتم، من می‌روم و به سوی شما می‌آیم؛ اگر شما مرا دوست می‌داشتید، شاد می‌شدید که گفتم، من به سوی پدر می‌روم؛ چون پدر من از من بزرگتر است؛ و اکنون به شما گفته‌ام پیش از آنکه اتفاق بیفتد، تا وقتی که اتفاق بیفتد ایمان بیاورید .دیگر چیزهای زیادی با شما صحبت نخواهم کرد، زیرا حاکم جهان می‌آید و در من چیزی ندارد، اما تا جهان بداند که پدر را دوست دارم و همانطور که پدر به من فرمان داد، اینطور انجام می‌دهم .برخیزید، بیایید از اینجا برویم.

۵۱

من تاک راستین هستم و پدر من کشاورز است .هر شاخه‌ای در من که میوه نمی‌آورد، او آن را برمی‌دارد، و هر شاخه‌ای که میوه می‌آورد، او آن را پاک می‌کند تا میوه بیشتری بیاورد . شما از قبل پاک هستید به خاطر کلامی که به شما گفته‌ام .بمانید در من، و من در شما . همانطور که شاخه نمی‌تواند از خودش میوه بیاورد، اگر در تاک نماند، همینطور شما هم نمی‌توانید، اگر در من نمانید .من تاک هستم، شما شاخه‌ها هستید .آن که در من باقی می‌ماند و من در او، این کسی میوه فراوان می‌آورد، زیرا بدون من نمی‌توانید هیچ کاری انجام دهید .اگر کسی در من نماند، بیرون انداخته می‌شود همانند شاخه و خشک می‌شود، و آنها را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند، و سوخته می‌شود .اگر در من بمانید و کلمات

من در شما بماند، هر چه بخواهید درخواست کنید، و برای شما انجام خواهد شد .در این پدرم جلال داده شد، تا میوه زیاد بیاورید و شاگردان من شوید .همانطور که پدر مرا دوست داشته است، من هم شما را دوست داشته‌ام؛ در محبت من بمانید .اگر فرمان‌های مرا نگه دارید، در محبت من باقی خواهید ماند، همان‌طور که من فرمان‌های پدرم را نگه داشته‌ام و در محبت او باقی می‌مانم .این چیزها را به شما گفته‌ام تا شادی من در شما بماند و شادی شما کامل شود .این فرمان من است، که شما یکدیگر را دوست بدارید همانطور که من شما را دوست داشتم .هیچ کس عشقی بزرگتر از این ندارد، که کسی روح خود را برای دوستان خود بگذارد .شما دوستان من هستید اگر آنچه را که من به شما فرمان می‌دهم انجام دهید .دیگر شما را بندگان نمی‌گویم، چون بنده نمی‌داند ارباب او چه می‌کند؛ اما شما را دوستان گفته‌ام، چون همه چیزهایی که از پدرم شنیدم به شما آشکار کردم .شما مرا انتخاب نکردید، بلکه من شما را انتخاب کردم، و شما را قرار دادم تا بروید و میوه بیاورید، و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من بخواهید، به شما بدهد .این چیزها را به شما دستور می‌دهم، تا یکدیگر را دوست بدارید .اگر دنیا از شما نفرت دارد، بدانید که اول از شما، از من نفرت داشته است .اگر از دنیا بودید، دنیا آنچه را که خودش بود دوست می‌داشت؛ اما چون از دنیا نیستید، بلکه من شما را از دنیا برگزیدم، به خاطر این دنیا از شما نفرت دارد .به یاد بیاورید کلمه‌ای را که من به شما گفتم :برده‌ای بزرگتر از ارباب خودش نیست .اگر مرا آزار دادند، شما را هم آزار خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگه داشتند، کلام شما را هم نگه خواهند داشت .اما همه این چیزها را به شما خواهند کرد به خاطر نام من، چون آنها کسی را که مرا فرستاده نمی‌شناسند .اگر نمی‌آمدم و با آنها صحبت نمی‌کردم، گناه نداشتند؛ اما اکنون بهانه‌ای درباره گناه خودشان ندارند .آن که از من نفرت دارد، از پدرم نیز نفرت دارد .اگر کارهایی را که هیچ کس دیگری انجام نداده بود در میان آنها انجام نمی‌دادم، گناه نداشتند، اما اکنون هم دیده‌اند و هم نفرت ورزیده‌اند هم

به من و هم به پدرم .اما تا کلمه ای که در شریعت آنها نوشته شده تحقق یابد، که آنها از من بدون دلیل نفرت کردند .وقتی که یار و مددکار بیاید که من او را از پدر برای شما خواهم فرستاد، روح حقیقت که از پدر بیرون می‌آید، آن یکی درباره من شهادت خواهد داد؛ و شما هم شهادت می‌دهید، چون از آغاز با من بوده‌اید.

۶۱

این چیزها را به شما گفته‌ام تا لغزش نخورید .شما را از جماعت اخراج خواهند کرد، اما ساعتی می‌آید که هر کسی که شما را بکشد فکر کند که عبادتی به خدا تقدیم می‌کند و این کارها را خواهند کرد، چون پدر را نشناختند و نه مرا .اما این چیزها را به شما گفته‌ام تا وقتی که آن زمان فرا برسد، آنها را به یاد بیاورید که من به شما گفته بودم .اما این چیزها را از ابتدا به شما نگفتم، چون با شما بودم .اما اکنون من به سوی کسی که مرا فرستاده است می‌روم، و هیچ کس از شما از من نمی‌پرسد کجا می‌روی، بلکه چون این چیزها را به شما گفته‌ام، غم دل شما را پر کرده است .اما من حقیقت را به شما می‌گویم :برای شما سودمند است که من بروم .اگر من نروم، یار نخواهد آمد به سوی شما، اما اگر بروم، او را به سوی شما خواهم فرستاد، و وقتی آن یکی بیاید، جهان را درباره گناه و درباره عدالت و درباره داوری متقاعد خواهد کرد .درباره گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند؛ درباره عدالت، زیرا که به سوی پدرم می‌روم و دیگر مرا نمی‌بینید؛ درباره داوری، زیرا که فرمانروای این جهان داوری شده است .هنوز چیزهای زیادی دارم که به شما بگویم، اما شما نمی‌توانید الان آن را تحمل کنید .وقتی اما او بیاید، روح حقیقت، شما را به سوی تمام حقیقت راهنمایی خواهد کرد؛ زیرا از خودش صحبت نخواهد کرد، بلکه هر چه بشنود صحبت خواهد کرد، و چیزهای آینده را به شما اعلام خواهد کرد .آن یکی مرا جلال خواهد

داد، زیرا از آن من خواهد گرفت و به شما اعلام خواهد کرد .همه چیزهایی که پدر دارد مال من است .به خاطر این گفتم که از مال من خواهد گرفت و به شما اعلام خواهد کرد . اندکی و مرا نمی بینید، و باز اندکی و مرا خواهید دید، زیرا من به سوی پدر می روم .پس بعضی از شاگردان او به یکدیگر گفتند :این چیست که به ما می‌گوید، کمی و مرا نمی‌بینید، و دوباره کمی و مرا خواهید دید، و اینکه من به سوی پدر می‌روم؟ پس می‌گفتند :این چیست که او می‌گوید اندکی؟ ما نمی‌دانیم چه می‌گوید .عیسی پس فهمید که می‌خواستند از او بپرسند، و به آنها گفت :درباره این با یکدیگر می‌جویید که گفتم، اندکی و مرا نمی‌بینید، و باز اندکی و مرا خواهید دید؟ راستی راستی به شما می‌گویم که شما گریه خواهید کرد و ماتم خواهید گرفت، اما دنیا شادی خواهد کرد؛ شما اما غمگین خواهید شد، اما غم شما به شادی تبدیل خواهد شد؛ زن وقتی زایمان می‌کند، غم دارد، چون ساعت او آمده است؛ اما وقتی کودک را به دنیا می‌آورد، دیگر رنج را به یاد نمی‌آورد به خاطر شادی، چون انسانی به دنیا متولد شده است .و شما پس اکنون غم دارید اما دوباره شما را خواهم دید و دل شما شاد خواهد شد و شادی شما را هیچ کس از شما نمی گیرد و در آن روز از من چیزی نخواهید پرسید؛ آمین آمین به شما می‌گویم که هر چه از پدر به نام من بخواهید، به شما خواهد داد .تا به حال شما چیزی را به نام من نخواسته‌اید؛ بخواهید و خواهید گرفت، تا شادی شما کامل باشد .این چیزها را در امثال به شما گفته‌ام، اما ساعتی می‌آید که دیگر در امثال به شما نخواهم گفت، بلکه با صراحت درباره پدر به شما اعلام خواهم کرد .در آن روز به نام من درخواست خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من از پدر درباره شما درخواست خواهم کرد زیرا خود پدر شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و ایمان آورده‌اید که من از خدا آمده‌ام من از پدر بیرون آمدم و به دنیا آمده‌ام .دوباره دنیا را ترک می‌کنم و به سوی پدر می‌روم .شاگردان او به او گفتند : ببین، حالا با صراحت صحبت می‌کنی و هیچ مثلی نمی‌گویی .اکنون ما می‌دانیم که تو

همه چیز را می‌دانی و نیازی نداری که کسی از تو بپرسد .در این ما ایمان داریم که تو از خدا بیرون آمدی .عیسی به آنها جواب داد :الان ایمان می آورید؟ اینک ساعتی می آید، و حالا آمده است، تا شما پراکنده شوید، هر کس به خانه خودش، و مرا تنها رها کنید .و من تنها نیستم، چون پدر با من است .این چیزها را به شما گفته‌ام تا در من آرامش داشته باشید .در دنیا مصیبت خواهید داشت، اما شجاعت به خرج دهید، من دنیا را فتح کرده‌ام.

۷۱

عیسی این چیزها را گفت و چشمان خود را به آسمان بلند کرد و گفت :پدر، ساعت آمده است؛ پسر خود را جلال بده تا پسر تو هم تو را جلال دهد، همانطور که به او اختیار بر تمام جسم دادی تا هر آنچه به او داده‌ای به آنها زندگی ابدی بدهد .و این است حیات جاودان که تو را خدای یگانه حقیقی بشناسند و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای .من تو را بر روی زمین جلال دادم، کاری را که به من داده‌ای تا انجام دهم تمام کردم؛ و حالا تو مرا جلال بده، ای پدر، نزد خودت با جلالی که داشتم پیش از آنکه جهان نزد تو باشد .من نام تو را به مردمانی که از دنیا به من داده‌ای آشکار کردم .آنها مال تو بودند و تو آنها را به من داده‌ای، و آنها کلام تو را نگه داشته‌اند .اکنون آنها دانسته‌اند که همه چیزهایی که به من داده‌ای از توست؛ زیرا کلماتی که به من داده‌ای به آنها داده‌ام، و آنها دریافت کردند، و واقعاً دانستند که از تو بیرون آمده‌ام، و ایمان آوردند که تو مرا فرستاده‌ای .من درباره آنها درخواست می‌کنم، درباره دنیا درخواست نمی‌کنم، بلکه درباره کسانی که به من داده‌ای، چون از آن تو هستند، و همه چیزهای من از آن تو است و چیزهای تو از من است، و در آنها جلال یافته‌ام .و دیگر من در دنیا نیستم، و اینها در دنیا هستند، و من به سوی تو می‌آیم . پدر مقدس، آنها را در نام تو که به من داده‌ای نگه دار، تا یک باشند همان‌طور که ما

هستیم .وقتی من با آنها در دنیا بودم، من آنها را در نام تو نگه می‌داشتم .کسانی که به من داده بودی را حفظ کردم، و هیچ کس از آنها هلاک نشد مگر پسر هلاکت، تا نوشته برآورده شود .اما اکنون به سوی تو می‌آیم و این چیزها را در دنیا می‌گویم تا شادی من را که در آنها کامل شده است داشته باشند .من کلام تو را به آنها داده‌ام، و دنیا از آنها نفرت کرد، چون آنها از دنیا نیستند، همان‌طور که من از دنیا نیستم .من درخواست نمی‌کنم که تو آنها را از دنیا برداری، بلکه که تو آنها را از شریر نگه داری .از دنیا نیستند، همانطور که من از دنیا نیستم .ایشان را در حقیقت تو مقدس کن؛ کلمه تو حقیقت است .همانطور که تو مرا به دنیا فرستادی، من هم آنها را به دنیا فرستادم .و برای آنها من خودم را تقدیس می‌کنم، تا آنها نیز در حقیقت تقدیس شده باشند .نه فقط درباره اینها می پرسم، بلکه درباره کسانی که از طریق کلام آنها به من ایمان می آورند، تا همه یک باشند، همانطور که تو، پدر، در من هستی و من در تو هستم، تا آنها هم در ما یک باشند، تا دنیا ایمان بیاورد که تو مرا فرستادی .و من جلالی که تو به من داده‌ای را به آنها داده‌ام، تا آنها یک باشند همان‌طور که ما یک هستیم، من در آنها و تو در من، تا آنها کامل شده به یک باشند، و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی و آنها را دوست داشته‌ای همان‌طور که مرا دوست داشته‌ای .پدر، آنها را که به من داده‌ای، می‌خواهم که جایی که من هستم آنها هم با من باشند، تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا مرا پیش از بنیاد جهان دوست داشته‌ای .پدر عادل، و دنیا تو را نشناخت، اما من تو را شناختم، و اینها شناختند که تو مرا فرستادی، و من نام تو را به آنها شناساندم و خواهم شناساند، تا محبتی که تو مرا دوست داشتی در آنها باشد، و من در آنها.

۸۱

عیسی این را گفته، با شاگردان خود به آن طرف سیل قدرون بیرون رفت، جایی که باغی بود، که او و شاگردانش داخل آن شدند .یهودا که او را تحویل می‌داد هم آن مکان را می‌دانست، زیرا عیسی اغلب با شاگردانش در آنجا جمع می‌شد .پس یهودا که گروه سربازان و خدمتکاران را از کاهنان اعظم و فریسیان گرفته بود، با چراغ‌ها و مشعل‌ها و سلاح‌ها به آنجا می‌آید عیسی پس از دانستن همه چیزهایی که بر او می‌آمد بیرون رفت و به آنها گفت :چه کسی را می‌گردید؟ آنها به او جواب دادند :عیسی ناصری را .عیسی به آنها می‌گوید :من هستم .یهودا که او را تحویل می‌داد هم با آنها ایستاده بود .پس وقتی که به آنها گفت که من هستم، به عقب رفتند و بر زمین افتادند .پس دوباره از آنها پرسید :چه کسی را می‌جویید؟ آنها گفتند :عیسی ناصری را .عیسی جواب داد :به شما گفتم که من هستم .اگر پس مرا می‌جویید، بگذارید اینها بروند، تا سخنی که گفت برآورده شود که آنها را که به من داده‌ای، از آنها هیچ‌کس را گم نکردم .شمعون پطرس که شمشیری داشت، آن را کشید و غلام کاهن اعظم را زد و گوش راست او را برید؛ و نام آن غلام ملخس بود .عیسی پس به پطرس گفت :شمشیر را در غلاف بگذار .جامی را که پدر به من داده است، آیا ننوشم؟ پس گروه سربازان و فرمانده نظامی و خدمتکاران یهودیان عیسی را گرفتند و او را بستند، و او را نزد حنا اول بردند؛ زیرا او پدرزن قیافا بود، که کاهن اعظم آن سال بود .و قیافا کسی بود که به یهودیان مشورت داده بود که سودمند است یک انسان برای قوم هلاک شود .شمعون پطرس و شاگرد دیگر عیسی را دنبال می‌کردند آن شاگرد برای کاهن اعظم شناخته شده بود، و همراه عیسی به حیاط کاهن اعظم وارد شد؛ اما پطرس بیرون کنار در ایستاده بود .پس شاگرد دیگر که نزد کاهن اعظم شناخته شده بود، بیرون رفت و به دربان گفت و پطرس را داخل آورد .پس کنیز دربان به پطرس مي‌گويد :مگر تو هم از شاگردان همين مرد نيستي؟ او می‌گوید :من نیستم غلامان و خدمتکاران ایستاده بودند که آتش زغالی ساخته بودند، چون سرد بود، و خودشان را گرم می‌کردند؛ و پطرس با آنها

ایستاده بود و خودش را گرم می‌کرد .پس کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان او و درباره تعلیم او پرسید .عیسی به او جواب داد :من با جسارت به دنیا سخن گفتم، من همیشه در مجمع و در معبد تعلیم دادم، جایی که همیشه یهودیان جمع می شوند، و در پنهانی هیچ چیز نگفتم چرا از من سوال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند بپرس چه به آنها گفتم؛ ببین اینها می‌دانند که من چه گفتم .اما وقتی او این چیزها را گفت، یکی از خدمتکاران که ایستاده بود، یک سیلی به عیسی زد و گفت :اینطور به کاهن اعظم جواب می دهی؟ عیسی به او جواب داد :اگر بد صحبت کردم، شهادت بده درباره بدی، اما اگر خوب صحبت کردم، چرا مرا میزنی؟ حنا او را در حالی که بسته شده بود نزد قیافا کاهن اعظم فرستاد .شمعون پطرس ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد .پس به او گفتند :مگر تو هم از شاگردان او نیستی؟ پس آن کس انکار کرد و گفت :نیستم .یکی از غلامان کاهن اعظم که خویشاوند کسی بود که پطرس گوش او را برید، می گوید :آیا من تو را در باغ با او ندیدم؟ دوباره پس پطرس انکار کرد، و فورا خروس بانگ زد .پس عیسی را از قیافا به پریتوریوم می برند، صبح بود، و خودشان به داخل پریتوریوم وارد نشدند تا ناپاک نشوند، بلکه تا عید پسح را بخورند .پس پیلاتوس به سوی آنها بیرون آمد و گفت :چه اتهامی علیه این مرد می‌آورید؟ آنها جواب دادند و به او گفتند :اگر این یکی بدکار نبود، ما او را به تو تحویل نمی‌دادیم .پس پیلاتوس به آنها گفت :شما او را بگیرید و طبق قانون خودتان او را داوری کنید .یهودیان بنابراین به او گفتند :برای ما اجازه داده نشده است که کسی را بکشیم، تا کلام عیسی که گفته بود برآورده شود، آن کلامی که نشان می‌داد به چه نوع مرگی قرار بود بمیرد .پس پیلاتوس دوباره وارد پریتوریوم شد و عیسی را صدا زد و به او گفت :تو پادشاه یهودیان هستی؟ عیسی به او جواب داد :از خودت تو این را می‌گویی یا دیگران به تو درباره من گفتند؟ پیلاطس جواب داد مگر من یهودی هستم؟ ملت خودت و کاهنان اعظم تو را به من تحویل دادند؛ چه کار کردی؟ عیسی جواب داد :پادشاهی من از

این دنیا نیست .اگر پادشاهی من از این دنیا بود، خدمتکاران من می‌جنگیدند تا من به یهودیان تحویل داده نشوم .اما حالا پادشاهی من از اینجا نیست .پس پیلاتوس به او گفت :پس تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد :تو می‌گویی که من پادشاه هستم .من برای این متولد شده‌ام و برای این به دنیا آمده‌ام، تا به حقیقت شهادت دهم .هر کسی که از حقیقت است، صدای مرا می‌شنود .پیلاطس به او می‌گوید :حقیقت چیست؟ و این را گفته، دوباره بیرون رفت به سوی یهودیان و به آنها می‌گوید :من هیچ جرمی در او پیدا نمی‌کنم .اما عادتی برای شما هست که یک نفر را در عید پسح برای شما آزاد کنم .پس می‌خواهید پادشاه یهودیان را برای شما آزاد کنم؟ پس همه دوباره فریاد زدند و گفتند :نه این یکی، بلکه باراباس را .و باراباس راهزن بود

۹۱

پس آنگاه پیلاتوس، عیسی را گرفت و شلاق زد .و سربازان تاجی از خارها بافته، آن را بر سر او گذاشتند و لباسی ارغوانی بر او پوشاندند و می‌گفتند :درود بر تو، ای پادشاه یهودیان، و به او سیلی می‌زدند .پس پیلاتوس دوباره بیرون رفت و به آنها گفت :ببینید، من او را برای شما بیرون می آورم تا بدانید که در او هیچ گناهی پیدا نمی کنم .پس عیسی بیرون رفت در حالی که تاج خاردار و ردای ارغوانی را پوشیده بود، و به آنها گفت :ببینید این مرد .پس وقتی کاهنان اعظم و خادمان او را دیدند، فریاد زدند و گفتند :مصلوبش کن، مصلوبش کن .پیلاطس به آنها گفت :شما او را بگیرید و مصلوب کنید، زیرا من در او علتی پیدا نمی‌کنم .یهودیان به او جواب دادند :ما قانون داریم، و طبق قانون ما او باید بمیرد، چون خودش را پسر خدا ساخت .وقتی پیلاطس این سخن را شنید، بیشتر ترسید و دوباره داخل قصر فرمانداری شد و به عیسی گفت :تو از کجا هستی؟ اما عیسی به او

جوابی نداد .پس پیلاتوس به او گفت :با من صحبت نمی‌کنی؟ نمی‌دانی که من اختیار دارم تو را به صلیب بکشم و اختیار دارم تو را آزاد کنم؟ عیسی جواب داد :تو هیچ اختیاری بر من نداشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود؛ به خاطر این، کسی که مرا به تو تحویل می‌دهد گناه بزرگتری دارد .از این پس پیلاتوس می‌خواست او را آزاد کند، اما یهودیان فریاد می‌زدند و می‌گفتند :اگر این را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی .هر کسی که خودش را پادشاه می‌کند علیه قیصر سخن می‌گوید .پس پیلاتوس وقتی این سخن را شنید، عیسی را بیرون آورد و بر تخت داوری در جایی که سنگفرش نامیده می‌شود و به عبری جباتا است، نشست .و روز آماده‌سازی عید پسح بود و ساعت حدود ششم بود .و به یهودیان گفت :ببینید پادشاه شما .اما آنها فریاد زدند :برش دار، برش دار، او را مصلوب کن !پیلاطس به آنها گفت :پادشاه شما را به صلیب بکشم؟ کاهنان بزرگ جواب دادند :ما پادشاهی نداریم جز قیصر .آنگاه پس او را به آنها تحویل داد تا مصلوب شود .آنها عیسی را تحویل گرفتند و بردند، و او در حالی که صلیب خود را حمل می‌کرد بیرون رفت به جایی که مکان جمجمه نامیده می‌شود، که به عبری جلجتا گفته می‌شود، جایی که او را مصلوب کردند، و با او دو نفر دیگر را از این طرف و از آن طرف، و عیسی را در وسط . پیلاطس یک کتیبه نوشت و آن را بر صلیب گذاشت و نوشته شده بود :عیسی ناصری، پادشاه یهودیان .بنابراین بسیاری از یهودیان این نوشته را خواندند، چون مکانی که عیسی در آن مصلوب شد نزدیک شهر بود، و به عبری، یونانی و لاتینی نوشته شده بود .بنابراین کاهنان اعظم یهودیان به پیلاطس می‌گفتند :ننویس پادشاه یهودیان، بلکه اینکه او گفت من پادشاه یهودیان هستم .پیلاطس جواب داد :آنچه نوشته‌ام، نوشته‌ام .سربازان پس وقتی عیسی را مصلوب کردند، لباس‌های او را گرفتند و چهار قسمت کردند، برای هر سرباز یک قسمت، و پیراهن را .اما پیراهن بدون درز بود، از بالا بافته شده در تمام آن .پس به یکدیگر گفتند :آن را پاره نکنیم، بلکه درباره آن قرعه بیندازیم که از آن چه کسی خواهد

بود، تا نوشته‌ای که می‌گوید برآورده شود :جامه‌های مرا میان خودشان تقسیم کردند، و بر لباس من قرعه انداختند .پس سربازان این کارها را انجام دادند .ایستاده بودند کنار صلیب عیسي، مادر او و خواهر مادر او، مریم زن کلوپا و مریم مجدلیه .عیسی پس از دیدن مادر و شاگردی که کنارش ایستاده بود و او را دوست داشت، به مادرش گفت :ای زن، ببین پسر تو .سپس به شاگرد می‌گوید :ببین، این مادر توست .و از آن ساعت، شاگرد او را به خانه خودش برد بعد از این عیسی دانست که همه چیز قبلا تمام شده است، تا کتاب مقدس کامل شود، گفت :تشنه هستم .پس ظرفی پر از سرکه آنجا قرار داشت؛ اما آنها اسفنجی را از سرکه پر کردند و دور آن زوفا قرار دادند و به دهان او نزدیک آوردند .پس وقتی عیسی سرکه را گرفت، گفت :تمام شد، و سرش را خم کرد و روحش را تسلیم کرد .یهودیان بنابراین، تا که بدن‌ها بر روی صلیب در سبت باقی نمانند، چون روز آماده‌سازی بود، زیرا که روز آن سبت بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که پاهای آنها شکسته شوند و برداشته شوند .پس سربازان آمدند و پاهای اولی را شکستند و پاهای دیگری را که با او مصلوب شده بود، اما وقتی نزد عیسی آمدند چون دیدند او قبلا مرده است، پاهای او را نشکستند، بلکه یکی از سربازان با نیزه پهلوی او را سوراخ کرد و فورا خون و آب بیرون آمد .و آن کسی که دیده است شهادت داده است، و شهادت او راست است، و آن کس می‌داند که چیزهای راست می‌گوید، تا شما نیز ایمان بیاورید .این چیزها اتفاق افتاد، تا کتاب مقدس برآورده شود، استخوان او شکسته نخواهد شد .و دوباره نوشته دیگری می‌گوید :آنها کسی را که سوراخ کردند خواهند دید .بعد از این چیزها یوسف از رامه که شاگرد عیسی بود، اما به خاطر ترس از یهودیان پنهان شده بود، از پیلاتوس درخواست کرد تا جسد عیسی را بردارد و پیلاتوس اجازه داد .پس او آمد و بدن عیسی را برداشت نیقودیموس هم آمد، کسی که اولین بار شب نزد عیسی آمده بود، و مخلوطی از مر و عود حدود صد رطل با خود آورد .پس آنها بدن عیسی را گرفتند و آن را با عطرها در کفن‌های

کتانی پیچیدند، همانطور که رسم یهودیان برای آماده کردن دفن است .و در آن مکان که او مصلوب شد یک باغ بود، و در آن باغ یک مقبره تازه بود که در آن هنوز هیچ کس گذاشته نشده بود؛ پس آنجا به خاطر آماده‌سازی یهودیان، چون آن مقبره نزدیک بود، عیسی را گذاشتند.

۰۲

در یکی از روزهای شنبه مریم مجدلیه صبح زود، در حالی که هنوز تاریک بود، به آرامگاه می‌آید و می‌بیند که سنگ از آرامگاه برداشته شده است .پس می‌دود و به سوی شمعون پطرس و به سوی آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت می‌آید، و به آنها می‌گوید :آنها خداوند را از قبر برداشتند، و ما نمی‌دانیم کجا او را گذاشتند .پس پطرس و شاگرد دیگر بیرون رفتند و به سمت مقبره می‌آمدند .آن دو با هم می‌دویدند و شاگرد دیگر سریعتر از پطرس به جلو دوید و اول به آرامگاه رسید و خم شده نگاه کرد و پارچه‌های کتانی را که دراز کشیده بودند دید اما داخل نشد پس شمعون پطرس در حالی که او را دنبال می‌کرد می‌آید و وارد قبر شد و پارچه‌های کتانی را که افتاده بودند می‌بیند و دستمال صورت را که روی سر او بود، نه با پارچه‌های کتانی افتاده، بلکه جدا تا شده در یک جا آنگاه پس آن شاگرد دیگر که اول به قبر آمده بود نیز وارد شد، و دید و ایمان آورد؛ زیرا هنوز آن نوشته را نمی‌دانستند که لازم است او از مردگان برخیزد .پس شاگردان دوباره به سوی خودشان رفتند .مریم بیرون کنار قبر ایستاده بود و گریه می‌کرد پس همانطور که گریه می‌کرد، خم شد به داخل قبر و دو فرشته در لباس سفید نشسته دید، یکی به سوی سر و یکی به سوی پاها، جایی که بدن عیسی خوابیده بود .و آنها به او گفتند :زن، چرا گریه می‌کنی؟ به آنها می‌گوید که خداوند مرا برداشته‌اند و نمی‌دانم کجا او

را گذاشته‌اند .و این چیزها را گفته، به پشت برگشت و عیسی را ایستاده دید و نمی دانست که او عیسی است عیسی به او می‌گوید :ای زن، چرا گریه می‌کنی؟ کدام را می‌جویی؟ او فکر می‌کرد که باغبان است، به او می‌گوید :آقا، اگر تو او را برده‌ای، به من بگو کجا او را گذاشته‌ای، و من او را خواهم برداشت .عیسی به او گفت :مریم .آن زن برگشت و به او گفت :ربونی، که به معنای معلم است .عیسی به او گفت :به من دست نزن، زیرا هنوز به سوی پدرم صعود نکرده‌ام، اما برو پیش برادرانم و به آنها بگو :من به سوی پدرم و پدر شما و خدای من و خدای شما صعود می‌کنم .مریم مجدلیه می‌آید و به شاگردان اعلام می‌کند که خداوند را دیده است و او این چیزها را به وی گفته است پس چون عصر بود در آن روز، یکی از روزهای سبت، و درها بسته شده بودند جایی که شاگردان جمع شده بودند به خاطر ترس از یهودیان، عیسی آمد و در میان ایستاد، و به آنها گفت :صلح بر شما .و پس از گفتن این، دست‌ها و پهلوی خود را به آنها نشان داد پس شاگردان وقتی خداوند را دیدند، شادی کردند .پس عیسی دوباره به آنها گفت :صلح بر شما .همانطور که پدر مرا فرستاده است، من هم شما را می فرستم .و این را گفته، دمید و به آنها می‌گوید :روح القدس را بگیرید؛ اگر گناهان برخی را ببخشید، برای آنها بخشیده می‌شوند؛ اگر گناهان برخی را نگه دارید، نگه داشته شده‌اند .توماس اما یکی از دوازده، که دیدیموس خوانده می‌شد، با آنها نبود وقتی که عیسی آمد .پس شاگردان دیگر به او گفتند : ما خداوند را دیده‌ایم .او به آنها گفت :اگر در دستهای او شکل میخها را نبینم، و انگشتم را در شکل میخها نگذارم، و دستم را در پهلوی او نگذارم، هرگز باور نخواهم کرد .و بعد از هشت روز، دوباره شاگردان او در داخل بودند و توما با آنها بود .عیسی می‌آید در حالی که درها بسته شده بودند، و در میان ایستاد و گفت :صلح بر شما .سپس به توما می‌گوید : انگشت خود را اینجا بیاور و دست‌های مرا ببین، و دست خود را بیاور و در پهلوی من بگذار، و بی‌ایمان نشو، بلکه با ایمان باش .و توما جواب داد و به او گفت :خداوند من و

خدای من .عیسی به او گفت :چون مرا دیده‌ای، ایمان آورده‌ای؛ خوشا به حال کسانی که ندیده‌اند و ایمان آورده‌اند .چیزهای زیاد دیگری را نیز عیسی در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشده است؛ اما اینها نوشته شده است تا ایمان بیاورید که عیسی مسیح پسر خداست، و تا با ایمان آوردن زندگی داشته باشید در نام او.

۱۲

بعد از این چیزها، عیسی دوباره خودش را بر دریای طبریه به شاگردان آشکار کرد و این طور آشکار کرد شمعون پطرس و توما که دیدیموس نامیده می‌شد و نتنائیل که از قانای جلیل بود و پسران زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او با هم بودند .شمعون پطرس به آنها گفت :من می‌روم ماهیگیری کنم .به او می‌گویند :ما هم با تو می‌آییم .آنها بیرون رفتند و فورا سوار قایق شدند، و در آن شب هیچ چیز نگرفتند .اما صبح از قبل فرا رسیده بود، عیسی در ساحل ایستاد؛ با این حال شاگردان نمی‌دانستند که او عیسی است .پس عیسی به آنها می‌گوید :بچه‌ها، مگر چیزی برای خوردن ندارید؟ آنها به او جواب دادند :نه .او به آنها گفت :تور را به سمت راست قایق بیندازید و پیدا خواهید کرد .پس آنها انداختند و دیگر قادر نبودند آن را بکشند به خاطر کثرت ماهی‌ها .پس آن شاگرد که عیسی او را دوست داشت به پطرس گفت :خداوند است .شمعون پطرس وقتی شنید که خداوند است، لباس رویی را بست، زیرا برهنه بود، و خودش را به دریا انداخت، اما شاگردان دیگر با قایق کوچک آمدند، زیرا دور از ساحل نبودند، بلکه حدود دویست ذرع بودند، در حالی که تور ماهی‌ها را می‌کشیدند .پس وقتی که آنها به زمین پیاده شدند، یک آتش زغالی افتاده و ماهی که روی آن قرار داشت و نان را دیدند .عیسی به آنها گفت :از ماهی‌هایی که الان گرفتید، بیاورید .شمعون پطرس بالا رفت و تور را بر روی زمین کشید، پر از ماهی های

بزرگ صد و پنجاه و سه؛ و با اینکه این قدر زیاد بودند تور پاره نشد .عیسی به آنها می‌گوید :بیایید صبحانه بخورید .هیچ کس از شاگردان جرات نکرد که از او بپرسد تو کی هستی، زیرا می‌دانستند که او خداوند است .عیسی پس می‌آید و نان را می‌گیرد و به آنها می‌دهد، و ماهی را نیز به همین ترتیب .این سومین بار بود که عیسی به شاگردان خود ظاهر شد، پس از اینکه از مردگان برخاسته بود .وقتی پس آنها صبحانه خورده بودند، عیسی به شمعون پطرس می‌گوید :شمعون پسر یونا، تو مرا بیشتر از اینها دوست داری؟ او به او می‌گوید :بله، خداوند، تو می‌دانی که من تو را دوست دارم .به او می‌گوید :بره‌های مرا بچران .او دوباره برای بار دوم به او گفت :شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟ او به او می‌گوید :بله، خداوندا، تو می‌دانی که من تو را دوست دارم .به او می‌گوید :گوسفندان مرا بچران .برای بار سوم به او می‌گوید :شمعون پسر یونا، تو مرا دوست داری؟ پطرس غمگین شد چون او برای بار سوم به او گفت، آیا تو مرا دوست داری، و او به او گفت : خداوندا، تو همه چیز را می‌دانی، تو می‌دانی که من تو را دوست دارم .عیسی به او می‌گوید :گوسفندان من را بچران .راستی راستی به تو می‌گویم، وقتی جوان‌تر بودی، خودت را کمربند می‌بستی و راه می‌رفتی به جایی که می‌خواستی، اما وقتی پیر شوی، دست‌هایت را دراز خواهی کرد، و دیگری تو را کمربند خواهد بست، و تو را خواهد برد به جایی که نمی‌خواهی .او این را گفت و اشاره می‌کرد که با چه نوع مرگی خدا را جلال خواهد داد .و بعد از گفتن این، به او می‌گوید :از من پیروی کن .پطرس برگشت و شاگردی را که عیسی دوستش داشت دید که دنبالش می‌آمد، همان کسی که در شام روی سینه او تکیه کرده بود و گفته بود :خداوندا، کیست که تو را تحویل می‌دهد؟ پطرس وقتی این را دید به عیسی گفت :خداوندا، اما این یکی چه؟ عیسی به او می‌گوید :اگر من می‌خواهم او بماند تا من بیایم، چه به تو؟ تو مرا دنبال کن .پس این سخن بین برادران پخش شد که آن شاگرد نمی‌میرد، و عیسی به او نگفت که نمی‌میرد، بلکه اگر من می‌خواهم او بماند تا من

بیایم، چه به تو؟ این است آن شاگرد که درباره این چیزها شهادت می‌دهد و این چیزها را نوشته است، و ما می‌دانیم که شهادت او راست است .و چیزهای دیگر بسیاری هم هست که عیسی انجام داد، که اگر یک به یک نوشته شوند، فکر می‌کنم حتی خود جهان نمی‌تواند کتاب‌های نوشته شده را در خود جای دهد .آمین.

نامه یوحنا

۱

آنچه از آغاز بود، آنچه شنیده‌ایم، آنچه با چشمان خود دیده‌ایم، آنچه مشاهده کردیم و دستان ما لمس کردند، درباره کلمه زندگی؛ و زندگی آشکار شد، و دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما زندگی جاودان را اعلام می‌کنیم، که نزد پدر بود و به ما آشکار شد؛ آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم، به شما اعلام می‌کنیم، تا شما هم با ما شرکت داشته باشید؛ و شرکت ما با پدر و با پسر او عیسی مسیح است .و این چیزها را به شما می‌نویسیم تا شادی ما کامل شود .و این است پیامی که ما از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌کنیم، که خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست .اگر بگوییم که با او رفاقت داریم و در تاریکی راه برویم، دروغ می‌گوییم و حقیقت را به جا نمی‌آوریم؛ اما اگر در نور راه برویم، همانطور که خودش در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم، و خون عیسی مسیح پسر او ما را از هر گناهی پاک می‌کند .اگر بگوییم که گناه نداریم، خودمان را فریب می‌دهیم و حقیقت در ما نیست .اگر گناهان خود را اعتراف کنیم، او امین است و عادل، تا گناهان ما را ببخشد و ما را از هر بی‌عدالتی پاک کند .اگر بگوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو

می‌کنیم، و کلام او در ما نیست.

۲

فرزندان کوچک من، این چیزها را برای شما می نویسم تا گناه نکنید، و اگر کسی گناه کند، ما یک شفیع نزد پدر داریم، عیسی مسیح عادل، و او کفاره است برای گناهان ما، نه فقط برای گناهان ما، بلکه هم برای تمام جهان .و در این می‌دانیم که او را شناخته‌ایم، اگر احکام او را نگه داریم .کسی که می‌گوید من او را شناخته‌ام و احکام او را نگه نمی‌دارد، دروغگو است، و در این حقیقت نیست .اما هر کس کلام او را نگه دارد، واقعا در این محبت خدا کامل شده است .در این می‌دانیم که در او هستیم .کسی که می‌گوید در او باقی می‌ماند، باید همان‌طور که آن یکی راه رفت، خودش هم این‌طور راه برود .برادران، من فرمان تازه‌ای برای شما نمی‌نویسم، بلکه فرمان کهنه‌ای که از ابتدا داشتید؛ فرمان کهنه همان کلامی است که از ابتدا شنیدید .دوباره فرمان جدیدی به شما می‌نویسم، که در او و در شما راست است، چون تاریکی در حال گذشتن است و نور راستین هم‌اکنون می‌درخشد . آن که می‌گوید در نور است و برادر خود را نفرت می‌کند، در تاریکی است تا همین الان .آن که برادر خود را دوست دارد در نور باقی می‌ماند، و سنگ لغزش در او نیست؛ اما آن که برادر خود را نفرت می‌کند در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود، و نمی‌داند کجا می‌رود، چون تاریکی چشمان او را کور کرده است .من به شما می‌نویسم، فرزندان کوچک، که گناهان شما بخشیده شده است به خاطر نام او .من به شما می‌نویسم، ای پدران، زیرا شما او را که از ابتدا بوده است شناخته‌اید .من به شما می‌نویسم، ای جوانان، که شما شرور را شکست داده‌اید .من به شما نوشتم، فرزندان، چون شما پدر را شناخته‌اید .من به شما نوشتم، ای پدران، چون شما آن کسی را که از آغاز است شناخته‌اید .من به شما

نوشتم، جوانان، چون که شما قوی هستید و کلام خدا در شما باقی می‌ماند و شما شرور را شکست داده‌اید .دنیا را دوست نداشته باشید و نه چیزهایی را که در دنیا است .اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در او نیست؛ زیرا هر چیزی که در دنیا است، شهوت جسم و شهوت چشم‌ها و تکبر زندگی، از پدر نیست، بلکه از دنیاست .و دنیا در حال گذشتن است و میل آن، اما آن کسی که اراده خدا را انجام می دهد تا ابد باقی می ماند .بچه‌ها، آخرین ساعت است، و همان‌طور که شنیدید که ضد مسیح می‌آید، و اکنون ضد مسیح‌های زیادی شده‌اند؛ از این رو می‌دانیم که آخرین ساعت است .از ما بیرون رفتند، اما از ما نبودند؛ اگر از ما بودند، با ما باقی مانده بودند؛ اما این شد تا آشکار شود که همه از ما نیستند .و شما مسح دارید از آن قدوس، و همه چیز را می‌دانید .من به شما ننوشتم چون شما حقیقت را نمی‌دانید، بلکه چون شما آن را می‌دانید، و چون هر دروغی از حقیقت نیست .چه کسی دروغگو است اگر نه آن کسی که انکار می‌کند که عیسی مسیح است؟ این است ضد مسیح، آن که پدر و پسر را انکار می‌کند .هر کسی که پسر را انکار می‌کند پدر را هم ندارد .شما پس آنچه را از ابتدا شنیدید، در شما بماند .اگر آنچه از ابتدا شنیدید در شما بماند، شما هم در پسر و در پدر خواهید ماند .و این است آن وعده‌ای که خودش به ما وعده داد، زندگی جاودان را .این چیزها را درباره کسانی که شما را فریب می‌دهند به شما نوشتم و شما، مسحی که از او گرفتید، در شما می‌ماند، و نیاز ندارید که کسی به شما تعلیم دهد، بلکه همانطور که همان مسح درباره همه چیز به شما تعلیم می‌دهد، و راست است و دروغ نیست، و همانطور که به شما تعلیم داد، در او بمانید .و حالا، فرزندان کوچک، در او بمانید، تا وقتی که آشکار شود ما جسارت داشته باشیم و از او شرمنده نشویم در حضور او .اگر بدانید که او عادل است، بدانید که هر کسی که عدالت را انجام می‌دهد از او متولد شده است.

۳

ببینید پدر چه محبت بزرگی به ما داده است تا فرزندان خدا نامیده شویم .به خاطر این، دنیا شما را نمی شناسد، زیرا او را نشناخت .عزیزان، اکنون فرزندان خدا هستیم، و هنوز آشکار نشده است که چه خواهیم بود؛ اما می‌دانیم که اگر آشکار شود، مانند او خواهیم بود، زیرا او را همانطور که هست خواهیم دید .و هر کسی که این امید را بر او دارد، خود را پاک می‌کند، همان‌طور که او پاک است .هر کسی که گناه می‌کند، بی‌قانونی هم می‌کند، و گناه همان بی‌قانونی است .و شما می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان ما را بردارد، و گناه در او نیست .هر کسی که در او باقی می‌ماند گناه نمی‌کند، هر کسی که گناه می‌کند او را ندیده است و نه او را شناخته است .فرزندان کوچک، هیچ کس شما را فریب ندهد؛ کسی که عدالت را انجام می‌دهد عادل است، همان‌طور که آن یکی عادل است؛ کسی که گناه را انجام می‌دهد از شیطان است، زیرا شیطان از ابتدا گناه می‌کند .برای این پسر خدا ظاهر شد تا کارهای شیطان را نابود کند هر کسی که از خدا متولد شده است گناه نمی‌کند، چون تخم او در او باقی می‌ماند؛ و نمی‌تواند گناه کند، چون از خدا متولد شده است .در این فرزندان خدا و فرزندان شیطان آشکار می‌باشند .هر کسی که عدالت انجام نمی‌دهد از خدا نیست، و کسی که برادر خود را دوست نمی‌دارد .این است پیامی که از ابتدا شنیدید، که ما یکدیگر را دوست بداریم، نه همانطور که قابیل از شریر بود و برادر خود را کشت؛ و به خاطر چه چیز او را کشت؟ چون کارهای او شرور بود، اما کارهای برادرش عادلانه بود .

تعجب نکنید، برادران من، اگر دنیا از شما نفرت دارد .ما می‌دانیم که از مرگ به زندگی عبور کرده‌ایم، چون برادران را دوست داریم؛ کسی که برادر را دوست ندارد در مرگ باقی می‌ماند .هر کسی که برادر خود را نفرت می‌کند قاتل است، و شما می‌دانید که هیچ قاتلی زندگی جاودانی باقی ماندن در خود ندارد .در این ما محبت را شناخته‌ایم، زیرا او روح

خود را برای ما نهاد و ما نیز باید روح‌هایمان را برای برادران بنهیم .کسی که زندگی دنیا را داشته باشد و برادر خود را که نیاز دارد ببیند و دل خود را از او ببندد، چگونه محبت خدا در او باقی می‌ماند؟ فرزندان کوچک من، دوست نداشته باشیم با کلمه و نه با زبان، بلکه در عمل و حقیقت .و در این ما می دانیم که از حقیقت هستیم، و پیش او قلب های ما را متقاعد خواهیم کرد، که اگر قلب ما ما را محکوم کند، که خدا از قلب ما بزرگتر است و همه چیز را می داند .عزیزان، اگر قلب ما ما را محکوم نکند، جرات داریم نزد خدا، و هر چه بخواهیم از او دریافت می‌کنیم، زیرا احکام او را نگه می‌داریم و کارهای خوشایند را در پیش او انجام می‌دهیم .و این است فرمان او، تا که ما به نام پسر او عیسی مسیح ایمان بیاوریم و یکدیگر را محبت کنیم، همانطور که فرمان داد .و آن که احکام او را نگه می‌دارد در او می‌ماند و او خود در او می‌ماند و از این می‌دانیم که او در ما باقی می‌ماند، از روحی که به ما داده است.

۴

عزیزان، به هر روحی ایمان نیاورید، بلکه روح‌ها را بیازمایید که آیا از خداست، زیرا انبیای دروغین بسیاری به دنیا بیرون آمده‌اند .در این شما روح خدا را می‌شناسید؛ هر روحی که اقرار می‌کند عیسی مسیح در جسم آمده است، از خدا است؛ و هر روحی که اقرار نمی‌کند عیسی مسیح در جسم آمده است، از خدا نیست؛ و این است آن دجال که شنیده‌اید که می‌آید، و اکنون در جهان است هم اکنون .شما از خدا هستید، فرزندان کوچک، و شما آنها را شکست داده‌اید، زیرا آن که در شما است بزرگتر است از آن که در جهان است .آنها از دنیا هستند؛ به خاطر این از دنیا صحبت می‌کنند و دنیا به آنها گوش می‌دهد .ما از خدا هستیم؛ کسی که خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود .کسی که از خدا نیست، ما را نمی‌شنود .

از این ما روح حقیقت و روح گمراهی را می‌شناسیم .عزیزان، ما یکدیگر را دوست بداریم، زیرا محبت از خدا است، و هر کسی که دوست می‌دارد از خدا متولد شده است و خدا را می‌شناسد .کسی که محبت نمی‌کند خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است .در این محبت خدا در ما آشکار شد، زیرا خدا پسر یگانه‌زاده خود را به دنیا فرستاده است تا ما از طریق او زندگی کنیم .در این است محبت، نه اینکه ما خدا را دوست داشتیم، بلکه اینکه او ما را دوست داشت و پسر خود را به عنوان کفاره برای گناهان ما فرستاد .عزیزان، اگر خدا این‌طور ما را دوست داشت، ما هم باید یکدیگر را دوست داشته باشیم .خدا را هیچ کس هرگز ندیده است؛ اگر ما یکدیگر را دوست بداریم، خدا در ما می‌ماند و محبت او در ما کامل شده است .به این وسیله می‌دانیم که در او باقی می‌مانیم و او در ما، زیرا از روح خود به ما داده است .و ما دیده‌ایم و شهادت مي‌دهیم که پدر، پسر را به عنوان نجات‌دهنده جهان فرستاده است .هر کس که اقرار کند که عیسی پسر خدا است، خدا در او می‌ماند و او در خدا .و ما شناخته‌ایم و ایمان آورده‌ایم به محبتی که خدا در ما دارد . خدا محبت است، و آن که در محبت باقی می‌ماند در خدا باقی می‌ماند و خدا در او باقی می‌ماند .در این، محبت با ما کامل شده است تا که جرات داشته باشیم در روز داوری، زیرا همانطور که او هست، ما هم در این جهان هستیم ترسی در محبت نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌اندازد، زیرا ترس عذاب دارد، اما کسی که می‌ترسد در محبت کامل نشده است .ما او را دوست داریم، چون او اول ما را دوست داشت .اگر کسی بگوید که من خدا را دوست دارم و برادر خود را نفرت دارد، دروغگو است؛ زیرا کسی که برادر را که دیده است دوست ندارد، خدا را که ندیده است چگونه می‌تواند دوست بدارد؟ و ما این فرمان را از او داریم که کسی که خدا را دوست دارد، برادر خود را هم دوست دارد.

۵

هر کسی که ایمان دارد که عیسی مسیح است، از خدا متولد شده است، و هر کسی که کسی را که زاییده است دوست دارد، آن کسی را که از او متولد شده است نیز دوست دارد . از این ما می‌دانیم که فرزندان خدا را دوست داریم، وقتی که خدا را دوست داریم و احکام او را نگه می‌داریم .این است محبت خدا، که ما احکام او را نگه داریم و احکام او سنگین نیستند، زیرا هر کسی که از خدا متولد شده است دنیا را فتح می‌کند و این است پیروزی که دنیا را فتح کرده است، ایمان ما .کیست که جهان را فتح می‌کند اگر نه آن کسی که ایمان دارد که عیسی پسر خداست؟ این است آن کسی که از طریق آب و خون آمده است، عیسی مسیح؛ نه فقط در آب، بلکه در آب و خون؛ و روح است که شهادت می‌دهد، زیرا روح حقیقت است .چون سه هستند آنهایی که شهادت می‌دهند در آسمان، پدر، کلمه و روح القدس، و این سه یک هستند؛ و سه هستند آنهایی که شهادت می‌دهند در زمین، روح و آب و خون، و این سه در یک هستند .اگر شهادت انسان‌ها را می‌پذیریم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این شهادت خداست که او درباره پسرش شهادت داده است .کسی که به پسر خدا ایمان دارد، شهادت را در خودش دارد؛ کسی که به خدا ایمان ندارد، او را دروغگو ساخته است، چون به شهادتی که خدا درباره پسرش شهادت داده است، ایمان نیاورده است .و این است شهادت، که خدا زندگی جاودانی به ما داد، و این زندگی در پسر او است . آن که پسر را دارد، زندگی را دارد؛ آن که پسر خدا را ندارد، زندگی را ندارد .اینها را به شما که به نام پسر خدا ایمان دارید نوشتم، تا بدانید که زندگی جاودانی دارید، و تا به نام پسر خدا ایمان بیاورید .و این همان جسارتی است که ما نسبت به او داریم، که اگر چیزی را مطابق خواست او بخواهیم، او ما را می‌شنود .و اگر می دانیم که او ما را می شنود، هر چه که بخواهیم، می دانیم که درخواست هایی را که از او خواسته ایم داریم .اگر کسی ببیند برادرش گناهی مرتکب می‌شود که به سوی مرگ نیست، درخواست خواهد کرد و به او زندگی خواهد داد، به آنهایی که گناهی مرتکب می‌شوند که به سوی مرگ نیست .گناهی

هست که به سوی مرگ است؛ درباره آن نمی‌گویم که بپرسد .هر بی‌عدالتی گناه است و گناهی هست که به سوی مرگ نیست ما می‌دانیم که هر کسی که از خدا متولد شده است گناه نمی‌کند، بلکه آن کسی که از خدا متولد شده است خود را نگه می‌دارد، و آن شریر او را لمس نمی‌کند .ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام جهان در شرارت واقع است .ما می‌دانیم که پسر خدا آمده است و به ما فهم داده است تا آن راستین را بشناسیم و ما در راستین هستیم، در پسر او عیسی مسیح .این است خدای حقیقی و زندگی ابدی .بچه های کوچک، خودتان را از بتها نگه دارید، آمین.

پیدایش

۱

در آغاز خدا آسمان و زمین را ساخت .و زمین نامرئی و بی‌شکل بود، و تاریکی بر فراز ورطه بود، و روح خدا بر فراز آب در حرکت بود .و خدا گفت :نور باشد و نور شد .و خدا نور را دید که خوب است، و خدا میان نور و میان تاریکی را جدا کرد .و خدا نور را روز نامید، و تاریکی را شب نامید .و شام شد و صبح شد، روز اول .و خدا گفت :بگذار گنبد آسمانی در میان آب شود، و بگذار جدا کننده بین آب و آب باشد، و چنین شد .و خدا فلک را ساخت و خدا میان آبی که زیر فلک بود و میان آبی که بالای فلک بود جدا کرد و خدا فلک را آسمان خواند و خدا دید که خوب است و شام شد و صبح شد، روز دوم و خدا گفت : بگذار آب زیر آسمان به یک مکان جمع شود، و بگذار خشکی ظاهر شود .و چنین شد .و آب زیر آسمان به مکان‌های خود جمع شد، و خشکی ظاهر شد .و خدا خشکی را زمین نامید و گروه‌های آب‌ها را دریاها نامید و خدا دید که خوب است .و خدا گفت، بگذار زمین گیاه علف بروید، که دانه بپاشد بر اساس نوع و بر اساس شباهت، و درخت میوه‌دار که میوه بسازد، که دانه‌اش در آن باشد بر اساس نوع بر روی زمین، و چنین شد .و زمین گیاه علف

را بیرون آورد، که بذر می‌پاشد بر اساس نوع و بر اساس شباهت، و درخت میوه‌دار که میوه می‌سازد، که بذر آن در آن است بر اساس نوع بر روی زمین؛ و خدا دید که خوب است .و شد عصر و شد صبح، روز سوم و خدا گفت، بگذار اجرام نورانی در فلک آسمان پدید آیند برای تابیدن بر روی زمین، تا میان روز و میان شب جدا کنند، و بگذار باشند برای نشانه‌ها و برای فصل‌ها و برای روزها و برای سال‌ها .و بگذار آنها برای روشنایی در فلک آسمان باشند، به طوری که بر روی زمین بتابند، و چنین شد .و خدا دو نورافکن بزرگ را ساخت :نورافکن بزرگ را برای فرمانروایی روز، و نورافکن کوچکتر را برای فرمانروایی شب، و ستارگان را .و خدا آنها را در گنبد آسمان قرار داد، تا بر روی زمین بتابند، و بر روز و شب حکومت کنند، و میان نور و میان تاریکی جدا کنند؛ و خدا دید که خوب است .و شب شد و صبح شد، روز چهارم .و خدا گفت :بگذار آب‌ها موجودات خزنده با جان زنده را بیرون بیاورند، و پرندگان پرنده را بر روی زمین زیر فلک آسمان .و چنین شد .و خدا هیولاهای دریایی بزرگ را ساخت و هر روح جانوران خزنده را که آبها بیرون آوردند بر اساس انواع آنها و هر پرنده بالدار را بر اساس نوع و خدا دید که خوب است و خدا آنها را برکت داد و گفت، افزایش یابید و زیاد شوید و آبها را در دریاها پر کنید، و پرندگان بر زمین زیاد شوند .و شب شد و صبح شد، روز پنجم .و خدا گفت، زمین روح زنده را بر حسب نوع بیرون بیاورد، چهارپایان، و خزندگان، و جانوران وحشی زمین را بر حسب نوع؛ و چنین شد .و خدا جانوران وحشی زمین را بر حسب نوعشان ساخت، و چارپایان را بر حسب نوعشان، و همه خزندگان زمین را بر حسب نوعشان .و خدا دید که خوب است .و خدا گفت :بیایید انسان را بر طبق تصویر خودمان و بر طبق شباهت خودمان بسازیم، و بگذار آنها بر ماهی‌های دریا و پرندگان آسمان و چارپایان و تمام زمین و تمام خزندگانی که بر روی زمین می‌خزند حکومت کنند .و خدا انسان را آفرید، به صورت خدا او را آفرید، نر و ماده آنان را آفرید .و خدا آنها را برکت داد و گفت :افزایش یابید و زیاد شوید و زمین را

پر کنید و بر آن مسلط شوید، و بر ماهی‌های دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات و همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند حکومت کنید .و خدا گفت :اینک من به شما داده‌ام تمام علف دانه‌دار که دانه می‌پاشد، که بر روی تمام زمین است، و هر درختی که در خود میوه دانه‌دار دارد، برای شما خوراک خواهد بود، و برای تمام جانوران وحشی زمین، و برای تمام پرندگان آسمان، و برای هر خزنده‌ای که بر روی زمین می‌خزد، که در خود روح حیات دارد، و تمام علف سبز برای خوراک خواهد بود .و چنین شد .و خدا همه چیزهایی را که ساخته بود دید، و اینک بسیار خوب بودند؛ و شام شد، و صبح شد، روز ششم.

۲

و آسمان و زمین و تمام دنیای آنها کامل شد و خدا در روز ششم کارهای خود را که ساخته بود، تمام کرد و در روز هفتم از همه کارهای خود که ساخته بود، آرام گرفت .و خدا روز هفتم را برکت داد و آن را تقدیس کرد، زیرا در آن روز از همه کارهایش که خدا شروع به انجام دادن کرده بود، آرامید .این کتاب پیدایش آسمان و زمین است، وقتی که به وجود آمد، در روزی که خداوند خدا آسمان و زمین را ساخت، و هر سبزه مزرعه پیش از اینکه بر روی زمین به وجود بیاید، و همه علف مزرعه پیش از اینکه بروید؛ زیرا خدا بر زمین باران نبارانده بود، و انسانی نبود که آن را کار کند .چشمه اي از زمين بالا مي آمد و تمام سطح زمين را آبياري مي كرد و خدا انسان را شكل داد، خاک از زمین؛ و دمید در صورت او نفس زندگی، و انسان به روح زنده شد .و خدا باغی را در عدن به سمت شرق کاشت و انسانی را که شکل داده بود، آنجا قرار داد .و خدا هنوز از زمین هر درختی را که برای دیدن زیبا بود و برای خوردن خوب بود رویاند، و درخت حیات را در وسط بهشت، و درخت شناخت خوب و بد را .رودخانه‌ای از عدن بیرون می‌رود تا باغ بهشت را آبیاری کند، از آنجا به چهار

شاخه تقسیم می‌شود .نام یکی فیشون است .این همان است که دور می‌زند تمام سرزمین حویله، آنجا که طلا است .طلای آن سرزمین خوب است و آنجا یاقوت سرخ و سنگ سبز هست و نام رود دوم جیحون است؛ این همان است که دور تمام سرزمین حبشه می‌چرخد . و رود سوم، دجله است .این همان است که در مقابل آشور جریان دارد .و رود چهارم، فرات است .و خداوند خدا انسان را که شکل داده بود، گرفت و او را در بهشت لذت قرار داد تا آن را کار کند و نگهبانی کند .و خداوند خدا به آدم امر کرد و گفت :از هر درختی که در بهشت است خواهی خورد .اما از درخت شناخت نیک و بد، نباید بخورید از آن؛ ولی در هر روزی که از آن بخورید، به مرگ خواهید مرد .و خداوند خدا گفت :خوب نیست که انسان تنها باشد، بیایید برای او یاوری همانند او بسازیم .و خدا باز از زمین همه جانوران وحشی صحرا و همه پرندگان آسمان را شکل داد و آنها را نزد آدم آورد تا ببیند چه آنها را خواهد خواند و هر چه آدم آن را جان زنده خواند، این نام او بود .و آدم نامها را برای همه چارپایان و همه پرندگان آسمان و همه جانوران وحشی صحرا خواند، اما برای آدم یاوری مانند او یافت نشد .و خدا یک خواب عمیق بر آدم انداخت و او خوابید و یکی از دنده های او را برداشت و گوشت را به جای آن پر کرد .و خدا دنده‌ای را که از آدم گرفته بود به زن ساخت و او را نزد آدم آورد .و آدم گفت :این اکنون استخوان از استخوان‌های من است، و گوشت از گوشت من؛ این زن نامیده خواهد شد، زیرا از مرد او گرفته شد .به خاطر این، مرد پدر و مادر خود را ترک خواهد کرد و به زن خود خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد و آن دو برهنه بودند، آدم و زن او، و شرمنده نبودند.

۳

مار زیرکترین تمام جانورانی بود که روی زمین بودند، که خداوند خدا ساخته بود، و مار به

زن گفت :چه چیزی که خدا گفت، نباید از هیچ درختی از بهشت بخورید؟ و زن به مار گفت، از میوه درخت بهشت خواهیم خورد .اما از میوه درختی که در وسط بهشت است، خدا گفت، از آن نخورید، و آن را لمس نکنید، تا نمیرید .و مار به زن گفت :شما به مرگ نخواهید مرد .زیرا خدا می‌دانست که در هر روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهند شد و شما مثل خدایان خواهید بود و خوب و بد را خواهید شناخت .و زن دید که درخت برای خوردن خوب است و برای چشم‌ها دیدن خوشایند است و برای فهمیدن زیباست، و از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهرش که با او بود هم داد و خوردند .و چشمان آن دو باز شد و آنها دانستند که برهنه هستند و برگهای درخت انجیر را دوختند و برای خودشان پوشش ساختند و آنها صدای خداوند خدا را که در بهشت در عصر قدم می‌زد شنیدند و آدم و زنش از چهره خداوند خدا در میان درخت بهشت پنهان شدند و خداوند خدا آدم را صدا زد و به او گفت :آدم، کجا هستی؟ و به او گفت :صدای تو را شنیدم که در بهشت قدم می‌زدی، و ترسیدم چون برهنه هستم، و پنهان شدم .و خدا به او گفت، چه کسی به تو گفت که برهنه هستی، مگر اینکه از درختی که به تو فرمان دادم تنها از این نخوری، از آن خوردی؟ و آدم گفت :زنی که تو او را با من دادی، او به من از درخت داد، و من خوردم .و خداوند خدا به زن گفت :این چه کاری است که تو کرده‌ای؟ و زن گفت :مار مرا فریب داد و من خوردم .و خداوند خدا به مار گفت :چون این کار را کردی، تو از میان همه چارپایان و از میان همه جانوران وحشی که بر روی زمین هستند لعنتی هستی .بر سینه ات و شکمت خواهی رفت و خاک خواهی خورد تمام روزهای زندگی ات . و دشمنی خواهم نهاد میان تو و میان زن، و میان نسل تو و میان نسل او؛ او سر تو را خواهد کوبید، و تو پاشنه او را خواهی کوبید .و به زن گفت :افزایش دادن، افزایش خواهم داد دردهای تو و ناله تو را .در دردها فرزندان خواهی زایید، و میل تو به سوی شوهرت خواهد بود، و او بر تو حکومت خواهد کرد .و به آدم گفت :چون به صدای زن

خود گوش دادی و از درختی که به تو فرمان دادم تنها از این نخور، از آن خوردی، لعنتی باد زمین در کارهای تو .در رنجها آن را خواهی خورد تمام روزهای زندگی ات .خارها و خسها برای تو خواهد روییدِ، و تو علف مزرعه را خواهی خورد .در عرق چهره ات نان ات را خواهی خورد، تا برگشتن تو به زمینی که از آن گرفته شدی؛ زیرا خاک هستی، و به خاک خواهی رفت .و آدم نام زن خود را حوا نامید، زیرا که او مادر همه زندگان بود .و خداوند خدا برای آدم و زن او لباس‌های پوستی ساخت و آنها را پوشاند .و خدا گفت :اینک آدم مثل یکی از ما شده است که خوب و بد را بداند؛ و حالا مبادا دستش را دراز کند و از درخت زندگی بگیرد و بخورد و تا ابد زندگی کند .و خداوند خدا او را از بهشت نعمت بیرون فرستاد، تا زمینی را که از آن گرفته شده بود کار کند .و او آدم را بیرون راند و او را در مقابل بهشت عدن ساکن کرد و کروبیان را مستقر کرد و شمشیر شعله ور چرخان را برای نگهبانی از راه درخت زندگی

۴

آدم، حوا زن خود را شناخت و او حامله شد و قابیل را به دنیا آورد و گفت :من مردی را از طریق خدا به دست آوردم .و او دوباره برادرش هابیل را به دنیا آورد و هابیل چوپان گوسفندان شد اما قائن کشاورز زمین بود و پس از روزها قابیل از میوه‌های زمین قربانی به خداوند آورد و هابیل نیز خودش از نخست‌زاده‌های گوسفندان خود و از چربی‌های آنها آورد و خدا به هابیل و به هدایای او نگاه کرد اما بر قابیل و بر قربانی‌های او توجه نکرد و قابیل بسیار غمگین شد و چهره‌اش افتاد .و خداوند خدا به قابیل گفت :چرا تو بسیار غمگین شدی و چرا چهره ات افتاده است؟ اگر درست پیشکش کنی، اما درست تقسیم نکنی، گناه نکرده‌ای؟ ساکت باش، به سوی تو برگشت اوست و تو بر او حکومت خواهی

کرد .و قاین به هابیل برادرش گفت، بیایید به دشت برویم و چنین شد که وقتی آنها در دشت بودند، قاین بر هابیل برادرش برخاست و او را کشت .و خداوند خدا به قابیل گفت : برادرت هابیل کجاست؟ و او گفت، نمی‌دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟ و خداوند گفت، چه کار کرده‌ای؟ صدای خون برادرت به سوی من از زمین فریاد می‌زند .و حالا تو از زمین لعنتی هستی، زمینی که دهانش را باز کرد تا خون برادرت را از دستت بگیرد وقتی زمین را کار کنی، دیگر قدرت خود را به تو نخواهد داد؛ ناله کنان و لرزان بر روی زمین خواهی بود .و قاین به خداوند خدا گفت :گناه من بزرگتر از آن است که بخشیده شوم .اگر تو مرا امروز از روی زمین بیرون می‌کنی، و از چهره تو پنهان خواهم شد، و ناله‌کنان و لرزان بر روی زمین خواهم بود، و هر کسی که مرا پیدا کند مرا خواهد کشت .و خداوند خدا به او گفت، نه اینطور؛ هر کسی که قابیل را بکشد، هفت برابر از او انتقام گرفته خواهد شد .و خداوند خدا نشانه‌ای بر قابیل گذاشت، تا هر کسی که او را بیابد، او را نکشد .قاین از حضور خدا بیرون رفت و در سرزمین نود در مقابل عدن ساکن شد .و قاین زن خود را شناخت و او حامله شد و خنوخ را به دنیا آورد .و او شهری می‌ساخت و شهر را به نام پسرش خانوخ نامید .برای خنوخ، گایداد متولد شد و گایداد، مهللئیل را به دنیا آورد و مهللئیل، متوشالح را به دنیا آورد و متوشالح، لمک را به دنیا آورد .و لامک برای خودش دو زن گرفت :نام یکی عاده، و نام دومی ظله .و عاده، یوبل را به دنیا آورد .او پدر ساکنان چادرنشین دامدار بود .و نام برادرش یوبال بود .او کسی بود که چنگ و بربط را نشان داد . زیلا هم خودش توبل را به دنیا آورد و او چکش‌زن، آهنگر مس و آهن بود .و خواهر توبل، نوعما بود .لامک به زنان خودش گفت، عاده و صله، صدای مرا بشنوید، ای زنان لامک، به سخنان من گوش دهید، زیرا مردی را به خاطر زخمی که به من زد کشتم، و جوانی را به خاطر کبودی که به من زد .چون هفت بار از قابیل انتقام گرفته شده است، اما از لامک، هفتاد بار هفت .آدم حوا، زن خود را شناخت و او آبستن شد و پسری زایید و نام او را

شیث نامید و گفت :زیرا خدا برای من نسل دیگری را به جای هابیل که قابیل او را کشت، برپا کرد .و برای شیث پسری به وجود آمد و او نام او را انوش نامید .این یکی امیدوار شد که نام خداوند خدا را بخواند.

۵

این کتاب پیدایش انسان‌هاست؛ در روزی که خدا آدم را ساخت، او را به شباهت خدا ساخت؛ نر و ماده آنها را ساخت؛ و آنها را برکت داد؛ و نام آنها را آدم نامید، در روزی که آنها را ساخت .آدم سی و دویست سال زندگی کرد، و فرزندی به دنیا آورد طبق شکل خودش و طبق تصویر خودش، و نام او را شیث گذاشت .روزهای آدم که بعد از به دنیا آوردن ست زندگی کرد، هفتصد سال شد و پسران و دختران به دنیا آورد .و تمام روزهای آدم که زندگی کرد، نهصد و سی سال بود و او مرد شیث پنج و دویست سال زندگی کرد و انوش را به دنیا آورد .و شیث بعد از به دنیا آوردن انوش، هفتصد و هفت سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و تمام روزهای شیث نهصد و دوازده سال بود و او مرد و انوش صد و نود سال زندگی کرد و قینان را به دنیا آورد و انوش بعد از به دنیا آوردن قینان، هفتصد و پانزده سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و همه روزهای انوش نهصد و پنج سال شد و او مرد .و قینان صد و هفتاد سال زندگی کرد و مهللئیل را به دنیا آورد .و قینان بعد از به دنیا آوردن مهللئیل، هفتصد و چهل سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و تمام روزهای قینان نهصد و ده سال بود و او مرد .و مهللئیل صد و شصت و پنج سال زیست و یارد را زایید و مهللئیل بعد از به دنیا آوردن یارد، هفتصد و سی سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و تمام روزهای مهللئیل هشتصد و نود و پنج سال بود و مرد .و یارد صد و شصت و دو سال زندگی کرد و خنوخ را به دنیا

آورد و یارد بعد از به دنیا آوردن انوخ، هشتصد سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و تمام روزهای یارد نهصد و شصت و دو سال بود و او مرد .و خنوخ صد و شصت و پنج سال زندگی کرد و متوشالح را به دنیا آورد خنوخ خدا را خشنود کرد بعد از به دنیا آوردن متوشالح، دویست سال، و پسران و دختران به دنیا آورد .و تمام روزهای خنوخ سیصد و شصت و پنج سال بود و خنوخ به خدا خوشایند بود و یافت نشد زیرا خدا او را منتقل کرد .و متوشالح صد و شصت و هفت سال زیست و لامک را زایید و متوشالح بعد از به دنیا آوردن لامک، هشتصد و دو سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد .و تمام روزهای متوشالح که زیست نهصد و شصت و نه سال بود و مرد و لامک صد و هشتاد و هشت سال زندگی کرد و پسری به دنیا آورد .و او نام او را نوح گذاشت و گفت، این یکی به ما آرامش خواهد داد از کارهایمان و از غم‌های دست‌هایمان و از زمینی که خداوند خدا آن را لعنت کرد .و لامک بعد از به دنیا آوردن نوح، پانصد و شصت و پنج سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و تمام روزهای لامک هفتصد و پنجاه و سه سال شد و او مرد و نوح پانصد ساله بود و سه پسر به دنیا آورد :سام، حام، یافث.

۶

و چنین شد که وقتی مردم شروع کردند زیاد شدن بر روی زمین، و دختران برای آنها متولد شدند .پسران خدا وقتی دختران مردان را دیدند که زیبا هستند، از میان همه کسانی که انتخاب کردند، برای خودشان زنانی گرفتند .و خداوند خدا گفت، روح من در این انسان‌ها برای همیشه باقی نخواهد ماند، به خاطر اینکه آنها گوشت هستند، و روزهای آنها صد و بیست سال خواهند بود .غول‌ها بر روی زمین در آن روزها بودند، و بعد از آن، همانطور که پسران خدا به سوی دختران انسان‌ها وارد می‌شدند و برای آنها فرزند آوردند؛

آنها همان غول‌های ازلی بودند، انسان‌های نامدار .خداوند خدا دید که شرارت‌های انسان‌ها بر روی زمین زیاد شده بودند، و هر کسی در دل خود پیوسته بر چیزهای بد در تمام روزها فکر می‌کند .و خدا اندیشید که انسان را بر روی زمین ساخته بود، و تامل کرد .و خدا گفت، من انسان را که ساختم از روی زمین محو خواهم کرد، از انسان تا چهارپا، و از خزندگان تا پرندگان آسمان؛ چون پشیمان شدم که آنها را ساختم .اما نوح در پیشگاه خداوند خدا لطف پیدا کرد این‌ها نسل‌های نوح هستند .نوح مردی عادل بود، که در نسل خود کامل بود، نوح خدا را خشنود کرد .نوح سه پسر به دنیا آورد :سام، حام، یافث .زمین در برابر خدا فاسد شد و زمین از بی‌عدالتی پر شد و خداوند خدا زمین را دید و آن فاسد شده بود، زیرا تمام بشر راه خود را بر روی زمین فاسد کرده بود .و خداوند خدا به نوح گفت، زمان هر انسانی پیش من فرا رسیده است، زیرا زمین از بی‌عدالتی آنها پر شده است؛ و اینک من آنها و زمین را نابود می‌کنم .پس برای خودت کشتی بساز از چوب‌های چهارگوش، لانه‌ها در کشتی خواهی ساخت، و آن را از داخل و از خارج با قیر خواهی پوشاند .و این چنین کشتی را خواهی ساخت :سیصد ذراع طول کشتی، و پنجاه ذراع عرض، و سی ذراع بلندی آن .با جمع کردن، کشتی را بسازی و آن را تا یک ذراع از بالا تمام کنی، و در کشتی را از پهلو بسازی، آن را با اتاق‌های پایینی، دو طبقه و سه طبقه بسازی .من و اینک من طوفان را می‌آورم، آب را بر روی زمین، تا نابود کنم تمام گوشت را که در آن روح حیات هست زیر آسمان؛ و هر چه که بر روی زمین باشد، خواهد مرد .و من عهد خود را با تو برقرار خواهم کرد و تو وارد کشتی خواهی شد، تو و پسران تو و زن تو و زنان پسران تو با تو .و از همه چارپایان و از همه خزندگان و از همه جانوران وحشی و از همه گوشت، دو تا دو تا از همه را وارد کشتی خواهی کرد تا با خودت زنده نگه داری .نر و ماده خواهند بود .از همه پرندگان بر حسب نوعشان، و از همه حیوانات بر حسب نوعشان، و از همه خزندگانی که بر روی زمین می‌خزند بر حسب نوعشان، دو تا دو تا از همه نزد تو وارد خواهند شد تا با تو

تغذیه شوند، نر و ماده .تو برای خودت از همه غذاهایی که خواهید خورد خواهی گرفت و نزد خودت جمع خواهی کرد و برای تو و آنها برای خوردن خواهد بود و نوح همه چیزهایی را که خداوند خدا به او فرمان داده بود انجام داد، همینطور انجام داد.

۷

و خداوند خدا به نوح گفت، تو و تمام خانه‌ات وارد کشتی شو، زیرا تو را در این نسل در برابر خودم عادل دیدم .از حیوانات پاک، هفت هفت نر و ماده نزد خود بیاور، و از حیوانات ناپاک، دو دو نر و ماده .و از پرندگان آسمان پاک، هفت هفت نر و ماده، و از همه پرندگان ناپاک، دو دو نر و ماده، تا نسل را بر روی تمام زمین نگه دارد .چون هنوز هفت روز دیگر من باران را بر روی زمین می‌آورم، چهل روز و چهل شب، و من پاک خواهم کرد هر موجودی را که ساختم از روی تمام زمین .و نوح همه کاری را که خداوند خدا به او فرمان داده بود، انجام داد .نوح شش صد ساله بود و طوفان آب بر روی زمین واقع شد . نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با او به داخل کشتی رفتند، به خاطر آب طوفان .و از پرندگان پاک، و از پرندگان ناپاک، و از چارپایان پاک، و از چارپایان ناپاک، و از همه خزندگان روی زمین، دو دو نزد نوح وارد کشتی شدند، نر و ماده، همانطور که خدا به نوح فرمان داده بود .و بعد از هفت روز، آب طوفان بر زمین آمد .در ششصدمین سال زندگی نوح، در ماه دوم، در بیست و هفتم ماه، در این روز همه چشمه‌های ورطه شکافته شدند، و دریچه‌های آسمان باز شدند .و باران بر زمین چهل روز و چهل شب بارید در این روز نوح، سام، حام، یافث، پسران نوح، و زن نوح، و سه زن پسران او با او وارد کشتی شدند .و همه جانوران وحشی بر اساس نوع، و همه احشام بر اساس نوع، و هر خزنده‌ای که حرکت می‌کند بر روی زمین بر اساس نوع، و هر پرنده پرنده بر اساس نوع خودش، نزد نوح وارد

کشتی شدند، دو دو نر و ماده از همه گوشت، که در آن روح زندگی است .و آنهایی که وارد می‌شدند، نر و ماده از هر گوشتی، وارد شدند، همانطور که خدا به نوح فرمان داده بود، و خداوند خدا کشتی را از بیرون بست .و طوفان چهل روز و چهل شب بر روی زمین بود و آب افزایش یافت و کشتی را بلند کرد و از زمین بالا برده شد و آب غالب شد و بسیار زیاد شد بر روی زمین و کشتی بر روی آب حرکت می‌کرد آب بسیار بسیار بر زمین چیره شد و تمام کوه‌های بلند را که زیر آسمان بودند پوشاند .پانزده ذراع بالاتر، آب بلند شد و همه کوه‌های بلند را پوشاند .و تمام موجودات زنده‌ای که بر روی زمین حرکت می‌کردند مردند، از پرندگان و چارپایان و جانوران وحشی، و هر خزنده‌ای که بر روی زمین حرکت می‌کرد، و هر انسانی .و همه موجوداتی که نفس حیات داشتند و هر آنچه روی خشکی بود، مردند . و او هر موجود زنده‌ای را که بر روی زمین بود محو کرد، از انسان تا چهارپا و خزندگان و پرندگان آسمان؛ و آنها از زمین محو شدند؛ و تنها نوح و کسانی که با او در کشتی بودند باقی ماندند .و آب بر روی زمین صد و پنجاه روز بلند شد.

۸

و خدا نوح را به یاد آورد و تمام جانوران وحشی و تمام چارپایان و تمام پرندگان و تمام خزندگانی را که با او در کشتی بودند، و خدا بادی را بر زمین وزانید و آب فروکش کرد و چشمه‌های ورطه پوشانده شدند و دریچه‌های آسمان، و باران از آسمان بازداشته شد .و آب در حال رفتن از زمین عقب نشینی می‌کرد و آب کاهش می‌یافت بعد از صد و پنجاه روز و کشتی در ماه هفتم، روز بیست و هفتم ماه، بر کوه‌های آرارات نشست .آب کاهش می‌یافت تا ماه دهم .و در ماه دهم، در روز اول ماه، قله‌های کوه‌ها دیده شدند .و چنین شد که بعد از چهل روز، نوح پنجره کشتی را که ساخته بود باز کرد .و او کلاغ را فرستاد و آن بیرون

رفت و برنگشت تا اینکه آب از زمین خشک شد .و او کبوتر را فرستاد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است .و کبوتر آرامش برای پاهایش پیدا نکرده، به سوی او به کشتی برگشت، چون آب بر روی تمام سطح زمین بود؛ و دستش را دراز کرده او را گرفت، و او را نزد خودش به داخل کشتی آورد .و پس از انتظار هفت روز دیگر، دوباره کبوتر را از کشتی بیرون فرستاد و کبوتر به سوی او در هنگام غروب برگشت، و یک برگ زیتون در دهان خود داشت، و نوح دانست که آب از روی زمین فروکش کرده بود .و پس از صبر کردن هفت روز دیگر، دوباره کبوتر را بیرون فرستاد، و آن دیگر نزد او بازنگشت .و چنین شد که در سال ششصد و یکم عمر نوح، در ماه اول، در روز اول ماه، آب از روی زمین ناپدید شد . و نوح سقف کشتی را که ساخته بود برداشت و دید که آب از روی زمین رفته است .در ماه دوم، زمین خشک شد، در روز بیست و هفتم ماه .و خداوند خدا به نوح گفت و فرمود :از کشتی بیرون برو تو و زنت و پسرانت و زنان پسرانت با تو، و همه جانوران وحشی که با تو هستند، و هر گوشتی از پرندگان تا چارپایان، و هر خزنده‌ای که بر زمین حرکت می‌کند، با خودت بیرون بیاور .و افزایش یابید و زیاد شوید بر روی زمین .و نوح بیرون رفت، و زن او، و پسران او، و زنان پسران او با او؛ و همه جانوران وحشی، و همه احشام، و هر پرنده، و هر خزنده که بر روی زمین حرکت می کرد بر حسب نوع خود، از کشتی بیرون رفتند .و نوح قربانگاهی برای خداوند ساخت و از همه حیوانات پاک و از همه پرندگان پاک گرفت و قربانی سوختنی کامل بر قربانگاه تقدیم کرد و خداوند خدا بوی خوشبو را استشمام کرد . و خداوند خدا با تفکر گفت، دیگر زمین را به خاطر اعمال انسان‌ها لعنت نخواهم کرد، چون ذهن انسان از جوانی‌اش به طور پیوسته به سوی شرارت متمایل است، پس دیگر همه موجودات زنده را همانطور که کردم نخواهم کشت .تمام روزهای زمین، بذر و برداشت، سرما و گرما، تابستان و بهار، روز و شب، متوقف نخواهند شد.

۹

و خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به آنها گفت :زیاد شوید و افزایش یابید و زمین را پر کنید و بر آن مسلط شوید .و لرزش و ترس شما بر همه جانوران وحشی زمین، بر همه پرندگان آسمان، و بر همه چیزهای متحرک بر زمین، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود؛ آنها را به دستان شما داده ام .و هر جنبنده ای که زنده است، برای شما غذا خواهد بود؛ همانطور که سبزیجات علف را داده ام، همه چیز را به شما داده ام .به جز گوشت در خون روح، نخواهید خورد .و چرا که خون شما از جان‌های شما، از دست همه جانوران وحشی آن را طلب خواهم کرد؛ و از دست انسان برادر، جان انسان را طلب خواهم کرد .کسی که خون انسان را می‌ریزد، به جای خون او خونش ریخته خواهد شد، چون من انسان را به صورت خدا ساختم .اما شما افزایش یابید و زیاد شوید و زمین را پر کنید و بر آن تسلط یابید و خدا به نوح و پسرانش با او گفت و گفت، و اینک من عهد خود را با شما برقرار می‌کنم، و با نسل شما بعد از شما، و با هر جان زنده‌ای که با شماست، از پرندگان و از چارپایان و همه جانوران وحشی زمین، هر چه با شماست از همه آنهایی که از کشتی بیرون آمده‌اند .و من پیمان خود را با شما برقرار خواهم کرد و دیگر هیچ موجود زنده ای از آب طوفان نخواهد مرد و دیگر طوفان آبی نخواهد بود که تمام زمین را نابود کند و خداوند خدا به نوح گفت :این نشانه عهد است که من میدهم بین من و شما، و بین همه نفس زنده که با شماست، برای نسلهای ابدی .کمان من را در ابر قرار می‌دهم و نشانه پیمان بین من و زمین خواهد بود .و چنین خواهد بود که وقتی من ابرها را بر روی زمین بیاورم، کمان در ابر دیده خواهد شد .و من عهد خود را به یاد خواهم آورد که میان من و شما و میان هر نفس زنده در هر گوشت است و آب دیگر طوفان نخواهد بود تا تمام گوشت را محو کند و کمان من در ابر خواهد بود و من آن را خواهم دید برای یاد کردن عهد جاودانی

بین من و زمین، و بین روح زنده در هر گوشتی که بر زمین است .و خدا به نوح گفت :این نشانه عهدی است که من میان خود و میان تمام موجودات زنده ای که بر زمین هستند قرار دادم .پسران نوح که از کشتی بیرون آمده بودند، سام، حام و یافث بودند .حام پدر کنعان بود .این سه نفر پسران نوح هستند از اینها بر تمام زمین پراکنده شدند و نوح، مردی کشاورز زمین، آغاز کرد و تاکستانی کاشت و او از شراب نوشید و مست شد و در خانه‌اش برهنه شد و حام، پدر کنعان، برهنگی پدرش را دید و بیرون رفت و به دو برادرش در بیرون خبر داد .و سام و یافث لباس را گرفتند، آن را بر دو پشت خودشان گذاشتند، و به عقب رفتند، و برهنگی پدرشان را پوشاندند، و صورتشان به عقب بود، و برهنگی پدرشان را ندیدند .نوح از شراب هوشیار شد و فهمید آنچه پسر کوچکتر او به او کرده بود .و گفت، لعنتی باد کنعان پسر، خدمتکار برادرانش خواهد بود .و او گفت، متبارک باشد خداوند خدای سام و کنعان بنده او خواهد بود خدا یافث را وسعت دهد و او در خانه‌های سام ساکن شود و کنعان بنده او شود نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زیست کرد و تمام روزهای نوح نهصد و پنجاه سال بود و او مرد

۱۰

اینها نسل‌هاي پسران نوح، سام، حام، یافث هستند و پسراني براي آنها بعد از طوفان متولد شدند .پسران یافث :جومر و ماجوج و مادای و یاوان و الیسا و توبال و ماشک و تیراس .و پسران جومر :اشکناز و ریفات و توجرمه .و پسران یاوان :الیسا، و ترشیش، کتیم، رودیان . از اینها جزیره‌های ملت‌ها در سرزمین‌هایشان جدا شدند؛ هر کدام بر اساس زبان در قبیله‌هایشان، و در ملت‌هایشان .پسران حام :خوس و مصرایم و فود و کنعان .پسران خوس :سبا و حویله و سبته و رعمه و سبتکا؛ و پسران رعمه :سبا و ددان .خوس نمرود را

به دنیا آورد و او شروع کرد غول بودن بر روی زمین .او یک غول شکارچی در مقابل خداوند خدا بود .به خاطر این خواهند گفت، همانطور که نمرود غول شکارچی در مقابل خداوند .و آغاز پادشاهی او بابل و اورک و اکد و کلنه در سرزمین شنعار بود .از آن سرزمین آشور بیرون رفت و او نینوا را ساخت و شهر رحوبوت را و کالح را و رسن را بین نینوا و بین کالح، این شهر بزرگ است .و مصرایم لودیم و نفتالیم و عنامیم و لهابیم و پتروسیم و کسلوحیم را به دنیا آورد، که از آنجا فلسطینیان بیرون آمدند، و کفتوریم را . کنعان صیدون، نخست‌زاده خود، و حیتی و یبوسی و اموری و جرجاشی و حوی و عرقی و سینی و اروادی و صماری و حماتی را زاد .و بعد از این، قبیله‌های کنعانیان پراکنده شدند .و مرزهای کنعانیان از صیدون تا رسیدن به جرار و غزه، تا رسیدن به سدوم و عموره، ادمه و صبوئیم تا لاشع بود .اینها پسران حام هستند، در قبیله‌های خودشان، بر اساس زبان‌های خودشان، در سرزمین‌های خودشان، و در ملت‌های خودشان .و برای سام نیز فرزندانی به دنیا آمدند، او پدر تمام پسران عابر و برادر یافث بزرگتر بود .پسران سام : عیلام و آشور و ارفکشاد و لود و ارام و قینان .و پسران ارام :اوز، و هول، و گاتر، و موسوخ .و ارفکساد، قینان را به دنیا آورد، و قینان، سالح را به دنیا آورد، و سالح، عابر را به دنیا آورد .و برای عابر دو پسر متولد شدند، نام یکی فالج بود، زیرا در روزهای او زمین تقسیم شد، و نام برادرش یقطان بود .یقطان، المودادو شالف و حضرموت و یارح و هدورام و اوزال و دقله و عوبال و ابیمائیل و سبا و اوفیر و حویله و یوباب را زایید .همه اینها پسران یقطان بودند .و سکونتگاه آنها از مسا تا رسیدن به کوه سفرا در شرق بود اینها پسران سام هستند، در قبیله‌های خودشان، بر اساس زبان‌های خودشان، در سرزمین‌های خودشان، و در ملت‌های خودشان .اینها قبیله‌های پسران نوح هستند بر اساس نسل‌های آنها، بر اساس ملت‌های آنها؛ از اینها جزیره‌های ملت‌ها بر روی زمین بعد از طوفان پراکنده شدند.

۱۱

و تمام زمین یک زبان داشت و یک صدا برای همه .و چنین شد که وقتی آنها از شرق حرکت کردند، دشتی را در سرزمین شنعار یافتند و آنجا ساکن شدند .و مردی به همسایه‌اش گفت :بیایید خشت بسازیم و آنها را در آتش بپزیم .و خشت برای آنها به جای سنگ شد و قیر برای آنها به جای گل بود .و گفتند :بیایید برای خودمان شهری و برجی بسازیم که سرش تا آسمان باشد، و برای خودمان نامی بسازیم، پیش از آنکه ما بر روی تمام زمین پراکنده شویم .و خداوند پایین آمد تا شهر و برجی را که پسران آدمیان ساخته بودند ببیند و خداوند گفت، اینک یک قوم و یک زبان برای همه، و این را شروع کردند به انجام دادن، و حالا هیچ چیزی که قصد کنند انجام دهند از آنها باز نخواهد ماند .بیایید و پایین رفته زبان آنها را آنجا مشوش کنیم تا هر یک صدای همسایه‌اش را نشنود .و خداوند آنها را از آنجا بر سطح تمام زمین پراکند و آنها از ساختن شهر و برج دست کشیدند به خاطر این، نام آن سردرگمی نامیده شد، زیرا در آنجا خداوند زبان‌های تمام زمین را درهم آمیخت، و از آنجا خداوند آنها را بر روی تمام زمین پراکنده کرد .و اینها نسل‌های سام هستند و سام صد ساله بود وقتی ارفکشاد را به دنیا آورد، در سال دوم بعد از طوفان و سام بعد از به دنیا آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و مرد .و ارفکشاد صد و سی و پنج سال زندگی کرد و قینان را به دنیا آورد .و ارفکساد بعد از به دنیا آوردن قینان، چهارصد سال زندگی کرد، و پسران و دختران به دنیا آورد، و مرد . و قینان یکصد و سی سال زندگی کرد و شالح را به دنیا آورد، و قینان بعد از به دنیا آوردن شالح، سیصد و سی سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و مرد .و سالا صد و سی سال زندگی کرد و عابر را به دنیا آورد .و سالح بعد از به دنیا آوردن عابر، سیصد و سی سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و مرد .و عابر یکصد و سی و چهار

سال زندگی کرد و پالغ را به دنیا آورد و عابر بعد از به دنیا آوردن فالج، دویست و هفتاد سال زندگی کرد، و پسران و دختران به دنیا آورد، و مرد .و فالغ صد و سی سال زندگی کرد و راعو را به دنیا آورد .و فالج بعد از به دنیا آوردن راغو، نه و دویست سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و مرد و راغو صد و سی و دو سال زندگی کرد و سروغ را به دنیا آورد .و راعو بعد از به دنیا آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگی کرد و پسران و دختران به دنیا آورد و مرد .و سروغ صد و سی سال زندگی کرد و ناحور را به دنیا آورد و سروغ بعد از به دنیا آوردن ناحور، دویست سال زندگی کرد، و پسران و دختران به دنیا آورد، و مرد .و ناحور صد و هفتاد و نه سال زندگی کرد و تارح را به دنیا آورد و ناحور بعد از به دنیا آوردن تارح، صد و بیست و پنج سال زندگی کرد، و پسران و دختران به دنیا آورد، و مرد .و تارح هفتاد سال زندگی کرد و ابرام و ناحور و هاران را به دنیا آورد .اینها نسل‌های تارح هستند :تارح ابرام و ناحور و هاران را زایید و هاران لوط را زایید .و هاران در حضور تارح پدرش در سرزمینی که در آن متولد شده بود، در سرزمین کلدانیان مرد .و ابرام و ناحور برای خودشان زنان گرفتند .نام زن ابرام، سارای، و نام زن ناحور، ملکه، دختر هاران، و پدر ملکه و پدر یسکه .و ساره نازا بود و فرزند نمی‌آورد .و تارح، ابرام پسر خود را، و لوط پسر هاران، پسر پسر خود را، و سارای عروس خود را، زن ابرام پسر خود را، گرفت و آنها را از سرزمین کلدانیان بیرون آورد تا به سرزمین کنعان بروند، و آمدند تا حران، و در آنجا ساکن شد .و همه روزهای تارح در سرزمین حران دویست و پنج سال شد و تارح در حران مرد

۲۱

و خداوند به ابرام گفت :از سرزمین خود و از خویشاوندان خود و از خانه پدرت بیرون

برو، و به سرزمینی بیا که به تو نشان خواهم داد .و تو را به ملت بزرگی تبدیل خواهم کرد و تو را برکت خواهم داد و نام تو را بزرگ خواهم کرد و تو برکت یافته خواهی بود .و من به کسانی که تو را برکت می دهند برکت خواهم داد، و کسانی که تو را لعنت می کنند لعنت خواهم کرد، و همه قبیله های زمین در تو برکت خواهند یافت و ابرام رفت، درست همانطور که خداوند به او گفته بود، و لوط با او رفت؛ و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، وقتی که از حران بیرون رفت .و ابرام ساره زن خود را گرفت و لوط پسر برادرش را و همه دارایی‌هایشان را که به دست آورده بودند و هر جانی را که به دست آورده بودند از حران و بیرون رفتند تا بروند به سرزمین کنعان .و ابرام از طول سرزمین عبور کرد تا محل شکیم، نزد بلوط بلند؛ و کنعانیان در آن زمان در آن سرزمین ساکن بودند .و خداوند به ابرام ظاهر شد، و به او گفت :به نسل تو این زمین را خواهم داد .و ابرام آنجا قربانگاهی برای خداوند که به او ظاهر شده بود، ساخت .و او از آنجا به کوه در شرق بیت ایل کوچ کرد و چادر خود را آنجا برپا نمود، بیت ایل در غرب و عای در شرق، و آنجا مذبحی برای خداوند بنا کرد و به نام خداوند دعا کرد .و ابرام کوچ کرد و رفت و در بیابان اردو زد و قحطی بر روی زمین رخ داد و ابرام به مصر رفت تا در آنجا ساکن شود، زیرا قحطی بر روی زمین شدید شده بود چنین شد که وقتی ابرام نزدیک شد که وارد مصر شود، ابرام به ساره، زن خود، گفت :من می‌دانم که تو زنی زیبا رو هستی .پس چنین خواهد بود که وقتی مصری‌ها تو را ببینند، خواهند گفت که او زن اوست، و مرا خواهند کشت، اما تو را نگه خواهند داشت .پس گفتم که خواهر او هستم، تا به خاطر تو برایم خوب شود، و روح من به خاطر تو زنده بماند چنین شد که وقتی ابرام وارد مصر شد، مصریان زن او را دیدند که بسیار زیبا بود .و حاکمان فرعون او را دیدند و او را نزد فرعون ستایش کردند و او را به خانه فرعون بردند و به خاطر او با ابرام خوب رفتار کردند و برای او گوسفندان و گوساله‌ها و الاغ‌ها و غلامان و کنیزان و قاطرها و شترها به وجود آمدند و خدا فرعون و خانه او را با

بلاهای بزرگ و شریر گرفتار کرد، در مورد ساره زن ابرام .فرعون ابرام را صدا کرد و گفت، این چه کاری بود که به من کردی که به من نگفتی او زن توست؟ چرا گفتی که خواهر من است؟ و او را برای خودم به زنی گرفتم و حالا ببین، زن تو پیش روی توست، بگیرش و برو .و فرعون به مردان درباره ابرام دستور داد که او را همراه با زن او و همه چیزهایی که از آن او بود، بفرستند.

۳۱

ابرام از مصر بالا رفت، خودش و زنش و همه چیزهایش و لوط با او، به بیابان .ابرام بسیار ثروتمند بود، در احشام و نقره و طلا و او رفت از جایی که آمده بود به بیابان تا بیت‌ایل، تا جایی که خیمه‌اش قبلا بود، بین بیت‌ایل و عای، به جای قربانگاه که آنجا در ابتدا ساخته بود، و ابرام آنجا نام خداوند را خواند .و لوط که با ابرام همسفر بود، گوسفندان و گاوان و خیمه‌ها داشت .و زمین گنجایش نداشت که آنها با هم سکونت کنند، چون دارایی‌های آنها زیاد بود؛ و زمین گنجایش نداشت که آنها با هم سکونت کنند .و جنگی میان چوپانان گله‌های ابرام و میان چوپانان گله‌های لوط رخ داد، و کنعانیان و فرزیان در آن زمان در آن سرزمین ساکن بودند .ابرام به لوط گفت، نبرد بین من و تو نباشد، و بین چوپانان من و چوپانان تو، چون ما برادر هستیم .آیا تمام زمین در برابر تو نیست؟ از من جدا شو؛ اگر تو به سمت چپ بروی، من به سمت راست میروم؛ و اگر تو به سمت راست بروی، من به سمت چپ میروم .و لوط چشمان خود را بلند کرد و تمام منطقه اطراف اردن را دید، که همه آن آبیاری می‌شد، قبل از اینکه خدا سدوم و عموره را نابود کند، مثل بهشت خدا و مثل سرزمین مصر، تا رسیدن به صوغر .و لوط تمام منطقه اطراف اردن را برای خودش انتخاب کرد و لوط از شرق کوچ کرد و هر کدام از برادرش جدا شدند ابراهیم اما در

سرزمین کنعان ساکن شد .لوط اما در شهر نواحی اطراف ساکن شد، و در سدوم چادر زد . مردمان در سدوم شریر و گناهکار در برابر خدا بسیار بودند .خدا به ابرام گفت بعد از جدا شدن لوط از او :با چشمان خودت نگاه کن و ببین از جایی که حالا تو هستی به سمت شمال و جنوب و شرق و غرب، زیرا که تمام زمینی را که تو می‌بینی، به تو آن را خواهم داد و به نسل تو تا ابد .و من نسل تو را مانند ماسه زمین خواهم کرد، اگر کسی بتواند ماسه زمین را بشمارد، نسل تو هم شمرده خواهد شد برخیز و در زمین سفر کن، به طول آن و به عرض آن، زیرا که آن را به تو خواهم داد و به نسل تو تا ابد و ابرام خیمه خود را برچید، آمد و نزد بلوط ممری که در حبرون بود ساکن شد، و آنجا مذبحی برای خداوند ساخت.

۴۱

اتفاق افتاد در پادشاهی امرافل پادشاه شنعار و اریوک پادشاه الاسار، کدرلاعومر پادشاه عیلام، و تدعال پادشاه امت‌ها، جنگ کردند با بلع پادشاه سدوم، و با برشاع پادشاه عموره، و با شناب پادشاه ادمه، و با شمئبر پادشاه صبوئیم، و پادشاه بالاک؛ این صوغر است .همه اینها بر سر دره نمکی توافق کردند؛ این، دریای نمک است .دوازده سال آنها به کدرلاعومر خدمت کردند اما در سال سیزدهم شورش کردند در سال چهاردهم کدرلاعومر و پادشاهان با او آمدند و غول‌ها را در عشتاروت و قرنایم کشتند و اقوام قوی را همزمان با آنها و ایمیم‌ها را در شهر شاوه .و حوریان را که در کوههای سعیر بودند، تا درخت بلوط فاران که در بیابان است .و بازگشته آمدند بر چشمه داوری؛ این قادش است؛ و بریدند همه حاکمان عمالیق، و اموریان ساکن در حصصون تامار را .بیرون آمد اما پادشاه سدوم، و پادشاه عموره، و پادشاه ادمه، و پادشاه صبوییم، و پادشاه بالاق؛ این صوغر است؛ و آرایش جنگی

گرفتند با آنها به جنگ در دره نمکی، به سوی کدرلعومر پادشاه عیلام، و تدعال پادشاه امت‌ها، و امرافل پادشاه شنعار، و اریوک پادشاه الاسار، چهار پادشاه به سوی پنج پادشاه . دره شور، چاه‌های قیر بود؛ پادشاه سدوم و پادشاه غموره فرار کردند و در آنجا افتادند؛ اما آنهایی که باقی مانده بودند به منطقه کوهستانی فرار کردند .آنها تمام اسب‌های سدوم و عموره و تمام غذاهای آنها را گرفتند و رفتند .آنها لوط، پسر برادر ابرام، و اموال او را گرفتند و رفتند، زیرا او در سدوم ساکن بود .یکی از نجات یافته‌ها رسید و به ابرام عبرانی خبر داد؛ او در کنار بلوط ممری اموری، برادر اشکول و برادر عونان، ساکن بود که آنها متحدان ابرام بودند .ابرام شنید که لوط برادرش اسیر شده بود، افراد خانه زاده خودش را سیصد و هجده نفر شمرد و آنها را تا دان تعقیب کرد .و او در شب بر آنها حمله کرد، خودش و فرزندانش، و آنها را زد، و آنها را تعقیب کرد تا خوبه، که در سمت چپ دمشق است .و او تمام اسب های سدوم را بازگرداند و لوط برادرزاده اش را بازگرداند و تمام دارایی های او و زنان و مردم را پادشاه سدوم بیرون آمد به ملاقات او، بعد از بازگشت او از کشتار کدرلعومر و پادشاهانی که با او بودند، به دره شوه؛ این دشت پادشاهان بود .و ملکیصدق، پادشاه سالم، نان‌ها و شراب بیرون آورد؛ و او کاهن خدای متعال بود .و او ابرام را برکت داد و گفت، برکت یافته باشد ابرام توسط خدای متعال، که آسمان و زمین را آفرید .و متبارک باشد خدای متعال که دشمنانت را تابع تو کرد و ابرام ده‌یک از همه چیز را به او داد پادشاه سدوم به ابرام گفت، مردان را به من بده، و اسب را برای خودت بگیر . ابرام به پادشاه سدوم گفت، من دست خود را به سوی خداوند خدای متعال که آسمان و زمین را آفرید دراز خواهم کرد، اگر از نخ تا بند کفش چیزی از همه چیزهای تو بگیرم، تا نگویی که من ابرام را ثروتمند کردم .به جز آنچه که جوانان خوردند، و سهم مردانی که با من سفر کردند اشکول، عونان، ممری؛ اینها سهم خواهند گرفت.

۵۱

بعد از این سخنان، کلام خداوند به ابرام در رویا رسید و گفت :نترس ابرام، من سپر تو هستم، پاداش تو بسیار زیاد خواهد بود .ابرام می‌گوید :ای استاد خداوند، چه چیزی به من خواهی داد؟ من اما بی‌فرزند می‌میرم و پسر ماسک که در خانه من متولد شده، این الیعزر دمشقی است و ابرام گفت، چون تو به من فرزندی ندادی، کسی که در خانه من متولد شده وارث من خواهد شد .و بلافاصله صدای خداوند به سوی او آمد و گفت :این یکی وارث تو نخواهد شد، بلکه کسی که از تو بیرون خواهد آمد، او وارث تو خواهد شد .او را به بیرون برد و به او گفت :به آسمان نگاه کن و ستاره‌ها را بشمار، اگر بتوانی آنها را بشماری .و گفت : اینطور نسل تو خواهد بود .و ابرام به خدا ایمان آورد، و این برای او عدالت محسوب شد . و به او گفت، من خدا هستم که تو را از سرزمین کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به تو بدهم که به ارث ببری .او گفت :ای استاد خداوند، چگونه خواهم دانست که آن را به ارث خواهم برد؟ او به او گفت، برای من بگیر یک گوساله ماده سه ساله، و یک بز سه ساله، و یک قوچ سه ساله، و یک قمری، و یک کبوتر .او همه این چیزها را برای او گرفت و آنها را از وسط تقسیم کرد و آنها را روبروی یکدیگر قرار داد، اما پرندگان را تقسیم نکرد .پرنده‌ها بر روی بدن‌ها فرود آمدند، بر روی قطعه‌های تقسیم شده آنها، و ابرام با آنها نشست .در حدود غروب خورشید، خلسه‌ای بر ابرام فرود آمد، و اینک ترس تاریک بزرگی بر او فرود می‌آید .و به ابرام گفته شد :دانسته خواهی دانست که نسل تو در سرزمینی که مال خودشان نیست غریب خواهند بود، و آنها را برده خواهند کرد، و آنها را بدرفتاری خواهند کرد، و آنها را خوار خواهند کرد، چهارصد سال .اما ملتی را که اگر به آن بندگی کنند، من داوری خواهم کرد و بعد از این چیزها، بیرون خواهند آمد از اینجا با اموال زیاد اما تو به سوی پدرانت در صلح خواهی رفت، در پیری نیکو پرورش یافته .اما در نسل چهارم به

اینجا بازخواهند گشت، زیرا گناهان اموریان هنوز تا کنون کامل نشده‌اند .از آنجا که خورشید به سمت غرب رفت، شعله‌ای پدید آمد و اینک یک کوره دودزا و مشعل‌های آتشین که از میان این قطعات تقسیم شده عبور کردند .در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت :به نسل تو این زمین را خواهم داد، از رود مصر تا رود بزرگ فرات، قینی‌ها و قنزی‌ها و قدمونی‌ها و حتی‌ها و فرزی‌ها و رفائیان و اموری‌ها و کنعانی‌ها و حوی‌ها و جرجاشی‌ها و یبوسی‌ها را.

۶۱

ساره، زن ابرام، برای او فرزندی نزاییده بود و او کنیزی مصری داشت که نامش هاجر بود ساره به ابرام گفت، ببین خداوند مرا از زاییدن بازداشته است، پس نزد کنیز من برو تا از او صاحب فرزند شوم، و ابرام به صدای ساره گوش داد .و ساره، زن ابرام، هاجر مصری کنیز خود را گرفت، بعد از ده سال از سکونت ابرام در سرزمین کنعان، او را به ابرام شوهرش به عنوان زن داد .و او نزد هاجر رفت و حامله شد و دید که حامله است و بانوی او در نظرش بی‌ارزش شد ساره به ابرام گفت، من از تو ستم دیده ام .من کنیز خودم را به آغوش تو داده ام، اما وقتی او دید که حامله است، من در برابر او بی احترام شدم .خدا بین من و تو قضاوت کند .ابرام به ساره گفت، اینک کنیز تو در دست توست، با او آنطور که برایت خوشایند است رفتار کن .و ساره او را آزار داد و او از حضور او فرار کرد .
فرستاده خداوند او را پیدا کرد بر چشمه آب در بیابان، بر چشمه در راه شور .و فرستاده خداوند به او گفت، هاجر کنیز ساره، از کجا می‌آیی؟ و کجا میروی؟ و گفت :من از چهره ساره، خانم من، فرار می‌کنم .فرستاده خداوند به او گفت، به سوی بانوی خودت برگرد، و خود را زیر دستهای او فروتن کن .و فرستاده خداوند به او گفت، چندبرابر کردن، چندبرابر

خواهم کرد نسل تو را، و از بسیاری شمرده نخواهد شد .و فرستاده خداوند به او گفت، ببین تو باردار هستی، و پسری خواهی زایید، و نام او را اسماعیل خواهی خواند، زیرا خداوند خواری تو را شنیده است این یک مرد روستایی خواهد بود؛ دست‌های او بر همه، و دست‌های همه بر او؛ و در مقابل روی همه برادران او سکونت خواهد کرد .و او نام خداوند را که با او سخن می‌گفت، خواند :تو خدایی هستی که مرا دیده‌ای، چون گفت : زیرا در حضور دیدم آن که به من ظاهر شده بود .به خاطر این او آن چاه را نامید، چاه که در پیش آن دیدم؛ اینک بین قادش و بارد است .و هاجر برای ابرام پسری زایید، و ابرام نام پسر خود را که هاجر برای او زاییده بود، اسماعیل گذاشت .ابرام هشتاد و شش ساله بود وقتی هاجر اسماعیل را برای ابرام زایید.

۷۱

ابرام نود و نه ساله شد .و خداوند به ابرام ظاهر شد، و به او گفت، من خدای تو هستم، پسندیده باش پیش من، و بی عیب شو .و من پیمان خود را بین خودم و بین تو برقرار خواهم کرد و تو را بسیار زیاد خواهم کرد .و ابرام بر روی صورت خود افتاد .و خدا به او سخن گفت و گفت :و من، اینک عهد من با توست؛ و تو پدر انبوهی از ملت‌ها خواهی بود . و دیگر نام تو ابرام خوانده نخواهد شد، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا تو را پدر اقوام بسیاری قرار داده ام .و تو را بسیار بسیار افزایش خواهم داد و تو را به ملت‌ها تبدیل خواهم کرد و پادشاهان از تو بیرون خواهند آمد .و من پیمان خود را میان تو و میان نسل تو بعد از تو برای نسل‌های آنها برقرار خواهم کرد، به عنوان پیمان جاودانی که خدای تو و نسل تو بعد از تو باشم .و به تو و به نسل تو بعد از تو زمین را که در آن ساکن هستی، تمام زمین کنعان را، به ملکیت جاودانی خواهم داد و خدای آنها خواهم بود .و خدا

به ابراهیم گفت، اما تو را .تو عهد مرا نگه خواهی داشت، تو و نسل تو بعد از تو در نسل‌هایشان .و این عهد که حفظ خواهی کرد، بین من و شما، و بین نسل تو بعد از تو در نسل‌های آنها :هر مرد از شما ختنه خواهد شد .و شما گوشت پوست نوک خود را ختنه خواهید کرد، و این نشانه پیمان بین من و شما خواهد بود .و کودک هشت روزه برای شما ختنه خواهد شد، هر نری در نسل‌های شما؛ و متولد شده در خانه و خریداری شده با نقره از هر پسر بیگانه‌ای که از نسل تو نیست .با ختنه ختنه خواهد شد متولد شده در خانه تو و خریداری شده با نقره؛ و عهد من بر گوشت شما به عهد جاودانی خواهد بود .و مرد نامختونی که گوشت پیش پوست او در روز هشتم ختنه نخواهد شد، روح آن از خانواده اش نابود خواهد شد، چون عهد من را شکسته است .و خدا به ابراهیم گفت :سارای، زن تو، نام او سارای خوانده نخواهد شد، ساره نام او خواهد بود .من او را برکت خواهم داد و از او به تو فرزندی خواهم داد و او را برکت خواهم داد و او به ملت‌ها تبدیل خواهد شد و پادشاهان ملت‌ها از او خواهند بود و ابراهیم بر روی صورتش افتاد و خندید و در ذهنش گفت، می‌گفت :آیا برای صد ساله‌ای پسری خواهد شد؟ و آیا ساره در نود سالگی فرزند خواهد آورد؟ ابراهیم به خدا گفت :کاش این اسماعیل در پیش تو زندگی کند خدا به ابراهیم گفت، بله؛ اینک ساره، زن تو، برای تو پسری خواهد زایید، و نام او را اسحاق خواهی خواند؛ و من عهد خود را با او برقرار خواهم کرد، به عهد جاودان، تا خدای او و نسل او بعد از او باشم .درباره اسماعیل، اینک تو را شنیده ام و اینک او را برکت داده ام و او را افزایش خواهم داد و او را بسیار زیاد خواهم کرد .دوازده ملت به دنیا خواهد آورد و او را به ملت بزرگی تبدیل خواهم کرد اما پیمان من را با اسحاق برقرار خواهم کرد، که او را ساره برای تو در این زمان، در سال دیگر به دنیا خواهد آورد .او صحبت کردن با او را تمام کرد و خدا از نزد ابراهیم بالا رفت .و ابراهیم اسماعیل پسر خودش را گرفت و همه اعضای خانواده او را و همه خریداری شده با نقره را و هر مرد نری از مردان در خانه

ابراهیم را و ختنه کرد غلفه های آنها را در همان روز همانطور که خدا به او گفته بود ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه خود را ختنه کرد .اسماعیل پسر او سیزده ساله بود وقتی که گوشت قلفه‌اش ختنه شد در همان روز، ابراهیم ختنه شد، و اسماعیل پسر او، و همه مردان خانه او، و غلامان متولد شده در خانه او، و خریداری شدگان با نقره از ملت های بیگانه.

۸۱

خدا به او نزد بلوط ممری ظاهر شد، در حالی که او بر در خیمه‌اش نشسته بود در ظهر . چشمان خود را بالا آورده نگاه کرد و دید، و اینک سه مرد بالای او ایستاده بودند؛ و چون دید، از در خیمه خود به سوی ملاقات آنها دوید، و بر زمین تعظیم کرد .و گفت :ای خداوند، اگر در نظر تو لطف یافته‌ام، از بنده‌ات مگذر .بگذارید آب آورده شود، و بگذارید پاهای شما را بشویند، و زیر درخت خودتان را خنک کنید .و من نان خواهم گرفت و شما خواهید خورد .و بعد از این به راه خود ادامه خواهید داد که به خاطرش به سوی بنده‌تان منحرف شده بودید .و او گفت :اینطور انجام بده، همانطور که تو گفته‌ای .و ابراهیم به سوی خیمه نزد ساره شتافت و به او گفت عجله کن و سه پیمانه آرد نرم بسرای و نان بساز و ابراهیم به سمت گاوها دوید، و گوساله نرم و خوبی گرفت، و آن را به پسر داد، و عجله کرد که آن را آماده کند .او کره و شیر و گوساله‌ای که درست کرده بود را گرفت و پیش آنها گذاشت و آنها خوردند، اما او خودش کنار آنها زیر درخت ایستاده بود .او به او گفت، ساره زن تو کجاست؟ او در جواب گفت :ببین، در خیمه است .او گفت، برمی‌گردم، خواهم آمد به سوی تو در این زمان در ساعت، و ساره زن تو پسر خواهد داشت ساره شنید در حالی که کنار در خیمه بود، پشت سر او .ابراهیم و ساره پیر و در سن بالا بودند و عادت ماهانه ساره قطع

شده بود ساره در دل خود خندید و گفت :هنوز برای من اتفاق نیفتاده است تا به حال، اما ارباب من پیر است .و خداوند به ابراهیم گفت، چرا سارا در دل خودش خندید و می‌گفت، آیا واقعا من زایمان خواهم کرد؟ من اما پیر شده‌ام .آیا کلمه ای نزد خدا ناممکن خواهد بود؟ در این زمان به سوی تو بازخواهم گشت در ساعت و برای ساره پسری خواهد بود ساره انکار کرد و گفت :من نخندیدم، زیرا ترسیده بود .و به او گفت :نه، بلکه تو خندیدی . پس از برخاستن از آنجا، مردان به طرف سدوم و غموره نگاه کردند .ابراهیم با آنها همراه سفر می‌کرد و آنها را بدرقه می‌کرد .خداوند گفت، من از ابراهیم بنده‌ام آنچه را که انجام می‌دهم پنهان نخواهم کرد .ابراهیم تبدیل به ملتی بزرگ و پرجمعیت خواهد شد و همه ملت های زمین در او برکت خواهند یافت من می‌دانستم که او به پسرانش و به خانه‌اش بعد از او دستور خواهد داد و آنها راه‌های خداوند را نگه خواهند داشت تا عدالت و داوری انجام دهند، تا اینکه خداوند همه آنچه را که به ابراهیم گفته بود بر او بیاورد .خداوند گفت، فریاد سدوم و عموره به سوی من زیاد شده است، و گناهان آنها بسیار بزرگ است . پس پایین رفته، خواهم دید که آیا طبق فریادشان که به سوی من آمده است، انجام شده‌اند؛ و اگر نه، تا بدانم .و مردان از آنجا برگشتند و به سدوم آمدند؛ اما ابراهیم هنوز در برابر خداوند ایستاده بود .و ابراهیم نزدیک شد و گفت، نباید عادل را همراه با بی‌دین نابود کنی و عادل مثل بی‌دین خواهد بود .اگر پنجاه نفر عادل در شهر باشند، آنها را نابود خواهی کرد؟ آیا تو تمام این مکان را به خاطر پنجاه عادل رها نخواهی کرد، اگر آنها در آن باشند؟ به هیچ وجه تو چنین کاری نخواهی کرد که عادل را با بی‌دین بکشی و عادل مثل بی‌دین خواهد شد؛ به هیچ وجه؛ آن که تمام زمین را داوری می‌کند، آیا عدالت اجرا نخواهی کرد؟ خداوند گفت، اگر در سدوم پنجاه نفر عادل در شهر باشند، تمام شهر را رها خواهم کرد و تمام آن مکان را به خاطر آنها .و ابراهیم در جواب گفت، اکنون شروع کردم به صحبت کردن به خداوند من، اما من خاک و خاکستر هستم .اگر پنجاه نفر عادل به چهل

و پنج نفر کمتر شوند، آیا به خاطر آن پنج نفر تمام شهر را نابود خواهی کرد؟ و گفت، نابود نخواهم کرد اگر آنجا چهل و پنج بیابم .و او باز هم به صحبت کردن با او ادامه داد و گفت، اما اگر چهل نفر آنجا یافت شوند، و گفت، نابود نخواهم کرد به خاطر آن چهل نفر .و گفت، اشکالی ندارد خداوند اگر صحبت کنم؟ اگر سی نفر آنجا یافت شوند؟ و گفت، نخواهم نابود کرد به خاطر آن سی نفر .و گفت :چون من باید با خداوند صحبت کنم، اگر بیست نفر آنجا پیدا شوند چه؟ و گفت :نابود نخواهم کرد اگر آنجا بیست نفر بیابم .و گفت، آیا اشکالی ندارد خداوندا اگر یک بار دیگر صحبت کنم؟ اما اگر ده نفر آنجا پیدا شوند؟ و گفت به خاطر آن ده نابود نخواهم کرد خداوند رفت، وقتی که صحبت کردن با ابراهیم را قطع کرد؛ و ابراهیم به جای خود بازگشت.

۹۱

و آن دو فرستاده عصر به سدوم آمدند لوط کنار دروازه سدوم نشسته بود و وقتی لوط دید، برخاست به استقبال آنها، و با صورت بر زمین سجده کرد .و او گفت :اینک آقایان، به خانه بنده خود منحرف شوید و اقامت کنید و پاهای خود را بشویید و صبح زود برخاسته به راه خود بروید .و آنها گفتند، نه، بلکه در خیابان اقامت خواهیم کرد .و او به شدت به آنها اصرار کرد و آنها به سوی او برگشتند و به خانه او وارد شدند و او برای آنها نوشیدنی درست کرد و نان فطیر برای آنها پخت و آنها خوردند .قبل از خوابیدن، مردان شهر، سدومی‌ها، خانه را محاصره کردند، از جوان تا پیر، تمام قوم با هم .و آنها لوط را صدا می‌کردند و به او می‌گفتند، کجا هستند آن مردانی که امشب نزد تو وارد شدند؟ آنها را نزد ما بیرون بیاور تا با آنها خویشاوند شویم .لوط به سوی آنها به آستانه بیرون رفت و در را پشت سرش بست .او به آنها گفت :به هیچ وجه برادران، شر نکنید .من دو دختر دارم که

مرد نشناخته‌اند، آنها را نزد شما بیرون خواهم آورد و با آنها همانطور که شما را خوشایند باشد استفاده کنید، فقط به این مردان کار ناعادلانه نکنید که به خاطر آن زیر پناه سقف من داخل شدند .آنها به او گفتند :از آنجا دور شو؛ تو برای اقامت موقت وارد شدی، نه برای قضاوت کردن؟ پس حالا بیایید با تو بدتر از آنها رفتار کنیم .و آنها به شدت به مرد لوط فشار می‌آوردند و نزدیک شدند که در را بشکنند .مردان دست‌هایشان را دراز کردند و لوط را به سمت خودشان به داخل خانه کشیدند و در خانه را بستند مردانی که بر در خانه بودند را با کوری زدند، از کوچک تا بزرگ، و در جستجوی در ناتوان شدند و مردان به لوط گفتند، آیا برای تو اینجا دامادهایی هستند، یا پسرانی، یا دخترانی؟ اگر کسی دیگری برای تو در شهر هست، او را از این مکان بیرون بیاور، چون ما این مکان را نابود می‌کنیم؛ چون فریاد آنها در پیش خداوند بلند شد، و خداوند ما را فرستاد تا آن را نابود کنیم .لوط بیرون رفت و به دامادهایش که دخترهایش را گرفته بودند صحبت کرد و گفت، برخیزید و از این مکان بیرون بروید، چون خداوند شهر را نابود می‌کند، اما به نظر می‌رسید که در برابر دامادهایش شوخی می‌کند .وقتی که سپیده دم شد، فرستادگان نسبت به لوط عجله می‌کردند و می‌گفتند :برخیز و زنت را و دو دخترت را که داری بگیر و بیرون برو، تا نباشد که تو هم به خاطر بی‌قانونی‌های شهر هلاک شوی .و آنها مضطرب شدند، و فرستادگان دست او و دست زن او و دستهای دو دخترش را گرفتند، چون خداوند به او رحم کرد و چنین شد که وقتی آنها را به بیرون بردند، و گفتند، در حال نجات دادن جان خودت را نجات بده؛ به پشت سر نگاه نکن، و نه در تمام منطقه اطراف بایست؛ به کوه نجات یاب، مبادا که همراه گرفته شوی .لوط به آنها گفت، التماس می‌کنم ای خداوند، چون بنده‌ات رحمت یافت در پیش تو، و تو عدالت خود را بزرگ کردی که بر من انجام می‌دهی برای زنده نگه داشتن جان من؛ اما من قادر نخواهم بود که به کوه نجات یابم، مبادا که بدی‌ها مرا دریابند و بمیرم .ببین این شهر برای پناه بردن من به آنجا نزدیک است، که کوچک

است، و آنجا نجات خواهم یافت، آیا کوچک نیست؟ و روح من به خاطر تو زنده خواهد شد .و به او گفت، اینک من از چهره تو تعجب کردم و بر این کلام، که شهر را که درباره آن سخن گفتی ویران نکنم .پس عجله کن که در آنجا نجات یابی، زیرا نمی‌توانم کاری انجام دهم تا تو به آنجا بیایی .به خاطر این، او نام آن شهر را سوغر نامید .خورشید بر زمین طلوع کرد و لوط وارد صوغر شد و خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از جانب خداوند از آسمان باراند .و او این شهرها را نابود کرد و تمام منطقه اطراف را و تمام ساکنان شهرها را و آنچه از زمین می‌روید را و زن او به پشت سر نگاه کرد و ستون نمک شد .ابراهیم صبح زود برخاست و به آن مکان رفت، جایی که در برابر خداوند ایستاده بود .و او به سوی سدوم و عموره و به سوی ناحیه اطراف نگاه کرد و دید و اینک شعله‌ای از زمین بالا می‌رفت، مانند بخار کوره و چنین شد که وقتی خدا همه شهرهای منطقه اطراف را نابود کرد، خدا ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از میان نابودی بیرون فرستاد، هنگامی که خداوند شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود نابود کرد .لوط از صغر بالا رفت و او در کوه نشست و دو دختر او با او بودند، زیرا او ترسید که در صغر ساکن شود و او در غار ساکن شد و دو دختر او با او بودند .دختر بزرگتر به دختر جوانتر گفت، پدر ما پیر است، و هیچ کس بر روی زمین نیست که به سوی ما وارد شود، همانطور که برای تمام زمین شایسته است .بیا و بیایید به پدرمان شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از پدرمان نسل برانگیزیم .آنها در آن شب به پدرشان شراب نوشاندند، و دختر بزرگتر وارد شد و با پدرش در آن شب خوابید، و او نمی‌دانست در هنگام خوابیدن و در هنگام برخاستن .و در روز بعد چنین شد، و بزرگتر به کوچکتر گفت :ببین دیروز با پدرمان خوابیدم؛ بیایید امشب هم به او شراب بنوشانیم، و تو داخل شو و با او بخواب، و بیایید از پدرمان نسل برپا کنیم .و در آن شب به پدرشان شراب نوشاندند، و دختر کوچکتر وارد شد و با پدرش خوابید، و او از خوابیدن و برخاستن او آگاه نبود .و آن دو دختر لوط از پدرشان حامله

شدند .و بزرگتر پسری زایید و نام او را موآب گذاشت و گفت از پدرم، این پدر موآبیان است تا به امروز دختر کوچکتر هم پسری به دنیا آورد و نام او را عمون گذاشت و گفت : پسر نژاد من .این پدر عمونیان است تا به امروز.

۰۲

و ابراهیم از آنجا به سوی سرزمین جنوب کوچ کرد و بین قادش و شور سکونت کرد و در جرار غریب شد ابراهیم درباره ساره، زن خود، گفت که خواهر من است؛ زیرا ترسید بگوید که زن من است، مبادا مردان شهر او را به خاطر او بکشند؛ و ابیملک، پادشاه جرار، فرستاد و ساره را گرفت .و خدا در خواب شبانه نزد ابیملک آمد و گفت اینک تو خواهی مرد به خاطر زنی که گرفتی اما او زنی است که با مردی زندگی کرده است ابیملک اما او را لمس نکرد و گفت :ای خداوند، آیا قومی را که نادان و عادل است هلاک خواهی کرد؟ آیا خودش به من نگفت خواهر من است؟ و این به من گفت، برادر من است؟ با قلب پاک و با عدالت دست‌ها این را کردم .خدا در خواب به او گفت و من دانستم که تو این را با قلب پاک انجام دادی و من تو را از گناه کردن به من نگه داشتم، به خاطر این من اجازه ندادم که تو او را لمس کنی .حالا اما زن را به آن مرد پس بده، چون او پیامبر است، و او برای تو دعا خواهد کرد، و تو زنده خواهی ماند؛ اما اگر پس ندهی، خواهی دانست که تو خواهی مرد و همه چیزهای تو .و ابیملک صبح زود برخاست و همه خدمتکاران خود را صدا کرد و همه این سخنان را در گوش آنها گفت و همه مردم بسیار ترسیدند .و ابیملک ابراهیم را صدا کرد و به او گفت، این چه کاری بود که به ما کردی؟ مگر ما به تو گناه کردیم که تو گناه بزرگی بر من و بر پادشاهی من آوردی؟ کاری که هیچ کس انجام نخواهد داد، تو برای من انجام داده‌ای .ابیملک به ابراهیم گفت، چه دیدی که این کار را کردی؟ ابراهیم گفت، زیرا من

گفتم که پس ترس خدا در این مکان نیست و مرا به خاطر زنم خواهند کشت و چون راستی، خواهر من است از پدر، اما نه از مادر، و او برای من زن شد .و چنین شد که وقتی خدا مرا از خانه پدرم بیرون آورد، و به او گفتم، این عدالت را برای من انجام خواهی داد، به هر جایی که ما وارد شویم آنجا، درباره من بگو که برادر من است .ابیملک هزار دراخما و گوسفندان و گوساله‌ها و غلامان و کنیزان گرفت و به ابراهیم داد و ساره همسر او را به او برگرداند و ابیملک به ابراهیم گفت :ببین، زمین من پیش روی توست؛ هر جا که به تو خوش آید، سکونت کن .به ساره گفت، اینک هزار دیدراخما به برادر تو داده‌ام؛ این‌ها برای تو برای افتخار چهره تو خواهد بود، و برای همه کسانی که با تو هستند؛ و در همه چیز راست بگو .ابراهیم به درگاه خدا دعا کرد و خدا ابیملک و همسرش و کنیزانش را شفا داد و آنها فرزند زاییدند چون خداوند از بیرون هر رحمی را در خانه ابیملک بسته بود، به خاطر ساره، زن ابراهیم.

۱۲

و خداوند به ساره توجه کرد، همانطور که گفته بود، و خداوند برای ساره انجام داد، همانطور که سخن گفته بود .و پس از حامله شدن، برای ابراهیم پسری زایید در پیری، در زمانی همانطور که خداوند به او گفته بود .و ابراهیم نام پسر خود را که برای او متولد شده بود، که ساره او را برای او زاییده بود، اسحاق گذاشت .و ابراهیم اسحاق را در روز هشتم ختنه کرد، همانطور که خدا به او فرمان داده بود .و ابراهیم صد ساله بود وقتی که پسرش اسحاق برای او متولد شد ساره گفت، خداوند برای من خنده ساخت؛ زیرا هر کس که بشنود با من شادی خواهد کرد .و او گفت کی به ابراهیم اعلام خواهد کرد که ساره به کودک شیر می‌دهد؟ چون در پیری‌ام پسری زاییدم .و کودک بزرگ شد و از شیر گرفته شد

و ابراهیم ضیافت بزرگی برگزار کرد در روزی که اسحاق پسرش از شیر گرفته شد ساره پسر هاجر مصری را که از ابراهیم بود دید که با اسحاق پسرش بازی می کند و به ابراهیم گفت این کنیز و پسرش را بیرون کن زیرا پسر این کنیز با پسر من اسحاق ارث نخواهد برد این کلمه درباره پسرش بسیار سخت به نظر ابراهیم آمد خدا به ابراهیم گفت :سخت نباشد پیش تو درباره پسر و درباره کنیز .هر چه سارا به تو بگوید، به صدای او گوش کن، زیرا در اسحاق برای تو نسل خوانده خواهد شد .و پسر این کنیز را هم به یک ملت بزرگ تبدیل خواهم کرد، چون نسل تو است .ابراهیم صبح برخاست و نان‌ها و مشک آب گرفت و به هاجر داد و کودک را بر شانه او گذاشت و او را فرستاد .او که رفته بود در بیابان نزدیک چاه سوگند سرگردان می‌شد .آب از مشک تمام شد و او کودک را زیر یک درخت کاج انداخت .دور شده بود و در مقابل او از دور نشسته بود، به فاصله یک تیر کمان .چون گفت، نمی‌خواهم مرگ کودکم را ببینم .و او در مقابل او نشست، و کودک که فریاد زده بود گریه کرد .خدا صدای کودک را از جایی که بود شنید و فرستاده خدا، هاجر را از آسمان صدا زد و به او گفت :چه چیزی است هاجر؟ نترس، زیرا خدا صدای کودک را از جایی که هست، شنیده است .برخیز و کودک را بگیر، و او را با دستت نگه دار؛ زیرا او را به ملت بزرگی تبدیل خواهم کرد .و خدا چشمان او را باز کرد و او چاه آب زنده را دید و رفت و مشک را با آب پر کرد و به کودک نوشاند و خدا با کودک بود و او رشد کرد و در بیابان سکونت کرد و تیرانداز شد .و او در بیابان ساکن شد و مادرش برای او زنی از فاران مصر گرفت .در آن زمان چنین شد که ابیملک و اخوزات یار او و فیکول فرمانده ارتش او به ابراهیم گفتند :خدا با توست در هر کاری که انجام دهی حالا پس به خدا برای من سوگند بخور که به من ظلم نخواهی کرد و نه به نسل من و نه به نام من، بلکه طبق عدالتی که من با تو کردم، تو با من خواهی کرد و با سرزمینی که تو در آن به عنوان بیگانه سکونت کردی . و ابراهیم گفت، من قسم می‌خورم .و ابراهیم ابیملک را درباره چاه‌های آب سرزنش کرد که

خادمان ابیملک آنها را گرفته بودند .و ابیملک به او گفت، من نمی‌دانستم چه کسی این کار را به تو کرد؛ نه تو به من گفته بودی، و نه من شنیده بودم، بلکه امروز .و ابراهیم گوسفندان و گوساله ها را گرفت و به ابیملک داد و هر دوی آنها عهد بستند و ابراهیم هفت بره ماده از گوسفندان را جداگانه قرار داد .و ابیملک به ابراهیم گفت :این هفت بره ماده از این گوسفندان چه هستند که تو آنها را جداگانه قرار داده‌ای؟ و ابراهیم گفت که این هفت بره ماده را از من بگیری، تا برای من شهادت باشند که من این چاه را کنده‌ام به خاطر این، او نام آن مکان را چاه سوگند نامید، چون آنجا هر دو سوگند خوردند .و آنها در چاه سوگند عهد بستند و ابیملک برخاست و اخوزات رفیق او و فیکول فرمانده ارتش او و به سرزمین فلسطینیان بازگشتند و ابراهیم مزرعه‌ای در کنار چاه سوگند کاشت و در آنجا نام خداوند، خدای جاودان را خواند ابراهیم در سرزمین فلسطینیان روزهای زیادی سکونت کرد.

۲۲

و بعد از این سخنان چنین شد که خدا ابراهیم را آزمود و به او گفت ابراهیم ابراهیم و او گفت اینک من و گفت، پسر محبوبت را بگیر، که او را دوست داشتی، اسحاق را، و به سرزمین بلند برو، و او را آنجا به عنوان قربانی سوختنی کامل بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت تقدیم کن .ابراهیم صبح برخاست، الاغش را زین کرد، دو خدمتکار و اسحاق پسرش را با خودش برداشت، و هیزم را برای قربانی سوختنی شکافت، برخاست و رفت، و در روز سوم به جایی که خدا به او گفته بود آمد .و ابراهیم با چشمان خودش به بالا نگاه کرد، آن مکان را از دور دید .و ابراهیم به خدمتکارانش گفت، اینجا با الاغ بنشینید، اما من و پسر بچه تا آنجا خواهیم رفت، و پس از سجده کردن نزد شما برخواهیم گشت .ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفت و آن را بر اسحاق پسرش گذاشت، و او

آتش و شمشیر را در دستانش گرفت، و آن دو با هم رفتند .اسحاق به ابراهیم پدرش گفت، پدر؛ و او گفت، چیست، فرزندم؟ او گفت، و اینک آتش و هیزم هست، گوسفند برای قربانی سوختنی کامل کجاست؟ ابراهیم گفت :خدا برای خودش گوسفندی را برای قربانی سوختنی کامل خواهد دید، فرزندم .و هر دو با هم رفته، به آن مکانی آمدند که خدا به او گفته بود، و ابراهیم آنجا قربانگاه را ساخت و هیزم‌ها را روی آن گذاشت، و اسحاق پسر خود را بسته، او را روی قربانگاه بالای هیزم‌ها گذاشت .و ابراهیم دست خود را دراز کرد تا شمشیر را بگیرد تا پسر خود را ذبح کند .و فرستاده خداوند او را از آسمان صدا زد و گفت : ابراهیم، ابراهیم .و او گفت :اینک من .و گفت دستت را بر پسربچه نگذار و هیچ کاری به او نکن، زیرا اکنون دانستم که تو از خدا می‌ترسی و پسر محبوب خود را به خاطر من دریغ نکردی .و ابراهیم با چشمان خود به بالا نگاه کرد و دید، و اینک یک قوچ در بوته سابک از شاخهایش گرفته شده بود .و ابراهیم رفت و قوچ را گرفت و او را به عنوان قربانی سوختنی کامل به جای اسحاق پسرش تقدیم کرد .و ابراهیم نام آن مکان را خداوند دید نامید، تا امروز بگویند در کوه خداوند ظاهر شد و فرستاده خداوند، ابراهیم را بار دوم از آسمان صدا زد و گفت :به خودم سوگند خوردم، می‌گوید خداوند، به خاطر اینکه تو این کار را انجام دادی و پسر محبوب خودت را برای من دریغ نکردی، یقیناً برکت دهان تو را برکت خواهم داد و زیاد کنان نسل تو را زیاد خواهم کرد، مثل ستاره‌های آسمان و مثل ماسه‌ای که کنار لب دریا است؛ و نسل تو شهرهای دشمنان را به ارث خواهد برد .و همه ملت‌های زمین در نسل تو برکت خواهند یافت، به خاطر اینکه تو به صدای من گوش دادی .ابراهیم به سوی خدمتکاران خود برگشت و برخاسته با هم به چاه بئرشبع رفتند و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد و بعد از این سخنان شد که به ابراهیم گزارش داده شد و گفتند :اینک ملکه نیز برای ناحور برادر تو پسران زاده است، عوص نخست‌زاده، و بوز برادر او، و قموئیل پدر سوریان، و کسد، و حزو، و فلدش، و یدلاف، و بتوئیل .بتوئیل ربکا

را به دنیا آورد .این هشت پسر بودند که ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم، زایید .و کنیز او که نامش رئوما بود، او نیز تابک و تاام و توخوس و موخا را زایید.

۳۲

عمر ساره صد و بیست و هفت سال شد .و ساره در شهر اربع مرد، که در دره است؛ این حبرون است در سرزمین کنعان .و ابراهیم آمد تا برای ساره سوگواری کند و ماتم بگیرد .و ابراهیم از کنار جسد خود برخاست و ابراهیم به پسران حیت گفت :غریب و مسافر من هستم در میان شما، پس مالکیت قبری به من بدهید در میان شما، و جسد خود را از پیش خود دفن خواهم کرد .پسران حیت به ابراهیم جواب دادند و گفتند، نه، ای آقا .به ما گوش کن، و تو پادشاهی از جانب خدا در میان ما هستی؛ در برگزیده‌ترین آرامگاه‌های ما مرده‌ات را دفن کن؛ زیرا هیچ‌کس از ما آرامگاه خود را از تو منع نخواهد کرد از دفن کردن مرده‌ات در آنجا .ابراهیم برخاست و به مردم آن سرزمین، پسران حث، تعظیم کرد .و ابراهیم به آنها سخن گفت و گفت اگر با روح خود دارید که مرده مرا از پیش روی من دفن کنید، مرا بشنوید و درباره من به عفرون پسر صوحر سخن بگویید و بگذار غار مخفک را که متعلق به اوست و در قسمتی از مزرعه اش قرار دارد به من بدهد؛ آن را به قیمت نقره مناسب در میان شما به من بدهید برای مالکیت آرامگاه .عفرون در میان پسران حیت نشسته بود و عفرون حیتی پاسخ داد به ابراهیم گفت، در حالی که پسران حیت و همه کسانی که وارد شهر می شدند می شنیدند، گفت :نزد من باش، ای آقا، و بشنو از من، مزرعه و غاری که در آن است به تو می دهم، در حضور همه شهروندان من به تو داده ام، مرده خود را دفن کن .و ابراهیم در مقابل مردم آن سرزمین تعظیم کرد و در حضور مردم آن سرزمین به گوش عفرون گفت، اگر به سوی من هستی، مرا بشنو، نقره مزرعه را از من

بگیر، و مرده ام را آنجا دفن خواهم کرد .عفرون به ابراهیم جواب داد و گفت :نه، ارباب، من شنیده‌ام، زمین چهارصد مثقال نقره است؛ اما این چه می‌تواند باشد بین من و تو؟ اما تو مرده‌ات را دفن کن .و ابراهیم از عفرون شنید و ابراهیم به عفرون نقره ای را که در گوش پسران حیت گفته بود وزن کرد، چهارصد مثقال نقره مرغوب بازرگانان را و زمین عفرون که در غار دوتایی بود، که روبروی ممری است، زمین و غاری که در آن بود، و هر درختی که در زمین بود، و هر چه در مرزهای اطراف آن بود، به ابراهیم به مالکیت داده شد در برابر پسران حیت و همه کسانی که وارد شهر می‌شدند .بعد از این چیزها، ابراهیم ساره، زن خود را در غار زمین دوتایی دفن کرد که روبروی ممری است .این حبرون است در سرزمین کنعان .و مزرعه و غاری که در آن بود به ابراهیم برای مالکیت قبر از پسران حیت تایید شد.

۴۲

و ابراهیم پیر بود و سالخورده بود و خداوند ابراهیم را در همه چیز برکت داد و ابراهیم به خادم بزرگتر خانه‌اش، حاکم بر همه دارایی‌هایش، گفت :دستت را زیر ران من بگذار و سوگند می‌دهم تو را به خداوند، خدای آسمان و خدای زمین، که زنی برای پسر من اسحاق از دختران کنعانیان نگیری، که من در میان آنها ساکن هستم .بلکه به سرزمین من، جایی که در آن متولد شدم، خواهی رفت و به قبیله من، و از آنجا زنی برای پسرم اسحاق خواهی گرفت .آن پسر به او گفت :مبادا که آن زن نخواهد با من به این سرزمین بازگردد، آیا پسر تو را به سرزمینی که از آنجا بیرون آمدی بازگردانم؟ ابراهیم به او گفت، مواظب خودت باش که پسرم را به آنجا برنگردانی .خداوند خدای آسمان و خدای زمین، که مرا از خانه پدرم گرفت و از زمینی که در آن متولد شدم، که به من سخن گفت و که به من سوگند

خورد و گفت به تو این زمین را خواهم داد و به نسل تو، خودش فرستاده خودش را پیش روی تو خواهد فرستاد و تو زنی برای پسرم از آنجا خواهی گرفت .اگر آن زن نخواهد که با تو به این سرزمین برود، از سوگند من پاک خواهی بود؛ فقط پسرم را به آنجا بازنگردان . و پسر دستش را زیر ران ابراهیم، اربابش، گذاشت و درباره این کلام به او سوگند خورد و پسر ده شتر از شترهای اربابش گرفت و از همه چیزهای خوب اربابش با خودش برد و برخاسته به میان‌رودان به شهر ناحور رفت .و او شترها را بیرون از شهر کنار چاه آب خواباند در وقت عصر، زمانی که زنان آب‌کش بیرون می‌آیند .و گفت، ای خداوند، خدای ارباب من ابراهیم، امروز پیش من موفقیت عطا کن، و با ارباب من ابراهیم رحمت کن . اینک من بر چشمه آب ایستاده‌ام و دختران ساکنان شهر بیرون می‌آیند تا آب بکشند و دختر باکره‌ای که من به او بگویم کوزه آب خود را خم کن تا بنوشم، و او به من بگوید تو بنوش و شترهای تو را هم سیراب خواهم کرد تا آنها از نوشیدن دست بردارند، این را برای پسر خود اسحاق آماده کرده‌ای، و در این خواهم دانست که با ارباب من ابراهیم رحمت کرده‌ای .و پیش از آنکه او سخن گفتن در ذهن خود را تمام کند، اینک ربکا بیرون می‌آمد، آن که از بتوئیل متولد شده بود، پسر ملکا، زن ناحور، برادر ابراهیم، و کوزه آب را بر روی شانه‌هایش داشت .آن دختر باکره بود، در ظاهر بسیار زیبا .دختر باکره بود، هیچ مردی او را نشناخته بود .پایین رفت به سوی چشمه، کوزه آب خود را پر کرد، و بالا رفت .پسر به سمت او دوید و گفت، کمی آب از کوزه ات به من بنوشان او گفت، بنوش، ارباب، و عجله کرد و کوزه آب را روی بازوی خودش پایین آورد و به او نوشاند تا نوشیدن را متوقف کرد و گفت :و برای شترهای تو آب خواهم کشید تا همه بنوشند .و او عجله کرد و کوزه آب را در آبشخور خالی کرد و به سمت چاه دوید تا دوباره آب بکشد و برای همه شترها آب کشید .آن مرد او را به دقت مشاهده می‌کرد و ساکت ماند تا بداند که آیا خداوند راه او را موفق کرده است یا نه .چنین شد که وقتی همه شترها از نوشیدن باز ایستادند، آن مرد

گوشواره‌های طلایی به وزن یک درهم و دو دستبند برای دست‌های او به وزن ده سکه طلا گرفت .و از او پرسید و گفت دختر کی هستی به من بگو، آیا نزد پدر تو جایی برای ما هست که بمانیم؟ او به او گفت، دختر بتوئل هستم، پسر ملکه که او را برای ناحور زاییده است .و به او گفت :کاه و علوفه زیاد نزد ما هست و جا برای اقامت کردن هم داریم .و آن مرد خشنود شده به خداوند سجده کرد و گفت :متبارک باد خداوند، خدای ارباب من ابراهیم، که عدالت خود و راستی را از ارباب من ترک نکرد؛ و مرا خداوند به خانه برادر ارباب من راهنمایی کرد .و دختر دوید و به خانه مادرش گزارش داد، مطابق این کلمات . رفقا برادری داشت که نامش لابان بود و لابان به سمت آن مرد در بیرون نزد چشمه دوید . و چنین شد که وقتی گوشواره‌ها و دستبندها را در دستان خواهرش دید، و وقتی سخنان ربکا خواهرش را شنید که می‌گفت، اینطور آن مرد به من گفته است، نزد آن مرد آمد، در حالی که او کنار چشمه بر شترها ایستاده بود و به او گفت، بیا داخل شو، ای مبارک خداوند، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من اما خانه را آماده کردم و جایی برای شترها .آن مرد وارد خانه شد و شترها را باز کرد و کاه و علوفه به شترها داد و آب برای شستن پاهای خودش و پاهای مردهایی که با او بودند داد .و او نان‌ها را پیش آنها گذاشت تا بخورند و گفت :نخواهم خورد تا سخنان خود را بگویم .و گفت :بگو .و گفت :من پسر ابراهیم هستم . خداوند اربابم را بسیار برکت داد و او سرافراز شد و به او گوسفندان و گوساله‌ها و نقره و طلا، غلامان و کنیزان، شترها و الاغها داد و ساره، زن ارباب من، بعد از پیر شدن او یک پسر برای ارباب من زایید، و او به او هر چه که متعلق به او بود داد .و ارباب من مرا سوگند داد و گفت، نباید زنی برای پسرم بگیری از دختران کنعانیان که من در سرزمین آنها ساکن هستم .اما به خانه پدرم خواهی رفت و به قبیله ام، و زنی برای پسرم از آنجا خواهی گرفت .من به ارباب خود گفتم، مبادا که آن زن با من نیاید .و به من گفت، خداوند خدا که من در برابر او خوشایند بودم، او خودش فرستاده خود را با تو خواهد فرستاد و راه تو را

کامیاب خواهد کرد و تو زنی برای پسر من از قبیله من و از خانه پدرم خواهی گرفت .
آنگاه بی‌گناه خواهی بود از لعنت من، زیرا که اگر بیایی به قبیله من و به تو ندهند، بی‌گناه خواهی بود از سوگند من و امروز آمده بر چشمه گفتم، خداوندا خدای ارباب من ابراهیم، اگر تو راه مرا که اکنون من در آن می‌روم موفق می‌کنی، اینک من بر چشمه آب ایستاده‌ام، و دختران مردان شهر بیرون می‌آیند تا آب بکشند، و باکره‌ای که من به او بگویم به من از کوزه‌ات کمی آب بنوشان، و او به من بگوید تو هم بنوش و برای شترهایت هم آب خواهم کشید، این زنی است که خداوند برای بنده خودش اسحاق آماده کرده است، و در این خواهم دانست که به ارباب من ابراهیم رحمت کرده‌ای .و پیش از اینکه من صحبت کردن در ذهنم را کامل کنم، فورا ربکا بیرون آمد، کوزه آب را بر شانه‌هایش داشت، و به چشمه پایین رفت و آب کشید، و به او گفتم، به من آب بده .و با عجله کوزه آب را بر بازویش پایین آورد و گفت، تو بنوش، و شترهایت را آب خواهم داد، و او نوشید، و شترها را آب داد و از او پرسیدم و گفتم دختر که هستی به من بگو و او گفت دختر بتوئیل هستم پسر ناحور که ملکه او را برای او زایید و گوشواره‌ها را به او دادم و دستبندها را دور دست‌های او گذاشتم و خوشحال شده در برابر خداوند سجده کردم و خداوند خدای ارباب من ابراهیم را برکت دادم که مرا در راه راستی موفق کرد تا دختر برادر ارباب من را برای پسرش بگیرم پس اگر شما نسبت به ارباب من رحم و عدالت انجام می‌دهید؛ اما اگر نه، به من بگویید، تا به راست یا چپ برگردم .لابان و بتوئیل پاسخ دادند و گفتند، این امر از خداوند بیرون آمد، ما قادر نخواهیم بود که به تو سخن مخالف بد یا خوب بگوییم .اینک ربکا پیش روی توست، او را بگیر و برو، و باشد همسر پسر ارباب تو، همانطور که خداوند گفته است .چنین شد که وقتی غلام ابراهیم سخنان آنها را شنید، بر زمین به خداوند سجده کرد .و پسر ظروف نقره و طلا و لباس را بیرون آورده، به ربکا داد و هدایا به برادر او و به مادر او داد .و خوردند و نوشیدند، هم خودش و هم مردانی که با او بودند، و

خوابیدند؛ و صبح برخاست و گفت، مرا روانه کنید تا به سوی اربابم بروم .برادران او و مادر گفتند، بگذار دختر باکره با ما حدود ده روز بماند، و بعد از این او خواهد رفت .او به آنها گفت، مرا نگه ندارید و خداوند راه مرا برایم موفق کرد، مرا بفرستید تا به سوی اربابم بروم .آنها گفتند، بیایید دختر را صدا کنیم و از دهان او بپرسیم .و ربکا را صدا کردند و به او گفتند، آیا با این مرد خواهی رفت؟ او گفت :من خواهم رفت .و ربکا خواهر خودشان را و اموال او را و خدمتکار ابراهیم را و آنهایی که با او بودند را فرستادند و آنها ربکا را برکت دادند و به او گفتند :خواهر ما هستی، به هزاران ده هزاران تبدیل شو، و نسل تو شهرهای دشمنان را به ارث ببرد .ربکا و کنیزان او برخاستند، بر شترها سوار شدند، و با آن مرد رفتند؛ و غلام ربکا را برداشت و رفت .اسحاق در حال عبور از بیابان به سوی چاه رویا بود و او در سرزمین جنوب ساکن بود و اسحاق بیرون رفت برای مراقبه به دشت به سوی عصر، و با چشمان خود نگاه کرد و شترهایی را دید که می‌آمدند .و ربکا با چشمانش به بالا نگاه کرد اسحاق را دید و از شتر پایین پرید و به پسر گفت، کیست آن مرد که در دشت به سوی ملاقات ما می‌آید؟ پسر گفت :این ارباب من است؛ و او چادر را برداشته، پوشید .و پسر همه چیزهایی را که انجام داده بود، به اسحاق تعریف کرد .اسحاق وارد خانه مادرش شد و ربکا را گرفت و او زن او شد و او را دوست داشت و اسحاق درباره ساره، مادرش، تسلی یافت

۵۲

ابراهیم زن دیگری گرفت که نامش قطوره بود .او برای او زومبران و یزان و مادال و مدیان و یسبوک و سویه را زایید .یوقشان، شبا و ددان را به دنیا آورد و پسران ددان، آشوریم و لطوشیم و لئومیم بودند .پسران مدیان :جفار و عافر و خنوخ و ابیداع و الداعه .

همه اینها پسران قطوره بودند .ابراهیم همه دارایی‌هایش را به پسرش اسحاق داد و ابراهیم به پسران کنیزان خود هدایا داد، و آنها را از اسحاق پسر خود، در حالی که هنوز زنده بود، به سوی شرق به سرزمین شرق فرستاد .اینها سالهای زندگی ابراهیم بودند که او زیست :یکصد و هفتاد و پنج سال .و ابراهیم در حالی که ناتوان شده بود مرد، در پیری خوب، پیرمردی پر از روزها، و به قوم خود پیوست و اسحاق و اسماعیل پسران او، او را در غار دوتایی دفن کردند، در زمین عفرون پسر صوحر حیتی، که روبروی ممری است، زمین و غاری که ابراهیم از پسران حیت خرید؛ آنجا ابراهیم و سارا زن او را دفن کردند .و چنین شد که بعد از مردن ابراهیم، خدا اسحاق پسر او را برکت داد، و اسحاق کنار چاه دیدن ساکن شد .اینها نسل‌های اسماعیل پسر ابراهیم هستند، که هاجر مصری، کنیز ساره، او را برای ابراهیم به دنیا آورد .و اینها نامهای پسران اسماعیل هستند، بر اساس نامهای نسلهای او :نخستزاده اسماعیل، و نبایوت، و قیدار، و ادبئیل، و مبسام، و مشماع، و دومه، و مسا، و حدد، و تیما، و یطور، و نافیش، و قدمه .اینها پسران اسماعیل هستند، و اینها نامهای آنها در خیمه‌هایشان و در اردوگاه‌هایشان؛ دوازده حاکم بر حسب قوم‌هایشان .و این‌ها سال‌های زندگی اسماعیل بودند، یکصد و سی و هفت سال؛ و ناتوان شده مرد، و به قوم خود پیوست .او از حویله تا شور سکونت کرد، که در مقابل مصر است تا رسیدن به آشور؛ او در مقابل همه برادرانش سکونت کرد .و اینها نسل‌های اسحاق پسر ابراهیم هستند، ابراهیم اسحاق را زاد .اسحاق چهل ساله بود وقتی که رفقه، دختر بتوئیل سوری از میان‌رودان سوریه، خواهر لابان سوری، را برای خودش به زنی گرفت .اسحاق درباره ربکا، زن او، به خداوند دعا کرد، چون نازا بود؛ و خدا دعای او را شنید، و ربکا، زن او، حامله شد .بچه‌ها در او می‌پریدند و او گفت :اگر این‌طور قرار است برای من اتفاق بیفتد، پس برای چه این برای من است؟ او رفت تا از خداوند بپرسد .و خداوند به او گفت :دو ملت در شکم تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا خواهند شد و قومی از قوم دیگر قوی‌تر

خواهد بود و بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد .و روزهای زاییدن او کامل شد و دوقلو در شکم او بود نخستزاده بیرون آمد سرخ، تمام بدنش مثل پوست پرمو بود، و نام او را عیسو گذاشتند .و بعد از این برادرش بیرون آمد، و دستش پاشنه عیسو را گرفته بود، و نامش را یعقوب گذاشت .اسحاق شصت ساله بود، وقتی که ربکا آنها را به دنیا آورد .
جوانان بزرگ شدند و عیسو مردی بود که شکار را می‌دانست، اهل بیابان، اما یعقوب مردی ساده بود که در خانه ساکن بود .اسحاق عیسو را دوست داشت، چون شکار او غذای او بود؛ اما ربکا یعقوب را دوست داشت .یعقوب غذای پخته‌ای پخت و عیسو از دشت در حال ضعف آمد .و عیسو به یعقوب گفت، به من از این خوراک سرخ بچشان، چون ضعیف شده‌ام .به خاطر این، نامش ادوم خوانده شد .یعقوب به عیسو گفت، نخستزادگی خود را امروز به من بفروش .و عیسو گفت، ببین من دارم می‌روم بمیرم، و پس برای چه این نخستزادگی برای من؟ و یعقوب به او گفت، امروز برای من سوگند بخور، و او برای او سوگند خورد، و عیسو حق نخستزادگی را به یعقوب فروخت .یعقوب به عیسو نان و آش عدس داد و او خورد و نوشید و برخاسته رفت و عیسو نخستزادگی را خوار شمرد

۶۲

قحطی بر روی زمین شد، جدا از قحطی قبلی که در زمان ابراهیم شده بود؛ و اسحاق به سوی ابیملک، پادشاه فلسطینیان، به جرار رفت .خداوند به او ظاهر شد و گفت :به مصر پایین نرو، بلکه در زمینی که به تو بگویم سکونت کن .و در این سرزمین سکونت کن و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد، زیرا به تو و به نسل تو تمام این سرزمین را خواهم داد و سوگند من را که به ابراهیم پدر تو خوردم، برپا خواهم کرد .و من نسل تو را مثل ستاره‌های آسمان زیاد خواهم کرد و به نسل تو تمام این زمین را خواهم داد و در نسل

تو تمام ملت‌های زمین برکت خواهند یافت .در ازای آنچه که ابراهیم پدر تو از صدای من اطاعت کرد و احکام من و فرمان‌های من و مقررات من و قوانین من را نگه داشت .اسحاق در جرار ساکن شد .مردان آن مکان درباره ربکا، زن او سوال کردند و او گفت :خواهر من است .زیرا ترسید بگوید که زن من است، مبادا مردان آن مکان او را به خاطر ربکا بکشند، چون او در ظاهر زیبا بود .او مدت طولانی آنجا ماند و ابیملک پادشاه جرار خم شده از پنجره نگاه کرد و اسحاق را دید که با ربکا، زن او، بازی می‌کرد .ابیملک اسحاق را صدا کرد و به او گفت :پس آیا واقعاً او زن تو است؟ چرا گفتی خواهر من است؟ اسحاق به او گفت : زیرا گفتم مبادا که به خاطر او بمیرم .ابیملک به او گفت :این چه کاری بود که به ما کردی؟ یکی از خانواده من نزدیک بود با زن تو بخوابد، و تو نادانی را بر ما می‌آوردی .ابیملک به تمام مردم خود فرمان داد و گفت، هر کسی که این مرد و زن او را لمس کند، مستوجب مرگ خواهد بود .اسحاق در آن زمین کاشت، و در آن سال جو صد برابر یافت، و خداوند او را برکت داد .و آن مرد بلند شد و با پیشرفت کردن بزرگتر شد تا اینکه بسیار بزرگ شد .او صاحب گله‌های گوسفند و گله‌های گاو و کشاورزی‌های زیادی شد .فلسطینی‌ها به او حسادت کردند .و تمام چاههایی که فرزندان پدرش در زمان پدرش کنده بودند، فلسطینیان آنها را مسدود کردند و آنها را با خاک پر کردند .ابیملک به اسحاق گفت :از ما برو، چون تو از ما بسیار قوی‌تر شده‌ای .و اسحاق از آنجا رفت و در دره جرار فرود آمد و در آنجا ساکن شد .و دوباره اسحاق چاه‌های آب را کند، که فرزندان ابراهیم پدرش کنده بودند، و فلسطینی‌ها آنها را بعد از مردن ابراهیم پدرش مسدود کرده بودند، و به آنها نام‌هایی داد طبق نام‌هایی که پدرش داده بود .و فرزندان اسحاق در دره جرار حفاری کردند و آنجا چاهی از آب زنده یافتند و چوپانان جرار با چوپانان اسحاق جنگیدند، ادعا می‌کردند که آب مال آنهاست؛ و نام چاه را بی‌عدالتی نامیدند؛ زیرا به او ظلم کرده بودند . و از آنجا حرکت کرده، چاه دیگری کند، و درباره آن هم نزاع شد، و نام آن را دشمنی نامید .

و از آنجا حرکت کرده، چاه دیگری کند و درباره آن جنگ نکردند و نام آن را فراخی نامید و گفت :چون اکنون خداوند برای ما وسعت داده است و ما را بر زمین افزایش داده است او از آنجا به بئرشبع رفت .و خداوند در آن شب به او ظاهر شد و گفت، من خدای ابراهیم پدر تو هستم، نترس، زیرا با تو هستم، و تو را برکت خواهم داد، و نسل تو را زیاد خواهم کرد به خاطر ابراهیم پدر تو .و او آنجا قربانگاهی ساخت و نام خداوند را خواند و آنجا خیمه خود را برپا کرد و خدمتکاران اسحاق آنجا چاهی در دره جرار کندند و ابیملک از جرار به سوی او رفت، و اخزت رفیق او، و فیکول فرمانده ارتش او .و اسحاق به آنها گفت، چرا نزد من آمدید؟ اما شما از من نفرت کردید، و مرا از خودتان دور فرستادید .آنها گفتند، ما دیدیم که خداوند با تو بود و ما گفتیم، بگذار سوگندی بین ما و بین تو باشد، و ما با تو عهد خواهیم بست که بدی با ما نکنی، چنانکه ما با تو دشمنی نکردیم، و همانطور که با تو خوب رفتار کردیم و تو را با صلح روانه کردیم، و اکنون تو توسط خداوند برکت یافته هستی .و او برای آنها ضیافتی درست کرد و آنها خوردند و نوشیدند .و برخاسته در صبح، هر یک به همسایه‌اش سوگند خورد، و اسحاق آنها را روانه کرد، و آنها از او با سلامتی رفتند .و در آن روز چنین شد که پسران اسحاق که رسیده بودند، درباره چاهی که کنده بودند به او گزارش دادند و گفتند :ما آب پیدا نکردیم .و او آن را سوگند نامید، به خاطر این او نام آن شهر را چاه سوگند نامید تا روز امروز .عیسو چهل ساله بود و زنی به نام یهودیت، دختر بئوری حیتی را گرفت و بسمت، دختر ایلون حیتی را .و آنها برای اسحاق و رِبِکا باعث رنج و تلخی بودند.

۷۲

و چنین شد که بعد از پیر شدن اسحاق، چشمان او از دیدن کند شدند، و او عیسو پسر

بزرگتر خود را صدا زد و به او گفت :پسرم .و او گفت :اینک من هستم .و گفت، اینک پیر شده‌ام، و روز مرگ خود را نمی‌دانم .پس حالا وسیله ات را بگیر، تیردان و کمان را، و به دشت برو، و برای من شکاری شکار کن .و برای من غذاهای لذیذ درست کن، همانطور که من دوست دارم، و برایم بیاور، تا بخورم، تا روح من تو را برکت دهد قبل از اینکه بمیرم .ربکا شنید که اسحاق با عیسو پسرش صحبت می‌کرد و عیسو به دشت رفت تا برای پدرش شکار کند ربکا به یعقوب پسر کوچکترش گفت، ببین، من شنیدم که پدرت با عیسو برادرت صحبت می‌کرد و می‌گفت، برای من شکار بیاور و برای من غذاهای خوشمزه بساز تا بخورم و تو را پیش خداوند پیش از مردنم برکت دهم .حالا پس، پسر من، به من گوش کن، همانطور که من به تو دستور می‌دهم .و برو به سوی گوسفندان، دو بزغاله نرم و خوب از آنجا برای من بگیر، و من آنها را غذاهای لذیذ برای پدرت خواهم ساخت، همانطور که دوست دارد .و تو به پدرت خواهی آورد و او خواهد خورد، تا پدرت به تو برکت دهد پیش از آنکه بمیرد یعقوب به ربکا مادر خودش گفت، عیسو برادر من مرد پرمویی است، اما من مرد صافی هستم .مبادا پدر مرا لمس کند و من در برابر او مثل کسی باشم که تحقیر می‌کند و لعنت بر خودم بیاورم و نه برکت مادر به او گفت، نفرین تو بر من باشد، فرزندم، فقط به صدای من گوش کن، و برو و برای من بیاور .رفت و گرفت، و به مادرش آورد؛ و مادرش غذاهای لذیذی درست کرد، همانطور که پدرش دوست داشت و ربکا جامه خوب عیسو پسر بزرگترش را که نزد او در خانه بود گرفت و آن را به یعقوب پسر کوچکترش پوشاند و پوست‌های بزغاله‌ها را دور بازوهایش قرار داد و بر قسمت‌های برهنه گردنش .و غذاها و نانهایی که ساخته بود را به دستان یعقوب پسرش داد .و او نزد پدرش آورد و گفت :پدر .و او گفت :اینک من هستم، تو کی هستی، فرزندم؟ و یعقوب به پدر گفت، من عیسو نخست‌زاده تو هستم، انجام داده‌ام همان‌طور که به من گفتی .برخیز بنشین و از شکار من بخور، تا که جان تو مرا برکت دهد .اسحاق به پسرش گفت :این چیست که این

قدر سریع پیدا کردی، ای فرزندم؟ و او گفت :آنچه که خداوند خدای تو در برابر من تحویل داد .اسحاق به یعقوب گفت :نزدیک من بیا و تو را لمس کنم، فرزندم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه .یعقوب به سوی اسحاق پدرش نزدیک شد و او را لمس کرد و گفت، صدا صدای یعقوب است، اما دستها دستهای عیسو هستند .و او را نشناخت، چرا که دست‌های او مثل دست‌های عیسو برادرش پرمو بودند؛ و او را برکت داد و گفت :تو پسر من عیسو هستی؟ او گفت :من .و گفت، نزد من بیاور و از شکار تو خواهم خورد، فرزندم، تا روح من به تو برکت دهد .و نزد او آورد و خورد، و شراب نزد او آورد و نوشید .و اسحاق، پدرش، به او گفت :نزدیک من بیا و مرا ببوس، ای فرزندم .و نزدیک شد و او را بوسید و بوی لباس‌های او را بو کرد و او را برکت داد و گفت، اینک بوی پسر من مثل بوی مزرعه پری است که خداوند آن را برکت داده است و خدا به تو بدهد از شبنم آسمان، و از چربی زمین، و فراوانی غله و شراب .و بگذار ملت‌ها به تو خدمت کنند، و بگذار حاکمان به تو سجده کنند؛ و ارباب برادرت شو، و پسران پدرت به تو سجده خواهند کرد؛ آن که تو را لعنت می‌کند، ملعون است؛ و آن که تو را برکت می‌دهد، مبارک است .و چنین شد که بعد از اینکه اسحاق از برکت دادن به یعقوب پسرش دست کشید، و چنین شد که همینطور که یعقوب از حضور اسحاق پدرش بیرون رفت، عیسو برادرش از شکار آمد و او هم غذاهای لذیذ درست کرد و به پدرش آورد و به پدرش گفت :پدرم برخیزد و از شکار پسرش بخورد، تا روح تو مرا برکت دهد .و اسحاق پدرش به او گفت :تو کی هستی؟ و او گفت :من عیسو، پسر نخست‌زاده تو هستم .اسحاق بسیار شگفت‌زده شد، شگفتی بزرگی، و گفت : پس کیست آن کسی که برای من شکار کرد و برای من آورد، و من از همه چیز خوردم پیش از اینکه تو بیایی؟ و من او را برکت دادم و او مبارک خواهد بود چنین شد که وقتی عیسو سخنان پدرش اسحاق را شنید، فریاد بلند و بسیار تلخی سر داد و گفت، مرا هم برکت بده، ای پدر .او به او گفت، برادر تو با حیله آمده و برکت تو را گرفته است .و گفت، به درستی

نام او یعقوب خوانده شد، زیرا اینک این دومین بار است که مرا فریب داده است؛ نخست‌زادگی مرا گرفته است، و اکنون برکت مرا گرفته است .و عیسو به پدر خود گفت : آیا برای من برکتی باقی نگذاشته‌ای، ای پدر؟ اسحاق در جواب به عیسو گفت، اگر من او را ارباب تو کرده‌ام، و همه برادران او را خدمتکاران او کرده‌ام؛ با غله و شراب او را تقویت کرده‌ام؛ اما برای تو چه کنم، فرزندم؟ عیسو به پدرش گفت :مگر فقط یک برکت برای تو نیست، پدر؟ مرا هم برکت بده، پدر؛ و وقتی اسحاق عمیقا متاثر شد، عیسو با صدای بلند فریاد زد و گریه کرد .اسحاق پدر او پاسخ داد و به او گفت، اینک از چربی زمین سکونت تو خواهد بود و از شبنم آسمان از بالا .و بر شمشیر خودت زندگی خواهی کرد، و برادر خودت را خدمت خواهی کرد .اما زمانی خواهد بود که یوغ او را از گردن خودت بردار بیاوری و شل کنی .و عیسو به یعقوب کینه داشت درباره برکتی که پدرش او را برکت داده بود .و عیسو در ذهن خودش گفت، بگذار روزهای سوگواری پدرم نزدیک شوند، تا من یعقوب برادرم را بکشم .به ربکا سخنان عیسو، پسر بزرگتر او، گزارش داده شد و او فرستاده، یعقوب پسر کوچکتر او را صدا کرد و به او گفت :اینک عیسو برادر تو تو را تهدید می‌کند که بکشدت حالا پس، فرزندم، به صدای من گوش کن، و برخاسته به میان‌رودان نزد لابان برادرم به حران فرار کن .و با او چند روز زندگی کن، تا خشم و غضب برادرت از تو برگردد، و فراموش کند آنچه به او کرده‌ای؛ و پس از فرستادن، تو را از آنجا احضار خواهم کرد، مبادا در یک روز از هر دوی شما محروم شوم .ربکا به اسحاق گفت، من از زندگی‌ام خسته شده‌ام به خاطر دختران پسران حیت؛ اگر یعقوب زنی از دختران این سرزمین بگیرد، زندگی کردن برای من چیست؟

۸۲

اسحاق یعقوب را فراخواند و او را برکت داد و به او دستور داد و گفت تو زنی از دختران کنعانیان نخواهی گرفت .برخیز و به میان‌النهرین فرار کن، به خانه بتوئیل پدر مادرت، و از آنجا برای خودت زنی از دختران لابان برادر مادرت بگیر .و خدای من تو را برکت دهد و تو را افزایش دهد و تو را کثیر کند و تو به جماعت‌های ملت‌ها خواهی بود و او به تو بدهد برکت ابراهیم پدر من، به تو و به نسل تو بعد از تو، تا به ارث ببری زمین غربت تو را، که خدا به ابراهیم داد .و اسحاق یعقوب را فرستاد و او به سوی مسوپوتامیا نزد لابان پسر بتوئیل سوری، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو رفت .عیسو دید که اسحاق یعقوب را برکت داد و او را به بین‌النهرین سوریه فرستاد تا برای خودش از آنجا زنی بگیرد، هنگام برکت دادن به او، و به او دستور داد و گفت، تو زنی از دختران کنعانیان نخواهی گرفت و یعقوب از پدر و مادر خود شنید و به میان‌رودان سوریه رفت عیسو دید که دختران کنعان در نظر اسحاق پدرش بد هستند، پس عیسو نزد اسماعیل رفت و ماحلت، دختر اسماعیل پسر ابراهیم، خواهر نبایوت را علاوه بر زنان خود به زنی گرفت .و یعقوب از بئرشبع بیرون رفت و به حران رفت .و او به مکانی رسید و آنجا خوابید، زیرا خورشید غروب کرده بود، و از سنگهای آن مکان برداشت و زیر سر خودش گذاشت، و در آن مکان خوابید . و او خواب دید و اینک نردبانی بر زمین برپا شده بود که سر آن به آسمان می‌رسید و فرستادگان خدا بر روی آن بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند .خداوند بر روی آن ایستاده بود و گفت، من هستم خدای ابراهیم پدر تو و خدای اسحاق .نترس، زمینی که تو بر روی آن خوابیده ای، آن را به تو خواهم داد و به نسل تو .و نسل تو مثل ماسه زمین خواهد بود، و به سوی دریا و جنوب و شمال و شرق گسترده خواهد شد؛ و همه قبیله‌های زمین در تو و در نسل تو برکت داده خواهند شد .و اینک من با تو هستم، تو را در هر راهی که بروی نگهبانی می‌کنم؛ و تو را به این سرزمین برمی‌گردانم؛ زیرا تو را رها نخواهم کرد، تا زمانی که همه آنچه را که به تو گفتم انجام دهم .و یعقوب از خواب خود بیدار شد و گفت که

خداوند در این مکان است، اما من نمی‌دانستم .و او ترسید و گفت، چقدر ترسناک است این مکان، این چیزی نیست مگر خانه خدا، و این دروازه آسمان است و یعقوب صبح برخاست و سنگی را که آنجا زیر سر خود گذاشته بود، برداشت و آن را ستون برپا کرد و روغن بر بالای آن ریخت .و او نام آن مکان را خانه خدا خواند و اوالاملوز نام آن شهر قبلا بود و یعقوب نذر کرد و گفت، اگر خداوند خدا با من باشد، و مرا در این راهی که من می‌روم حفظ کند، و به من نان برای خوردن بدهد، و لباس برای پوشیدن، و مرا با سلامتی به خانه پدرم برگرداند، آنگاه خداوند خدای من خواهد بود .و این سنگ که من به عنوان ستون برپا کردم، خانه خدا برای من خواهد بود و از همه چیزهایی که اگر به من بدهی، ده یک آنها را به تو خواهم داد.

۹۲

و یعقوب پاهایش را بلند کرد و به سرزمین شرق رفت، نزد لابان پسر بتوئیل سوری، برادر ربکا، مادر یعقوب و عیسو .و او دید، و اینک چاهی در دشت بود، و آنجا سه گله گوسفند بودند که کنار آن استراحت می‌کردند، زیرا از آن چاه، گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگ بزرگی بر دهانه چاه بود .و همه گله‌ها آنجا جمع می‌شدند و آنها سنگ را از دهان چاه می‌غلتاندند و گوسفندان را آب می‌دادند و سنگ را بر دهان چاه به جای خودش برمی‌گرداندند .یعقوب به آنها گفت :برادران، شما از کجا هستید؟ آنها گفتند :ما از حران هستیم .او به آنها گفت، آیا شما لابان پسر ناحور را می‌شناسید؟ آنها گفتند :ما می‌دانیم .و او به آنها گفت :آیا او سالم است؟ آنها گفتند او سالم است و اینک راحیل دختر او با گوسفندان می‌آمد .و یعقوب گفت :هنوز روز زیادی باقی است؛ هنوز وقت جمع شدن گله‌ها نیست؛ گوسفندان را آب بدهید، بروید و بچرانید .آنها گفتند، ما قادر نخواهیم بود، تا زمانی که همه چوپانان جمع

شوند، و آنها سنگ را از دهان چاه بغلتانند، و ما گوسفندان را آب دهیم .هنوز او با آنها صحبت می‌کرد، و اینک راحیل دختر لابان با گوسفندان پدرش می‌آمد؛ زیرا او گوسفندان پدرش را می‌چراند .و چنین شد که وقتی یعقوب راحیل، دختر لابان برادر مادرش را دید و گوسفندان لابان برادر مادرش را، یعقوب نزدیک آمد و سنگ را از دهان چاه غلتاند و گوسفندان لابان برادر مادرش را آب داد .و یعقوب راحیل را بوسید و با صدای بلند گریه کرد .و به راحیل گزارش داد که او برادر پدرش است و که پسر ربکا است و دویده به پدرش بر اساس این سخنان گزارش داد چنین شد که وقتی لابان نام یعقوب پسر خواهرش را شنید، به ملاقات او دوید، و او را در آغوش گرفته بوسید، و او را به خانه‌اش آورد، و یعقوب همه این سخنان را برای لابان بازگفت .و لابان به او گفت :تو از استخوان‌های من و از گوشت من هستی .و او یک ماه با او بود .لابان به یعقوب گفت :چون برادر من هستی، نباید برای من مجانی خدمت کنی .به من بگو مزد تو چیست؟ لابان دو دختر داشت، نام دختر بزرگتر لیه و نام دختر کوچکتر راحیل بود .چشمان لیه ضعیف بودند، اما راحیل در ظاهر زیبا و در منظر بسیار خوشگل بود .یعقوب راحیل را دوست داشت و گفت :من هفت سال برای تو خدمت خواهم کرد، برای راحیل دختر کوچکتر تو . لابان به او گفت :بهتر است که من او را به تو بدهم، تا اینکه من او را به مرد دیگری بدهم . با من زندگی کن .و یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و آنها در نظر او مثل چند روز بودند، به سبب محبتش به او .یعقوب به لابان گفت، زن من را به من بده، چون روزها تکمیل شده‌اند تا من نزد او بروم .لابان همه مردان آن مکان را جمع کرد و عروسی برپا کرد .و شب شد، و لیه دختر او را گرفته، نزد یعقوب آورد، و یعقوب نزد او داخل شد .لابان به لیه دخترش، زلفه کنیز خود را داد، به او به عنوان کنیز .صبح شد و اینک لیه بود و یعقوب به لابان گفت :این چه کاری بود که به من کردی؟ آیا من برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ و چرا مرا فریب دادی؟ لابان جواب داد، اما در مکان ما این طور نیست که دختر

جوان‌تر را قبل از دختر بزرگ‌تر بدهیم .پس هفته این را کامل کن، و این را هم به تو خواهم داد به جای کاری که نزد من هفت سال دیگر کار خواهی کرد .یعقوب چنین کرد و هفته این را تکمیل کرد و لابان راحیل دختر خود را به او به زنی داد .لابان بلهه کنیز خود را به دخترش داد، به او به عنوان کنیز .و او نزد راحیل رفت و او راحیل را بیشتر از لیه دوست داشت و او هفت سال دیگر برای او خدمت کرد .خداوند خدا وقتی دید که لیه مورد نفرت قرار گرفته بود، رحم او را باز کرد؛ اما راحیل نازا بود .و لیه حامله شد و پسری برای یعقوب زایید و او نام او را رئوبن گذاشت و گفت، چون خداوند خواری مرا دید و به من پسر داد، پس حالا شوهرم مرا دوست خواهد داشت .و او دوباره حامله شد و پسر دوم را برای یعقوب زایید، و گفت که خداوند شنید که من مورد نفرت هستم و این یکی را هم به من داد، و نام او را شمعون نامید .و او باز حامله شد و پسری زایید و گفت حالا در این زمان شوهرم به من خواهد پیوست زیرا من برای او سه پسر زاییده‌ام به خاطر این نام او را لاوی خواند و باردار شد و باز پسری زایید، و گفت :حالا باز برای این از خداوند سپاسگزاری خواهم کرد .به خاطر این، نام او را یهودا نامید و از زاییدن بازایستاد.

۰۳

راحیل دید که برای یعقوب فرزندی نزاییده است، و راحیل به خواهرش حسادت کرد، و به یعقوب گفت :به من فرزندان بده، و اگر نه، من خواهم مرد .یعقوب خشمگین شد و به راحیل گفت، مگر من به جای خدا هستم که تو را از فرزند محروم کرده است؟ راحیل به یعقوب گفت، اینک کنیز من بلهه است؛ نزد او برو؛ و او بر روی زانوهای من خواهد زایید، و من نیز از او صاحب فرزند خواهم شد .و او بلهه، کنیز خود را به عنوان زن به او داد و یعقوب نزد او رفت .و بلهه، کنیز راحیل، حامله شد و برای یعقوب پسری زایید .و راحیل

گفت :خدا برای من داوری کرد و صدای مرا شنید و به من پسری داد؛ به همین خاطر نام او را دان نامید .و باز بلهه، کنیز راحیل، حامله شد و پسر دوم را برای یعقوب زایید و راحیل گفت خدا به من کمک کرد و با خواهرم کشتی گرفتم و توانستم و او را نفتالی نامید لیه دید که از بچه‌دار شدن باز ایستاده است، و زلفه کنیز خود را گرفت و او را به یعقوب به عنوان همسر داد، و او با او همخواب شد .و زلفا، کنیز لیه، حامله شد و برای یعقوب پسری زایید .و لیه گفت :چه خوش‌شانسی !و نام او را جاد نامید .و زلفا، کنیز لیه، باز حامله شد و برای یعقوب پسر دومی زایید .و لیه گفت :خوشبخت هستم من، چون زنان مرا خوشبخت خواهند خواند .و نام او را اشیر گذاشت .رئوبن در روز درو گندم رفت، و سیب‌های مهرگیاه را در مزرعه یافت، و آنها را نزد لیه مادرش آورد؛ و راحیل به لیه خواهرش گفت، از مهرگیاه‌های پسرت به من بده .لیه گفت، مگر برای تو کافی نیست که شوهر من را گرفتی؟ آیا مهره‌های گیاه مندریک پسر من را هم نخواهی گرفت؟ راحیل گفت، نه اینطور؛ بگذار او این شب با تو بخوابد به جای مهرگیاه‌های پسرت .یعقوب عصر از مزرعه وارد شد و لیه برای ملاقات او بیرون آمد و گفت امروز به سوی من وارد خواهی شد، زیرا تو را به جای مهرگیاه های پسرم اجاره کرده ام و او آن شب با او خوابید .و خدا دعای لیه را شنید و او حامله شد و پسر پنجمی برای یعقوب به دنیا آورد .و لیه گفت، خدا پاداش مرا به من داده است، در ازای اینکه کنیزم را به شوهرم دادم؛ و نام او را ایساکار نامید، که یعنی پاداش .و باز لیه حامله شد و پسر ششم را برای یعقوب به دنیا آورد .و لیه گفت، خدا به من هدیه خوبی داده است در این زمان، شوهرم مرا انتخاب خواهد کرد، زیرا من برای او شش پسر زاییده ام، و او نام او را زبولون نامید .و بعد از این دختری زایید و نام او را دینا گذاشت .خدا راحیل را به یاد آورد، و خدا به او گوش داد، و رحم او را باز کرد و حامله شده، پسری برای یعقوب زایید .و راحیل گفت :خدای من ننگ را برداشته است .و او نام او را یوسف خواند و گفت، خدا پسر دیگری به من اضافه کند .چنین شد که وقتی راحیل

یوسف را به دنیا آورد، یعقوب به لابان گفت، مرا بفرست تا به جای خودم و به سرزمین خودم بروم .زنان من و بچه‌های من را پس بده، که برای آنها به تو خدمت کرده‌ام، تا بروم؛ چون تو خدمتی را که به تو کرده‌ام می‌دانی .لابان به او گفت، اگر در نظر تو لطف پیدا کرده‌ام، فال گرفته‌ام، زیرا خدا مرا به خاطر ورود تو برکت داد .دستمزد خود را به من مشخص کن و می‌دهم .یعقوب گفت :تو می‌دانی که من چه خدمتی به تو کرده‌ام و چقدر احشام تو با من بود .کوچک بود زیرا هر چه که تو داشتی پیش از من، و افزایش یافت به انبوهی، و خداوند خدا به تو برکت داد بر پای من .حالا پس کی من هم برای خودم خانه خواهم ساخت؟ و لابان به او گفت، چه چیزی به تو بدهم؟ یعقوب به او گفت، تو به من هیچ چیز نخواهی داد، اگر این کار را برای من انجام دهی، دوباره گوسفندان تو را چوپانی خواهم کرد و نگهبانی خواهم کرد .بگذار امروز همه گوسفندان تو عبور کنند، و از آنجا هر گوسفند تیره‌ای را در میان بره‌ها، و هر سفید خال‌دار و ابلقی را در میان بزها جدا کن، این مزد من خواهد بود .و عدالت من در روز فردا برای من شهادت خواهد داد، چون مزد من پیش روی توست؛ هر چیزی که در میان بزها خالدار و سفید راه راه نباشد، و در میان بره ها تیره رنگ نباشد، نزد من دزدیده شده خواهد بود .لابان به او گفت، بگذار طبق کلمه تو باشد .و او در آن روز بزهای نر خالدار و راه راه سفید را جدا کرد، و همه بزهای ماده خالدار و راه راه سفید را، و هر چه که تیره رنگ بود در میان بره ها، و هر چه که سفید بود در میان آنها، و به دست پسرانش داد .و او فاصله سه روز راه را قرار داد بین آنها و بین یعقوب و یعقوب گوسفندان باقیمانده لابان را می چرانید یعقوب برای خودش چوبدستی از درخت استوراکس سبز و از گردو و از چنار گرفت و یعقوب آنها را پوست کند با پوست کندن های سفید و با کندن قسمت سبز، سفیدی که پوست کنده بود روی چوبدست ها ظاهر شد رنگارنگ .و او چوب‌هایی را که پوست کنده بود، در آبخوری‌های آب گذاشت، تا وقتی که گوسفندان برای نوشیدن بیایند، در مقابل چوب‌ها، هنگامی که آنها برای نوشیدن

می‌آیند، گوسفندان در برابر چوب‌ها جفت‌گیری کنند .و من گوسفندان را به سوی چوب‌ها جفتگیری می‌دادم و گوسفندان، بره‌هایی سفید راه‌راه و رنگارنگ و خاکستری خال‌دار زاییدند یعقوب بره‌ها را جدا کرد و قوچ سفید راه راه و هر چیز رنگارنگ را در بین بره‌ها در مقابل گوسفندان قرار داد و گله‌ها را برای خودش جداگانه نگه داشت و آنها را با گوسفندان لابان مخلوط نکرد .و اتفاق افتاد در زمانی که گوسفندان در حال باردار شدن بودند، یعقوب چوبها را جلوی گوسفندان در آبشخورها گذاشت تا آنها مطابق چوبها باردار شوند .اما وقتی که گوسفندها زایمان می‌کردند، قرار نمی‌داد؛ و شد که آنهای بدون نشان از لابان بودند، اما آنهای نشان‌دار از یعقوب بودند .و آن مرد بسیار بسیار ثروتمند شد و برای او احشام بسیار و گاوها و فرزندان و کنیزان و شترها و الاغها شد

۱۳

یعقوب کلمات پسران لابان را شنید که می‌گفتند یعقوب همه چیزهای پدر ما را گرفته است و از چیزهای پدر ما تمام این شکوه را ساخته است و یعقوب چهره لابان را دید، و اینک مثل دیروز و پریروز نسبت به او نبود .خداوند به یعقوب گفت، به سرزمین پدرت و به قوم خودت برگرد، و من با تو خواهم بود .یعقوب پیام فرستاد و لیه و راحیل را به دشتی که گله‌ها در آن بودند، فراخواند .و به آنها گفت، من می‌بینم چهره پدر شما، که نسبت به من مثل دیروز و پریروز نیست، اما خدای پدر من با من بود .و خودتان هم می‌دانید که من با تمام قدرتم به پدر شما خدمت کرده‌ام .پدر شما مرا فریب داد و مزد مرا ده بار تغییر داد، و خدا به او اجازه نداد که به من آسیب برساند .اگر او اینطور بگوید، آنهای خالدار مزد تو خواهد بود، و همه گوسفندان خالدار خواهند زایید؛ اما اگر او بگوید، آنهای سفید مزد تو خواهد بود، و همه گوسفندان سفید خواهند زایید .و خدا تمام احشام پدر شما را گرفت و

آنها را به من داد .و چنین شد که وقتی گوسفندان باردار می‌شدند، در خواب با چشمان خودم دیدم، و اینک بزهای نر و قوچها که بر گوسفندان و بزها بالا می‌رفتند، سفید راه‌راه و ابلق و خاکستری خال‌دار بودند .و فرستاده خدا در خواب به من گفت :یعقوب .و من گفتم :چیست؟ و او گفت، با چشمان خود بالا نگاه کن، و ببین بزهای نر و قوچها را که بالا می‌روند بر گوسفندان و بزها، سفید خالدار و رنگارنگ و خاکستری خالدار؛ زیرا من دیده‌ام هر چه را که لابان به تو می‌کند .من خدایی هستم که به تو ظاهر شدم در مکان خدا، جایی که تو برای من آنجا ستونی مسح کردی، و تو برای من آنجا نذری کردی؛ حالا پس برخیز، و از این سرزمین بیرون برو، و به سرزمین زادگاهت برو، و من با تو خواهم بود .و راحیل و لیه در جواب به او گفتند، آیا دیگر برای ما سهم یا میراثی در خانه پدرمان نیست؟ آیا ما برای او مثل بیگانگان حساب نشده‌ایم؟ او ما را فروخته است، زیرا نقره ما را کاملاً بلعیده است تمام ثروت و شهرتی که خدا از پدر ما گرفت، برای ما و فرزندان ما خواهد بود؛ پس حالا هر چه خدا به تو گفته است، انجام بده .یعقوب برخاست و زنان و فرزندانش را بر شترها سوار کرد و تمام دارایی‌هایش و تمام اموالش را که در میان‌رودان به دست آورده بود و همه چیزهایش را با خود برد تا نزد اسحاق پدرش به سرزمین کنعان برود لابان رفت که گوسفندان خودش را پشم ببرد و راحیل بتهای پدرش را دزدید .یعقوب از لابان سوری پنهان کرد که به او اعلام نکند که دارد فرار می‌کند .و او با همه چیزهایش فرار کرد و از رودخانه عبور کرد و به سمت کوه جلعاد شتافت .در روز سوم به لابان سوری گزارش داده شد که یعقوب فرار کرده است و برادران خود را با خودش برداشت، هفت روز راه او را تعقیب کرد، و در کوه جلعاد به او رسید .خدا در خواب شب به سوی لابان سوری آمد و به او گفت :مواظب خودت باش که هرگز با یعقوب سخنان بد صحبت نکنی و لابان یعقوب را پیدا کرد و یعقوب چادر خود را در کوه برپا کرد و لابان برادران خود را در کوه جلعاد مستقر کرد لابان به یعقوب گفت، چه کاری کردی؟ چرا مخفیانه فرار کردی و مرا دزدیدی و

دخترانم را بردی، مثل اسیران شمشیر؟ و اگر تو به من اعلام کرده بودی، من تو را با شادی و با نوازندگان و دف‌ها و چنگ می‌فرستادم .و من شایسته دانسته نشدم که فرزندانم و دخترانم را ببوسم، اما اکنون احمقانه عمل کردی .و حالا دست من قدرت دارد که به تو آسیب برساند، اما خدای پدرت دیروز به من گفت و فرمود :خودت را حفظ کن که مبادا با یعقوب سخنان بد بگویی .حالا پس تو رفته‌ای، چون با اشتیاق آرزو کردی که به خانه پدرت بروی، چرا خدایان مرا دزدیدی؟ یعقوب جواب داد و به لابان گفت که من ترسیدم، زیرا گفتم مبادا دخترانت را از من بگیری و همه چیزهای مرا .و یعقوب گفت، نزد هر که تو خدایان خودت را پیدا کنی، او در مقابل برادران ما زنده نخواهد ماند؛ بشناس چه چیزی از مال تو نزد من هست، و بگیر؛ و او چیزی نزد او نشناخت؛ اما یعقوب نمی‌دانست که راحیل، زن او، آنها را دزدیده بود .لابان وارد شد و در خانه لیه جستجو کرد و پیدا نکرد، و از خانه لیه بیرون آمد و خانه یعقوب و خانه دو کنیز را جستجو کرد و پیدا نکرد، اما به خانه راحیل هم وارد شد راحیل بت‌ها را گرفت و آنها را در پالان‌های شتر انداخت و روی آنها نشست .و به پدرش گفت، ناراحت نباش، اربابم؛ نمی‌توانم در حضور تو برخیزم، چون که عادت ماهانه زنان برای من است؛ لابان در تمام خانه جستجو کرد، و بتها را پیدا نکرد . یعقوب خشمگین شد و با لابان دعوا کرد و یعقوب در پاسخ به لابان گفت، خطای من چیست؟ و گناه من چیست که پشت سر من تعقیب کردی و همه ظروف خانه ام را جستجو کردی؟ چه چیزی از همه ظروف خانه‌ات پیدا کردی؟ آن را اینجا جلوی برادران تو و برادران من بگذار، و بگذار آنها بین ما دو نفر قضاوت کنند .این بیست سال است که من با تو هستم، گوسفندان تو و بزهای تو بی‌فرزند نشدند، قوچ‌های گوسفندان تو را نخوردم حیوانات دریده شده را به تو نیاوردم، من دزدی‌های روز و دزدی‌های شب را از خودم پس می‌دادم من در روز با گرما سوخته می‌شدم و با یخبندان شب و خواب از چشمانم دور می‌شد این بیست سال است که من در خانه تو هستم، به تو چهارده سال به جای دو

دخترت خدمت کردم، و شش سال در گوسفندانت، و مزد مرا ده بار تغییر دادی .اگر خدای پدرم ابراهیم و ترس اسحاق با من نبود، حالا مرا دست خالی می‌فرستادی؛ خدا خواری من و زحمت دستانم را دید و دیروز تو را سرزنش کرد .لابان در پاسخ به یعقوب گفت : دخترها، دخترهای من هستند، و پسرها، پسرهای من هستند، و احشام، احشام من هستند، و همه چیزهایی که تو می‌بینی، مال من است، و دخترهای من .چه کاری امروز برای اینها انجام دهم یا برای فرزندان آنها که آنها زاییدند؟ حالا پس بیا بگذار عهد ببندیم، من و تو، و خواهد بود برای شهادت بین من و تو .و به او گفت :ببین هیچ کس با ما نیست، ببین خدا شاهد است بین من و تو .یعقوب سنگی را گرفت و آن را به عنوان ستون برپا کرد .یعقوب به برادرانش گفت، سنگها را جمع کنید و آنها سنگها را جمع کردند و تپه‌ای ساختند و آنجا بر روی تپه خوردند و لابان به او گفت، این تپه امروز بین من و تو شاهد است .و لابان آن را تپه شهادت خواند، اما یعقوب آن را تپه شاهد خواند .لابان به یعقوب گفت :ببین این تپه و این ستون که من بین من و تو برپا کردم، این تپه شهادت می‌دهد و این ستون شهادت می‌دهد، به خاطر این نام آن تپه شهادت می‌دهد خوانده شد .و دیدی که او گفت، خدا نظاره کند بین من و تو، چون ما از یکدیگر جدا خواهیم شد .اگر دختران مرا خوار کنی، اگر زنان را علاوه بر دختران من بگیری، ببین، هیچ کس با ما نیست که ببیند؛ خدا شاهد است بین من و تو .اگر من به سمت تو عبور نکنم و نه تو از این تپه و این ستون به سمت من با نیت بد عبور کنی .خدای ابراهیم و خدای ناحور در میان ما داوری کنند و یعقوب به ترس پدرش اسحاق سوگند خورد .و او قربانی را در کوه ذبح کرد و برادرانش را صدا زد و آنها خوردند و نوشیدند و در کوه خوابیدند

۲۳

لابان صبح برخاست و پسران و دختران خود را بوسید و آنها را برکت داد و لابان برگشت و به جای خود رفت .و یعقوب به راه خود رفت و به بالا نگاه کرد و اردوگاه خدا را دید که اردو زده بود و فرستادگان خدا با او ملاقات کردند یعقوب گفت، زمانی که آنها را دید، این اردوگاه خداست، و نام آن مکان را اردوگاه‌ها نامید .یعقوب قاصدانی را پیش روی خود به سوی عیسو برادرش به سرزمین سعیر، به سرزمین ادوم فرستاد .و به آنها فرمان داد و گفت :اینطور به ارباب من عیسو خواهید گفت، اینطور بنده تو یعقوب می‌گوید :با لابان اقامت کردم و تا به حال ماندم .و برای من گاوها و الاغها و گوسفندها و بچه ها و کنیزها شدند و فرستادم تا به اربابم عیسو اعلام کنم تا بنده ات در نظر تو لطف پیدا کند و قاصدان به سوی یعقوب برگشتند و گفتند، ما به سوی برادر تو عیسو آمدیم و اینک او برای ملاقات تو می‌آید و چهارصد مرد با او هستند .یعقوب بسیار ترسید و پریشان شد و مردمی که با خودش بودند و گاوها و شترها و گوسفندها را به دو اردوگاه تقسیم کرد .و یعقوب گفت، اگر عیسو به یک اردوگاه بیاید و آن را بزند، اردوگاه دوم برای نجات یافتن خواهد بود .یعقوب گفت :ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، ای خداوند، تو که به من گفتی به سرزمین زادگاهت بازگرد و من تو را نیکو خواهم کرد، برای من کافی است از تمام عدالت و از تمام راستی که به بنده ات کردی، زیرا با این عصای من این رود اردن را عبور کردم، اما اکنون دو اردوگاه شده ام .مرا از دست برادرم، از دست عیسو نجات بده، چون من از او می‌ترسم که مبادا بیاید و مرا بزند و مادر را با فرزندان .تو اما گفتی، تو را نیکو خواهم کرد، و نسل تو را مثل ماسه دریا قرار خواهم داد، که از بسیاری شمرده نخواهد شد .و او آن شب را آنجا خوابید و از آنچه که آورده بود، هدایا را گرفت و برای عیسو برادرش فرستاد :دویست بز، بیست بز نر، دویست گوسفند، بیست قوچ، شتران شیرده و سی بچه آنها، چهل گاو، ده گاو نر، بیست الاغ و ده کره .و آنها را به خدمتکاران خود داد، هر گله را جداگانه، و به خدمتکاران خود گفت :جلوی من بروید و بین گله و گله

فاصله بگذارید .و او به اولی دستور داد و گفت، اگر عیسو برادر من به تو برخورد کند و از تو بپرسد و بگوید، مال کی هستی؟ و کجا میروی؟ و این چیزهایی که جلوی تو می‌روند مال کی هستند؟ خواهی گفت، از فرزند تو یعقوب :هدایا فرستاده شده است به ارباب من عیسو، و اینک خودش پشت سر ما است .و او به اولی و به دومی و به سومی و به همه کسانی که پیش از این گله‌ها می‌رفتند دستور داد و گفت :طبق این کلام به عیسو بگویید وقتی شما او را پیدا کنید .و بگویید :اینک بنده تو یعقوب پشت سر ما می‌آید .زیرا او گفت :من چهره او را با هدایایی که پیش از او می‌روند راضی خواهم کرد و بعد از این چهره او را خواهم دید، شاید که او چهره مرا بپذیرد .و هدایا جلوی او می‌رفتند، اما خودش آن شب را در اردوگاه خوابید .او در آن شب برخاست، دو زن و دو کنیز و یازده فرزند خود را برداشت، و از گذرگاه یبوق عبور کرد .و آنها را گرفت و از سیل عبور کرد و همه چیزهای او را به آن طرف برد .یعقوب تنها باقی مانده بود و یک مرد با او کشتی گرفت تا صبح .او دید که نمی‌تواند بر او غالب شود، و پهنای ران او را لمس کرد، و پهنای ران یعقوب بی‌حس شد در حین کشتی گرفتن او با او و به او گفت، مرا بفرست، زیرا سپیده دم طلوع کرده است .او گفت، نه، تو را نخواهم فرستاد اگر مرا برکت ندهی .او به او گفت، نام تو چیست؟ او گفت، یعقوب .و به او گفت، نام تو دیگر یعقوب خوانده نخواهد شد، بلکه اسرائیل نام تو خواهد بود، زیرا که تو با خدا پیروز شدی، و با انسان‌ها قادر خواهی بود .یعقوب پرسید و گفت :نامت را به من بگو .و او گفت :چرا از نام من می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد .و یعقوب نام آن مکان را صورت خدا خواند، زیرا خدا را رو به رو دیدم و جان من نجات یافت .خورشید برای او طلوع کرد، وقتی که از شکل خدا گذشت؛ و او به خاطر ران خود لنگ می‌زد .به خاطر این، پسران اسرائیل رگی را که بی‌حس شد و بر پهنای ران است، تا به امروز نمی‌خورند، چون پهنای ران یعقوب و رگی که بی‌حس شد را لمس کرد.

۳۳

یعقوب با چشمان خود به بالا نگاه کرد و دید، و اینک عیسو برادرش می‌آمد و چهارصد مرد با او بودند، و یعقوب بچه‌ها را بین لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد و او دو کنیز و پسران آنها را در اول قرار داد و لیه و فرزندان او را پشت سر و راحیل و یوسف را در آخر . او خودش جلوی آنها به پیش رفت و بر روی زمین هفت بار تعظیم کرد، تا اینکه به برادرش نزدیک شد .و عیسو به سمت او دوید برای ملاقات او و او را در آغوش گرفت و بر گردن او افتاد و او را بوسید و هر دو گریستند و عیسو نگاه به بالا کرد، زنها و بچه‌ها را دید و گفت :اینها برای تو چیستند؟ او گفت، این بچه‌هایی هستند که خدا به بنده‌ات رحم کرده است .و کنیزان و فرزندان آنها نزدیک شدند و تعظیم کردند .و لیه و بچه‌های او نزدیک شدند و تعظیم کردند، و بعد از این‌ها راحیل و یوسف نزدیک شدند و تعظیم کردند . و گفت، این چیزها برای تو چیست، همه این اردوگاه‌هایی که من با آن‌ها ملاقات کرده‌ام؟ و او گفت تا بنده‌ات لطف پیدا کند در نظر تو، ای ارباب .عیسو گفت :من چیزهای زیادی دارم، برادر؛ مال‌های تو مال خودت باشد .یعقوب گفت :اگر من در نظر تو لطف یافته‌ام، هدایا را از دستان من بپذیر، چون به این خاطر بود که چهره تو را دیدم، همانطور که کسی چهره خدا را ببیند، و تو از من خشنود خواهی شد .برکات من را بگیر که برای تو آورده‌ام، چون خدا به من رحم کرده و همه چیز دارم، و او را مجبور کرد و گرفت .و گفت، برخاسته بیاییم راه مستقیم برویم .او به او گفت، ارباب من می‌داند که بچه‌ها نرم‌ترند و گوسفندان و گاوها زیر نظر من زایمان می‌کنند، پس اگر من آنها را یک روز تعقیب کنم، همه چارپایان خواهند مرد .اربابم پیش از غلام خودش پیش برود، اما من در راه مطابق آهستگی سفری که پیش روی من است تقویت خواهم کرد، و مطابق پای بچه‌ها، تا اینکه من به سوی اربابم به سعیر بیایم .عیسو گفت :من از مردمی که با من هستند، بعضی را با تو خواهم

گذاشت .اما او گفت :چرا این کار را بکنی؟ کافی است که من لطف یافتم در نظر تو، ارباب . عیسو در آن روز به راه خود به سوی سعیر بازگشت .و یعقوب به سوی سوکوت رفت و برای خودش آنجا خانه‌ها ساخت و برای چارپایانش خیمه‌ها ساخت، به همین دلیل نام آن مکان را سوکوت گذاشت .و یعقوب به سالم، شهر شکیم که در سرزمین کنعان است، آمد، هنگامی که از میان‌رودان سوریه بازگشت و در مقابل شهر اردو زد و او آن بخش از زمین را که چادر خود را آنجا برپا کرده بود، از حمور پدر شکیم، به صد قطعه نقره خرید .و او در آنجا قربانگاه برپا کرد و خدای اسرائیل را خواند.

۴۳

دینا، دختر لیه که او را برای یعقوب زاییده بود، بیرون رفت تا با دختران بومیان آشنا شود . و شکیم پسر حامور حوی، حاکم آن سرزمین، او را دید و او را گرفته، با او خوابید و او را خوار کرد .و او به روح دینا، دختر یعقوب، توجه کرد و دوشیزه را دوست داشت و مطابق ذهن دوشیزه با او صحبت کرد .شکیم به حمور پدرش گفت و گفت، این دختر را برای من به زنی بگیر .یعقوب شنید که پسر حامور، دینه دختر او را نجس کرده است .پسران او با احشام او در دشت بودند .یعقوب سکوت کرد تا آنها بیایند .حمور، پدر شکیم، بیرون رفت به سوی یعقوب تا با او صحبت کند .پسران یعقوب از دشت آمدند و چون شنیدند، مردان غمگین شدند و برای آنها بسیار دردناک بود، چون کار شرم آوری در اسرائیل انجام داده بود با خوابیدن با دختر یعقوب و اینطور نخواهد بود .و حمور به آنها گفت :شکیم پسر من با تمام جانش دختر شما را برگزیده است، پس او را به عنوان همسر به او بدهید، و با ما خویشاوندی کنید، دختران خود را به ما بدهید، و دختران ما را برای پسران خود بگیرید .و در میان ما سکونت کنید، و زمین اینک وسیع در برابر شما است، سکونت کنید و در آن

تجارت کنید و در آن ملک کسب کنید .شکیم به پدر او و به برادران او گفت، بگذار من لطف پیدا کنم در مقابل شما و هر چه شما بگویید، ما خواهیم داد .جهیزیه را خیلی زیاد کنید، و من هر چه که شما به من بگویید خواهم داد، و شما این دختر را به من به عنوان همسر بدهید .پسران یعقوب به شکیم و حامور پدرش با حیله جواب دادند و با آنها صحبت کردند، چون دینه خواهر آنها را نجس کرده بودند .و شمعون و لاوی، برادران دینا، به آنها گفتند :ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم، که خواهر خود را به مردی بدهیم که نامختون است، زیرا این برای ما ننگ است .فقط در این ما به شما شبیه خواهیم شد و در میان شما سکونت خواهیم کرد، اگر شما مثل ما شوید، یعنی هر مرد از شما ختنه شود .و ما دختران خود را به شما خواهیم داد و از دختران شما برای خود زنان خواهیم گرفت و در میان شما سکونت خواهیم کرد و ما مثل یک قوم خواهیم بود .اگر به ما گوش ندهید که ختنه شوید، دخترمان را برداشته خواهیم رفت .و این سخنان در نظر حامور و در نظر شکیم پسر حامور پسندیده بود .و آن مرد جوان در انجام دادن این کار تاخیر نکرد، زیرا او شیفته دختر یعقوب بود، و او با افتخارترین کسی بود از همه آنهایی که در خانه پدرش بودند . حامور و شکیم پسر او به سمت دروازه شهرشان آمدند و با مردان شهرشان صحبت کردند و گفتند :این مردم صلح‌جو هستند، بگذار با ما در این سرزمین سکونت کنند و در آن تجارت کنند؛ و این سرزمین اینک پهناور در برابر آنهاست؛ دختران آنها را برای خودمان به عنوان زنان خواهیم گرفت و دختران خودمان را به آنها خواهیم داد .تنها در این شرط مردها به ما شبیه خواهند شد تا با ما سکونت کنند، به طوری که یک قوم باشیم، در ختنه شدن هر نر ما، همانطور که خودشان نیز ختنه شده اند .و احشام آنها و چهارپایان و دارایی‌های آنها، مال ما نخواهند بود؟ فقط در این به آنها شبیه شویم، و آنها با ما سکونت خواهند کرد .و همه کسانی که در دروازه شهرشان تجارت می‌کردند به حامور و شکیم پسرش گوش دادند و هر مردی ختنه شد و گوشت غلاف خود را بریدند و چنین شد در

روز سوم، وقتی که آنها در درد بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینا، هر کدام شمشیر خود را گرفتند و با امنیت وارد شهر شدند و هر مرد را کشتند .آنها حمور و شکیم پسر او را به دم شمشیر کشتند و دینه را از خانه شکیم گرفتند و بیرون رفتند .
پسران یعقوب بر زخمی‌ها وارد شدند و شهری را که در آن دینا خواهر آنها را آلوده کرده بودند، غارت کردند .و گوسفندان آنها و گاوان آنها و الاغان آنها و هر چه که در شهر بود و هر چه که در دشت بود، گرفتند .و همه بدن‌های آنها و تمام اموال آنها و زنان آنها را اسیر کردند، و غارت کردند هر چه که در شهر بود و هر چه که در خانه‌ها بود .یعقوب به شمعون و لاوی گفت، شما مرا منفور کرده‌اید، به طوری که من نزد همه ساکنان این سرزمین، در میان کنعانیان و فرزیان، شرور باشم؛ اما من در تعداد اندکم؛ و آنها بر من جمع شده مرا خواهند کوبید، و من و خانه‌ام نابود خواهیم شد .آنها گفتند :اما مگر با خواهر ما مثل فاحشه رفتار کنند؟

۵۳

خدا به یعقوب گفت :برخیز و به بیت‌ال برو و آنجا سکونت کن، و آنجا قربانگاهی بساز برای خدایی که وقتی از چهره عیسو برادرت فرار می‌کردی به تو ظاهر شد .یعقوب به خانواده‌اش و همه کسانی که با او بودند گفت، خدایان بیگانه‌ای که با شما هستند را از میان خودتان بردارید و خودتان را پاک کنید و لباس‌هایتان را عوض کنید .و برخاسته بیایید برویم به بیت ایل و بسازیم آنجا قربانگاهی برای خدایی که مرا در روز سختی شنید، که با من بود و مرا در راهی که رفتم نجات داد و آنها به یعقوب خدایان بیگانه را که در دستهایشان بودند و گوشواره‌هایی را که در گوشهایشان بودند دادند و یعقوب آنها را زیر درخت بلوطی که در شکیم بود پنهان کرد و آنها تا به امروز گم شدند و اسرائیل از

شکیم کوچ کرد و ترس خدا بر شهرهای اطراف آنها قرار گرفت و آنها پشت سر پسران اسرائیل تعقیب نکردند یعقوب به لوزا آمد که در سرزمین کنعان است، که همان بیت ال است، خودش و تمام مردمی که با او بودند .و او در آنجا قربانگاهی ساخت و نام آن مکان را بیت‌ال نامید، زیرا خدا در آنجا بر او ظاهر شد هنگامی که او از چهره عیسو برادرش فرار می‌کرد دبوره، پرستار ربکا، مرد و در پایین بیت‌ایل زیر بلوط دفن شد و یعقوب نام آن را بلوط ماتم نامید .خدا به یعقوب ظاهر شد، دوباره در لوز، وقتی که او از میان‌النهرین سوریه آمده بود؛ و خدا او را برکت داد .و خدا به او گفت :نام تو دیگر یعقوب خوانده نخواهد شد، بلکه اسرائیل نام تو خواهد بود؛ و نام او را اسرائیل خواند .خدا به او گفت، من خدای تو هستم؛ افزایش یاب و زیاد شو؛ ملت‌ها و جماعت‌های ملت‌ها از تو خواهند بود، و پادشاهان از صلب تو بیرون خواهند آمد .و زمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو داده ام آن را؛ به تو خواهد بود، و به نسل تو بعد از تو این زمین را خواهم داد .و خدا از نزد او از جایی که با او سخن گفته بود بالا رفت و یعقوب ستونی در جایی که خدا با او صحبت کرد برپا کرد، ستونی سنگی، و بر آن هدیه نوشیدنی ریخت و بر آن روغن ریخت .و یعقوب نام آن مکان را که خدا در آنجا با او صحبت کرد، بیت‌ال نامید .یعقوب از بیت ایل حرکت کرد و چادر خود را آن طرف برج جادر برپا کرد، و چنین شد که وقتی برای رفتن به افراتا به خبراتا نزدیک شد، راحیل زایید و او در زایمان دچار سختی شد .و چنین شد که در هنگام زاییدن سخت او، ماما به او گفت، شجاعت به خرج بده، چون این هم برای تو پسر است .اتفاق افتاد که در هنگام رها کردن روح او، چرا که می‌مرد، نام او را صدا زد، پسر درد من؛ اما پدر نام او را صدا زد، بنیامین .راحیل مرد و در راه افراته دفن شد .این همان بیت لحم است .و یعقوب ستونی را بر روی قبر او برپا کرد؛ این همان ستون بر روی قبر راحیل است تا به امروز .و چنین شد که وقتی اسرائیل در آن سرزمین ساکن شد، رئوبن رفت و با بلهه، کنیز پدرش یعقوب، خوابید و اسرائیل شنید و این کار در نظر او

بد به نظر رسید .پسران یعقوب دوازده نفر بودند .پسران لیه، نخستزاده یعقوب :رئوبن، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون .پسران راحیل، یوسف و بنیامین بودند .پسران بلهه کنیز راحیل، دان و نفتالی بودند .پسران زلفه کنیز لیه، جاد و اشیر، اینها پسران یعقوب هستند که برای او در میان‌رودان سوریه به دنیا آمدند .یعقوب به سوی اسحاق، پدر او، به ممری آمد، به شهر دشت؛ این حبرون است در سرزمین کنعان، جایی که ابراهیم و اسحاق ساکن شده بودند .روزهای اسحاق که او زندگی کرد، صد و هشتاد سال بود و اسحاق ناتوان شد و مرد، و او به قوم خود پیوست، پیر و پر از روزها، و عیسو و یعقوب، پسران او، او را دفن کردند.

۶۳

اینها نسل‌های عیسو هستند؛ او خود ادوم است .عیسو زن‌ها را برای خودش از دختران کنعانی‌ها گرفت :عاده، دختر ایلوم حیتی، و اهولیبامه، دختر عنا پسر صبعون حوی .و بسمت را، دختر اسماعیل، خواهر نبایوت .عادا برای او الیفاز را به دنیا آورد و بسمت راعوئل را به دنیا آورد .و اهولیبامه یئوش و یعلام و قورح را به دنیا آورد .اینها پسران عیسو بودند که برای او در سرزمین کنعان به دنیا آمدند .عیسو زنان خود و پسران خود و دختران خود و همه اهل خانه خود و همه دارایی‌های خود و همه احشام و همه آنچه به دست آورد و همه آنچه برای خود به دست آورد در سرزمین کنعان را گرفت و عیسو از سرزمین کنعان از پیش روی یعقوب برادر خود رفت .دارایی‌های آنها برای سکونت با هم زیاد بود و زمین اقامتشان قادر نبود آنها را تحمل کند به خاطر کثرت دارایی‌هایشان عیسو در کوه سعیر سکونت کرد و عیسو خودش ادوم است .اینها نسل‌های عیسو پدر ادوم در کوه سعیر هستند .و اینها نام‌های پسران عیسو هستند :الیفاز، پسر عاده همسر عیسو، و

رعوئیل، پسر بسمه همسر عیسو .پسران الیفاز تیمان، عومر، صوفر، جوتم و قناز بودند .
تمنا صیغه الیفاز پسر عیسو بود و او برای الیفاز عمالیق را به دنیا آورد اینها پسران عاده
همسر عیسو بودند اینها پسران راگوئل بودند :ناخوث، زاره، سومه و موزه؛ اینها پسران
باسمث، زن عیسو بودند .اینها پسران اهلیبامه دختر عنا پسر صبعون، زن عیسو بودند و او
برای عیسو یعوش و یعلام و قورح را زایید .اینها رهبران پسران عیسو، پسران الیفاز
نخست‌زاده عیسو :رهبر تیمان، رهبر عومار، رهبر صوفار، رهبر قناز، رهبر قورح، رهبر
جاتام، رهبر عمالیق .اینها رهبران الیفاز در سرزمین ادوم، اینها پسران عاده .و اینها پسران
رعوئیل پسر عیسو؛ رهبر نحت، رهبر زارح، رهبر شمه، رهبر مزه؛ اینها رهبران رعوئیل در
سرزمین ادوم؛ اینها پسران بسمه همسر عیسو .اینها پسران اهلیبامه زن عیسو بودند :رهبر
یعوش، رهبر یعلام، رهبر قورح؛ اینها رهبران اهلیبامه دختر عنا زن عیسو بودند .اینها
پسران عیسو، و اینها رهبران آنها هستند؛ اینها پسران ادوم هستند .اینها پسران سعیر
حوری که در آن سرزمین ساکن بود :لوطان، شوبال، صبعون، عنا، و دیشون، و عصر، و
دیشان؛ اینها رهبران حوری، پسران سعیر در سرزمین ادوم .پسران لوطان، خری و هیمان
بودند و خواهر لوطان، تمنع بود .اینها پسران شوبال بودند :جولام، مناحت، جاییل، صوفر
و عمر .و اینها پسران صبعون، ایه و عنا .این همان عناست که یامین را در بیابان یافت،
وقتی که چارپایان صبعون پدرش را می چرانید .و اینها پسران عنا :دیشون و اهولیبامه
دختر عنا .اینها پسران دیشون بودند :امادا، اسبان، ایتران و حاران .اینها پسران اسار
بودند :بلعام و زوکام و یوکام .اینها پسران دیشان، اوس و آران بودند .اینها رهبران حوری
هستند :رهبر لوطان، رهبر شوبال، رهبر صبعون، رهبر عنا، رهبر دیشون، رهبر ایصر، رهبر
دیشان؛ اینها رهبران حوری در رهبری‌های خودشان در سرزمین ادوم .و اینها پادشاهانی
بودند که در ادوم حکومت کردند، پیش از اینکه پادشاهی در اسرائیل حکومت کند .و بالاک
پسر بعور در ادوم سلطنت کرد و نام شهر او دنابا بود .بالاک مرد و یوباب پسر زارح از

بصره به جای او پادشاهی کرد .یوباب مرد و اسوم از سرزمین تیمانیان به جای او پادشاهی کرد .اسوم مرد و هدد پسر برد که مدیان را در دشت موآب شکست داده بود، به جای او پادشاهی کرد و نام شهر او گتائیم بود هدد مرد و سملا از مسریقه به جای او پادشاهی کرد .سملا مرد و شائول از رحوبوت که کنار رودخانه بود به جای او پادشاهی کرد .شائول مرد و بالنون پسر اخبور به جای او پادشاهی کرد .بالنون پسر اخبور مرد، و ارد پسر براد به جای او پادشاهی کرد، و نام شهر او فوغور بود، و نام زن او متبئیل، دختر متریت پسر میزوب بود .اینها نامهای رهبران عیسو هستند، در قبیله‌های آنها، بر اساس مکان آنها، در سرزمینهای آنها، و در قومهای آنها :رهبر تمنع، رهبر علوه، رهبر یتیر، رهبر اهولیبامه، رهبر ایله، رهبر فینون، رهبر قناز، رهبر تیمان، رهبر مبصار، رهبر مجدی‌ئیل، رهبر عیرام؛ اینها رهبران ادوم هستند، در سکونتگاههای ساخته شده در سرزمین ملک آنها؛ این عیسو پدر ادوم است.

۷۳

یعقوب در سرزمینی سکونت کرد که پدرش در آن در سرزمین کنعان غریب بود و اینها نسل‌های یعقوب است یوسف هفده ساله بود، گوسفندان پدرش را با برادرانش می‌چراند، جوان بود، با پسران بلهه و با پسران زلفه، زنان پدرش؛ و یوسف گزارش بدی درباره آنها نزد اسرائیل پدرشان آورد .یعقوب یوسف را بیشتر از همه پسران خودش دوست داشت، چون او پسر پیری او بود، و برای او لباسی رنگارنگ ساخت .برادران او وقتی دیدند که پدر او را از همه پسرانش دوست دارد، از او متنفر شدند، و نمی‌توانستند با او هیچ چیز صلح‌آمیزی صحبت کنند .یوسف خوابی دید و آن را به برادرانش گزارش کرد .و او به آنها گفت، این خوابی را که من دیدم بشنوید دیدم شما در میان دشت بافه‌ها را می‌بستید و

بافه من برخاست و راست ایستاد و بافه‌های شما چرخیدند و به بافه من تعظیم کردند برادرانش به او گفتند :مگر تو بر ما پادشاهی خواهی کرد، یا بر ما حکمرانی خواهی کرد؟ و آنها بیشتر او را به خاطر خوابهایش و به خاطر سخنانش نفرت کردند .او خواب دیگری دید و آن را به پدرش و برادرانش تعریف کرد و گفت ببینید من خواب دیگری دیدم مثل اینکه خورشید و ماه و یازده ستاره به من سجده می‌کردند و پدرش او را سرزنش کرد و به او گفت، این چه خوابی است که دیده‌ای؟ پس واقعا خواهیم آمد من و مادر تو و برادران تو تا بر زمین به تو سجده کنیم؟ برادرانش به او حسادت کردند، اما پدرش آن سخن را نگه داشت .برادران او رفتند که گوسفندان پدرشان را در شکیم بچرانند .و اسرائیل به یوسف گفت، مگر نه برادران تو در شکیم چوپانی می‌کنند؟ من تو را به سوی آنها خواهم فرستاد .و او به او گفت :اینک من .اسرائیل به او گفت، برو ببین که آیا برادرانت سالم هستند و گوسفندان، و به من گزارش بده؛ و او را از دره حبرون فرستاد؛ و او به شکیم آمد .و یک مرد او را سرگردان در دشت پیدا کرد و مرد از او پرسید و گفت :چه می‌جویی؟ او گفت، برادران من را می‌جویم؛ به من بگو کجا چرا می‌دهند .آن مرد به او گفت :آنها از اینجا رفته‌اند، زیرا من شنیدم که آنها می‌گفتند بیایید به دوتان برویم .و یوسف به دنبال برادران خود رفت و آنها را در دوتان یافت .آنها او را از دور دیدند پیش از اینکه او به آنها نزدیک شود و آنها برای کشتن او نقشه شر کشیدند هر یک به برادرش گفت، ببین آن خواب‌بین می‌آید .حالا پس بیایید او را بکشیم و او را در یکی از چاه‌ها بیندازیم و خواهیم گفت جانور بدی او را خورده است و خواهیم دید رویاهایش چه خواهند شد اما روبن وقتی شنید، او را از دست‌های آنها نجات داد؛ و گفت :ما او را به جان نزنیم .روبن به آنها گفت :خون نریزید، او را به یکی از این چاه‌هایی که در بیابان هستند بیندازید و دست به او نزنید، تا او را از دست آنها نجات دهد و او را به پدرش بازگرداند .و چنین شد که وقتی یوسف نزد برادرانش آمد، برادران یوسف را از پیراهن رنگارنگی که بر تنش بود

برهنه کردند .و او را گرفتند و او را داخل چاه انداختند؛ اما چاه خالی بود، آب نداشت .آنها نشستند تا نان بخورند و چشمانشان را بالا بردند و دیدند و اینک مسافران اسماعیلی از جلعاد می‌آمدند و شترهایشان پر از بخور و صمغ و مر بود آنها می‌رفتند تا او را به مصر بیاورند .یهودا به برادرانش گفت، چه فایده‌ای دارد اگر برادرمان را بکشیم و خونش را پنهان کنیم؟ بیایید او را به این اسماعیلی‌ها بفروشیم و دست‌های ما بر او نباشد، زیرا او برادر ما و گوشت ما است برادران او شنیدند و مردان مدیانی بازرگان در حال عبور بودند، و آنها یوسف را از چاه بیرون کشیدند و بالا آوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست طلا فروختند .و آنها یوسف را به مصر بردند .روبن به چاه برگشت و یوسف را در چاه ندید و لباس‌های خود را پاره کرد .و او به سوی برادرانش برگشت و گفت، پسربچه نیست؛ اما من هنوز کجا بروم؟ پیراهن یوسف را گرفتند، و بزغاله بزها را کشتند، و پیراهن را با خون آلودند .و آنها پیراهن رنگارنگ را فرستادند و آن را نزد پدرشان آوردند و گفتند این را پیدا کردیم، بشناس که آیا پیراهن پسرت هست یا نه و او را شناخت و گفت، پیراهن پسر من است؛ جانور بدی او را بلعیده است؛ جانور یوسف را ربوده است .یعقوب جامه‌های خود را پاره کرد و پلاس را بر کمر خود پوشید و برای پسر خود روزهای بسیاری عزاداری کرد . همه پسران و دختران او جمع شدند و آمدند تا او را تسلی دهند، و او نخواست تسلی داده شود و گفت که من عزادار به سوی پسرم به هاویه فرود خواهم آمد، و پدرش برای او گریست مدیانی‌ها یوسف را در مصر به پوتیفار، خواجه فرعون، سرآشپز فروختند.

۸۳

در آن زمان اتفاق افتاد که یهودا از نزد برادرانش پایین رفت و به نزد مردی عدولامی که نامش حیره بود رسید .و یهودا در آنجا دختر مردی کنعانی را دید که نامش شوع بود و او

را برداشت و نزد او رفت .و حامله شد و پسری زایید، و نام او را عیر خواند .و باردار شده، باز پسری زایید و نام او را اونان گذاشت .و او دوباره پسری زایید و نام او را شیلوه خواند . او در کزبی بود وقتی که آنها را به دنیا آورد .یهودا زنی برای عیر، نخست‌زاده‌اش گرفت که نامش تامار بود .عیر نخست‌زاده یهودا بود و در برابر خداوند شرور بود و خدا او را کشت . یهودا به اونان گفت :نزد زن برادرت برو و با او ازدواج کن و نسلی برای برادرت برپا کن . اونان دانسته بود که نطفه برای او نخواهد بود، پس هر وقت به سوی زن برادرش می‌رفت، آن را بر زمین می‌ریخت تا نطفه‌ای به برادرش ندهد .این کار در نظر خدا بد بود، چون او این را کرد؛ و او را نیز کشت .یهودا به تمر عروس خود گفت :به عنوان بیوه در خانه پدرت بنشین، تا شیلوه پسر من بزرگ شود؛ زیرا گفت :مبادا این یکی هم بمیرد، همانطور که برادرانش .تامار رفته بود و در خانه پدرش نشسته بود روزها زیاد شدند و شوع، زن یهودا، مرد و یهودا دلداری یافته به سوی کسانی که گوسفندان او را پشم می چیدند بالا رفت، خودش و حیرا چوپان عدولامی او، به تمنه .و به تامار عروس او گزارش داده شد و گفتند، اینک پدرشوهر تو به تمنه بالا می‌رود تا پشم گوسفندان خود را بچیند . و لباس‌های بیوگی را از خودش درآورد، چادر را دور خود انداخت، و خودش را زیبا کرد، و نزد دروازه‌های عینان نشست، که در گذرگاه تمنه است؛ زیرا دید که شیلوه بزرگ شده است، اما او را به عنوان زن به او نداد .و یهودا وقتی او را دید، فکر کرد که او فاحشه است، زیرا صورتش را پوشانده بود و او را نشناخت .او از راه به سمت او منحرف شد و به او گفت :اجازه بده من نزد تو بیایم، زیرا نمی‌دانست که عروس خودش است .او گفت :اگر نزد من بیایی، چه چیزی به من خواهی داد؟ او گفت، من برای تو بز جوانی از گوسفندان من می‌فرستم .و او گفت، اگر به من گرو بدهی تا زمانی که تو بفرستی .او گفت :چه گرویی به تو بدهم؟ و او گفت :انگشتر تو و گردنبند تو و عصایی که در دست توست .و او را به او داد، و با او همخواب شد؛ و از او حامله شد .و برخاست و رفت، و نقاب خود را از

خودش برداشت، و لباس‌های بیوگی‌اش را پوشید .یهودا بز جوان را به وسیله چوپان عدولامی خود فرستاد تا گرو را از آن زن پس بگیرد و او را پیدا نکرد او از مردان آن مکان پرسید، کجاست آن فاحشه که در عینان بر سر راه بود؟ و آنها گفتند :اینجا فاحشه‌ای نبود . و به سوی یهودا برگشت و گفت، من پیدا نکردم، و مردان از آن مکان می‌گویند که فاحشه‌ای اینجا نیست .یهودا گفت، بگذار او آنها را داشته باشد؛ اما نباید مسخره شویم؛ من این بزغاله را فرستاده‌ام، اما تو آن را پیدا نکرده‌ای .و شد که بعد از سه ماه به یهودا گزارش شد و گفتند، تامار عروس تو فاحشگی کرده است، و اینک از فاحشگی حامله است؛ یهودا گفت، او را بیرون بیاورید، و بسوزانده شود .او در حالی که برده می‌شد، برای پدرشوهرش پیام فرستاد و گفت :من از مردی که این چیزها از اوست باردار هستم؛ و گفت :بشناس که این انگشتر و این گردنبند و این عصا از کیست .یهودا شناخت و گفت، تامار بیشتر از من عادل است؛ چون او را به شیلا پسرم ندادم .و او دیگر با او همخوابگی نکرد .و چنین شد که هنگامی که او می‌زایید، دوقلوها در شکم او بودند .و اتفاق افتاد در زمان زاییدن او، یکی دست خود را اول بیرون آورد؛ و ماما گرفت و روی دست او قرمز بست، گفت :این یکی اول بیرون خواهد آمد .همین که او دستش را عقب کشید، بلافاصله برادرش بیرون آمد؛ و او گفت :چه حصاری به خاطر تو شکسته شد؟ و نام او را فارص گذاشت .و بعد از این برادرش بیرون آمد که روی دستش قرمز بود، و نامش را زارح خواند.

۹۳

یوسف به مصر آورده شد و پوتیفار، خواجه فرعون، سرآشپز، مردی مصری، او را از دست اسماعیلی ها خرید که او را به آنجا آورده بودند و خداوند با یوسف بود و او مردی موفق بود و در خانه نزد اربابش مصری بود ارباب او می‌دانست که خداوند با او بود، و هر چه که

او انجام می‌داد، خداوند در دستان او کامیاب می‌کرد .و یوسف در نظر اربابش لطف یافت و او را خشنود ساخت و او را بر خانه‌اش منصوب کرد و هر چه که از آن او بود، به دست یوسف سپرد و چنین شد که بعد از اینکه او بر خانه‌اش و بر همه چیزهایی که به او تعلق داشت برقرار شد، خداوند خانه مصری را به خاطر یوسف برکت داد، و برکت خداوند در همه چیزهایی که به او تعلق داشت، در خانه و در مزرعه‌اش بود .و او همه چیزهایی که داشت را به دست یوسف سپرد و او از امور خودش هیچ چیز نمی‌دانست جز نانی که خودش می‌خورد و یوسف در ظاهر زیبا بود و در دیدار بسیار زیبا بود .و بعد از این سخنان، این اتفاق افتاد که زن ارباب او چشمان خود را بر یوسف انداخت و گفت :با من بخواب .اما او نمی‌خواست و به زن ارباب خودش گفت، اگر ارباب من به خاطر من هیچ چیز در خانه‌اش نمی‌داند و همه چیزهایی که دارد به دست‌های من داده است و هیچ چیز در این خانه از من برتر نیست و هیچ چیز از من باز داشته نشده است جز تو، به این خاطر که تو زن او هستی، و چطور این کار بد را انجام دهم و در برابر خدا گناه کنم؟ وقتی که او با یوسف روز به روز صحبت می‌کرد، و او به او گوش نمی‌داد که با او بخوابد، تا با او نزدیکی کند .چنین روزی واقع شد و یوسف وارد خانه شد تا کارهایش را انجام دهد و هیچ کس از آنها که در خانه بودند، داخل نبود و او را از لباس‌هایش کشید و می‌گفت با من بخواب، و او لباس‌هایش را در دست‌های او گذاشت و فرار کرد و بیرون رفت .و چنین شد که وقتی دید که لباس‌هایش را در دست‌هایش رها کرده فرار کرد، و بیرون رفت، و کسانی را که در خانه بودند صدا زد، و به آنها گفت و می‌گفت :ببینید، برای ما یک پسر عبرانی آورد تا ما را مسخره کند، نزد من آمد و می‌گفت با من بخواب، و من با صدای بلند فریاد زدم . وقتی او شنید که من صدایم را بلند کردم و فریاد زدم، لباس‌هایش را پیش من رها کرده فرار کرد و بیرون رفت .و او جامه‌ها را نزد خودش رها کرد، تا ارباب به خانه‌اش آمد .و او به او طبق این کلمات صحبت کرد و گفت :پسر عبرانی که تو او را نزد ما آوردی، نزد من

آمد تا مرا مسخره کند، و به من گفت :با تو خواهم خوابید .و چون شنید که صدایم را بلند کردم و فریاد زدم، جامه‌هایش را نزد من رها کرده فرار کرد و بیرون رفت .و چنین شد که وقتی ارباب سخنان زنش را شنید که به او گفته بود و می‌گفت پسر تو اینطور به من کرد، با خشم خشمگین شد و ارباب یوسف را گرفت و او را به داخل دژ انداخت، به جایی که زندانیان پادشاه در آنجا در دژ نگه داشته می شدند .و خداوند با یوسف بود و رحمت را بر او ریخت و به او لطفی در نظر رئیس زندانبان بخشید و رئیس زندانبان، زندان را به دست یوسف داد، و همه زندانیانی که در زندان بودند را، و همه کارهایی که آنجا انجام می‌شد، او انجام می‌داد .رئیس زندانبان زندان هیچ چیزی را به خاطر او نمی‌دانست؛ زیرا همه چیز به دست یوسف بود، چون خداوند با او بود؛ و هر کاری که او انجام می‌داد، خداوند در دستان او کامیابش می‌کرد.

۰۴

و واقع شد که بعد از این سخنان، ساقی بزرگ پادشاه مصر و نانوای بزرگ به ارباب خود پادشاه مصر گناه کردند .و فرعون بر دو خواجه‌سرای خود خشمگین شد، بر ساقی‌باشی و بر نانواباشی .و آنها را در بازداشت قرار داد در زندان، در جایی که یوسف در آنجا زندانی شده بود .و رئیس زندانبانان آنها را به یوسف سپرد و او به آنها خدمت کرد و آنها روزهایی در زندان بودند .و هر دو در یک شب خواب دیدند و رویای خواب ساقی‌باشی و نانواباشی که از آن پادشاه مصر بودند و در زندان بودند این بود یوسف صبح نزد آنها وارد شد و آنها را دید و آنها آشفته بودند .و او از خواجه‌سرایان فرعون که با او در زندان نزد اربابش بودند پرسید و گفت :چرا چهره‌های شما امروز غمگین است؟ آنها به او گفتند، ما خواب دیدیم و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و یوسف به آنها گفت، آیا تعبیر آنها از طریق خدا

نیست؟ پس برای من تعریف کنید .و رئیس ساقیان خواب خود را برای یوسف تعریف کرد و گفت :در خواب من یک تاک انگور جلوی من بود .در تاک سه شاخه بود و خودش شکوفا بود و جوانه‌ها به بار آورده بود، خوشه‌های انگور رسیده بودند .و جام فرعون در دست من بود و انگور را گرفتم و آن را در جام فشردم و جام را به دست فرعون دادم .و یوسف به او گفت :این تعبیر آن است :سه شاخه، سه روز هستند .هنوز سه روز است، و فرعون مقام تو را به یاد خواهد آورد، و تو را به مقام ساقی بزرگت باز خواهد گرداند، و جام فرعون را به دست او خواهی داد طبق مقام قبلی ات، همانطور که ساقی بودی .اما مرا به خاطر خودت به یاد بیاور، وقتی که برایت خوب شود؛ و با من رحم کن؛ و مرا نزد فرعون به یاد بیاور، و مرا از این زندان بیرون بیاور .چون به دزدی از سرزمین عبرانیان دزدیده شدم، و اینجا هیچ کاری نکردم، اما مرا در این چاه انداختند .و سرآشپز دید که درست تعبیر کرد و به یوسف گفت، من هم خواب دیدم و فکر کردم سه سبد نان بر سرم حمل می‌کنم .و در سبد بالایی از همه انواعی که فرعون می‌خورد، کار نانوایی بود، و پرندگان آسمان آنها را از سبد بالای سرم می‌خوردند .یوسف در پاسخ به او گفت، این تعبیر آن است :سه سبد، سه روز هستند .پس از سه روز، فرعون سر تو را از تو خواهد برداشت و تو را بر درخت خواهد آویخت، و پرندگان آسمان گوشت تو را از تو خواهند خورد .در روز سوم اتفاق افتاد، روز تولد فرعون بود، و او جشن نوشیدنی برای همه خدمتکارانش برپا کرد، و او مقام ساقی و مقام نانوا را در میان خدمتکارانش به یاد آورد .و او ساقی بزرگ را به مقام او بازگرداند و جام را در دست فرعون داد .اما سرآشپز را به دار آویخت، همان‌طور که یوسف برای آنها تعبیر کرده بود .و ساقی بزرگ یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

۱۴

اتفاق افتاد که بعد از دو سال، فرعون خوابی دید، فکر می‌کرد که بر روی رودخانه ایستاده است .و ببین، درست مثل اینکه از رودخانه هفت گاو بالا می‌آمدند، زیبا در ظاهر و برگزیده در گوشت، و در غم می‌چریدند .هفت گاو دیگر بعد از آنها از رودخانه بالا آمدند، زشت در ظاهر و لاغر در گوشت، و در کنار گاوها بر لب رودخانه چریدند .و آن هفت گاو زشت و لاغر در گوشت، آن هفت گاو زیبا در ظاهر و فربه در گوشت را خوردند، و فرعون بیدار شد .و او برای بار دوم خواب دید و اینک هفت خوشه در یک ساقه بالا می‌آمدند، برگزیده و خوب و اینک هفت خوشه نازک و باد زده بعد از آنها رویش می‌کردند .و هفت خوشه نازک و باد زده، هفت خوشه برگزیده و پر را بلعیدند، و فرعون بیدار شد و خواب بود .صبح شد و روح او مضطرب شد و فرستاده، تمام تعبیرکنندگان مصر را خواند و تمام دانایان آن را، و فرعون خواب خود را برای آنها تعریف کرد و کسی نبود که آن را برای فرعون تعبیر کند و ساقی بزرگ به فرعون گفت :گناه خود را امروز به یاد می‌آورم .فرعون بر فرزندان خود خشمگین شد و ما را در زندان در خانه سرآشپز گذاشت، هم مرا و هم نانوای ارشد را .و هر دوی ما در یک شب خواب دیدیم، من و او، هر کدام خواب خودش را دید .آنجا یک مرد جوان عبرانی با ما بود که پسر آشپزباشی بود و ما برایش تعریف کردیم و او برای ما تعبیرشان کرد چنان شد که همانطور که او برای ما تعبیر کرد، همچنین اتفاق افتاد :من به حکومتم بازگردانده شدم و او به دار آویخته شد .فرعون فرستاد و یوسف را صدا زد و او را از قلعه بیرون آوردند و او را تراشیدند و لباس او را عوض کردند و به سوی فرعون آمد فرعون به یوسف گفت، من خوابی دیده‌ام، و کسی که آن را تعبیر کند نیست؛ و من درباره تو شنیده‌ام که می‌گویند، وقتی تو خواب‌ها را می‌شنوی، آن‌ها را تعبیر می‌کنی . یوسف در پاسخ به فرعون گفت، بدون خدا نجات فرعون پاسخ داده نخواهد شد .فرعون با یوسف صحبت کرد و گفت :در خوابم، فکر کردم که کنار لب رودخانه ایستاده‌ام و همانطور که از رودخانه هفت گاو زیبا در ظاهر و برگزیده در گوشت بالا می‌آمدند، و در

آخی می‌چریدند .و اینک هفت گاو دیگر بعد از آنها از رودخانه بالا می‌آمدند، بد و زشت در ظاهر، و لاغر در گوشت، که مثل آنها ندیده بودم چنین در تمام سرزمین مصر زشت‌تر .و هفت گاو زشت و لاغر، هفت گاو اول زیبا و برگزیده را بلعیدند .و آنها وارد شکم‌های آنها شدند و آشکار نشد که وارد شکم‌های آنها شده‌اند و ظاهرشان زشت بود، همانطور که در ابتدا .اما بیدار شدم و خوابیدم .و من دوباره در خوابم دیدم، و همانطور که هفت خوشه در یک ساقه بالا می‌آمدند، پر و خوب؛ اما هفت خوشه دیگر نازک و باد زده، در کنار آنها رشد می‌کردند .و هفت خوشه نازک و باد زده، هفت خوشه خوب و پر را بلعیدند، پس به تعبیرکنندگان گفتم و کسی نبود که آن را به من تعبیر کند و یوسف به فرعون گفت، خواب فرعون یکی است؛ آنچه خدا انجام می‌دهد، به فرعون نشان داده است .آن هفت گاو زیبا، هفت سال است؛ و آن هفت خوشه زیبا، هفت سال است؛ خواب فرعون یکی است .و هفت گاو لاغر که بعد از آنها بالا می‌آیند، هفت سال است؛ و هفت خوشه لاغر و باد زده، هفت سال است؛ هفت سال قحطی خواهد بود .کلمه ای که من گفته ام، آنچه خدا انجام می دهد، به فرعون نشان داد .ببین، هفت سال فراوانی بزرگ در تمام سرزمین مصر می‌آید . هفت سال قحطی بعد از این خواهد آمد و آنها فراوانی که در تمام مصر خواهد بود را فراموش خواهند کرد و قحطی زمین را نابود خواهد کرد .و فراوانی بر روی زمین شناخته نخواهد شد به خاطر قحطی که بعد از این خواهد آمد، زیرا بسیار شدید خواهد بود .

درباره تکرار شدن خواب فرعون دو بار، این که کلام از جانب خدا حقیقی خواهد بود؛ و خدا در انجام دادن آن شتاب خواهد کرد .حالا پس مردی عاقل و باهوش را در نظر بگیر، و او را بر سرزمین مصر منصوب کن .و فرعون بگذار این کار را انجام دهد و بگذار حاکمان را بر روی زمین منصوب کند، و بگذار آنها همه محصولات زمین مصر را از هفت سال فراوانی جمع کنند، و بگذار آنها همه غذاهای این هفت سال خوب آینده را جمع کنند، و بگذار غله زیر دست فرعون جمع شود، غذاها در شهرها نگهداری شوند .و غذاهای نگهداری شده برای

زمین، برای هفت سال قحطی خواهد بود که در سرزمین مصر خواهند آمد، و سرزمین در قحطی نابود نخواهد شد این سخن مورد پسند فرعون و همه خادمان او قرار گرفت .و فرعون به همه فرزندانش گفت، آیا ما مردی چنین پیدا نکنیم که روح خدا در او باشد؟ فرعون به یوسف گفت، از آنجا که خدا همه این چیزها را به تو نشان داد، انسانی خردمندتر و فهمیده‌تر از تو نیست .تو بر خانه من خواهی بود و همه مردم من از دستور تو اطاعت خواهند کرد فقط در تخت من از تو بالاتر خواهم بود فرعون به یوسف گفت : ببین، من امروز تو را بر تمام سرزمین مصر منصوب می‌کنم .و فرعون انگشتر را از دست خود درآورد، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را جامه کتان نازک پوشاند، و گردنبند طلایی را دور گردن او گذاشت .و او را بر ارابه دوم خود سوار کرد و جارچی در پیش روی او اعلام کرد و او را بر تمام سرزمین مصر منصوب کرد فرعون به یوسف گفت، من فرعون هستم، بدون تو هیچکس دست خود را بر تمام سرزمین مصر بلند نخواهد کرد .و فرعون نام یوسف را پسونتومفانک خواند و اسنت دختر پتیفره کاهن هلیوپولیس را به او به عنوان زن داد .یوسف سی ساله بود وقتی که در مقابل فرعون، پادشاه مصر، ایستاد و یوسف از حضور فرعون بیرون رفت و از تمام سرزمین مصر گذشت و زمین در هفت سال فراوانی خوشه‌ها تولید کرد و او تمام غذاهای هفت سال را که فراوانی در سرزمین مصر بود، جمع کرد و غذاها را در شهرها قرار داد .غذاهای دشت‌های شهر را که دور آن بود، در آن قرار داد .و یوسف غله را جمع کرد مثل ماسه دریا، بسیار زیاد، تا اینکه نمی‌توانست شمرده شود، زیرا عددی نبود .برای یوسف دو پسر به دنیا آمدند قبل از آمدن هفت سال قحطی، که آنها را اسنت دختر پوتی فارع کاهن هلیوپولیس برای او زایید .یوسف نام نخست‌زاده را منسی نامید، چون خدا مرا از تمام زحمات‌ام و تمام چیزهای پدرم فراموش کرد .و نام دومی را افرایم نامید، چون خدا مرا در سرزمین خواری‌ام افزایش داد .هفت سال فراوانی که در سرزمین مصر بود گذشت .و هفت سال قحطی شروع به آمدن کرد،

همانطور که یوسف گفته بود؛ و قحطی در همه سرزمین شد؛ اما در تمام سرزمین مصر نان بود .و تمام سرزمین مصر گرسنه شد، و مردم به سوی فرعون درباره نان فریاد زدند، و فرعون به تمام مصری‌ها گفت :بروید به سوی یوسف، و هر چه به شما بگوید، انجام دهید . و قحطی بر روی تمام زمین بود و یوسف همه انبارهای غله را باز کرد و به همه مصری‌ها می‌فروخت و همه سرزمین‌ها به مصر آمدند تا از یوسف بخرند، زیرا قحطی بر همه زمین غالب شده بود.

۲۴

یعقوب وقتی دید که در مصر فروش هست، به پسرانش گفت :چرا تنبلی می‌کنید؟ ببینید، شنیده‌ام که غله در مصر هست؛ شما به آنجا بروید و برای ما مقداری غذا بخرید، تا زنده بمانیم و نمیریم .ده برادر یوسف پایین رفتند تا غله از مصر بخرند، اما بنیامین، برادر یوسف را با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا که آسیبی به او برسد .پسران اسرائیل آمدند تا با آنهایی که می‌آمدند خرید کنند، زیرا قحطی در سرزمین کنعان بود .یوسف حاکم سرزمین بود و او به تمام مردم سرزمین می‌فروخت و برادران یوسف آمده، به او با صورت بر زمین تعظیم کردند یوسف برادران خودش را دید، آنها را شناخت و خودش را از آنها بیگانه کرد و با آنها سخت صحبت کرد و به آنها گفت :از کجا آمده‌اید؟ آنها گفتند :از سرزمین کنعان برای خریدن غذا یوسف برادران خودش را شناخت، اما آنها او را نشناختند . و یوسف خوابهای خودش را که دیده بود به یاد آورد و به آنها گفت :جاسوس هستید، برای فهمیدن ردپاهای این سرزمین آمده‌اید .آنها گفتند، نه، ارباب، بندگان تو آمده‌ایم که غذا بخریم .همه ما پسران یک مرد هستیم، صلح‌جو هستیم، فرزندان تو جاسوس نیستند .او به آنها گفت، نه؛ بلکه شما آمدید تا ردپاهای زمین را ببینید .آنها گفتند، ما دوازده نفر

هستیم، فرزندان تو، برادر، در سرزمین کنعان، و اینک جوانترین امروز با پدر ما است، و دیگری وجود ندارد یوسف به آنها گفت، این همان است که به شما گفته بودم، می‌گفتم که شما جاسوس هستید .در این شما آشکار خواهید شد؛ به سلامتی فرعون، شما از اینجا بیرون نخواهید رفت مگر اینکه برادر کوچکتر شما به اینجا بیاید یک نفر از شما را بفرستید و برادرتان را بیاورید، اما شما بازداشت شوید تا سخنان شما آشکار شود که آیا راست می‌گویید یا نه، و اگر نه، به سلامتی فرعون، مسلما جاسوس هستید و او آنها را برای سه روز در زندان قرار داد .او در روز سوم به آنها گفت :این را بکنید و زنده خواهید ماند، چرا که من از خدا می‌ترسم .اگر صلح‌طلب هستید، یک برادر از شما در زندان نگه داشته شود؛ اما خودتان بروید و خرید غله‌تان را ببرید .و برادر کوچکتر خود را نزد من بیاورید و حرف‌های شما باور خواهد شد، اما اگر نیاورید، خواهید مرد و آنها اینطور کردند .و هر کدام به برادرش گفت، بله، زیرا ما در گناهان هستیم درباره برادرمان، چون ما رنج روح او را نادیده گرفتیم، وقتی که او از ما التماس می‌کرد، و ما به او گوش ندادیم؛ و به خاطر این، این رنج بر ما آمد .روبن در پاسخ به آنها گفت، آیا من به شما صحبت نکردم، می‌گفتم به آن کودک آسیب نزنید، و شما به من گوش ندادید؟ و اینک خون او طلب می‌شود .آنها نمی‌دانستند که یوسف می‌شنود، زیرا مترجم بین آنها بود .یوسف از آنها روی برگرداند و گریه کرد، و دوباره به سوی آنها آمد و به آنها گفت، و شمعون را از آنها گرفت و او را در برابر آنها بست .یوسف دستور داد که ظرف‌های آنها را از غله پر کنند و نقره آنها را به هر کدام در گونی‌اش برگردانند و به آنها آذوقه برای راه بدهند و چنین برای آنها انجام شد و گندم را روی الاغ‌های خودشان گذاشته، از آنجا رفتند .یکی از آنها کیسه‌اش را باز کرد تا به الاغ‌هایش علوفه بدهد، در جایی که آنها توقف کرده بودند، و بسته نقره‌اش را دید که بالای دهانه کیسه بود .و او به برادرانش گفت، نقره به من پس داده شد، و اینک این در کیسه من است، و دلشان حیران شد، و به سوی یکدیگر مضطرب شدند و می‌گفتند، این

چه چیزی است که خدا به ما کرده است؟ آنها نزد یعقوب پدرشان به سرزمین کنعان آمدند و همه اتفاقاتی که برایشان افتاده بود را به او گزارش دادند و گفتند آن مرد که ارباب آن سرزمین است با ما به سختی سخن گفت و ما را در زندان گذاشت به این عنوان که سرزمین را جاسوسی می کردیم ما به او گفتیم، ما صلح‌جو هستیم، ما جاسوس نیستیم . دوازده برادر هستیم، پسران پدر ما؛ یکی وجود ندارد؛ و کوچکترین با پدر ما امروز در سرزمین کنعان است .آن مرد که ارباب آن سرزمین بود به ما گفت :از این طریق خواهم دانست که شما صلح‌جو هستید؛ یک برادر را اینجا پیش من بگذارید؛ و خرید غله برای خانه‌تان را برداشته بروید .و برادر کوچکتر خود را نزد من بیاورید و من خواهم دانست که شما جاسوس نیستید، بلکه صلح‌جو هستید، و برادر شما را به شما پس خواهم داد و در این سرزمین تجارت خواهید کرد .و اتفاق افتاد در خالی کردن آنها گونی‌هایشان، و بسته نقره هر کدام در گونی‌شان بود، و آنها خودشان و پدرشان بسته‌های نقره‌شان را دیدند و ترسیدند .یعقوب، پدر آنها، به آنها گفت :شما مرا از فرزندانم محروم کرده‌اید؛ یوسف نیست، شمعون نیست، و بنیامین را هم خواهید برد؟ همه این چیزها بر من اتفاق افتاد روبن به پدرشان گفت :دو پسر من را بکش، اگر او را نزد تو نیاورم؛ او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد .او گفت پسر من با شما پایین نخواهد آمد، چون برادرش مرد و او به تنهایی باقی مانده است، و اتفاق خواهد افتاد که او در راهی که شما بروید ضعیف شود، و شما پیری مرا با غم به هادس پایین خواهید آورد

۴۳

و قحطی بر روی زمین شدت گرفت .و چنین شد که وقتی آنها غله‌ای را که از مصر آورده بودند تمام کردند، پدرشان به آنها گفت :دوباره بروید و برای ما مقداری غذا بخرید .یهودا

به او گفت :آن مرد، ارباب زمین، با شهادت جدی به ما شهادت داد و گفت :صورت مرا نخواهید دید، مگر اینکه برادر کوچکتر شما با شما باشد .اگر پس برادر ما را با ما بفرستی، پایین خواهیم رفت و برای تو غذا خواهیم خرید .اگر برادر ما را با ما نفرستی، ما نخواهیم رفت؛ زیرا آن مرد به ما گفت :صورت من را نخواهید دید، اگر برادر کوچکتر شما با شما نباشد .اسرائیل گفت، چرا به من بدی کردید که به آن مرد گفتید برادری دارید؟ آنها گفتند، آن مرد با پرسیدن از ما و نسل ما سوال کرد و می‌گفت، آیا هنوز پدر شما زنده است و آیا شما برادری دارید، و ما به او طبق همین پرسش گزارش دادیم، ما نمی‌دانستیم که به ما خواهد گفت برادر خود را بیاورید؟ یهودا به اسرائیل پدرش گفت :پسر را با من بفرست و برخاسته برویم، تا زنده بمانیم و نمیریم، هم ما و هم تو و هم خانواده ما .من او را دریافت خواهم کرد، از دست من او را بجو، اگر نیاورم او را نزد تو و قرار ندهم او را مقابل تو، گناهکار خواهم بود به تو همه روزها اگر ما تاخیر نکرده بودیم، تا الان دو بار برگشته بودیم .اسرائیل، پدر آنها، به آنها گفت :اگر چنین است، این را بکنید :از میوه‌های زمین در ظرف‌های خود بگیرید و برای آن مرد هدایایی ببرید :صمغ و عسل و بخور و مر و بنه و آجیل .و نقره دوبرابر را در دستهای خود بگیرید، نقره‌ای را که در کیسه‌های شما برگردانده شده بود با خود برگردانید، مبادا که اشتباهی باشد و برادرتان را بگیرید و برخاسته، پیش آن مرد بروید .خدای من به شما لطف بدهد در برابر آن مرد و برادر دیگرتان و بنیامین را بفرستد، من که از فرزندان محروم شده ام، محروم شده ام .آن مردان این هدایا و نقره دو برابر را گرفتند، بنیامین را هم با خود بردند، برخاستند و به مصر رفتند و در مقابل یوسف ایستادند .یوسف آنها را دید و بنیامین برادرش را که از همان مادر بود، و به کسی که بر خانه‌اش بود گفت :مردان را به داخل خانه بیاور و قربانی‌ها را ذبح کن و آماده کن، زیرا مردان نان‌ها را با من در ظهر خواهند خورد .آن مرد انجام داد همانطور که یوسف گفته بود و مردان را به داخل خانه یوسف آورد مردان وقتی

دیدند که به خانه یوسف برده شدند، گفتند :به خاطر نقره‌ای که در ابتدا در کیسه‌های ما برگردانده شده بود، ما را می‌آورند تا به دروغ به ما اتهام بزنند و به ما حمله کنند، تا ما را به بردگی بگیرند و الاغ‌های ما را .نزدیک شدند به مردی که بر خانه یوسف بود، با او در دروازه خانه صحبت کردند و گفتند، التماس می‌کنیم، آقا، ما در ابتدا پایین آمدیم تا غذا بخریم .اتفاق افتاد که وقتی برای توقف کردن آمدیم، کیسه‌های خود را باز کردیم و نقره هر یک در کیسه‌اش بود .نقره خود را به همان وزن اکنون در دست‌های خود برگردانده‌ایم و نقره دیگری با خودمان آورده‌ایم برای خریدن غذا .نمی‌دانیم چه کسی نقره را در کیسه‌های ما انداخته است .او به آنها گفت، مهربان باشید، نترسید؛ خدای شما و خدای پدران شما به شما گنج‌ها در کیسه‌های شما داده است؛ و نقره شما را که معتبر بود من دریافت کرده‌ام؛ و او شمعون را نزد آنها بیرون آورد .و او آب آورد برای شستن پاهای آنها و به الاغهایشان علوفه داد آنها هدایا را آماده کردند تا یوسف در ظهر بیاید، چون شنیده بودند که او قرار است آنجا غذا بخورد .یوسف وارد خانه شد و آنها هدایایی را که در دستهایشان داشتند نزد او به خانه آوردند و با چهره بر زمین به او سجده کردند او از آنها پرسید :حالتان چطور است؟ و به آنها گفت :آیا پدر پیرتان که درباره‌اش گفتید سالم است؟ او هنوز زنده است؟ آنها گفتند :پدر ما، پسر شما، سالم است و هنوز زنده است .و گفت :آن مرد توسط خدا مبارک باشد، و خم شده به او سجده کردند .یوسف چشمانش را بالا آورد و بنیامین برادرش را که از همان مادر بود، دید و گفت :این برادر کوچکتر شماست که گفتید نزد من بیاورید؟ و گفت، خدا به تو رحم کند، فرزندم .یوسف آشفته شد، زیرا احشای او برای برادرش به هم می‌خورد، و او می‌خواست گریه کند .وارد اتاق شد و آنجا گریه کرد .و پس از شستن صورتش، بیرون رفت و خود را کنترل کرد و گفت، نان‌ها را جلو بگذارید .و آنها برای او به تنهایی غذا گذاشتند، و برای آنها جداگانه، و برای مصریانی که با او غذا می‌خوردند جداگانه؛ زیرا مصریان نمی‌توانستند با عبرانیان نان بخورند؛ چون این برای

مصریان مکروه بود .آنها در مقابل او نشستند، نخست‌زاده بر اساس ارشدیت خودش، و جوان‌تر بر اساس جوانی خودش؛ و مردها متعجب شدند، هر کدام نسبت به برادر خودش . آنها سهم‌هایی را از او برای خودشان برداشتند و سهم بنیامین از سهم‌های همه پنج برابر بزرگتر بود و آنها با او نوشیدند و مست شدند.

۴۴

و یوسف به کسی که بر خانه او بود فرمان داد و گفت، گونی‌های مردان را از غذا پر کنید، به اندازه‌ای که بتوانند بردارند، و نقره هر یک را در دهانه گونی‌اش بگذارید .و جام نقره‌ای من را در کیسه جوان‌تر بگذارید و بهای غله او را .و شد طبق کلام یوسف، همان‌طور که گفته بود .صبح روشن شد و مردها فرستاده شدند، خودشان و الاغهایشان .وقتی آنها از شهر بیرون رفتند، دور نرفته بودند، و یوسف به مسئول خانه اش گفت، برخیز و دنبال مردها برو، و به آنها خواهی رسید، و به آنها خواهی گفت چرا شما بدی را به جای خوبی پس داده اید؟ چرا جام نقره‌ای من را دزدیدید؟ آیا این نیست که ارباب من در آن می‌نوشد؟ او اما با فال‌بینی، فال‌بینی می‌کند در خودش .شما کارهای بدی را که انجام داده‌اید به طور کامل به پایان رسانده‌اید .و وقتی آنها را پیدا کرد، این سخنان را به آنها گفت .آنها به او گفتند، چرا ارباب طبق این کلمات سخن می‌گوید؟ باشد که فرزندان تو طبق این کلمه عمل نکنند .اگر نقره‌ای که در کیسه‌های ما یافتیم را از سرزمین کنعان به تو برگرداندیم، چگونه می‌توانستیم از خانه ارباب تو نقره یا طلا بدزدیم؟ نزد هر که جام فرزندان تو را پیدا کنی، بگذار بمیرد و ما هم بندگان اربابمان خواهیم بود .او گفت :و حالا، همانطور که شما می‌گویید، چنین خواهد بود :هر که نزد او جام پیدا شود، بنده من خواهد بود و شما پاک خواهید بود و شتافتند و هر کدام کیسه‌اش را بر زمین پایین آوردند و هر

کدام کیسه‌اش را باز کردند او جستجو کرد و از بزرگتر شروع کرد، تا به کوچکتر رسید .و جام را در کیسه بنیامین یافت .و آنها لباس‌هایشان را پاره کردند و هر کدام کیسه‌اش را روی الاغش گذاشت و به شهر بازگشتند یهودا و برادرانش نزد یوسف وارد شدند در حالی که او هنوز آنجا بود، و جلوی او بر زمین افتادند .یوسف به آنها گفت این چه کاری است که شما انجام داده‌اید آیا نمی‌دانید که مردی مثل من با فال‌گیری فال می‌گیرد؟ یهودا گفت، چه جوابی به ارباب بدهیم، یا چه بگوییم، یا چگونه تبرئه شویم؟ خدا ظلم فرزندان تو را پیدا کرد، اینک ما خدمتکاران آقای خود هستیم، هم ما و هم کسی که جام نزد او پیدا شد . یوسف گفت :نه، برای من نشود که این کار را انجام دهم؛ مردی که جام نزد او پیدا شد، او بنده من خواهد بود؛ اما شما با سلامتی نزد پدرتان بازگردید .یهودا نزدیک او شد و گفت، التماس می‌کنم، ارباب، بگذار بنده‌ات سخنی در حضور تو بگوید، و بر بنده‌ات خشمگین نشو، زیرا تو همانند فرعون هستی .اربابا، تو از فرزندانت پرسیدی و گفتی، آیا پدر یا برادری دارید .و ما به ارباب گفتیم، برای ما پدری مسن است، و فرزند پیری جوانتر برای او، و برادرش مرد، اما او تنها برای مادرش باقی ماند، و پدر او را دوست داشت .اما تو به بندگانت گفتی، او را نزد من بیاورید، و من از او مراقبت خواهم کرد .و ما به ارباب گفتیم، کودک قادر نخواهد بود پدر خود را ترک کند، اما اگر پدر را ترک کند، خواهد مرد .اما تو به فرزندانت گفتی اگر برادر کوچکتر شما با شما پایین نیاید، دیگر چهره مرا نخواهید دید چنین شد که وقتی ما نزد فرزند تو، پدر ما، رفتیم، سخنان اربابمان را به او بازگو کردیم . پدر ما گفت :دوباره بروید و برای ما کمی غذا بخرید .ما گفتیم، ما قادر نخواهیم بود که پایین برویم؛ اما اگر برادر کوچکتر ما با ما پایین برود، پایین خواهیم رفت؛ چرا که ما قادر نخواهیم بود چهره آن مرد را ببینیم، وقتی برادر کوچکتر ما با ما نباشد .پسر تو، پدر ما، به ما گفت :شما می‌دانید که زنم دو تا برای من زایید، و یکی از من بیرون رفت؛ و شما گفتید که توسط جانور درنده خورده شده است، و من او را تا حالا ندیده‌ام .اگر پس این را از

پیش من بگیرید و اتفاقی برای او در راه بیفتد، پیری من را با غم به هادس فرو خواهید برد .حالا پس اگر من نزد فرزند تو، پدر ما، وارد شوم و کودک با ما نباشد، و روح او از روح این آویزان است، و در دیدن او که کودک با ما نیست، خواهد مرد، و فرزندان تو پیری فرزند تو، پدر ما، را با غم به هادس پایین خواهند آورد .پسر تو کودک را از پدر دریافت کرده است و گفته، اگر او را نزد تو نیاورم و او را در برابر تو قرار ندهم، نزد پدر در تمام روزها گناهکار خواهم بود .پس حالا من به جای آن کودک به عنوان خدمتکار ارباب نزد تو خواهم ماند، اما آن کودک بگذار با برادرانش بالا برود چگونه من پیش پدر بروم، در حالی که کودک با ما نیست؟ تا بدی‌هایی را که پدرم را خواهند یافت نبینم

۵۴

و یوسف نمی‌توانست تحمل کند همه کسانی که کنار او ایستاده بودند، بلکه گفت، همه را از من بفرستید؛ و هیچ‌کس کنار یوسف نایستاده بود، وقتی که او خودش را به برادرانش شناساند .و او صدایی با گریه سر داد و همه مصریان شنیدند و در خانه فرعون شنیده شد یوسف به برادرانش گفت، من یوسف هستم؛ آیا پدرم هنوز زنده است؟ و برادران نتوانستند به او پاسخ دهند زیرا مضطرب شده بودند یوسف به برادرانش گفت، نزدیک من بیایید؛ و آنها نزدیک شدند؛ و گفت، من یوسف برادر شما هستم، که شما مرا به مصر فروختید .حالا پس غمگین نباشید، و نه برای شما سخت به نظر برسد که مرا به اینجا فروختید؛ زیرا خدا مرا برای زندگی پیش از شما فرستاد .این زیرا سال دوم قحطی بر روی زمین است، و هنوز پنج سال باقیمانده است، که در آنها شخم زدن نخواهد بود و نه درو کردن .زیرا خدا مرا پیش از شما فرستاد تا بازمانده‌ای از شما بر روی زمین باقی بماند و تا بازماندگان بزرگ شما را پرورش دهم .حالا پس نه شما مرا به اینجا فرستاده‌اید، بلکه خدا؛

و او مرا مانند پدر فرعون، و ارباب تمام خانه‌اش، و حاکم تمام سرزمین مصر ساخت .پس شتاب کنید و به سوی پدرم بروید بالا، و به او بگویید، پسرت یوسف این چیزها را می‌گوید :خدا مرا ارباب تمام سرزمین مصر کرد؛ پس به سوی من پایین بیا، و نمانی؛ و در سرزمین جوشن عربستان سکونت خواهی کرد؛ و نزدیک من خواهی بود تو، و پسرانت، و پسران پسرانت، گوسفندانت، و گاوانت، و هر چه از آن تو است .و من تو را آنجا تغذیه خواهم کرد، زیرا هنوز پنج سال قحطی است، تا اینکه نابود نشوی تو و پسران تو و همه دارایی های تو .اینک چشمان شما می‌بینند و چشمان بنیامین برادر من، که دهان من است که به شما سخن می‌گوید .پس به پدرم گزارش دهید همه شکوه مرا که در مصر است و آنچه دیدید و با عجله کردن پدرم را به اینجا بیاورید و افتاده بر گردن بنیامین برادرش، بر او گریست و بنیامین بر گردن او گریست .و پس از بوسیدن همه برادرانش، بر آنها گریه کرد، و بعد از این برادرانش با او صحبت کردند .و این خبر به خانه فرعون اعلام شد که گفتند، برادران یوسف آمده‌اند؛ و فرعون و خدمتکارانش شادی کردند .فرعون به یوسف گفت، به برادرانت بگو، این کار را بکنید، بارهایتان را پر کنید، و به سرزمین کنعان بروید .و پدر خود را برداشته و دارایی های خود را، نزد من بیایید و من به شما از همه چیزهای خوب مصر خواهم داد و شما مغز زمین را خواهید خورد .تو این چیزها را دستور بده : برای آنها ارابه‌هایی از سرزمین مصر بگیرید برای بچه‌هایتان و برای زنانتان و پدرتان را برداشته بیایید .و چشم‌تان را برای اموال‌تان دریغ نکنید، زیرا همه چیزهای خوب مصر از آن شما خواهد بود .پسران اسرائیل چنین کردند و یوسف به آنها ارابه‌ها داد طبق آنچه فرعون پادشاه گفته بود و به آنها آذوقه برای راه داد و به همه دو جامه داد اما به بنیامین سیصد سکه طلا و پنج دست لباس تعویضی داد و برای پدر خود به همان ترتیب فرستاد : ده الاغ که از همه چیزهای خوب مصر حمل می‌کردند و ده قاطر که نان برای پدرش برای راه حمل می‌کردند او برادران خودش را بیرون فرستاد و آنها رفتند و او به آنها گفت، در

راه عصبانی نباشید .و آنها از مصر بالا رفتند و به سرزمین کنعان نزد یعقوب، پدر آنها، آمدند .و به او گزارش دادند و گفتند که پسر تو یوسف زنده است و او بر تمام سرزمین مصر حکومت می‌کند و یعقوب در ذهنش حیران شد زیرا آنها را باور نکرد آنها همه چیزهایی را که توسط یوسف گفته شده بود به او گفتند، هر چه که او به آنها گفته بود .با دیدن ارابه‌هایی که یوسف فرستاده بود تا او را بردارد، روح یعقوب پدر آنها زنده شد . اسرائیل گفت، این برای من بزرگ است، اگر هنوز یوسف پسرم زنده است، خواهم رفت و او را خواهم دید قبل از اینکه من بمیرم

۶۴

اسرائیل با همه چیزهایش حرکت کرد، به چاه سوگند آمد و قربانی را به خدای پدرش اسحاق تقدیم کرد .خدا در رویای شب به اسرائیل گفت و گفت :یعقوب، یعقوب .و او گفت : چیست؟ او به او می‌گوید، من خدای پدران تو هستم، از رفتن به مصر نترس، زیرا تو را آنجا به ملت بزرگی تبدیل خواهم کرد .و من با تو به مصر پایین خواهم آمد، و من تو را در پایان بالا خواهم آورد، و یوسف دست‌هایش را بر چشمان تو خواهد گذاشت .یعقوب از چاه سوگند برخاست و پسران اسرائیل پدر خود و بار و زنان خود را بر ارابه‌هایی که یوسف فرستاده بود تا او را بردارد، برداشتند .و آنها دارایی‌های خود و تمام مالی را که از سرزمین کنعان به دست آورده بودند برداشتند و به مصر وارد شدند، یعقوب و تمام نسل او با او .پسران و پسران پسران او با او، دختران و دختران دختران او، و تمام نسل او را به مصر آورد .اینها نامهای پسران اسرائیل هستند که به مصر وارد شدند همراه با یعقوب پدر آنها .یعقوب و پسران او؛ نخست‌زاده یعقوب، رئوبن .و پسران رئوبن، خنوخ و فلوس، حصرون و کرمی .پسران شمعون :یموئیل، و یامین، و اهود، و یاکین، و صوحر، و شائول

پسر زن کنعانی .پسران لاوی :جرشون، قهات و مراری .پسران یهودا، عیر و اونان و شیلوه و فارص و زارح بودند؛ اما عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند؛ و پسران فارص، حصرون و یموئیل بودند .پسران یساکار، تولاع و فوعه و اشوم و شمرون .پسران زبولون :سرد و الون و اخوئیل .اینها پسران لیه هستند که آنها را برای یعقوب در میان‌النهرین سوریه زایید، و دینه دختر او .تمام نفوس، پسران و دختران، سی و سه .پسران جاد :صفون، و حجی، و شونی، و ازبون، و عیری، و ارودی، و ارئیلی .پسران اشیر :یمنا، یشوا، یعوش، بریعه، و سارا خواهر آنها .پسران بریعه، خوبور و ملکیئل .اینها پسران زلفه هستند که لابان او را به لیه دخترش داد، که اینها را برای یعقوب زایید، شانزده نفر .پسران راحیل، همسر یعقوب، یوسف و بنیامین بودند .پسران یوسف در سرزمین مصر به وجود آمدند، که اسنت دختر پوتیفرع کاهن هلیوپولیس آنها را برای او زایید، منسی و افرایم؛ و پسران منسی به وجود آمدند، که کنیز سوری آنها را برای او زایید، ماخیر؛ و ماخیر جلعاد را زایید؛ و پسران افرایم برادر منسی، شوتالح و تاعم؛ و پسران شوتالح، ادوم .پسران بنیامین، بالا و بوخور و اشبل بودند .پسران بالا بودند جیرا و نوعمان و انخیس و روش و مامفیم، و جیرا آراد را زاد .اینها پسران راحیل هستند که او برای یعقوب به دنیا آورد، همه نفوس هجده نفر بودند .پسر دان، اسوم بود .و پسران نفتالی :اسیل، و گونی، و ایزهار، و شلم .اینها پسران بلهه هستند که لابان او را به راحیل دخترش داد، که او اینها را برای یعقوب زایید، همه نفرها هفت نفر بودند .همه نفوسی که با یعقوب وارد مصر شدند، آنهایی که از صلب او بیرون آمدند، بدون زنان پسران یعقوب، همه نفوس، شصت و شش بودند .و پسران یوسف که در سرزمین مصر برای او متولد شدند، نه نفس بودند .همه نفوس خانه یعقوب که با یعقوب وارد مصر شدند، هفتاد و پنج نفر بودند .او یهودا را پیش از خود نزد یوسف فرستاد تا او را ملاقات کند در شهر قهرمانان، به سرزمین رعمسیس یوسف ارابه‌های خود را به یوغ بست و برای ملاقات اسرائیل پدرش به سمت شهر قهرمانان بالا رفت و وقتی به

او ظاهر شد، بر گردن او افتاد و با گریه‌ای فراوان گریست .و اسرائیل به یوسف گفت :من از این پس خواهم مرد، چون چهره تو را دیده‌ام؛ زیرا تو هنوز زنده هستی .یوسف به برادرانش گفت، بالا رفته به فرعون خبر خواهم داد، و به او خواهم گفت، برادرانم، و خانه پدرم، که در سرزمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند .این مردان چوپان هستند، زیرا مردان دامدار بودند و دام و گاوان و همه چیزهای آنها را آورده‌اند .پس اگر فرعون شما را بخواند و به شما بگوید کار شما چیست؟ خواهید گفت، فرزندان تو مردان دامدار هستیم از کودکی تا حالا، هم ما و هم پدران ما؛ تا در سرزمین جوشن عربستان ساکن شوید؛ زیرا هر چوپان گوسفند برای مصریان مکروه است.

۷۴

یوسف آمد و به فرعون گزارش داد و گفت، پدرم و برادرانم و احشام و گاوهای آنها و همه چیزهای آنها از سرزمین کنعان آمدند؛ و اینک در سرزمین جوشن هستند .و از برادران او پنج مرد را گرفت و آنها را در مقابل فرعون قرار داد .و فرعون به برادران یوسف گفت، کار شما چیست؟ آنها به فرعون گفتند :بندگان تو چوپانان گوسفندان هستند، هم ما و هم پدران ما .آنها به فرعون گفتند، برای اقامت موقت در این سرزمین آمده‌ایم، زیرا چراگاهی برای احشام بندگان تو نیست، چون قحطی در سرزمین کنعان شدید شده است؛ پس اکنون در سرزمین جوشن ساکن خواهیم شد .فرعون به یوسف گفت، بگذار آنها در سرزمین جوشن ساکن شوند، و اگر تو می‌دانی که در میان آنها مردان توانایی هستند، آنها را سرپرست چارپایان من منصوب کن .یعقوب و پسران او به مصر نزد یوسف آمدند و فرعون، پادشاه مصر، شنید .و فرعون به یوسف گفت :پدر تو و برادران تو نزد تو آمده‌اند . اینک سرزمین مصر پیش روی تو است؛ در بهترین سرزمین، پدرت و برادرانت را ساکن کن .

یوسف، یعقوب پدرش را به داخل آورد و او را در مقابل فرعون قرار داد و یعقوب به فرعون برکت داد فرعون به یعقوب گفت :چند سال از روزهای زندگی توست؟ و یعقوب به فرعون گفت :روزهای سالهای زندگی من، که در آنها غربت میکنم، صد و سی سال است . کوچک و بد شده اند روزهای سالهای زندگی من .به روزهای سالهای زندگی پدران من نرسیده اند، که در آن روزها غربت کردند .و یعقوب فرعون را برکت داد و از نزد او بیرون رفت .و یوسف پدرش و برادرانش را اسکان داد و به آنها ملکی داد در سرزمین مصر، در بهترین سرزمین، در سرزمین رعمسیس، همانطور که فرعون دستور داده بود و یوسف به پدرش و برادرانش و تمام خانواده پدرش غله را سر به سر تقسیم می کرد غله‌ای در تمام سرزمین نبود، زیرا قحطی بسیار شدید شده بود؛ و سرزمین مصر و سرزمین کنعان از قحطی از بین رفت .یوسف تمام نقره‌ای که در سرزمین مصر و در سرزمین کنعان یافت شده بود را جمع کرد، از غله‌ای که آنها خریداری می‌کردند، و او غله را برای آنها اندازه‌گیری می‌کرد، و یوسف تمام نقره را به خانه فرعون آورد .و تمام نقره از سرزمین مصر و از سرزمین کنعان تمام شد و همه مصریان نزد یوسف آمدند و گفتند، نان به ما بده و چرا جلوی تو بمیریم؟ زیرا پول نقره ما تمام شده است .یوسف به آنها گفت، احشام خود را بیاورید، و من به شما نان خواهم داد، به جای احشام شما، اگر نقره شما تمام شده است . آنها چارپایان خودشان را نزد یوسف آوردند و یوسف به آنها نان داد در عوض اسب‌ها و در عوض گوسفندان و در عوض گاوان و در عوض الاغ‌ها و او آنها را با نان تغذیه کرد در عوض همه چارپایان آنها در آن سال .آن سال گذشت و آنها در سال دوم نزد او آمدند و به او گفتند، آیا ما از نزد اربابمان نابود شویم؟ اگر چون نقره ما تمام شده است، و دارایی‌ها و احشام نزد تو ارباب هستند، و برای ما در برابر ارباب ما چیزی باقی نمانده است، بلکه بدن خود ما و زمین ما، پس تا در برابر تو نمیریم، و زمین ویران نشود، ما را و زمین ما را در عوض نان بخر، و ما خواهیم بود ما و زمین ما بندگان فرعون؛ بذر بده، تا بکاریم، و زنده

بمانیم و نمیریم، و زمین ویران نخواهد شد .و یوسف تمام زمین مصریان را برای فرعون به دست آورد؛ زیرا مصریان زمین خودشان را به فرعون فروختند؛ زیرا قحطی بر آنها چیره شد؛ و زمین از آن فرعون شد .و او مردم را برای او به بردگی درآورد، از یک انتهای مرزهای مصر تا انتهای دیگر، به جز زمین کاهنان فقط؛ یوسف این را تصاحب نکرد؛ زیرا فرعون هدیه‌ای به کاهنان داد، و آنها از بخششی که فرعون به آنها داده بود می‌خوردند؛ به همین دلیل آنها زمین خود را نفروختند .یوسف به همه مصری‌ها گفت :ببینید من شما و زمین شما را امروز برای فرعون به دست آورده‌ام؛ بذر برای خودتان بگیرید و زمین را بکارید .و محصولات آن خواهد بود و شما یک پنجم را به فرعون خواهید داد، اما چهار قسمت برای خودتان خواهد بود برای بذر زمین و برای خوراک شما و برای همه کسانی که در خانه های شما هستند .و گفتند :تو ما را نجات داده‌ای .ما در برابر خداوند خود لطف یافتیم و بندگان فرعون خواهیم بود .و یوسف این را برای آنها به عنوان فرمان قرار داد تا به امروز، بر سرزمین مصر پرداخت یک پنجم به فرعون، به جز زمین کاهنان فقط که متعلق به فرعون نبود .اسرائیل در سرزمین مصر، بر زمین جوشن ساکن شد و آنها آن را به ارث بردند و افزایش یافتند و بسیار زیاد شدند .یعقوب در سرزمین مصر هفده سال زندگی کرد و روزهای یعقوب، سالهای زندگی او، صد و چهل و هفت سال شد روزهای اسرائیل برای مردن نزدیک شد و او پسرش یوسف را فراخواند و به او گفت اگر در نظر تو لطف یافته‌ام، دستت را زیر ران من بگذار و با من با رحمت و راستی رفتار کنی که مرا در مصر دفن نکنی، بلکه با پدرانم خواهم خوابید و مرا از مصر خواهی برد و مرا در قبر آنها دفن خواهی کرد و او گفت من بر طبق کلام تو عمل خواهم کرد او گفت :برای من سوگند بخور .و او برای او سوگند خورد، و اسرائیل بر سر عصای خود سجده کرد.

۸۴

و بعد از این سخنان اتفاق افتاد و به یوسف گزارش شد که پدرت رنج می‌برد و او دو پسرش منسی و افرایم را با خود برد و نزد یعقوب آمد به یعقوب گزارش داده شد و گفتند، ببین پسر تو یوسف به سوی تو می‌آید، و اسرائیل خود را تقویت کرد و بر تخت نشست .و یعقوب به یوسف گفت، خدای من در لوز در سرزمین کنعان بر من ظاهر شد، و مرا برکت داد، و به من گفت، ببین من تو را افزایش خواهم داد، و تو را زیاد خواهم کرد، و تو را به جماعت‌های ملت‌ها خواهم ساخت، و این سرزمین را به تو خواهم داد، و به نسل تو بعد از تو، به ملکیت جاودانی .حالا پس دو پسر تو که برای تو در سرزمین مصر متولد شدند قبل از اینکه من به سوی تو به مصر بیایم، از آن من هستند، افرایم و منسی؛ همانطور که رئوبن و شمعون برای من خواهند بود .فرزندانی که تو بعد از اینها به دنیا بیاوری، به نام برادران آنها خواهند بود؛ به میراث آنها خوانده خواهند شد .من اما وقتی که داشتم از میان‌رودان سوریه می‌آمدم، راحیل مادرت در سرزمین کنعان مرد، هنگامی که من به میدان
اسب‌دوانی خبراتا از آن سرزمین نزدیک می‌شدم، برای رسیدن به افراتا؛ و او را در راه میدان اسب‌دوانی دفن کردم؛ این بیت‌لحم است .اسرائیل وقتی پسران یوسف را دید، گفت :اینها برای تو کی هستند؟ یوسف به پدرش گفت :اینها پسران من هستند که خدا آنها را اینجا به من داده است .و یعقوب گفت :آنها را نزدیک من بیاور، تا آنها را برکت دهم .
چشمان اسرائیل از پیری سنگین شده بودند و نمی‌توانست ببیند، و آنها را نزدیک خود کرد و آنها را بوسید و آنها را در آغوش گرفت .و اسرائیل به یوسف گفت :اینک از دیدن چهره تو محروم نشدم، و اینک خدا نسل تو را هم به من نشان داد .و یوسف آنها را از زانوهایش دور کرد و آنها به او سجده کردند، رو بر زمین .یوسف دو پسر خود را گرفت، افرایم را در دست راست خود که از سمت چپ اسرائیل بود، و منسی را در دست چپ خود که از سمت راست اسرائیل بود، و آنها را به او نزدیک کرد .اسرائیل دست راست خود را دراز کرد و بر سر افرایم گذاشت، و او جوان‌تر بود، و دست چپ را بر سر منسی گذاشت، دست‌ها را به

طور متقاطع .و او آنها را برکت داد و گفت :خدایی که پدران من ابراهیم و اسحاق در پیش او خشنود بودند، خدایی که مرا از جوانی تا این روز تغذیه می‌کند، فرستاده‌ای که مرا از همه بدی‌ها نجات می‌دهد، این بچه‌ها را برکت دهد، و نام من در آنها خوانده خواهد شد و نام پدران من ابراهیم و اسحاق، و بسیار زیاد شوند به انبوه بسیار بر روی زمین .یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم گذاشته است، و این برای او سنگین به نظر رسید، و یوسف دست پدرش را گرفت تا آن را از سر افرایم بردارد و بر سر منسی بگذارد .یوسف به پدرش گفت، نه اینطور، پدر، زیرا این نخست‌زاده است؛ دست راست خود را بر سر او بگذار .و او نخواست، اما گفت، می‌دانم، فرزندم، می‌دانم؛ و این یکی قومی خواهد شد، و این یکی سرافراز خواهد شد؛ اما برادر کوچکتر او بزرگتر از او خواهد بود، و نسل او انبوهی از ملت‌ها خواهد شد .و او در آن روز آنها را برکت داد و گفت، به وسیله شما اسرائیل برکت خواهد یافت و خواهند گفت، خدا تو را مثل افرایم و مثل منسی بگرداند، و او افرایم را پیش از منسی قرار داد .اسرائیل به یوسف گفت، ببین من دارم می‌میرم و خدا با شما خواهد بود و شما را به سرزمین پدرانتان باز خواهد گرداند . من اما به تو شکیم را می‌دهم، ویژه‌تر از برادرانت، که آن را از دست اموری‌ها با شمشیر و کمانم گرفتم.

۹۴

یعقوب پسران خود را صدا کرد و به آنها گفت :جمع شوید تا به شما بگویم چه چیزی در آخرین روزها بر شما خواهد آمد جمع شوید، و سخن مرا بشنوید، ای پسران یعقوب؛ بشنوید ای اسرائیل، سخن پدر خود را بشنوید .روبن نخستزاده من، تو قوت من هستی، و آغاز فرزندان من، سخت است که برده شوی، و سخت خودرای هستی .گستاخی کردی مثل

آب، نباید بجوشی، چون بر بستر پدرت بالا رفتی، آنگاه رختخواب را آلوده کردی، جایی که بالا رفتی .شمعون و لاوی برادران، بی‌عدالتی را با برداشتن خود تمام کردند .روح من به شورای آنها نیاید و جگرهای من بر اجتماع آنها نزاع نکند، زیرا در خشم خود مردان را کشتند و در میل خود گاو نر را پی کندند .لعنت شده باشد خشم آنها، چون خودسر است، و غضب آنها، چون سخت شد .تقسیم خواهم کرد آنها را در یعقوب، و پراکنده خواهم کرد آنها را در اسرائیل .یهودا، برادرانت تو را ستایش خواهند کرد؛ دستانت بر پشت دشمنانت خواهد بود؛ پسران پدرت به تو سجده خواهند کرد .توله شیر یهودا، از جوانه، پسر من، تو بالا رفتی؛ دراز کشیده خوابیدی همچون شیر و همچون توله شیر؛ چه کسی او را بیدار خواهد کرد؟ حاکم از یهودا ناپدید نخواهد شد و رهبر از میان فرزندان او، تا زمانی که آنچه برای او ذخیره شده است بیاید و او انتظار ملتها است او کره خود را به تاک می‌بندد و کره الاغ خود را به پیچک، جامه خود را در شراب می‌شوید و پوشش خود را در خون انگور .چشمان او شادی‌آورتر از شراب هستند و دندان‌های او سفیدتر از شیر هستند .
زبولون در ساحل ساکن خواهد شد و او کنار لنگرگاه کشتی‌ها خواهد بود، و امتداد خواهد یافت تا صیدون .ایساکار چیز خوب را آرزو کرد، در حالی که در میان میراث‌ها استراحت می‌کرد .و دیده بود که آسایش زیباست، و زمین حاصلخیز است، شانه‌اش را زیر بار زحمت گذاشت، و مرد کشاورز شد .دان قضاوت خواهد کرد مردم خودش را، مثل یک قبیله در اسرائیل .و بگذار دان ماری شود بر راه، نشسته بر مسیر، که پاشنه اسب را گاز می‌گیرد، و سوارکار به عقب خواهد افتاد، منتظر نجات خداوند .جاد، غارتگران او را غارت خواهند کرد، اما خودش آنها را تا پاشنه پا تعقیب خواهد کرد .اشر، نان او فربه است و او خوشی را به حکمرانان خواهد داد .نفتالی تنه‌ای آسوده است که به فرزندانش زیبایی می‌بخشد .
پسر افزوده یافته یوسف، پسر افزوده یافته من حسادت برانگیز، پسر جوانترین من، به سوی من بازگرد .در حالی که درباره او مشورت می‌کردند، او را دشنام می‌دادند و استادان

تیراندازی کینه‌ای نسبت به او داشتند .و کمان‌های آنها با قدرت شکسته شد، و رگ‌های بازوهای دست‌های آنها شل شد، به وسیله دست حاکم یعقوب .از آنجا آن کسی که اسرائیل را قوی ساخت، از جانب خدای پدرت .و خدای من به تو کمک کرد و تو را برکت داد، برکت آسمان از بالا، و برکت زمین که همه چیز را دارد، به خاطر برکت پستان‌ها و رحم، برکت پدر تو و مادر تو .برتری یافت بر برکت کوه‌های پایدار و بر برکت‌های تپه‌های جاودان .آنها بر سر یوسف خواهند بود و بر فرق کسی که بر برادران رهبری کرد .بنیامین گرگ درنده‌ای است، صبح هنوز می‌خورد، و در شام غذا می‌دهد .همه اینها دوازده پسر یعقوب بودند و پدرشان این چیزها را به آنها گفت و آنها را برکت داد، هر کدام را مطابق برکت خودش برکت داد و به آنها گفت، من به قوم خودم ملحق می‌شوم؛ مرا با پدرانم دفن کنید در غاری که در مزرعه عفرون حیتی است، در غار مضاعف که در مقابل ممری است، در سرزمین کنعان، که ابراهیم آن غار را از عفرون حیتی به ملکیت قبرستان خرید .آنجا ابراهیم و ساره زن او را دفن کردند، آنجا اسحاق و ربکا زن او را دفن کردند، آنجا لیه را دفن کردند، در ملک مزرعه و غاری که در آن بود، از پسران حیت .و یعقوب از فرمان دادن به پسرانش دست کشید و پاهایش را روی تختخواب جمع کرد، جان داد و به قوم خود پیوست

۰۵

و یوسف بر روی پدرش افتاد، بر او گریست و او را بوسید .و یوسف به خدمتکارانش که محنطین بودند دستور داد که پدرش را محنط کنند و محنطین اسرائیل را محنط کردند و آنها چهل روز برای او تکمیل کردند؛ چون اینطور روزهای دفن شمرده می‌شوند؛ و مصر هفتاد روز برای او عزاداری کرد .از آنجا که روزهای سوگواری گذشت، یوسف به سران فرعون گفت و می‌گفت :اگر در نظر شما لطف یافته‌ام، درباره من به گوش فرعون بگویید

و بگویید :پدرم مرا سوگند داد و گفت :در قبری که برای خودم در سرزمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن خواهی کرد .حالا پس اجازه بده بروم و پدرم را دفن کنم و باز خواهم گشت . و فرعون به یوسف گفت :برو، پدرت را دفن کن، همان‌طور که تو را سوگند داد .و یوسف رفت تا پدرش را دفن کند و با او همه فرزندان فرعون و بزرگان خانه او و همه بزرگان سرزمین مصر و تمام خانواده یوسف و برادرانش و تمام خانه پدري او و خویشاوندانش با هم رفتند و گوسفندان و گاوها را در سرزمین جوشن پشت سر گذاشتند و ارابه‌ها و سواران با او همراه بالا رفتند، و اردوگاه بسیار بزرگ بود .و آنها به خرمنگاه اتاد که آن سوی اردن است رسیدند و برای او سوگواری بزرگ و بسیار شدیدی کردند و برای پدرش هفت روز عزاداری کرد و ساکنان سرزمین کنعان سوگواری را در خرمنگاه عتاد دیدند و گفتند، این سوگواری بزرگی برای مصریان است .به خاطر این، او نام آن را سوگواری مصر نامید که در آن سوی اردن است .و پسرانش اینطور با او کردند و پسرانش او را به سرزمین کنعان بردند و او را در غار دوگانه دفن کردند که ابراهیم آن غار را به عنوان مالکیت آرامگاه از عفرون حیتی، روبروی ممری، خریده بود و یوسف به مصر بازگشت، او و برادرانش، و کسانی که با او رفته بودند برای دفن پدرش .برادران یوسف وقتی دیدند که پدرشان مرده است، گفتند :مبادا یوسف از ما کینه به دل بگیرد و تمام بدی‌هایی را که ما به او کردیم، به ما پس بدهد .و آمدند نزد یوسف و گفتند، پدرت قبل از مردنش سوگند داد و گفت، اینطور به یوسف بگویید :ظلم و گناه آنها را ببخش، چون بدی به تو نشان دادند، و حالا ظلم خدمتکاران خدای پدرت را بپذیر، و یوسف گریه کرد وقتی آنها با او صحبت می‌کردند .و آمده به سوی او گفتند، ما خدمتکاران تو هستیم .و یوسف به آنها گفت : نترسید، زیرا من از آن خدا هستم .شما علیه من برای بدی نقشه کشیدید، اما خدا درباره من برای خوبی نقشه کشید، تا چنان شود که امروز است، و مردم زیادی تغذیه شوند .و به آنها گفت :نترسید؛ من شما و خانه‌های شما را تامین خواهم کرد .و او آنها را تسلی داد و به

دل آنها سخن گفت .و یوسف در مصر ساکن شد، خودش و برادرانش، و تمام خانواده پدرش؛ و یوسف صد و ده سال زندگی کرد .و یوسف فرزندان افرایم را تا نسل سوم دید و پسران ماخیر پسر منسی بر زانوان یوسف متولد شدند و یوسف به برادرانش گفت، من می‌میرم؛ اما خدا حتما شما را بازدید خواهد کرد، و شما را از این سرزمین به سرزمینی خواهد برد که خدا به پدران ما، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، سوگند خورد .و یوسف پسران اسرائیل را سوگند داد و گفت، در بازدیدی که خدا از شما بازدید خواهد کرد، شما استخوان‌های مرا از اینجا با خود بالا خواهید برد .و یوسف در سن صد و ده سالگی مرد و او را دفن کردند و او را در تابوت در مصر گذاشتند

خروج

۱

اینها نامهای پسران اسرائیل هستند که وارد مصر شدند همراه با یعقوب پدرشان، هر کدام با تمام خانواده خود وارد شدند .رئوبن، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، بنیامین، دان و نفتالی، جاد و اشیر .یوسف در مصر بود و همه افراد از نسل یعقوب هفتاد و پنج نفر بودند یوسف مرد، و همه برادران او، و تمام آن نسل .پسران اسرائیل افزایش یافتند و زیاد شدند و فراوان گشتند و بسیار بسیار قوی شدند و زمین آنها را زیاد کرد .پادشاه دیگری در مصر برخاست که یوسف را نمی‌شناخت او به ملت خودش گفت :اینک نژاد پسران اسرائیل انبوه بزرگی است و از ما قوی‌تر است .بیایید پس با حیله‌گری با آنها رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند، و هنگامی که جنگ برای ما اتفاق بیفتد، اینها هم به دشمنان اضافه شوند، و پس از جنگیدن با ما، از سرزمین بیرون روند .و او بر آنها سرکارگران کارها را گماشت، تا آنها را در کارها بیازارند .و آنها شهرهای مستحکم را برای فرعون ساختند، پیتو و رامسس و اون، که شهر خورشید است .چون آنها را خوار می‌کردند، به همان اندازه بیشتر می‌شدند و بسیار بسیار قوی می‌شدند؛ و مصری‌ها از پسران اسرائیل نفرت داشتند .

و مصریان بر پسران اسرائیل با زور ستم می‌کردند و زندگی آنها را در کارهای سخت تلخ کردند، با گل و خشت‌سازی، و همه کارها در دشت‌ها، طبق همه کارهایی که آنها را با زور برده می‌کردند .و پادشاه مصریان به ماماهای عبرانیان گفت، به یکی از آنها نام صفورا، و نام دومی فوعه .و گفت، هنگامی که برای زنان عبرانی مامایی می‌کنید، و آنها در حال زایمان هستند، اگر پسر باشد، او را بکشید، اما اگر دختر باشد، او را زنده نگه دارید .قابله ها از خدا ترسیدند و آنچه را که پادشاه مصر به آنها دستور داده بود انجام ندادند و پسران را زنده نگه داشتند پادشاه مصر قابله‌ها را صدا کرد و به آنها گفت، چرا این کار را کردید و نوزادان پسر را زنده نگه داشتید؟ قابله‌ها به فرعون گفتند، زنان عبرانی مثل زنان مصر نیستند؛ زیرا آنها زایمان می‌کنند قبل از اینکه قابله‌ها به سمت آنها وارد شوند؛ و آنها زایمان کردند .خدا با قابله‌ها خوب رفتار می‌کرد و مردم زیاد شدند و بسیار قوی شدند .چون قابله‌ها از خدا می‌ترسیدند، برای خودشان خانه‌ها ساختند .فرعون به تمام مردم خودش دستور داد و گفت :هر نوزاد پسری که برای عبرانیان متولد شود، به رودخانه بیندازید و هر نوزاد دختری را زنده نگه دارید.

۲

کسی از قبیله لاوی بود که یکی از دختران لاوی را گرفت .و در شکم گرفت، و پسری زایید؛ و چون آن را زیبا دیدند، او را سه ماه پنهان کردند .چون دیگر نمی‌توانستند او را پنهان کنند، مادرش سبدی گرفت و آن را با قیر و زفت پوشاند و کودک را در آن گذاشت و آن را در مرداب کنار رودخانه قرار داد .و خواهر او از دور نگاه می‌کرد تا بفهمد چه اتفاقی برای او خواهد افتاد دختر فرعون برای غسل کردن به رودخانه پایین رفت، و کنیزان او در کنار رودخانه راه می‌رفتند؛ و وقتی سبد را در باتلاق دید، کنیز را فرستاد و آن را برداشت .باز

کرد و کودکی را دید که در سبد گریه می‌کرد و دختر فرعون به او ترحم کرد و گفت این از کودکان عبرانیان است و خواهر او به دختر فرعون گفت، آیا می‌خواهی برایت زنی شیرده از عبرانیان صدا بزنم، و او کودک را برایت شیر بدهد؟ دختر فرعون گفت :برو .دختر جوان آمد و مادر کودک را صدا کرد .دختر فرعون به او گفت :این کودک را برای من نگه دار و او را برای من شیر بده، و من مزد را به تو خواهم داد .زن کودک را گرفت و او را شیر داد .

وقتی که کودک بزرگ شد، او را نزد دختر فرعون آورد، و او برای او پسر شد؛ و نام او را موسی گذاشت، و گفت، من او را از آب بیرون کشیدم .و شد که در آن روزهای بسیار، موسی بزرگ شده بود، بیرون رفت به سوی برادران خود، پسران اسرائیل، و پس از مشاهده رنج آنها، مردی مصری را می‌بیند که یک عبرانی را می‌زند، از برادران خودش از پسران اسرائیل .او به این طرف و آن طرف نگاه کرد و کسی را ندید و مصری را زد و او را در ماسه پنهان کرد .بیرون رفته و در روز دوم، دو مرد عبرانی را می‌بیند که دعوا می‌کنند، و به ظالم می‌گوید :چرا تو همسایه‌ات را می‌زنی؟ او گفت، چه کسی تو را حاکم و قاضی بر ما منصوب کرد؟ آیا تو می‌خواهی من را بکشی، به همان روشی که دیروز مصری را کشتی؟ موسی ترسید و گفت، اگر این کلمه اینطور آشکار شده است .فرعون این سخن را شنید و در پی کشتن موسی بود موسی از حضور فرعون کناره گرفت و در سرزمین مدیان ساکن شد؛ و چون به سرزمین مدیان آمد، بر کنار چاه نشست .کاهن مدیان هفت دختر داشت که گوسفندان پدرشان یترون را می‌چراندند، و آنها آمدند و آب می‌کشیدند تا حوضها را پر کردند تا گوسفندان پدرشان یترون را سیراب کنند .چوپان‌ها رسیدند و آنها را بیرون می‌کردند، اما موسی برخاست و آنها را نجات داد و برای آنها آب کشید و گوسفندان آنها را سیراب کرد .آنها نزد رعوئیل، پدر خودشان آمدند و او به آنها گفت :چرا امروز زودتر آمدید؟ آنها گفتند، یک مرد مصری ما را از چوپانان نجات داد و برای ما آب کشید و به گوسفندان ما آب داد .او به دخترانش گفت :پس کجاست؟ و چرا شما آن مرد را ترک

کرده‌اید؟ پس او را صدا بزنید تا نان بخورد موسی نزد آن مرد ساکن شد و او صفورا، دختر خود را به موسی به عنوان همسر داد .زن حامله شد و پسری زایید و موسی نام او را جرشوم گذاشت و گفت که من غریب هستم در سرزمین بیگانه بعد از آن روزهای بسیار، پادشاه مصر مرد، و پسران اسرائیل از کارها ناله کردند و فریاد زدند، و فریاد آنها به سوی خدا از کارها بالا رفت .و خدا ناله آنها را شنید و خدا عهد خود را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بود به یاد آورد و خدا پسران اسرائیل را دید و به آنها شناخته شد.

۳

و موسی گوسفندان یترون، پدرشوهرش، کاهن مدیان را می‌چراند و گوسفندان را به بیابان برد و به کوه حوریب آمد فرستاده خداوند در شعله آتش از بوته به او ظاهر شد، و می‌بیند که بوته در آتش می‌سوزد، اما بوته نمی‌سوخت .موسی گفت، پس از آمدن، خواهم دید این رویای بزرگ، که چرا این بوته سوخته نمی‌شود .چون خداوند دید که او نزدیک می‌شود تا ببیند، خداوند او را از بوته صدا زد و گفت :موسی، موسی .و او گفت :چیست؟ او گفت نزدیک نشو اینجا، کفش را از پاهایت باز کن، چون این جا زمینی که تو بر آن ایستاده‌ای، مقدس است .و گفت :من هستم خدای پدر تو، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب .و موسی صورت خود را برگرداند، زیرا می‌ترسید که به حضور خدا نگاه کند .خداوند به موسی گفت، دیده‌ام رنج قوم من را که در مصر است، و فریاد آنها را از سرکارگران شنیده‌ام، زیرا درد آنها را می‌دانم، و پایین آمده‌ام تا آنها را از دست مصریان نجات دهم، و آنها را از آن سرزمین بیرون بیاورم، و آنها را به سرزمین خوب و فراوان داخل کنم، به سرزمینی که شیر و عسل جاری است، به جای کنعانیان، و حتیان، و اموریان، و فرزیان، و جرجاشیان، و حویان، و یبوسیان .و حالا اینک فریاد پسران اسرائیل به سوی

من آمده است و من ستمی را که مصریان بر آنها وارد می‌کنند دیده‌ام و حالا بیا، من تو را به سوی فرعون پادشاه مصر خواهم فرستاد، و تو قوم من، پسران اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون خواهی آورد .و موسی به خدا گفت :من کی هستم که به سوی فرعون، پادشاه مصر بروم، و اینکه پسران اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون بیاورم؟ خدا به موسی گفت و گفت که من با تو خواهم بود و این برای تو نشانه است که من تو را می‌فرستم، وقتی که تو قوم من را از مصر بیرون بیاوری، و شما به خدا در این کوه خدمت خواهید کرد .و موسی به خدا گفت :اینک من به سوی پسران اسرائیل بیرون خواهم رفت و به آنها خواهم گفت :خدای پدران ما مرا به سوی شما فرستاده است .آنها از من خواهند پرسید :نام او چیست؟ چی به آنها بگویم؟ و خدا به موسی گفت و می‌گوید :من هستم هستنده .و گفت : این‌گونه به پسران اسرائیل خواهی گفت :هستنده مرا به سوی شما فرستاده است .و خدا دوباره به موسی گفت، اینطور به پسران اسرائیل خواهی گفت :خداوند خدای پدران ما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا به سوی شما فرستاده است .این نام جاودانی من است و یادگار نسل‌ها برای نسل‌ها .پس آمده، شورای بزرگان پسران اسرائیل را جمع کن و به آنها خواهی گفت :خداوند، خدای پدران ما، بر من ظاهر شده است، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، گفته :من شما را بازدید کرده‌ام و هر چه بر شما در مصر اتفاق افتاده است .و گفت، من شما را از رنج مصریان بیرون خواهم آورد، به سرزمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و جرجاشیان و حویان و یبوسیان، به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است .و آنها به صدای تو گوش خواهند داد، و تو و شورای بزرگان اسرائیل نزد فرعون پادشاه مصر وارد خواهید شد، و به او خواهی گفت خدای عبرانیان ما را فرا خوانده است، پس ما سفر سه روزه به بیابان خواهیم رفت تا به خدای خود قربانی کنیم .من اما می‌دانم که فرعون پادشاه مصر شما را رها نخواهد کرد که بروید، مگر با دست نیرومند .و دست خود را دراز کرده، مصریان را با تمام شگفتی‌هایی که

در میان آنها انجام خواهم داد خواهم زد، و بعد از آن او شما را خواهد فرستاد .و من لطف خواهم داد به این مردم در برابر مصریان، و اما هرگاه شما بیرون بروید، دست خالی نخواهید رفت .بلکه زن از همسایه و همخیمه خود ظروف نقره و طلا و لباس خواهد خواست، و شما آنها را بر پسران و دختران خود خواهید گذاشت، و مصریان را غارت خواهید کرد.

۴

موسی جواب داد و گفت، اگر به من ایمان نیاورند و نه به صدای من گوش کنند، زیرا خواهند گفت که خدا به تو ظاهر نشده است، چه به آنها بگویم؟ خداوند به او گفت :این چیست که در دست توست؟ او گفت :عصا .و گفت آن را بر زمین بینداز و او آن را بر زمین انداخت و مار شد و موسی از آن فرار کرد و خداوند به موسی گفت :دستت را دراز کن و دم را بگیر .پس او دستش را دراز کرد و دم را گرفت، و عصا در دست او شد .تا آنها به تو ایمان بیاورند که خدای پدران آنها به تو ظاهر شده است، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب .خداوند دوباره به او گفت :دست خود را به داخل سینه ات ببر .و او دست خود را به داخل سینه اش برد و دست خود را از سینه اش بیرون آورد، و دست او مثل برف شد .و دوباره گفت، دستت را داخل سینه‌ات ببر، و دستش را داخل سینه‌اش برد، و آن را از سینه‌اش بیرون آورد، و دوباره به رنگ گوشتش بازگشت .اگر اما ایمان نیاورند به تو و نه گوش کنند به صدای نشانه اول، ایمان خواهند آورد به صدای نشانه دوم .و خواهد بود اگر به تو به این دو نشانه باور نکنند، و حتی به صدای تو گوش نکنند، از آب رودخانه خواهی گرفت و بر خشکی خواهی ریخت، و آبی که از رودخانه بگیری، خون بر خشکی خواهد بود .موسی به خداوند گفت :التماس می‌کنم، خداوند، من کافی نیستم، نه قبل از

دیروز و نه قبل از پریروز، و نه از زمانی که شروع کردی با بنده‌ات صحبت کردن، من صاحب صدای ضعیف و زبان کند هستم .خداوند به موسی گفت :چه کسی به انسان دهان داد؟ و چه کسی ساخت سخت‌شنوا و کر، بینا و کور؟ مگر من خدا نیستم؟ و حالا برو، و من دهان تو را باز خواهم کرد، و به تو یاد خواهم داد آنچه را که قرار است بگویی .و موسی گفت :التماس می‌کنم، خداوندا، شخص توانای دیگری را منصوب کن، همان که می‌خواهی بفرستی .و خداوند با خشم بر موسی غضبناک شد و گفت، آیا هارون برادر تو لاوی نیست؟ من می‌دانم که او با صحبت کردن به تو صحبت خواهد کرد و اینک او برای ملاقات تو بیرون خواهد آمد و با دیدن تو در دل خودش شاد خواهد شد و تو به او خواهی گفت و کلمات مرا در دهان او خواهی نهاد و من دهان تو و دهان او را باز خواهم کرد و شما را آموزش خواهم داد آنچه را که باید بکنید .و او خودش برای تو با مردم صحبت خواهد کرد، و او دهان تو خواهد بود؛ اما تو برای او در امور خدا خواهی بود .و این عصا را که به مار تبدیل شده بود، در دست خود خواهی گرفت که با آن نشانه‌ها را انجام خواهی داد .موسی رفت و به سوی یترون پدرشوهرش بازگشت و می‌گوید، من خواهم رفت و بازخواهم گشت به سوی برادرانم که در مصر هستند و خواهم دید که آیا هنوز زنده هستند، و یترون به موسی گفت برو سالم باش، و بعد از آن روزهای بسیار، پادشاه مصر مرد .خداوند به موسی در مدیان گفت :برو، به مصر برو، زیرا همه کسانی که جان تو را می‌جستند مرده‌اند .موسی زن و بچه‌ها را برداشت، آنها را بر چارپایان سوار کرد و به مصر بازگشت؛ و موسی عصایی را که از خدا بود در دست خود گرفت .خداوند به موسی گفت، هنگام رفتن تو و بازگشتن به مصر، ببین همه معجزاتی که من در دستان تو داده‌ام، آنها را پیش فرعون انجام خواهی داد، اما من قلب او را سخت خواهم کرد و او قوم را رها نخواهد کرد .تو به فرعون خواهی گفت، خداوند این چیزها را می‌گوید، پسر نخست‌زاده من اسرائیل است .من به تو گفتم، قوم مرا بفرست بیرون، تا که به من خدمت

کنند؛ اگر واقعا پس نمی‌خواهی آنها را بفرستی بیرون، ببین پس، من پسر نخست‌زاده تو را خواهم کشت .و اتفاق افتاد در راه در مکان اقامت، فرستاده خداوند او را ملاقات کرد و می‌کوشید او را بکشد .و صفورا سنگ تیزی را گرفت، غلاف پسرش را ختنه کرد، و به پاهای او افتاد، و گفت، خون ختنه فرزندم ایستاده است .و او را ترک کرد، زیرا گفته بود : خون ختنه فرزند من بند آمد .و خداوند به هارون گفت، برو به ملاقات موسی در بیابان .و او رفت و او را در کوه خدا ملاقات کرد و یکدیگر را بوسیدند .و موسی تمام کلمات خداوند را که فرستاده بود و تمام سخنانی را که به او فرمان داده بود، به هارون گزارش داد موسی و هارون رفتند و شورای بزرگان پسران اسرائیل را جمع کردند .و هارون تمام این سخنانی را که خدا به موسی گفته بود، بیان کرد و نشانه‌ها را در برابر مردم انجام داد . و مردم ایمان آوردند و شادی کردند، چون خدا به پسران اسرائیل سر زد، و چون رنج آنها را دید؛ و مردم خم شده سجده کردند.

۵

و بعد از این چیزها موسی و هارون نزد فرعون وارد شدند و به او گفتند، این چیزها را خداوند خدای اسرائیل می‌گوید :قوم مرا بفرست تا برای من در بیابان جشن بگیرند .و فرعون گفت :کیست که من به صدای او گوش کنم تا پسران اسرائیل را بیرون بفرستم؟ من خداوند را نمی‌شناسم و اسرائیل را رها نمی‌کنم .و آنها به او گفتند، خدای عبرانیان ما را فرا خوانده است، پس ما سه روز راه به بیابان خواهیم رفت تا به خداوند خدای خود قربانی کنیم، مبادا که مرگ یا کشتار به ما برسد .و پادشاه مصر به آنها گفت چرا ای موسی و هارون شما مردم را از کارهایشان منحرف می‌کنید هر یک از شما به سوی کارهای خود بروید .و فرعون گفت، اینک اکنون مردم زیاد می‌شوند، پس نباید آنها را از کارها متوقف

کنیم .فرعون به سرکارگران مردم و به منشیان دستور داد و گفت :دیگر کاه به مردم برای خشت سازی نخواهید داد، همانطور که دیروز و پریروز، اما خودشان بروند و برای خودشان کاه جمع کنند .و ترتیب آجرسازی را که خودشان می‌سازند، در هر روز بر آنها تحمیل خواهی کرد؛ هیچ چیز برنداری؛ چون آنها فراغت دارند؛ به خاطر این فریاد زده‌اند و می‌گویند :بیایید برخیزیم و به خدای خودمان قربانی کنیم .کارهای این مردان سنگین شود، و آنها درباره این چیزها نگران باشند، و درباره سخنان پوچ نگران نباشند .سرکارگران و کاتبان آنها را تعجیل می‌کردند و به مردم می‌گفتند، می‌گفتند :این چیزها را فرعون می‌گوید، دیگر به شما کاه نمی‌دهم .شما خودتان بروید و برای خودتان کاه جمع کنید، از هر جا که پیدا کنید؛ زیرا از سهمیه شما هیچ چیز کم نخواهد شد .و مردم در تمام سرزمین مصر پراکنده شدند تا کاه جمع کنند به جای کاه سرکارگرها آنها را تعجیل می‌دادند و می‌گفتند :کارهای روزانه خود را کامل کنید، درست همانطور که وقتی کاه به شما داده می‌شد .و کاتبان قوم بنی اسرائیل که بر آنها منصوب شده بودند، توسط سرکارگران فرعون کتک خوردند و به آنها گفته شد :چرا شما سهمیه خشت‌سازی خود را تکمیل نکردید همانطور که دیروز و پریروز و امروز؟ و کاتبان پسران اسرائیل وارد شدند و به سوی فرعون فریاد کردند و گفتند :چرا تو اینطور با خدمتکاران خودت می‌کنی؟ کاه به خدمتکاران تو داده نمی‌شود و به ما می‌گویند آجر بسازیم و اینک فرزندان تو کتک خورده‌اند، پس به قوم خود ستم خواهی کرد .و او به آنها گفت :شما بیکار هستید، بیکاران هستید .به خاطر این شما می‌گویید :بیایید برویم، بیایید به خدای ما قربانی کنیم .حالا پس بروید و کار کنید؛ زیرا کاه به شما داده نخواهد شد، و سهمیه خشت‌سازی را تحویل خواهید داد .کاتبان پسران اسرائیل خودشان را در بدی‌ها می‌دیدند و می‌گفتند :شما وظیفه روزانه خشت‌سازی را رها نخواهید کرد .آنها موسی و هارون را ملاقات کردند که برای ملاقات با آنها می‌آمدند، وقتی که از نزد فرعون بیرون می‌رفتند، و به آنها گفتند :خدا

شما را ببیند و قضاوت کند، چون شما بوی ما را منفور کردید در برابر فرعون و در برابر خدمتکاران او، تا شمشیر به دستهای او بدهید تا ما را بکشد .موسی به سوی خداوند برگشت و گفت :التماس می‌کنم، خداوندا، چرا با این قوم بد رفتار کردی؟ و چرا تو مرا فرستاده‌ای؟ و از زمانی که به سوی فرعون رفته‌ام تا به نام تو صحبت کنم، او این مردم را آزار داده است، و تو مردم خود را نجات نداده‌ای.

۶

و خداوند به موسی گفت، اکنون خواهی دید که چه خواهم کرد به فرعون، زیرا با دست قوی او آنها را بیرون خواهد فرستاد، و با بازوی بلند او آنها را از زمین خود بیرون خواهد انداخت .خدا به موسی صحبت کرد و به او گفت من خداوند هستم و من به ابراهیم و اسحاق و یعقوب ظاهر شدم، خدای آنها بودم و نام من خداوند را به آنها آشکار نکردم .و من عهد خود را با آنها برقرار کردم تا به آنها سرزمین کنعانیان را بدهم، سرزمینی که در آن غریب بودند و در آن ساکن شدند و من ناله پسران اسرائیل را شنیدم که مصریان آنها را برده می کنند و عهد شما را به یاد آوردم .برو، به پسران اسرائیل گفتم و بگو، من خداوند هستم و شما را از قدرت مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بردگی نجات خواهم داد، و شما را با بازوی بلند و داوری بزرگ فدیه خواهم داد و شما را برای خودم به عنوان قوم خواهم گرفت، و خدای شما خواهم بود و خواهید دانست که من خداوند خدای شما هستم، آن که شما را از ستم مصریان بیرون آورده است .و شما را به درون سرزمینی خواهم آورد که دست خود را دراز کردم تا آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بدهم، و آن را به شما به میراث خواهم داد؛ من خداوند هستم .موسی اینطور به پسران اسرائیل صحبت کرد، و آنها به موسی گوش ندادند از دلسردی و از کارهای سخت .خداوند به موسی گفت و فرمود :

وارد شو، با فرعون پادشاه مصر سخن بگو تا او پسران اسرائیل را از سرزمین خود بیرون بفرستد .موسی در برابر خداوند صحبت کرد و گفت، اینک پسران اسرائیل به من گوش ندادند، و چگونه فرعون به من گوش خواهد داد؟ من غیرمنطقی هستم .خداوند به موسی و هارون گفت و به آنها دستور داد به سوی فرعون، پادشاه مصر، تا پسران اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون بفرستند .و اینها رهبران خانه‌های پدری آنها بودند :پسران رئوبن، نخست‌زاده اسرائیل :خنوک و فلو، حصرون و کرمی .این خویشاوندی رئوبن است .و پسران شمعون :یموئیل و یامین و اهود و یاخین و صوحر و شائول که از زن کنعانی بود . این ها خانواده های پسران شمعون هستند .و اینها نامهای پسران لاوی بر اساس خانواده آنها هستند :جرشون، قهات و مراری .و سالهای زندگی لاوی صد و سی و هفت بود .و اینها پسران جرشون بودند :لبنی و شمعی؛ خانه‌های خاندان ایشان .و پسران قهات :عمرام و یصهار، حبرون و عزیئیل .و سالهای زندگی قهات صد و سی و سه سال بود .و پسران مراری :ماحلی و موشی .اینها خانه‌های پدری لاوی بر اساس خویشاوندی‌های آنها هستند و عمران یوکابد، دختر برادر پدرش را، برای خودش به زنی گرفت و او برای او هارون و موسی و مریم خواهر آنها را به دنیا آورد و سالهای زندگی عمران، صد و سی و دو سال بود .و پسران یصهار :قورح و نافق و زکری .و پسران عزیئل :میشائل و الیصافان و سگری . هارون، الیشبع دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت و او برای او نداب و ابیهو و العازار و ایتامار را به دنیا آورد .پسران قورح :عسیر و القانه و ابیاساف .اینها نسل‌های قورح بودند .و العازار پسر هارون از دختران فوتیئل برای خودش زن گرفت و او برای او فینحاس را به دنیا آورد .این ها سران خانواده های لاویان هستند، بر اساس نسل های آنها . این هارون و موسی هستند، که خدا به آنها گفت پسران اسرائیل را از سرزمین مصر با قدرت آنها بیرون بیاورند .اینها کسانی هستند که با فرعون پادشاه مصر گفتگو می‌کردند و آنها پسران اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آوردند، خود هارون و موسی، در آن روزی

که خداوند با موسی در سرزمین مصر صحبت کرد و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :
من خداوند هستم، به فرعون پادشاه مصر بگو هر چه من به تو می‌گویم .و موسی در برابر
خداوند گفت، اینک من ضعیف صدا هستم، و چگونه فرعون به من گوش خواهد کرد

۷

و خداوند به موسی گفت :اینک من تو را خدای فرعون داده ام، و هارون برادر تو پیامبر تو
خواهد بود .تو به او همه چیزهایی را که به تو فرمان می‌دهم خواهی گفت و هارون
برادرت به فرعون خواهد گفت تا پسران اسرائیل را از سرزمینش بیرون بفرستد من اما
دل فرعون را سخت خواهم کرد و نشانه‌ها و شگفتی‌های خود را در سرزمین مصر زیاد
خواهم کرد و فرعون به شما گوش نخواهد داد، و من دست خود را بر مصر خواهم
گذاشت و قوم خود، پسران اسرائیل را از سرزمین مصر با قدرت خود، با انتقام بزرگ
بیرون خواهم آورد .و همه مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم، وقتی دستم را
بر مصر دراز کنم، و پسران اسرائیل را از میان آنها بیرون بیاورم .موسی و هارون انجام
دادند، و همانطور که خداوند به آنها فرمان داد، اینطور انجام دادند .موسی هشتاد ساله
بود و هارون برادرش هشتاد و سه ساله بود، زمانی که با فرعون صحبت کرد و خداوند به
موسی و هارون گفت و فرمود، اگر فرعون به شما بگوید و بخواهد، به ما نشانه یا معجزه
بدهید، تو به هارون برادرت خواهی گفت، عصا را بگیر و آن را بر زمین جلوی فرعون و
جلوی خدمتکاران او بینداز، و آن مار خواهد شد .موسی و هارون وارد شدند پیش فرعون
و خدمتکاران او، و آنها چنین کردند همانطور که خداوند به آنها فرمان داده بود، و هارون
عصا را پیش فرعون و پیش خدمتکاران او انداخت و آن مار شد .فرعون حکیمان مصر و
جادوگران را فراخواند، و افسونگران مصریان نیز با جادوهای خودشان همینطور کردند .و

هر یک عصای خود را انداختند و آنها مار شدند و عصای هارون عصاهای آنها را بلعید و دل فرعون قوی شد و به آنها گوش نکرد، همانطور که خداوند به آنها فرمان داده بود .خداوند به موسی گفت، دل فرعون سخت شده است که قوم را رها نکند .صبح به سوی فرعون برو؛ ببین او به سوی آب بیرون می‌رود، و تو او را بر کنار رودخانه ملاقات خواهی کرد؛ و عصایی را که به مار تبدیل شده بود در دست خود خواهی گرفت .و به او خواهی گفت، خداوند خدای عبرانیان مرا به سوی تو فرستاده است و گفته، قوم مرا بفرست تا در بیابان به من خدمت کنند و اینک تا این زمان گوش نکرده ای .این چیزها را خداوند می‌گوید، در این تو خواهی دانست که من خداوند هستم؛ اینک من با عصایی که در دست من است بر آبی که در رودخانه است می‌زنم، و به خون تبدیل خواهد شد .و ماهی‌هایی که در رودخانه هستند خواهند مرد و رودخانه بو خواهد گرفت و مصری‌ها قادر نخواهند بود که آب از رودخانه بنوشند .خداوند به موسی گفت و به هارون برادرت بگو، عصای خود را در دست خود بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن و بر رودخانه‌های آنها و بر کانال‌های آنها و بر باتلاق‌های آنها و بر هر آب جمع شده آنها، و خون خواهد شد؛ و خون شد در تمام سرزمین مصر، در چوب‌ها و در سنگ‌ها .و موسی و هارون چنین کردند، همانطور که خداوند به آنها فرمان داده بود، و با بلند کردن عصای خود به آبی که در رودخانه بود در برابر فرعون و در برابر خدمتکاران او زد، و تمام آب را که در رودخانه بود به خون تبدیل کرد .و ماهی‌هایی که در رودخانه بودند مردند و رودخانه گندید و مصری‌ها نمی‌توانستند آب از رودخانه بنوشند و خون در تمام سرزمین مصر بود .و جادوگران مصریان نیز به همین ترتیب با جادوهای خود انجام دادند و قلب فرعون سخت شد و به آنها گوش نداد همانطور که خداوند گفته بود فرعون برگشت و وارد خانه‌اش شد و ذهنش را متوجه نکرد و نه حتی بر این همه مصری‌ها دور رودخانه حفر کردند تا آب بنوشند، و نمی‌توانستند از رودخانه آب بنوشند .و هفت روز سپری شد، بعد از اینکه خداوند رودخانه را زد .و خداوند

به موسی گفت، نزد فرعون برو و به او بگو، خداوند این را می‌گوید، قوم مرا رها کن تا به من عبادت کنند .اگر تو نمی‌خواهی بیرون بفرستی، اینک من همه مرزهای تو را با قورباغه‌ها می‌زنم .و رودخانه قورباغه‌ها را بیرون خواهد ریخت و بالا آمده وارد خانه‌های تو خواهند شد و به اتاق‌های خوابگاه‌های تو و روی تخت‌های تو و به خانه‌های خدمتکاران تو و قوم تو و در ظرف‌های خمیر تو و در تنورهای تو .و بر تو و بر خادمان تو و بر قوم تو، قورباغه‌ها بالا خواهند آمد.

۸

و خداوند به موسی گفت، به هارون برادرت بگو، دستت را با عصایت بر روی رودخانه‌ها و بر روی کانال‌ها و بر روی باتلاق‌ها دراز کن و قورباغه‌ها را بالا بیاور .و هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد و قورباغه‌ها را بالا آورد و قورباغه بالا آمده شد و زمین مصر را پوشاند .و جادوگران مصری‌ها نیز همین‌طور با جادوهای خود کردند و قورباغه‌ها را بر زمین مصر آوردند و فرعون موسی و هارون را صدا کرد و گفت، دعا کنید درباره من به خداوند، و بگذارید او قورباغه‌ها را از من و از قوم من بردارد، و من آنها را خواهم فرستاد و آنها به خداوند قربانی کنند .موسی به فرعون گفت، برای من تعیین کن کی دعا کنم درباره تو و درباره خدمتکاران تو و مردم تو، برای نابود کردن قورباغه‌ها از تو و از مردم تو و از خانه‌های شما، به جز اینکه در رودخانه باقی خواهند ماند .او گفت، برای فردا؛ پس گفت، همانطور که گفته‌ای؛ تا بدانی که دیگری نیست جز خداوند؛ و قورباغه‌ها برداشته خواهند شد از تو، و از خانه‌های شما، و از مزرعه‌ها، و از خدمتکاران تو، و از مردم تو، جز در رودخانه باقی خواهند ماند .موسی و هارون از نزد فرعون بیرون رفتند و موسی به سوی خداوند فریاد زد درباره قرارداد قورباغه‌ها، همانطور که فرعون تعیین کرده بود .و

خداوند همانطور که موسی گفته بود انجام داد و قورباغه‌ها از خانه‌ها و از مزارع و از کشتزارها مردند و آنها را جمع کردند، توده‌ها توده‌ها، و زمین بو گرفت .وقتی فرعون دید که آسایش حاصل شده است، قلب او سنگین شد، و به آنها گوش نکرد، همانطور که خداوند گفته بود .خداوند به موسی گفت، به هارون بگو :دست خود را با عصایت دراز کن و به خاک زمین بزن، و پشه ها در انسان ها و در چهارپایان و در تمام سرزمین مصر خواهند بود .پس هارون عصا را با دستش دراز کرد و خاک زمین را زد و پشه‌ها در انسان‌ها شدند و در چهارپایان و در تمام خاک زمین پشه‌ها شدند .جادوگران هم به همین ترتیب با جادوهای خودشان انجام دادند تا پشه ها را بیرون بیاورند، و نتوانستند، و پشه ها در انسان ها و در چهارپایان بودند جادوگران پس به فرعون گفتند، این انگشت خدا است؛ و دل فرعون سخت شد، و او به آنها گوش نداد، همانطور که خداوند گفته بود .خداوند به موسی گفت، صبح زود برخیز، و در مقابل فرعون بایست؛ و اینک او به سوی آب بیرون خواهد رفت؛ و به او خواهی گفت، این چیزها را خداوند می‌گوید، قوم مرا رها کن، تا در بیابان مرا عبادت کنند .اگر نمی‌خواهی قوم مرا بفرستی بیرون، اینک من مگس سگی را بر تو و بر خدمتکاران تو و بر قوم تو و بر خانه‌های شما می‌فرستم و خانه‌های مصریان از مگس سگی پر خواهند شد و همچنین زمینی که بر آن هستند .و من در آن روز سرزمین جوشن را که قوم من بر آن است متمایز خواهم کرد، که در آنجا مگس سگی نخواهد بود، تا بدانی که من خداوند، خدای تمام زمین هستم .و من تمایزی بین قوم خود و قوم تو قرار خواهم داد و این فردا بر روی زمین خواهد بود خداوند چنین کرد و انبوهی از مگس سگ به خانه‌های فرعون و به خانه‌های خدمتکاران او و به تمام سرزمین مصر آمد و سرزمین از مگس سگ ویران شد .فرعون موسی و هارون را صدا کرد و گفت، بیایید و به خداوند خدای شما در این سرزمین قربانی کنید .و موسی گفت، ممکن نیست که چنین شود؛ زیرا مکروهات مصریان را به خداوند خدای ما قربانی خواهیم کرد؛ زیرا اگر مکروهات مصریان

را در مقابل آنها قربانی کنیم، سنگسار خواهیم شد .راه سه روز را به درون بیابان خواهیم رفت و به خدای ما قربانی خواهیم کرد، همانطور که خداوند به ما گفت .و فرعون گفت، من شما را می‌فرستم و به خدای خودتان در بیابان قربانی کنید، اما دور نخواهید رفت، پس برای من به خداوند دعا کنید موسی گفت، و من از نزد تو بیرون خواهم رفت و به سوی خدا دعا خواهم کرد و مگس سگی از تو و از خادمان تو و از قوم تو فردا دور خواهد شد، فرعون دیگر فریب ندهد که قوم را برای قربانی کردن به خداوند نفرستد .موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به درگاه خدا دعا کرد .خداوند همانطور که موسی گفته بود انجام داد و مگس سگی را از فرعون و خدمتکاران او و مردم او برداشت و هیچ کدام باقی نماند و فرعون دل خود را سخت کرد و در این زمان هم، نخواست که قوم را رها کند.

۹

خداوند به موسی گفت، نزد فرعون برو و به او بگو، خداوند، خدای عبرانیان، این را می‌گوید، قوم مرا رها کن تا به من عبادت کنند .اگر پس نمی‌خواهی قوم مرا بیرون بفرستی، بلکه هنوز او را کنترل می‌کنی، اینک دست خداوند بر چارپایان تو که در دشت‌ها هستند خواهد بود، بر اسب‌ها و بر حیوانات باربر و شتران و گاوان و گوسفندان، مرگی بسیار بزرگ .و من در آن زمان تمایز خواهم گذاشت میان چارپایان مصریان و میان چارپایان پسران اسرائیل .هیچ چیز از همه پسران اسرائیل نخواهد مرد .و خدا حدی تعیین کرد و گفت، فردا خداوند این امر را بر زمین انجام خواهد داد .و خداوند این کلمه را در روز بعد انجام داد و تمام چارپایان مصریان مردند، اما از چارپایان پسران اسرائیل هیچ یک نمرد .و فرعون دید که از تمام چارپایان پسران اسرائیل حتی یکی نمرد، دل فرعون سخت شد و قوم را رها نکرد .خداوند به موسی و هارون گفت، شما دستهایتان را پر از

دوده کوره کنید، و موسی آن را در مقابل فرعون و خدمتکاران او به آسمان بپاشد .و بگذار غبار بر تمام سرزمین مصر بشود و خواهد بود بر انسان‌ها و بر چهارپایان، زخم‌ها و تاول‌هایی که شکفته می‌شوند در انسان‌ها و در چهارپایان، در تمام سرزمین مصر .و او دوده کوره را در برابر فرعون گرفت و موسی آن را به آسمان پاشید و زخم‌ها و تاول‌های شکافنده در انسان‌ها و در چهارپایان پدید آمد و جادوگران نمی‌توانستند در مقابل موسی بایستند به خاطر زخم‌ها، زیرا زخم‌ها بر جادوگران و در تمام سرزمین مصر پدید آمده بود . خداوند دل فرعون را سخت کرد و او به آنها گوش نکرد، همانطور که خداوند فرمان داده بود .خداوند به موسی گفت، صبح زود برخیز، و در مقابل فرعون بایست، و به او خواهی گفت، خداوند خدای عبرانیان این چیزها را می‌گوید، قوم مرا بفرست، تا به من خدمت کنند .زیرا در این زمان، من همه بلاهای خود را به قلب تو و خدمتکاران تو و قوم تو می‌فرستم، تا بدانی که دیگری مثل من در تمام زمین نیست .اکنون چون دست خود را دراز کرده‌ام، تو را خواهم زد و مردم تو را خواهم کشت و از روی زمین نابود خواهی شد و به خاطر این حفظ شدی، تا که قدرت خود را در تو نشان دهم، و تا که نام من در تمام زمین اعلام شود .آیا هنوز بر قوم من مسلط هستی تا آنها را رها نکنی؟ ببین من فردا این ساعت تگرگ بسیار شدیدی می‌بارانم، که مثل آن در مصر اتفاق نیفتاده است، از روزی که بنیان نهاده شد، تا به امروز .حالا پس عجله کن که احشام خود و هر چه از آن توست در دشت را جمع کنی زیرا همه مردمان و احشام هر چه در دشتها یافت شود و به خانه داخل نشود و تگرگ بر آنها بیفتد خواهد مرد کسی که از کلام خداوند، از میان خدمتکاران فرعون می‌ترسید، احشام خود را در خانه‌ها جمع کرد .اما کسی که به کلمه خداوند توجه نکرد، چارپایان را در دشت‌ها رها کرد .خداوند به موسی گفت، دست خود را به سوی آسمان دراز کن، و تگرگ بر تمام سرزمین مصر خواهد بود، بر مردم و بر چارپایان و بر تمام گیاهانی که بر روی زمین هستند .موسی دست خود را به سوی آسمان دراز کرد و خداوند

صداها و تگرگ داد و آتش بر روی زمین دوید و خداوند تگرگ را بر تمام سرزمین مصر باراند تگرگ بود و آتش شعله‌ور در میان تگرگ، و تگرگ بسیار شدید بود، که چنین چیزی در مصر نشده بود، از روزی که ملت بر آن پدید آمده بود .تگرگ زد و در تمام سرزمین مصر، از انسان تا چهارپا؛ و تگرگ تمام گیاهانی که در دشت بودند را زد؛ و تگرگ تمام درختانی که در دشت‌ها بودند را خرد کرد .به جز در سرزمین جوشن، که پسران اسرائیل آنجا بودند، تگرگ نیامد .فرعون فرستاد و موسی و هارون را خواند، و به آنها گفت، اکنون گناه کرده‌ام؛ خداوند عادل است، اما من و مردم من بی‌دین هستیم .پس درباره من نزد خداوند دعا کنید، و بگذار صداهای خدا و تگرگ و آتش متوقف شود، و شما را بیرون خواهم فرستاد، و دیگر نخواهید ماند .موسی به او گفت :همینطور که من از شهر بیرون بروم، دستهایم را به سوی خداوند خواهم گسترد، و صداها متوقف خواهند شد، و تگرگ و باران دیگر نخواهد بود، تا بدانی که زمین از آن خداوند است .و تو و خدمتکاران تو، من می‌دانم که هنوز از خداوند نترسیده‌اید .کتان و جو زده شدند، زیرا جو ایستاده بود و کتان در دانه بود .اما گندم و گندم اسپلت زده نشدند، زیرا دیررس بودند .موسی از نزد فرعون بیرون رفت به خارج از شهر، و دست‌هایش را به سوی خداوند دراز کرد، و صداها قطع شدند، و تگرگ و باران دیگر بر زمین نچکید .فرعون دید که باران و تگرگ و صداها متوقف شده است، دوباره گناه کرد؛ و قلب خود و قلب خدمتکارانش را سخت کرد .و دل فرعون سخت شد و پسران اسرائیل را بیرون نفرستاد، همانطور که خداوند به موسی گفته بود.

۰۱

خداوند به موسی گفت و فرمود :نزد فرعون برو، زیرا من دل او و خدمتکاران او را سخت

کرده‌ام، تا این نشانه‌ها به ترتیب بر آنها بیاید، تا شما در گوش فرزندان خود و به فرزندان فرزندان خود بازگو کنید آنچه را که من با مصریان کرده‌ام، و نشانه‌های مرا که در میان آنها انجام دادم، و بدانید که من خداوند هستم .موسی و هارون پیش فرعون وارد شدند، و به او گفتند، خداوند خدای عبرانیان این چیزها را می‌گوید، تا کی نمی‌خواهی از من شرمنده شوی؟ قوم من را رها کن تا مرا عبادت کنند اما اگر تو نخواهی که قوم من را بیرون بفرستی، اینک من فردا در این زمان ملخ زیادی بر همه مرزهای تو می‌آورم .و او دید زمین را خواهد پوشاند، و نخواهی توانست زمین را ببینی؛ و هر چیز اضافی زمین را که باقی مانده است، که تگرگ برای شما باقی گذاشت، خواهد خورد، و هر درختی را که برای شما بر روی زمین رشد می‌کند، خواهد خورد .و خانه‌های تو پر خواهند شد، و خانه‌های خدمتکاران تو، و همه خانه‌ها در تمام سرزمین مصریان؛ چیزهایی که هرگز پدران تو ندیده‌اند، و نه نیاکان آنها، از روزی که بر زمین بوده‌اند، تا این روز؛ و موسی برگشت و از نزد فرعون بیرون رفت .و خدمتکاران فرعون به او گفتند، تا کی این برای ما دام خواهد بود؟ آن مردان را بفرست بیرون تا به خدای خودشان خدمت کنند، یا می‌خواهی بدانی که مصر نابود شده است؟ و موسی و هارون را به سوی فرعون برگرداندند و او به آنها گفت : بروید و خداوند خدای خودتان را عبادت کنید، اما چه کسانی و چه کسانی هستند آنهایی که می‌روند؟ و موسی می‌گوید، با جوانان و بزرگسالان خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان، و گاوان ما، زیرا جشن خداوند است .و به آنها گفت، بگذار اینطور باشد خداوند با شما، همانطور که من شما را می‌فرستم، مگر نه اثاثیه شما هم؟ ببینید که شرارت به شما افزوده شده است .نه اینطور؛ اما بگذار مردان بروند و به خدا خدمت کنند؛ زیرا این است که شما خودتان می‌جویید؛ و آنها را از حضور فرعون بیرون راندند .و خداوند به موسی گفت، دست خود را بر زمین مصر دراز کن و ملخ بر زمین بالا بیاید و تمام گیاهان زمین را بخورد و تمام میوه درختان را که تگرگ باقی گذاشته بود .و موسی

عصا را به آسمان بلند کرد، و خداوند باد جنوبی را بر زمین آورد، تمام آن روز و تمام شب؛ صبح شد و باد جنوبی ملخ را برداشت و آن را بر تمام سرزمین مصر آورد؛ و بر تمام مرزهای مصر فرود آمد بسیار زیاد؛ قبل از آن چنین ملخی نشده بود و بعد از این چنین نخواهد بود .و روی زمین را پوشاند و زمین نابود شد و تمام گیاه زمین را و تمام میوه درختان را که از تگرگ باقی مانده بود خورد، هیچ چیز سبزی در درختان و در تمام گیاه دشت در تمام سرزمین مصر باقی نماند فرعون شتاب کرد که موسی و هارون را صدا کند و گفت :من در برابر خداوند خدای شما و علیه شما گناه کرده‌ام .پس گناه مرا الان هم بپذیرید، و نزد خداوند خدای خودتان دعا کنید، و بگذارید این مرگ را از من دور کند . موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به درگاه خدا دعا کرد .و خداوند باد شدیدی از دریا فرستاد و ملخها را برداشت و آنها را به دریای سرخ انداخت و حتی یک ملخ در تمام سرزمین مصر باقی نماند و خداوند دل فرعون را سخت کرد و پسران اسرائیل را بیرون نفرستاد .و خداوند به موسی گفت، دست خود را به سوی آسمان دراز کن، و بگذار تاریکی بر زمین مصر باشد، تاریکی که لمس شود .موسی دست خود را به سوی آسمان دراز کرد و تاریکی، تیرگی، طوفان بر تمام سرزمین مصر سه روز شد و هیچکس برادر خود را سه روز ندید و هیچکس از بستر خود سه روز برنخاست اما برای تمام پسران اسرائیل نور در تمام جاهایی که سکونت داشتند بود .و فرعون موسی و هارون را صدا کرد و گفت :بروید، به خداوند خدای خودتان خدمت کنید، اما گوسفندان و گاوها را پشت سر بگذارید، و کودکان شما با شما بروند .و موسی گفت، اما تو به ما قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها خواهی داد که آنها را برای خداوند خدای ما خواهیم کرد و چارپایان ما با ما خواهند رفت، و سمی را پشت سر نخواهیم گذاشت؛ زیرا از آنها خواهیم برداشت تا خداوند خدای ما را بپرستیم؛ اما ما نمی‌دانیم چه چیزی را برای پرستش خداوند خدای ما بپرستیم، تا زمانی که ما به آنجا برسیم .خداوند دل فرعون را سخت کرد و او نخواست آنها را رها کند و فرعون

می‌گوید، از من برو، برای خودت مواظب باش که دیگر اضافه نکنی که چهره مرا ببینی، و در هر روزی که به من دیده شوی، خواهی مرد .موسی می‌گوید، اما تو گفته‌ای :من دیگر به روی تو ظاهر نخواهم شد.

۱۱

خداوند به موسی گفت، من هنوز یک ضربه بر فرعون و بر مصر خواهم آورد، و بعد از این چیزها او شما را از اینجا خواهد فرستاد؛ و هنگامی که او شما را با همه چیز بفرستد، او شما را با اخراج کامل بیرون خواهد انداخت .پس به طور مخفیانه در گوش مردم صحبت کن، و هر کس از همسایه‌اش ظروف نقره و طلا و لباس بخواهد .خداوند لطف را به مردم خودش در برابر مصریان داد و آنها به آنها قرض دادند و مرد موسی بسیار بزرگ شد در برابر مصریان و در برابر فرعون و در برابر خدمتکاران او .و موسی گفت، خداوند این چیزها را می‌گوید، حدود نیمه شب من وارد میان مصر می‌شوم، و هر نخست‌زاده‌ای در سرزمین مصر خواهد مرد، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشیند، تا نخست‌زاده کنیزی که کنار سنگ آسیاب است، و تا نخست‌زاده هر چهارپایی .و فریاد بزرگی در سراسر سرزمین مصر برپا خواهد شد که مثل آن هرگز نبوده است و مثل آن دیگر هرگز نخواهد بود .و در میان تمام پسران اسرائیل، هیچ سگی با زبان خود پارس نخواهد کرد، از انسان تا چهارپا؛ تا بدانی که خداوند چه تمایزی بین مصریان و اسرائیل قرار خواهد داد .و همه این فرزندان تو به سوی من پایین خواهند آمد و به من سجده خواهند کرد و خواهند گفت :تو بیرون برو و همه مردم تو که تو رهبری میکنی، و بعد از این چیزها من بیرون خواهم رفت .و موسی از نزد فرعون با خشم بیرون رفت .خداوند به موسی گفت، فرعون به شما گوش نخواهد داد، تا اینکه من نشانه‌های من را و معجزات را در سرزمین مصر زیاد

کنم .موسی و هارون همه این نشانه‌ها و معجزات را در سرزمین مصر در برابر فرعون انجام دادند، و خداوند دل فرعون را سخت کرد و او گوش نداد که پسران اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون بفرستد.

۲۱

خداوند به موسی و هارون در سرزمین مصر گفت، این ماه برای شما آغاز ماه‌هاست، اول است برای شما در ماه‌های سال .به تمام جماعت پسران اسرائیل سخن بگو و بگو :در روز دهم این ماه، هر کس باید یک گوسفند بر اساس خانه های پدری بگیرد، هر کس یک گوسفند برای هر خانه .اگر اما در خانه کم باشند، به طوری که برای گوسفند کافی نباشند، همسایه نزدیک خود را با خودش خواهد گرفت؛ طبق تعداد جان‌ها، هر کس آنچه برای او کافی است برای گوسفند شمرده خواهد شد .گوسفند کامل، نر، یک ساله برای شما خواهد بود؛ از بره‌ها و بزغاله‌ها خواهید گرفت .و برای شما نگهداری شده خواهد بود تا چهاردهم این ماه و تمام جمعیت جماعت پسران اسرائیل آن را هنگام عصر سر خواهند برید و آنها از خون خواهند گرفت و بر دو چارچوب در و بر سردر خواهند گذاشت، در خانه‌هایی که در آنها آن را بخورند .و آنها گوشت را در این شب، کباب شده با آتش، خواهند خورد و نان بدون خمیر را با سبزیهای تلخ خواهند خورد شما از آنها خام نخواهید خورد و نه پخته شده در آب، بلکه بریان شده با آتش، سر همراه با پاها و احشای داخلی چیزی از آن تا صبح باقی نخواهد ماند و استخوانی از آن نخواهید شکست و آنچه از آن تا صبح باقی بماند را در آتش خواهید سوزاند و اینطور شما آن را بخورید :کمرهای شما بسته شده، و کفش‌ها در پاهای شما، و عصاها در دست‌های شما، و شما آن را با عجله بخورید، این عید پسح خداوند است .و من در سرزمین مصر در این شب عبور خواهم کرد، و هر نخست‌زاده را در

سرزمین مصر خواهم زد از انسان تا چهارپا، و در مورد همه خدایان مصریان انتقام را اجرا خواهم کرد، من خداوند هستم .و خون برای شما نشانه‌ای بر خانه‌هایی خواهد بود که شما در آنجا هستید، و من خون را خواهم دید، و شما را خواهم پوشاند، و ضربه‌ای برای نابودی در میان شما نخواهد بود وقتی که من در سرزمین مصر بزنم .و این روز برای شما یادبود خواهد بود و شما آن را به عنوان عید برای خداوند در تمام نسل های خود جشن خواهید گرفت، به عنوان قانونی جاودانی آن را جشن خواهید گرفت .هفت روز نان بی‌خمیر بخورید، و از روز اول، خمیر را از خانه‌های خودتان دور کنید .هر کس که خمیر بخورد، آن روح از اسرائیل منقطع خواهد شد، از روز اول تا روز هفتم .و روز اول، مقدس خوانده خواهد شد و روز هفتم، مقدس خوانده شده خواهد بود برای شما .هیچ کار خدمتی انجام نخواهید داد در آنها، مگر آنچه انجام خواهد شد برای هر نفس، این فقط انجام خواهد شد برای شما .و شما این فرمان را نگه خواهید داشت، زیرا در این روز من قدرت شما را از سرزمین مصر بیرون خواهم آورد، و شما این روز را برای نسل های شما قانون ابدی خواهید ساخت، با شروع در روز چهاردهم ماه اول، از عصر نان فطیر بخورید تا روز بیست و یکم ماه، تا عصر .هفت روز خمیر در خانه‌های شما پیدا نخواهد شد، هر کسی که چیز خمیرشده بخورد، آن روح از جماعت اسرائیل نابود خواهد شد، هم در غریبه‌ها و هم بومیان زمین .هیچ چیز خمیرمایه‌داری نخواهید خورد، اما در هر جای سکونت شما، نان بدون خمیرمایه خواهید خورد .موسی تمام شورای بزرگان پسران اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت :بروید و برای خودتان گوسفندی بر اساس خانواده‌هایتان بگیرید و عید پسح را قربانی کنید .شما یک دسته زوفا خواهید گرفت و آن را در خونی که کنار در است فرو برده، بر سر در و بر هر دو چهارچوب در خواهید زد از خونی که کنار در است، و شما بیرون نخواهید رفت، هیچ کس از در خانه خودش تا صبح .و خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند، و خون را بر سر در و بر هر دو چهارچوب در خواهد دید، و خداوند از در

عبور خواهد کرد و اجازه نخواهد داد که هلاک کننده وارد خانه های شما شود تا بزند .و این کلمه را به عنوان قانون برای خودتان و برای پسرانتان تا ابد نگه دارید .اگر شما وارد زمینی شوید که خداوند به شما بدهد، همانطور که او گفت، این عبادت را نگه دارید .و چنین خواهد بود که اگر پسران شما به شما بگویند، این عبادت چیست؟ و به آنها خواهید گفت، این قربانی عید پسح برای خداوند است، چنانکه او خانه‌های پسران اسرائیل را در مصر پوشاند، وقتی که مصریان را زد، اما خانه‌های ما را نجات داد .و مردم خم شده سجده کردند .و پسران اسرائیل رفتند و انجام دادند، همانطور که خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، همینطور انجام دادند .و چنین شد در نیمه شب و خداوند زد هر نخست‌زاده‌ای را در سرزمین مصر، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست‌زاده اسیر زنی که در چاه بود، و تا نخست‌زاده هر چهارپایی .و فرعون در شب برخاست و خدمتکاران او و همه مصریان، و فریاد بزرگی در تمام سرزمین مصر برپا شد، چون خانه‌ای نبود که در آن مرده‌ای نباشد .و فرعون موسی و هارون را در شب صدا کرد و به آنها گفت، برخیزید و از قوم من بیرون بروید، هم شما و هم پسران اسرائیل، بروید و خداوند خدای خودتان را عبادت کنید، همانطور که می‌گویید .و گوسفندان و گاوان خود را برداشته بروید و مرا نیز برکت دهید و مصری‌ها با عجله به قوم فشار می‌آوردند تا آنها را از سرزمین بیرون کنند، زیرا گفتند که همه ما می‌میریم .مردم خمیر خود را برداشتند، قبل از اینکه خمیرهایشان ورآید، بسته شده در لباس‌هایشان بر روی شانه‌هایشان .پسران اسرائیل انجام دادند، همانطور که موسی به آنها فرمان داده بود، و از مصریان ظروف نقره و طلا و لباس درخواست کردند .و خداوند لطف را به مردم خود در برابر مصریان داد، و آنها به آنها قرض دادند، و مصریان را غارت کردند .پسران اسرائیل از رعمسیس به سوکوت حرکت کردند، ششصد هزار سرباز پیاده، مردان، به جز اثاثیه .و جمعیت مختلط زیادی با آنها همراه شدند، و گوسفندان و گاوها و احشام بسیار زیاد .و آنها خمیر را که از مصر

بیرون آورده بودند، نان‌های فطیر پختند، زیرا ورم نکرده بود، چون مصری‌ها آنها را بیرون راندند و نتوانستند بمانند و حتی آذوقه برای خودشان برای راه تهیه نکردند .سکونت پسران اسرائیل که آنها در سرزمین مصر و در سرزمین کنعان ساکن شدند، چهارصد و سی سال بود .و پس از چهارصد و سی سال، تمام قدرت خداوند از سرزمین مصر در شب بیرون رفت .نگهبانی است برای خداوند، تا آنها را از سرزمین مصر بیرون بیاورد؛ آن شب این است، نگهبانی برای خداوند، تا برای همه پسران اسرائیل در نسل‌های آنها باشد .
خداوند به موسی و هارون گفت :این قانون عید پسح است، هیچ بیگانه ای از آن نخواهد خورد .و هر خدمتکار یا خریده شده با نقره را ختنه خواهی کرد، و آنگاه او از آن خواهد خورد .غریبه یا کارگر مزدور از آن نخواهد خورد .در یک خانه خورده خواهد شد، و شما گوشت را از خانه به بیرون نخواهید برد، و استخوانی از آن نخواهید شکست .تمام جماعت پسران اسرائیل آن را انجام خواهند داد اگر کسی غریبه به سوی شما بیاید برای انجام دادن عید پسح برای خداوند، ختنه خواهی کرد هر مذکر او را، و آنگاه نزدیک خواهد شد برای انجام دادن آن؛ و خواهد بود همانطور که بومی زمین؛ هر نامختونی از آن نخواهد خورد .یک قانون برای بومی و برای غریبی که نزدیک شده است در میان شما خواهد بود .و پسران اسرائیل انجام دادند همانطور که خداوند به موسی و هارون درباره آنها فرمان داد، اینطور انجام دادند .و در آن روز چنین شد که خداوند پسران اسرائیل را از سرزمین مصر با قدرت آنها بیرون آورد.

۳۱

خداوند به موسی گفت و گفت، برای من تقدیس کن هر نخست‌زاده‌ای را که باز می‌کند هر رحمی را در میان پسران اسرائیل، از انسان تا چهارپا، از آن من است .موسی به مردم گفت،

این روز را به یاد بیاورید، که در آن از سرزمین مصر بیرون آمدید، از خانه بردگی، زیرا خداوند با دست قوی شما را از آنجا بیرون آورد، و خمیرمایه خورده نخواهد شد .زیرا امروز شما در ماه نو بیرون می‌روید و چنین خواهد بود که وقتی خداوند خدای تو، تو را به سرزمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان و جرجاشیان و فرزیان وارد کند، که به پدرانت سوگند خورد که به تو سرزمینی جاری از شیر و عسل بدهد، آنگاه این عبادت را در این ماه انجام خواهی داد شش روز نان بی خمیر خواهید خورد و در روز هفتم جشن خداوند است نان بی خمیر را هفت روز خواهید خورد؛ نان خمیری نزد تو دیده نخواهد شد، و خمیر نزد تو در تمام مرزهای تو نخواهد بود .و تو به پسرت در آن روز اعلام خواهی کرد و خواهی گفت، به خاطر این خداوند خدا برای من این کار را کرد، همانطور که من از مصر بیرون می‌آمدم .و این برای تو نشانه‌ای بر دست تو خواهد بود، و یادگاری پیش چشمان تو، تا قانون خداوند در دهان تو باشد، زیرا خداوند خدا تو را با دست توانا از مصر بیرون آورد .و این قانون را در زمان‌های مقرر نگه دارید، روز به روز .و چنین خواهد بود که وقتی خداوند خدای تو تو را به سرزمین کنعانیان وارد کند، همانطور که به پدران تو سوگند خورد، و آن را به تو خواهد داد .و تو هر بازکننده رحم، نرها را به خداوند جدا خواهی کرد؛ هر بازکننده رحم از گله‌ها یا در چارپایان تو، هر چه که برای تو باشد، نرها را به خداوند تقدیس خواهی کرد .هر بازکننده رحم الاغ را با گوسفند تبدیل خواهی کرد؛ اما اگر تبدیل نکنی، آن را بازخرید خواهی کرد؛ هر نخست‌زاده انسان از پسران تو را بازخرید خواهی کرد .اگر پسر تو بعد از این از تو بپرسد و بگوید، این چیست؟ و به او خواهی گفت که خداوند با دست توانا ما را از سرزمین مصر، از خانه بردگی، بیرون آورد وقتی فرعون سخت‌دل شد که ما را بیرون بفرستد، او هر نخست‌زاده‌ای را در سرزمین مصر کشت، از نخست‌زادگان انسان‌ها تا نخست‌زادگان چارپایان .به خاطر این من هر باز کننده رحم، یعنی نرها را به خداوند قربانی می‌کنم، و هر

نخست‌زاده از پسران خود را بازخرید خواهم کرد .و این خواهد بود به عنوان نشانه بر دست تو و ثابت پیش چشمان تو، زیرا خداوند با دست قوی تو را از مصر بیرون آورد همانطور که فرعون مردم را بیرون فرستاد، خدا آنها را از راه سرزمین فلسطینیان هدایت نکرد، چون نزدیک بود؛ زیرا خدا گفت، مبادا مردم با دیدن جنگ پشیمان شوند و به مصر برگردند .و خدا مردم را از راه بیابان دور زد، به سوی دریای سرخ؛ و پسران اسرائیل در نسل پنجم از سرزمین مصر بالا رفتند .و موسی استخوان‌های یوسف را با خود برداشت، زیرا او پسران اسرائیل را به سوگند واداشته بود و گفته بود :خداوند شما را ملاقات خواهد کرد و شما استخوان‌های مرا از اینجا با خود خواهید برد .پسران اسرائیل از سوکوت حرکت کردند و در ایتام کنار بیابان اردو زدند .خدا آنها را رهبری می‌کرد، در روز در ستون ابر، تا راه را به آنها نشان دهد، و در شب در ستون آتش .ستون ابر در روز و ستون آتش در شب، در برابر تمام قوم ناپدید نشد.

۴۱

و خداوند به موسی سخن گفت و فرمود :با پسران اسرائیل سخن بگو و بازگشته، اردو بزنند در مقابل اردوگاه، بین مجدل و بین دریا، روبروی بعل صفون .پیش روی آن اردو خواهند زد بر دریا .و فرعون به قوم خود خواهد گفت، این پسران اسرائیل در زمین سرگردان هستند، زیرا بیابان آنها را محصور کرده است .من قلب فرعون را سخت خواهم کرد و او آنها را تعقیب خواهد کرد و من در فرعون و در تمام لشکر او جلال خواهم یافت و همه مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم و آنها چنین کردند و به پادشاه مصریان گزارش داده شد که مردم فرار کرده اند و دل فرعون و خادمان او بر ضد مردم برگشت و گفتند چه کاری این کردیم که پسران اسرائیل را فرستادیم که به ما خدمت

نکنند پس فرعون ارابه‌های خود را به یوغ بست و تمام قوم خود را با خود جمع کرد و ششصد ارابه برگزیده گرفت و تمام اسب‌های مصری‌ها و افسران را بر همه قرار داد .و خداوند دل فرعون پادشاه مصر و خادمان او را سخت کرد و او پسران اسرائیل را تعقیب کرد اما پسران اسرائیل با دست بلند بیرون می‌رفتند و مصریان پشت سر آنها را تعقیب کردند و آنها را یافتند که کنار دریا اردو زده بودند و تمام اسبان و ارابه‌های فرعون و سواران و لشکر او روبروی اردوگاه، روبروی بعل صفون بودند و فرعون نزدیک آمد و پسران اسرائیل نگاه کردند و دیدند که مصریان پشت سر آنها اردو زده بودند و بسیار ترسیدند و پسران اسرائیل به سوی خداوند فریاد کردند و به موسی گفتند، مگر در سرزمین مصر قبر وجود نداشت که ما را بیرون آوردی تا در بیابان بمیریم؟ این چه کاری بود که به ما کردی با بیرون آوردن ما از مصر؟ آیا این همان سخنی نبود که ما در مصر به تو گفتیم و می‌گفتیم بگذار ما به مصریان خدمت کنیم برای ما بهتر است که به مصریان خدمت کنیم، تا اینکه در این بیابان بمیریم .موسی به مردم گفت، شجاعت به خرج دهید، بایستید و ببینید نجاتی را که از جانب خداوند است، که او امروز برای ما انجام خواهد داد؛ چرا که به همان شیوه‌ای که شما مصریان را امروز دیده‌اید، دیگر نخواهید افزود که آنها را تا ابد ببینید؛ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد، و شما ساکت خواهید ماند .
خداوند به موسی گفت، چرا به سوی من فریاد می‌زنی؟ به پسران اسرائیل بگو، و بگذار اردو برچینند .و تو عصای خود را بلند کن و دست خود را بر دریا دراز کن و آن را شکاف کن و بگذار پسران اسرائیل داخل وسط دریا بر خشکی شوند و اینک من دل فرعون و همه مصریان را سخت خواهم کرد و آنها به دنبال ایشان وارد خواهند شد و من در فرعون و در تمام سپاه او و در ارابه‌ها و در اسبان او جلال خواهم یافت و همه مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم، هنگامی که من در فرعون و در ارابه‌ها و اسب‌های او جلال می‌یابم .فرستاده خدا که جلوی اردوگاه پسران اسرائیل می‌رفت، حرکت کرد و به پشت

رفت، و ستون ابر هم از جلوی آنها حرکت کرد و پشت سر آنها ایستاد .و وارد شد بین اردوگاه مصریان و بین اردوگاه اسرائیل و ایستاد و تاریکی و ظلمت شد و شب گذشت و تمام شب با یکدیگر مخلوط نشدند موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را با باد جنوبی خشن تمام شب به عقب راند و دریا را خشک ساخت و آب شکافته شد .و پسران اسرائیل وارد وسط دریا شدند بر روی خشکی، و آب آن دیوار از طرف راست و دیوار از طرف چپ بود .و مصریان تعقیب کردند و پشت سر آنها وارد شدند و تمام اسب‌های فرعون و ارابه‌ها و سواران به داخل وسط دریا در پاس صبحگاهی واقع شد و خداوند بر اردوگاه مصریان در ستون آتش و ابر نگاه کرد و اردوگاه مصریان را به آشفتگی انداخت و محورهای ارابه‌های آنها را بست و آنها را با زور هدایت کرد و مصریان گفتند بیایید از پیش روی اسرائیل بگریزیم، زیرا خداوند برای آنها با مصریان جنگ می‌کند . خداوند به موسی گفت، دست خود را بر دریا دراز کن، و آب بازگردد، و مصریان را بپوشاند، بر ارابه‌ها و سواران .موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و آب هنگام روز به جای خود بازگشت و مصریان از آب فرار کردند و خداوند مصریان را در میان دریا افکند و آب برگشته، ارابه‌ها و سواران را پوشاند و تمام نیروی فرعون را، آنهایی که پشت سر آنها وارد دریا شده بودند؛ و از آنها حتی یکی هم باقی نماند .پسران اسرائیل از میان دریا بر روی خشکی رفتند و آب برای آنها دیوار از طرف راست و دیوار از طرف چپ بود و خداوند اسرائیل را در آن روز از دست مصریان نجات داد و اسرائیل مصریان مرده را در کنار لب دریا دید .اسرائیل دست بزرگ را دید که خداوند به مصریان کرد، و قوم از خداوند ترسید و به خدا ایمان آوردند و به موسی بنده او.

۵۱

آنگاه موسی و پسران اسرائیل این سرود را برای خدا خواندند و گفتند و می‌گفتند، بیایید برای خداوند بخوانیم، زیرا با شکوه جلال یافته است، اسب و سوار را به دریا انداخت . یاور و پناهنده برای من به نجات شد؛ این خدای من است، و او را جلال خواهم داد؛ خدای پدر من است، و او را بلند خواهم کرد .خداوند جنگ‌ها را در هم می‌شکند، نام او خداوند است .ارابه‌های فرعون و نیروی او را به دریا انداخت، سواران برگزیده مرتبه سوم؛ در دریای سرخ بلعیده شدند؛ دریا آنها را پوشاند؛ مثل سنگ به عمق فرو رفتند .دست راست تو، خداوندا، در قدرت جلال یافته است؛ دست راست تو، خداوندا، دشمنان را شکسته است .و با فراوانی جلال خود، دشمنان را خرد کردی، خشم خود را فرستادی که آنها را مثل کاه بلعید .و به واسطه باد خشم تو آب جدا شد، آب‌ها مثل دیوار منجمد شدند، امواج در وسط دریا منجمد شدند .دشمن گفت :تعقیب کرده، فرا خواهم گرفت، غنایم را تقسیم خواهم کرد، روح خودم را پر خواهم کرد، با شمشیر خودم نابود خواهم کرد، دست من حکمرانی خواهد کرد .تو روح خود را فرستادی، دریا آنها را پوشاند، مثل سرب در آب خروشان فرو رفتند .کی مثل تو در میان خدایان است، ای خداوند؟ کی مثل تو است؟ جلال یافته در میان مقدسین، شگفت‌انگیز در شکوه، انجام‌دهنده معجزات .تو دست راست خود را دراز کردی، زمین آنها را بلعید .تو این قوم خودت را که نجات دادی با عدالت خودت هدایت کردی؛ با قدرت خودت آنها را به منزلگاه مقدس خودت راهنمایی کردی . ملت‌ها شنیدند و خشمگین شدند؛ دردهای زایمان، ساکنان فلسطین را گرفت .آنگاه رهبران ادوم شتافتند، و حاکمان موآبیان؛ لرزه آنها را گرفت؛ همه ساکنان کنعان ذوب شدند .لرزش و ترس بر آنها بیفتد؛ به بزرگی بازوی تو سنگ شوند، تا زمانی که قوم تو عبور کند، ای خداوند؛ تا زمانی که این قوم تو که به دست آوردی عبور کند .آنها را وارد کرده، در کوه میراث خودت محکم بکارشان، در مسکن آماده خودت که تو آماده کردی، ای خداوند، پناهگاهی ای خداوند که دستهای تو آن را آماده کردند .خداوند برای همیشه سلطنت

می‌کند، و تا ابد، و باز هم .چون اسب فرعون با ارابه‌ها و سواران وارد دریا شد، و خداوند آب دریا را بر آنها آورد؛ اما بنی اسرائیل از روی خشکی در میان دریا رفتند .مریم نبیه، خواهر هارون، دف را در دست خود گرفت و همه زنان با دف‌ها و رقص‌ها به دنبال او بیرون رفتند .مریم آنها را رهبری می‌کرد و می‌گفت، بیایید برای خداوند بخوانیم، زیرا او به طور باشکوهی جلال یافته است؛ اسب و سوار را به دریا انداخت .و موسی پسران اسرائیل را از دریای سرخ بیرون برد و آنها را به بیابان شور هدایت کرد و آنها سه روز در بیابان می رفتند و آب پیدا نکردند تا بنوشند .آنها به ماره آمدند و نتوانستند از ماره بنوشند، زیرا تلخ بود .به خاطر این، نام آن مکان را تلخی نامید .و مردم بر موسی غرغر می‌کردند و می‌گفتند، چه بنوشیم؟ موسی به سوی خداوند فریاد زد و خداوند چوبی را به او نشان داد و او آن را به داخل آب انداخت و آب شیرین شد .آنجا او برای او احکام و داوری‌ها قرار داد و آنجا او را آزمود و گفت :اگر واقعا بشنوی صدای خداوند خدای خود را و کارهای پسندیده را در برابر او انجام دهی و گوش دهی به فرمان‌های او و نگه داری همه احکام او را، هر بیماری را که آوردم بر مصری‌ها نخواهم آورد بر تو، زیرا من خداوند خدای تو هستم که شفا می‌دهم تو را .و آنها به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت نخل بود و آنها در آنجا کنار آبها اردو زدند

۶۱

آنها از ایلیم حرکت کردند و تمام جماعت پسران اسرائیل به بیابان سین آمدند که بین ایلیم و سینا است .در روز پانزدهم ماه دوم، پس از بیرون آمدن آنها از سرزمین مصر، تمام جماعت پسران اسرائیل بر ضد موسی و هارون غرغر کردند .و پسران اسرائیل به آنها گفتند :کاش ما زده شده توسط خداوند در سرزمین مصر مرده بودیم، وقتی که بر

دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و نان‌ها را تا سیری می‌خوردیم، چون شما ما را به این بیابان بیرون آورده‌اید تا تمام این جماعت را در قحطی بکشید .و خداوند به موسی گفت، ببین من برای شما نان از آسمان باران می‌دهم و مردم بیرون خواهند رفت و آنها را روز به روز جمع خواهند کرد، تا آنها را آزمایش کنم که آیا طبق شریعت من راه خواهند رفت یا نه .و در روز ششم خواهد بود و آنها آنچه را که بیاورند آماده خواهند کرد و دو برابر خواهد بود آنچه را که روز به روز جمع می‌کنند .و موسی و هارون به تمام جماعت پسران اسرائیل گفتند :شما در شام خواهید دانست که خداوند شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، و در صبح جلال خداوند را خواهید دید، چون او غرغر شما را علیه خدا شنید .اما ما چه هستیم که شما علیه ما غرغر می‌کنید؟ و موسی گفت :وقتی خداوند به شما در عصر گوشت برای خوردن می‌دهد، و در صبح نان‌ها برای سیری، به خاطر اینکه خداوند غرغر شما را شنیده است، که شما علیه ما غرغر می‌کنید؛ اما ما چه هستیم؟ زمزمه شما نه بر علیه ما است، بلکه بر علیه خدا است .موسی به هارون گفت، به تمام جماعت پسران اسرائیل بگو، نزدیک بیایید در مقابل خدا؛ زیرا او غرغرهای شما را شنیده است .وقتی هارون به تمام جماعت پسران اسرائیل سخن می‌گفت، آنها به سوی بیابان برگشتند و جلال خداوند در ابر ظاهر شد و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، غرولند پسران اسرائیل را شنیده‌ام، به آنها سخن بگو و بگو، در عصر گوشت خواهید خورد و در صبح از نان سیر خواهید شد، و خواهید دانست که من خداوند خدای شما هستم .عصر شد و بلدرچین بالا آمد و اردوگاه را پوشاند صبح شد هنگام متوقف شدن شبنم دور اردوگاه و اینک بر روی بیابان چیزی نازک مثل دانه گشنیز سفید، مثل یخ بر زمین .پسران اسرائیل وقتی آن را دیدند، به یکدیگر گفتند این چیست چون آنها نمی‌دانستند چه چیزی است، موسی به آنها گفت :این نانی است که خداوند به شما داده است تا بخورید .این سخنی است که خداوند فرمان داد :از آن جمع کنید، هر کس به اندازه مناسب یک عمر، به ازای هر نفر، بر اساس

تعداد نفوس شما، هر کس برای اهل چادر خود جمع کنید .پسران اسرائیل چنین کردند و جمع کردند، کسی که زیاد و کسی که کم و وقتی گومور را اندازه گیری کردند، آنکه زیاد داشت افزایش نیافت، و آنکه کم داشت کم نشد؛ هر کس به اندازه مناسب برای خودش جمع کرده بود .موسی به آنها گفت :هیچ کس نباید چیزی از آن را برای صبح باقی بگذارد . و به موسی گوش ندادند، اما برخی از آنها آن را تا صبح نگه داشتند؛ و کرم زد، و بو گرفت؛ و موسی بر آنها خشمگین شد .و آنها آن را هر صبح جمع کردند، هر کس به اندازه‌ای که برای او مناسب بود؛ اما وقتی خورشید گرم می‌شد، آب می‌شد .در روز ششم اتفاق افتاد که آنها چیزهای لازم را دو برابر جمع کردند، دو گومور برای هر یک نفر، و همه رهبران جماعت وارد شدند و به موسی گزارش دادند .موسی به آنها گفت، آیا این همان کلمه‌ای نیست که خداوند گفت؟ شنبه ها استراحت مقدس برای خداوند فردا است .هر چه بپزید، بپزید و هر چه بجوشانید، بجوشانید و تمام مازاد را در انبار برای صبح بگذارید .و آنها آن را تا صبح گذاشتند، همانطور که موسی به آنها دستور داده بود؛ و بو نداد، و نه کرمی در آن پیدا شد .موسی گفت :امروز بخورید، چون امروز سبت برای خداوند است .در دشت یافته نخواهد شد .شش روز جمع خواهید کرد اما در روز هفتم سبت است زیرا در آن چیزی نخواهد بود اما در روز هفتم، برخی از مردم برای جمع کردن بیرون رفتند و چیزی نیافتند .خداوند به موسی گفت، تا کی شما نمی‌خواهید فرمان‌های من و شریعت من را بشنوید؟ ببینید، زیرا خداوند این روز سبت را به شما داد؛ به خاطر این او در روز ششم نان دو روز را به شما داد؛ هر کس در خانه‌اش بنشیند؛ هیچ کس در روز هفتم از مکان خودش بیرون نرود .و مردم در روز هفتم سبت را نگه داشتند و پسران اسرائیل نام آن را من نامیدند، و آن مانند دانه گشنیز سفید بود، و طعم آن مانند نان نازک در عسل بود .موسی گفت :این کلمه‌ای است که خداوند فرمان داد، یک عمر از من را پر کنید برای نگهداری برای نسل‌های شما، تا آنها نانی را که شما در بیابان خوردید ببینند، همانطور که خداوند شما را

از سرزمین مصر بیرون آورد و موسی به هارون گفت، یک کوزه طلایی بگیر، و در آن یک گومور پر از من بینداز، و آن را در برابر خدا قرار خواهی داد، برای نگهداری برای نسل‌های شما، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد، و هارون آن را در برابر شهادت قرار داد برای نگهداری .فرزندان اسرائیل من را چهل سال خوردند، تا اینکه به سرزمین مسکونی آمدند من را خوردند، تا اینکه به بخشی از فینیقیه رسیدند .گمور یک دهم از سه پیمانه بود.

۷۱

و تمام جماعت پسران اسرائیل از بیابان سین طبق اردوگاه‌های خود حرکت کردند، به فرمان خداوند؛ و در رفیدیم اردو زدند؛ اما آبی برای قوم نبود که بنوشند .و مردم به موسی دشنام می‌دادند و می‌گفتند، به ما آب بده تا بنوشیم .و موسی به آنها گفت، چرا به من دشنام می‌دهید و چرا خداوند را امتحان می‌کنید؟ مردم آنجا تشنه آب شدند و مردم آنجا نزد موسی غرغر کردند و گفتند، چرا این کار؟ تو ما را از مصر بیرون آوردی تا ما را و فرزندان ما را و چارپایان ما را با تشنگی بکشی؟ موسی به سوی خداوند فریاد زد و گفت : چه کنم با این مردم؟ هنوز کمی مانده و مرا سنگسار خواهند کرد .و خداوند به موسی گفت :جلوی این قوم برو و برای خودت از بزرگان قوم بگیر، و عصایی را که با آن رودخانه را زدی در دست خودت بگیر و برو .من اینجا آنجا پیش از تو بر روی سنگ در حوریب ایستاده‌ام، و تو سنگ را خواهی زد، و آب از آن بیرون خواهد آمد، و مردم خواهند نوشید موسی این کار را این‌طور در برابر پسران اسرائیل انجام داد .و او نام آن مکان را آزمایش و نزاع نامید، به خاطر توهین پسران اسرائیل و به خاطر آزمایش کردن خداوند، با گفتن آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟ عمالیق آمد و با اسرائیل در رفیدیم جنگ می‌کرد .

موسی به یوشع گفت :برای خودت مردان توانا انتخاب کن، و بیرون رفته در صف نبرد با عمالیق فردا بایست، و اینک من بر قله تپه ایستاده‌ام، و عصای خدا در دست من است .و یوشع انجام داد همانطور که موسی به او گفته بود، و بیرون رفته در برابر عمالیق آرایش جنگی گرفت، و موسی و هارون و حور بر قله تپه بالا رفتند .و چنین شد که هر وقت موسی دست‌هایش را بلند می‌کرد، اسرائیل پیروز می‌شد، اما هر وقت دست‌هایش را پایین می‌آورد، عمالیق پیروز می‌شد .دستهای موسی سنگین بودند و سنگی را گرفتند و زیر او قرار دادند و او روی آن نشست و هارون و حور دستهای او را نگه داشتند، از این طرف یکی و از آن طرف یکی، و دستهای موسی تا غروب خورشید نگه داشته شده ماندند و یوشع عمالیق و تمام مردم او را با شمشیر کشت خداوند به موسی گفت، این را برای یادگار در کتاب بنویس، و در گوش‌های یوشع بده؛ زیرا یادگار عمالیق را از زیر آسمان کاملاً محو خواهم کرد .و موسی قربانگاهی برای خداوند ساخت و نام آن را خداوند پناهگاه من نامید .چون خداوند با دست پنهان بر عمالیق جنگ می‌کند از نسل‌ها به نسل‌ها.

۸۱

یترو کاهن مدیان، داماد موسی، همه چیزهایی را که خداوند برای قوم خودش اسرائیل انجام داد شنید، زیرا خداوند اسرائیل را از مصر بیرون آورد .یتروی داماد موسی، صفورا زن موسی را بعد از رهایی او گرفت، و دو پسر او را؛ نام یکی از آنها جرشوم بود، که گفته شد من غریب بودم در سرزمین بیگانه؛ و نام دومی الیعزر بود، که گفته شد زیرا خدای پدرم یاور من بود و مرا از دست فرعون رهانید .و یترون داماد موسی و پسران و زن به سوی موسی به بیابان بیرون رفت، جایی که او اردو زده بود بر کوه خدا .به موسی گزارش داده شد و گفتند، اینک پدرزن تو یترون به سوی تو می‌آید، و زن تو و دو پسر تو با او

هستند .موسی برای ملاقات دامادش بیرون رفت و به او تعظیم کرد و او را بوسید و به یکدیگر سلام کردند و آنها را به داخل خیمه آورد و موسی به دامادش تعریف کرد همه چیزهایی را که خداوند به فرعون و همه مصریان به خاطر اسرائیل انجام داد، و همه سختی‌هایی که برای آنها در راه پیش آمد، و اینکه خداوند آنها را از دست فرعون و از دست مصریان نجات داد .یترو از همه کارهای خوب که خداوند برای آنها انجام داد متحیر شد، زیرا او آنها را از دست مصریان و از دست فرعون نجات داده بود .و یترون گفت : خداوند متبارک است، زیرا او آنها را از دست مصریان و از دست فرعون رهایی داد .اکنون دانستم که خداوند از همه خدایان بزرگتر است، به این خاطر که آنها به ایشان حمله کردند . و یتروی پدرشوهر موسی قربانی‌های سوختنی و ذبیحه‌ها را برای خدا گرفت و هارون و همه بزرگان اسرائیل آمدند تا نان را با پدرشوهر موسی در حضور خدا بخورند .و پس از روز بعد چنین شد که موسی نشست تا مردم را داوری کند و تمام مردم نزد موسی از صبح زود تا عصر ایستاده بودند و یترو همه کارهایی را که او برای مردم انجام می‌داد دید و گفت :این چیست که تو برای مردم انجام می‌دهی؟ چرا تو تنها می‌نشینی، اما همه مردم از صبح زود تا عصر کنار تو ایستاده‌اند؟ و موسی به پدرشوهرش می‌گوید که مردم نزد من می‌آیند تا داوری را از خدا بجویند .هر وقت که برای آنها اختلافی پیش بیاید و نزد من بیایند، من هر کدام را داوری می کنم و فرمان های خدا و قانون او را به آنها می آموزم . پدرخوانده موسی به او گفت :تو این کار را درست انجام نمی‌دهی .با بی‌صبری کاملاً نابود خواهی شد، تو و تمام این مردمی که با تو هستند .این کار برای تو سنگین است .نخواهی توانست تو به تنهایی انجامش دهی .حالا پس به من گوش کن، و به تو مشورت خواهم داد، و خدا با تو خواهد بود .تو برای مردم در برابر خدا باش، و سخنان آنها را به خدا عرضه خواهی کرد .و به آنها احکام خدا و شریعت او را شهادت خواهی داد، و به آنها راه‌هایی را که در آنها راه خواهند رفت نشان خواهی داد، و کارهایی را که انجام خواهند

داد .و تو برای خودت از میان تمام مردم، مردانی توانا، خداترس، عادل و متنفر از تکبر را در نظر بگیر، و آنها را به عنوان فرماندهان هزار نفره و صد نفره و پنجاه نفره و ده نفره منصوب خواهی کرد .و آنها مردم را در هر زمان قضاوت خواهند کرد، اما موضوع سنگین را نزد تو خواهند آورد، و موارد کوچک از داوری‌ها را خودشان قضاوت خواهند کرد، و بار را از تو سبک خواهند کرد و به تو کمک خواهند کرد .اگر این کار را انجام دهی، خدا تو را تقویت خواهد کرد، و قادر خواهی بود که بایستی، و همه این مردم به جای خودشان با صلح خواهند آمد .موسی به صدای پدرخوانده‌اش گوش کرد و هر چه به او گفته بود انجام داد .و موسی مردان توانا را از تمام اسرائیل انتخاب کرد و آنها را بر آنان فرماندهان هزار و فرماندهان صد و فرماندهان پنجاه و فرماندهان ده قرار داد .و آنها در هر زمان مردم را داوری می‌کردند و هر مسئله سنگین را نزد موسی می‌بردند اما هر مسئله سبک را خودشان داوری می‌کردند موسی داماد خودش را بیرون فرستاد و او به سرزمین خودش رفت.

۹۱

در ماه سوم از خروج پسران اسرائیل از سرزمین مصر، در این روز، آنها به بیابان سینا آمدند .و آنها از رفیدیم حرکت کردند و به بیابان سینا آمدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه اردو زد و موسی به کوه خدا بالا رفت و خدا او را از کوه صدا زد و گفت، این چیزها را به خانه یعقوب خواهی گفت و به پسران اسرائیل اعلام خواهی کرد خودتان دیده‌اید آنچه را که من به مصری‌ها کرده‌ام، و شما را مثل بر روی بال‌های عقاب‌ها برداشتم، و شما را به سوی خودم آوردم .و حالا اگر واقعا صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگه دارید، برای من قوم ویژه‌ای از میان همه ملت‌ها خواهید بود؛ زیرا تمام زمین از آن من است .شما برای من یک

کاهنی سلطنتی و ملت مقدس خواهید بود .این کلمات را به پسران اسرائیل خواهید گفت .
موسی آمد و بزرگان قوم را فراخواند و تمام این سخنان را که خدا به آنها فرمان داده بود، پیش آنها نهاد .و تمام مردم یکدل پاسخ دادند و گفتند، همه چیزهایی که خدا گفت، انجام خواهیم داد و خواهیم شنید؛ و موسی این سخنان را نزد خدا آورد .خداوند به موسی گفت، اینک من به سوی تو در ستون ابر می‌آیم، تا مردم بشنوند که من با تو سخن می‌گویم، و به تو برای همیشه ایمان بیاورند؛ و موسی سخنان مردم را به خداوند گزارش داد .خداوند به موسی گفت، پایین برو و به مردم به طور جدی هشدار بده، و آنها را امروز و فردا پاک کن، و بگذار لباس‌هایشان را بشویند، و بگذار برای روز سوم آماده باشند؛ زیرا در روز سوم خداوند بر کوه سینا، در برابر تمام مردم، پایین خواهد آمد .و تو مردم را دور تا دور جدا خواهی کرد، بگو :مواظب خودتان باشید که به کوه بالا نروید و چیزی از آن را لمس نکنید .هر کسی که کوه را لمس کند، به مرگ خواهد مرد .دست او را لمس نخواهد کرد، زیرا با سنگها سنگسار خواهد شد، یا با تیر شلیک خواهد شد .اگر حیوان و اگر انسان، زنده نخواهد ماند .وقتی صداها و شیپورها و ابر از کوه دور شود، آنها بر کوه بالا خواهند رفت .موسی از کوه به سمت مردم پایین آمد و آنها را تقدیس کرد و آنها لباس‌هایشان را شستند .و به مردم گفت، آماده شوید، سه روز به زن نزدیک نشوید .و در روز سوم، وقتی سپیده‌دم شد، صداها و برق‌ها پدید آمدند و ابر تاریک بر کوه سینا بود، صدای شیپور به شدت طنین‌انداز شد و تمام مردمی که در اردوگاه بودند ترسیدند .و موسی مردم را برای ملاقات خدا از اردوگاه بیرون آورد و آنها در پای کوه ایستادند .کوه سینا تمام دود می‌کرد، به خاطر اینکه خدا در آتش بر آن فرود آمده بود، و دود بالا می‌رفت، مثل دود کوره، و تمام مردم خیلی حیرت زده شدند .صداهای شیپور که پیش می‌رفتند، بسیار قویتر می‌شدند موسی صحبت کرد، و خدا با صدا به او جواب داد .خداوند بر کوه سینا بر قله کوه فرود آمد و خداوند موسی را بر قله کوه فراخواند و موسی بالا رفت .و خدا به موسی

گفت :پایین برو و به مردم هشدار بده که مبادا به خدا نزدیک شوند تا نگاه کنند، و گروه زیادی از آنها بیفتند .و کاهنانی که به خداوند خدا نزدیک می شوند باید خود را تقدیس کنند، مبادا خداوند آنها را نابود کند .و موسی به خدا گفت، مردم نخواهند توانست به کوه سینا بالا بروند؛ چون تو به طور جدی به ما هشدار داده‌ای و گفته‌ای، کوه را جدا کن و آن را مقدس کن .خداوند به او گفت، برو، پایین برو، و بالا بیا تو و هارون با تو، اما کاهنان و مردم نباید زور بزنند که بالا بیایند به سوی خدا، مبادا که خداوند آنها را هلاک کند موسی پایین رفت به سمت مردم و به آنها گفت.

۰۲

و خداوند همه این کلمات را گفت و فرمود، من هستم خداوند خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بردگی بیرون آوردم .خدایان دیگری برای تو نخواهند بود به جز من .نخواهی ساخت برای خودت بت، و نه هیچ شباهتی، از هر چه که در آسمان بالا است، و هر چه که در زمین پایین است، و هر چه که در آبها زیر زمین است .به آنها سجده نخواهی کرد و نه به آنها خدمت نخواهی کرد، زیرا من خداوند خدای تو هستم، خدای غیور که گناهان پدران را بر فرزندان باز می‌گرداند تا نسل سوم و چهارم به آنها که از من نفرت دارند، و رحمت می‌کنم به هزاران به آنها که مرا دوست دارند و به آنها که احکام مرا نگه می‌دارند .نام خداوند خدای خود را به بیهودگی نخواهی برد زیرا خداوند خدای تو کسی را که نام او را به بیهودگی می برد بی گناه نخواهد شمرد به یاد داشته باش که روز سبت را مقدس کنی .شش روز کار خواهی کرد و همه کارهای خود را انجام خواهی داد .در روز هفتم، سبت برای خداوند خدای توست؛ تو هیچ کاری در آن انجام نخواهی داد، نه تو و نه پسرت و نه دخترت، نه غلامت و نه کنیزت، نه گاوت و نه چارپای بار کشت و نه هیچ

حیوانت، و نه غریبه ای که در میان تو ساکن است .در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و همه چیزهایی که در آنها هست را ساخت، و در روز هفتم استراحت کرد؛ به همین خاطر خداوند روز هفتم را برکت داد و آن را مقدس کرد .پدرت و مادرت را احترام بگذار تا برایت خوب باشد و تا بر روی زمین خوبی که خداوند خدایت آن را به تو می‌دهد طول عمر کنی تو زنا نخواهی کرد .دزدی نکن .قتل نکنی .علیه همسایه ات شهادت دروغ نده تو نباید زن همسایه ات را آرزو کنی، تو نباید خانه همسایه ات را آرزو کنی، نه مزرعه اش را، نه غلام او را، نه کنیز او را، نه گاو او را، نه الاغ او را، نه هیچ حیوان او را، نه هر چیزی که از آن همسایه توست .و همه مردم صدا را می‌دیدند و مشعل‌ها را و صدای شیپور را و کوه دودکننده را؛ و ترسیده، همه مردم از دور ایستادند .و آنها به موسی گفتند :تو با ما صحبت کن، و خدا با ما صحبت نکند، مبادا بمیریم .و موسی به آنها گفت، شجاعت داشته باشید، زیرا به خاطر آزمایش کردن شما خدا نزد شما آمد، تا ترس او در شما باشد، تا گناه نکنید . مردم از دور ایستاده بودند، اما موسی وارد تاریکی شد که خدا در آنجا بود .خداوند به موسی گفت، این چیزها را به خانه یعقوب خواهی گفت، و به پسران اسرائیل اعلام خواهی کرد :شما دیده‌اید که از آسمان به شما سخن گفته‌ام .شما برای خودتان خدایان نقره‌ای نخواهید ساخت، و خدایان طلایی برای خودتان نخواهید ساخت .قربانگاهی از خاک برای من بسازید و بر روی آن قربانی‌های سوخته‌تان و قربانی‌های سلامتی‌تان و گوسفندان و گوساله‌هایتان را در هر جایی که نام مرا در آنجا یاد کنم قربانی کنید و من به سوی شما خواهم آمد و شما را برکت خواهم داد .اگر قربانگاهی از سنگ برای من بسازی، آنها را از سنگ تراشیده شده نساز، زیرا خنجر خود را بر آنها گذاشته‌ای و نجس شده‌اند .تو از پله‌ها به قربانگاه من بالا نخواهی رفت، تا برهنگی‌ات را بر آن آشکار نکنی.

۱۲

و اینها قوانینی هستند که تو جلوی آنها قرار خواهی داد اگر غلام عبرانی بخری، شش سال به تو خدمت خواهد کرد؛ اما در سال هفتم آزاد و بدون هزینه رها خواهد شد .اگر خودش تنها وارد شود، تنها بیرون خواهد رفت؛ اما اگر زن با او وارد شود، زن او هم بیرون خواهد رفت .و اگر ارباب به او زن بدهد و او برای او پسران یا دختران بزاید، زن و بچه‌ها از آن ارباب او خواهند بود، اما او تنها بیرون خواهد رفت .اگر اما غلام در پاسخ بگوید، من ارباب خود و زن خود و فرزندان خود را دوست دارم، آزاد نمی‌روم؛ ارباب او او را به سوی داوری خدا نزدیک خواهد آورد، و آنگاه او را بر در یا چارچوب در نزدیک خواهد آورد، و ارباب او گوش او را با درفش سوراخ خواهد کرد، و او برای همیشه به او خدمت خواهد کرد .اگر کسی دختر خودش را به عنوان کنیز بفروشد، او آزاد نخواهد شد، همانطور که کنیزان آزاد می‌شوند .اگر او به ارباب خودش که به او تعیین شده بود خوشایند نباشد، او را بازخرید خواهد کرد؛ اما به قوم بیگانه ارباب نیست که او را بفروشد، چون در او خیانت کرده است .اگر او را به پسر خود نامزد کند، طبق حق دختران با او رفتار خواهد کرد .اگر زن دیگری برای خود بگیرد، چیزهای ضروری و لباس و همبستری او را محروم نخواهد کرد .اگر این سه چیز را برای او انجام ندهد، بدون پرداخت پول آزاد خواهد شد .اگر کسی کسی را بزند و بمیرد، به مرگ کشته شود .اما اگر نه از روی میل خودش، بلکه خدا او را به دستان او تسلیم کرد، من به تو مکانی خواهم داد که قاتل به آنجا فرار خواهد کرد .اگر کسی به همسایه‌اش حمله کند که او را با حیله بکشد و پناه ببرد، از قربانگاه من او را خواهی گرفت تا به قتل برسانی .هر کس که پدر خودش را بزند یا مادر خودش را، به مرگ باید کشته شود .کسی که به پدرش یا مادرش بد بگوید، به مرگ خواهد مرد .اگر کسی یکی از پسران اسرائیل را بدزدد و با ستم کردن به او، او را بفروشد و این امر در او یافت شود، باید به مرگ کشته شود .اگر دو مرد دعوا کنند و آنها همسایه را با سنگ یا با مشت بزنند و او نمیرد اما روی تختخواب دراز بکشد، اگر آن مرد برخیزد و بیرون با عصا راه برود، آن

کسی که زده است بیگناه خواهد بود، اما او باید برای بیکاری او بپردازد و هزینه های درمان را .اگر کسی غلام خود یا کنیز خود را با چوب بزند و زیر دست‌های او بمیرد، با عدالت مجازات خواهد شد .اما اگر او یک روز یا دو روز زنده بماند، نباید انتقام گرفته شود؛ زیرا نقره او است .اگر دو مرد با هم بجنگند و به زنی که بچه در شکم دارد ضربه بزنند و بچه او بیرون بیاید ولی کامل شکل نگرفته باشد، جریمه خواهد شد؛ همانطور که شوهر زن تحمیل کند، با احترام خواهد داد .اگر کاملا شکل گرفته باشد، او روح به جای روح خواهد داد، چشم به جای چشم، دندان به جای دندان، دست به جای دست، پا به جای پا، سوختگی به جای سوختگی، زخم به جای زخم، کبودی به جای کبودی .اگر کسی به چشم خدمتکار خود بزند، یا به چشم کنیز خود، و آن را نابینا کند، آنها را به جای چشمشان آزاد خواهد فرستاد .اگر دندان خدمتکار یا دندان کنیز خود را بکند، آنها را به جای دندانشان آزاد خواهد کرد .اگر گاو نری مردی را یا زنی را شاخ بزند و بمیرد، با سنگ سنگسار خواهد شد گاو نر، و گوشت او خورده نخواهد شد؛ اما صاحب گاو نر بی‌گناه خواهد بود .اگر گاو نر شاخ زننده باشد از قبل دیروز و قبل از روز سوم، و آنها به صاحب او شهادت دهند، و او آن را نابود نکند، اما مرد یا زن را بکشد، گاو نر سنگسار خواهد شد، و صاحب او نیز به قتل خواهد رسید .اگر باج بر او گذاشته شود، باج روح خود را خواهد داد به هر اندازه که بر او بگذارند .اگر پسر یا دختر را شاخ بزند، باید طبق همین قانون با او رفتار کنند .اگر گاو نر به کودک یا کنیز شاخ بزند، سی مثقال نقره به صاحب آنها خواهد داد، و گاو نر سنگسار خواهد شد .اگر کسی چاهی را باز کند یا چاهی بکند و آن را نپوشاند و گوساله‌ای یا الاغی در آنجا بیفتد، صاحب چاه جبران خواهد کرد، نقره به صاحب آنها خواهد داد و آن مرده از آن او خواهد بود .اگر گاو کسی، گاو همسایه را شاخ بزند و بمیرد، گاو زنده را خواهند فروخت و نقره آن را تقسیم خواهند کرد، و گاو مرده را تقسیم خواهند کرد .اگر گاو نر شناخته شود که شاخ زننده است قبل از دیروز و قبل از روز سوم،

و به صاحب او هشدار داده شده باشد، و او را نابود نکند، گاو نر به جای گاو نر جبران خواهد کرد، اما مرده شده مال او خواهد بود .اگر کسی گوساله یا گوسفند را بدزدد و آن را سر ببرد یا بفروشد، پنج گوساله به جای گوساله پس خواهد داد و چهار گوسفند به جای گوسفند.

۲۲

اگر دزد در حین نقب زدن پیدا شود و ضربه خورده بمیرد، برای او قتل نیست .اگر خورشید بر او طلوع کند، مقصر است و در عوض کشته خواهد شد؛ اما اگر چیزی برای او نباشد، به جای دزدی فروخته شود .اگر باقی بماند و در دست او دزدی پیدا شود، از الاغ تا گوسفند زنده، دو برابر آنها را پس خواهد داد .اگر کسی مزرعه یا تاکستان را بچراند و حیوان خودش را رها کند که مزرعه دیگری را بچراند، از مزرعه خودش طبق محصول آن جبران خواهد کرد؛ و اگر تمام مزرعه را بچراند، بهترین چیزهای مزرعه خودش و بهترین چیزهای تاکستان خودش را جبران خواهد کرد .اگر آتش بیرون رفته خارها را پیدا کند، و خرمنگاه‌ها یا خوشه‌ها یا دشت را بسوزاند، کسی که آتش را روشن کرده جبران خواهد کرد .اگر کسی به همسایه‌اش نقره یا ظروف بدهد که نگهداری کند، و از خانه آن مرد دزدیده شود، اگر دزد پیدا شود، دو برابر پس خواهد داد .اگر دزد پیدا نشود، صاحب خانه به پیش خدا خواهد آمد و سوگند خواهد خورد که واقعا او در تمام امانت همسایه اش خیانت نکرده است، در مورد هر گناه گفته شده، در مورد گوساله و الاغ و گوسفند و لباس و تمام زیانی که ادعا می شود؛ هر چه که باشد، پیش خدا داوری هر دو نفر خواهد آمد، و کسی که از طریق خدا مجرم شناخته شود، دو برابر به همسایه اش پس خواهد داد .اگر کسی به همسایه‌اش الاغ یا گوساله یا گوسفند یا هر حیوانی بدهد برای نگهداری، و

شکسته شود یا بمیرد یا اسیر شود، و هیچ کس ندانست، سوگند خدا در میان هر دوی آنها خواهد بود، که واقعا او بدی نکرده است در کل در مورد امانت همسایه؛ و این طور صاحب آن قبول خواهد کرد، و جبران نخواهد کرد .اگر از او دزدیده شود، به صاحب غرامت خواهد داد .اما اگر توسط حیوانات وحشی دریده شود، او را به محل شکار خواهد آورد و غرامت نخواهد داد .اگر کسی از همسایه درخواست کند و شکسته شود یا بمیرد یا اسیر شود، و صاحب با او نباشد، جبران خواهد کرد .اگر صاحب با او باشد، پرداخت نخواهد کرد؛ اگر کارگر اجاره ای باشد، برای او به جای مزدش خواهد بود .اگر کسی دختر باکره نامزد نشده‌ای را فریب دهد و با او بخوابد، باید با پرداخت مهریه او را به زنی برای خود درآورد .اگر اما او رد کند و پدرش نخواهد که او را به او به عنوان زن بدهد، نقره را به پدر خواهد پرداخت بر اساس آنچه که مهریه دختران باکره است .جادوگران را زنده نگه نخواهید داشت .هر کسی که با حیوانی بخوابد، او را به مرگ خواهید کشت .کسی که به خدایان قربانی می‌کند به مرگ کاملا نابود خواهد شد، مگر فقط به خداوند .و با غریبه بد رفتاری نخواهید کرد و نه او را ستم خواهید کرد، چون شما غریبه بودید در سرزمین مصر . هر بیوه‌زن و یتیمی را اذیت نخواهید کرد .اگر با شرارت به آنها آزار برسانید، و فریاد زده به سوی من فریاد کنند، صدای آنها را خواهم شنید، و با خشم خشمگین خواهم شد، و شما را با شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه خواهند شد، و فرزندان شما یتیم خواهند شد . اگر به برادر فقیر خود نقره قرض بدهی، نباید او را تحت فشار بگذاری، نباید به او بهره تحمیل کنی .اگر در گرو بگیری لباس همسایه را، قبل از غروب خورشید آن را به او برگردان؛ زیرا این پوشش اوست، تنها این لباس برهنگی اوست؛ در چه چیز خواهد خوابید؟ پس اگر به سوی من فریاد بزند، به او گوش خواهم داد، زیرا من رحیم هستم . خدایان را بد نخواهی گفت و حاکم قوم خودت را بد نخواهی گفت .نوبر خرمنگاه و چرخشت انگور خود را تاخیر نخواهی کرد؛ نخست‌زادگان پسران خود را به من خواهی

داد .اینطور با گوساله ات و گوسفند ات و حیوان بار کش ات انجام خواهی داد، هفت روز زیر مادرش خواهد بود، اما در روز هشتم آن را به من خواهی داد و شما مردان مقدس برای من خواهید بود و گوشت دریده شده توسط درندگان را نخواهید خورد، آن را به سگ بیندازید.

۳۲

شنوایی بیهوده را قبول نخواهی کرد؛ با ستمگر موافقت نخواهی کرد که شاهد ستمگر بشوی .با اکثریت برای بدی نباشی؛ با جمعیت اضافه نخواهی شد تا با اکثریت منحرف شوی، به طوری که داوری را منحرف کنی .و در داوری به فقیر رحم نخواهی کرد اگر گاو دشمنت را یا الاغ او را که سرگردان هستند ببینی، برگردانده به او پس می‌دهی .اگر ببینی حیوان باربر دشمنت افتاده زیر بارش، از کنارش عبور نخواهی کرد، بلکه آن را با او بلند خواهی کرد .حکم فقیر را در دادرسی‌اش منحرف نخواهی کرد .از هر سخن ناعادلانه دور خواهی شد؛ بیگناه و عادل را نخواهی کشت؛ و شخص بی‌دین را به خاطر هدایا توجیه نخواهی کرد .و تو هدایا را نخواهی گرفت، زیرا هدایا چشمان بینایان را کور می کند و سخنان عادلانه را تباه می کند .و به غریبه ستم نخواهید کرد، چون شما روح غریبه را می‌دانید، زیرا خودتان غریبه بودید در سرزمین مصر .شش سال زمین خودت را خواهی کاشت و محصولات آن را جمع خواهی کرد .در سال هفتم رهایی خواهی کرد و آن را رها خواهی کرد، و فقیران قوم تو خواهند خورد، و باقیمانده را جانوران وحشی خواهند خورد .اینطور با تاکستان تو و زیتون‌زار تو خواهی کرد .شش روز کارهای خود را انجام خواهی داد، اما در روز هفتم، استراحت است؛ تا گاو تو استراحت کند، و چارپای بار کش تو، و تا پسر کنیز تو و غریب تازه شوند .همه چیزهایی که به شما گفته‌ام را نگه دارید و

نام خدایان دیگر را به یاد نخواهید آورد و نباید از دهان شما شنیده شود .سه بار در سال برای من جشن بگیرید .جشن نان‌های بی‌خمیر را نگه دارید که انجام دهید، هفت روز نان بی‌خمیر بخورید، همان‌طور که به تو فرمان دادم در زمان ماه نو، زیرا در آن از مصر بیرون آمدی، خالی دست در حضور من ظاهر نخواهی شد .و جشن درو نوبرها از کارهای خودت را انجام خواهی داد، آنچه را که در مزرعه خودت بکاری، و جشن تکمیل را در خروج سال، در جمع آوری کارهای خودت از مزرعه خودت .سه بار در سال، هر مرد تو در حضور خداوند خدای تو ظاهر خواهد شد وقتی که من ملت‌ها را از پیش روی تو بیرون بیندازم و مرزهای تو را وسیع کنم، خون قربانی من را با خمیرمایه قربانی نکنی و چربی عید من تا صبح نخوابد .نوبرهای محصولات اولیه زمین خود را به خانه خداوند خدای خود خواهی آورد .بره را در شیر مادرش نخواهی پخت .و اینک من پیک خود را پیش روی تو می فرستم، تا تو را در راه نگه دارد، تا تو را به سرزمینی که برای تو آماده کرده ام وارد کند . به خودت توجه کن، و به او گوش کن، و نافرمانی او نکن، زیرا او از تو عقب نخواهد کشید؛ زیرا نام من بر اوست .اگر واقعا صدای من را بشنوید و انجام دهید همه چیزهایی که من به شما فرمان می‌دهم و عهد من را نگه دارید، برای من قومی ویژه از میان همه ملت‌ها خواهید بود، زیرا همه زمین مال من است، و شما برای من کاهنی سلطنتی و ملتی مقدس خواهید بود .این سخنان را به پسران اسرائیل خواهی گفت .اگر واقعا صدای من را بشنوید و انجام دهید همه چیزهایی که من به شما بگویم، با دشمنان شما دشمن خواهم بود و با مخالفان شما مخالفت خواهم کرد .چون فرستاده من پیشاپیش تو خواهد رفت و تو را نزد اموریان و حیتیان و فرزیان و کنعانیان و جرجاشیان و حویان و یبوسیان خواهد آورد و من آنها را نابود خواهم کرد .تو به خدایان آنها سجده نخواهی کرد و نه به آنها خدمت خواهی کرد .تو مطابق اعمال آنها عمل نخواهی کرد، بلکه کاملا آنها را خواهی کوبید و کاملا ستون‌های آنها را خواهی شکست .و تو به خداوند خدای خودت عبادت

خواهی کرد و من نان تو و شراب تو و آب تو را برکت خواهم داد و من بیماری را از شما دور خواهم کرد نازایی نخواهد بود و نه نازایی بر زمین تو؛ شمار روزهای تو را کامل خواهم کرد .و ترس را پیشاپیش تو خواهم فرستاد، و همه ملت‌هایی را که تو به سوی آنها داخل می‌شوی بیرون خواهم راند، و همه دشمنان تو را فراری خواهم داد .و من زنبورها را پیش از تو خواهم فرستاد و تو اموریان و حویان و کنعانیان و حیتیان را از خود بیرون خواهی کرد .من آنها را در یک سال بیرون نخواهم انداخت، تا زمین ویران نشود و جانوران وحشی زمین بر تو زیاد نشوند .کم کم آنها را از پیش تو بیرون خواهم راند، تا زمانی که افزایش یابی و زمین را به ارث ببری .و من مرزهای تو را از دریای سرخ تا دریای فلسطینیان قرار خواهم داد و از بیابان تا رود بزرگ فرات، و ساکنان زمین را به دستهای شما تحویل خواهم داد و آنها را از تو بیرون خواهم انداخت .تو با آنها و با خدایان آنها پیمان نخواهی بست .و آنها در سرزمین تو ساکن نخواهند شد، تا تو را به گناه کردن علیه من وادار نکنند، زیرا اگر خدایان آنها را بندگی کنی، اینها برای تو سنگ لغزش خواهند بود.

۴۲

و به موسی گفت، بالا بیا به سوی خداوند، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل، و از دور به خداوند سجده خواهند کرد .و موسی تنها به سوی خدا نزدیک خواهد شد، اما آنها نزدیک نخواهند شد، و مردم با آنها همراه بالا نخواهند رفت .موسی وارد شد و به مردم همه کلمات خدا و احکام را بازگفت، و همه مردم با یک صدا پاسخ دادند و گفتند :همه کلماتی که خداوند گفت، انجام خواهیم داد و خواهیم شنید .و موسی تمام کلمات خداوند را نوشت و موسی صبح زود برخاست و قربانگاهی در دامنه کوه بنا کرد و دوازده سنگ برای دوازده قبیله اسرائیل و او جوانان از پسران اسرائیل را بیرون

فرستاد و آنها قربانی‌های سوختنی را تقدیم کردند و قربانی سلامتی گوساله‌ها را به خدا قربانی کردند .موسی نیمی از خون را گرفت و در کاسه‌های مخلوط کردن ریخت، و نیمی از خون را بر قربانگاه ریخت .و کتاب عهد را گرفته، در گوش‌های مردم خواند؛ و آنها گفتند، همه چیزهایی که خداوند گفت، انجام خواهیم داد و اطاعت خواهیم کرد .و موسی خون را گرفت و بر مردم پاشید و گفت :اینک خون عهد که خداوند با شما درباره همه این سخنان برقرار کرد .و موسی و هارون و نادب و ابیهو و هفتاد نفر از شورای بزرگان اسرائیل بالا رفتند .و آنها دیدند مکانی را که خدای اسرائیل ایستاده بود و آنچه زیر پاهای او بود مانند کار آجر یاقوت کبود بود و همچون نمای فلک آسمان در پاکی و از برگزیدگان اسرائیل حتی یک نفر نابود نشد، و آنها در مکان خدا دیده شدند و خوردند و نوشیدند .و خداوند به موسی گفت، به سوی من به کوه بالا برو و آنجا باش، و به تو لوح‌های سنگی، شریعت و احکامی را که نوشتم تا برای آنها قانون‌گذاری کنم، خواهم داد .و موسی و یوشع که کنار او ایستاده بود برخاستند و به کوه خدا بالا رفتند .و به بزرگان گفتند، اینجا ساکت بمانید، تا ما به سوی شما برگردیم؛ و اینک هارون و هور با شما هستند؛ اگر برای کسی داوری پیش بیاید، بگذارید به آنها نزدیک شوند .و موسی و یوشع به کوه بالا رفتند و ابر کوه را پوشاند .و جلال خدا بر کوه سینا فرود آمد، و ابر آن را شش روز پوشاند، و خداوند موسی را در روز هفتم از میان ابر صدا زد .شکل جلال خداوند، مثل آتش شعله ور بر قله کوه، در برابر پسران اسرائیل بود .و موسی وارد میان ابر شد و به کوه بالا رفت و آنجا در کوه چهل روز و چهل شب بود.

۵۲

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل بگو و نوبرها را از همه کسانی

که دلشان بخواهد بگیرید، و نوبرهای مرا خواهید گرفت .و این است نوبری که از آنها خواهید گرفت :طلا و نقره و برنز و یاقوت کبود و ارغوان و قرمز دوتایی و کتان ریسیده شده و موهای بز و پوستهای قوچها که قرمز رنگ شده اند و پوستهای آبی و چوبهای فاسد نشدنی و سنگهای سردیس و سنگها برای حکاکی برای سرشانه و ردای بلند .و تو برای من یک پناهگاه مقدس خواهی ساخت و من در میان شما ظاهر خواهم شد و برای من مطابق همه چیزهایی که به تو در کوه نشان می‌دهم خواهی ساخت، نمونه خیمه و نمونه همه ظروف آن، اینطور خواهی ساخت .و تو صندوق شهادت را از چوب فاسد نشدنی خواهی ساخت، دو ذراع و نیم طول، و یک ذراع و نیم عرض، و یک ذراع و نیم ارتفاع .و تو آن را با طلای خالص خواهی پوشاند، از داخل و از خارج آن را خواهی پوشاند، و برای آن قاب‌های طلایی تابیده شده دور تا دور خواهی ساخت .و تو چهار حلقه طلایی برای آن خواهی ساخت و بر چهار طرف خواهی گذاشت، دو حلقه بر طرف یکی و دو حلقه بر طرف دومی .تو میله‌های حمل را از چوب فاسد نشدنی خواهی ساخت و آنها را با طلا خواهی پوشاند .و تو میله‌های حمل را داخل حلقه‌هایی که در طرف‌های صندوق هستند خواهی آورد تا صندوق را با آنها بلند کنی .میله‌های حمل در حلقه‌های صندوق بی‌حرکت خواهند بود .و تو شهادت‌هایی را که من به تو خواهم داد، داخل صندوق خواهی گذاشت . و تو تخت رحمت را خواهی ساخت، پوششی از طلای خالص، دو ذراع و نیم طولش، و یک ذراع و نیم عرضش و دو کروبی از طلای چکش خورده خواهی ساخت و آنها را بر هر دو طرف تخت رحمت خواهی گذاشت .آنها ساخته خواهند شد، یک کروب از این طرف، و یک کروب از طرف دوم تخت رحمت؛ و تو دو کروبیم را بر دو طرف خواهی ساخت . کروبیان بالهای خود را از بالا گسترده خواهند بود و با بالهای خود بر روی تخت رحمت سایه انداز خواهند بود، و صورتهای آنها به سوی یکدیگر خواهد بود، صورتهای کروبیان به سوی تخت رحمت خواهند بود .و تو تخت رحمت را از بالا بر صندوق قرار خواهی داد و

در صندوق شهادت‌هایی را که به تو بدهم خواهی گذاشت و من از آنجا به تو شناخته خواهم شد و از بالای تخت رحمت، بین دو کروبی که بر صندوق شهادت هستند، با تو سخن خواهم گفت و طبق همه چیزهایی که به تو فرمان دهم برای پسران اسرائیل .و تو میزی طلایی از طلای خالص خواهی ساخت، دو ذراع طول، و یک ذراع عرض، و یک ذراع و نیم ارتفاع .و برای آن قاب‌های تابیده شده طلایی دور تا دور خواهی ساخت و برای آن حاشیه‌ای به پهنای کف دست دور تا دور خواهی ساخت و برای حاشیه قاب تابیده شده‌ای دور تا دور خواهی ساخت و تو چهار حلقه طلایی خواهی ساخت، و تو چهار حلقه را بر چهار قسمت پاهای آن زیر لبه خواهی گذاشت .و حلقه‌ها جاهایی برای میله‌های حمل خواهند بود، به طوری که میز را با آنها بلند کنند .و تو میله های حمل را از چوب فاسد نشدنی خواهی ساخت و آنها را با طلای خالص خواهی پوشاند و میز با آنها برداشته خواهد شد .و کاسه‌های آن و مجمرهای آن و ظروف نوشیدنی آن و پیاله‌هایی را که در آنها خواهی ریخت خواهی ساخت، از طلای خالص آنها را خواهی ساخت .و تو نان‌های حضور را بر روی میز پیش روی من همیشه خواهی گذاشت .و تو شمعدانی از طلای خالص خواهی ساخت، شمعدان را چکش کاری خواهی ساخت؛ ساقه آن، و شاخه‌های آن، و کاسه‌های آن، و گره‌های آن، و گل‌های سوسن آن از خود آن خواهد بود .شش شاخه بیرون می‌آیند از طرفین، سه شاخه از چراغدان از یک طرف آن، و سه شاخه از چراغدان از طرف دوم .و سه کاسه به شکل بادام در یک شاخه، یک گوی و یک گل سوسن، همینطور برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آمدند .و در چراغدان چهار کاسه شکل داده شده مثل شکوفه بادام، در یک شاخه گره‌ها و گلهای سوسن آن یک گره کروی زیر دو شاخه از آن و یک گره کروی زیر چهار شاخه از آن، این طور برای شش شاخه که از چراغدان بیرون می آیند، و در چراغدان چهار کاسه شکل گرفته مانند شکوفه های بادام .گره‌ها و شاخه‌ها از آن باشند، همه‌اش کار چکش‌کاری شده از یک طلای خالص باشد .و چراغ‌های آن را هفت

تا خواهی ساخت و چراغ‌ها را خواهی گذاشت و از یک طرف روشنی خواهند داد و ظرف ریختن آن و پایه‌های آن را از طلای خالص خواهی ساخت .همه این ظروف یک تالنت طلای خالص ببین، طبق شکلی که در کوه به تو نشان داده شده خواهی ساخت.

۶۲

و خیمه را خواهی ساخت، ده پرده از کتان نازک تابیده شده و آبی و ارغوانی و قرمز تابیده شده با کروبیان، به کار بافنده آنها را خواهی ساخت .طول پرده یک بیست و هشت ذراع، و عرض چهار ذراع پرده یک خواهد بود؛ اندازه همان خواهد بود برای همه پرده‌ها . پنج پرده به یکدیگر چسبیده خواهند بود، یکی به دیگری، و پنج پرده به هم پیوسته خواهند بود، یکی به دیگری و برای آنها قلاب‌های آبی خواهی ساخت بر لبه پرده یکی، از یک طرف به سوی اتصال، و چنین خواهی ساخت بر لبه پرده بیرونی به سوی اتصال دوم . پنجاه قلاب برای یک پرده خواهی ساخت، و پنجاه قلاب از قسمت پرده در اتصال پرده دوم خواهی ساخت، رو به رو به یکدیگر چسبیده در هر کدام .و پنجاه حلقه طلایی خواهی ساخت و پرده‌ها را یکی به دیگری با حلقه‌ها خواهی پیوست و خیمه یکی خواهد بود .و تو پوشش‌های مویی خواهی ساخت به عنوان سرپوش بر روی خیمه، یازده پوشش آنها را خواهی ساخت .طول یک پرده، سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع؛ همان اندازه برای یازده پرده خواهد بود .و تو پنج پرده را به هم خواهی پیوست، و شش پرده را به هم، و پرده ششم را دو تا خواهی کرد در مقابل روی خیمه .و تو پنجاه قلاب بر لبه پرده اول که در وسط برای اتصال است خواهی ساخت و پنجاه قلاب بر لبه پرده متصل کننده دوم خواهی ساخت و پنجاه حلقه برنزی خواهی ساخت و حلقه‌ها را به قلاب‌ها خواهی پیوست و پرده‌ها را خواهی پیوست و یک خواهد بود .و تو مازاد پوشش‌های خیمه را

قرار خواهی داد؛ نصف پوشش باقیمانده را به سوی مازاد پوشش‌های خیمه خواهی پوشاند، آن را پشت خیمه خواهی پوشاند .یک ذراع از این طرف و یک ذراع از آن طرف از قسمت اضافی پرده‌ها، از طول پرده‌های خیمه، روی طرفین خیمه از این سو و آن سو پوشاننده خواهد بود تا بپوشاند .و تو برای خیمه پوششی خواهی ساخت از پوست‌های قوچ‌های رنگ شده به قرمز و پوشش‌هایی از پوست‌های آبی در بالای آن و تو ستون‌های خیمه را از چوب‌های فاسد نشدنی خواهی ساخت .ده ذراع ستون واحد را خواهی ساخت، و یک ذراع و نیم پهنای ستون واحد را .دو زبانه کوچک برای هر ستون، مقابل هم یکی به دیگری، اینطور خواهی ساخت برای همه ستون‌های خیمه .و تو ستون‌هایی برای خیمه خواهی ساخت، بیست ستون از طرف شمالی .و چهل پایه نقره‌ای خواهی ساخت برای بیست ستون، دو پایه برای هر ستون به هر دو طرف آن، و دو پایه برای هر ستون به هر دو طرف آن .و طرف دوم که به سمت جنوب است، بیست ستون، و چهل پایه نقره‌ای برای آنها، دو پایه برای هر ستون در هر دو طرف آن، و دو پایه برای هر ستون در هر دو طرف آن .و برای پشت خیمه، برای قسمتی که به سوی دریا است، شش ستون خواهی ساخت .و دو ستون بر زوایای خیمه از قسمت‌های عقبی خواهی ساخت و از پایین برابر خواهد بود؛ به همان طریق، آن‌ها از سرها در یک اتصال برابر خواهند بود؛ این‌طور برای هر دو گوشه انجام خواهی داد؛ برابر باشند .و هشت ستون خواهند بود و پایه‌های آنها شانزده نقره‌ای، دو پایه برای یک ستون به هر دو طرف آن و دو پایه برای یک ستون و تو خواهی ساخت پشت‌بندها از چوب‌های فاسد نشدنی :پنج برای یک ستون از یک قسمت خیمه، و پنج پشت‌بند برای ستون یک طرف خیمه دوم، و پنج پشت‌بند برای ستون عقبی طرف خیمه به سوی دریا .و میله وسطی بین ستون‌ها از یک طرف به طرف دیگر بگذرد و ستون‌ها را با طلا روکش خواهی کرد و حلقه‌ها را طلایی خواهی ساخت که میله‌ها را در آنها وارد خواهی کرد و میله‌ها را با طلا روکش خواهی کرد .و تو خیمه را طبق شکلی که در کوه به

تو نشان داده شده برپا خواهی کرد .و تو پرده‌ای خواهی ساخت از نخ آبی و ارغوانی و قرمز تابیده شده و کتان نازک ریسیده شده، آن را به صورت کار بافته شده با کروبیان خواهی ساخت و آن را بر روی چهار ستون فاسد نشدنی که با طلا پوشانده شده‌اند خواهی گذاشت و سرستون‌های آنها طلایی است و پایه‌های آنها چهار تا نقره‌ای است و پرده را بر ستون‌ها خواهی گذاشت و صندوق شهادت را آنجا به داخل پرده خواهی آورد و پرده برای شما جدا خواهد کرد بین مقدس و بین قدس‌الاقداس و تو صندوق شهادت را با پرده در قدس اقداس خواهی پوشاند .و تو میز را بیرون از پرده قرار خواهی داد، و چراغدان را روبروی میز بر قسمت خیمه که به طرف جنوب است، و میز را بر قسمت خیمه که به طرف شمال است قرار خواهی داد .و تو پرده‌ای برای در خیمه خواهی ساخت از نخ آبی و ارغوانی و قرمز تابیده شده و کتان نازک تابیده شده، کار گلدوزی شده و برای پرده پنج ستون خواهی ساخت و آنها را با طلا خواهی پوشاند و سرهای آنها طلایی خواهند بود و برای آنها پنج پایه برنزی خواهی ریخت

۷۲

و قربانگاهی از چوب فاسد نشدنی خواهی ساخت، پنج ذراع طول و پنج ذراع عرض، قربانگاه چهارگوش خواهد بود و بلندی آن سه ذراع .و شاخ‌ها را بر روی چهار گوشه خواهی ساخت، شاخ‌ها از خود آن خواهند بود، و آن‌ها را با برنز خواهی پوشاند .و تو حلقه‌ای برای قربانگاه خواهی ساخت و پوشش آن و کاسه‌های آن و قلاب‌های گوشت آن و منقل آن و همه ظروف آن را از برنز خواهی ساخت .و برای آن یک توری به کار شبکه‌ای از برنز خواهی ساخت و برای توری چهار حلقه برنزی در زیر چهار طرف خواهی ساخت و آنها را زیر توری قربانگاه از پایین قرار خواهی داد و توری تا نیمه قربانگاه خواهد بود و

برای قربانگاه میله‌های حمل از چوب فاسد نشدنی خواهی ساخت و آنها را با برنز خواهی پوشاند .و تو میله‌های حمل را داخل حلقه‌ها وارد خواهی کرد، و میله‌های حمل باید در کنار قربانگاه باشند هنگام بلند کردن آن .تو آن را توخالی و از تخته‌های به هم پیوسته خواهی ساخت، طبق آنچه در کوه به تو نشان داده شد، اینطور آن را خواهی ساخت .و تو حیاطی برای خیمه خواهی ساخت، به سمت جنوب پرده‌های حیاط از کتان نازک تابیده شده، طول صد ذراع برای یک طرف .و ستون‌های آنها بیست، و پایه‌های آنها بیست برنزی، و حلقه‌های آنها و قلاب‌های نقره‌ای .بنابراین برای طرف رو به شرق، پرده‌ها صد ذرع طول داشتند و ستون‌های آنها بیست و پایه‌های آنها بیست عدد برنزی و حلقه‌ها و قلاب‌های ستون‌ها و پایه‌های آنها با نقره روکش شده بودند عرض حیاط که به سمت دریا است پرده‌های پنجاه ذراعی، ستون‌های آنها ده و پایه‌های آنها ده .و عرض حیاط که به سمت جنوب است، پرده‌ها پنجاه ذراع، ستون‌های آنها ده، و پایه‌های آنها ده .و پانزده ذراع ارتفاع پرده‌ها برای یک طرف، ستون‌های آنها سه و پایه‌های آنها سه .و طرف دوم پانزده ذراع، ارتفاع پرده‌ها؛ ستون‌های آنها سه و پایه‌های آنها سه و برای دروازه حیاط، پوششی به ارتفاع بیست ذراع از آبی و ارغوانی و قرمز تابیده شده و کتان نازک تابیده شده با کار گلدوزی شده .ستون های آنها چهار و پایه های آنها چهار .همه ستون‌های حیاط دور تا دور با نقره پوشیده شده بودند و سرستون‌های آنها نقره‌ای بودند و پایه‌های آنها برنزی بودند طول حیاط صد بر صد، و عرض پنجاه بر پنجاه، و ارتفاع پنج ذراع از کتان ریز تابیده شده، و پایه‌های آنها برنزی .و تمام ساخت و کار و تمام ابزارها و میخ‌های حیاط از برنز بودند .و تو به پسران اسرائیل فرمان بده، و بگذار آنها برای تو روغن از زیتون‌های خالص، پاک، کوبیده شده برای روشنایی بیاورند تا بسوزانند، تا چراغ پیوسته در خیمه شهادت بسوزد .بیرون از پرده‌ای که بر عهد است، هارون و پسران او آن را از شام تا صبح در برابر خداوند خواهند سوزاند، قانون ابدی برای نسل‌های شما از پسران اسرائیل.

۸۲

و تو هارون برادرت و پسرانش را از میان بنی اسرائیل به خودت نزدیک بیاور تا برای من کاهنی کنند :هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون و تو جامه مقدسی برای هارون برادرت خواهی ساخت برای افتخار و جلال .و تو با همه خردمندان ذهن صحبت کن، که من آنها را از روح حکمت و ادراک پر کردم، و آنها جامه مقدس هارون را برای مقدس خواهند ساخت، که در آن او برای من کاهنی خواهد کرد .و اینها لباس‌هایی هستند که آنها خواهند ساخت :سینه‌پوش و شانه‌پوش و ردای بلند و پیراهن بافته‌شده و عمامه و کمربند، و آنها لباس‌های مقدس برای هارون و پسرانش خواهند ساخت تا برای من کاهنی کنند .و آنها خودشان طلا را و ارغوان را و ارغوان را و قرمز را و کتان نازک را خواهند گرفت و آنها سرشانه‌ای را از کتان نازک تابیده شده خواهند ساخت، کار بافته شده گلدوزی شده .دو قطعه شانه‌ای که به هم متصل می‌شوند برای او خواهند بود، یکی به دیگری، بر روی دو قسمت نصب شده .و پارچه بافته شده قطعات شانه‌ای که روی آن است، مطابق با ساخت آن از همان مواد خواهد بود از طلای خالص، و آبی، و ارغوانی، و قرمز ریسیده، و کتان نازک تابیده .و تو دو سنگ، سنگ‌های زمرد را خواهی گرفت و در آنها نام‌های پسران اسرائیل را خواهی کند .شش نام بر سنگ اول، و شش نام باقیمانده بر سنگ دوم، بر اساس تولدهایشان .کار هنر سنگ‌تراشی، حکاکی مهر، حک خواهی کرد دو سنگ را بر نام‌های پسران اسرائیل .و تو دو سنگ را بر شانه‌های افود قرار خواهی داد؛ سنگ‌های یادبود هستند برای پسران اسرائیل .و هارون نام‌های پسران اسرائیل را در حضور خداوند بر دو شانه خود حمل خواهد کرد، یادبودی درباره آنها .و تو سپرهای کوچک را از طلای خالص خواهی ساخت .و دو زنجیر تابیده از طلای خالص خواهی ساخت، آمیخته شده با گلها، کار بافتنی، و زنجیرهای تابیده بافته شده را بر سپرهای کوچک خواهی گذاشت، روی

قطعات شانه آنها از طرف جلو .و تو سینه پوش داوری ها را خواهی ساخت، کار گلدوزی کار، مطابق شکل ایفود آن را خواهی ساخت از طلا و آبی و ارغوانی و قرمز تابیده شده و کتان نازک تابیده شده .آن را مربع خواهی ساخت، دو برابر خواهد بود، یک وجب طول آن، و یک وجب عرض آن .و در آن پارچه‌ای با سنگ‌ها در چهار ردیف خواهی بافت؛ ردیف سنگ‌ها خواهد بود :عقیق سرخ، یاقوت زرد و زمرد، ردیف اول .و ردیف دوم، زغال سنگ، و یاقوت کبود، و یشم .و ردیف سوم، لیگور، عقیق، آمتیست .و ردیف چهارم، زبرجد و زمرد و جزع، که با طلا پوشانده شده‌اند و در طلا بسته شده‌اند، بگذار آنها طبق ردیف خودشان باشند .و سنگها باید باشند از اسامی پسران اسرائیل، دوازده تا طبق اسامی آنها، حکاکیهای مهر، هر یک طبق اسمش باشد برای دوازده قبیله و بر روی سینه پوش زنجیرهای در هم تنیده خواهی ساخت، کار زنجیری از طلای خالص .و هارون نامهای پسران اسرائیل را بر سینه‌پوش داوری بر سینه خود خواهد برد، هنگام داخل شدن به مکان مقدس، برای یادگار در برابر خدا .و تو بر سینه‌پوش داوری، اعلان و حقیقت را خواهی گذاشت؛ و بر سینه هارون خواهد بود، هنگامی که به مقدس پیش خداوند داخل می‌شود؛ و هارون داوری‌های پسران اسرائیل را بر سینه پیش خداوند پیوسته خواهد برد . و تو یک جامه زیرین بلند تمام آبی رنگ خواهی ساخت .و یقه آن در وسط خواهد بود، لبه‌ای دور یقه داشته باشد، کار بافته شده، درز بافته شده از آن، تا پاره نشود .و خواهی ساخت زیر لبه جامه از پایین، مثل انار شکوفه زده، انارهای کوچک از آبی و ارغوانی و قرمز تابیده و کتان نازک تابیده، زیر لبه جامه دور تا دور؛ همان شکل انارهای کوچک طلایی و زنگوله‌ها در میان اینها دور تا دور .از انار کوچک طلایی زنگوله، و گل بر روی لبه جامه زیرین دور تا دور .و هارون هنگام خدمت کردن، صدای او شنیده خواهد شد، هنگام وارد شدن به مقدس پیش خداوند، و هنگام بیرون رفتن، تا نمیرد .و تو یک صفحه طلای خالص خواهی ساخت و روی آن مانند حکاکی مهر خواهی کرد :تقدیس خداوند و آن را بر

روی نخ آبی تابیده شده قرار خواهی داد و بر روی عمامه خواهد بود، در جلوی عمامه خواهد بود .و بر پیشانی هارون خواهد بود و هارون گناهان چیزهای مقدس را برخواهد داشت، هر چه که پسران اسرائیل تقدیس کنند از تمام هدایای مقدس آنها و بر پیشانی هارون پیوسته خواهد بود، مقبول برای آنها در حضور خداوند .و گل‌های لباس‌ها از کتان نازک، و عمامه کتانی خواهی ساخت، و کمربند خواهی ساخت، کار گلدوزی .و برای پسران هارون پیراهن‌ها و کمربندها خواهی ساخت، و عمامه‌ها برای آنها برای عزت و شکوه خواهی ساخت و تو آنها را بر هارون برادرت و پسرانش با او خواهی پوشاند، و تو آنها را مسح خواهی کرد، و تو دستهای آنها را پر خواهی کرد، و تو آنها را تقدیس خواهی کرد، تا آنها برای من کاهنی کنند .و برای آنها زیرجامه های کتانی خواهی ساخت تا برهنگی پوست آنها را بپوشانند، از کمر تا رانها خواهد بود .و هارون آنها را خواهد داشت و پسران او، هرگاه وارد خیمه شهادت شوند، یا هرگاه نزدیک شوند تا به قربانگاه مقدس خدمت کنند، و گناه را به خودشان نخواهند آورد، تا نمیرند، قانون جاودانی برای او و برای نسل او با او.

۹۲

و اینها چیزهایی است که تو برای آنها انجام خواهی داد، تو آنها را تقدیس خواهی کرد تا برای من کاهنی کنند، و تو یک گوساله جوان از گاوها و دو قوچ بی عیب و نانهای فطیر مخلوط شده با روغن و کیکهای فطیر مسح شده با روغن خواهی گرفت، آنها را از آرد نرم گندم خواهی ساخت .و تو آنها را روی یک سبد خواهی گذاشت و آنها را همراه سبد خواهی آورد و گوساله و دو قوچ را .و هارون و پسرانش را نزدیک خواهی آورد به درهای خیمه شهادت، و آنها را با آب خواهی شست .و جامه‌ها را گرفته، هارون برادرت را با پیراهن بلند و شانه‌پوش و سینه‌پوش خواهی پوشاند؛ و سینه‌پوش را به شانه‌پوش برای

او خواهی پیوست .و عمامه را بر سر او خواهی گذاشت و صفحه مقدس را بر عمامه خواهی گذاشت و تو روغن تدهین را خواهی گرفت و آن را بر سر او خواهی ریخت و او را مسح خواهی کرد .و پسران او را نزدیک خواهی آورد و آنها را جامه‌ها خواهی پوشاند . و تو آنها را با کمربندها خواهی بست و دستارها را بر آنها خواهی گذاشت و کاهنی برای من تا ابد برای آنها خواهد بود و تو دستهای هارون و دستهای پسران او را تقدیس خواهی کرد و گوساله را نزدیک خواهی آورد به درهای خیمه شهادت، و هارون و پسران او دستهای خود را بر سر گوساله خواهند گذاشت، پیش خداوند، کنار درهای خیمه شهادت .و گوساله را در حضور خداوند، در کنار درهای خیمه شهادت ذبح خواهی کرد .و از خون گوساله جوان خواهی گرفت و با انگشت خود بر شاخ‌های قربانگاه خواهی نهاد و باقیمانده تمام خون را در کنار پایه قربانگاه خواهی ریخت و تمام چربی که روی شکم است و لوب کبد و دو کلیه و چربی که روی آنها است را خواهی گرفت و بر قربانگاه خواهی گذاشت گوشت گوساله و پوست و فضولات را با آتش بیرون از اردوگاه خواهی سوزاند، زیرا گناه است .و قوچ یکی را خواهی گرفت و هارون و پسران او دستهایشان را بر سر قوچ خواهند گذاشت .و او را سر خواهی برید و خون را گرفته به دور قربانگاه خواهی ریخت .و قوچ را بر اساس اندام‌هایش تکه تکه خواهی کرد و احشا و پاها را با آب خواهی شست و آنها را با سر روی تکه‌ها خواهی گذاشت و تو تمام قوچ را بر مذبح تقدیم خواهی کرد، قربانی سوختنی برای خداوند به بوی خوشبو؛ بخور برای خداوند است .و تو قوچ دوم را خواهی گرفت، و هارون و پسرانش دستهایشان را بر سر قوچ خواهند گذاشت .و او را سلاخی خواهی کرد و از خون او خواهی گرفت و بر نرمه گوش راست هارون خواهی گذاشت و بر نوک دست راست و بر نوک پای راست و بر نرمه های گوش های راست پسران او و بر نوک های دست های راست آنها و بر نوک های پاهای راست آنها .و خواهی گرفت از خون قربانگاه و از روغن تدهین، و خواهی پاشید بر هارون و بر لباس او، و بر پسران او و بر

لباس‌های پسران او با او، و تقدیس خواهد شد خودش و لباس او، و پسران او و لباس‌های پسران او با او .اما خون قوچ را خواهی ریخت به دور قربانگاه .و از قوچ چربی او را خواهی گرفت و چربی پوشاننده شکم را و لوب جگر را و دو کلیه را و چربی روی آنها را و بازوی راست را، زیرا این تکمیل است .و یک نان از روغن، و یک نان تخت از سبد نان‌های فطیر که در حضور خداوند گذاشته شده‌اند .و همه چیزها را بر دستهای هارون و بر دستهای پسرانش خواهی گذاشت و آنها را به عنوان هدیه جدا شده در برابر خداوند تقدیم خواهی کرد .و آنها را از دستهای آنها خواهی گرفت و بر مذبح قربانی سوختنی کامل به بوی خوشبویی در پیش خداوند تقدیم خواهی کرد، هدیه ای است برای خداوند .و سینه را از قوچ تکمیل که از آن هارون است خواهی گرفت و آن را به عنوان قسمت جدا شده در برابر خداوند جدا خواهی کرد و آن برای تو به عنوان سهم خواهد بود و تو سینه‌ای را که قسمت جدا شده است تقدیس خواهی کرد، و بازوی هدیه را که جدا شده است و برداشته شده است از قوچ تکمیل از هارون و از پسران او .و این برای هارون و پسران او قانون جاودانی از پسران اسرائیل خواهد بود، زیرا این بخش جدا شده است و هدیه ای از پسران اسرائیل از قربانی های سلامتی پسران اسرائیل خواهد بود، هدیه ای برای خداوند و لباس مقدس که از هارون است، بعد از او برای پسران او خواهد بود، تا در آنها مسح شوند و دستان آنها تقدیس شود هفت روز کاهنی که به جای او از پسران او باشد آنها را خواهد پوشید، کسی که وارد خیمه شهادت خواهد شد تا در مکان‌های مقدس خدمت کند . و قوچ تقدیس را خواهی گرفت و گوشت‌ها را در جای مقدس خواهی پخت .و هارون و پسران او گوشت قوچ و نان‌هایی را که در سبد هستند، نزد درهای خیمه شهادت خواهند خورد آنها آنها را خواهند خورد در چیزهایی که در آنها تقدیس شدند تا دستهای خود را تکمیل کنند و خود را تقدیس کنند، و بیگانه از آنها نخواهد خورد، زیرا مقدس هستند .اگر از گوشت‌های قربانی تکمیل و نان‌ها تا صبح باقی بماند، باقیمانده‌ها را با آتش خواهی

سوزاند؛ خورده نخواهد شد؛ زیرا مقدس است .و تو به هارون و پسران او اینطور خواهی کرد طبق همه چیزهایی که من به تو فرمان دادم هفت روز دستهای آنها را تقدیس خواهی کرد و گوساله گناه را در روز پاکسازی خواهی ساخت و قربانگاه را هنگام تقدیس کردن آن پاک خواهی کرد و آن را مسح خواهی کرد تا آن را تقدیس کنی هفت روز قربانگاه را پاک خواهی کرد و آن را تقدیس خواهی کرد، و قربانگاه قدوس اقداس خواهد بود، هر کسی که قربانگاه را لمس کند تقدیس خواهد شد .و اینها چیزهایی است که تو بر قربانگاه خواهی کرد :برههای یک ساله بیعیب، دو تا در روز، بر قربانگاه به طور پیوسته، قربانی پیوسته .بره اول را در صبح انجام خواهی داد، و بره دوم را در عصر انجام خواهی داد .و یک دهم آرد نرم مخلوط شده با روغن کوبیده شده، یک چهارم هین، و هدیه نوشیدنی یک چهارم هین از شراب برای یک بره و بره دوم را در شام انجام خواهی داد، مطابق قربانی صبح و مطابق هدیه نوشیدنی آن، انجام خواهی داد برای بوی خوشبو، هدیه برای خداوند، قربانی دائمی برای نسلهای شما، بر درهای خیمه شهادت پیش روی خداوند، در جایی که خودم را به تو شناخته خواهم کرد از آنجا تا که به تو سخن بگویم .و آنجا خودم را برای پسران اسرائیل تعیین خواهم کرد و در جلال خودم تقدیس خواهم شد و من خیمه شهادت را تقدیس خواهم کرد و قربانگاه را، و هارون و پسران او را تقدیس خواهم کرد تا برای من کاهنی کنند .و من در میان پسران اسرائیل خوانده خواهم شد و من خدای آنها خواهم بود .و آنها خواهند دانست که من خداوند خدای آنها هستم، همان که آنها را از سرزمین مصر بیرون آوردم، تا بر آنها خوانده شوم و خدای آنها باشم.

۰۳

و تو قربانگاه بخور را از چوب فاسد نشدنی بساز و آن را خواهی ساخت، یک ذراع طولش

و یک ذراع عرضش، چهارگوش خواهد بود، و دو ذراع بلندیش، شاخهایش از خودش خواهد بود .و تو با طلای خالص شبکه آن را و دیوارهای آن را دور و شاخهای آن را روکش خواهی کرد و برای آن تاج پیچیده طلایی دور خواهی ساخت و دو حلقه طلایی خالص خواهی ساخت زیر تاج تابیده شده آن، در دو طرف آن خواهی ساخت بر دو پهلو؛ و قلاب‌هایی برای میله‌ها خواهند بود، تا آن را با آنها بلند کنی .و میله‌هایی از چوب گندیده نشدنی خواهی ساخت و آنها را با طلا روکش خواهی کرد و آن را مقابل پرده‌ای که بر صندوق شهادت‌ها است خواهی گذاشت، جایی که در آنجا خود را به تو خواهم شناساند . و هارون بخور مرکب نازک را بر روی آن خواهد سوزاند، هر صبح، هنگامی که چراغ‌ها را آماده می‌کند، بخور بر روی آن خواهد سوزاند .و هنگامی که هارون چراغ‌ها را دیر وقت روشن کند، بخور بر آن خواهد سوزاند .بخور دائمی، پیوسته در برابر خداوند، برای نسل‌های ایشان و بخور دیگری بر آن تقدیم نخواهد شد، هدیه، قربانی، و نوشیدنی بر آن نخواهی ریخت .و هارون بر روی آن کفاره خواهد کرد، بر روی شاخهای آن، یکبار در سال . از خون پاکسازی، آن را پاک خواهد کرد برای نسلهای آنها .مقدس مقدسات است برای خداوند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، اگر تو سرشماری پسران اسرائیل را در بازرسی آنها انجام دهی، هر یک فدیه جان خود را به خداوند بدهد، و در میان آنها سقوطی در بازرسی آنها نخواهد بود .و این است آنچه که کسانی که از بازرسی عبور می‌کنند خواهند داد :نیم دو درهم که بر اساس دو درهم مقدس است، بیست اوبول دو درهم، و نیم دو درهم هدیه به خداوند .هر کسی که از بیست ساله و بالاتر وارد بازرسی می‌شود، هدیه را به خداوند خواهد داد .ثروتمند اضافه نخواهد کرد، و فقیر کم نخواهد کرد از نصف دو درهم در دادن کمک به خداوند، برای کفاره کردن درباره جان‌های شما .و تو نقره کمک‌ها را از پسران اسرائیل خواهی گرفت، و آن را به کار خیمه شهادت خواهی داد؛ و برای پسران اسرائیل یادگاری پیش خداوند خواهد بود، برای کفاره کردن درباره جان‌های

شما .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :حوضی از برنز بساز و پایه‌ای برای آن از برنز، تا شستشو کنند .و آن را بین خیمه شهادت و بین قربانگاه قرار خواهی داد و آب در آن خواهی ریخت .و هارون و پسرانش از آن دست‌ها و پاهایشان را با آب خواهند شست .هر وقت آنها وارد خیمه شهادت می‌شوند، با آب خواهند شست، و نخواهند مرد، هر وقت آنها به قربانگاه نزدیک می‌شوند تا خدمت کنند و قربانی‌های سوختنی کامل را به خداوند تقدیم کنند .آنها دستها و پاها را با آب خواهند شست، هرگاه وارد خیمه شهادت شوند، با آب خواهند شست تا نمیرند؛ و این برای آنها قانون ابدی خواهد بود، برای او و برای نسلهای او بعد از او .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، و تو ادویه‌ها را بگیر، گل مر برگزیده پانصد شکل، و دارچین خوشبو نصف این مقدار دویست و پنجاه، و نی خوشبو دویست و پنجاه، و زنبق پانصد شکل مقدس، و روغن از زیتون یک هین .و تو آن را روغن مسح مقدس خواهی ساخت، عطر عطرسازی شده با هنر عطرساز؛ روغن مسح مقدس خواهد بود .و تو با آن مسح خواهی کرد خیمه شهادت را و صندوق خیمه شهادت را و تمام ظروف آن را و چراغدان را و تمام ظروف آن را و قربانگاه بخور را و قربانگاه قربانی‌های سوختنی را و تمام ظروف آن را و میز را و تمام ظروف آن را و حوض را و آنها را تقدیس خواهی کرد و آن مقدس‌ترین چیزها خواهد بود، هر کسی که آنها را لمس کند مقدس خواهد شد .و هارون و پسران او را مسح خواهی کرد و آنها را تقدیس خواهی کرد تا برای من کاهنی کنند .و به پسران اسرائیل سخن خواهی گفت و خواهی گفت :این روغن مسح مقدس برای شما در نسل‌های شما خواهد بود .بر گوشت انسان مالیده نخواهد شد؛ و طبق این ترکیب، برای خودتان مانند آن نخواهید ساخت .مقدس است، و تقدیس برای شما خواهد بود .هر کس که همچنین انجام دهد، و هر کس که از آن به بیگانه‌ای بدهد، از قوم خودش کاملاً نابود خواهد شد .و خداوند به موسی گفت، برای خودت ادویه‌ها بگیر :میر، ناخن، گلبانوم شیرین و کندر شفاف؛ برابر با برابر خواهد بود .و آنها در آن بخور عطرآمیز

خواهند ساخت، کار عطرساز، مخلوط شده، پاک، کاری مقدس و از اینها نرم خواهی کوبید، و آن را در مقابل شهادت‌ها در خیمه شهادت خواهی گذاشت، جایی که از آنجا خود را به تو خواهم شناساند؛ قدس‌الاقداس برای شما بخور خواهد بود .طبق این ترکیب شما برای خودتان نخواهید ساخت؛ برای شما مقدس خواهد بود برای خداوند؛ هر کس که به همین طریق بسازد تا که آن را بو کند، از قوم خودش نابود خواهد شد.

۱۳

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، اینک من بصلئیل پسر اوری پسر حور را از قبیله یهودا به نام خوانده‌ام و من او را پر کردم از روح الهی حکمت و فهم و دانش، در هر کاری اندیشیدن، و طراحی کردن، کار کردن با طلا، و نقره، و برنز، و یاقوت کبود، و ارغوان، و قرمز ریسیده شده، و سنگ تراشی، و در کارهای نجاری چوب، کار کردن بر طبق همه کارها .و من او را دادم و الیاب پسر اخیسامک از قبیله دان، و به هر دل فهمیده‌ای فهم داده‌ام، و آنها همه چیزهایی را که به تو فرمان دادم خواهند ساخت :خیمه شهادت و صندوق عهد و تخت رحمت که بر روی آن است و تجهیزات خیمه و قربانگاه‌ها و میز و همه ظروف آن و چراغدان پاک و همه ظروف آن و حوض و پایه آن و جامه‌های خدمتی هارون و جامه‌های پسران او برای کاهنی کردن برای من و روغن مسح و بخور ترکیبی مقدس، بر طبق همه چیزهایی که من به تو فرمان دادم، آنها خواهند ساخت .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، و تو به پسران اسرائیل فرمان بده و بگو، ببینید و سبت‌های مرا نگه خواهید داشت، این نشانه‌ای است بین من و شما برای نسل‌های شما، تا بدانید که من خداوندی هستم که شما را تقدیس می‌کنم .و شما سبت‌ها را نگه خواهید داشت، زیرا این برای خداوند برای شما مقدس است؛ کسی که آن را بی‌حرمتی کند، به مرگ کشته خواهد

شد؛ هر کس که در آن کاری انجام دهد، آن روح از میان قوم خود نابود خواهد شد .شش روز کارها انجام خواهی داد، اما در روز هفتم سبت، استراحت مقدس برای خداوند است؛ هر کسی که کاری انجام دهد در روز هفتم به قتل رسانده خواهد شد .و پسران اسرائیل سبت‌ها را نگه خواهند داشت، تا آنها را در نسل‌هایشان انجام دهند .عهد جاودانی بین من و پسران اسرائیل، نشانه‌ای است جاودانی بین من و آنها، زیرا خداوند در شش روز آسمان و زمین را ساخت، و در روز هفتم توقف کرد و آرامید .و وقتی که از صحبت کردن با او در کوه سینا متوقف شد، دو لوح شهادت، لوح های سنگی که با انگشت خدا نوشته شده بودند، به موسی داد.

۲۳

و مردم دیدند که موسی در پایین آمدن از کوه تاخیر کرده است، مردم بر هارون جمع شدند، و به او گفتند برخیز، و برای ما خدایانی بساز که پیش از ما خواهند رفت، زیرا موسی این مرد که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم چه بر او آمده است .و هارون به آنها گفت :گوشواره‌های طلایی را که در گوش‌های زنان و دختران شما هستند بردارید و نزد من بیاورید .و تمام مردم گوشواره‌های طلایی را که در گوش‌هایشان بود درآوردند و نزد هارون آوردند .و از دست آنها دریافت کرد و آن را با قلم شکل داد و آن را به صورت گوساله ریخته شده ساخت و گفت :اینها خدایان تو هستند ای اسرائیل، همانهایی که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند .و هارون دید و قربانگاه را در مقابل آن ساخت و هارون اعلام کرد و گفت فردا جشن خداوند است و صبح زود روز بعد برخاست، قربانی‌های سوختنی کامل را تقدیم کرد و قربانی سلامتی را نزدیک آورد، و مردم نشستند تا بخورند و بنوشند، و برخاستند تا بازی کنند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :برو

با سرعت، از اینجا پایین برو، زیرا مردم تو که از سرزمین مصر بیرون آوردی بی‌قانونی کرده‌اند .آنها به سرعت از راهی که به آنها دستور دادم منحرف شدند، برای خودشان گوساله ساختند و به او سجده کردند و برای او قربانی کردند و گفتند :اینها خدایان تو هستند ای اسرائیل که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند .و حالا به من اجازه بده، و خشمگین شده با غضب بر آنها، آنها را نابود خواهم کرد؛ و تو را به ملت بزرگی تبدیل خواهم کرد .و موسی در حضور خداوند خدا التماس کرد و گفت، چرا خداوندا، با خشم و غضب به سوی قوم خودت که آنها را از سرزمین مصر بیرون آوردی در قدرت بزرگ و در بازوی بلند خودت مبادا که مصریان بگویند با شرارت آنها را بیرون آورد تا در کوهها بکشدشان و آنها را از روی زمین نابود کند .از خشم و غضب خود دست بردار و نسبت به شرارت قوم خود مهربان شو، ابراهیم و اسحاق و یعقوب خدمتکاران خود را به یاد بیاور که به آنها به خودت سوگند خوردی و به آنها سخن گفتی و گفتی، نسل شما را مانند ستارگان آسمان به فراوانی زیاد خواهم کرد و تمام این سرزمین را که گفتی به آنها خواهم داد و آن را برای همیشه به تصرف خواهند داشت .و خداوند راضی شد که قوم خود را حفظ کند .و موسی برگشت و از کوه پایین آمد، و دو لوح شهادت در دستان او بود، لوح‌های سنگی که از هر دو طرف آنها نوشته شده بود، از این سو و از آن سو نوشته شده بودند، و لوح‌ها کار خدا بودند، و نوشته، نوشته خدا بود که در لوح‌ها حک شده بود .و یوشع با شنیدن صدای مردم که فریاد می‌زدند، به موسی گفت، صدای جنگ در اردوگاه است .و می‌گوید این صدای کسانی که با قدرت آواز می‌خوانند نیست، و نه صدای کسانی که آواز شکست می‌خوانند، بلکه من صدای کسانی که آواز شراب می‌خوانند می‌شنوم .و وقتی که به اردوگاه نزدیک شد، گوساله و رقص‌ها را دید و موسی خشمگین شده با غضب دو لوح را از دستان خود انداخت و آنها را زیر کوه شکست و گوساله‌ای را که آنها ساخته بودند گرفت، آن را در آتش سوزاند و آن را ریز خرد کرد و آن را روی آب پاشید و آن را به

پسران اسرائیل نوشاند و موسی به هارون گفت، این مردم چه کاری به تو کردند که تو گناه بزرگی بر آنها آوردی؟ و هارون به موسی گفت، خشمگین نباش، ای آقا؛ زیرا تو تکانه این مردم را می‌دانی .چون به من می‌گویند، برای ما خدایانی بساز که جلوی ما خواهند رفت؛ زیرا موسی، این مرد که ما را از مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم چه بر او رفته است .و به آنها گفتم، اگر کسی طلا دارد، بردارید؛ و به من دادند؛ و در آتش انداختم؛ و این گوساله بیرون آمد .و موسی دید که مردم پراکنده شده‌اند، زیرا هارون آنها را پراکنده کرده بود و باعث خنده دشمنانشان شده بود .و موسی بر دروازه اردوگاه ایستاد و گفت :کی به سوی خداوند است؟ بگذار او پیش من بیاید .پس همه پسران لاوی نزد او جمع شدند و او به آنها می‌گوید، خداوند خدای اسرائیل این چیزها را می‌گوید :هر کس شمشیر خود را بر ران خود بگذارد، و از دروازه به دروازه از طریق اردوگاه بگذرید و برگردید، و هر کس برادر خود را بکشد، و هر کس همسایه خود را، و هر کس نزدیکترین خود را و پسران لاوی همانطور که موسی به آنها گفته بود عمل کردند و در آن روز سه هزار مرد از قوم کشته شدند و موسی به آنها گفت، شما امروز دستهای خود را برای خداوند پر کردید، هر یک در پسرش یا در برادرش، تا برکتی بر شما داده شود .و پس از فردا چنین شد که موسی به مردم گفت، شما گناه بزرگی مرتکب شده‌اید، و اکنون نزد خدا بالا خواهم رفت تا برای گناه شما کفاره بدهم .موسی به سوی خداوند بازگشت و گفت، التماس می‌کنم، خداوندا، این قوم گناه بزرگی مرتکب شده است و برای خودشان خدایان طلایی ساخته‌اند .و حالا اگر واقعا گناه آنها را ببخشی، ببخش؛ اما اگر نه، مرا از کتابی که نوشته‌ای پاک کن .و خداوند به موسی گفت، اگر کسی در برابر من گناه کرده است، او را از کتاب من محو خواهم کرد . اما اکنون برو، پایین بیا، و این مردم را به آن مکانی که به تو گفتم هدایت کن؛ ببین پیک من پیش روی تو خواهد رفت؛ اما در روزی که بازدید کنم، گناه آنها را بر آنها خواهم آورد و خداوند مردم را به خاطر ساختن گوساله ای که هارون ساخته بود زد.

۳۳

و خداوند به موسی گفت، پیش برو، از اینجا بالا برو تو و قوم تو، که آنها را از سرزمین مصر بیرون آوردی، به سرزمین که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خوردم و گفتم، به نسل شما آن را خواهم داد .و من فرستاده ام را پیش از روی تو خواهم فرستاد، و او اموری و حتی و فرزی و جرجاشی و حوی و یبوسی و کنعانی را بیرون خواهد کرد .و تو را به سرزمینی که شیر و عسل جاری است وارد خواهم کرد، زیرا من با تو همراه بالا نخواهم رفت، به خاطر اینکه تو قومی سخت گردن هستی، تا تو را در راه نابود نکنم .و مردم وقتی این سخن بد را شنیدند، با لباس‌های عزا سوگواری کردند .و خداوند به پسران اسرائیل گفت، شما قومی سخت گردن هستید، ببینید، مبادا ضربه دیگری من بر شما بیاورم و شما را نابود کنم، حالا پس جامه های شکوه خود را و زینت را بردارید و به تو نشان خواهم داد آنچه را که به تو خواهم کرد .و پسران اسرائیل زیور خود و لباس خود را از کوه حوریب درآوردند .و موسی چادر خود را برداشت و آن را بیرون از اردوگاه، دور از اردوگاه برپا کرد؛ و آن چادر شهادت نامیده شد؛ و چنین شد که هر کسی که خداوند را می‌جست به چادری که بیرون از اردوگاه بود بیرون می‌رفت .وقتی که موسی وارد خیمه‌ای بیرون از اردوگاه می‌شد، تمام مردم ایستاده بودند و تماشا می‌کردند، هر کدام کنار در خیمه خودش، و آنها به موسی در حال رفتن دقت می‌کردند تا زمانی که او وارد خیمه شد .همینطور که موسی وارد خیمه شد، ستون ابر پایین آمد و بر در خیمه ایستاد و با موسی سخن گفت .و همه مردم ستون ابر را دیدند که بر در خیمه ایستاده بود، و همه مردم ایستادند و سجده کردند، هر یک از در خیمه خودش .و خداوند با موسی صحبت کرد، روبرو به روبرو، همانطور که کسی با دوست خودش صحبت می‌کند، و او به اردوگاه برمی‌گشت، اما خدمتکار یوشع پسر نون جوان از خیمه بیرون نمی‌رفت .و موسی به

خداوند گفت، اینک تو به من می‌گویی، این قوم را بالا ببر، اما تو به من آشکار نکرده‌ای که چه کسی را با من خواهی فرستاد؛ اما تو به من گفتی، من تو را از میان همه می‌شناسم، و لطف داری نزد من .اگر پس من لطف پیش تو یافته‌ام، خودت را به من آشکار کن؛ تا به وضوح تو را ببینم، تا باشم که لطف پیش تو یافته‌ام، و تا بدانم که این ملت بزرگ، قوم تو است .و می‌گوید :خودم پیش روی تو خواهم رفت و تو را آرام خواهم داد .و به او گفت، اگر خودت همراه ما نیایی، مرا از اینجا بالا مبر .و چطور واقعا معلوم خواهد شد که من و قوم تو لطف پیدا کرده‌ایم نزد تو، مگر اینکه تو با ما همراه شوی؟ و من و مردم تو در میان تمام ملت‌هایی که بر روی زمین هستند جلال داده خواهیم شد .و خداوند به موسی گفت : این سخنی را که تو گفته‌ای انجام خواهم داد؛ زیرا تو در پیشگاه من لطف یافته‌ای، و من تو را از میان همه می‌شناسم .و می‌گوید، خودت را به من نشان بده .و گفت، من جلوتر از تو با جلال من عبور خواهم کرد، و به نام من، خداوند، در مقابل تو ندا خواهم کرد؛ و رحم خواهم کرد بر هر که رحم کنم، و ترحم خواهم کرد بر هر که ترحم کنم .و گفت، تو نمی‌توانی چهره مرا ببینی، زیرا هیچ انسانی نمی‌تواند چهره مرا ببیند و زنده بماند .و خداوند گفت :اینک جایی نزد من است، تو بر روی صخره خواهی ایستاد .هنگامی که جلال من بگذرد، تو را در شکاف صخره خواهم گذاشت و با دست خود تو را خواهم پوشاند تا زمانی که بگذرم .و من دستم را برخواهم داشت و آنگاه تو پشت مرا خواهی دید، اما چهره‌ام به تو دیده نخواهد شد.

۴۳

و خداوند به موسی گفت برای خودت دو لوح سنگی بتراش، درست مثل اولی‌ها، و به سوی من به کوه بالا بیا، و من بر روی لوح‌ها کلماتی را که در لوح‌های اولی بود که تو آنها

را شکستی خواهم نوشت .و صبح آماده شو، و بر کوه سینا بالا خواهی رفت، و آنجا بر قله کوه برای من خواهی ایستاد .و هیچ کس با تو بالا نرود و در تمام کوه دیده نشود و گوسفندان و گاوان نزدیک آن کوه نچرند و او دو لوح سنگی را تراشید، درست مثل لوح‌های اول، و موسی صبح زود برخاست و به کوه سینا بالا رفت، همان‌طور که خداوند به او فرمان داده بود، و موسی آن دو لوح سنگی را برداشت .و خداوند در ابر فرود آمد و در آنجا کنار او ایستاد و به نام خداوند ندا کرد و خداوند از پیش روی او گذشت و خداوند خدا ندا کرد دلسوز و مهربان، بردبار و فراوان در رحمت و راستین، و عدالت را نگه دارنده و رحمت را به هزاران، برداشتن بی قانونی ها و بی عدالتی ها و گناهان، و پاک نخواهد کرد مقصر را، آوردن بی قانونی های پدران بر فرزندان و بر فرزندان فرزندان بر نسل سوم و چهارم .و موسی شتاب کرده، خم شده بر روی زمین سجده کرد و گفت :اگر لطف یافته ام در پیش تو، بگذار خداوند من با ما برود، زیرا قوم سخت گردن است، و تو گناهان ما و بی قانونی های ما را خواهی برداشت، و ما از آن تو خواهیم بود .و خداوند به موسی گفت :ببین، من برای تو عهدی می‌گذارم پیش روی تمام قوم تو، کارهای باشکوهی انجام خواهم داد که در تمام زمین و در هیچ ملتی نشده است، و تمام قوم که تو در میان آنها هستی کارهای خداوند را خواهند دید، زیرا که شگفت‌انگیز است آنچه من برای تو انجام خواهم داد .توجه کن تو به همه چیزهایی که من به تو فرمان می‌دهم؛ اینک من پیش روی شما اموری‌ها و کنعانی‌ها و فرزی‌ها و حتی‌ها و حوی‌ها و جرجاشی‌ها و یبوسی‌ها را بیرون می‌کنم .مراقب خودت باش، هرگز با ساکنان زمینی که وارد آن می‌شوی عهد مبند، مبادا برای شما سنگ لغزش شود .قربانگاه‌های آنها را خواهید ویران کرد، و ستون‌های آنها را خواهید شکست، و بیشه‌زارهای آنها را خواهید برید، و تندیس‌های خدایان آنها را در آتش خواهید سوزاند .شما به خدایان دیگر سجده نخواهید کرد، زیرا خداوند خدا، نام غیرتمند، خدای غیرتمند است هرگز با ساکنان آن سرزمین پیمان مگذار، مبادا آنها خود را

به دنبال خدایان خودشان فاسد کنند و به خدایان خودشان قربانی کنند و تو را دعوت کنند و تو از قربانی‌های آنها بخوری و از دختران آنها برای پسران خودت بگیری و از دختران خودت به پسران آنها بدهی و دختران تو خود را به دنبال خدایان آنها فاسد کنند و پسران تو خود را به دنبال خدایان آنها فاسد کنند .و خدایان ریخته شده را برای خودت نخواهی ساخت .و جشن نان‌های بی‌خمیر را نگه خواهی داشت؛ هفت روز نان بی‌خمیر خواهی خورد، همان‌طور که به تو فرمان داده‌ام، در زمان ماه نو، زیرا در ماه نو از مصر بیرون آمدی .هر چیزی که رحم را باز می‌کند، نرها مال من هستند، هر نخست‌زاده گوساله و نخست‌زاده گوسفند .و نخست‌زاده حیوان بارکش را با گوسفند بازخرید خواهی کرد، و اگر آن را بازخرید نکنی، قیمت خواهی داد .هر نخست‌زاده‌ای از پسران خود را بازخرید خواهی کرد، پیش روی من دست خالی ظاهر نخواهی شد .شش روز کار خواهی کرد، اما در روز هفتم استراحت خواهی کرد؛ در کاشت و در درو استراحت است .و جشن هفته‌ها را برای من برگزار خواهی کرد، در آغاز درو گندم، و جشن جمع‌آوری را در میانه سال .سه بار در سال، هر مرد تو در حضور خداوند، خدای اسرائیل ظاهر خواهد شد .زمانی که من ملت‌ها را از پیش روی تو بیرون خواهم انداخت و مرزهای تو را وسیع خواهم کرد، هیچ کس به زمین تو طمع نخواهد کرد، وقتی که تو بالا بروی تا پیش روی خداوند خدای تو دیده شوی، سه بار در سال .نباید خون قربانی‌های من را همراه با خمیر ترش ذبح کنی و قربانی‌های عید پسح تا صبح باقی نخواهد ماند .نخستین محصولات زمین خود را در خانه خداوند خدای خود خواهی گذاشت؛ بره را در شیر مادرش نخواهی پخت .و خداوند به موسی گفت، این سخنان را برای خودت بنویس؛ زیرا بر اساس این سخنان من با تو عهد گذاشته‌ام و با اسرائیل .و موسی آنجا در برابر خداوند چهل روز و چهل شب بود، نان نخورد و آب ننوشید، و بر لوح‌ها این کلمات عهد، ده کلمه را نوشت .همانطور که موسی از کوه پایین می‌آمد و دو لوح بر دستان موسی بود، هنگام پایین آمدن او از کوه، موسی

نمی‌دانست که ظاهر رنگ چهره‌اش در هنگام صحبت کردن او با او جلال یافته است .و هارون و تمام بزرگان اسرائیل موسی را دیدند و ظاهر رنگ صورت او پرجلال بود و آنها از نزدیک شدن به او ترسیدند .و موسی آنها را صدا زد، و هارون و همه رهبران جماعت به سوی او برگشتند؛ و موسی با آنها صحبت کرد .و بعد از این چیزها، همه پسران اسرائیل به سوی او نزدیک شدند .و او به آنها همه چیزهایی را فرمان داد که خداوند در کوه سینا به او فرمان داده بود .و وقتی از صحبت کردن با آنها متوقف شد، پوششی بر صورت خود قرار داد .وقتی موسی وارد می‌شد تا در حضور خداوند با او صحبت کند، پوشش برداشته می‌شد تا زمان بیرون رفتن، و بیرون رفته با همه پسران اسرائیل صحبت می‌کرد از هر چه که خداوند به او فرمان داده بود .و پسران اسرائیل چهره موسی را دیدند که جلال یافته بود و موسی پوششی بر چهره خود گذاشت تا زمانی که وارد شود تا با او سخن بگوید

۵۳

و موسی تمام جماعت پسران اسرائیل را جمع کرد و گفت :اینها کلماتی هستند که خداوند گفت آنها را انجام دهید .شش روز کار خواهی کرد، اما روز هفتم استراحت است، مقدس است، سبت است، استراحت برای خداوند است .هر کسی که در آن کار کند، باید بمیرد . شما در هیچ یک از خانه‌هایتان در روز سبت آتش روشن نخواهید کرد، من خداوند هستم و موسی به تمام جماعت پسران اسرائیل گفت و گفت :این کلمه است که خداوند فرمان داد و گفت :از میان خودتان هدیه ای برای خداوند بگیرید، هر کسی که در دل مایل است، نوبرها را برای خداوند بیاورند :طلا، نقره، برنز، یاقوت کبود، ارغوان، قرمز دوتایی رشته شده، و کتان نازک ریسیده شده، و موهای بزی، و پوستهای قوچهای رنگ شده قرمز، و پوستهای آبی، و چوبهای فاسد نشدنی، و سنگهای عقیق، و سنگها برای حکاکی برای ایفود

و ردای بلند .و هر کسی که در دل حکیم است در میان شما، بیاید و همه چیزهایی را که خداوند فرمان داده کار کند :خیمه، و پرده‌ها، و پوشش‌ها، و پرده‌ها، و میله‌ها، و ستون‌ها، و صندوق شهادت، و چوب‌های حمل آن، و تخت رحمت آن، و پرده، و میز و همه ظروف آن، و چراغدان نور و همه ظروف آن، و قربانگاه و همه ظروف آن، و جامه‌های مقدس هارون کاهن، و جامه‌هایی که در آنها خدمت خواهند کرد، و پیراهن‌ها برای پسران هارون از کهانت، و روغن مسح، و بخور ترکیبی .و تمام جماعت پسران اسرائیل از نزد موسی بیرون رفتند .و هر کسی آنچه را که قلبشان حمل کرد آوردند، و هر چه به نفسشان خوب به نظر رسید، هدیه آوردند .و هدیه به خداوند آوردند برای همه کارهای خیمه شهادت، و برای همه اثاثیه آن و برای همه لباسهای مقدس .و مردان از زنان آوردند، هر کسی که به ذهنش خوب آمد، مهرها و گوشواره‌ها و انگشترها و زیورهای مو و دستبندها، هر ظرف طلایی را آوردند .و همه کسانی که هدایای طلا برای خداوند آوردند، و هر کسی که نزد او کتان یافت شد، و پوست‌های آبی و پوست‌های قوچ‌های رنگ شده قرمز آوردند .و هر کسی که هدیه‌ای برمی‌داشت، نقره و برنز آوردند، هدایا برای خداوند؛ و کسانی که نزدشان چوب‌های فاسد نشدنی یافت شد؛ و برای همه کارهای آماده‌سازی آوردند .و هر زن که در ذهن حکیم بود با دست‌هایش می‌ریسید، چیزهای ریسیده شده را آوردند :آبی و ارغوانی و قرمز و کتان نازک .و همه زنان که به ذهن آنها در حکمت خوب به نظر رسید، موهای بزی را ریسیدند .و رهبران سنگ‌های زمرد و سنگ‌های نصب را برای ایفود و سینه‌پوش و ادویه‌ها و برای روغن مسح و ترکیب بخور آوردند و هر مرد و زنی که دلشان آنها را به انجام دادن تمام کارهایی که خداوند از طریق موسی فرمان داده بود راغب کرد، پسران اسرائیل هدیه ای به خداوند آوردند .و موسی به پسران اسرائیل گفت :اینک خدا بصلئیل پسر اوری پسر حور را از قبیله یهودا به نام خوانده است، و او را پر کرده است از روح الهی حکمت و فهم و دانش همه چیز، برای طراحی کردن بر اساس همه کارهای صنعتگری، ساختن طلا و نقره

و برنز، و بریدن سنگ، و کار کردن چوب، و ساختن در هر کار حکمت .و در ذهن به او و به الیاب پسر اخیسامک از قبیله دان، توانایی پیشرفت دادن را داد .و آنها را از حکمت، فهم و ذهن پر کرد تا همه چیز را بفهمند، تا کارهای مقدس را انجام دهند، و بافته‌های گلدوزی شده را با ارغوانی و کتان نازک ببافند، تا هر کار صنعتگری متنوع را انجام دهند.

۶۳

و بصلئیل و الیاب و هر کسی که در ذهن حکیم بود، که به آنها حکمت و دانش در خودشان داده شد تا بفهمند که همه کارها را انجام دهند، طبق وظایف مقدس، طبق همه آنچه که خداوند فرمان داد، انجام دادند .و موسی بصلئیل و الیاب را صدا کرد، و همه کسانی را که حکمت داشتند، که خدا دانش را در قلب آنها داده بود، و همه کسانی را که داوطلبانه مایل بودند که به سوی کارها نزدیک شوند، تا آنها را تکمیل کنند .و آنها همه هدایایی را که پسران اسرائیل برای انجام دادن همه کارهای مقدس آورده بودند از موسی گرفتند و خودشان هنوز هدایای تقدیم شده را از کسانی که هر صبح می‌آوردند دریافت می‌کردند و همه حکیمان که کارهای مقدس را انجام می‌دادند آمدند، هر کدام طبق کار خودش که خودشان انجام می‌دادند .و به موسی گفت که مردم بیش از حد می‌آورند برای کارهایی که خداوند فرمان داده بود که انجام دهند .و موسی دستور داد و در اردوگاه اعلام کرد و گفت، مرد و زن دیگر برای نوبرهای مقدس کار نکنند، و مردم از تقدیم کردن باز داشته شدند .و کارها برای آنها کافی بود تا ساخت را انجام دهند و مقداری هم اضافه باقی ماند و هر خردمندی در میان کارگران، لباس‌های مقدس را که برای هارون کاهن بودند ساخت، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود و او ایفود را از طلا و نخ آبی و ارغوانی و قرمز ریسیده شده و کتان نازک تابیده شده ساخت، و ورقه های طلا را به شکل نخ های

باریک بریدند، طوری که با نخ آبی و ارغوانی و قرمز کاملا ریسیده شده و کتان نازک تابیده شده بافته شود، آن را به صورت کار بافته شده ساختند، سرشانه های متصل کننده از هر دو طرف، کار بافته شده که به یکدیگر درهم تنیده شده بود .از آن، آن را ساختند طبق ساخت آن، از طلا و آبی و ارغوانی و قرمز تابیده و کتان نازک تابیده، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد؛ و هر دو سنگ زمرد را ساختند که بسته شده و با طلا احاطه شده بودند، حک شده و کنده شده با حکاکی مهر از نامهای پسران اسرائیل؛ و آنها را بر شانه های ایفود گذاشت، سنگهای یادبود پسران اسرائیل، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد .و آنها سینه‌پوش را ساختند، کار بافته شده با تنوع مطابق با کار افود، از طلا، و آبی، و ارغوانی، و قرمز تابیده شده، و کتان نازک تابیده شده؛ چهارگوش دولا آنها سینه‌پوش را ساختند؛ یک وجب طولش، و یک وجب عرضش دولا .و پارچه‌ای با سنگ‌ها در چهار ردیف در آن بافته شد، ردیف سنگ‌ها :عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد، ردیف اول . و ردیف دوم :یاقوت قرمز و یاقوت کبود و یشم .و ردیف سوم :لیگوریون و عقیق و جمست .و ردیف چهارم :زبرجد و زمرد سبز و جزع که با طلا احاطه شده بودند و با طلا بسته شده بودند .و سنگها دوازده تا بودند از نامهای پسران اسرائیل، از نامهای آنها حک شده مثل مهرها، هر کدام با نام خودش برای دوازده قبیله .و آنها بر سینه‌پوش زنجیرهای در هم تنیده، کار بافته شده، از طلای خالص ساختند و آنها دو سپر کوچک طلایی و دو حلقه طلایی ساختند، و آن دو حلقه طلایی را بر هر دو گوشه سینه پوش قرار دادند و آنها زنجیرهای طلا را بر حلقه‌ها در هر دو طرف سینه‌پوش گذاشتند و دو زنجیر را در دو اتصال قرار دادند .و آنها را بر دو سپر کوچک گذاشتند و آنها را بر شانه های افود، روبرو، در مقابل گذاشتند .و آنها دو حلقه طلایی ساختند و آنها را بر دو گوشه بر لبه سینه‌پوش گذاشتند و بر لبه پشتی افود از داخل .و آنها دو حلقه طلایی ساختند و آنها را بر هر دو شانه افود از پایین آن گذاشتند، در جلو، در محل اتصال بالای کمربند بافته شده افود .و او

سینه‌پوش را از حلقه‌های روی آن به حلقه‌های افود محکم بست، که با نخ آبی نگه داشته شده بودند، در بافت افود به هم تنیده شده بودند، تا سینه‌پوش از افود شل نشود، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و آنها پیراهن زیرین را زیر ایفود ساختند، کار بافته شده، تمام آبی رنگ؛ و یقه پیراهن زیرین در وسط بافته شده و در هم تنیده بود، لبه ای دور یقه داشت که جدا نشدنی بود؛ و آنها بر لبه پایینی پیراهن زیرین از پایین مثل انار شکوفه کرده، انارهای کوچک ساختند، از آبی، و ارغوانی، و قرمز ریسیده شده، و کتان نازک تابیده شده .و زنگهای طلایی ساختند و زنگها را بر لبه جامه در اطراف، بین انارها قرار دادند .زنگ طلایی و انار بر لبه جامه در اطراف، برای خدمت کردن، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد .و آنها پیراهن‌های کتانی نازک، کار بافته شده، برای هارون و پسرانش ساختند، و عمامه‌ها از کتان نازک، و دستار از کتان نازک، و زیرجامه‌ها از کتان نازک تابیده شده، و کمربندهایشان از کتان نازک، و آبی، و ارغوانی، و قرمز ریسیده شده، کار گلدوزی شده، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد .و آنها صفحه طلایی، بخش جدا شده مقدس را از طلای خالص ساختند و او حروف حک شده مهر را بر روی آن نوشت، قدوسیت برای خداوند و آنها آن را بر روی نوار آبی رنگ قرار دادند، به طوری که بر روی عمامه از بالا قرار بگیرد، به همان شیوه ای که خداوند به موسی دستور داد.

۷۳

و آنها برای خیمه ده پرده ساختند؛ طول یک پرده بیست و هشت ذرع بود؛ برای همه یکسان بود؛ و عرض یک پرده چهار ذرع بود .و آنها پرده را از نخ آبی و ارغوانی و قرمز ریسیده شده و کتان نازک تابیده شده ساختند، کار بافنده با نقش کروبیان، و آن را بر چهار ستون فاسد نشدنی روکش شده با طلا قرار دادند، و سرستون‌های آنها طلایی بود و

پایه‌های آنها چهار تا نقره‌ای بود .و آنها پرده در خیمه شهادت را از نخ آبی و ارغوانی و قرمز ریسیده شده و کتان نازک تابیده شده ساختند، کار بافته شده کروبیان، و ستون‌های آنها پنج تا بودند و حلقه‌ها، و سرستون‌های آنها و قلاب‌های آنها را با طلا روکش کردند، و پایه‌های آنها پنج تا از برنز بودند .و آنها حیاط را در سمت جنوب غربي ساختند، پرده‌هاي حیاط از کتان نازك تابیده شده صد بر صد بود، و ستون‌هاي آنها بیست، و پایه‌هاي آنها بیست بود .و طرف به سوی شمال، صد بر صد؛ و طرف به سوی جنوب، صد بر صد؛ و ستون‌های آنها بیست، و پایه‌های آنها بیست؛ و طرف به سوی دریا پرده‌ها پنجاه ذرع؛ ستون‌های آنها ده، و پایه‌های آنها ده؛ و طرف به سوی شرق پنجاه ذرع پرده‌ها، پانزده ذرع آن در پشت؛ و ستون‌های آنها سه، و پایه‌های آنها سه؛ و بر پشت دوم از این طرف و از آن طرف در دروازه حیاط، پرده‌ها پانزده ذرع؛ ستون‌های آنها سه، و پایه‌های آنها سه؛ همه پرده‌های خیمه از کتان نازک تابیده شده .و پایه‌های ستون‌های آنها برنزی بودند، و قلاب‌های آنها نقره‌ای بودند، و سرستون‌های آنها با نقره روکش شده بودند، و ستون‌ها با نقره روکش شده بودند، همه ستون‌های حیاط .و پرده دروازه حیاط کار گلدوزی‌کار بود از آبی، و ارغوانی، و قرمز ریسیده، و کتان نازک تابیده .بیست ذرع طول، و ارتفاع و عرض پنج ذرع برابر با پرده‌های حیاط .و ستون‌های آنها چهار بودند، و پایه‌های آنها چهار برنزی بودند، و قلاب‌های آنها نقره‌ای بودند، و سرستون‌های آنها با نقره روکش شده بودند .و همه میخ‌های حیاط دور تا دور برنزی بودند، و خودشان با نقره پوشیده شده بودند .و این ترتیب خیمه شهادت بود، همانطور که به موسی دستور داده شد، که خدمت لاویان از طریق ایتامار پسر هارون کاهن باشد .و بصلئیل پسر اوری، از قبیله یهودا، ساخت همانطور که خداوند به موسی دستور داد، و الیاب پسر اخیسامک از قبیله دان، که استاد کارساز چیزهای بافته شده و چیزهای گلدوزی شده و کارهای رنگارنگ بود، برای بافتن با قرمز و کتان نازک.

۸۳

و بصلئیل صندوق را ساخت و آن را با طلای خالص از داخل و از خارج روکش طلا کرد و برای آن چهار حلقه طلایی ریخت، دو بر یک طرف و دو بر طرف دوم، پهن برای میله ها تا آن را با آنها حمل کنند .و او تخت رحمت را بالای صندوق از طلای خالص ساخت، و دو کروبی طلایی؛ یک کروب بر یک سر تخت رحمت، و یک کروب بر سر دوم تخت رحمت، که با بالهای خود بر تخت رحمت سایه می‌انداختند .و او میز پیش رو را از طلای خالص ساخت و برای آن چهار حلقه ریخت، دو بر یک طرف و دو بر طرف دوم، پهن، به طوری که با میله‌های حمل در آنها آن را بلند کنند و میله‌های صندوق و میز را ساخت و آنها را با طلا پوشاند .و او ظروف میز را ساخت، کاسه‌ها و فنجان‌های بخور و پیاله‌ها و ظروف نوشیدنی را که با آنها نوشیدنی می‌ریخت، از طلا .و او چراغدانی را که روشنی می‌دهد ساخت، طلایی، ساقه‌اش را محکم، و شاخه‌ها را از هر دو طرف آن؛ از شاخه‌های آن جوانه‌ها، از شاخه‌های آن جوانه‌ها بیرون زده بودند؛ سه تا از این طرف، و سه تا از آن طرف، برابر با یکدیگر .و چراغ‌های آنها که بر نوک‌ها است، بادامی شکل از آنها؛ و جاهای تزئینی از آنها، تا چراغ‌ها بر آنها باشند؛ و جای تزئینی هفتم که بر نوک چراغدان است، بر قله از بالا، جامد تمام طلایی؛ و هفت چراغ بر آن طلایی، و انبرک‌های آن طلایی، و ظرف‌های خاکستر آنها طلایی .او ستون‌ها را با نقره روکش کرد، و حلقه‌های طلایی را برای ستون ریخت، و میله‌ها را با طلا روکش کرد، و ستون‌های پرده را با طلا روکش کرد، و قلاب‌های طلایی را ساخت .او حلقه‌های خیمه را طلایی ساخت و حلقه‌های حیاط را و حلقه‌ها را برای کشیدن پوشش از بالا برنزی .او سرستون‌های نقره‌ای خیمه را ریخت و سرستون‌های برنزی درهای خیمه را و دروازه حیاط را .و قلاب‌ها را برای ستون‌ها نقره‌ای ساخت، بر روی ستون‌ها او آنها را با نقره پوشاند .او میخ‌های خیمه را ساخت و میخ‌های

حیاط را برنزی .او قربانگاه برنزی را از آتشدان‌های برنزی ساخت که متعلق به مردانی بود که با جماعت قورح شورش کردند .او همه ظروف قربانگاه را ساخت و آتشدان آن را و پایه را و کاسه‌ها را و چنگک‌های گوشت برنزی را .او برای قربانگاه توری ساخت، کار شبکه‌ای از پایین آتشدان زیر آن تا نصف آن .و بر آن چهار حلقه از چهار قسمت توری قربانگاه برنزی گذاشت، پهن برای میله‌ها، تا قربانگاه را در آنها بلند کنند .او روغن مسح مقدس را ساخت و ترکیب بخور پاک را، کار عطرساز .او حوض برنزی را ساخت و پایه آن را برنزی از آینه‌های زنانی که روزه گرفتند، که نزد درهای خیمه شهادت روزه گرفتند، در روزی که آن را برپا کرد .و او حوض را ساخت تا موسی و هارون و پسران او دست‌ها و پاهای خود را از آن بشویند، هنگامی که آنها وارد خیمه شهادت می‌شدند، یا هر وقت که به سوی قربانگاه نزدیک می‌شدند برای خدمت کردن، از آن می‌شستند، همان‌طور که خداوند به موسی فرمان داده بود.

۹۳

تمام طلایی که برای کارها طبق تمام کار چیزهای مقدس ساخته شده بود، از طلای نوبر بود، بیست و نه تالنت و هفتصد و بیست شکل طبق شکل مقدس؛ و نقره هدیه از مردان شمارش شده جماعت، صد تالنت و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج شکل؛ یک درهم به ازای هر سر، نصف شکل، طبق شکل مقدس؛ همه کسانی که از بازرسی عبور کردند از بیست ساله و بالاتر، شصت ده هزار و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند .و صد تالنت نقره برای ریختن صد پایه خیمه و برای پایه‌های پرده به کار رفت، صد پایه برای صد تالنت، یک تالنت برای هر پایه .و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال را برای قلاب‌های ستون‌ها ساخت و سرهای آنها را با طلا پوشاند و آنها را زینت داد .و برنز هدیه هفتاد تالنت و هزار

و پانصد شکل بود، و از آن پایه‌های در خیمه شهادت و پایه‌های حیاط دور و پایه‌های دروازه حیاط و میخ‌های خیمه و میخ‌های حیاط دور و توری برنزی مذبح و همه ظروف مذبح و همه ابزارهای خیمه شهادت را ساختند .و پسران اسرائیل ساختند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد، اینطور ساختند .و طلای باقیمانده هدیه را ظروف برای خدمت کردن در آنها در حضور خداوند ساختند .و آبی باقیمانده و ارغوانی و قرمز را جامه‌های خدمتی برای هارون ساختند تا در آنها در مقدس خدمت کند .و جامه‌ها را نزد موسی آوردند، و خیمه و ظروف آن را، پایه‌ها و پشت‌بندهای آن و ستون‌ها را، و مذبح و همه ظروف آن را .و روغن تدهین، و بخور ترکیبی، و چراغدان پاک، و چراغ‌های آن، چراغ‌های سوختن، و روغن نور؛ و میز هدف، و همه ظروف آن؛ و نان‌های پیش گذاشته شده؛ و جامه‌های مقدس، که از آن هارون هستند، و جامه‌های پسران او، برای کاهنی؛ و پرده‌های حیاط، و ستون‌ها؛ و پرده در خیمه، و دروازه حیاط؛ و همه ظروف خیمه، و همه ابزارهای آن؛ و پوست‌ها، پوست‌های قوچ‌های رنگ شده قرمز، و پوشش‌های آبی، و از باقی‌مانده‌ها پوشش‌ها؛ و میخ‌ها، و همه ابزارها برای کارهای خیمه شهادت؛ هر چه خداوند به موسی فرمان داد، این‌گونه پسران اسرائیل همه تجهیزات را ساختند؛ و موسی همه کارها را دید، و آن‌ها را به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داده بود ساخته بودند، این‌گونه آن‌ها را ساختند، و موسی آن‌ها را برکت داد.

۰۴

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :در روز اول ماه اول، در ماه نو، خیمه شهادت را برپا خواهی کرد .و تو صندوق شهادت را قرار خواهی داد و صندوق را با پرده خواهی پوشاند .و تو میز را وارد خواهی کرد و آنچه را که باید روی آن باشد ترتیب خواهی داد و

تو چراغدان را وارد خواهی کرد و چراغ‌های آن را بر آن خواهی نهاد .و تو قربانگاه طلایی را برای بخور سوزاندن در مقابل صندوق قرار خواهی داد و پوشش پرده را بر در خیمه شهادت قرار خواهی داد و قربانگاه هدایا را کنار درهای خیمه شهادت قرار خواهی داد و خیمه را دور خواهی انداخت و همه چیزهای آن را در اطراف تقدیس خواهی کرد و تو روغن تدهین را خواهی گرفت و خیمه را تدهین خواهی کرد و همه چیزهایی که در آن هستند را و آن را تقدیس خواهی کرد و همه ظروف آن را و آن مقدس خواهد بود و تو قربانگاه هدایا و همه ظروف آن را مسح خواهی کرد، و تو قربانگاه را تقدیس خواهی کرد و قربانگاه مقدس‌ترین چیز خواهد بود و تو هارون و پسرانش را به درهای خیمه شهادت نزدیک خواهی آورد، و آنها را با آب خواهی شست .و تو هارون را جامه‌های مقدس خواهی پوشاند و او را مسح خواهی کرد و او را تقدیس خواهی کرد و او برای من کهانت خواهد کرد و پسران او را نزدیک خواهی آورد و آنها را جامه‌ها خواهی پوشاند .و تو آنها را مسح خواهی کرد به همان شیوه‌ای که پدرشان را مسح کردی، و آنها برای من کاهنی خواهند کرد؛ و چنین خواهد بود که مسح کهانت برای آنها تا ابد، برای نسل‌هایشان باشد .و موسی همه کاری را که خداوند به او دستور داده بود، همانطور انجام داد .و چنین شد در ماه اول، سال دوم، هنگام بیرون رفتن آنها از مصر، در روز ماه نو خیمه برپا شد .و موسی خیمه را برپا کرد و سرستون‌ها را قرار داد و میله‌ها را از میان گذراند و ستون‌ها را برپا کرد .و پرده‌ها را بر خیمه کشید و پوشش خیمه را بر آن از بالا قرار داد، همان‌طور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و الواح شهادت را گرفته، آنها را داخل صندوق انداخت و میله‌ها را به صندوق وصل کرد و صندوق را به داخل خیمه آورد و پوشش پرده را روی آن قرار داد و صندوق شهادت را پوشاند، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داده بود و میز را در خیمه شهادت قرار داد، در سمت شمال، بیرون از پرده خیمه و او نان‌های تقدیمه را بر روی آن در برابر خداوند گذاشت، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داده بود .و

او چراغدان را در خیمه شهادت قرار داد، در طرف خیمه که به سمت جنوب بود .و او چراغ‌های آن را پیش روی خداوند قرار داد، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داده بود .و او قربانگاه طلایی را در خیمه شهادت روبروی پرده قرار داد، و بخور ترکیبی را در آن سوزاند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و قربانگاه هدایا را کنار درهای خیمه قرار داد .و او حیاط را دور خیمه و قربانگاه برپا کرد و موسی همه کارها را به پایان رساند .و ابر، خیمه شهادت را پوشاند و خیمه از جلال خداوند پر شد .و موسی نتوانست وارد خیمه شهادت شود، چون ابر بر آن سایه افکنده بود، و خیمه از جلال خداوند پر شده بود .وقتی که ابر از خیمه بالا می‌رفت، پسران اسرائیل با تجهیزات خودشان اردو برمی‌داشتند .اگر ابر بالا نمی‌رفت، آنها اردو برنمی‌چیدند تا روزی که ابر بالا می‌رفت .زیرا ابری روی خیمه در روز بود و آتش روی آن در شب بود، در مقابل تمام اسرائیل، در تمام سفرهای آنها

اعداد

۱

و خداوند به موسی در بیابان سینا، در خیمه شهادت، در یکم ماه دوم، سال دوم از بیرون آمدن آنها از سرزمین مصر، صحبت کرد و گفت :سرشماری تمام جماعت اسرائیل را بگیرید بر اساس خویشاوندی، بر اساس خانه های پدران آنها، بر اساس شماره از نام آنها، بر اساس سر آنها؛ هر مرد از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که بیرون می رود در قدرت اسرائیل، آنها را با قدرت آنها بشمارید؛ تو و هارون آنها را بشمارید .و با شما خواهند بود، هر یک از حاکمان به تفکیک قبیله، به تفکیک خانه‌های پدری خواهند بود .و اینها نامهای مردان هستند، کسانی که با شما خواهند ایستاد :از رئوبن، الیصور پسر شدیئور .از شمعون، شلومیئل پسر صوریشدای .از یهودا، نحشون پسر عمیناداب .از ایساکار، نتنائیل پسر صوغار؛ از زبولون، الیاب پسر خیلون؛ از پسران یوسف از افرایم، الیشاماع پسر عمیهود؛ از منسی، جملیئیل پسر فدهصور .از بنیامین، ابیدان پسر جدعونی .از دان، اخیعزر پسر عمیشدای .از اشیر، فجعیئیل، پسر عکران .از جاد، الیاساف پسر راجوئل .از نفتالی، اخیره پسر عینان .اینها فراخوانده شدگان جماعت، حاکمان قبیله‌ها بر اساس خانواده‌هایشان،

فرماندهان هزارگان اسرائیل هستند .و موسی و هارون این مردها را که به نام خوانده شده بودند، گرفتند .و تمام جماعت را در روز اول ماه دوم سال جمع کردند، و ثبت نام شدند بر اساس نسل هایشان، بر اساس خانواده هایشان، بر اساس تعداد نام هایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر مردی به صورت سرشمار، همان طور که خداوند به موسی فرمان داده بود، و در بیابان سینا شمارش شدند .و پسران رئوبن، نخست‌زاده اسرائیل، بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رفت، سرشماری آنها از قبیله رئوبن، چهل و شش هزار و پانصد بود .پسران شمعون بر اساس خانواده آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سرشماری آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله شمعون، نه و پنجاه هزار و سیصد . پسران یهودا بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله یهودا، هفتاد و چهار هزار و ششصد بود .پسران یساکار بر اساس خانواده‌هایشان، بر اساس طایفه‌هایشان، بر اساس خانه‌های پدریشان، بر اساس تعداد نام‌هایشان، بر اساس سرشان، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد .پسران زبولون بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله زبولون، هفت و پنجاه هزار و چهارصد .پسران یوسف، پسران افرایم، بر اساس خانواده‌هایشان، بر اساس طایفه‌هایشان، بر اساس خانه‌های پدریشان، بر اساس تعداد نام‌هایشان، بر اساس

سرشماری سر به سرشان، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که برای جنگ بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله افرایم، چهل هزار و پانصد بود .پسران منسی بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان، از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که بیرون می‌رود در نیرو، سرشماری آنها از قبیله منسی، سی و دو هزار و دویست .پسران بنیامین بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد .پسران جاد بر اساس خانواده‌هایشان، بر اساس قبیله‌هایشان، بر اساس خانه‌های پدریشان، بر اساس تعداد نام‌هایشان، بر اساس سرشان، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها :از قبیله جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه . پسران دان بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سرشماری آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در سپاه بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله دان، شصت و دو هزار و هفتصد بود .پسران اشر بر اساس خانواده‌های آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سرشماری آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله اشر، چهل و یک هزار و پانصد بود .پسران نفتالی بر اساس خویشاوندی آنها، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، بر اساس تعداد نام‌های آنها، بر اساس سر آنها، همه مردان از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که در نیرو بیرون می‌رود، سرشماری آنها از قبیله نفتالی، پنجاه و سه هزار و چهارصد .این سرشماری که موسی و هارون و رهبران اسرائیل، دوازده مرد، آن را سرشماری کردند؛ یک مرد از هر قبیله، بر اساس قبیله‌های خانه‌های

پدری بودند .و تمام سرشماری پسران اسرائیل با نیروی آنها از بیست ساله و بالاتر، هر کسی که بیرون می‌رفت برای صف آرایی جنگی در اسرائیل، ششصد هزار و سه هزار و پانصد و پنجاه شد .اما لاویان از قبیله خانواده‌های خودشان در میان پسران اسرائیل شمرده نشدند و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، ببین، قبیله لاوی را سرشماری نخواهی کرد، و شماره آنها را نخواهی گرفت، در میان پسران اسرائیل .و تو لاویان را بر خیمه شهادت بگمار، و بر همه ظروف آن، و بر همه چیزهایی که در آن است؛ آنها خودشان خیمه را حمل خواهند کرد، و همه ظروف آن را؛ و آنها خودشان در آن خدمت خواهند کرد، و به دور خیمه اردو خواهند زد .و در برداشتن خیمه، لاویان آن را پایین خواهند آورد، و در برپا کردن خیمه، برپا خواهند کرد، و بیگانه ای که نزدیک می شود، بگذار بمیرد .و پسران اسرائیل اردو خواهند زد، هر مرد در نظم خود، و هر مرد بر اساس رهبری خود، با نیروی خودشان .لاویان باید دور خیمه شهادت اردو بزنند و گناهی در میان پسران اسرائیل نخواهد بود .و لاویان خودشان از خیمه شهادت نگهبانی خواهند کرد و پسران اسرائیل انجام دادند، مطابق با همه چیزهایی که خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، همینطور انجام دادند.

۲

و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت :هر مرد طبق دسته خود، طبق پرچم‌ها، طبق خانه‌های پدران آنها، پسران اسرائیل روبرو اردو بزنند؛ پسران اسرائیل دور خیمه شهادت اردو خواهند زد .و کسانی که اردو می زنند اولین ها به سمت شرق، گروه اردوی یهودا با نیروی آنها، و فرمانروای پسران یهودا، نحشون پسر عمیناداب .قدرت او، کسانی که شمارش شده بودند، هفتاد و چهار هزار و ششصد بود .و کسانی که اردو می‌زنند در کنار

قبیله یساکار، و رهبر پسران یساکار، نتنائیل پسر صوغر .قدرت او، آنهایی که شمارش شده‌اند، پنجاه و چهار هزار و چهارصد .و آنهایی که اردو می‌زنند در کنار قبیله زبولون، و رهبر پسران زبولون، الیاب پسر حیلون .نیروی او که شمرده شده‌اند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد .همه کسانی که از اردوگاه یهودا شمرده شده‌اند، یکصد و هشتاد هزار و شش هزار و چهارصد، با نیروی خود اول حرکت خواهند کرد .گردان‌های اردوگاه رئوبن، به سوی جنوب نیروی آنها، و حاکم پسران رئوبن، الیصور پسر شدئور .قدرت او، کسانی که شمارش شده بودند، چهل و شش هزار و پانصد .و کسانی که در کنار او اردو می‌زنند از قبیله شمعون، و حاکم پسران شمعون، شلومیئل پسر صوریشدای نیروی او، کسانی که شمارش شده بودند، پنجاه و نه هزار و سیصد .و کسانی که اردو زده بودند در کنار او، قبیله جاد، و رهبر پسران جاد، الیاساف پسر رعوئیل .قدرت او، کسانی که شمارش شده‌اند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه .همه کسانی که از اردوگاه رئوبن شمرده شده‌اند، یکصد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر، با نیروی خود به عنوان دومین‌ها حرکت خواهند کرد .و خیمه شهادت برداشته خواهد شد، و اردوگاه لاویان در میان اردوگاه‌ها؛ همانطور که اردو می‌زنند، همینطور هم حرکت خواهند کرد، هر کدام به ترتیب طبق رهبری خود .گروه اردوگاه افرایم کنار دریا با نیروی خود، و حاکم پسران افرایم، الیشاماع پسر عمیهود . نیروی او، کسانی که شمارش شده بودند، چهل هزار و پانصد بود .و کسانی که اردو می زنند در کنار قبیله منسی، و رهبر پسران منسی، غمالیئیل پسر فداصور .نیروی او، کسانی که شمارش شده بودند، سی و دو هزار و دویست بود .و کسانی که اردو می‌زنند در کنار قبیله بنیامین، و رئیس پسران بنیامین، ابیدان پسر جدعونی .نیروی او، کسانی که شمارش شده بودند، سی و پنج هزار و چهارصد بود .همه کسانی که از اردوگاه افرایم شمرده شده‌اند، صد و هشت هزار و صد بودند؛ آنها با نیروی خود سومین حرکت خواهند کرد . گروه اردوگاه دان به سوی شمال با نیروی خود، و فرمانده پسران دان، اخیعزر پسر

عمیشدای .نیروی او، کسانی که شمارش شده‌اند، شصت و دو هزار و هفتصد .و کسانی که اردو می‌زنند در کنار او، قبیله اشیر، و رهبر پسران اشیر، فجعیل پسر عکران .نیروی او که شمارش شده بودند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بود .و کسانی که اردو می زنند در کنار قبیله نفتالی، و حاکم پسران نفتالی، اخیرع پسر عینان .نیروی او، کسانی که شمارش شده بودند، پنجاه و سه هزار و چهارصد بود .همه کسانی که از اردوگاه دان شمرده شده اند، یکصد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر؛ آنها آخرین کسانی هستند که طبق دسته های خودشان حرکت خواهند کرد .این سرشماری پسران اسرائیل بر اساس خانه‌های پدران آنها است؛ تمام سرشماری اردوگاه‌ها با نیروهای آنها، ششصد هزار و سه هزار و پانصد و پنجاه . اما لاویان در میان آنها شمرده نشدند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و پسران اسرائیل همه چیزهایی را که خداوند به موسی فرمان داد انجام دادند، اینگونه آنها طبق نظم خودشان اردو زدند و اینگونه آنها حرکت کردند، هر کدام پیروی کنان طبق قبیله های خودشان، طبق خانه های پدری خودشان.

۳

و اینها نسل‌های هارون و موسی هستند، در روزی که خداوند با موسی در کوه سینا سخن گفت .و اینها نامهای پسران هارون هستند :نخستزاده نداب، و ابیهو، العازار و ایتامار .اینها نامهای پسران هارون هستند، کاهنان مسح شده، که دستهایشان برای کاهنی کردن تقدیس شد .و ناداب و ابیهو در پیشگاه خداوند مردند، هنگامی که آنها آتش بیگانه در پیشگاه خداوند در بیابان سینا تقدیم می‌کردند، و فرزندانی برای آنها نبود، و العازار و ایتامار با هارون پدرشان کاهنی کردند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :قبیله لاوی را بگیر و آنها را مقابل هارون کاهن بایستان، و آنها به او خدمت خواهند کرد و نگهبانی‌های او و

نگهبانی‌های پسران اسرائیل را پیش خیمه شهادت نگه خواهند داشت تا کارهای خیمه را انجام دهند .و آنها همه ظروف خیمه شهادت را نگهبانی خواهند کرد و نگهبانی پسران اسرائیل را، مطابق با همه کارهای خیمه .و تو لاویان را به هارون و به پسران او، کاهنان، خواهی داد .اینها به من داده شده اند، هدیه ای از پسران اسرائیل .و هارون و پسرانش را بر خیمه شهادت منصوب خواهی کرد و آنها کاهنی خود را نگهبانی خواهند کرد و همه چیزهای مربوط به قربانگاه و داخل پرده را و بیگانه ای که دست بزند خواهد مرد و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :اینک من لاویان را از میان پسران اسرائیل گرفته‌ام به جای هر نخست‌زاده‌ای که رحم را می‌گشاید از پسران اسرائیل؛ فدیه آنها خواهند بود، و لاویان از آن من خواهند بود .هر نخست‌زاده‌ای برای من است، زیرا در روزی که هر نخست‌زاده‌ای را در سرزمین مصر زدم، هر نخست‌زاده‌ای را در اسرائیل برای خودم تقدیس کردم .از انسان تا چهارپا برای من خواهند بود .من خداوند هستم .و خداوند به موسی در بیابان سینا سخن گفت و گفت، پسران لاوی را بر اساس خانه های پدران آنها، بر اساس طایفه های آنها بررسی کن، هر نری از یک ماهه و بالاتر را، آنها را بررسی کنید .و موسی و هارون آنها را بازرسی کردند به واسطه صدای خداوند، به همان شیوه‌ای که خداوند به آنها فرمان داده بود .و اینها پسران لاوی بر اساس نامهای آنها بودند :جرشون، قهات و مراری .و اینها نامهای پسران جرشون بر اساس طایفه‌های آنها بودند :لبنی و شمعی .و پسران قهات بر اساس طوایف آنها :عمرام و یصهار، حبرون و عزیئیل .و پسران مراری بر حسب طوایف ایشان :محلی و موشی .این ها طوایف لاویان هستند بر حسب خانه های پدری ایشان .به جرشون، قوم لبنی و قوم شمعی؛ این‌ها قوم‌های جرشون . سرشماری آنها بر اساس تعداد تمام مردان از یک ماهگی به بالا، سرشماری آنها، هفت هزار و پانصد بود .و پسران جرشون پشت خیمه در کنار دریا اردو خواهند زد .و حاکم خانه خانواده‌های مردم جرشون، الیاساف پسر لائیل بود .و نگهبانی پسران جرشون در خیمه

شهادت، خیمه و پوشش، و پوشش درهای خیمه شهادت، و پرده‌های حیاط، و پرده دروازه حیاط که بر خیمه است، و باقیمانده همه کارهای آن .به قهات قوم عمرام یک، و قوم یصهار یک، و قوم حبرون یک، و قوم عزیئیل یک؛ اینها قومهای قهات هستند، بر حسب شماره . همه مرد از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر، نگهبانی مقدسات را می‌کردند . قبیله‌های پسران قهات در طرف جنوب غربی خیمه اردو خواهند زد و رهبر خانه پدری مردمان قهات، الیصافان پسر عزیئیل بود .و نگهبانی آنها صندوق عهد است و میز و چراغدان و قربانگاه‌ها و ظروف مقدس که با آنها خدمت می‌کنند و پوشش و همه کارهای آنها و حاکم بر حاکمان لاویان، العازار پسر هارون کاهن، منصوب شده بود تا نگهبانی های اماکن مقدس را حفظ کند .به مراری :قوم محلی و قوم موشی؛ این‌ها قوم‌های مراری هستند .سرشماری آنها بر اساس تعداد، تمام مردان از یک ماهگی و بالاتر، شش هزار و پنجاه بود .و رئیس خانه پدران قوم مراری، صوریئیل پسر ابیحایل است .از طرفهای خیمه اردو خواهند زد به سمت شمال .سرشماری نگهبانی پسران مراری، سرستون‌های خیمه، و میله‌های آن، و ستون‌های آن، و پایه‌های آن، و همه ظروف آنها، و کارهای آنها، و ستون‌های حیاط دور تا دور، و پایه‌های آنها، و میخ‌ها، و طناب‌های آنها .آنهایی که اردو می‌زنند در مقابل خیمه شهادت از طرف شرق، موسی و هارون و پسران او، نگهبانی می‌کنند از نگهبانی‌های مقدس برای نگهبانی‌های پسران اسرائیل؛ و بیگانه‌ای که لمس کند، خواهد مرد . همه سرشماری لاویان، که موسی و هارون آنها را به فرمان خداوند بر اساس طایفه‌های آنها سرشماری کردند، هر نر از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار بود .و خداوند به موسی گفت و فرمود :هر نخست‌زاده نر از پسران اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بررسی کن، و شماره آنها را بر اساس نام بگیرید .و تو لاویان را برای من خواهی گرفت، من خداوند هستم، به جای همه نخست‌زادگان پسران اسرائیل، و چارپایان لاویان را به جای همه نخست‌زادگان در چارپایان پسران اسرائیل .و موسی بازدید کرد به همان شیوه‌ای که

خداوند فرمان داده بود، از هر نخست‌زاده‌ای در میان پسران اسرائیل .و همه نخست‌زاده‌های نر بر اساس شمارش از نام، از یک ماهه و بالاتر، از سرشماری آنها، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه بودند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، لاویان را به جای همه نخست‌زادگان پسران اسرائیل بگیر، و چارپایان لاویان را به جای چارپایان آنها، و لاویان از آن من خواهند بود؛ من خداوند هستم .و فدیه دویست و هفتاد و سه نفر کسانی که اضافه هستند بر لاویان از نخست‌زادگان پسران اسرائیل .و خواهی گرفت پنج مثقال به ازای هر سر، بر اساس دو درهم مقدس خواهی گرفت، بیست اوبول برای هر مثقال .و تو نقره را به هارون و پسرانش خواهی داد، فدیه آنهایی که در میان آنها زیادی دارند .و موسی نقره باج کسانی که تعدادشان بیشتر بود را برای رستگاری لاویان گرفت .از نخست‌زادگان پسران اسرائیل نقره را گرفت، هزار و سیصد و شصت و پنج شکل، بر اساس شکل مقدس .و موسی فدیه کسانی که تعدادشان بیشتر بود را به هارون و پسران او داد، از طریق صدای خداوند، به همان شیوه ای که خداوند به موسی فرمان داده بود.

۴

و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت، سرشماری پسران قهات را از میان پسران لاوی بگیر، بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، از بیست و پنج سالگی و بالاتر تا پنجاه سالگی، هر کسی که وارد می‌شود تا خدمت کند، تا همه کارها را در خیمه شهادت انجام دهد .و اینها کارهای پسران قهات در خیمه شهادت است :قدس اقداس و هارون و پسرانش وارد خواهند شد، هنگامی که اردوگاه برداشته می‌شود، و پرده سایه‌انداز را پایین خواهند آورد، و با آن صندوق شهادت را خواهند پوشاند، و روی آن پوشش پوست آبی رنگ خواهند گذاشت، و روی آن جامه‌ای تمام آبی رنگ از بالا خواهند

انداخت، و چوب‌های حمل را خواهند گذاشت .و بر میز که پیش رو قرار دارد، خواهند انداخت بر آن جامه‌ای تمام ارغوانی، و کاسه‌ها، و مجمرها، و پیاله‌ها، و ظروف هدیه نوشیدنی که در آنها هدیه نوشیدنی می‌ریزد، و نان‌هایی که پیوسته بر آن خواهند بود .و آنها یک جامه قرمز را روی آن خواهند گذاشت و آن را با یک پوشش چرمی آبی خواهند پوشاند و میله‌های حمل را از میان آن خواهند گذراند .و آنها یک جامه آبی رنگ خواهند گرفت و چراغدان روشنایی دهنده را خواهند پوشاند و چراغ‌های آن را و انبرک‌های آن را و گلگیرهای آن را و همه ظرف‌های روغن را که با آنها خدمت می‌کنند .و آن را با همه ظروفش در پوشش چرمی آبی رنگ خواهند گذاشت و آن را بر میله های حمل خواهند نهاد و بر قربانگاه طلایی، آنها یک پارچه آبی را خواهند پوشاند و آن را با یک پوشش چرمی آبی خواهند پوشاند و میله های حمل آن را وارد خواهند کرد و آنها همه ظروف خدمتی را که با آنها در مکان‌های مقدس خدمت می‌کنند خواهند گرفت و آنها را در جامه آبی رنگ خواهند انداخت و آنها را با پوشش چرمی آبی رنگ خواهند پوشاند و بر میله‌های حمل خواهند گذاشت و پوشش را بر قربانگاه خواهد گذاشت، و بر آن جامه‌ای تمام ارغوانی را خواهند پوشاند .و آنها بر روی آن همه ظرف‌هایی را که با آنها بر روی آن خدمت می‌کنند قرار خواهند داد، و آتشدان‌ها، و چنگک‌های گوشت، و کاسه‌ها، و پوشش، و همه ظرف‌های قربانگاه را؛ و بر روی آن پوشش چرمی آبی رنگ قرار خواهند داد، و میله‌های حمل آن را خواهند گذاشت؛ و جامه ارغوانی خواهند گرفت، و حوض و پایه آن را خواهند پوشاند، و آن را در پوشش چرمی آبی رنگ خواهند انداخت، و بر روی میله‌های حمل قرار خواهند داد، و هارون و پسران او پوشاندن اشیای مقدس و همه ظرف‌های مقدس را هنگام برداشتن اردوگاه تمام خواهند کرد؛ و بعد از این‌ها پسران قهات برای حمل کردن داخل خواهند شد، و اشیای مقدس را لمس نخواهند کرد تا نمیرند؛ این‌ها را پسران قهات در خیمه شهادت حمل خواهند کرد .سرپرست العازار پسر هارون کاهن، روغن

روشنایی، و بخور معطر، و قربانی روزانه، و روغن مسح، سرپرستی کل خیمه، و هر آنچه در آن است در قدس، در همه کارها .و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت :مردم قبیله قهات را از میان لاویان نابود نکنید .این را برای آنها انجام دهید، و آنها زنده خواهند ماند و نخواهند مرد، وقتی آنها به سوی قدس‌الاقداس نزدیک می‌شوند؛ هارون و پسرانش باید نزدیک شوند، و آنها هر یک را بر اساس وظیفه‌اش تعیین خواهند کرد، و آنها نباید ناگهان وارد شوند تا اشیای مقدس را ببینند، و خواهند مرد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :سرشماری پسران جرشون را بگیر، و اینها را بر طبق خانه‌های پدران آنها، بر طبق طایفه‌های آنها، از بیست و پنج ساله و بالاتر تا پنجاه ساله بازرسی کن، هر کسی که وارد می‌شود تا خدمت کند، تا کارهای خود را در خیمه شهادت انجام دهد .این خدمت مردم جرشون است، خدمت کردن و حمل کردن .و پوست‌های خیمه را برمی‌دارد و خیمه شهادت را و پوشش آن را و پوشش آبی رنگ که بر روی آن از بالا است را و پوشش در خیمه شهادت را و پرده‌های حیاط را که بر روی خیمه شهادت هستند و چیزهای اضافی را و همه ظروف خدمتی را که با آنها خدمت می‌کنند، انجام خواهند داد .طبق دستور هارون و پسرانش، خدمت پسران جرشون خواهد بود طبق همه خدمات آنها و طبق همه کارهای آنها، و باید آنها را از روی نام بازرسی کنی، تمام چیزهایی که توسط آنها حمل می‌شود .این است خدمت پسران جرشون در خیمه شهادت، و نگهبانی آنها در دست ایتامار پسر هارون کاهن .پسران مراری را بر اساس طوایف آنها، بر اساس خانه‌های پدران آنها بشمارید، از بیست و پنج ساله و بالاتر تا پنجاه ساله آنها را بشمارید، هر کسی که وارد می‌شود برای خدمت کردن در کارهای خیمه شهادت .و اینها وظایف چیزهایی که توسط آنها برداشته می‌شود، طبق همه کارهای آنها در خیمه شهادت :سرستون‌های خیمه، و میله‌ها، و ستون‌های آن، و پایه‌های آن، و پوشش، و پایه‌های آنها، و ستون‌های آنها، و پوشش درب خیمه، و ستون‌های حیاط در اطراف، و پایه‌های آنها، و ستون‌های پرده دروازه حیاط، و

پایه‌های آنها، و میخ‌های آنها، و طناب‌های آنها، و همه ظروف آنها، و همه خدمات آنها؛ از روی نام آنها را بشمارید، و همه ظروف نگهبانی چیزهایی که توسط آنها برداشته می‌شود . این است خدمت قوم پسران مراری در همه کارهای آنها در خیمه شهادت، در دست ایتامار پسر هارون کاهن .و موسی و هارون و رهبران اسرائیل پسران قهات را بر اساس طوایف آنها، بر اساس خانه های پدران آنها، از بیست و پنج سال و بالاتر تا پنجاه سال، هر کسی که برای خدمت کردن و انجام دادن در خیمه شهادت وارد می شود، بازدید کردند .و سرشماری آنها بر اساس طایفه‌هایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه بود .این سرشماری قوم قهات، همه کسانی که در خیمه شهادت خدمت می‌کردند، همان‌طور که موسی و هارون به‌وسیله فرمان خداوند، به دست موسی سرشماری کردند .و پسران جرشون بر اساس طایفه‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، از بیست و پنج ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر کسی که وارد می‌شد برای خدمت کردن و انجام دادن کارها در خیمه شهادت، شمرده شدند .و سرشماری آنها، بر اساس طوایف آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، دو هزار و ششصد و سی شد .این سرشماری قوم پسران جرشون، همه کسانی که در خیمه شهادت خدمت می‌کردند، که موسی و هارون آنها را به فرمان خداوند، به دست موسی سرشماری کردند .و قوم پسران مراری هم شمرده شدند طبق قبیله‌های آنها، طبق خانه‌های پدری آنها، از بیست و پنج ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر کسی که وارد می‌شد برای خدمت کردن به کارهای خیمه شهادت .و سرشماری آنها بر اساس قبیله‌های آنها، بر اساس خانه‌های پدری آنها، سه هزار و دویست شد .این سرشماری قوم پسران مراری است که موسی و هارون آنها را به فرمان خداوند به دست موسی سرشماری کردند .همه کسانی که شمارش شده بودند، که موسی و هارون و رهبران اسرائیل لاویان را شمارش کردند، بر اساس طایفه‌ها و بر اساس خانه‌های پدری آنها، از بیست و پنج ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر کسی که وارد می‌شد به کار کارها، و کارهای حمل شونده در خیمه شهادت .و کسانی که شمارش شده

بودند، هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند از طریق صدای خداوند او آنها را بازدید کرد به دست موسی، مرد به مرد بر کارهای آنها، و بر آنچه که آنها خودشان بلند می‌کنند؛ و آنها شمرده شدند، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد.

۵

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل فرمان بده و بگذار آنها از اردوگاه بیرون بفرستند همه جذامی را و همه کسی را که ترشح دارد و همه ناپاک بر جان را از مرد تا زن، بیرون از اردوگاه بفرستید، و اردوگاه‌های آنها را آلوده نخواهند کرد، که من در میان آنها ساکن هستم .و پسران اسرائیل چنین کردند، و آنها را به بیرون از اردوگاه فرستادند؛ همانطور که خداوند به موسی گفته بود، چنین پسران اسرائیل کردند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :با پسران اسرائیل سخن بگو و بگو :مرد یا زن، هر کس که از همه گناهان انسانی انجام دهد و نادیده گرفته، نادیده بگیرد و آن روح گناهکار شود، گناهی را که انجام داده اعتراف خواهد کرد و تخلف را باز خواهد گرداند، مبلغ اصلی و یک پنجم آن را بر آن خواهد افزود و به کسی که به او تخلف کرده باز خواهد گرداند .اگر اما آن مرد خویشاوند نزدیکی نداشته باشد که آن تقصیر را به او بازگرداند، آن تقصیری که به خداوند بازگردانده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، به جز قوچ کفاره که از طریق آن برای او کفاره خواهد کرد .و هر نوبری طبق همه چیزهای تقدیس شده در میان پسران اسرائیل، هر چه که به خداوند تقدیم کنند، از آن کاهن خواهد بود؛ و چیزهای مقدس شده هر کس، از خود او خواهد بود؛ و مردی که به کاهن بدهد، از آن او خواهد بود .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :سخن بگو به پسران اسرائیل و به آنها بگو، اگر زن هر مردی تجاوز کند و او را نادیده بگیرد و کسی با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پنهان بماند و او

پنهان کند، و او آلوده شده باشد، و شاهدی با او نباشد، و او گرفته نشده باشد، و روح حسادت بر او بیاید و به زنش حسادت ورزد، و او آلوده شده باشد، یا روح حسادت بر او بیاید و به زنش حسادت ورزد، و او آلوده نشده باشد، آن مرد زنش را نزد کاهن خواهد آورد و هدیه‌ای درباره او خواهد آورد، یک دهم ایفه آرد جو، روغن بر آن نخواهد ریخت و کندر بر آن نخواهد گذاشت، زیرا این قربانی حسادت است، قربانی یادگاری که گناه را یادآوری می‌کند .و کاهن او را نزدیک خواهد آورد و او را در برابر خداوند خواهد ایستاند .و کاهن آب پاک زنده را در ظرف سفالین خواهد گرفت و از خاکی که بر زمین خیمه شهادت است، و کاهن آن را گرفته به درون آب خواهد انداخت .و کاهن زن را در برابر خداوند خواهد ایستاند، و سر زن را خواهد گشود، و بر دستهای او قربانی یادبود را، قربانی حسادت را خواهد گذاشت؛ اما در دست کاهن آب آزمایش لعنت آور این خواهد بود .و کاهن او را سوگند خواهد داد و به زن خواهد گفت، اگر کسی با تو نخوابیده است، اگر تجاوز نکرده ای که نجس شوی زیر شوهر خودت، بی گناه باش از آب آزمایش لعنت آور این .اگر اما تو تخطی کرده‌ای در حالی که شوهردار هستی، یا خودت را آلوده کرده‌ای، و کسی بستر خود را در تو داده است، به جز شوهر تو، و کاهن زن را با سوگندهای این لعنت سوگند خواهد داد، و کاهن به زن خواهد گفت، خداوند تو را در لعنت و سوگند در میان قوم تو قرار دهد، هنگامی که خداوند ران تو را افتاده و شکم تو را متورم بسازد .و این آب لعنت‌آور وارد شکم تو خواهد شد تا شکمت را متورم کند و ران تو بیفتد، و زن خواهد گفت :چنین باد، چنین باد .و کاهن این نفرین‌ها را در کتاب خواهد نوشت و آن را در آب آزمایش لعنت‌آور محو خواهد کرد و او به زن، آب آزمایش لعنت‌آور را خواهد نوشاند و آب لعنت‌آور آزمایش به درون او وارد خواهد شد .و کاهن قربانی حسادت را از دست زن خواهد گرفت، و قربانی را پیش خداوند خواهد گذاشت، و آن را به سوی مذبح خواهد آورد .و کاهن از قربانی، بخش یادبود آن را خواهد گرفت و آن را بر مذبح تقدیم خواهد کرد و بعد این

چیزها آب را به زن خواهد نوشاند .و چنین خواهد بود که اگر او آلوده شده باشد و این از نظر شوهرش پنهان بماند، و آب آزمایش لعنت آور وارد او خواهد شد، و شکمش متورم خواهد شد و ران او خواهد افتاد، و آن زن لعنتی در میان قوم خودش خواهد بود .اگر اما آن زن آلوده نشود و پاک باشد، بی‌گناه خواهد بود و نطفه بارور خواهد شد این قانون حسادت است که زن، در حالی که متاهل است، تخلف کند و نجس شود .یا مردی که اگر روح حسادت بر او بیاید و به زن خود حسادت ورزد و زن خود را در برابر خداوند بایستاند و کاهن تمام این قانون را برای او انجام دهد و مرد از گناه بی‌گناه خواهد بود و آن زن گناه خود را دریافت خواهد کرد.

۶

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :سخن بگو به پسران اسرائیل و به آنها بگو، مرد یا زن که نذر بزرگی کند برای تطهیر و تقدیس خود به خداوند، از شراب و مشروب قوی تطهیر خواهد شد، و سرکه از شراب و سرکه از مشروب قوی نخواهد نوشید، و هر چه از انگور تولید می شود نخواهد نوشید، و انگور تازه و کشمش نخواهد خورد در همه روزهای نذر او، از همه چیزهایی که از تاک می شود، شراب از پوست انگور تا دانه انگور نخواهد خورد در همه روزهای تطهیر، تیغ بر سر او نخواهد آمد تا روزهایی که به خداوند نذر کرده کامل شوند، مقدس خواهد بود و موی سر خود را پرورش خواهد داد در همه روزهای نذر به خداوند، بر هیچ روح مرده ای وارد نخواهد شد، بر پدر و مادر و بر برادر و بر خواهر، آلوده نخواهد شد بر آنها هنگام مردن آنها، چون نذر خدای او بر سر او است، در همه روزهای نذر او مقدس خواهد بود به خداوند .اگر کسی ناگهان بر او بمیرد، فورا سر نذر او نجس خواهد شد؛ و او سر خود را در روزی که پاک شود خواهد تراشید؛ در روز هفتم

تراشیده خواهد شد .و در روز هشتم او دو قمری یا دو جوجه کبوتر را نزد کاهن، بر درهای خیمه شهادت خواهد آورد و کاهن یکی را درباره گناه انجام خواهد داد و یکی را برای قربانی سوختنی، و کاهن درباره او کفاره خواهد کرد درباره آنچه نسبت به جان گناه کرد، و سر او را در آن روز تقدیس خواهد کرد که برای خداوند تقدیس شد، روزهای نذر را، و بره یک ساله را برای تقصیر نزدیک خواهد آورد، و روزهای قبلی بی‌اعتبار خواهند بود، زیرا سر نذر او نجس شد .و این قانون کسی است که نذر کرده است :در هر روزی که روزهای نذر خود را کامل کند، او خودش نزد درهای خیمه شهادت خواهد آورد .و او هدیه خود را به خداوند نزدیک خواهد آورد :یک بره یک ساله بی عیب برای قربانی سوختنی کامل، و یک بره ماده یک ساله بی عیب برای گناه، و یک قوچ بی عیب برای نجات، و یک سبد نان های فطیر از آرد نرم، نان های مخلوط شده با روغن، و کیک های فطیر مسح شده با روغن، و قربانی آنها، و هدیه نوشیدنی آنها .و کاهن آن را پیش خداوند خواهد آورد و قربانی گناه او را انجام خواهد داد و قربانی سوختنی او را .و قوچ را قربانی سلامتی برای خداوند بر سبد نان‌های فطیر خواهد کرد و کاهن قربانی او و هدیه نوشیدنی او را خواهد کرد و کسی که نذر کرده است، سر نذر خود را کنار درهای خیمه شهادت خواهد تراشید و موها را بر آتشی که زیر قربانی سلامتی است، خواهد گذاشت .و کاهن بازوی پخته شده را از قوچ خواهد گرفت، و یک نان فطیر از سبد، و یک نان نازک فطیر، و آنها را بر دستهای نذر کننده خواهد گذاشت بعد از اینکه او نذر خود را تراشیده است، و کاهن آنها را به عنوان هدیه در حضور خداوند خواهد آورد؛ مقدس خواهد بود برای کاهن بر سینه هدیه و بر بازوی هدیه؛ و بعد از اینها نذر کننده شراب خواهد نوشید .این قانون کسی است که نذر کرده است، هر کس که به خداوند نذر کند هدیه خود را به خداوند درباره نذرش، جدا از آنچه دستش پیدا کند، بر اساس توانایی نذرش که نذر کرده است بر اساس قانون پاکی .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به هارون و پسرانش بگو :این‌گونه پسران اسرائیل را برکت دهید و به

آنها بگویید :خداوند تو را برکت دهد و تو را نگه دارد .خداوند چهره خود را بر تو بتاباند و بر تو رحم کند .خداوند چهره‌اش را بر تو بلند کند و به تو صلح عطا کند و آنها نام مرا بر پسران اسرائیل خواهند گذاشت، و من خداوند آنها را برکت خواهم داد.

۷

و چنین شد که در روزی که موسی کار را تمام کرد تا خیمه را برپا کند، و او آن را مسح کرد، و او آن را تقدیس کرد، و همه ظروف آن را، و قربانگاه را، و همه ظروف آن را، و او آنها را مسح کرد، و او آنها را تقدیس کرد .و رهبران اسرائیل تقدیم کردند، دوازده رهبر از خانه‌های پدری آنها؛ اینها رهبران قبیله‌ها بودند، اینها کسانی بودند که بر سرپرستی ایستاده بودند .و آنها هدیه خود را پیش خداوند آوردند، شش ارابه سرپوشیده و دوازده گاو نر، یک ارابه از هر دو رهبر و یک گوساله از هر یک، و آنها را جلوی خیمه آوردند .و خداوند به موسی گفت و فرمود :آنها را از ایشان بگیر، و آنها برای کارهای خدمتی خیمه شهادت خواهند بود، و آنها را به لاویان خواهی داد، به هر یک بر طبق خدمتش .و موسی گاری‌ها و گاوان را گرفت و آنها را به لاویان داد .و دو گاری و چهار گاو را به پسران جرشون بر اساس خدمات آنها داد و چهار ارابه و هشت گاو را به پسران مراری داد، بر اساس خدمات آنها، به وسیله ایتامار پسر هارون کاهن .و به پسران قهات نداده است، زیرا خدمات مقدس را دارند؛ بر دوش‌ها حمل می‌کنند .و حاکمان برای تقدیس قربانگاه آوردند، در روزی که آن را مسح کرد، و حاکمان هدایای خود را در مقابل قربانگاه آوردند .و خداوند به موسی گفت :یک رهبر در هر روز، رهبر در هر روز هدایای خود را برای تقدیس قربانگاه تقدیم خواهند کرد .و کسی که در روز اول هدیه‌اش را تقدیم می‌کرد، نحشون پسر عمیناداب، رهبر قبیله یهودا بود .و او هدیه‌اش را آورد :یک کاسه نقره‌ای که وزنش صد و

سی بود، یک پیاله نقره‌ای هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی .یک مجمر ده مثقال طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، دو گاو ماده، پنج قوچ، پنج بز نر، پنج بره ماده یک ساله .این هدیه نحشون پسر عمیناداب بود .در روز دوم، نتنئیل پسر صوعر، رهبر قبیله یساکار، هدیه آورد . و او هدیه خود را آورد :یک کاسه نقره‌ای که وزنش صد و سی بود، یک پیاله نقره‌ای هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده مثقال طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی :گوساله‌های ماده دو، قوچ‌ها پنج، بزهای نر پنج، بره‌های ماده یک ساله پنج .این هدیه ناتانائیل پسر صوغر بود . در روز سوم، حاکم پسران زبولون، الیاب پسر حیلون .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی، یک مجمر ده طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاوان، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها درباره گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو تا، قوچ‌ها پنج تا، بزهای نر پنج تا، بره‌های ماده یک ساله پنج تا .این هدیه الیاب پسر حیلون بود .در روز چهارم، رهبر پسران رئوبن، الیصور پسر شدیئور .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی، یک مجمر ده طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو تا، قوچ‌ها پنج تا، بزهای نر پنج تا، بره‌های ماده یک ساله پنج تا .این هدیه الیصور پسر شدیئور بود .در روز پنجم، حاکم پسران شمعون، شلومیئل پسر صوریشدای .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، صد و

سی وزن آن، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده طلایی، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو، قوچ‌ها پنج، بزهای نر پنج، بره‌های ماده یک ساله پنج .این هدیه شلومیئل پسر صوریشدای بود .در روز ششم، رهبر پسران جاد، الیاساف پسر رعوئیل .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی .یک مجمر ده طلایی، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی دو گوساله ماده، پنج قوچ، پنج بز نر، پنج بره ماده یک ساله .این هدیه الیصاف پسر رعوئیل بود .در روز هفتم، رهبر پسران افرایم، الیشاما پسر عمیهود .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده مثقال طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو تا، قوچ‌ها پنج تا، بزهای نر پنج تا، بره‌های ماده یک ساله پنج تا .این هدیه الیشاماع پسر عمیهود بود .در روز هشتم، حاکم پسران منسی، جملیئل پسر فدهصور .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده طلایی، پر از بخور .یک گوساله از گاوان، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه؛ و برای قربانی سلامتی دو گوساله ماده، پنج قوچ، پنج بز نر، پنج بره ماده یک ساله؛ این هدیه جملیئل پسر فدهصور .در روز نهم، حاکم پسران بنیامین، ابیدان پسر جدعونی .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای،

هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی، یک مجمر ده طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو، قوچ‌ها پنج، بزهای نر پنج، بره‌های ماده یک ساله پنج .این هدیه ابیدان پسر جدعونی بود .در روز دهم، حاکم پسران دان، اخیعزر پسر عمیشدای .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن برای قربانی .یک مجمر ده مثقال طلا، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی :گوساله‌های ماده دو، قوچ‌ها پنج، بزهای نر پنج، بره‌های ماده یک ساله پنج .این هدیه اخیعزر پسر عمیشدای بود .در روز یازدهم، رهبر پسران اشیر، فجعیل پسر عکران .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده طلایی، پر از بخور .یک گوساله از گاوان، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی کامل، و یک بز نر از بزها درباره گناه .و برای قربانی سلامتی دو گاو ماده، پنج قوچ، پنج بز نر، پنج بره ماده یک ساله؛ این هدیه فجعیل پسر عکران بود .در روز دوازدهم، حاکم پسران نفتالی، اخیرع پسر عینان .هدیه او، یک کاسه نقره‌ای، وزن آن صد و سی، یک پیاله نقره‌ای، هفتاد مثقال بر اساس مثقال مقدس، هر دو پر از آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی .یک مجمر ده طلایی، پر از بخور .یک گوساله از گاو، یک قوچ، یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی، و یک بز نر از بزها برای گناه .و برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده دو، قوچ‌ها پنج، بزهای نر پنج، بره‌های ماده یک ساله پنج .این هدیه اخیرع پسر عینان بود .این تقدیس قربانگاه در روزی که آن را مسح کرد، از سوی رهبران پسران اسرائیل :کاسه‌های نقره‌ای دوازده، پیاله‌های نقره‌ای دوازده، مجمرهای طلایی

دوازده .صد و سی مثقال، یک کاسه، و هفتاد مثقال یک پیاله؛ تمام نقره ظروف، دو هزار و چهارصد مثقال؛ مثقال‌ها، به مثقال مقدس .دوازده عود سوز طلایی پر از بخور؛ تمام طلای عود سوزها، صد و بیست طلایی .همه گاوها برای قربانی سوختنی کامل، دوازده گوساله، دوازده قوچ، دوازده بره یک ساله، و قربانی‌های غذایی آنها، و هدایای نوشیدنی آنها، و دوازده بز نر برای گناه .همه گاوها برای قربانی سلامتی، گوساله‌های ماده بیست و چهار، قوچ‌ها شصت، بزهای نر شصت یک ساله، بره‌های ماده شصت یک ساله بی‌عیب؛ این تقدیس قربانگاه بود، بعد از پر کردن دست‌های او و بعد از مسح کردن او .در هنگام وارد شدن موسی به داخل خیمه شهادت برای صحبت کردن با او، او صدای خداوند را شنید که از بالای تخت رحمت، که بر صندوق شهادت است، بین دو کروبی صحبت می‌کرد با او؛ و او با او صحبت می‌کرد.

۸

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به هارون سخن بگو و به او بگو، هنگامی که چراغ‌ها را برپا می‌کنی، در مقابل روی چراغدان، هفت چراغ روشن خواهند کرد .و هارون چنین کرد :از یک طرف، روبروی شمعدان، چراغ‌های آن را روشن کرد، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و این ساخت شمعدان بود :جامد، طلایی، ساقه‌اش و گل‌های سوسن‌اش، همه جامد .مطابق شکلی که خداوند به موسی نشان داده بود، چنین شمعدان را ساخت .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، لاویان را از میان پسران اسرائیل بگیر، و آنها را پاک خواهی کرد .و اینطور برای آنها پاکسازی‌شان را انجام خواهی داد :آنها را با آب پاکسازی خواهی پاشید، و تیغ بر تمام بدن‌شان خواهد آمد، و لباس‌هایشان را خواهند شست، و پاک خواهند بود .و آنها یک گوساله از گاوان خواهند گرفت، و برای این قربانی

آرد نرم مخلوط شده با روغن، و یک گوساله یک ساله از گاوان تو خواهی گرفت برای گناه و لاویان را پیش خیمه شهادت نزدیک خواهی آورد و تمام جماعت پسران اسرائیل را جمع خواهی کرد .و لاویان را پیش خداوند نزدیک خواهی آورد و پسران اسرائیل دستهای خود را بر لاویان خواهند گذاشت .و هارون لاویان را به عنوان هدیه پیش خداوند از پسران اسرائیل جدا خواهد کرد و آنها خواهند بود تا کارهای خداوند را انجام دهند .لاویان دستهای خود را بر سرهای گوساله‌ها خواهند گذاشت و تو یکی را برای گناه و یکی را برای قربانی سوختنی کامل برای خداوند خواهی ساخت تا برای آنها کفاره کنی .و لاویان را در برابر خداوند و در برابر هارون و در برابر پسران او خواهی ایستاند، و آنها را به عنوان هدیه در برابر خداوند خواهی داد .و لاویان را از میان پسران اسرائیل جدا خواهی کرد، و آنها از آن من خواهند بود .و بعد از این چیزها، لاویان وارد خواهند شد تا کارهای خیمه شهادت را انجام دهند و تو آنها را پاک خواهی کرد و آنها را در حضور خداوند تقدیم خواهی کرد چون به عنوان هدیه، اینها از میان پسران اسرائیل به من داده شده‌اند، به جای همه نخست‌زادگان که هر رحمی را باز می‌کنند از پسران اسرائیل، آنها را برای خودم گرفته‌ام .چون برای من هر نخست‌زاده‌ای در میان پسران اسرائیل از انسان‌ها تا چهارپایان است، در آن روزی که هر نخست‌زاده را در سرزمین مصر زدم، آنها را برای خودم تقدیس کردم، و لاویان را به جای هر نخست‌زاده در میان پسران اسرائیل گرفتم .و من لاویان را به عنوان هدیه داده شده به هارون و پسران او از میان پسران اسرائیل بازگرداندم، تا کارهای پسران اسرائیل را در خیمه شهادت انجام دهند و برای پسران اسرائیل کفاره کنند، و در میان پسران اسرائیل کسی نخواهد بود که به چیزهای مقدس نزدیک شود .و موسی و هارون و تمام جماعت پسران اسرائیل با لاویان همانطور که خداوند به موسی درباره لاویان فرمان داده بود، اینطور کردند، پسران اسرائیل به آنها کردند .و لاویان خود را پاک کردند و لباس‌هایشان را شستند و هارون آنها را به عنوان هدیه در حضور خداوند تقدیم

کرد و هارون برای آنها کفاره کرد تا آنها را پاک کند .و بعد از این چیزها، لاویان وارد شدند تا خدمت خود را در خیمه شهادت انجام دهند در حضور هارون و در حضور پسران او؛ همانطور که خداوند به موسی درباره لاویان فرمان داده بود، اینطور با آنها عمل کردند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، این است آن درباره لاویان :از بیست و پنج ساله و بالاتر، وارد خواهند شد تا کار کنند در خیمه شهادت .و از پنجاه ساله کنار خواهد رفت از خدمت، و دیگر کار نخواهد کرد .و برادرش در خیمه شهادت خدمت خواهد کرد تا نگهبانی‌ها را نگه دارد، اما کارها را انجام نخواهد داد؛ این‌طور با لاویان در نگهبانی‌هایشان عمل خواهی کرد.

۹

و خداوند به موسی در بیابان سینا در سال دوم، بعد از بیرون آمدن آنها از سرزمین مصر، در ماه اول، سخن گفت و گفت، بگو، و بگذار پسران اسرائیل عید پسح را طبق وقت آن انجام دهند، در روز چهاردهم ماه اول به سوی شام، آن را طبق زمان‌هایش انجام خواهی داد؛ طبق قانون آن، و طبق مقایسه آن آن را انجام خواهی داد .و موسی به پسران اسرائیل گفت که عید پسح را در روز چهاردهم ماه در بیابان سینا انجام دهند همانطور که خداوند به موسی فرمان داد، پسران اسرائیل چنین کردند .و مردانی که به خاطر روح انسان نجس بودند آمدند و نمی‌توانستند عید پسح را در آن روز برگزار کنند و در آن روز به حضور موسی و هارون آمدند و آن مردان به او گفتند ما به خاطر روح انسان نجس هستیم پس آیا نباید از تقدیم هدیه به خداوند در زمان مقرر آن در میان پسران اسرائیل محروم شویم و موسی به آنها گفت :اینجا بمانید، و من خواهم شنید که خداوند درباره شما چه دستوری خواهد داد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل سخن بگو و بگو، هر

مردی که ناپاک شود بر روح مرد، یا در راه دور از شما، یا در نسل‌های شما، عید پسح را برای خداوند در ماه دوم در روز چهاردهم انجام خواهد داد؛ آن را به سوی شام انجام خواهند داد، بر نان‌های فطیر و سبزیجات تلخ آن را خواهند خورد .چیزی از آن تا صبح باقی نخواهند گذاشت و استخوانی از آن نخواهند شکست، طبق قانون عید پسح آن را انجام خواهند داد .و مردی که اگر پاک باشد و در راه دور نیست و کوتاهی کند در انجام دادن عید پسح، آن روح از قوم خودش نابود خواهد شد، چون هدیه را به خداوند در وقت آن تقدیم نکرد؛ گناه خودش را آن مرد دریافت خواهد کرد .اگر غریبه‌ای به سوی شما در سرزمین شما بیاید و عید پسح را برای خداوند انجام دهد، طبق قانون عید پسح و طبق ترتیب آن، آن را انجام خواهد داد .یک قانون برای شما و برای غریبه و برای بومی سرزمین خواهد بود .و در روزی که خیمه برپا شد، ابر خیمه را، خانه شهادت را، پوشاند؛ و شام بر خیمه مثل شکل آتش بود تا صبح .بدین گونه پیوسته بود؛ ابر آن را در روز می‌پوشاند، و شکل آتش در شب .و هنگامی که ابر از خیمه بالا رفت، و بعد از این پسران اسرائیل کوچ کردند، و در جایی که ابر ایستاد، آنجا پسران اسرائیل اردو زدند .به خاطر فرمان خداوند پسران اسرائیل اردو خواهند زد، و به خاطر فرمان خداوند کوچ خواهند کرد؛ تمام روزهایی که در آنها ابر بر خیمه سایه می‌اندازد، پسران اسرائیل اردو خواهند زد .و هرگاه ابر بر خیمه روزهای بیشتری کشیده شود، پسران اسرائیل نگهبانی خدا را نگه خواهند داشت و حرکت نخواهند کرد .و چنین خواهد بود که هرگاه ابر به تعداد روزهایی بر خیمه بماند، به فرمان خداوند اردو خواهند زد و به فرمان خداوند کوچ خواهند کرد .و چنین خواهد بود که هرگاه ابر از عصر تا صبح باشد و ابر در صبح بالا رود، آنگاه حرکت خواهند کرد، چه در روز و چه در شب وقتی ابر برای روزهای زیادی بر آن سایه می‌انداخت، پسران اسرائیل اردو می‌زدند و کوچ نمی‌کردند .که به خاطر فرمان خداوند حرکت می‌کنند؛ پاسداری خداوند را نگه داشتند به واسطه فرمان خداوند به دست موسی.

۰۱

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، برای خودت دو شیپور نقره بساز، آنها را کوبیده شده بساز، و آنها برای تو خواهند بود برای فراخواندن جماعت و برای حرکت دادن اردوگاه‌ها و تو در آنها شیپور خواهی زد، و تمام جماعت بر در خیمه شهادت جمع خواهد شد .اما اگر در یکی شیپور بزنند، تمام حاکمان و رهبران اسرائیل به سوی تو خواهند آمد . و شما شیپور را برای علامت خواهید نواخت، و اردوگاه‌های اردو زده در شرق حرکت خواهند کرد؛ و شما شیپور را برای علامت دوم خواهید نواخت، و اردوگاه‌های اردو زده در جنوب حرکت خواهند کرد؛ و شما شیپور را برای علامت سوم خواهید نواخت، و اردوگاه‌های اردو زده در کنار دریا حرکت خواهند کرد؛ و شما شیپور را برای علامت چهارم خواهید نواخت، و اردوگاه‌های اردو زده به سمت شمال حرکت خواهند کرد؛ با علامت شیپور خواهند نواخت در حرکت آنها .و هرگاه جماعت را جمع کنید، شیپور بزنید، و نه با علامت .و پسران هارون، کاهنان، با شیپورها شیپور خواهند زد و این برای شما قانون ابدی در نسل‌های شما خواهد بود .اگر شما در سرزمین خود به جنگ علیه مخالفانی که در برابر شما ایستاده اند بیرون بروید، و با شیپورها علامت دهید، آنگاه در حضور خداوند به یاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت .و در روزهای شادی شما، و در جشنهای شما، و در ماه نوهای شما، شیپور خواهید زد با شیپورها بر قربانیهای سوختنی کامل، و بر قربانیهای سلامتی شما؛ و برای شما یادآوری خواهد بود در پیش خدای شما؛ من خداوند خدای شما هستم .و در سال دوم در ماه دوم در بیستم ماه، ابر از خیمه شهادت بالا رفت .و پسران اسرائیل با بارهایشان در بیابان سینا حرکت کردند و ابر در بیابان فاران ایستاد .و آنها برای اولین بار به وسیله صدای خداوند به دست موسی برخاستند و گروه اردوگاه پسران یهودا اول با قدرت خود حرکت کردند و بر قدرت آنها، ناحشون پسر

عمیناداب بود و بر نیروی قبیله پسران یساکار، نتنائیل پسر صوعر .و بر نیروی قبیله پسران زبولون، الیاب پسر خیلون .و آنها خیمه را پایین خواهند آورد، و پسران جرشون و پسران مراری که خیمه را حمل می کنند، حرکت خواهند کرد .و گروه اردوگاه رئوبن با نیروی خود حرکت کردند و بر نیروی آنها الیصور پسر شدئور بود و بر نیروی قبیله پسران شمعون شلومیئل پسر صوریشدای بود و بر نیروی قبیله پسران جاد، الیاساف پسر رعوئیل . و پسران قهات اشیای مقدس را حمل کرده حرکت خواهند کرد و خیمه را برپا خواهند کرد تا آنها برسند .و آنها حرکت خواهند کرد، دسته اردوگاه افرایم با نیروی خودشان، و بر نیروی خودشان، الیشاما پسر عمیهود .و بر نیروی قبیله پسران منسی، جملیئل پسر فداصور .و بر نیروی قبیله پسران بنیامین، ابیدان پسر جدعونی .و دسته اردوگاه پسران دان حرکت خواهند کرد، آخرین از همه اردوگاه‌ها، با نیروی خودشان، و بر نیروی آنها، اخیعزر پسر عمیشدای .و بر نیروی قبیله پسران اشیر، فجعیل پسر عکران .و بر نیروی قبیله پسران نفتالی، اخیره پسر عینان .اینها لشکرهای پسران اسرائیل بودند و آنها با قدرت خود حرکت کردند .و موسی به حوباب پسر رعوئیل مدیانی، داماد موسی، گفت :ما به آن مکانی که خداوند گفت حرکت می‌کنیم، این را به شما خواهم داد؛ بیا با ما، و به تو خوبی خواهیم کرد، چون خداوند چیزهای خوب درباره اسرائیل گفته است .و به او گفت : نخواهم رفت، بلکه به سرزمین خودم و نزد خویشاوندانم خواهم رفت .و گفت ما را ترک نکن، چون تو با ما در بیابان بودی، و تو در میان ما ریش‌سفید خواهی بود .و چنین خواهد بود که اگر تو با ما بیایی، آن چیزهای خوبی را که خداوند به ما عطا کند، به تو هم نیکی خواهیم کرد .و آنها از کوه خداوند مسافت سه روز حرکت کردند و صندوق عهد خداوند پیش از آنها مسافت سه روز می رفت تا برای آنها استراحتگاه پیدا کند .و چنین شد که هنگام برداشتن صندوق، موسی گفت :برخیز ای خداوند، و دشمنانت پراکنده شوند، و همه کسانی که از تو نفرت دارند بگریزند .و در آرامش گفت، برگرد خداوند هزاران ده هزاران در

اسرائیل .و ابر سایه‌انداز بر آنها می‌شد در روز، هنگام خارج کردن آنها از اردوگاه.

۱۱

و مردم در برابر خداوند غرغر می‌کردند و چیزهای بد می‌گفتند، و خداوند شنید و با خشم خشمگین شد، و آتشی از جانب خداوند در میان آنها افروخته شد و بخشی از اردوگاه را بلعید .و مردم به سوی موسی فریاد زدند و موسی نزد خداوند دعا کرد و آتش خاموش شد .و نام آن مکان سوختن نامیده شد زیرا آتش در میان آنها از جانب خداوند افروخته شد و جماعت مختلطی که در میان آنها بود، میلی شدید داشت، و نشستند و گریه کردند، و پسران اسرائیل هم، و گفتند :چه کسی به ما گوشت خواهد داد؟ ما ماهی‌هایی را که در مصر رایگان می‌خوردیم، به یاد آوردیم .و کدوها، و خربزه‌ها، و تره فرنگی‌ها، و پیازها، و سیرها .اما اکنون روح ما کاملاً خشک است؛ چشمان ما هیچ چیزی جز من نمی‌بینند .و من مثل دانه گشنیز است و ظاهر آن مانند کریستال است و مردم عبور می‌کردند و جمع می‌کردند و آسیاب می‌کردند آن را در آسیاب و خرد می‌کردند در هاون و می‌پختند آن را در دیگ و درست می‌کردند از آن کیک‌ها و لذت آن مثل طعم کیک روغنی بود و هنگامی که شبانگاه شبنم بر اردوگاه فرود می‌آمد، من بر آن فرود می‌آمد .و موسی شنید که آنها گریه می‌کردند بر اساس قبیله‌هایشان، هر کس بر در خانه‌اش، و خداوند با خشم شدید خشمگین شد، و در نظر موسی بد بود .و موسی به خداوند گفت، چرا با بنده خود بدرفتاری کردی، و چرا در نظر تو لطف نیافته‌ام، که بار این قوم را بر من گذاشته‌ای؟ مگر من همه این مردم را در شکم گرفتم، یا من آنها را زاییدم؟ چرا به من می‌گویی، او را در آغوش خودت بگیر، مثل اینکه دایه شیرخواره را بلند کند، به سرزمینی که به پدران آنها سوگند یاد کردی؟ از کجا برای من گوشت باشد که به همه این مردم بدهم؟ چون آنها بر من

گریه می‌کنند و می‌گویند :به ما گوشت بده تا بخوریم .من به تنهایی قادر نخواهم بود این مردم را تحمل کنم، چون این کار برای من بسیار سنگین است .اگر اینطور با من رفتار می‌کنی، مرا بکش، اگر در نظر تو رحمتی یافته‌ام، تا رنج خودم را نبینم .و خداوند به موسی گفت، برای من هفتاد مرد از بزرگان اسرائیل جمع کن که خودت می‌دانی که اینها بزرگان قوم و کاتبان آنها هستند، و آنها را به خیمه شهادت خواهی آورد و آنجا با تو خواهند ایستاد .و من پایین خواهم آمد و آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر توست برخواهم داشت و بر آنها خواهم نهاد و آنها با تو بار قوم را کمک خواهند برد و تو خودت تنها آن را حمل نخواهی کرد و به مردم خواهی گفت، خودتان را برای فردا پاک کنید، و گوشت خواهید خورد؛ چون در پیشگاه خداوند گریه کردید و گفتید، چه کسی به ما گوشت خواهد داد؛ برای ما در مصر خوب بود و خداوند به شما گوشت خواهد داد که بخورید و شما گوشت خواهید خورد .نه یک روز خواهید خورد، و نه دو روز، و نه پنج روز، و نه ده روز، و نه بیست روز، بلکه تا یک ماه خواهید خورد، تا زمانی که از بینی شما بیرون بیاید؛ و برای شما به چیز منزجرکننده تبدیل خواهد شد، چون به خداوند نافرمانی کردید، که در میان شما است، و در حضور او گریه کردید و گفتید، چرا ما از مصر بیرون آمدیم؟ و موسی گفت ششصد هزار پیاده این مردمی هستند که من در میان آنها هستم و تو گفتی گوشت به آنها خواهم داد تا بخورند و یک ماه تمام خواهند خورد .مگر گوسفندان و گاوها برای آنها کشته خواهند شد و برای آنها کافی خواهد بود؟ یا تمام ماهی دریا برای آنها جمع خواهد شد و برای آنها کافی خواهد بود؟ و خداوند به موسی گفت، آیا دست خداوند کافی نخواهد بود؟ قبلاً خواهی دانست که آیا کلام من تو را خواهد گرفت یا نه .و موسی بیرون رفت و به مردم کلمات خداوند را گفت و هفتاد مرد از بزرگان قوم را جمع کرد و آنها را به دور خیمه قرار داد و خداوند در ابر فرود آمد و با او سخن گفت و از روحی که بر او بود گرفت و بر هفتاد مرد از بزرگان گذاشت و چون روح بر آنها قرار گرفت نبوت

کردند و دیگر ادامه ندادند .و دو مرد در اردوگاه باقی ماندند، نام یکی الداد و نام دومی میداد، و روح بر آنها قرار گرفت، و اینها از ثبت‌نام شدگان بودند و به خیمه نیامدند، و در اردوگاه نبوت کردند .و مرد جوان دویده آمد و به موسی گزارش داد و گفت :الداد و میداد در اردوگاه نبوت می‌کنند .و یوشع پسر نون که کنار موسی ایستاده بود، برگزیده، جواب داد و گفت :ای آقای موسی، آنها را منع کن .و موسی به او گفت، آیا تو به من حسادت می‌کنی؟ و کاش تمام قوم خداوند پیامبر می‌شدند، هنگامی که خداوند روح خود را بر آنها عطا کند؟ و موسی به اردوگاه بازگشت، خودش و بزرگان اسرائیل و روحی از خداوند بیرون آمد و بلدرچین را از دریا آورد و آن را بر اردوگاه انداخت، راه یک روز از این طرف و راه یک روز از آن طرف، دور اردوگاه، مثل دو ذراع از زمین .و مردم برخاستند تمام روز و تمام شب و تمام روز بعد، و بلدرچین‌ها را جمع کردند .کسی که کم جمع کرد، ده کر جمع کرد، و آنها را برای خودشان دور اردوگاه پهن کردند .گوشت هنوز در دندان‌های آنها بود قبل از اینکه تمام شود، و خداوند بر قوم خشمگین شد، و خداوند به قوم ضربه‌ای بسیار بزرگ زد .و نام آن مکان، قبرهای هوس نامیده شد، چون آنجا مردم هوسران را دفن کردند . از قبرهای شهوت، مردم کوچ کردند به حضیروت؛ و مردم در حضیروت بودند.

۲۱

و مریم و هارون علیه موسی صحبت کردند به خاطر زن حبشی که موسی گرفته بود، چون زن حبشی گرفته بود، و گفتند، آیا خداوند فقط با موسی تنها صحبت کرده است؟ آیا او با ما هم صحبت نکرد؟ و خداوند شنید و مرد موسی فروتن‌تر از همه مردانی بود که بر روی زمین بودند .و خداوند فورا به موسی و هارون و مریم گفت :شما سه نفر به خیمه شهادت بیرون بروید .و آن سه نفر به خیمه شهادت بیرون رفتند و خداوند در ستون ابر

پایین آمد و بر در خیمه شهادت ایستاد و هارون و مریم خوانده شدند و هر دو بیرون رفتند و به آنها گفت، سخنان مرا بشنوید :اگر پیامبری از شما برای خداوند باشد، در رویا خودم را به او خواهم شناساند و در خواب با او سخن خواهم گفت نه اینطور است خدمتکار من موسی، در تمام خانه من امین است؛ دهان به دهان با او صحبت خواهم کرد، در شکل ظاهری، و نه از طریق معماها، و جلال خداوند را دید؛ و چرا نترسیدید که علیه خدمتکار من موسی بد بگویید؟ و خشم و غضب خداوند بر آنها بود و او رفت .و ابر از خیمه دور شد و اینک مریم جذامی بود مانند برف و هارون به مریم نگاه کرد و اینک جذامی بود و هارون به موسی گفت، التماس می‌کنم ای خداوند، گناه را بر ما قرار نده، چون ما نادان بودیم در آنچه گناه کردیم .مبادا مانند برابر با مرگ شود، مانند سقط جنینی که از رحم مادر بیرون می‌آید و نصف گوشت او را می‌خورد .و موسی به سوی خداوند فریاد زد و گفت :ای خدا، از تو التماس می‌کنم، او را شفا بده .و خداوند به موسی گفت، اگر پدرش به صورتش تف کرده بود، آیا هفت روز شرمنده نمی‌شد؟ بگذار او هفت روز بیرون از اردوگاه جدا شود، و بعد از این او داخل خواهد شد .و مریم به مدت هفت روز در بیرون اردوگاه جدا شد و مردم حرکت نکردند تا اینکه مریم پاک شد و بعد از این چیزها، مردم از حضیروت کوچ کردند و در بیابان فاران اردو زدند.

۳۱

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :برای خودت مردانی بفرست، و بگذار آنها سرزمین کنعانیان را جاسوسی کنند، که من آن را به پسران اسرائیل برای تصرف می‌دهم .یک مرد از هر قبیله، بر اساس قومهای پدران آنها، آنها را خواهی فرستاد، هر یک رهبری از آنها .و موسی آنها را از بیابان فاران به فرمان خداوند بیرون فرستاد، همه اینها مردان رهبر

پسران اسرائیل بودند .و اینها نامهای آنها بودند :از قبیله رئوبن، ساموئیل پسر زکور .از قبیله شمعون، شافاط پسر سوری .از قبیله یهودا، کالب پسر یفنه .از قبیله ایساکار، ایلال پسر یوسف .از قبیله افرایم، هوشع پسر نون .از قبیله بنیامین، فلتی پسر رافو .از قبیله زبولون، گودیل پسر سودی .از قبیله یوسف، از پسران منسی، جدی پسر سوسی .از قبیله دان، عمیئل پسر جمالیئل .از قبیله اشیر، ساتور پسر میکائیل .از قبیله نفتالی، نابی پسر سابی .از قبیله جاد، جودیئل پسر ماکی .اینها نامهای مردانی هستند که موسی آنها را فرستاد تا زمین را جاسوسی کنند و موسی هوشع پسر نون را یوشع نامید .و موسی آنها را فرستاد که سرزمین کنعان را جاسوسی کنند، و به آنها گفت، از این بیابان بالا بروید، و به کوه بالا خواهید رفت، و سرزمین را خواهید دید که چگونه است، و مردمی را که بر آن ساکن هستند، که آیا قوی هستند یا ضعیف، یا کم هستند یا زیاد .و زمین چگونه است که این‌ها بر آن نشسته‌اند، آیا خوب است یا بد؟ و شهرها چگونه هستند که این‌ها در آن‌ها ساکن هستند، آیا حصاردار هستند یا بدون حصار؟ و زمین چگونه است، حاصلخیز است یا بایر، آیا در آن درختان هست یا نه، و با پشتکار از میوه‌های زمین خواهید گرفت .و روزها، روزهای بهار، پیشاهنگان انگور .و بالا رفته، زمین را از بیابان سین تا رحوب جاسوسی کردند، در هنگام ورود به حمات .و آنها به سمت بیابان بالا رفتند و تا حبرون رفتند، و آنجا اخیمان و شیشای و تلمای، نسل های عناق بودند، و حبرون هفت سال قبل از تانیس مصر ساخته شده بود .و آنها تا دره خوشه آمدند و آن را جاسوسی کردند و از آنجا یک شاخه و یک خوشه انگور بر آن بریدند و آن را بر میله های حمل بلند کردند و از انارها و از انجیرها و آن مکان را دره خوشه نامیدند، به خاطر خوشه‌ای که پسران اسرائیل از آنجا بریدند .و آنها از آنجا برگشتند بعد از بررسی زمین پس از چهل روز و رفتند و آمدند به سوی موسی و هارون و به سوی تمام جماعت پسران اسرائیل، به بیابان فاران قادش؛ و به آنها و به تمام جماعت پاسخ دادند، و میوه زمین را نشان دادند، و به او بازگفتند، و گفتند، ما به

زمینی که تو ما را فرستادی آمدیم، زمینی که شیر و عسل جاری است؛ و این میوه آن است .اما این است که قومی که بر آن ساکن است جسور است، و شهرها حصاردار و دیوارکشیده شده و بسیار بزرگ هستند، و نسل عناق را در آنجا دیده‌ایم و عمالیق در سرزمین جنوب ساکن است و حیتی‌ها و حوی‌ها و یبوسی‌ها و اموری‌ها در ناحیه کوهستانی ساکن هستند و کنعانی‌ها کنار دریا و کنار رود اردن ساکن هستند و کالب مردم را نزد موسی ساکت کرد و به او گفت، نه، بلکه بالا رفته بالا خواهیم رفت و آن را به تصرف خواهیم آورد، چون قادر خواهیم بود در برابر آنها و مردانی که با او بالا رفته بودند، گفتند :ما بالا نمی رویم، چون ما قادر نیستیم که به سوی آن قوم بالا برویم، زیرا آنها از ما قوی تر هستند .و آنها گزارش وحشتناکی از زمینی که جاسوسی کرده بودند آن را به پسران اسرائیل بیرون آوردند و گفتند، زمینی که از آن عبور کردیم تا آن را جاسوسی کنیم، زمینی است که ساکنان روی آن را می بلعد، و تمام مردمی که در آن دیده ایم، مردانی بسیار بلند قامت بودند .و ما آنجا غول‌ها را دیده بودیم، و ما در برابر آنها مثل ملخ‌ها بودیم؛ اما همچنین ما در برابر آنها بودیم.

۴۱

و تمام جماعت برخاسته، فریاد برآوردند؛ و مردم تمام آن شب گریه کردند .و همه پسران اسرائیل بر موسی و هارون غرغر می‌کردند و تمام جماعت به آنها گفتند :کاش ما در سرزمین مصر مرده بودیم، یا در این بیابان مرده بودیم، و چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورد تا در جنگ بیفتیم؟ زنان ما و بچه‌هایمان غارت خواهند شد؛ پس حالا بهتر است که به مصر برگردیم .و به یکدیگر گفتند، بیایید رهبری تعیین کنیم و به مصر برگردیم .و موسی و هارون بر صورت افتادند در برابر تمام جماعت پسران اسرائیل .یوشع

پسر نون و کالیب پسر یفنه از کسانی که سرزمین را جاسوسی کرده بودند، لباس‌های خود را پاره کردند و به تمام جماعت پسران اسرائیل گفتند و می‌گفتند :سرزمینی که ما آن را جاسوسی کردیم بسیار بسیار خوب است .اگر خداوند ما را انتخاب کند، ما را به این سرزمین وارد خواهد کرد و آن را به ما خواهد داد، سرزمینی که از شیر و عسل جاری است .اما از خداوند شورشی نشوید؛ شما اما نترسید از مردم این سرزمین، چون خوراک شما هستند؛ زیرا زمان از آنها دور شده است؛ اما خداوند در میان ما است؛ از آنها نترسید . و تمام جماعت گفت که آنها را با سنگها سنگسار کنند و جلال خداوند در ابر بر خیمه شهادت به همه پسران اسرائیل ظاهر شد .و خداوند به موسی گفت :تا کی این قوم مرا به خشم می‌آورند؟ و تا کی به من ایمان نمی‌آورند با وجود همه نشانه‌هایی که در میان آنها انجام دادم؟ من آنها را به مرگ خواهم زد و آنها را نابود خواهم کرد و تو و خانه پدرت را قومی بزرگ خواهم ساخت و بسیار بیشتر از این و موسی به خداوند گفت، و مصر خواهد شنید که تو این قوم را با قدرت خودت از آنها بیرون آوردی .اما همه ساکنان این سرزمین شنیده‌اند که تو خداوند در میان این قوم هستی، که چشم در چشم ظاهر می‌شوی خداوندا، و ابر تو بر آنها ایستاده است، و تو در ستون ابر در روز پیشاپیش آنها می‌روی، و در ستون آتش در شب .و تو این قوم را مثل یک انسان نابود خواهی کرد، و قومهایی که نام تو را شنیده‌اند خواهند گفت :از آنجا که خداوند قادر نبود این قوم را به سرزمینی که به آنها سوگند خورده بود وارد کند، آنها را در بیابان نابود کرد .و اکنون قدرت تو بلند شود خداوند، به همان شیوه ای که گفتی و می گفتی، خداوند بردبار و فراوان در رحمت و راستین است، برمی دارد بی قانونی ها و بی عدالتی ها و گناه ها را، و با پاک سازی پاک نخواهد کرد گناهکار را، بازمی گرداند گناه های پدران را بر فرزندان تا نسل سوم و چهارم . گناه این قوم را ببخش مطابق رحمت بزرگ تو، همانطور که مهربان بودی به آنها از مصر تا به حال .و خداوند به موسی گفت :من نسبت به آنها بخشنده هستم طبق کلام تو .اما من

زنده هستم و نام من زنده است، و جلال خداوند تمام زمین را پر خواهد کرد .چون همه مردانی که جلال مرا دیدند و نشانه‌هایی که در مصر و در بیابان انجام دادم، و مرا این بار دهم آزمودند و به صدای من گوش ندادند، به راستی آن زمینی را که به پدرانشان سوگند خوردم نخواهند دید، بلکه فرزندانشان که اینجا با من هستند، آنهایی که خوب و بد نمی‌دانند، هر جوان بی‌تجربه، به اینها آن زمین را خواهم داد؛ اما همه کسانی که مرا خشمگین کردند، آن را نخواهند دید .اما پسر من کالب، چون روح دیگری در او است و از من پیروی کرد، او را به درون سرزمینی که به آنجا وارد شد خواهم آورد و نسل او آن را به ارث خواهد برد .عمالیق و کنعانی در دره ساکن هستند .فردا برگردید و به سوی بیابان حرکت کنید، به راه دریای سرخ .و خداوند به موسی و هارون گفت، می‌گوید :تا کی این جماعت شریر؟ آنچه را که خودشان در مقابل من غرغر می‌کنند، غرغر پسران اسرائیل را که درباره شما غرغر کردند، شنیده ام .به آنها گفتم، زنده هستم من، می‌گوید خداوند؛ به راستی همان‌طور که شما در گوش‌های من سخن گفته‌اید، همان‌طور به شما خواهم کرد .در این بیابان اعضای شما خواهند افتاد و تمام سرشماری شما و شمرده شدگان شما از بیست ساله و بالاتر، همه کسانی که بر من غرولند کردند .آیا شما وارد خواهید شد به زمینی که دست من را دراز کردم تا شما را در آن ساکن کنم؟ مگر کالب پسر یفنه و یشوع پسر نون .و بچه‌ها، که شما گفتید در غارت خواهند بود، من آنها را به داخل سرزمین خواهم آورد؛ و آنها سرزمینی را به ارث خواهند برد که شما از آن روی گردانیدید .و اعضای شما در این بیابان خواهند افتاد .پسران شما چهل سال در بیابان سرگردان خواهند بود، و آنها بی‌وفایی شما را تحمل خواهند کرد تا زمانی که اجساد شما در بیابان نابود شود .به اندازه تعداد روزهایی که سرزمین را جاسوسی کردید، چهل روز، یک روز برای هر سال، شما چهل سال گناهان خود را خواهید کشید، و خشم غضب مرا خواهید شناخت .من خداوند سخن گفته‌ام، در واقع اینطور خواهم کرد به این جماعت شریر که علیه من برخاسته است :در

این بیابان نابود خواهند شد و آنجا خواهند مرد .و مردانی که موسی آنها را فرستاد تا سرزمین را جاسوسی کنند، و آمدند و علیه آن نزد جماعت غرغر کردند تا سخنان بد درباره سرزمین بیرون بیاورند، و مردانی که سخنان بد علیه سرزمین گفتند در ضربت در برابر خداوند مردند .و یوشع پسر نون و کالب پسر یفنه از آن مردانی که رفته بودند تا زمین را جاسوسی کنند، زنده ماندند .و موسی این سخنان را به همه پسران اسرائیل گفت و مردم بسیار سوگواری کردند .و صبح زود برخاسته به قله کوه بالا رفتند و گفتند :اینک، ما به جایی که خداوند گفت بالا خواهیم رفت، چون گناه کرده‌ایم .و موسی گفت، چرا شما از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنید؟ برای شما موفق نخواهد بود بالا نروید، زیرا خداوند با شما نیست و جلوی دشمنانتان خواهید افتاد .چون عمالیق و کنعانی آنجا جلوی شما هستند و شما به شمشیر خواهید افتاد، به خاطر اینکه از خداوند روی گردانده و نافرمانی کرده‌اید، و خداوند در میان شما نخواهد بود .و با زور راه خود را باز کردند و بر قله کوه بالا رفتند؛ اما صندوق عهد خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکردند .و عمالیق و کنعانی که در آن کوه ساکن بود پایین آمد و آنها را شکست داد و آنها را تا حرما قطع کردند و به اردوگاه برگشتند.

۵۱

و خداوند به موسی گفت و گفت :به پسران اسرائیل سخن بگو و به آنها بگو، هرگاه وارد زمین سکونت خود شوید که من آن را به شما می‌دهم، و قربانی‌های سوختنی کامل برای خداوند بکنید، قربانی کامل یا قربانی، برای بزرگ کردن نذر، یا داوطلبانه، یا در جشن‌های خود بوی خوشبو برای خداوند بسازید، اگر از گاوها یا از گوسفندان باشد .و کسی که هدیه‌اش را تقدیم می‌کند، آن را به خداوند نزدیک خواهد آورد :قربانی آرد نرم، یک دهم

ایفه، مخلوط شده در روغن، در یک چهارم هین .و شراب را برای هدیه نوشیدنی، یک چهارم هین، بر قربانی سوختنی یا بر قربانی تهیه خواهید کرد .برای هر بره، این مقدار را تهیه خواهی کرد، هدیه‌ای با بوی خوشبو برای خداوند .و برای قوچ، هر وقت شما او را به قربانی سوختنی کامل یا به قربانی تبدیل کنید، شما قربانی آرد نرم دو دهم مخلوط شده با روغن، یک سوم هین خواهید کرد؛ و شراب برای هدیه نوشیدنی یک سوم هین خواهید آورد به عنوان بوی خوشبو برای خداوند .اگر شما از گاوان قربانی سوختنی یا قربانی برای برآورده کردن نذر، یا قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کنید، او با گوساله هدیه‌ای از آرد نرم سه دهم که با نصف هین روغن مخلوط شده است خواهد آورد .و شراب برای هدیه نوشیدنی، نصف هین، هدیه‌ای با بوی خوش برای خداوند .اینطور برای یک گوساله انجام خواهی داد، یا برای یک قوچ، یا برای یک بره از گوسفندان یا از بزها .طبق تعداد آنچه که انجام دهید، اینطور برای هر یک انجام خواهید داد، طبق تعداد آنها .هر کسی که بومی است، این کار را چنین انجام خواهد داد :چنین هدایایی را به عنوان بوی خوشبو برای خداوند تقدیم کند .اگر غریبه‌ای در میان شما در سرزمین شما اضافه شود، یا کسی که در میان شما در نسل‌های شما باشد، و او قربانی بوی خوشبو برای خداوند انجام دهد، به همان شیوه‌ای که شما انجام می‌دهید، همین‌طور جماعت برای خداوند انجام خواهد داد . یک قانون برای شما و برای غریبه‌هایی که در میان شما ساکن هستند خواهد بود، قانونی ابدی برای نسل‌های شما .همانطور که شما هستید، غریبه نیز در پیشگاه خداوند خواهد بود .قانون یک خواهد بود و حکم یک خواهد بود برای شما و برای غریبی که در میان شما ساکن است .و خداوند به موسی سخن گفت و فرمود، به پسران اسرائیل سخن بگو و به آنها بگو، هنگامی که شما وارد زمینی می‌شوید که من شما را به آنجا وارد می‌کنم، چنین خواهد بود که هرگاه شما از نان زمین بخورید، هدیه جدا شده‌ای را به خداوند جدا خواهید کرد، نوبر خمیر خود را .نان را به عنوان هدیه جدا خواهید کرد، همانطور که هدیه

را از خرمنگاه جدا می کنید، همینطور آن را جدا خواهید کرد، نوبر خمیر شما را، و به خداوند هدیه خواهید داد برای نسلهای شما .هرگاه که شما گناه کنید و همه این احکامی را که خداوند به موسی گفت انجام ندهید، همانطور که خداوند به شما به دست موسی فرمان داد، از روزی که خداوند به شما فرمان داد و فراتر از آن به نسلهای شما، و خواهد بود اگر از چشمان جماعت ناخواسته اتفاق بیفتد، و تمام جماعت یک گوساله از گاوان بی عیب برای قربانی سوختنی برای بوی خوشبو به خداوند خواهد ساخت، و قربانی این و هدیه نوشیدنی آن را طبق ترتیب، و یک بز نر از بزها برای گناه .و کاهن درباره تمام جماعت پسران اسرائیل کفاره خواهد کرد، و به آنها آمرزیده خواهد شد، زیرا غیرعمدی است؛ و خودشان هدیه خودشان را، قربانی به خداوند، درباره گناه خودشان در حضور خداوند، درباره غیرعمدی های خودشان آوردند .و بخشیده خواهد شد برای تمام جماعت پسران اسرائیل و برای غریبه ای که به شما ملحق شده است، زیرا برای تمام قوم ناخواسته بود .اگر یک روح ناخواسته گناه کند، یک بز یک ساله را برای گناه نزدیک خواهد آورد .و کاهن درباره نفسی که ناخواسته گناه کرده است و ناخواسته پیش خداوند گناه کرده است، کفاره خواهد کرد تا برای او کفاره کند .برای بومی در میان پسران اسرائیل، و برای غریبه‌ای که در میان آنها ساکن است، یک قانون برای آنها خواهد بود، کسی که اگر ناخواسته عمل کند .و روحی که با دست تکبر عمل کند، از بومیان یا از نوکیشان، این یکی خدا را به خشم می‌آورد، آن روح از قوم خود نابود خواهد شد، چون کلام خداوند را تحقیر کرده و احکام او را پراکنده است؛ کاملا نابود خواهد شد آن روح، گناه او در اوست . و پسران اسرائیل در بیابان بودند و مردی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می کرد و کسانی که او را در حال جمع کردن هیزم در روز سبت یافته بودند، او را نزد موسی و هارون و نزد تمام جماعت پسران اسرائیل آوردند .و آنها او را در بازداشت گذاشتند، زیرا تصمیم نگرفته بودند که چه کاری با او بکنند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، آن

مرد باید به مرگ کشته شود، تمام جماعت او را با سنگ سنگسار کنید .و تمام جماعت او را به بیرون از اردوگاه بردند و تمام جماعت او را با سنگها در بیرون از اردوگاه سنگسار کردند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و خداوند به موسی گفت و گفت : سخن بگو به پسران اسرائیل و به آنها بگو که برای خودشان منگوله‌ها بر گوشه‌های جامه‌های خود بسازند برای نسل‌های خود، و بر منگوله‌های گوشه‌ها نخ آبی بگذارید .و در ریشه‌ها برای شما خواهد بود، و آنها را خواهید دید، و همه فرمان‌های خداوند را به یاد خواهید آورد، و آنها را انجام خواهید داد، و به دنبال افکار خود و چشمانتان که به دنبال آنها زنا می‌کنید منحرف نخواهید شد، تا اینکه همه فرمان‌های مرا به یاد بیاورید و انجام دهید، و برای خدای خود مقدس خواهید بود .من خداوند، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم، تا خدای شما باشم .من خداوند، خدای شما هستم.

۶۱

و قورح پسر یصهار پسر قهات پسر لاوی سخن گفت، و داتان و ابیرام پسران الیاب، و اون پسر فلت پسر رئوبن؛ و آنها برخاستند در برابر موسی، و مردان از پسران اسرائیل پنجاه و دویست نفر، رهبران جماعت، اعضای فراخوانده شده شورا، و مردان نامور .آنها با هم بر موسی و هارون ایستادند و گفتند، بس است برای شما که تمام جماعت همه مقدس هستند و خداوند در میان آنهاست؛ و چرا خودتان را بر جماعت خداوند بلند می‌کنید؟ و موسی وقتی شنید، بر صورتش افتاد .و او به قوره و به تمام جماعت او سخن گفت و گفت، خدا بازدید کرده و شناخته است آنهایی که از آن او هستند و مقدسین را، و آنها را نزدیک خود آورده است؛ و آنهایی را که برای خود برگزیده است، نزدیک خود آورده است .این کار را بکنید :برای خودتان آتشدان‌ها بگیرید ای قورح و تمام جماعت او، و بر روی آنها آتش

بگذارید، و بر روی آنها بخور بگذارید در پیشگاه خداوند فردا؛ و مردی که خداوند او را برگزیده است، او مقدس خواهد بود؛ این برای شما کافی باشد ای پسران لاوی .و موسی به قورح گفت، به من گوش کنید ای پسران لاوی .آیا این برای شما کوچک است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل جدا کرد و شما را به خودش نزدیک آورد تا خدمات خیمه خداوند را انجام دهید و در برابر خیمه بایستید و به آنها خدمت کنید؟ و او تو را نزدیک آورد و همه برادران تو، پسران لاوی را با تو، و شما کاهنی کردن را هم می‌طلبید؟ بنابراین تو و تمام جماعت تو که به سوی خدا جمع شده‌اید، و هارون کیست که شما علیه او غرغر می‌کنید؟ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام، پسران الیاب را صدا بزند و آنها گفتند :ما بالا نمی آییم .آیا این کوچک است که تو ما را به سرزمینی که شیر و عسل جاری است آوردی، تا ما را در بیابان بکشی، و اینکه بر ما حکومت می‌کنی؟ حاکمی؟ و آیا تو ما را به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است آوردی و به ما ارث مزرعه و تاکستان‌ها دادی؟ آیا چشم‌های آن مردان را بیرون می‌آوردی؟ ما بالا نمی‌رویم .و موسی بسیار سخت غمگین شد و به خداوند گفت، به قربانی آنها توجه نکن .من خواسته هیچ یک از آنها را نگرفته ام و نه به هیچ یک از آنها آسیب رسانده ام .و موسی به قورح گفت، جماعت خودت را تقدیس کن، و آماده شوید در حضور خداوند، تو و هارون و آنها، فردا .و بگیرید هر کس مجمر خود را، و بگذارید بر آنها بخور، و نزدیک بیاورید در حضور خداوند هر کس مجمر خود را، دویست و پنجاه مجمر، و تو و هارون هر کس مجمر خود را .و هر کدام مجمر خود را گرفت و آنها آتش را روی آنها گذاشتند و آنها بخور را روی آنها انداختند و موسی و هارون کنار درهای خیمه شهادت ایستادند و قورح تمام جماعت خود را بر آنها در کنار در خیمه شهادت جمع کرد و جلال خداوند بر تمام جماعت ظاهر شد .و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت :خودتان را از میان این جماعت جدا کنید و من آنها را یکباره نابود خواهم کرد .و بر روی صورتشان افتادند و گفتند :خدا، خدای ارواح و تمام

جسم، اگر یک انسان گناه کرد، آیا خشم خداوند بر تمام جماعت است؟ و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به جماعت بگو :از اطراف جماعت قورح دور شوید .و موسی برخاست و به سوی داتان و ابیرام رفت و تمام بزرگان اسرائیل با او همراه رفتند و او به جماعت گفت :خودتان را از چادرهای این مردان سخت جدا کنید، و هیچ چیز از آنچه متعلق به آنهاست را لمس نکنید، مبادا با آنها در تمام گناهانشان نابود شوید .و آنها از اطراف خیمه قورح دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمدند و کنار درهای خیمه‌های خودشان ایستاده بودند، و زنان آنها و فرزندان آنها و اسباب آنها .و موسی گفت، در این شما خواهید دانست که خداوند مرا فرستاد تا همه این کارها را انجام دهم، زیرا نه از خودم .اگر اینها به مانند مرگ همه انسانها بمیرند، و اگر به مانند بازدید همه انسانها بازدید آنها خواهد بود، خداوند مرا نفرستاده است .اما خداوند در یک رویا نشان خواهد داد، و زمین دهان خود را باز کرده آنها را خواهد بلعید، و خانه های آنها را، و چادرهای آنها را، و همه چیزهایی که متعلق به آنهاست، و آنها زنده به هاویه فرود خواهند آمد، و شما خواهید دانست که این مردم خداوند را به خشم آوردند .همانطور که او از گفتن تمام این سخنان دست کشید، زمین زیر آنها شکافته شد .و زمین باز شد و آنها و خانه‌هایشان و همه مردانی که با قورح بودند و چارپایانشان را بلعید و آنها خودشان پایین رفتند و هر چه که از آن آنها بود، زنده به هاویه، و زمین آنها را پوشاند، و از میان جماعت هلاک شدند و تمام اسرائیل که دور آنها بودند از صدای آنها فرار کردند، چون گفتند، مبادا که زمین ما را ببلعد .و آتش از خداوند بیرون آمد، و آن دویست و پنجاه مردی را که بخور تقدیم می‌کردند بلعید.

۷۱

و خداوند به موسی و به العازار پسر هارون کاهن گفت، آتشدان‌های برنزی را از میان

سوخته‌شده‌ها برگیرید، و این آتش بیگانه را آنجا پراکن، زیرا آتشدان‌های این گناهکاران در جان‌های خودشان تقدیس شدند، و آنها را ورقه‌های کوبیده شده بساز، پوششی برای قربانگاه، زیرا پیش خداوند آورده شدند و تقدیس شدند، و برای پسران اسرائیل نشانه‌ای شدند .و العازار پسر هارون کاهن، آتشدان‌های برنزی را گرفت، همه آنهایی که سوخته شدگان آورده بودند، و آنها را به عنوان پوشش به قربانگاه اضافه کردند، یادگاری برای پسران اسرائیل، تا هیچ بیگانه‌ای که از نسل هارون نیست نزدیک نیاید تا بخور را پیش خداوند بگذارد، و مثل قورح و شورش او نباشد، همانطور که خداوند به دست موسی به او گفت .و پسران اسرائیل در روز بعد بر علیه موسی و هارون غرغر کردند و گفتند، شما قوم خداوند را کشته‌اید .و واقع شد در هنگام جمع شدن جماعت بر ضد موسی و هارون، و آنها به سوی خیمه شهادت هجوم بردند، و ابر آن را پوشاند، و جلال خداوند ظاهر شد .و موسی و هارون به داخل خیمه شهادت وارد شدند .و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت، از میان این جماعت خارج شوید و آنها را یکباره نابود خواهم کرد، و آنها بر روی خود افتادند .و موسی به هارون گفت، آتشدان را بگیر، و بر آن آتش از قربانگاه بگذار، و بر آن بخور بینداز، و به سرعت آن را به اردوگاه ببر، و برای آنها کفاره کن؛ زیرا خشم از حضور خداوند بیرون آمده است، شروع کرده است نابود کردن قوم را .و هارون آن را گرفت همانطور که موسی به او گفته بود، و به داخل جمع دوید؛ و بلا قبلاً در میان مردم شروع شده بود؛ و بخور را افکند و برای مردم کفاره کرد .و او بین مردگان و زندگان ایستاد و طاعون متوقف شد و کسانی که مرده بودند در شکست چهارده هزار و هفتصد نفر بودند، جدا از مردگانی که به خاطر قورح مرده بودند .و هارون به سوی موسی نزد در خیمه شهادت بازگشت، و بلا متوقف شد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به پسران اسرائیل سخن بگو و از آنها عصا بگیر، عصایی بر اساس خانه های پدری از همه رهبران آنها، بر اساس خانه های پدری آنها، دوازده عصا، و نام هر یک از آنها را بر عصایش

بنویس .و نام هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا یک عصا است؛ بر حسب قبیله خانه پدران خود خواهند داد .و آنها را در خیمه شهادت قرار خواهی داد، در مقابل شهادت، در جایی که خود را در آنجا به تو خواهم شناساند .و مردی که من او را انتخاب کنم، عصای او جوانه خواهد زد؛ و من غرولند پسران اسرائیل را که آنها بر شما غرولند می‌کنند، از خود دور خواهم کرد .و موسی به پسران اسرائیل سخن گفت و همه رهبران آنها به او عصا دادند، یک عصا به هر رهبر، بر اساس رهبر، بر اساس خانه های پدری آنها، دوازده عصا، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود .و موسی چوب‌ها را پیش خداوند در خیمه شهادت گذاشت .و در روز بعد چنین شد که موسی و هارون وارد خیمه شهادت شدند، و اینک عصای هارون برای خانه لاوی جوانه زد و جوانه بیرون آورد و گلها شکفت و بادام رویاند .و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد همه پسران اسرائیل بیرون آورد و آنها دیدند و هر کدام عصای خودش را گرفت .و خداوند به موسی گفت، عصای هارون را پیش شهادت‌ها برای نگهداری قرار بده، نشانه‌ای برای پسران نافرمانان، و غرغر آنها از من متوقف شود، و نخواهند مرد .و موسی و هارون انجام دادند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد، اینطور آنها انجام دادند .و پسران اسرائیل به موسی گفتند و می‌گفتند : ببین، ما کاملاً نابود شده‌ایم، هلاک شده‌ایم، کاملاً تباه شده‌ایم .هر کسی که خیمه خداوند را لمس کند می‌میرد؛ آیا باید تا آخر بمیریم؟

۸۱

و خداوند به هارون گفت :تو و پسرانت و خانه پدرت گناهان چیزهای مقدس را خواهید پذیرفت، و تو و پسرانت گناهان کاهنی خود را خواهید پذیرفت .و برادران خودت، قبیله لاوی، قوم پدرت را نزدیک خودت بیاور و بگذار به تو ملحق شوند و بگذار به تو خدمت

کنند و تو و پسران تو با تو در مقابل خیمه شهادت .و آنها مراقبت‌های تو را نگه خواهند داشت و مراقبت‌های خیمه را اما به ظروف مقدس و به قربانگاه نزدیک نخواهند شد، و هم اینها و هم شما نخواهند مرد .و آنها به تو اضافه خواهند شد، و نگهبانی‌های خیمه شهادت را نگه خواهند داشت، طبق همه خدمات خیمه؛ و بیگانه به تو نزدیک نخواهد شد . و شما نگهبانی‌های اشیای مقدس را نگه خواهید داشت و نگهبانی‌های قربانگاه را، و خشم در میان پسران اسرائیل نخواهد بود .و من برادران شما، لاویان را از میان پسران اسرائیل گرفته‌ام، به عنوان هدیه‌ای که به خداوند داده شده است، تا خدمات خیمه شهادت را انجام دهند و تو و پسرانت با تو کاهنی خود را نگه خواهید داشت، بر طبق همه شیوه‌های قربانگاه و آنچه در داخل پرده است، و خدمات را به عنوان هدیه کاهنی خود انجام خواهید داد، و بیگانه‌ای که نزدیک شود خواهد مرد .و خداوند به هارون سخن گفت، و اینک من به شما نگهداری نوبرها را از همه چیزهای تقدیس شده به من از جانب پسران اسرائیل داده ام؛ به تو آنها را به عنوان افتخار داده ام، و به پسران تو بعد از تو، قانونی ابدی .و این باشد برای شما از چیزهای مقدس شده مقدس از هدایا، از همه هدایای آنها، و از همه قربانی‌های آنها، و از همه تقصیرهای آنها، و از همه گناهان آنها، هر چقدر که آنها باز می‌دهند به من از همه چیزهای مقدس، برای تو خواهد بود و برای پسران تو .در قدس‌الاقداس آنها را خواهید خورد؛ هر مردی آنها را خواهد خورد؛ تو و پسران تو؛ مقدس برای تو خواهد بود .و این برای شما از نوبر هدایای آنها خواهد بود، از همه هدایای پسران اسرائیل؛ آنها را به تو و به پسران تو و به دختران تو با تو داده‌ام، قانون جاودانی؛ هر کس پاک در خانه تو آنها را خواهد خورد .تمام نوبت اول روغن، و تمام نوبت اول شراب، نوبت اول غله آنها، هر چقدر که آنها به خداوند بدهند، به تو آنها را داده‌ام .نخستین محصولات، همه آنچه در زمین آنهاست، آنچه که به خداوند بیاورند، از آن تو خواهد بود؛ هر کس پاکی که در خانه توست آنها را خواهد خورد .هر چیز وقف شده در میان بنی اسرائیل، از آن تو

خواهد بود .و هر بازکننده رحمی از هر گوشتی، هر چه که به خداوند تقدیم می‌کنند از انسان تا حیوان، از آن تو خواهد بود؛ اما با فدیه فدیه داده خواهد شد نخست‌زادگان انسان‌ها، و نخست‌زادگان حیوانات ناپاک را فدیه خواهی داد .و بازخرید او، از یک ماهگی، ارزیابی آن پنج شکل است، طبق شکل مقدس که بیست اوبول است به جز نخست‌زادگان گوساله‌ها و نخست‌زادگان گوسفندان و نخست‌زادگان بزها، بازخرید نخواهی کرد؛ مقدس هستند .و خون آنها را به سوی قربانگاه خواهی ریخت، و چربی را تقدیم خواهی کرد، قربانی به بوی خوشبویی برای خداوند .و گوشت‌ها مال تو خواهد بود، همان‌طور که سینه‌بند هدیه و بازوی راست مال تو خواهد بود .هر هدیه از چیزهای مقدس، هر چقدر که پسران اسرائیل به خداوند جدا کنند، به تو و به پسران تو و به دختران تو با تو داده ام، قانون ابدی است؛ عهد نمک ابدی است در حضور خداوند، به تو و به نسل تو بعد از تو .و خداوند به هارون سخن گفت، در زمین آنها ارث نخواهی برد، و بخشی برای تو در میان آنها نخواهد بود، زیرا من بخش تو و میراث تو در میان پسران اسرائیل هستم .و به پسران لاوی، اینک داده‌ام هر ده‌یک را در اسرائیل به عنوان میراث، در مقابل خدمات‌شان که آنها خدمت می‌کنند در خیمه شهادت .و پسران اسرائیل دیگر به خیمه شهادت نزدیک نخواهند شد تا گناه کشنده را بگیرند .و لاوی خودش خدمت خیمه شهادت را انجام خواهد داد و آنها گناهان خودشان را بر عهده خواهند گرفت، قانونی ابدی برای نسل‌های خودشان، و در میان پسران اسرائیل میراثی به ارث نخواهند برد .چون ده‌یک‌های پسران اسرائیل را، هر چه که برای خداوند جدا کنند، به عنوان هدیه به لاویان به ارث داده‌ام، به خاطر این به آنها گفته‌ام که در میان پسران اسرائیل ارث نخواهند برد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، و تو به لاویان سخن خواهی گفت و به آنها خواهی گفت، اگر از پسران اسرائیل ده‌یک را بگیرید که آن را به شما از آنها در میراث داده‌ام، شما از آن هدیه‌ای برای خداوند جدا خواهید کرد، ده‌یک از ده‌یک .و هدایای شما برای شما مانند غله از خرمنگاه و هدیه از

چرخشت محسوب خواهد شد بدین‌گونه شما نیز آنها را جدا خواهید کرد از همه هدایای خداوند، از همه ده‌یک‌های شما، هر چه که بگیرید از پسران اسرائیل، و از آنها هدیه‌ای به خداوند خواهید داد، به هارون کاهن .از همه هدایای شما، هدیه ای را برای خداوند جدا خواهید کرد، یعنی از همه نوبرها، قسمت مقدس شده از آن را .و به آنها خواهی گفت : هنگامی که نوبر را از آن بردارید، برای لاویان محسوب خواهد شد همچون محصول از خرمنگاه و همچون محصول از چرخشت انگور .و شما آن را در هر مکانی خواهید خورد، شما و خانه‌های شما، چون این مزد شما است به جای خدمات شما در خیمه شهادت .و شما به خاطر آن گناه نخواهید گرفت، اگر نوبر را از آن جدا کنید؛ و چیزهای مقدس پسران اسرائیل را بی‌حرمتی نخواهید کرد، تا نمیرید.

۹۱

و خداوند به موسی و هارون سخن گفت و گفت، این تفاوت قانون است که خداوند فرمان داد و گفت، به پسران اسرائیل بگو و بگذار آنها نزد تو گوساله ماده قرمز بی عیب بیاورند که در آن عیب ندارد و که یوغ بر آن گذاشته نشده است .و آن را به العازار کاهن خواهی داد و آنها آن را به بیرون از اردوگاه به مکان پاکی بیرون خواهند آورد و آن را در حضور او ذبح خواهند کرد و العازار از خون آن خواهد گرفت و در برابر روی خیمه شهادت از خون آن هفت بار خواهد پاشید .و آنها آن را در مقابل او خواهند سوزاند و پوست و گوشت آن و خون آن با فضله آن سوزانده خواهد شد .و کاهن چوب سرو و زوفا و قرمز را خواهد گرفت و آنها را در وسط سوختن گوساله ماده خواهند انداخت .و کاهن لباس‌های خود را خواهد شست و بدن خود را با آب خواهد شست و بعد از این به اردوگاه وارد خواهد شد و کاهن ناپاک خواهد بود تا شام .و کسی که آن را می‌سوزاند، لباس‌های خود را خواهد

شست و بدن خود را خواهد شست و تا شام ناپاک خواهد بود و یک مرد پاک، خاکستر گاو ماده را جمع خواهد کرد و آن را بیرون از اردوگاه در مکانی پاک خواهد گذاشت، و برای جماعت پسران اسرائیل برای نگهداری خواهد بود .آب پاشیدن، تطهیر است .و آن که خاکستر گاو ماده را جمع می‌کند، لباس‌های خود را خواهد شست و تا شام ناپاک خواهد بود؛ و برای پسران اسرائیل و برای غریبانی که در میان آنها ساکن هستند، قانونی ابدی خواهد بود .کسی که مرده‌ای را از هر نفس انسانی لمس کند، هفت روز ناپاک خواهد بود . این کس در روز سوم و در روز هفتم پاک خواهد شد، و پاک خواهد بود؛ اما اگر در روز سوم و در روز هفتم پاک نشود، پاک نخواهد بود .هر کسی که جسد مرده‌ای از روح انسان را لمس کند، اگر بمیرد و پاک نشود، خیمه خداوند را نجس کرده است؛ آن روح از اسرائیل منقطع خواهد شد، زیرا آب پاشش بر او پاشیده نشده است؛ او نجس است؛ هنوز نجاست او در او است .و این قانون است :اگر انسانی در خانه بمیرد، هر کسی که وارد خانه می‌شود، و هر چه در خانه است، هفت روز ناپاک خواهد بود .و هر ظرف باز شده‌ای که بند بر روی آن بسته نشده است، ناپاک است .و هر کس که در صحرا مجروحی یا مرده‌ای یا استخوان انسانی یا قبری را لمس کند، هفت روز ناپاک خواهد بود .و آنها برای ناپاک از خاکستر سوخته شده تطهیر خواهند گرفت، و آب زنده را بر آن در ظرف خواهند ریخت .و او زوفا را خواهد گرفت، و مرد پاک آن را در آب فرو خواهد برد، و بر خانه پاشیده خواهد کرد، و بر ظرف‌ها، و بر جان‌هایی که آنجا باشند، و بر کسی که به استخوان انسانی دست زده، یا به مجروح، یا به مرده، یا به قبر .و شخص پاک بر شخص ناپاک در روز سوم و در روز هفتم خواهد پاشید، و او در روز هفتم پاک خواهد شد؛ و جامه‌هایش را خواهد شست، و با آب غسل خواهد کرد، و تا شام ناپاک خواهد بود .و مردی که نجس شود و پاک نشود، آن نفس از میان جماعت منقطع خواهد شد، زیرا چیزهای مقدس خداوند را نجس کرد، چون آب پاشیدن بر او پاشیده نشد؛ نجس است .و این برای شما قانون ابدی خواهد بود، و

کسی که آب پاشش را می پاشد، لباس های خود را خواهد شست، و کسی که آب پاشش را لمس می کند، ناپاک خواهد بود تا شام .و هر چیزی که شخص ناپاک آن را لمس کند، ناپاک خواهد بود؛ و روحی که لمس می‌کند، ناپاک خواهد بود تا شام.

۰۲

و پسران اسرائیل، تمام جماعت، به بیابان سین آمدند، در ماه اول، و مردم در قادش ماندند، و مریم آنجا مرد، و آنجا دفن شد .و آبی برای جماعت نبود و بر ضد موسی و هارون جمع شدند و مردم به موسی اعتراض می‌کردند و گفتند، کاش ما در هلاکت برادران‌مان پیش خداوند مرده بودیم .و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و چارپایان ما را بکشید؟ و چرا این؟ شما ما را از مصر بیرون آوردید تا به این مکان بد بیاییم؛ مکانی که در آن چیزی کاشته نمی‌شود، نه درختان انجیر هست، نه تاک‌ها، نه انارها، و نه آبی هست برای نوشیدن .و موسی و هارون از پیش جماعت به در خیمه شهادت آمدند و به روی خود افتادند و جلال خداوند به آنها ظاهر شد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، عصای خود را بگیر و جماعت را جمع کن، تو و هارون برادرت، و در مقابل آنها به سنگ سخن بگویید و آن آبهایش را خواهد داد، و برای آنها آب از سنگ بیرون خواهید آورد، و به جماعت و چارپایان آنها آب خواهید داد .و موسی عصا را که در حضور خداوند بود برداشت، همانطور که خداوند فرمان داده بود .و موسی و هارون جماعت را در مقابل صخره جمع کردند، و به آنها گفت، ای نافرمانان، به من گوش کنید؛ آیا از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟ و موسی دست خود را بلند کرد، سنگ را با عصا دو بار زد و آب زیادی بیرون آمد و جماعت نوشیدند و چارپایان آنها .و خداوند به موسی و هارون گفت که شما ایمان نیاوردید که مرا در برابر پسران اسرائیل مقدس کنید، به خاطر این شما

این جماعت را به داخل زمینی که من به آنها داده‌ام وارد نخواهید کرد .این آب منازعه است، زیرا پسران اسرائیل در برابر خداوند مجادله کردند، و او در میان آنها تقدیس شد .و موسی فرستادگانی را از قادش نزد پادشاه ادوم فرستاد و گفت :برادرت اسرائیل این چیزها را می‌گوید :تو همه سختی‌هایی را که ما را یافته است می‌دانی .و پدران ما به مصر رفتند، و ما در مصر روزهای زیادی ساکن شدیم، و مصریان ما و پدران ما را آزار دادند .و ما به سوی خداوند فریاد زدیم، و خداوند صدای ما را شنید، و پیام‌آوری فرستاده، ما را از مصر بیرون آورد؛ و اکنون ما در شهر قادش هستیم، در بخشی از مرزهای تو .ما از طریق زمین تو عبور خواهیم کرد .از طریق مزرعه‌ها عبور نخواهیم کرد، و نه از طریق تاکستان‌ها، و نه آب از چاه تو خواهیم نوشید .از راه سلطنتی خواهیم رفت .به راست نخواهیم پیچید و نه به چپ، تا زمانی که از مرزهای تو عبور کنیم .و ادوم به او گفت :از میان من عبور نخواهی کرد، و اگر نه، در جنگ بیرون خواهم آمد به سوی تو .و پسران اسرائیل به او گفتند :از کنار کوه عبور خواهیم کرد؛ و اگر من و احشامم از آب تو بنوشیم، قیمتش را به تو خواهم داد؛ اما این موضوع چیزی نیست؛ از کنار کوه عبور خواهیم کرد . او گفت، تو از من عبور نخواهی کرد؛ و ادوم بیرون آمد به ملاقات او با سپاه بزرگ، و با نیروی قوی .و ادوم نخواست به اسرائیل اجازه دهد که از مرزهای او عبور کند، و اسرائیل از او کنار رفت .و آنها از قادش حرکت کردند و پسران اسرائیل، تمام جماعت، به کوه هور رسیدند .و خداوند به موسی و هارون در کوه هور بر مرزهای سرزمین ادوم گفت، می‌گوید :هارون به قوم خود ملحق شود، زیرا شما وارد سرزمینی که من به پسران اسرائیل داده‌ام نخواهید شد، چون شما مرا بر سر آب ستیز خشمگین کردید .هارون و العازار پسر او را بگیر و آنها را به کوه هور بالا ببر، در برابر تمام جماعت، و جامه هارون را از او بکن و به العازار پسر او بپوشان، و هارون پس از افزوده شدن در آنجا بمیرد و موسی انجام داد همانطور که خداوند به او فرمان داد، و او را به کوه هور بالا برد، در مقابل تمام

جماعت، و لباس‌های هارون را از او درآورد، و آنها را بر الیعازار پسرش پوشاند، و هارون بر قله کوه مرد، و موسی و الیعازار از کوه پایین آمدند .و تمام جماعت دید که هارون رها شده است، و تمام خانه اسرائیل سی روز برای هارون گریستند.

۱۲

و پادشاه کنعانی ارد که در بیابان ساکن بود شنید که اسرائیل از راه اتاریم آمد، و با اسرائیل جنگید و از آنها اسیرانی گرفت .و اسرائیل نذری به خداوند نذر کرد و گفت، اگر این قوم را تحت کنترل من تحویل دهی، آنها و شهرهای آنها را به کلی نابود خواهم کرد .و خداوند صدای اسرائیل را شنید و کنعانیان را تحت کنترل او تحویل داد و او آنها را به نابودی اختصاص داد و شهرهایشان را، و آنها نام آن مکان را حرمه خواندند و پس از حرکت از کوه هور به راه دریای سرخ، دور زمین ادوم را زدند و مردم در راه دلسرد شدند . و مردم علیه خدا و علیه موسی سخن می‌گفتند و می‌گفتند :چرا این کار را کردید؟ ما را از مصر بیرون آوردی تا در بیابان بکشی؟ چون نان نیست و نه آب؛ اما روح ما از این نان خالی بیزار شده است .و خداوند مارهای کشنده را به سوی قوم فرستاد و آنها قوم را گاز می گرفتند و قوم زیادی از پسران اسرائیل مردند و مردم که به سوی موسی آمده بودند، می‌گفتند که ما گناه کرده‌ایم، چون علیه خداوند سخن گفته‌ایم و علیه تو .پس به سوی خداوند دعا کن و بگذار او مار را از ما دور کند .و موسی به خداوند درباره قوم دعا کرد و خداوند به موسی گفت برای خودت ماری بساز و آن را بر نشانه‌ای بگذار و چنین خواهد شد که اگر ماری انسانی را بگزد، هر کسی که گزیده شده است آن را ببیند زنده خواهد ماند و موسی یک مار برنزی ساخت و آن را بر روی یک نشانه نصب کرد و چنین شد که هر وقت ماری انسانی را گاز می‌گرفت و او به مار برنزی نگاه می‌کرد، زنده می‌ماند .و پسران

اسرائیل حرکت کردند و در اوبوت اردو زدند .و از اوبوت حرکت کردند و در ایه عباریم در آن طرف در بیابان اردو زدند که رو به موآب است، به سمت طلوع خورشید .و از آنجا حرکت کردند و در دره زارد اردو زدند .و از آنجا حرکت کرده اردو زدند به آن طرف ارنون در بیابان، آنچه که از مرزهای اموریان بیرون زده بود؛ زیرا ارنون مرز موآب است، بین موآب و بین اموری .به خاطر این در کتاب گفته می‌شود، جنگ خداوند زوب را به آتش کشید، و سیل‌های ارنون را .و بزهای نر را مقرر کرد که در عیر ساکن شوند، و به مرزهای موآب ملحق شده است .و از آنجا چاه، این چاهی است که خداوند به موسی گفت :مردم را جمع کن، و من به آنها آب برای نوشیدن خواهم داد .آنگاه اسرائیل این سرود را بر چاه خواند :شروع کنید برای آن، چاه، آن را حاکمان کندند، آن را پادشاهان ملت‌ها در پادشاهی خودشان تراشیدند، در حاکم شدن آنها .و از چاه به متنه، و از متنه به نحلیئیل، و از نحلیئیل به باموت، و از باموت به یاهص، که در دشت موآب است، از قله تراشیده شده، که رو به روی بیابان نگاه می‌کند .و موسی فرستادگان را به سوی سیحون پادشاه اموریان فرستاد، با سخنان صلح‌آمیز، و گفت :ما از میان سرزمین تو عبور خواهیم کرد، در راه خواهیم رفت؛ ما منحرف نخواهیم شد نه به مزرعه و نه به تاکستان؛ ما آب از چاه تو نخواهیم نوشید؛ از راه شاهانه عبور خواهیم کرد، تا از مرزهای تو بگذریم .و سیحون به اسرائیل اجازه نداد که از مرزهای او عبور کند و سیحون تمام قوم خود را جمع کرد و بیرون آمد تا با اسرائیل در بیابان صف آرایی کند و به یهصه آمد و با اسرائیل صف آرایی کرد .و اسرائیل او را با شمشیر کشت و سرزمین او را از ارنون تا یبوق تا سرزمین پسران عمون تصرف کردند، زیرا یعزیر مرز پسران عمون است و اسرائیل همه این شهرها را گرفت، و اسرائیل در همه شهرهای اموریان، در حشبون، و در همه روستاهای اطراف آن ساکن شد .زیرا حشبون، شهر سیحون پادشاه اموریان است؛ و او با پادشاه موآب قبلا جنگید؛ و آنها تمام زمین او را گرفتند، از عروعیر تا ارنون .به خاطر این معماگویان خواهند

گفت، بیایید به حشبون، تا ساخته شود و آماده شود شهر سیحون؛ چون آتش بیرون رفت از حشبون، شعله از شهر سیحون، و بلعید تا موآب، و فرو برد ستون‌های ارنون .وای بر تو موآب، نابود شدی ای قوم کموش، پسران آنها تسلیم شدند تا نجات یابند، و دختران آنها اسیر پادشاه اموریان سیهون شدند، و نسل آنها نابود خواهد شد، از حشبون تا دیبون، و زنان هنوز آتش بیشتری بر موآب افروختند .اسرائیل در همه شهرهای اموریان سکونت کرد و موسی فرستاد تا یعزیر را جاسوسی کنند و آنها آن را و دهکده هایش را گرفتند و اموری ساکن آنجا را بیرون کردند و برگشتند و از راهی به سوی باشان بالا رفتند، و عوج پادشاه باشان برای ملاقات با آنها بیرون آمد، و تمام قوم او برای جنگ به ادرعی .و خداوند به موسی گفت، از او نترس، چون او را به دستهای تو تحویل داده‌ام، و تمام مردم او را، و تمام زمین او را، و تو به او خواهی کرد همانطور که به سیحون پادشاه اموریان کردی، که در حشبون ساکن بود .و او را زد و پسرانش را و تمام مردمش را، تا اینکه زنده مانده ای از او باقی نگذاشت، و زمینش را به ارث بردند

۲۲

و پسران اسرائیل پس از حرکت، در غرب موآب کنار رود اردن، روبروی اریحا اردو زدند .و بالاق پسر صفور همه کارهایی را که اسرائیل به اموریان کرده بود دید، و موآب از آن قوم بسیار ترسید چون تعدادشان زیاد بود، و موآب از حضور پسران اسرائیل آزرده شد .و موآب به شورای بزرگان مدیان گفت، حالا این جماعت همه کسانی را که دور ما هستند لیس خواهد زد، مثل اینکه گوساله چیزهای سبز را از دشت لیس می‌زند؛ و بالاک پسر صفور پادشاه موآب در آن زمان بود .و او فرستادگان را به سوی بلعام پسر بعور به فتور فرستاد، که بر رود زمین پسران قوم اوست، تا او را بخواند و گفت :اینک قومی از مصر

بیرون آمده است و اینک روی زمین را پوشانده است و این یکی در کنار من نشسته است و حالا بیا اینجا و این مردم را برای من لعنت کن، چون این یکی از ما قوی‌تر است، شاید بتوانیم به آنها ضربه بزنیم، و آنها را از این سرزمین بیرون خواهم کرد؛ چون می‌دانم کسانی که تو برکت دهی، برکت داده می‌شوند، و کسانی که تو لعنت کنی، لعنت شده‌اند .و شورای بزرگان موآب و شورای بزرگان مدیان رفتند و پیشگویی‌ها در دست‌های آنها بود، و نزد بلعام آمدند و سخنان بالاق را به او گفتند و به آنها گفت، امشب را اینجا بمانید، و من به شما جواب خواهم داد چیزهایی را که خداوند به من بگوید؛ و سران موآب نزد بلعام ماندند .و خدا به سوی بلعام آمد و به او گفت، این مردها نزد تو چه می‌خواهند و بلعام به خدا گفت، بالاق پسر صفور، پادشاه موآب، آنها را نزد من فرستاد و گفت، اینک قومی از مصر بیرون آمده است و روی زمین را پوشانده است، و این یکی در کنار من ساکن شده است، و حالا بیا اینجا او را برای من لعنت کن، شاید بتوانم او را بزنم و او را از زمین بیرون کنم .و خدا به بلعام گفت، تو با آنها نخواهی رفت و نه قوم را لعنت خواهی کرد؛ زیرا او برکت داده شده است .و بلعام صبح برخاست، به رهبران بالاق گفت، به سوی اربابتان برگردید، خدا به من اجازه نمی‌دهد که با شما بروم .و رهبران موآب برخاستند و نزد بالاک آمدند و گفتند بلعام نمی خواهد با ما برود و بالاق باز حاکمان بیشتری را فرستاد که محترم‌تر از اینها بودند و آنها نزد بلعام آمدند و به او گفتند، بالاق پسر صفور این چیزها را می‌گوید :من از تو می‌خواهم که از آمدن نزد من تردید نکنی زیرا با افتخار تو را گرامی خواهم داشت، و هر چه که بگویی برای تو انجام خواهم داد؛ و بیا اینجا این قوم را برای من لعنت کن .و بلعام جواب داد و به رهبران بالاق گفت اگر بالاق خانه اش را پر از نقره و طلا به من بدهد نمی توانم از کلام خداوند خدا سرپیچی کنم تا آن را کوچک یا بزرگ در ذهن خودم انجام دهم و حالا شما هم در اینجا این شب را بمانید، و من خواهم دانست خداوند چه چیز دیگری به من خواهد گفت .و خدا در شب نزد بلعام آمد و به او گفت اگر

این مردها برای فراخواندن تو حاضر هستند، برخیز و آنها را دنبال کن، اما کلمه ای که من به تو بگویم، این را انجام خواهی داد .و بلعام صبح برخاست، الاغ خود را زین کرد، و با حاکمان موآب رفت .و خدا به خاطر اینکه او رفت با خشم خشمگین شد و فرستاده خدا برخاست تا او را بدگوید و او بر الاغش سوار شده بود و دو خدمتکارش با او بودند و الاغ فرستاده خدا را دید که در راه ایستاده بود و شمشیر کشیده شده در دست او بود، و الاغ از راه منحرف شد و به سوی دشت رفت، و او الاغ را با چوب دستی خود زد تا او را در راه راست کند .و فرستاده خدا در شیارهای تاکستان ایستاد، حصاری از این طرف و حصاری از آن طرف .و الاغ وقتی فرستاده خدا را دید، خودش را به دیوار فشرد و پای بلعام را به دیوار له کرد، و دوباره او را زد .و فرستاده خدا ادامه داد و رفته، در جای تنگی ایستاد که امکان منحرف شدن به راست یا چپ وجود نداشت و الاغ وقتی فرستاده خدا را دید، زیر بلعام فرو نشست و بلعام خشمگین شد و الاغ را با چوب زد و خدا دهان الاغ را باز کرد و به بلعام گفت :چه کردم به تو که مرا این سومین بار زده‌ای؟ و بلعام به الاغ گفت که تو مرا مسخره کرده‌ای، و اگر شمشیری در دستم داشتم الان تو را سوراخ کرده بودم .و الاغ به بلعام می‌گوید، آیا من الاغ تو نیستم که بر آن سوار بوده‌ای از جوانی‌ات تا به امروز؟ مگر نه اینکه من تحقیر کرده، برای تو اینطور کردم؟ او گفت :نه .خدا چشمان بلعام را آشکار کرد و او فرستاده خداوند را دید که در راه در مقابل ایستاده بود و شمشیر کشیده شده در دست او بود و خم شده با صورت خود سجده کرد و فرستاده خدا به او گفت، چرا الاغت را این بار سوم زدی؟ و اینک من بیرون آمدم برای مخالفت با تو، زیرا راه تو درست نبود در برابر من، و الاغ مرا دید و از من کنار رفت این سومین بار .و اگر او کنار نمی‌رفت، پس الان تو را می‌کشتم، اما او را حفظ می‌کردم .و بلعام به فرستاده خداوند گفت :گناه کرده‌ام، زیرا نمی‌دانستم که تو در راه برای ملاقات در برابر من ایستاده‌ای، و حالا اگر برای تو کافی نباشد، برمی‌گردم .و فرستاده خدا به بلعام گفت، با مردان برو، اما کلمه ای را که

به تو بگویم، فقط آن را بگو .و بلعام با حاکمان بالاق رفت .و بالاک شنید که بلعام آمده است، بیرون رفت به ملاقات او، به شهر موآب، که بر مرزهای ارنون است، که از بخش مرزها است .و بالاک به بلعام گفت، آیا من برای تو نفرستادم تا تو را فرا بخوانم؟ چرا نمی‌آمدی پیش من؟ واقعا نمی‌توانم تو را احترام کنم؟ و بلعام به بالاق گفت، ببین من الان نزد تو آمده‌ام؛ آیا من قادر خواهم بود چیزی بگویم؟ کلمه ای که اگر خدا در دهان من بیندازد، آن را خواهم گفت .و بلعام با بالاق رفت و به شهرهای کوخ‌نشین آمدند .و بالاق گوسفندان و گوساله‌ها را قربانی کرد و برای بلعام و برای حاکمانی که با او بودند فرستاد . و صبح شد و بالاق بلعام را با خود برداشت، او را بر ستون بعل بالا برد و از آنجا بخشی از قوم را به او نشان داد.

۳۲

و بلعام به بالاق گفت :برای من اینجا هفت قربانگاه بساز، و برای من اینجا هفت گوساله و هفت قوچ آماده کن .و بالاق همان‌طور که بلعام به او گفته بود انجام داد و گوساله و قوچ را بر قربانگاه تقدیم کرد و بلعام به بالاق گفت، کنار قربانی خودت بایست، و من خواهم رفت اگر خدا در ملاقات به من ظاهر شود، و هر کلمه ای که به من نشان دهد، به تو اعلام خواهم کرد .و بالاق کنار قربانی خودش ایستاد .و بلعام رفت تا از خدا سوال کند و مستقیم رفت و خدا به بلعام ظاهر شد و بلعام به او گفت هفت قربانگاه را آماده کردم و یک گوساله و یک قوچ را بر قربانگاه تقدیم کردم .و خدا کلمه‌ای را در دهان بلعام گذاشت و او گفت، برگشته به سوی بالاق، اینطور سخن خواهی گفت و او به سمت او برگشت و او بر قربانی‌های سوختنی خود ایستاده بود و تمام حاکمان موآب با او بودند و روح خدا بر او آمد و مثل خود را برگرفته، گفت :از میان‌النهرین بالاق پادشاه موآب مرا از کوه‌های شرق

احضار کرد و گفت :بیا و یعقوب را برای من لعنت کن، و بیا و اسرائیل را برای من لعنت کن .
چه لعنت کنم کسی را که خداوند لعنت نمی‌کند؟ یا چه کسی را لعنت کنم که خدا او را
لعنت نمی‌کند؟ چون از قله کوهها او را خواهم دید، و از تپه‌ها او را با دقت خواهم
نگریست؛ اینک قومی به تنهایی ساکن خواهد شد، و در میان ملت‌ها شمرده نخواهد شد .
کی به طور دقیق نسل یعقوب را شمرده است، و کی قبیله‌های اسرائیل را خواهد شمرد؟
روح من در میان روح‌های عادلان بمیرد، و نسل من مانند نسل اینها بشود .و بالاک به بالعام
گفت، چه کاری به من کرده‌ای؟ تو را برای لعنت دشمنانم فراخوانده‌ام و اینک تو برکت
داده‌ای .و بلعام به بالاق گفت، آیا نه هر چه را که خدا در دهان من بیندازد، همان را حفظ
خواهم کرد که بگویم؟ و بالاق به او گفت :بیا هنوز با من به جای دیگری که از آنجا او را
نخواهی دید، بلکه فقط بخشی از او را خواهی دید، اما همه را نخواهی دید، و او را برای
من از آنجا لعنت کن .و او را به دیدبان صحرا بر فراز قله تراشیده شده برد و آنجا هفت
قربانگاه ساخت و گوساله و قوچ را بر قربانگاه بالا برد و بلعام به بالاق گفت :کنار قربانی
خودت بایست، اما من می‌روم تا از خدا سوال کنم .و خدا با بلعام ملاقات کرد و کلمه‌ای در
دهان او گذاشت و گفت، به سوی بالاق برگرد و این چیزها را بگو .و به سوی او برگشت و
او بر قربانی سوختنی کامل خود ایستاده بود و همه حاکمان موآب با او بودند و بالاک به
او گفت خداوند چه گفته است و مثل خود را برداشته، گفت :برخیز بالاق، و بشنو، گوش
بده، ای پسر صفور .خدا مثل انسان نیست که دروغ بگوید، و نه مثل پسر انسان که تهدید
شود .آیا او که گفته است، انجام نخواهد داد؟ او صحبت خواهد کرد، و باقی نخواهد
ماند؟ اینک دستور برکت دادن را دریافت کرده‌ام، برکت خواهم داد و هرگز بازنخواهم
گشت .رنج نخواهد بود در یعقوب، و نه درد دیده خواهد شد در اسرائیل؛ خداوند خداي او
با اوست، چیزهاي باشکوه حاکمان در اوست .خدا که او را از مصر بیرون آورد، مانند جلال
تک‌شاخ برای اوست .زیرا فال گیری با پرندگان در یعقوب نیست و نه پیشگویی در

اسرائیل؛ در وقت مناسب به یعقوب گفته خواهد شد و به اسرائیل که خدا چه انجام خواهد داد .اینک قومی مانند توله شیر برخواهد خاست، و مانند شیر سربلند خواهد شد؛ نخواهد خوابید تا شکار بخورد، و خون زخمی‌ها بنوشد .و بالاک به بلعام گفت :نه او را برای من لعنت کن و نه او را برکت بده .و بلعام در پاسخ به بالاق گفت :آیا من به تو نگفتم و می‌گفتم کلمه‌ای که خدا بگوید، همان را انجام خواهم داد؟ و بالاق به بلعام گفت، بیا تو را به جای دیگری می‌برم، اگر به خدا خوشایند باشد، و او را از آنجا برای من لعنت کن .و بالاق بلعام را به قله فغور برد که به سوی بیابان کشیده شده است .و بلعام به بالاق گفت، برای من اینجا هفت قربانگاه بساز، و برای من اینجا هفت گوساله و هفت قوچ آماده کن .و بالاک همانطور که بلعام به او گفته بود انجام داد و گوساله و قوچی را بر قربانگاه تقدیم کرد

۴۲

و بلعام دیده بود که برکت دادن به اسرائیل در برابر خداوند خوب است، طبق عادت خود برای ملاقات با فال‌ها نرفت و صورت خود را به سوی بیابان برگرداند .و بلعام چشمان خود را بلند کرد و اسرائیل را دید که بر حسب قبیله‌ها اردو زده بود، و روح خدا بر او آمد . و مثل خود را برداشته، گفت، بلعام پسر بعور می‌گوید، مردی که واقعاً می‌بیند می‌گوید، شنونده سخنان قوی می‌گوید، که رؤیت خدا را در خواب دید، چشمان او آشکار شده است . چقدر زیبا هستند خانه های تو یعقوب، خیمه های تو اسرائیل؛ مثل دره های سایه دار، و مثل باغ ها بر کنار رودخانه، و مثل خیمه هایی که خداوند برپا کرد، و مثل سروهای آزاد کنار آب ها .مردی از نسل او بیرون خواهد آمد و بر ملت‌های بسیاری حکومت خواهد کرد و پادشاهی جوج بلند خواهد شد و پادشاهی او افزایش خواهد یافت .خدا او را از مصر

راهنمایی کرد؛ مثل جلال تک‌شاخ برای اوست؛ او ملت‌های دشمنانش را خواهد خورد، و مغز استخوان‌هایشان را بیرون خواهد کشید، و با تیرهایش دشمن را سرنگون خواهد کرد . دراز کشیده استراحت کرد مثل شیر و مثل توله شیر، چه کسی او را برمی خیزاند؟ آنهایی که تو را برکت می دهند برکت یافته اند و آنهایی که تو را لعنت می کنند لعنت یافته اند و بالاق بر بالعام خشمگین شد و دستهایش را به هم زد و بالاق به بالعام گفت تو را برای نفرین کردن دشمنم فراخوانده ام و اینک برکت دادن برکت داده ای سومین بار این را حالا پس به جای خودت فرار کن؛ گفتم تو را احترام خواهم گذاشت، و حالا خداوند تو را از جلال محروم کرده است .و بلعام به بالاق گفت، مگر نه به قاصدان تو که نزد من فرستادی سخن گفتم و گفتم، اگر بالاق خانه اش را پر از نقره و طلا به من بدهد، قادر نخواهم بود که از کلمه خداوند تجاوز کنم تا از خودم آن را خوب یا بد انجام دهم، هر چه خدا بگوید، همان را خواهم گفت .و حالا اینک من به جای خودم باز می‌گردم، بیا، به تو مشورت خواهم داد که این قوم در آخر روزها با قوم تو چه خواهد کرد .و مثل خود را برداشته، گفت :بلعام پسر بعور می‌گوید، مردی که به راستی می‌بیند می‌گوید، شنونده کلمات خدا، دانای دانش از متعال، و رویای خدا را در خواب دیده، چشمان او آشکار شده است .به او نشان خواهم داد، و نه اکنون؛ او را مبارک می‌شمارم، و نزدیک نمی‌شود؛ ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد، مردی از اسرائیل برخواهد خاست؛ و رهبران موآب را خرد خواهد کرد، و همه پسران شیث را غارت خواهد کرد .و ادوم میراث خواهد شد و میراث عیسو دشمن او خواهد شد و اسرائیل با قدرت عمل کرد و او از یعقوب برخواهد خاست و بازماندگان شهر را نابود خواهد کرد و او عمالیق را دید و مثل خود را بیان کرد و گفت، عمالیق اول ملت‌هاست و نسل آنها نابود خواهد شد و او قینی‌ها را دید و مثل خود را برداشت و گفت :قوی است سکونتگاه تو، و اگر لانه‌ات را در صخره بگذاری، و اگر برای بعور لانه حیله‌گری شود، آشوری‌ها تو را اسیر خواهند کرد و وقتی عوج را دید و مثل خود

را بیان کرد، گفت :ای وای، چه کسی زنده خواهد ماند وقتی خدا این چیزها را قرار دهد؟ و او از دست کتیم بیرون خواهد آمد و آنها آشور را آزار خواهند داد و عبرانیان را آزار خواهند داد و خودشان با یک دل هلاک خواهند شد .و بلعام برخاست و رفت و به جای خودش برگشت، و بالاق به سوی خودش رفت.

۵۲

و اسرائیل در شطیم ساکن شد و قوم آلوده شد به زنا کردن با دختران موآب .و آنها ایشان را به قربانیهای بتهای خودشان دعوت کردند و مردم از قربانیهای آنها خوردند و به بتهای آنها سجده کردند و اسرائیل به بعل فغور متصل شد و خداوند با خشم بر اسرائیل خشمگین شد و خداوند به موسی گفت، همه رهبران قوم را بگیر، و آنها را برای خداوند در برابر خورشید عبرت بساز، و خشم غضب خداوند از اسرائیل برگردانده خواهد شد .و موسی به قبایل اسرائیل گفت :هر کدام خویشاوند خود را که به بعل فغور وقف شده است بکشید .و اینک مردی از پسران اسرائیل آمده برادر خود را نزد زن مدیانی در برابر موسی آورد، و در برابر تمام جماعت پسران اسرائیل؛ آنها اما کنار در خیمه شهادت گریه می‌کردند . و فینحاس پسر العازار پسر هارون کاهن وقتی دید، از میان جماعت برخاست، و نیزه‌ای در دست گرفت، پشت سر مرد اسرائیلی وارد خیمه شد، و هر دو را سوراخ کرد، هم مرد اسرائیلی را و هم زن را از رحم او، و بلا از پسران اسرائیل متوقف شد .و تعداد کسانی که در این بلا مردند، بیست و چهار هزار نفر بود .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت : فینحاس پسر العازار پسر هارون کاهن، خشم مرا از پسران اسرائیل فرو نشاند، زمانی که غیرت مرا در میان آنها به خرج داد، و من پسران اسرائیل را در غیرت خود نابود نکردم . بدین گونه گفتم، اینک من به او عهد صلح می‌دهم، و برای او و برای نسل او بعد از او عهد

کهانت جاودانی خواهد بود، در عوض آنچه که او برای خدای خود غیرت ورزید، و برای پسران اسرائیل کفاره کرد .نام مرد اسرائیلی که کشته شد، که او با زن مدیانی کشته شد، زمری بود، پسر سلمون، رئیس خاندان پدری سیمعون .و نام زن مدیانی که کشته شد، خزبی، دختر صور، حاکم قوم عموت بود .او از خانواده های مدیان است .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به پسران اسرائیل سخن بگو و بگو :با مدیانیان دشمنی کنید و آنها را بزنید، چون آنها خودشان با شما در حیله‌گری دشمنی می‌کنند، به اندازه‌ای که شما را به خاطر فغور فریب می‌دهند، و به خاطر خزبی دختر حاکم مدیان، خواهر آنها، که در روز ضربت به خاطر فغور زده شد.

۶۲

و بعد از ضربه چنین شد که خداوند به موسی و العازار کاهن صحبت کرد و گفت، سرشماری تمام جماعت پسران اسرائیل را از بیست ساله و بالاتر بر اساس خانه های پدران آنها انجام بده، هر کسی که برای صف آرایی جنگی در اسرائیل بیرون می رود .و موسی و العازار کاهن در دشت‌های موآب بر اردن نزد اریحا صحبت کردند و گفتند، از بیست ساله و بالاتر، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد؛ و پسران اسرائیل که از مصر بیرون آمدند، رئوبن نخست‌زاده اسرائیل؛ و پسران رئوبن حنوک، و قوم حنوک؛ به فلو، قوم فلویی .به حصرون، قوم حصرونی؛ به کرمی، قوم کرمی .اینها قبیله‌های روبن بودند و سرشماری آنها سه و چهل هزار و هفتصد و سی بود .و پسران فلو، الیاب .و پسران الیاب، نموئیل و داتان و ابیرام؛ اینها فراخوانده شدگان جماعت بودند؛ اینها کسانی هستند که علیه موسی و هارون در جماعت قورح برخاستند، در شورش علیه خداوند .و زمین دهان خود را باز کرد و آنها و قورح را بلعید، در مرگ جماعت او، وقتي که آتش دویست و

پنجاه نفر را بلعید، و آنها به نشانه تبدیل شدند؛ اما پسران قورح نمردند .و پسران شمعون، قوم پسران شمعون :به نموئیل، قوم نموئیلی‌ها؛ به یامین، قوم یامینی‌ها؛ به یاخین، قوم یاخینی‌ها؛ به زارح، قوم زارحی‌ها؛ به شائول، قوم شائولی‌ها .اینها طایفه های شمعون از سرشماری آنها، بیست و دو هزار و دویست .پسران یهودا، عیر و اونان بودند و عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند .و پسران یهودا بر طبق طایفه‌های خود شدند :به شیله، طایفه شیلونی‌ها؛ به فارص، طایفه فارصی‌ها؛ به زارح، طایفه زارحی‌ها .و پسران فارص شدند : به حصرون، قوم حصرونی؛ به حامول، قوم حامولی .اینها قبیله‌های یهودا بر اساس شمارش آنها، شش و هفتاد هزار و پانصد .و پسران یساکار بر طبق طایفه‌های آنها :به تولع، طایفه تولعی؛ به فوعه، طایفه فوعی؛ به یاشوب، طایفه یاشوبی؛ به شمرون، طایفه شمرونی .اینها طایفه‌های یساکار بودند از سرشماری‌شان، شصت و چهار هزار و چهارصد . پسران زبولون بر اساس طایفه‌های آنها :به سارد، طایفه سارد؛ به الون، طایفه الونی؛ به الهل، طایفه الهلی .اینها قبیله‌های زبولون از بازرسی آنها، شصت هزار و پانصد .پسران جاد بر اساس طایفه‌های آنها :به صفون، طایفه صفونی؛ به حجی، طایفه حجی؛ به شونی، طایفه شونی؛ به ازنی، طایفه ازنی؛ به عدی، طایفه عدی؛ به ارودی، طایفه ارودی؛ به اریئل، طایفه اریئلی .اینها قبیله‌های پسران جاد از سرشماری آنها، چهل و چهار هزار و پانصد پسران اشر بر اساس طایفه‌های آنها :به یامین، طایفه یامینی‌ها؛ به یسو، طایفه یسویی‌ها؛ به بریعه، طایفه بریعی‌ها .از حوبر، قوم حوبریان؛ از ملکیئل، قوم ملکیئلیان .و نام دختر اشیر، سارا بود .اینها قبیله‌های اشیر از سرشماری آنها، چهل و سه هزار و چهارصد .پسران یوسف بر اساس طوایف آنها، منسی و افرایم .پسران منسی به ماکیر، قوم ماکیری؛ و ماکیر جلعاد را زایید؛ به جلعاد، قوم جلعادی .و اینها پسران جلعاد بودند :اخیعزر، قوم اخیعزریان؛ خلق، قوم خلقیان .به اسریل، قوم اسریلی؛ به شکیم، قوم شکیمی؛ به شمائر، قوم شمائری؛ و به عوفر، قوم عوفری .و برای صلفحاد پسر حافر، پسرانی نبودند بلکه

دخترانی، و اینها نامهای دختران صلفحاد بودند :محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه .
اینها طایفه های منسی بر اساس سرشماری آنها، پنجاه و دو هزار و هفتصد بودند .و اینها پسران افرایم بودند :برای شوتالح، قوم شوتالحی؛ برای تاحان، قوم تاحانی .اینها پسران شوتلح بودند :برای عدن، قوم عدنی .اینها قبیله‌های افرایم از سرشماری آنها، سی و دو هزار و پانصد؛ اینها قبیله‌های پسران یوسف بر اساس قبیله‌های آنها .پسران بنیامین بر اساس طایفه‌های آنها :به بالع، طایفه بالعی‌ها؛ به اشبل، طایفه اشبلی‌ها؛ به اخیرام، طایفه اخیرامی‌ها .به سوفان، مردم سوفان .و پسران بله، ادار و نوعمان بودند؛ به ادار، قوم ادری؛ و به نوعمان، قوم نوعمانی .اینها پسران بنیامین بر اساس طایفه‌های آنها بودند، از سرشماری آنها، سی و پنج هزار و پانصد نفر .و پسران دان بر اساس طوایف آنها :به شام، طایفه شامیان .اینها طوایف دان بر اساس طوایف آنها .همه قوم‌های شمعی طبق سرشماری آنها، شصت و چهار هزار و چهارصد .پسران نفتالی بر اساس طوایف آنها :به اسیل، طایفه اسیلی؛ به جونی، طایفه جونی .از یسر، قوم یسری؛ از شلوم، قوم شلومی .
اینها قبیله‌های نفتالی از سرشماری آنها، چهل هزار و سیصد بودند .این سرشماری پسران اسرائیل است :ششصد و یک هزار و هفتصد و سی .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به اینها زمین تقسیم خواهد شد، برای به ارث بردن بر اساس تعداد نامها .به بیشترها میراث را زیاد خواهی کرد، و به کمترها میراث آنها را کم خواهی کرد؛ به هر کدام، همانطور که شمرده شدند، میراث آنها داده خواهد شد .از طریق قرعه‌ها زمین به نام‌ها تقسیم خواهد شد، طبق قبیله‌های پدری آنها به ارث خواهند برد .از طریق قرعه، میراث آنها را بین گروه های زیاد و کم تقسیم خواهی کرد و پسران لاوی بر اساس طایفه‌های آنها :به جرشون، طایفه جرشونی؛ به قهات، طایفه قهاتی؛ به مراری، طایفه مراری .اینها طایفه‌های پسران لاوی هستند :طایفه لبنی، طایفه حبرونی، طایفه قورحی، و طایفه موشی؛ و قهات عمرام را زایید .نام زن او یوکابد بود، دختر لاوی، که این‌ها را برای لاوی در مصر زایید، و

برای عمرام هارون و موسی را زایید، و مریم خواهر آن‌ها را .و برای هارون، نداب و ابیهو و العازار و ایتامار متولد شدند .و ناداب و ابیهو مردند هنگام تقدیم کردن آتش بیگانه در پیشگاه خداوند در بیابان سینا .و از شمارش آنها سه و بیست هزار شدند، هر نری از یک ماهگی و بالاتر؛ زیرا با پسران اسرائیل شمرده نشدند، چون به آنها ارثی در میان پسران اسرائیل داده نمی‌شود .و این سرشماری موسی و العازار کاهن بود، آنها که پسران اسرائیل را در عربوت موآب، بر رود اردن نزدیک اریحا سرشماری کردند .و در اینها هیچ مردی از شمرده شدگان توسط موسی و هارون نبود، که آنها پسران اسرائیل را در بیابان سینا شمرده بودند .چون خداوند به آنها گفت، به مرگ خواهند مرد در بیابان و نه از آنها باقی ماند حتی یک نفر، مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون.

۷۲

و دختران صلفحاد پسر حافر، پسر جلعاد، پسر ماکیر، از قوم منسی، از پسران یوسف نزدیک آمدند و اینها نامهای آنها بود :معله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه، و ایستادند در برابر موسی و در برابر العازار کاهن و در برابر رهبران و در برابر تمام جماعت بر درهای خیمه شهادت، می گویند :پدر ما در بیابان مرد و او نبود در میان جماعتی که جمع شدند در برابر خداوند در جماعت قورح، چون به خاطر گناه خودش مرد و پسران برای او نشدند . نباید محو شود نام پدر ما از میان قوم او، چون نیست برای او پسر .بدهید به ما ملکی در میان برادران پدر ما .و موسی داوری آنها را پیش خداوند آورد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، درست است، دختران صلفحاد درست سخن گفته‌اند .به آنها مالکیت میراثی در میان برادران پدرشان خواهی داد، و میراث پدرشان را به آنها منتقل خواهی کرد .و به پسران اسرائیل سخن خواهی گفت و خواهی گفت :اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد،

میراث او را به دختر او منتقل خواهید کرد .اما اگر دختری نداشته باشد، میراث را به برادر او خواهید داد .اگر برادران برای او نباشند، میراث را به برادر پدرش خواهید داد .اگر برادران پدرش نباشند، میراث را به نزدیکترین خویشاوند او از قبیله‌اش خواهید داد تا اموال او را به ارث ببرد؛ و این برای پسران اسرائیل حکم داوری خواهد بود، همانطور که خداوند به موسی فرمان داد .و خداوند به موسی گفت، به کوهی که در آن سوی اردن است بالا برو، این کوه نبو، و زمین کنعان را ببین، که من آن را به پسران اسرائیل در تصرف می‌دهم .و تو آن را خواهی دید و به قوم خودت ملحق خواهی شد، همانطور که هارون برادرت در کوه هور ملحق شد .چون شما کلام مرا در بیابان سین تخلف کردید، در هنگام مخالفت جماعت برای تقدیس کردن مرا، شما مرا بر آب در پیش روی آنها تقدیس نکردید؛ این است آب نزاع در قادش در بیابان سین .و موسی به خداوند گفت، بگذار خداوند، خدای ارواح و تمام جسم، مردی را بر این جماعت منصوب کند، کسی که پیش روی آنها بیرون خواهد رفت، و کسی که پیش روی آنها داخل خواهد شد، و کسی که آنها را بیرون خواهد برد، و کسی که آنها را داخل خواهد آورد، و جماعت خداوند مثل گوسفندانی که چوپان ندارند نخواهد بود .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، یوشع پسر نون را نزد خود بگیر، مردی که روح در خودش دارد، و دستهایت را بر او خواهی گذاشت .و او را پیش العازار کاهن برپا خواهی کرد، و به او پیش همه جماعت فرمان خواهی داد، و درباره او پیش آنها فرمان خواهی داد .و تو از جلال خود بر او خواهی داد، تا پسران اسرائیل به او گوش کنند .و در برابر العازار کاهن خواهد ایستاد، و آنها از او داوری روشن کننده را در برابر خداوند خواهند پرسید؛ بر فرمان دهان او بیرون خواهند رفت، و بر فرمان دهان او داخل خواهند شد او و پسران اسرائیل یکدل، و تمام جماعت .و موسی همانطور که خداوند به او فرمان داده بود انجام داد و یوشع را گرفته، او را در مقابل العازار کاهن و در مقابل تمام جماعت قرار داد و دستهای خود را بر او گذاشت و او را منصوب کرد، همانطور

که خداوند به موسی فرمان داده بود.

۸۲

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل فرمان بده و به آنها بگو، هدایای من، بخششهای من، قربانیهای من را برای بوی خوشبو نگه دارید تا در جشنهای من به من تقدیم کنید .و به آنها خواهی گفت، این قربانی‌ها که به خداوند تقدیم خواهید کرد، بره‌های یک ساله بی‌عیب، دو تا در روز برای قربانی سوختنی کامل، پیوسته .بره اول را در صبح انجام خواهی داد، و بره دوم را به سوی عصر انجام خواهی داد .و تو یک دهم ایفه آرد نرم را برای قربانی مخلوط شده با روغن در یک چهارم هین خواهی ساخت .قربانی سوختنی کامل مداوم که در کوه سینا انجام شد، به عنوان بوی خوشبو برای خداوند .و هدیه نوشیدنی آن یک چهارم هین برای هر بره است .در مکان مقدس هدیه نوشیدنی مشروب قوی را برای خداوند بریز .و بره دوم را در هنگام عصر بساز .مطابق قربانی آن و مطابق هدیه نوشیدنی آن آن را بسازید برای بوی خوشبو برای خداوند .و در روز سبت‌ها دو بره یک ساله بی‌عیب تقدیم خواهید کرد و دو دهم آرد نرم مخلوط شده در روغن برای قربانی و هدیه نوشیدنی، قربانی سوختنی کامل سبت‌ها در سبت‌ها بر قربانی سوختنی کامل دائمی، و هدیه نوشیدنی آن .و در ماههای نو، قربانی سوختنی کامل به خداوند تقدیم خواهید کرد :دو گوساله جوان از گاو، و یک قوچ، هفت بره یک ساله بی‌عیب .سه دهم آرد نرم مخلوط شده در روغن برای هر گوساله جوان، و دو دهم آرد نرم مخلوط شده در روغن برای هر قوچ .یک دهم آرد نرم مخلوط شده در روغن برای هر بره، قربانی با بوی خوشبو، هدیه برای خداوند .هدیه نوشیدنی آنها نصف هین برای یک گوساله خواهد بود، و یک سوم هین برای یک قوچ خواهد بود .و یک چهارم هین شراب برای هر بره خواهد بود

این قربانی سوختنی ماه به ماه برای ماه‌های سال است و یک بز نر از بزها برای گناه به خداوند، علاوه بر قربانی سوختنی دائمی انجام خواهد شد، و هدیه نوشیدنی آن .و در روز چهاردهم ماه اول، عید پسح برای خداوند است و در روز پانزدهم این ماه جشن است؛ هفت روز نان بی‌خمیر بخورید .و روز اول، مقدس خوانده خواهد شد برای شما؛ هیچ کار خدمتی انجام نخواهید داد .و شما قربانی‌های سوختنی کامل را به عنوان هدیه برای خداوند تقدیم خواهید کرد :دو گوساله از گاو، یک قوچ، هفت بره یک ساله، اینها باید برای شما بی‌عیب باشند .و قربانی آنها آرد نرم مخلوط شده با روغن، سه دهم برای هر گوساله، و دو دهم برای هر قوچ .یک دهم برای هر بره خواهی کرد، برای هفت بره .و یک بز نر از بزها برای گناه، برای کفاره کردن برای شما؛ به جز قربانی سوختنی دائمی صبحگاهی، که قربانی سوختنی مداوم است .اینها را طبق اینها در هر روز برای هفت روز انجام خواهید داد، هدیه قربانی برای بوی خوشبو برای خداوند، و بر قربانی سوختنی دائمی نوشیدنی قربانی آن را انجام خواهی داد .و روز هفتم برای شما مقدس خوانده خواهد شد، هیچ کار خدمتی در آن انجام نخواهید داد .و در روز نوبرها، وقتی که قربانی تازه به خداوند در هفته‌ها تقدیم کنید، روز مقدس خوانده شده برای شما خواهد بود؛ هیچ کار خدمتی انجام نخواهید داد .و شما قربانی‌های سوختنی کامل را برای بوی خوشبو به خداوند تقدیم خواهید کرد، دو گوساله از گاو، یک قوچ، هفت بره یک ساله بی‌عیب .قربانی آنها آرد نرم مخلوط شده در روغن است :سه دهم برای گوساله یکی، و دو دهم برای قوچ یکی .یک دهم برای هر بره، برای هفت بره؛ و یک بز نر از بزها برای گناه، برای کفاره کردن برای شما؛ به جز قربانی سوختنی دائمی؛ و قربانی آنها را برای من انجام خواهید داد، بی‌عیب خواهند بود برای شما، و هدایای نوشیدنی آنها.

۹۲

و در ماه هفتم، در روز اول ماه، مجلس مقدس برای شما خواهد بود؛ هیچ کار خدمتی انجام نخواهید داد؛ روز شیپور زدن برای شما خواهد بود .و شما قربانی‌های سوختنی کامل را به بوی خوشبو برای خداوند تقدیم خواهید کرد :یک گوساله از گاو، یک قوچ، هفت بره یک ساله بی‌عیب .قربانی آنها آرد نرم مخلوط شده در روغن است :سه دهم برای یک گوساله، و دو دهم برای یک قوچ؛ یک دهم برای هر بره، برای هفت بره؛ و یک بز نر از بزها برای گناه، تا برای شما کفاره شود؛ به جز قربانی‌های سوختنی ماه نو؛ و قربانی‌های آنها، و هدایای نوشیدنی آنها، و قربانی سوختنی دائمی؛ و قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها طبق مقایسه آنها به بوی خوشبو برای خداوند .و در روز دهم این ماه، مقدس خوانده خواهد شد برای شما و شما نفس‌های خود را خواهید آزرد و هیچ کاری نخواهید کرد .و شما قربانی‌های سوختنی کامل را به عنوان بوی خوشبو برای خداوند تقدیم خواهید کرد، قربانی‌ها برای خداوند، یک گوساله از گاو، یک قوچ، هفت بره یک ساله، آنها باید برای شما بی‌عیب باشند .قربانی آنها آرد نرم مخلوط شده در روغن است؛ سه دهم برای یک گوساله، و دو دهم برای یک قوچ؛ یک دهم برای هر بره، برای هفت بره؛ و یک بز نر از بزها برای گناه، تا برای شما کفاره شود؛ به جز قربانی گناه کفاره، و قربانی سوختنی دائمی؛ قربانی آن، و هدیه نوشیدنی آن طبق مقرره برای بوی خوشبو هدیه به خداوند .و در روز پانزدهم ماه هفتم این، مجلس مقدسی برای شما خواهد بود؛ هیچ کار خدمتی انجام نخواهید داد؛ و آن را جشن بگیرید، جشنی برای خداوند، هفت روز .و شما قربانی‌های سوختنی کامل، هدیه‌ای به بوی خوشبو برای خداوند تقدیم خواهید کرد، در روز اول سیزده گوساله از گاو، دو قوچ، چهارده بره یک ساله، آنها بی‌عیب خواهند بود . قربانی‌های آنها آرد نرم مخلوط شده در روغن، سه دهم برای هر گوساله، برای سیزده گوساله، و دو دهم برای هر قوچ، برای دو قوچ، یک دهم برای هر بره، برای چهارده بره، و یک بز از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی

آنها .و در روز دوم دوازده گوساله، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب .قربانی آنها و هدیه نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه؛ به جز قربانی سوختنی دائمی؛ قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .در روز سوم یازده گوساله، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب . قربانی آنها و هدیه نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .در روز چهارم ده گوساله، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب .قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .در روز پنجم، نه گوساله، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب .قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها درباره گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی؛ قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .در روز ششم، هشت گوساله، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب .قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .در روز هفتم، هفت گوساله جوان، دو قوچ، چهارده بره یک ساله بی‌عیب .قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها برای گوساله‌ها و قوچ‌ها و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقایسه آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .و در روز هشتم مجلس مقدس برای شما خواهد بود؛ هیچ کار خدمتی را در آن انجام نخواهید داد .و شما قربانی‌های سوختنی کامل را برای بوی خوشبو، هدایا به خداوند تقدیم خواهید کرد :یک گوساله، یک قوچ، هفت بره یک ساله

بی‌عیب .قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها برای گوساله و قوچ و بره‌ها، بر اساس تعداد آنها، بر اساس مقررات آنها .و یک بز نر از بزها برای گناه، به جز قربانی سوختنی دائمی، قربانی‌های آنها و هدایای نوشیدنی آنها .اینها را برای خداوند در جشنواره‌های شما انجام خواهید داد، به جز نذرهای شما، و هدایای داوطلبانه شما، و قربانی‌های سوختنی شما، و قربانی‌های شما، و هدایای نوشیدنی شما، و قربانی‌های سلامتی شما.

۰۳

و موسی به پسران اسرائیل سخن گفت، طبق همه آنچه که خداوند به موسی فرمان داده بود .و موسی به حاکمان قبیله‌های بنی‌اسرائیل سخن گفت و گفت :این سخنی است که خداوند فرمان داد .انسانی که نذری به خداوند نذر کند، یا سوگند یاد کند، یا با تعهدی درباره روح خود خود را متعهد کند، کلام خود را بی‌حرمت نخواهد کرد؛ هر چه از دهان او بیرون آید، انجام خواهد داد .اگر زنی نذری به خداوند نذر کند، یا تعهدی را در خانه پدرش در جوانی‌اش ببندد، و پدرش نذرهای او و تعهدهای او را که بر ضد جان خودش بسته است بشنود، و پدرش در مورد او ساکت بماند، و همه نذرهای او برپا خواهند ماند، و همه تعهدهایی که بر ضد جان خودش بسته است برای او باقی خواهند ماند .اما اگر پدرش با انکار انکار کند، در هر روزی که همه نذرهای او و تعهدهایی که بر ضد جان خودش بسته است را بشنود، برپا نخواهند ماند، و خداوند او را پاک خواهد کرد، چون پدرش انکار کرده است .اگر او متعلق به مردی شود و دعاهای او بر او باشند طبق گفته لب‌های او که بر روح خود بست، و شوهر او بشنود و در روزی که بشنود به او سکوت کند، پس بدین‌سان همه دعاهای او برقرار خواهند ماند و تعهدات او که بر روح خود بست برقرار خواهند ماند .اگر شوهر او در هر روزی که بشنود رد کند، همه نذرهای او و تعهداتی که او بر ضد جان خود

تعیین کرده بود باقی نخواهند ماند، چون که شوهر آنها را از او رد کرده است و خداوند او را پاک خواهد کرد .و نذر بیوه و زنی که رانده شده است، هر چه که نذر کند بر روح خودش، برای او باقی می‌ماند .اگر نذر او یا تعهد الزام‌آور علیه روح او با سوگند در خانه شوهر او باشد، و شوهر او بشنود و در برابر او ساکت بماند و به او منع نکند، تمام نذرهای او و تمام تعهدات الزام‌آور او که علیه روح او الزام کرده است، برقرار خواهند شد علیه او . اگر شوهر او در روزی که بشنود، آنها را بردارد، همه چیزهایی که از لبهای او بیرون آمده باشد طبق دعاهای او و طبق تعهداتی که بر روح او است، برای او باقی نخواهد ماند؛ شوهر او آنها را برداشت، و خداوند او را پاک خواهد کرد .هر نذر و هر سوگند پیوندی برای آزار روح، مرد او آن را برای او برپا خواهد کرد، و مرد او آن را برخواهد داشت .اما اگر ساکت بماند ساکت برای او روز به روز، آنگاه برپا خواهد کرد برای او همه نذرهای او، و تعهدات بر او را برپا خواهد کرد برای او، چون ساکت شد برای او در روزی که شنید .اگر شوهر او بعد از روزی که شنید آن را بردارد، او گناه خود را خواهد گرفت .اینها احکامی هستند که خداوند به موسی فرمان داد، بین مرد و زن او، و بین پدر و دختر در جوانی در خانه پدر.

۱۳

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، انتقام پسران اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و سپس به قوم خودت ملحق خواهی شد و موسی به مردم سخن گفت و گفت، مردانی از میان خودتان را مسلح کنید، و در برابر خداوند علیه مدیان صف آرایی کنید، تا انتقام را از جانب خداوند به مدیان بازگردانید .هزار نفر از هر قبیله، هزار نفر از هر قبیله، از تمام قبیله‌های بنی اسرائیل بفرستید تا در صف جنگ آرایش بگیرند .و آنها از هزاران اسرائیل

هزار نفر از هر قبیله را شمردند، دوازده هزار نفر مسلح برای صف نبرد .و موسی آنها را فرستاد، هزار نفر از هر قبیله، هزار نفر از هر قبیله با نیروی آنها، و فینحاس پسر العازار پسر هارون کاهن را، و ظروف مقدس و شیپورهای علامت‌دهنده در دست‌هایشان .و آنها علیه مدیان برای نبرد صف آرایی کردند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود، و هر نر را کشتند .و پادشاهان مدیان را همراه با زخمی‌هایشان کشتند و اوی و رکم و صور و حور و رباع، پنج پادشاه مدیان، و بلعام پسر بعور را با شمشیر همراه با زخمی‌هایشان کشتند .و زنان مدیان و بار و بنه‌شان و چارپایانشان و همه دارایی‌هایشان و قدرتشان را غارت کردند .و همه شهرهایشان را که در سکونتگاه‌هایشان بود و مزارعشان را با آتش سوزاندند .و آنها تمام غنیمت و تمام غنایم آنها را از انسان تا چهارپا گرفتند و آنها اسیران و غنایم و چپاول را نزد موسی و نزد العازار کاهن و نزد همه پسران اسرائیل به اردوگاه به عربوت موآب آوردند که بر اردن در مقابل اریحاست .و موسی و العازار کاهن و تمام رهبران جماعت برای ملاقات با آنها به بیرون از اردوگاه رفتند .و موسی بر سران نیرو، فرماندهان هزار و فرماندهان صد که از صف آرایی جنگ می‌آمدند، خشمگین شد .و موسی به آنها گفت، چرا شما همه مادها را زنده نگه داشته‌اید؟ اینها برای پسران اسرائیل بودند طبق کلام بلعام برای برگرداندن و نادیده گرفتن کلام خداوند به خاطر فغور، و ضربت در جماعت خداوند واقع شد و حالا هر مردی را در میان همه اسباب بکشید، هر زنی را که با مرد همخوابه شده است، بکشید .و تمام غنایم زنانی که بستر مردی را نمی‌شناسند، آنها را زنده نگه دارید .و شما بیرون از اردو اردو بزنید هفت روز، هر کسی که کشته است و هر کسی که زخمی شده را لمس می‌کند در روز سوم پاک خواهد شد و در روز هفتم، شما و اسیران شما و هر پوششی و هر ظرف چرمی و هر کاری از بز و هر ظرف چوبی را تطهیر خواهید کرد .و العازار کاهن به مردان سپاه که از صف آرایی جنگ می‌آمدند گفت، این حکم قانون است که خداوند به موسی فرمان داد .به جز طلا و نقره و مس و آهن و سرب

و قلع، هر چیزی که از آتش عبور کند پاک خواهد شد، اما با آب تطهیر باید پاک شود؛ و همه چیزهایی که از آتش عبور نمی‌کنند، باید از آب عبور کنند .و شما لباس‌هایتان را در روز هفتم خواهید شست و پاک خواهید شد و بعد از این وارد اردوگاه خواهید شد و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، مجموع غنایم اسارت را از انسان تا چهارپا بگیر، تو و العازار کاهن و سران خاندانهای جماعت .و شما غنایم را بین جنگجویانی که به جنگ رفته‌اند و بین تمام جمع تقسیم خواهید کرد .و شما کنار خواهید گذاشت باج برای خداوند از مردان جنگجویانی که به نبرد بیرون رفته‌اند، یک جان از پانصد، از مردان، و از حیوانات، و از گاوان، و از گوسفندان، و از الاغان؛ و از نیمه آنها خواهید گرفت .و نوبرهای خداوند را به العازار کاهن خواهی داد و از نیمه پسران اسرائیل خواهی گرفت یک از پنجاه از مردان و از گاوان و از گوسفندان و از الاغان و از همه حیوانات و آنها را خواهی داد به لاویان که نگهبانی ها را در خیمه خداوند نگهبانی می کنند و موسی و العازار کاهن انجام دادند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود .و مازاد غنیمتی که مردان جنگجو غارت کرده بودند شد، از گوسفندان، ششصد و هفتاد و پنج هزار؛ و گاوها، هفتاد و دو هزار؛ و الاغها، شصت و یک هزار؛ و جانهای انسانی از زنانی که بستر مرد را نشناخته بودند، همه جانها، سی و دو هزار .و نصف سهم کسانی که به جنگ رفته بودند، از تعداد گوسفندان، سیصد و سی هزار و هفت هزار و پانصد شد و سهم خداوند از گوسفندان ششصد و هفتاد و پنج شد .و گاوها سی و شش هزار، و سهم خداوند هفتاد و دو .و الاغها سی هزار و پانصد، و سهم خداوند شصت و یک .و جانهای انسانها شانزده هزار، و سهم آنها برای خداوند سی و دو جان .و موسی هدیه خدا را به العازار کاهن داد برای خداوند، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود، از نیمه سهم پسران اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگجو جدا کرده بود .و نیمه سهم از جماعت از گوسفندان شد، سیصد و سی هزار و هفت هزار و پانصد؛ و گاوها، سی و شش هزار؛ الاغها، سی هزار و پانصد؛ و جانهای

انسانها، شانزده هزار .و موسی از نصف پسران اسرائیل یک از پنجاه را، از مردان و از چارپایان گرفت، و آنها را به لاویان که نگهبانی های خیمه خداوند را نگهبانی می کردند داد، همان طوری که خداوند به موسی فرمان داده بود .و همه کسانی که به فرماندهی هزارگان نیرو منصوب شده بودند، فرماندهان هزارگان و فرماندهان صدگان، نزد موسی آمدند و به موسی گفتند :بندگان تو شمارش مردان جنگجویانی که نزد ما هستند را گرفته‌اند و حتی یک نفر از آنها گم نشده است .و ما هدیه را به خداوند تقدیم کرده‌ایم، هر مردی آنچه پیدا کرد :ظرف طلایی و بازوبند و دستبند و انگشتر و بازوبند و زینت مو، تا برای ما در حضور خداوند کفاره شود .و موسی و العازار کاهن، طلا را از آنها گرفتند، هر ظرف کار شده را .و تمام طلای هدیه که به خداوند تقدیم کردند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود از فرماندهان هزار نفری و از فرماندهان صد نفری .و مردان جنگجو غارت کردند، هر کس برای خودش و موسی و العازار کاهن، طلا را از فرماندهان هزارگان و از فرماندهان صدگان گرفتند، و آن را به خیمه شهادت آوردند، به عنوان یادبودی از پسران اسرائیل در حضور خداوند.

۲۳

و احشام انبوه بود برای پسران رئوبن و برای پسران جاد، انبوه بسیار زیاد .و آنها سرزمین یعزیر و سرزمین جلعاد را دیدند .و آن مکان، مکانی برای احشام بود .و پسران رئوبن و پسران جاد نزدیک آمدند، به موسی و به العازار کاهن و به رهبران جماعت گفتند، گویان : عطاروت و دیبون و یعزیر و نمره و حشبون و العاله و سبامه و نبو و بعون، سرزمینی که خداوند پیش روی پسران اسرائیل تسلیم کرده است، سرزمین دامداری است، و برای بندگان تو احشام وجود دارد .و گفتند اگر لطف در نظر تو یافتیم، این زمین به بندگان تو

در تصرف داده شود و ما را از اردن عبور نده و موسی به پسران جاد و به پسران رئوبن گفت، برادران شما به جنگ می‌روند، و شما اینجا خواهید نشست؟ و چرا شما ذهن پسران اسرائیل را منحرف می‌کنید که به سرزمینی که خداوند به آنها می‌دهد عبور نکنند؟ آیا اینطور نکردند پدران شما، وقتی که آنها را از قادش برنیع فرستادم تا زمین را بررسی کنند؟ و آنها به درهٔ خوشه رفتند و زمین را مشاهده کردند و دل پسران اسرائیل را برگرداندند، تا وارد زمینی که خداوند به آنها داده بود، نشوند .و خداوند با خشم در آن روز خشمگین شد، و سوگند خورد و گفت، اگر این مردها که از مصر بالا آمده‌اند از بیست ساله و بالاتر، که خوب و بد را می‌دانند، زمینی را که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خوردم خواهند دید، چون از من پیروی نکردند، به جز کالیب پسر یفنه که جدا شده بود، و یوشع پسر نون، چون از خداوند پیروی کرد .و خداوند با خشم بر اسرائیل غضبناک شد و آنها را چهل سال در بیابان سرگردان کرد، تا تمام نسلی که در برابر خداوند کارهای شرارت‌آمیز انجام می‌دادند نابود شد .اینک شما به جای پدران خود برخاسته‌اید، ای شکستگی مردان گناهکار، تا بر خشم و غضب خداوند بر اسرائیل بیفزایید .چون شما از او روی خواهید گرداند تا او را باز هم در بیابان رها کنید و شما علیه تمام این جماعت بی قانونی خواهید کرد و آنها نزد او آمدند و گفتند، ما اینجا آغل‌های گوسفندان برای احشام ما خواهیم ساخت و شهرها برای اثاثیه ما .و ما مسلح شده، پیشاپیش پسران اسرائیل نگهبانی خواهیم کرد، تا زمانی که آنها را به مکان خودشان برسانیم؛ و اموال ما در شهرهای حصاردار ساکن خواهد شد به خاطر ساکنان زمین .ما به خانه‌های خودمان برنگردیم تا زمانی که پسران اسرائیل تقسیم شوند، هر کس به میراث خودش .و دیگر در میان آنها از آن طرف اردن و فراتر از آن ارث نخواهیم برد، زیرا قرعه‌های ما را در آن طرف اردن در شرق دریافت کرده‌ایم .و موسی به آنها گفت، اگر شما طبق این کلام عمل کنید، اگر شما خودتان را پیش خداوند برای جنگ مسلح کنید، و هر سرباز مسلح شما از اردن

پیش خداوند عبور کند، تا زمانی که دشمن او از پیش روی او نابود شود، و زمین پیش خداوند تسخیر شود، و بعد از این چیزها شما برگردید، و شما پیش خداوند و از اسرائیل بی گناه خواهید بود، و این زمین برای شما در تصرف پیش خداوند خواهد بود .اگر چنین نکنید، در پیش خداوند گناه خواهید کرد؛ و گناه خود را خواهید دانست، هنگامی که بدی‌ها شما را فرا گیرد .و شما برای خودتان شهرها برای اموالتان خواهید ساخت و مزارع برای احشامتان و آنچه از دهانتان بیرون می‌آید انجام خواهید داد .و پسران رئوبن و پسران جاد به موسی گفتند :بندگان تو انجام خواهند داد همان‌طور که خداوند ما فرمان می‌دهد .بار و بنه ما، و زنان ما، و همه چارپایان ما در شهرهای جلعاد خواهند بود .و فرزندان تو همه مسلح و آرایش یافته در برابر خداوند به جنگ عبور خواهند کرد، به همان شیوه‌ای که خداوند می‌گوید .و موسی العازار کاهن و یوشع پسر نون و سران خاندانهای قبایل اسرائیل را برای آنها منصوب کرد و موسی به آنها گفت :اگر پسران رئوبن و پسران جاد با شما از اردن عبور کنند، همه مسلح شده برای جنگ در حضور خداوند، و شما زمین را پیش روی خود تسخیر کنید، آنگاه به آنها زمین جلعاد را به ملکیت خواهید داد .اما اگر مسلح با شما به جنگ پیش خداوند عبور نکنند، شما اموال آنها و زنان آنها و احشام آنها را پیش از خودتان به سرزمین کنعان عبور دهید، و آنها با شما در سرزمین کنعان به ارث خواهند برد .و پسران رئوبن و پسران جاد جواب دادند و گفتند، هر چه خداوند به بندگان می گوید، ما همین طور خواهیم کرد .ما مسلح پیش روی خداوند به سرزمین کنعان عبور خواهیم کرد، و شما مالکیت را در آن طرف اردن به ما خواهید داد .و موسی به آنها، به پسران جاد و به پسران رئوبن و به نیمه قبیله منسی پسران یوسف، پادشاهی سیحون پادشاه اموریان و پادشاهی عوج پادشاه باشان را داد، زمین و شهرها را با مرزهای آن، شهرهای زمین را در اطراف .و پسران جاد دیبون و عتاروت و عروعیر و سوفار و یعزیر را ساختند و آنها را بلند کردند، و نمره و بیت هاران، شهرهای مستحکم، و آغل های گوسفند

را .و پسران رئوبن حشبون و العاله و قریتایم و بعل معون را که محصور شده بودند و سبمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کرده بودند طبق نامهای خودشان نامگذاری کردند و پسر ماخیر پسر منسی به جلعاد رفت و آن را گرفت و اموری را که در آن ساکن بود نابود کرد و موسی جلعاد را به ماکیر پسر منسی داد، و او آنجا سکونت کرد .و یائیر پسر منسی رفت و دهکده های آنها را گرفت و آنها را دهکده های یائیر نامید و نبو رفت و قهات و دهکده‌های آن را گرفت و آنها را به نام خودش نابوت نامید.

۳۳

و اینها ایستگاه‌های پسران اسرائیل هستند، همانطور که از سرزمین مصر با نیروی خود به رهبری موسی و هارون بیرون رفتند .و موسی حرکت‌های آنها و توقفگاه‌های آنها را به وسیله کلام خداوند نوشت و اینها توقفگاه‌های سفر آنها هستند .آنها از رعمسیس در ماه اول، در روز پانزدهم ماه اول حرکت کردند؛ در روز بعد از عید پسح، پسران اسرائیل با دست بلند در برابر همه مصریان بیرون رفتند .و مصری‌ها همه مردگان خود را که خداوند زده بود دفن می‌کردند، هر نخست‌زاده‌ای در سرزمین مصر، و خداوند از خدایان آنها انتقام گرفت .و پسران اسرائیل که از رعمسیس حرکت کرده بودند، در سوکوت اردو زدند .و از سوکوت حرکت کرده، در ایتام که بخشی از بیابان است اردو زدند .و از ایتام حرکت کردند و بر دهانه ایروت که در مقابل بعل صفون است اردو زدند و در مقابل مجدل اردو زدند .و آنها در مقابل ایروت حرکت کردند، و از وسط دریا به بیابان عبور کردند، و آنها سه روز راه را از طریق بیابان رفتند، و در پیکریایس اردو زدند .و آنها از مره کوچ کردند و به ایلیم آمدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و آنها آنجا کنار آب اردو زدند و آنها از ایلیم حرکت کردند و بر دریای سرخ اردو زدند .و آنها از دریای سرخ حرکت کردند

و در بیابان سین اردو زدند .و آنها از بیابان سین کوچ کردند و در رفیدیم اردو زدند .و آنها از رفیدیم حرکت کردند و در ایلوس اردو زدند .و آنها از ایلوس حرکت کردند و در رفیدیم اردو زدند و آنجا آب برای مردم برای نوشیدن نبود .و آنها از رفیدیم حرکت کردند و در بیابان سینا اردو زدند .و آنها از بیابان سینا حرکت کردند و در قبرهای هوس اردو زدند .و آنها از قبرهای هوس کوچ کردند و در حضیروت اردو زدند .و آنها از حضیروت حرکت کردند و در رتما اردو زدند و آنها از راتاما حرکت کردند و در رمون فارص اردو زدند .و از رمون فارس کوچ کردند و در لبونا اردو زدند .و آنها از لبونا حرکت کردند و در رسان اردو زدند و آنها از رسان کوچ کردند و در مکلات اردو زدند .و آنها از مکلث حرکت کردند و در سفر اردو زدند .و آنها از سفر حرکت کردند و در خرادات اردو زدند .و آنها از خارادات حرکت کردند و در ماکهلوت اردو زدند .و آنها از مکیلوت حرکت کردند و در کتات اردو زدند .و آنها از کتات حرکت کردند و در تارات اردو زدند .و آنها از تارات حرکت کردند و در ماتکا اردو زدند .و آنها از ماتکا حرکت کردند و در سلمونا اردو زدند .و از سلمونا کوچ کردند و در ماسوروث اردو زدند .و آنها از ماسوروث حرکت کردند و در بنایا اردو زدند .و آنها از بنایا حرکت کردند و در کوه جدجد اردو زدند .و آنها از کوه جدجد حرکت کردند و در عتباتا اردو زدند .و آنها از اتباتا حرکت کردند و در عبرونا اردو زدند .و آنها از عبرونا حرکت کردند و در عصیون جابر اردو زدند و آنها از عصیون جابر حرکت کردند و در بیابان سین اردو زدند و آنها از بیابان سین حرکت کردند و در بیابان فاران اردو زدند .این قادش است .و آنها از قادش حرکت کردند و در کوه هور نزدیک سرزمین ادوم اردو زدند .و هارون کاهن به خاطر فرمان خداوند بالا رفت و در آنجا مرد در چهلمین سال خروج پسران اسرائیل از سرزمین مصر، در ماه پنجم، در روز اول ماه و هارون صد و بیست و سه ساله بود وقتی که در کوه هور مرد .و پادشاه کنعانی عراد شنید، و او در سرزمین کنعان ساکن بود، هنگامی که پسران اسرائیل وارد می‌شدند، و آنها از کوه هور حرکت کردند، و در

سلمونا اردو زدند .و آنها از سلمونا حرکت کردند و در فینو اردو زدند .و آنها از فینون کوچ کردند و در اوبوت اردو زدند .و از عوبوت حرکت کردند و در گای، در آن طرف بر مرزهای موآب، اردو زدند .و آنها از جای حرکت کردند و در دیبون جاد اردو زدند .و آنها از دیبون جاد حرکت کردند و در علمون دبلاتایم اردو زدند .و آنها از جلمون دبلاتایم حرکت کردند و بر کوه‌های آباریم، روبروی نبو اردو زدند و آنها از کوههای عباریم حرکت کردند و در غرب موآب بر رود اردن نزدیک اریحا اردو زدند .و آنها در کنار اردن اردو زدند، بین ایسیموث تا بلسا که در غرب موآب است .و خداوند پیش از آن صحبت کرد موسی در غرب موآب کنار اردن نزدیک اریحا، گفت :به پسران اسرائیل سخن بگو و به آنها بگو، شما از اردن عبور می کنید به سرزمین کنعان .و شما همه ساکنان زمین را که پیش روی شما هستند نابود خواهید کرد، و دیدبان‌های آنها را از بین خواهید برد، و همه بت‌های ریخته شده آنها را نابود خواهید کرد، و همه ستون‌های آنها را از بین خواهید برد .و شما همه ساکنان آن سرزمین را نابود خواهید کرد و در آن ساکن خواهید شد، زیرا من آن سرزمین آنها را به ارث به شما داده ام و شما زمین آنها را به قرعه طبق قبیله‌های خود به ارث خواهید برد؛ به بیشترها مالکیت آنها را زیاد خواهید کرد و به کمترها مالکیت آنها را کم خواهید کرد؛ به هر جا که نام او بیرون برود، آنجا مال او خواهد بود؛ طبق قبیله‌های پدران خود به ارث خواهید برد .اگر شما ساکنان زمین را از پیش روی خود نابود نکنید، آنها که از آنان باقی بگذارید خارهایی در چشمان شما و تیرهایی در پهلوهای شما خواهند بود، و با شما در زمینی که در آن ساکن خواهید شد دشمنی خواهند کرد .و همانطور که تصمیم گرفته بودم با آنها انجام دهم، با شما انجام خواهم داد.

۴۳

و خداوند به موسی سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل فرمان بده و به آنها بگو، شما وارد سرزمین کنعان می شوید، این برای شما میراث خواهد بود، سرزمین کنعان با مرزهای آن .و طرف جنوبی شما از بیابان سین تا مجاور ادوم خواهد بود، و مرزهای جنوبی شما از قسمت شرقی دریای نمک خواهد بود .و مرزها شما را از جنوب به سمت گردنه عقربین احاطه خواهد کرد و از عناق عبور خواهد کرد و خروجی آن به سمت جنوب قادش برنیع خواهد بود و به سمت خانه ارد بیرون خواهد رفت و از اسمونا عبور خواهد کرد .و مرزها را از آسمونا، رودخانه مصر، احاطه خواهد کرد و پایان آن دریا خواهد بود .و مرزهای دریا برای شما خواهد بود، دریای بزرگ مرز را مشخص خواهد کرد، این برای شما مرزهای دریا خواهد بود .و این مرز شمالی شما خواهد بود :از دریای بزرگ برای خودتان تا کوه اندازه‌گیری خواهید کرد و از کوه، کوه را برای آنها اندازه‌گیری خواهید کرد برای کسانی که به حمات وارد می‌شوند، و خروجی آن مرزهای صداد خواهد بود .و مرزها از دفرونا بیرون خواهد رفت و پایان آن حصر عینان خواهد بود این برای شما مرز از شمال خواهد بود و مرزها از سفامار به بیلا از شرق به سوی چشمه‌ها پایین خواهد آمد، و مرزها از بیلا به سوی پشت دریای کنرت از شرق پایین خواهد آمد .و مرزها از سفامار به بیلا از شرق بر چشمه‌ها پایین خواهد آمد، و مرزها از بیلا بر پشت دریای کنرت از شرق پایین خواهد آمد . و مرزها به سمت اردن پایین خواهد آمد و انتهای آن دریای نمکی خواهد بود این برای شما زمین و مرزهای آن به دور خواهد بود و موسی به پسران اسرائیل فرمان داد و گفت، این زمینی است که شما آن را با قرعه به ارث خواهید برد، همان‌طور که خداوند فرمان داد آن را به نه قبیله و نصف قبیله منسی بدهد .که قبیله پسران رئوبن و قبیله پسران جاد بر اساس خانه های پدری خود و نیم قبیله منسی سهم های خود را دریافت کردند دو قبیله و نیم قبیله سهم های خود را در آن سوی اردن نزدیک اریحا از جنوب به سمت شرق دریافت کردند .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :اینها نامهای مردانی هستند که زمین را

برای شما به ارث خواهند برد :العازار کاهن و یوشع پسر نون .و از هر قبیله یک رهبر خواهید گرفت تا زمین را برای شما به ارث ببرد .و اینها نامهای مردان هستند :از قبیله یهودا، کالب پسر یفنه .از قبیله شمعون، سلامیل پسر سمیود .از قبیله بنیامین، الداد پسر خسلون؛ از قبیله دان، حاکم بکیر پسر اجلی .از پسران یوسف، قبیله پسران منسی، حاکم انیل پسر سوفی .از قبیله پسران افرایم، حاکم کموئیل پسر شفطان .از قبیله زبولون، حاکم الیصافان پسر فرناک است .از قبیله پسران یساکار، حاکم فلتیئل پسر عزا .از قبیله پسران اشیر، حاکم اخیور پسر شلمی .از قبیله نفتالی، حاکم فدهئل پسر عمیهود .خداوند به اینها فرمان داد که زمین را بین پسران اسرائیل در سرزمین کنعان تقسیم کنند.

۵۳

و خداوند به موسی در غرب موآب کنار رود اردن نزدیک اریحا سخن گفت و گفت، به پسران اسرائیل فرمان بده و آنها به لاویان از املاک میراثی خودشان شهرهایی برای سکونت بدهند و حومه های شهرها در اطراف آنها را به لاویان بدهند و شهرها برای سکونت آنها خواهد بود، و مراتع آنها برای احشام آنها و برای همه چهارپایان آنها خواهد بود و زمین‌های مجاور شهرها که به لاویان خواهید داد، از دیوار شهر و به بیرون، دو هزار ذرع به دور تا دور .و اندازه خواهی گرفت بیرون از شهر، طرف به سوی شرق دو هزار ذراع، و طرف به سوی جنوب دو هزار ذراع، و طرف به سوی دریا دو هزار ذراع، و طرف به سوی شمال دو هزار ذراع، و شهر در وسط این خواهد بود برای شما، و مرزهای شهرها . و شهرها را به لاویان خواهید داد، شش شهر پناهگاه را که به قاتل خواهید داد تا به آنجا فرار کند، و به اینها چهل و دو شهر .همه شهرها را به لاویان خواهید داد، چهل و هشت شهر :اینها و حومه‌های آنها را .و شهرهایی را که از ملک پسران اسرائیل خواهید داد، از

آنهایی که زیاد دارند زیاد بگیرید و از آنهایی که کمتر دارند کمتر بگیرید .هر یک بر اساس میراثی که به ارث خواهند برد، از شهرها به لاویان خواهند داد .و خداوند به موسی سخن گفت و گفت :به پسران اسرائیل سخن بگو و به آنها بگو، شما از اردن به سرزمین کنعان عبور می‌کنید .و شما برای خودتان شهرها را جدا خواهید کرد، پناهگاهها برای شما خواهند بود که قاتل به آنجا فرار کند، هر کسی که روح را ناخواسته زده است .و شهرها برای شما پناهگاه‌هایی خواهند بود از انتقام‌گیرنده خون، و قاتل نخواهد مرد تا زمانی که در برابر جماعت برای داوری بایستد .و شهرهایی که خواهید داد، آن شش شهر، پناهگاه‌هایی برای شما خواهند بود سه شهر را در آن سوی اردن خواهید داد، و سه شهر را در سرزمین کنعان خواهید داد .پناهگاه خواهد بود برای پسران اسرائیل، و برای تازه وارد، و برای ساکن غریب که در میان شما است .این شهرها پناهگاه خواهند بود، برای فرار کردن به آنجا برای هر کسی که روح را به طور ناخواسته زده است .اگر اما با ظرف آهنی او را بزند و بمیرد، قاتل است؛ قاتل باید به مرگ کشته شود .اگر کسی با سنگی که در دستش است و می‌شود با آن کشته شود، او را بزند و بمیرد، قاتل است؛ قاتل باید به قتل برسد .اگر کسی با یک ظرف چوبی که در دست دارد و که با آن می‌میرد، او را بزند و بمیرد، قاتل است؛ قاتل باید به مرگ کشته شود انتقام‌گیر خون، قاتل را خواهد کشت؛ هر وقت که او را ملاقات کند، او را خواهد کشت .اگر اما از روی دشمنی او را هل دهد و بر او هر چیزی را از کمینگاه بیندازد و بمیرد، یا به خاطر خشم او را با دست بزند و بمیرد، به مرگ کشته شود آن کسی که زد، قاتل است .به مرگ کشته شود آن قاتل .ولی خون، قاتل را خواهد کشت در ملاقات با او .اگر ناگهان، نه از روی دشمنی او را هل بدهد، یا چیزی بر او بیندازد، نه از کمینگاه، یا با سنگی که در اثر آن بمیرد، بدون اینکه بداند، و آن بر او بیفتد و بمیرد، در حالی که خودش دشمن او نبود و نه قصد آسیب رساندن به او را داشت؛ آنگاه جماعت بین کسی که زده است و انتقام‌گیرنده خون، طبق این احکام قضاوت خواهد کرد .و جماعت قاتل را از

انتقام‌گیرنده خون رهایی خواهد داد، و جماعت او را به شهر پناهگاه او که به آنجا فرار کرده بود باز خواهند گرداند، و او آنجا ساکن خواهد شد تا کاهن بزرگ که او را با روغن مقدس مسح کردند بمیرد .اگر قاتل با خروج از مرزهای شهری که به آنجا فرار کرده بود خارج شود، و انتقام‌گیرنده خون او را بیرون از مرزهای شهر پناهگاه او پیدا کند، و انتقام‌گیرنده خون قاتل را بکشد، مقصر نیست .زیرا در شهر پناهگاه باید بماند تا کاهن بزرگ بمیرد، و بعد از مردن کاهن بزرگ، قاتل به زمین ملک خودش باز خواهد گشت .و اینها برای شما به قانون داوری خواهد بود برای نسل‌های شما در همه سکونتگاه‌های شما هر کسی که روحی را زده است، بر اساس شاهدان قاتل را خواهی کشت؛ و یک شاهد شهادت نخواهد داد بر روحی که بمیرد .و شما باج نخواهید گرفت درباره روح از قاتلی که مجرم است و باید کشته شود، زیرا او به مرگ به قتل خواهد رسید .شما باج نخواهید گرفت از کسی که به شهر پناهگاه‌ها فرار کرده، تا دوباره در زمین سکونت کند، تا زمانی که کاهن بزرگ بمیرد .و شما نباید زمینی را که در آن ساکن هستید با قتل آلوده کنید، زیرا این خون زمین را آلوده می‌کند، و زمین از خونی که بر آن ریخته شده کفاره داده نخواهد شد، بلکه به وسیله خون کسی که آن را می‌ریزد .و نباید آلوده کنید زمینی را که بر آن ساکن هستید، همان زمینی که من در میان شما ساکن هستم، زیرا من خداوند هستم که در میان پسران اسرائیل ساکن هستم

۶۳

و رهبران قبیله پسران جلعاد پسر ماکیر پسر منسی از قبیله پسران یوسف نزدیک آمدند، و پیش موسی صحبت کردند، و پیش العازار کاهن، و پیش رهبران خانه های پدری پسران اسرائیل، و گفتند، خداوند به ارباب ما فرمان داد که زمین میراث را به قرعه به پسران

اسرائیل بازگرداند؛ و خداوند به ارباب فرمان داد که میراث صلفحاد برادر ما را به دختران او بدهد .و آنها زنان یکی از قبیله‌های پسران اسرائیل خواهند بود، و میراث آنها از مالکیت پدران ما گرفته خواهد شد، و به میراث قبیله‌ای که آنها زنان آن می‌شوند اضافه خواهد شد، و از سهم میراث ما گرفته خواهد شد .اگر آزادی پسران اسرائیل اتفاق بیفتد، و میراث آنها به میراث قبیله‌ای که آنها زنان آن می‌شوند اضافه خواهد شد، و از میراث قبیله خانواده ما میراث آنها گرفته خواهد شد .و موسی به پسران اسرائیل از طریق فرمان خداوند امر کرد و گفت، قبیله پسران یوسف اینطور می گویند .این کلمه‌ای که خداوند به دختران صلفحاد فرمان داد، گفته :هر جا که پیش آنها خوشایند باشد، زن شوند، مگر از قوم پدر خودشان زن شوند .و میراث پسران اسرائیل از قبیله به قبیله منتقل نخواهد شد، زیرا هر یک از پسران اسرائیل به میراث قبیله خاندان خود متصل خواهند شد .و هر دختری که به عنوان خویشاوند نزدیک میراثی را از قبیله‌های پسران اسرائیل به ارث می‌برد، باید با یکی از مردم قوم پدرش زن شود، تا پسران اسرائیل هر کدام میراث پدری خود را به ارث ببرند .و میراث از قبیله‌ای به قبیله دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه پسران اسرائیل هر یک به میراث خودش متصل خواهند شد .به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد، اینگونه دختران صلفحاد عمل کردند .و ترصا و حجله و ملکه و نوعه و محله، دختران صلفحاد، به پسرعموهای خودشان از قوم منسی پسران یوسف زن شدند و میراث آنها در قبیله قوم پدرشان باقی ماند اینها احکام و قوانین و داوری‌ها هستند که خداوند به دست موسی در غرب موآب بر رود اردن در برابر اریحا فرمان داد.

تثنیه

۱

اینها کلماتی هستند که موسی به تمام اسرائیل در آن طرف اردن در بیابان به سمت غرب نزدیک دریای سرخ بین فاران، توفل و لوبون و اولون و دی‌زاهاب گفت .یازده روز راه از حوریب به سوی کوه سعیر تا قادش برنیع است .و چنین شد در چهلمین سال در یازدهمین ماه در یکم ماه، موسی به همه پسران اسرائیل سخن گفت، بر طبق همه آنچه خداوند به او درباره آنها فرمان داده بود؛ بعد از شکست دادن سیحون پادشاه اموریان که در حشبون ساکن شده بود، و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت و در ادرعی ساکن شده بود، در آن سوی اردن در سرزمین موآب، موسی شروع کرد به تشریح این شریعت، و گفت :خداوند خدای ما در حوریب به ما سخن گفت و فرمود :کافی است برای شما که در این کوه ساکن شوید .شما برگردید و حرکت کنید و وارد شوید به کوه اموری‌ها و به سوی همه همسایگان عربه، به کوه و دشت و به سوی جنوب و ساحل سرزمین کنعانی‌ها و آنتی لبنان تا رودخانه بزرگ، رودخانه فرات .ببینید، او زمین را پیش روی شما قرار داده است؛ وارد شوید و زمینی را که من به پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، سوگند خوردم به ارث ببرید، تا

آن را به آنها و به نسل آنها همراه آنها بدهم .و من در آن زمان به شما گفتم و گفتم :نخواهم توانست به تنهایی شما را تحمل کنم .خداوند خدای شما، شما را زیاد کرد و ببینید امروز شما در کثرت مثل ستاره‌های آسمان هستید خداوند، خدای پدران شما، شما را هزار برابر آنچه هستید اضافه کند، و شما را برکت دهد همانطور که به شما سخن گفت .چگونه می‌توانم به تنهایی زحمت شما و بار شما و اختلافات شما را تحمل کنم؟ برای خودتان از قبیله‌های خود مردان دانا و دانشمند و عاقل بدهید، و من آنها را رهبران شما بر شما منصوب خواهم کرد .و شما به من جواب دادید و گفتید، خوب است کلمه‌ای که گفتی را انجام دهیم و من از میان شما مردان دانا و متخصص و فهمیده را گرفتم و آنها را منصوب کردم تا بر شما رهبری کنند، فرماندهان هزار و فرماندهان صد و فرماندهان پنجاه و فرماندهان ده و کاتبان برای قاضیان شما .و من به قاضیان شما در آن زمان دستور دادم و گفتم :بین برادران شما بشنوید و عادلانه داوری کنید، بین مرد و بین برادر و بین غریب او . تو در داوری چهره را نخواهی شناخت، بر اساس کوچک و بر اساس بزرگ داوری خواهی کرد، از چهره انسان عقب نشینی نخواهی کرد، چون داوری از آن خداست و کلمه ای که اگر سخت باشد از شما، آن را نزد من خواهید آورد و من آن را خواهم شنید .و من در آن زمان همه چیزهایی را که شما باید انجام دهید به شما فرمان دادم .و از حوریب حرکت کرده، در تمام آن بیابان بزرگ و ترسناک که دیدید، راه کوه اموری را سفر کردیم، همانطور که خداوند خدای ما به ما فرمان داده بود، و به قادش برنیع آمدیم .و من به شما گفتم، شما به کوه اموری رسیدید، که خداوند خدای ما آن را به شما می‌دهد .ببینید، خداوند خدای شما زمین را پیش روی شما به شما تحویل داده است؛ بالا بروید و به ارث ببرید همان‌طور که خداوند خدای پدران شما به شما گفته است؛ نترسید و نه دلسرد شوید .و همه شما نزد من آمدید و گفتید :بیایید مردانی را پیش از ما بفرستیم و آنها سرزمین را برای ما جاسوسی کنند و پاسخی را به ما اعلام کنند، راهی را که از طریق آن بالا خواهیم رفت و شهرهایی

را که به داخل آنها وارد خواهیم شد .و این سخن پیش من خوشایند بود و از شما دوازده مرد گرفتم، یک مرد از هر قبیله .و برگشتند و به کوه بالا رفتند و تا دره خوشه آمدند و آن را جاسوسی کردند .و آنها در دستهای خودشان از میوه زمین گرفتند و آن را نزد شما آوردند و می‌گفتند، خوب است آن زمینی که خداوند خدای ما به ما می‌دهد و شما مایل نبودید که بالا بروید، بلکه به کلام خداوند خدای ما نافرمانی کردید .و شما در خیمه‌های خودتان غرغر می‌کردید و گفتید، به خاطر اینکه خداوند از ما نفرت دارد، ما را از سرزمین مصر بیرون آورد تا ما را به دست اموری‌ها تسلیم کند تا ما را کاملاً نابود کنند .ما کجا بالا می‌رویم؟ برادران شما دل شما را برگرداندند و گفتند :قومی بزرگ و پرجمعیت و قدرتمندتر از ما، و شهرهای بزرگ و حصاردار تا آسمان؛ بلکه پسران غولان را هم در آنجا دیده‌ایم .و به شما گفتم، نباید وحشت کنید و نه از آنها بترسید .خداوند خدای شما که پیش روی شما می‌رود، او خودش با شما علیه آنها جنگ خواهد کرد طبق همه کارهایی که برای شما در سرزمین مصر انجام داد، و در این بیابان که دیدید، در راه کوه اموری‌ها؛ همانطور که خداوند خدای تو تو را مانند پرستار حمل کرد، همانطور که کسی پسر خود را حمل می‌کند، در تمام راهی که رفتید تا به این مکان رسیدید .و در این کلام شما به خداوند خدای ما ایمان نیاوردید، که پیش از شما در راه می‌رود تا برای شما مکانی انتخاب کند، شما را در آتش شب راهنمایی می‌کند، راهی را که بر آن می‌روید به شما نشان می‌دهد، و در ابر روز .و خداوند صدای سخنان شما را شنید و خشمگین شده سوگند خورد و گفت، اگر کسی از این مردان این زمین خوب را که به پدران آنها سوگند خوردم ببیند، به جز کالیب پسر یفنه، این کس آن را خواهد دید و به این کس زمینی را که بر آن قدم گذاشت خواهم داد و به پسران او، به خاطر اینکه او به خداوند وفادار بود .و خداوند به خاطر شما بر من خشمگین شد و گفت :حتی تو هم به آنجا وارد نخواهی شد .یوشع پسر نون که کنار تو ایستاده است، این یکی به آنجا وارد خواهد شد؛ او را تقویت کن، چون او آن را به

اسرائیل به ارث خواهد داد .و هر بچه جوانی که امروز خوب یا بد نمی‌داند، اینها آنجا وارد خواهند شد، و به اینها آن را خواهم داد، و آنها خودشان آن را به ارث خواهند برد .و شما برگشتید و در بیابان اردو زدید، در راهی که به سوی دریای سرخ بود .و شما پاسخ دادید و گفتید ما در برابر خداوند خدای ما گناه کردیم ما بالا رفته و جنگ خواهیم کرد طبق همه آنچه خداوند خدای ما به ما فرمان داد و هر یک اسلحه‌های جنگی خود را برداشته و جمع شده به کوه بالا رفتید و خداوند به من گفت، به آنها بگو :شما بالا نخواهید رفت و نه جنگ خواهید کرد، زیرا من با شما نیستم، و شما در برابر دشمنانتان خرد نخواهید شد .و من به شما سخن گفتم و شما به من گوش ندادید و شما از کلام خداوند سرپیچی کردید و شما با زور راه خود را باز کرده به کوه بالا رفتید و اموری که در آن کوه ساکن بود برای ملاقات شما بیرون آمد و شما را تعقیب کرد همانطور که زنبورهای عسل انجام می دهند و شما را از سعیر تا حرما زخمی کردند و پس از نشستن گریه کردید در برابر خداوند خدای ما، و خداوند صدای شما را نشنید و نه به شما توجه کرد و شما در قادش روزهای زیادی ماندید، به همان اندازه روزهایی که زمانی ماندید.

۲

و پس از بازگشت، به سوی بیابان حرکت کردیم، از راه دریای سرخ، به همان شیوه‌ای که خداوند به من گفته بود، و ما کوه سعیر را روزهای زیادی دور زدیم و خداوند به من گفت، کافی است برای شما دور زدن این کوه، پس به سمت شمال برگردید .و به مردم فرمان بده و بگو، شما از مرزهای برادران خود پسران عیسو که در سعیر ساکن هستند عبور می‌کنید، و آنها از شما خواهند ترسید و از شما بسیار هراسان خواهند شد .با آنها وارد جنگ نشوید، زیرا به شما از زمین آنها حتی یک قدم پا نخواهم داد، چون به پسران عیسو کوه سعیر را

به ارث داده‌ام .غذاها را با نقره از آنها بخرید و بخورید، و آب را با پیمانه از آنها با نقره بگیرید و بنوشید .زیرا خداوند خدای ما تو را در هر کار دستهایت برکت داد؛ بدان چگونه از آن بیابان بزرگ و ترسناک گذشتی؛ اینک چهل سال خداوند خدایت با تو بود؛ تو چیزی کم نداشتی .و ما از کنار برادران ما، پسران عیسو که در سعیر ساکن بودند، از کنار راه عربه، از ایلون و از عصیون جابر گذشتیم و برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم .و خداوند به من گفت، با موآبیان دشمنی نکنید، و با آنها وارد جنگ نشوید؛ زیرا من از زمین آنها به شما به ارث نخواهم داد، زیرا به پسران لوط عروعیر را برای به ارث بردن داده ام . امیم‌ها پیش‌تر در آن ساکن بودند، قومی بزرگ و پرجمعیت و نیرومند، درست مانند عناقیم‌ها .اینها هم مثل عناقیم، رفائیم شمرده خواهند شد و موآبیان آنها را امیم می‌نامند . و در سعیر، حوری‌ها قبلا ساکن بودند، و پسران عیسو آنها را نابود کردند و آنها را از پیش روی خود محو کردند .و آنها به جای آنان مستقر شدند، همان‌طور که اسرائیل با زمین میراث خود عمل کرد، که خداوند آن را به آنها داده بود .حالا پس برخیزید و حرکت کنید شما، و از دره زارد عبور کنید .و روزهایی که ما از قادش برنیع سفر کردیم تا زمانی که از دره زارد عبور کردیم، سی و هشت سال بود، تا زمانی که تمام نسل مردان جنگجو که می‌مردند از اردوگاه نابود شدند، همانطور که خداوند خدا برای آنها سوگند خورده بود .و دست خدا بر آنها بود تا آنها را از میان اردوگاه به طور کامل نابود کند تا اینکه هلاک شدند . و چنین شد که وقتی همه مردان جنگجو افتادند و میمردند از میان قوم، خداوند به من سخن گفت و گفت :تو امروز از مرزهای موآب یعنی عروعیر عبور خواهی کرد، و نزدیک پسران عمون خواهید آمد؛ با آنها دشمنی نکنید و با آنها وارد جنگ نشوید؛ زیرا من از زمین پسران عمون به تو به ارث نخواهم داد، چون آن را به پسران لوط به ارث داده‌ام .زمین رفائیم محسوب خواهد شد، زیرا رفائیم ها قبلا بر روی آن سکونت داشتند و عمونی ها آنها را زوخومین می نامند .ملتی بزرگ و زیاد و قدرتمندتر از شما، همانطور که عناقیم

بودند، و خداوند آنها را پیش روی آنها نابود کرد، و آنها آن سرزمین را به ارث بردند و به جای آنها ساکن شدند، تا به امروز .همانطور که برای پسران عیسو که در سعیر ساکن بودند انجام دادند، به همان شیوه‌ای که حوریان را از پیش روی آنها نابود کردند و آنها را به تصرف درآوردند و به جای آنها ساکن شدند تا به امروز .و عویان که در اشدود تا غزه ساکن بودند، و کاپادوکیان که از کاپادوکیه بیرون آمده بودند، آنها را نابود کردند و به جای آنها ساکن شدند .حالا پس برخیزید و حرکت کنید و شما از دره ارنون عبور کنید .ببین من سیحون پادشاه اموری حشبون و زمین او را به دستان تو تحویل داده ام .شروع کن به ارث بردن .با او جنگ را آغاز کن در این روز .شروع کن به دادن لرزش تو و ترس تو بر چهره همه ملت‌های زیر آسمان، که با شنیدن نام تو آشفته خواهند شد و دردهای زایمان خواهند داشت از چهره تو .و سفیرانی از بیابان قدیموت به سوی سیحون پادشاه حشبون با سخنان صلح آمیز فرستادم و گفتم از سرزمین تو عبور خواهم کرد، در راه خواهم رفت، نه به راست خواهم گشت و نه به چپ غذاها را به نقره به من بفروش و من بخورم، و آب را به نقره به من بفروش و من بنوشم، فقط که من با پاها عبور خواهم کرد .همانطور که پسران عیسو که ساکن در سعیر هستند و موآبیان که ساکن در عروعیر هستند به من کردند، تا من از اردن عبور کنم به سرزمینی که خداوند خدای ما به ما می‌دهد .و سیحون پادشاه حشبون نخواست که ما را از سرزمینش عبور دهد، چون خداوند خدای ما روح او را سخت کرد و قلب او را قوی ساخت، تا که او به دستهای تو تسلیم شود همانطور که در این روز است .و خداوند به من گفت :اینک من شروع کرده‌ام که سیحون پادشاه اموری حشبون و زمین او را پیش روی تو تسلیم کنم، و شروع کن به ارث بردن زمین او .و سیحون پادشاه حشبون بیرون آمد به ملاقات ما، خودش و همه مردم او، برای جنگ به یهصه .و خداوند خدای ما او را پیش روی ما تسلیم کرد و ما او را و پسران او را و تمام قوم او را زدیم .و ما همه شهرهای او را در آن زمان تصرف کردیم، و هر شهر را پی در پی

کاملا نابود کردیم، و زنان آنها و فرزندان آنها را؛ ما هیچ بازمانده زنده ای باقی نگذاشتیم .
به جز چارپایان را غارت کردیم و غنایم شهرها را گرفتیم، از عروعیر که کنار لب سیل ارنون است و شهری که در دره بود و تا کوه جلعاد .هیچ شهری نبود که از ما فرار کند .
خداوند، خدای ما، همه را به دست ما تحویل داد .به جز نزدیک پسران عمون نزدیک نشدیم، تمام چیزهای مجاور سیل جبوق و شهرهای در ناحیه کوهستانی، همانطور که خداوند خدای ما به ما فرمان داده بود.

۳

و پس از برگشتن، ما از راه باشان بالا رفتیم و عوج، پادشاه باشان، برای ملاقات ما بیرون آمد، خودش و تمام قوم او برای جنگ به ادرعی .و خداوند به من گفت، از او نترس، چون او را به دستهای تو تسلیم کرده ام، و تمام قوم او را، و تمام سرزمین او را، و تو به او خواهی کرد همانطور که به سیهون پادشاه اموریان کردی، که در حشبون ساکن بود .و خداوند خدای ما او را به دستان ما تسلیم کرد، و عوج پادشاه باشان و تمام قوم او را، و ما او را زدیم تا جایی که نسلی از او باقی نگذاشتیم و ما همه شهرهای او را در آن زمان تصرف کردیم، شهری نبود که از آنها نگرفتیم، شصت شهر، همه مناطق اطراف ارگوب پادشاه عوج در باشان .همه شهرها مستحکم بودند، دیوارهای بلند، دروازه‌ها و پشت‌بندها، به جز شهرهای فریزیان که بسیار زیاد بودند .ما کاملا نابود کردیم، همانطور که با سیحون پادشاه حشبون کردیم، و ما کاملا نابود کردیم هر شهر بعدی را، و زنان و بچه‌ها و همه احشام را، و غنایم شهرها را برای خودمان غارت کردیم .و ما در آن زمان آن زمین را از دست دو پادشاه اموریان گرفتیم، که آن طرف اردن بودند، از رودخانه ارنون تا هرمون .
فینیقیان هرمون را سانیور می‌نامند، و اموری آن را سانیر نامید .همه شهرهای میسور، و

همه جلعاد، و همه باشان تا الخا و ادرعیم، شهرهای پادشاهی عوج در باشان .زیرا به جز عوج پادشاه باشان از رفائیان باقی ماند .اینک تختخواب او تختخواب آهنین است، اینک این در قلعه پسران عمون است، نه ذرع طول آن، و چهار ذرع عرض آن، در ذرع مرد .و ما آن سرزمین را در آن زمان به ارث بردیم از عروعیر که کنار لب رودخانه ارنون است و نصف کوه جلعاد و شهرهای آن را به رئوبن و به جاد دادم و باقیمانده جلعاد و تمام پادشاهی باشان عوج را به نیمی از قبیله منسی دادم و تمام منطقه اطراف ارجوب، تمام آن باشان، سرزمین رفائیان محسوب خواهد شد و یائیر پسر منسی تمام منطقه اطراف ارجوب را تا مرزهای جرجاشی و معکاتی گرفت و آنها را بر اساس نام خود باشان حووت یائیر نامید تا به امروز و جلعاد را به ماخیر دادم و به روبن و به جاد داده‌ام از جلعاد تا سیل ارنون، وسط سیل مرز است، و تا یبوق .سیل مرز برای پسران عمون است .و عربه و اردن مرز کنرت است، و تا دریای عربه، دریای نمک، زیر اشدوت فسجه در شرق .و من در آن زمان به شما فرمان دادم و گفتم، خداوند خدای شما این سرزمین را به ارث به شما داد؛ مسلح شده، پیش روی برادران خود پسران اسرائیل بروید، هر کس که توانا است .به جز زنان شما و فرزندان شما و احشام شما، من می‌دانم که احشام زیادی دارید، بگذارید در شهرهای شما که به شما دادم بمانند، تا زمانی که خداوند خدای شما به برادران شما آرامش بدهد، همانطور که به شما داد، و آنها نیز آن زمین را که خداوند خدای ما در آن سوی اردن به آنها می‌دهد به ارث ببرند؛ و شما هر یک به میراث خود که به شما دادم باز خواهید گشت .و من در آن زمان به یوشع فرمان دادم و گفتم، چشمان شما همه چیزهایی را که خداوند خدای ما به این دو پادشاه کرد، دیده‌اند؛ خداوند خدای ما همین‌طور به همه پادشاهی‌هایی که تو به آنجا عبور می‌کنی خواهد کرد .شما از آنها نخواهید ترسید، زیرا خداوند خدای ما خودش برای شما جنگ خواهد کرد .و من از خداوند در آن زمان التماس کردم و گفتم، خداوندا خدا، تو شروع کردی به نشان دادن قدرت تو و نیروی تو و دست

قوی و بازوی بلند به بنده ات؛ چون کیست خدا در آسمان یا بر زمین که خواهد کرد همانطور که تو کردی و مطابق قدرت تو؟ پس از عبور کردن، آن زمین خوب را که آن طرف اردن است، این کوه خوب و آنتی لبنان را خواهم دید .و خداوند به خاطر شما مرا نادیده گرفت و به من گوش نداد و خداوند به من گفت برای تو کافی باشد، دیگر این سخن را مگو بالا برو بر قله تراشیده شده، و با چشمان خودت به سمت دریا و شمال و جنوب و شرق نگاه کن، و با چشمان خودت ببین، زیرا که از این اردن عبور نخواهی کرد .و به یوشع دستور بده و او را تقویت کن و او را دلگرمی بده، زیرا او پیش از این قوم عبور خواهد کرد، و او تمام سرزمینی را که دیده‌ای به آنها به ارث خواهد داد .و ما در دره‌ای نزدیک خانه فغور نشسته بودیم.

۴

و حالا ای اسرائیل به احکام و داوری‌هایی که من امروز به شما یاد می‌دهم تا انجام دهید گوش کن، تا زنده بمانید و زیاد شوید و وارد شده آن سرزمینی را که خداوند خدای پدرانتان به شما می‌دهد به ارث ببرید .شما به کلامی که من به شما امر می‌کنم نخواهید افزود و از آن نخواهید کاست؛ احکام خداوند خدای ما را نگه دارید، هر چه من امروز به شما امر می‌کنم .چشمان شما همه چیزهایی را که خداوند خدای ما به بعل فغور کرد، دیده اند، زیرا هر انسانی که به دنبال بعل فغور رفت، خداوند خدای شما او را از میان شما نابود کرد .اما شما که به خداوند خدای خود وابسته هستید، همه امروز زنده هستید .ببینید، من به شما احکام و داوری‌ها را نشان داده‌ام، همان‌طور که خداوند به من فرمان داد، که این‌گونه عمل کنید در زمینی که شما در آنجا وارد می‌شوید تا آن را به ارث ببرید .و شما نگه خواهید داشت و انجام خواهید داد، زیرا این حکمت شما و فهم شما در برابر همه

ملت‌هاست، هر کسانی که همه این احکام را بشنوند، و آنها خواهند گفت :اینک قوم حکیم و دانا، این ملت بزرگ .چون کدام ملت بزرگی است که خدا به آنها نزدیک می‌شود، همانطور که خداوند خدای ما در همه مواقعی که او را بخوانیم؟ و کدام ملت بزرگی است که احکام و داوری‌های عادل مطابق با تمام این قانونی که من امروز در پیش روی شما می‌دهم را داشته باشد؟ به خودت توجه کن و روح خودت را بسیار محافظت کن؛ فراموش نکن همه کلماتی را که چشمان تو دیده‌اند، و از قلب تو دور نشوند در همه روزهای زندگی تو؛ و به پسران خودت و به پسران پسران خودت یاد خواهی داد، روزی که ایستادید در پیش خداوند خدای ما در حوریب در روز اجتماع؛ وقتی که خداوند به من گفت، قوم را نزد من جمع کن و بگذار کلمات مرا بشنوند، تا یاد بگیرند که از من بترسند در همه روزهایی که آنها بر زمین زندگی می‌کنند، و پسران خودشان را یاد خواهند داد .و شما نزدیک آمدید و کنار کوه ایستادید و کوه با آتش تا آسمان می‌سوخت :تاریکی، تاریکی غلیظ، طوفان .و خداوند از میان آتش با شما سخن گفت، صدای کلماتی که شما شنیدید؛ و شما هیچ شباهتی ندیدید، بلکه فقط صدا؛ و او عهد خود را به شما اعلام کرد، که به شما فرمان داد آن را انجام دهید، ده کلمه، و آنها را بر دو لوح سنگی نوشت .و خداوند در آن زمان به من فرمان داد که به شما احکام و داوری‌ها را بیاموزم، تا شما آنها را بر روی زمینی که به آنجا وارد می‌شوید انجام دهید تا آن را به ارث ببرید .و شما باید بسیار مراقب جان هایتان باشید، زیرا شما هیچ شباهتی ندیدید در روزی که خداوند در حوریب در کوه از میان آتش با شما سخن گفت .نباید بی‌قانونی کنید و برای خودتان تصویر تراشیده‌شده شباهت بسازید، هیچ تصویری شباهت نر یا ماده، شباهت هر حیوانی که بر روی زمین هستند، شباهت هر پرنده بالداری که زیر آسمان پرواز می‌کند، شباهت هر خزنده‌ای که بر روی زمین می‌خزد، شباهت هر ماهی که در آب‌های زیر زمین است .و نگاه نکرده به آسمان، و ندیده باشی خورشید و ماه و ستاره‌ها، و همه جهان آسمان را، گمراه شده سجده کنی به

آنها، و خدمت کنی به آنها، که خداوند خدای تو آنها را به همه ملت‌های زیر آسمان تخصیص داده است .اما خدا شما را گرفت و شما را از سرزمین مصر، از کوره آهنی، از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراثی باشید، همانطور که در این روز هستید .و خداوند خدا بر من درباره چیزهایی که توسط شما گفته شده بود خشمگین شد، و سوگند خورد که من از این اردن عبور نکنم، و که من به سرزمینی که خداوند خدای تو آن را به میراث به تو می‌دهد وارد نشوم .من زیرا در این سرزمین می‌میرم و از این اردن عبور نمی‌کنم، اما شما عبور می‌کنید و این سرزمین خوب را به ارث خواهید برد .به خودتان توجه کنید، عهد خداوند خدای ما را که او با شما بست فراموش نکنید، و خلاف قانون عمل نکنید، و برای خودتان تصویر تراشیده شبیه به همه چیزهایی که خداوند خدای تو به تو فرمان داد نسازید .زیرا خداوند خدای تو آتشی فروبلعنده است، خدایی غیور .اگر پسران بزایی و پسران پسران خودت، و مدت طولانی بر زمین بمانید، و بی‌قانونی کنید، و بت تراشیده شبیه هر چیزی بسازید، و شر را در پیش خداوند خدای خودتان انجام دهید تا او را به خشم آورید، امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌گیرم که به نابودی نابود خواهید شد از زمینی که شما از اردن به آنجا عبور می‌کنید تا به ارث ببرید؛ روزهای زیادی بر آن زندگی نخواهید کرد، بلکه کاملا نابود خواهید شد .و خداوند شما را در میان همه ملت‌ها پراکنده خواهد کرد، و شما به تعداد کم در میان همه ملت‌هایی که خداوند شما را به آنجا وارد خواهد کرد، باقی خواهید ماند .و شما آنجا خدایان دیگر را خدمت خواهید کرد، ساخته دستهای انسانها، چوب و سنگ، که نمی‌بینند، نه می‌شنوند، نه می‌خورند، و نه بو می‌کشند . و شما آنجا خداوند خدای خود را جستجو خواهید کرد و او را خواهید یافت هنگامی که او را از تمام دل خود و از تمام جان خود در مصیبت خود بجویید .و تمام این سخنان تو را در آخر روزها خواهند یافت و به سوی خداوند خدای خود بازگشت خواهی کرد و صدای او را خواهی شنید .زیرا خدای مهربان خداوند خدای توست، تو را ترک نخواهد کرد و نه

تو را نابود خواهد کرد، عهد پدران تو را که خداوند برای آنها سوگند خورد فراموش نخواهد کرد .از روزهای گذشته که قبل از تو واقع شدند از روزی که خدا انسان را بر روی زمین آفرید بپرسید، و از انتهای آسمان تا انتهای آسمان، آیا چنین کلام بزرگی واقع شده است، آیا چنین چیزی شنیده شده است؟ آیا قومی صدای خدای زنده را که از میان آتش سخن می‌گفت شنیده است، به همان شیوه‌ای که تو شنیدی و زنده ماندی؟ آیا خدا کوشیده است که وارد شده برای خودش قومی را از میان قوم دیگر بگیرد، با آزمایش و با نشانه‌ها و با معجزات و با جنگ و با دست توانا و با بازوی بلند و با رویاهای بزرگ، مطابق همه آنچه که خداوند خدای ما در مصر در برابر تو که نگاه می‌کردی انجام داد؟ تا بدانی که خداوند خدای تو این خداست، و دیگری جز او نیست .از آسمان صدای او شنیده شد تا تو را تربیت کند، و بر روی زمین آتش بزرگ خود را به تو نشان داد، و سخنان او را از میان آتش شنیدی .به خاطر اینکه او پدران تو را دوست داشت، و نسل آنها را بعد از آنها یعنی شما را انتخاب کرد، و خودش تو را با قدرت بزرگش از مصر بیرون آورد، تا اقوام بزرگ و قویتر از تو را از پیش روی تو نابود کند، تا تو را وارد کند و زمین آنها را به تو به ارث بدهد، همانطور که امروز داری .و امروز خواهی دانست و با ذهنت باز خواهی گشت که خداوند، خدای تو، این خدا در آسمان بالا و بر زمین پایین است، و دیگر کسی جز او نیست .و احکام او را نگه دارید و قوانین او را، هر چه که من امروز به تو امر می‌کنم، تا که برای تو خوب باشد و برای پسران تو بعد از تو، تا که طولانی عمر شوید بر روی زمینی که خداوند خدای تو آن را به تو می‌دهد در همه روزها .آنگاه موسی سه شهر را در آن طرف اردن از سمت طلوع خورشید جدا کرد، تا قاتلی که همسایه خود را بدون دانستن بکشد به آنجا فرار کند، و این کسی که قبل از دیروز و پریروز از او نفرت نداشته، و او به یکی از این شهرها پناه خواهد برد و زنده خواهد ماند :باصور را در بیابان در سرزمین هموار برای رئوبن، و راموت را در جلعاد برای جاد، و جولان را در باشان برای منسی .این قانونی است

که موسی آن را پیش پسران اسرائیل گذاشت .اینها شهادت‌ها و فرمان‌ها و احکامی هستند که موسی به پسران اسرائیل گفت، بعد از بیرون آمدن آنها از سرزمین مصر، در آن طرف اردن، در دره، نزدیک خانه فغور، در سرزمین سیحون پادشاه اموری‌ها، که او در حشبون سکونت می‌کرد، که موسی و پسران اسرائیل او را زدند، بعد از بیرون آمدن آنها از سرزمین مصر .و آنها زمین او را به ارث بردند و زمین عوج پادشاه باشان را، دو پادشاه اموریان، که آن طرف اردن به سمت طلوع خورشید بودند، از عروعیر که بر لب رودخانه ارنون است، و بر کوه سیحون که حرمون است، تمام عربه آن طرف اردن به سمت طلوع خورشید زیر اشدوت تراشیده شده.

۵

و موسی تمام اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت، بشنو ای اسرائیل، احکام و داوری‌هایی را که من امروز در گوش‌های شما سخن می‌گویم، و شما آنها را یاد خواهید گرفت و مراقب خواهید بود که آنها را انجام دهید خداوند خدای شما عهد را با شما در حوریب برقرار کرد . خداوند این عهد را با پدران شما نبست، بلکه با شما؛ شما که امروز همه اینجا زنده هستید . رو در رو خداوند با شما در کوه از میان آتش صحبت کرد .و من بین خداوند و شما در آن زمان ایستاده بودم تا کلمات خداوند را به شما اعلام کنم، چون شما از چهره آتش ترسیدید و به کوه بالا نرفتید، و گفتم :من خداوند خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر، از خانه بردگی بیرون آوردم .نباید برای تو خدایان دیگری جلوی روی من باشند نخواهی ساخت برای خودت بت، و نه هیچ شباهتی، از هر چه که در آسمان بالا است، و هر چه که در زمین پایین است، و هر چه که در آبها زیر زمین است .به آنها سجده نخواهی کرد و نه به آنها خدمت نخواهی کرد، زیرا من خداوند خدای تو هستم، خدای غیور که گناهان

پدران را بر فرزندان تا نسل سوم و چهارم به کسانی که از من نفرت دارند باز می‌گرداند، و رحمت می‌کنم به هزاران نفر به کسانی که مرا دوست دارند و به کسانی که احکام مرا نگه می‌دارند .نام خداوند خدای خود را به بیهودگی نخواهی برد، زیرا خداوند خدای تو کسی را که نام او را به بیهودگی می برد پاک نخواهد کرد .روز شنبه‌ها را نگه دار تا آن را مقدس کنی، همان‌طور که خداوند خدای تو به تو فرمان داده است .شش روز کار خواهي کرد و تمام کارهایت را انجام خواهي داد، اما روز هفتم سبت براي خداوند خدایت است، هیچ کاري در آن انجام نخواهي داد نه تو و نه پسرت و نه دخترت، نه غلامت و نه کنیزت، نه گاوت و نه چارپایت، و نه هیچ حیوانت، و نه غریبه‌اي که در میان تو ساکن است، تا غلامت و کنیزت و چارپایت استراحت کنند، همانطور که خودت .و به یاد خواهی آورد که بنده بودی در سرزمین مصر، و خداوند خدای تو تو را از آنجا با دست توانا و با بازوی بلند بیرون آورد؛ به خاطر این خداوند خدای تو به تو فرمان داد که روز سبت را نگه داری و آن را مقدس کنی .به پدرت و مادرت احترام بگذار، به همان شیوه‌ای که خداوند خدایت به تو فرمان داده است، تا برایت خوب باشد، و تا در روی زمینی که خداوند خدایت به تو می‌دهد، عمر طولانی داشته باشی .قتل نکنی .تو زنا نخواهی کرد .دزدی نکن .علیه همسایه ات شهادت دروغ نده به زن همسایه‌ات طمع نخواهی کرد، به خانه همسایه‌ات طمع نخواهی کرد، نه به مزرعه‌اش، نه به غلامش، نه به کنیزش، نه به گاوش، نه به الاغش، نه به هیچ حیوانش، نه به هر چیزی که از آن همسایه‌ات است .این کلمات را خداوند به تمام جماعت شما در کوه از میان آتش گفت :تاریکی، تیرگی، طوفان، صدای بزرگ؛ و چیزی اضافه نکرد؛ و آنها را بر دو لوح سنگی نوشت و به من داد .و چنین شد که شما صدا را از میان آتش شنیدید، و کوه با آتش می‌سوخت، و شما نزدیک آمدید به من، همه رهبران قبیله‌های شما و شورای بزرگان شما، و گفتید :اینک خداوند خدای ما جلال او را به ما نشان داد، و صدای او را از میان آتش شنیدیم .در این روز دیدیم که خدا با انسان سخن خواهد

گفت و زنده خواهد ماند .و حالا نباید بمیریم، چون این آتش بزرگ ما را خواهد سوزاند، اگر ما باز هم به شنیدن صدای خداوند خدای خود ادامه دهیم، و خواهیم مرد .چه انسانی که صدای خدای زنده را شنیده است، که از میان آتش سخن می‌گفت، مثل ما، و زنده خواهد ماند؟ تو نزدیک بیا، و بشنو همه چیزهایی را که خداوند خدای ما بگوید، و تو به ما بگو همه چیزهایی را که خداوند خدای ما به تو بگوید، و ما خواهیم شنید و انجام خواهیم داد .و خداوند صدای سخنان شما را که به من می‌گفتید شنید و خداوند به من گفت، صدای سخنان این قوم را که به تو گفتند شنیدم، درست است همه آنچه که گفتند کی به آنها چنین قلبی خواهد داد که در آنها باشد، به طوری که از من بترسند و تمام احکام مرا در همه روزها نگه دارند، تا برای آنها و برای پسرانشان تا ابد خوب باشد؟ برو، به آنها گفتم، شما به خانه‌های خودتان برگردید؛ اما تو اینجا با من بایست، و من به تو احکام و قوانین و داوری‌ها را خواهم گفت که تو آنها را به آنها تعلیم خواهی داد، و بگذار آنها چنین عمل کنند در سرزمینی که من به آنها به ارث می‌دهم .و شما نگه خواهید داشت که انجام دهید به همان شیوه‌ای که خداوند خدای تو به تو فرمان داد؛ شما منحرف نخواهید شد نه به راست و نه به چپ، در تمام راهی که خداوند خدای تو به تو فرمان داد که در آن بروید، تا او به تو آرامش دهد و برای تو خوب باشد و روزهای طولانی کنید بر زمینی که به ارث خواهید برد.

۶

و اینها احکام و قوانین و داوریهایی هستند که خداوند خدای ما فرمان داد به شما یاد بدهیم تا چنین انجام دهید در سرزمینی که شما وارد آن میشوید تا آن را به ارث ببرید .تا از خداوند خدای خودتان بترسید، همه احکام او و فرمان‌های او را که من امروز به تو امر

می‌کنم نگه دارید، تو و پسران تو و پسران پسران تو، در همه روزهای زندگی تو، تا روزهای خود را طولانی کنید .و بشنو ای اسرائیل و نگهبانی کن که انجام دهی تا برای تو خوب باشد و تا بسیار زیاد شوید همانطور که خداوند خدای پدرانت سخن گفت که به تو سرزمینی جاری از شیر و عسل بدهد و اینها احکام و داوریها هستند که خداوند به پسران اسرائیل در بیابان فرمان داد وقتی که آنها از سرزمین مصر بیرون رفته بودند بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند یکی است .و خداوند خدای خود را از تمام ذهنت و از تمام روحت و از تمام قدرتت دوست خواهی داشت و این کلمات که من امروز به تو امر می‌کنم، در قلب تو و در جان تو خواهند بود .و آنها را به پسرانت یاد خواهی داد و درباره آنها سخن خواهی گفت، هنگامی که در خانه نشسته‌ای و در راه می‌روی و هنگامی که می‌خوابی و برمی‌خیزی .و تو آنها را به عنوان نشانه بر دست خود خواهی بست، و آن پیش چشمان تو بی‌تزلزل خواهد بود .و شما آنها را بر چارچوب درهای خانه‌های خود و دروازه‌های خود خواهید نوشت .و چنین خواهد بود که وقتی خداوند خدای تو، تو را وارد زمینی کند که به پدرانت، به ابراهیم و به اسحاق و به یعقوب سوگند خورد که به تو بدهد شهرهای بزرگ و خوب که تو نساخته‌ای، خانه‌های پر از همه چیزهای خوب که تو پر نکرده‌ای، حوضچه‌های کنده شده که تو نکنده‌ای، تاکستان‌ها و باغ‌های زیتون که تو نکاشته‌ای، و خورده و سیر شده باشی، مواظب خودت باش که خداوند خدای خود را که تو را از زمین مصر، از خانه بردگی بیرون آورد، فراموش نکنی .خداوند خدای خود را خواهی ترسید و تنها او را عبادت خواهی کرد و به او خواهی چسبید و به نام او سوگند خواهی خورد به دنبال خدایان دیگر از خدایان اقوامی که اطراف شما هستند نروید، زیرا خدا غیور است، خداوند خدای تو در میان تو است؛ مبادا خداوند خدای تو با خشم بر تو خشمگین شود و تو را از روی زمین نابود کند .نباید خداوند خدای خود را امتحان کنی، به همان شیوه‌ای که او را در آن آزمایش امتحان کردید .نگهبانی کن، نگهبانی خواهی کرد

احکام خداوند خدای تو، شهادت‌ها و مقررات را، هر چه به تو فرمان داد .و تو آنچه را که پسندیده و نیکو است در پیش خداوند خدای خود انجام خواهی داد، تا برای تو خوب شود و داخل شوی و زمین نیکو را که خداوند به پدران شما سوگند خورد به ارث ببری، و همه دشمنان تو را از پیش روی تو بیرون کنی، همانطور که خداوند سخن گفت .و چنین خواهد بود که هرگاه پسرت فردا از تو بپرسد و بگوید، این شهادت‌ها و فرمان‌ها و داوری‌ها چه هستند که خداوند خدای ما به ما فرمان داده است؟ و به پسرت خواهی گفت، بندگان فرعون بودیم در سرزمین مصر، و خداوند ما را از آنجا بیرون آورد با دست توانا، و با بازوی برافراشته .و خداوند نشانه‌ها و معجزات بزرگ و بد را در مصر بر فرعون و بر خانه او در پیش ما داد، و ما را از آنجا بیرون آورد تا این سرزمین را به ما بدهد، همان که سوگند خورد به پدران ما بدهد .و خداوند به ما فرمان داد که همه این احکام را انجام دهیم، که از خداوند خدای خود بترسیم، تا برای ما در همه روزها خوب باشد، تا زندگی کنیم همانطور که امروز هم زندگی می‌کنیم .و رحمت برای ما خواهد بود، اگر نگه داریم که همه این احکام را در برابر خداوند خدای ما انجام دهیم، همانطور که به ما فرمان داد.

۷

اگر خداوند خدای تو، تو را به سرزمینی وارد کند که به آنجا داخل می‌شوی تا آن را به ارث ببری، و ملت‌های بزرگ را از پیش روی تو بردارد، حیتی‌ها و جرجاشی‌ها و اموری‌ها و کنعانی‌ها و فرزی‌ها و حوی‌ها و یبوسی‌ها، هفت ملت بسیار و قوی‌تر از شما، و خداوند خدای تو آنها را به دست‌های تو تسلیم کند، و تو آنها را بزنی، به نابودی آنها را نابود خواهی کرد، با آنها عهد نخواهی بست، و بر آنها رحم نخواهید کرد، و با آنها ازدواج نخواهید کرد، دخترت را به پسر او نخواهی داد، و دختر او را برای پسرت نخواهی گرفت .

چون او پسر تو را از من دور خواهد کرد و او به خدایان دیگر خدمت خواهد کرد و خداوند با خشم بر شما خشمگین خواهد شد و او تو را به سرعت نابود خواهد کرد .اما این‌طور به آنها خواهید کرد :قربانگاه‌های آنها را خواهید کند، و ستون‌های آنها را خواهید شکست، و بیشه‌زارهای آنها را خواهید برید، و تصاویر تراشیده شده خدایان آنها را با آتش خواهید سوزاند .چون تو قومی مقدس هستی برای خداوند خدای تو و خداوند خدای تو تو را برگزید که برای او قومی ویژه باشی از میان همه اقوامی که بر روی زمین هستند نه به این خاطر که شما پرجمعیت‌تر از همه ملت‌ها هستید، خداوند شما را از پیش برگزید و خداوند شما را انتخاب کرد؛ زیرا شما کمتر از همه ملت‌ها هستید .اما به خاطر محبت خداوند به شما، و نگه داشتن سوگندی که به پدران شما خورد، خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و خداوند تو را از خانه بردگی، از دست فرعون پادشاه مصر رهایی داد . و خواهی دانست که خداوند خدای تو، این خداست، خدای امین که عهد و رحمت را نگه می‌دارد برای آنها که او را دوست می‌دارند و احکام او را نگه می‌دارند تا هزار نسل، و به آنها که نفرت می‌ورزند رو در رو پاداش می‌دهد تا آنها را کاملا نابود کند، و تاخیر نمی‌کند برای آنها که نفرت می‌ورزند، رو در رو به آنها پاداش خواهد داد .و تو احکام و قوانین و داوری‌های این را نگه خواهی داشت، هر چه من امروز به تو امر می‌کنم که انجام دهی .و چنین خواهد بود که وقتی این احکام را بشنوید و نگه دارید و آنها را انجام دهید، خداوند خدای تو عهد و رحمتی را که به پدران شما سوگند خورد، برای تو حفظ خواهد کرد .و او تو را دوست خواهد داشت و تو را برکت خواهد داد و تو را زیاد خواهد کرد و فرزندان شکم تو و میوه زمین تو، غله تو و شراب تو و روغن تو، گله های گاوان تو و رمه های گوسفندان تو را بر روی زمینی که خداوند به پدران تو سوگند خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد .مبارک خواهی بود در میان همه ملت‌ها؛ نخواهد بود در میان شما نازا و نه نازایی، و در میان چارپایان تو .و خداوند خدای تو از تو هر ضعفی را برخواهد داشت و

همه بیماری های بد مصر را که دیده ای و هر چه را که شناخته ای، بر تو نخواهد گذاشت و آنها را بر همه کسانی که از تو نفرت دارند خواهد گذاشت .و تو تمام غنایم ملت‌هایی را که خداوند خدای تو به تو می‌دهد خواهی خورد، چشم تو بر آنها رحم نخواهد کرد و تو نباید خدایان آنها را عبادت کنی، زیرا این برای تو دام است .اگر در ذهن خود بگویی که این ملت بزرگتر از من است، چطور خواهم توانست آنها را کاملا نابود کنم؟ از آنها نخواهی ترسید؛ به یاد خواهی آورد آنچه را که خداوند خدای تو به فرعون و همه مصریان انجام داد؛ آزمایشهای بزرگ را که چشمان تو دیدند، نشانه‌ها و معجزات بزرگ آن، دست توانا را، و بازوی بلند را؛ همانطور که خداوند خدای تو تو را بیرون آورد، همینطور خداوند خدای شما به همه ملتهایی که تو از حضور آنها می‌ترسی انجام خواهد داد .و زنبورهای سرخ را خداوند خدای تو به سوی آنها خواهد فرستاد، تا اینکه کسانی که باقی مانده اند و کسانی که از تو پنهان شده اند کاملاً نابود شوند .از حضور آنها زخمی نخواهی شد، زیرا خداوند خدای تو در تو است، خدایی بزرگ و توانا .و خداوند خدای تو این ملت‌ها را از پیش روی تو کم کم نابود خواهد کرد؛ تو نخواهی توانست آنها را به سرعت به طور کامل نابود کنی، تا زمین ویران نشود و جانوران وحشی بر تو زیاد شوند .و خداوند خدای تو آنها را به دستهای تو تحویل خواهد داد، و تو آنها را با نابودی بزرگ نابود خواهی کرد، تا اینکه آنها را به طور کامل نابود کنی .و پادشاهان آنها را به دستهای شما تحویل خواهد داد، و شما نام آنها را از آن مکان نابود خواهید کرد .هیچکس در برابر روی تو مقاومت نخواهد کرد، تا اینکه آنها را به طور کامل نابود کنی .تندیس‌های تراشیده شده خدایان آنها را با آتش خواهید سوزاند؛ نقره را طمع نخواهی کرد و نه طلا را از آنها برای خودت نخواهی گرفت، مبادا به خاطر آن بلغزی، چون مکروه برای خداوند خدای تو است .و تو پلیدی را به داخل خانه ات وارد نخواهی کرد، و مثل آن چیز نفرین شده خواهی بود؛ به شدت از آن نفرت خواهی کرد و آن را کاملا مکروه خواهی شمرد، چون چیز نفرین شده است.

۸

همه احکامی را که من امروز به شما فرمان می‌دهم، نگه دارید تا انجام دهید، تا زندگی کنید و زیاد شوید، و داخل شوید و زمینی را که خداوند خدای شما به پدران شما سوگند خورد، به ارث ببرید .و به یاد خواهی آورد تمام راهی را که خداوند، خدای تو، تو را در بیابان هدایت کرد، تا تو را فروتن کند و تو را بیازماید، و شناخته شود آنچه در دل توست، که آیا احکام او را نگه خواهی داشت یا نه .و او تو را رنج داد و تو را گرسنه کرد و تو را من خوراند که پدران تو آن را نمی‌شناختند، تا به تو اعلام کند که انسان فقط به نان زندگی نخواهد کرد، بلکه انسان به هر کلمه‌ای که از دهان خدا بیرون می‌آید زندگی خواهد کرد .لباس‌هایت کهنه نشدند، کفش‌هایت فرسوده نشدند، پاهایت پینه نبستند، اینک چهل سال است .و تو با قلبت خواهی دانست که همانطور که هر انسانی پسرش را تربیت می‌کند، همینطور خداوند خدای تو تو را تربیت خواهد کرد .و تو احکام خداوند خدای خودت را نگه خواهی داشت تا در راه‌های او راه بروی و از او بترسی .زیرا خداوند خدای تو، تو را به سرزمین خوب و وسیعی خواهد آورد، جایی که سیلابهای آب و چشمه‌های ژرف از دشتها و کوهها بیرون می‌آیند .سرزمین گندم و جو، تاکها، درختان انجیر، انارها . سرزمین زیتون، روغن و عسل .سرزمینی که در آن نان خود را با فقر نخواهی خورد و چیزی کم نخواهی داشت .سرزمینی که سنگهایش آهن است و از کوههایش مس استخراج خواهی کرد .و خواهی خورد و سیر خواهی شد، و خداوند خدای خود را برکت خواهی داد بر زمین خوبی که به تو داده است .به خودت توجه کن که خداوند خدای خود را فراموش نکنی، که احکام او و داوری‌ها و فرمان‌های او را نگه نداری، آنچه را که من امروز به تو امر می‌کنم؛ مبادا خورده و سیر شده، و خانه‌های خوب ساخته و در آنها ساکن شده، و گاوان تو و گوسفندان تو برای تو زیاد شده، نقره و طلا برای تو زیاد شده، و همه آنچه که برای

تو خواهد بود برای تو زیاد شده، در دل متکبر شوی، و خداوند خدای خود را فراموش کنی، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بردگی بیرون آورد؛ که تو را از آن بیابان بزرگ و ترسناک هدایت کرد، جایی که مار گزنده، و کژدم، و تشنگی بود، جایی که آب نبود؛ که برای تو از صخره تیز چشمه آب بیرون آورد؛ که تو را در بیابان با من غذا داد که تو نمی‌دانستی، و پدران تو نمی‌دانستند، تا تو را فروتن کند، و تو را بیازماید، و تو را در آخر روزهای تو نیکویی کند .نگو در دلت، قدرت من و نیروی دستم این قدرت بزرگ را برایم ساخت و تو خداوند خدای خودت را به یاد خواهی آورد، زیرا او به تو قدرت می‌دهد تا نیرو به وجود بیاوری، و تا عهد خود را که خداوند به پدران تو سوگند خورد برپا کند، همانطور که امروز است .و چنین خواهد بود که اگر خداوند خدای خود را فراموش کنی و به دنبال خدایان دیگر بروی و آنها را خدمت کنی و به آنها سجده کنی، امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌گیرم که کاملا نابود خواهید شد .همانطور که خداوند خدا بقیه ملت‌ها را که پیش روی شما نابود می‌کند، شما هم اینطور نابود خواهید شد، چون به صدای خداوند خدای خود گوش ندادید.

۹

گوش کن اسرائیل، تو امروز از اردن عبور می‌کنی تا وارد شوی و به ارث ببری ملت‌های بزرگ و قوی‌تر از شما، شهرهای بزرگ و حصاردار تا آسمان، قومی بزرگ و زیاد و بلندقامت، پسران عناق که تو آنها را می‌دانی و تو شنیده‌ای، کی در برابر پسران عناق خواهد ایستاد؟ و تو امروز خواهی دانست که خداوند خدای تو پیش روی تو خواهد رفت، آتشی فرساینده است، او آنها را به کلی نابود خواهد کرد و او آنها را از پیش روی تو بازخواهد گرداند و آنها را به سرعت نابود خواهد کرد، همانطور که خداوند به تو گفت .در

دلت نگو وقتی خداوند خدایت این ملت‌ها را پیش روی تو کاملا نابود می‌کند و بگویی :به خاطر عدالت من خداوند مرا آورد تا این سرزمین خوب را به ارث ببرم .نه به خاطر عدالت تو، و نه به خاطر پاکی قلب تو تو وارد می‌شوی تا زمین آنها را به ارث ببری، بلکه به خاطر بی‌دینی این ملت‌ها خداوند آنها را از پیش روی تو کاملا نابود خواهد کرد، و تا عهدی را برپا کند که خداوند به پدران ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خورد .و امروز خواهی دانست که نه به خاطر عدالت‌های تو خداوند خدای تو این زمین خوب را به تو می‌دهد که به ارث ببری، زیرا قومی سخت‌گردن هستی .به یاد بیاور، فراموش نکن چقدر خداوند خدای خود را در بیابان به خشم آوردی؛ از روزی که از مصر بیرون آمدید و به این مکان آمدید، نسبت به خداوند نافرمانی می‌کردید .و در حوریب شما خداوند را خشمگین کردید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را نابود کند، وقتی من به کوه بالا می‌رفتم تا لوح‌های سنگی، لوح‌های عهدی که خداوند با شما بسته بود را بگیرم، و من در کوه چهل روز و چهل شب ماندم، نان نخوردم و آب ننوشیدم .و خداوند به من دو لوح سنگی را داد که با انگشت خدا نوشته شده بودند، و بر آنها همه کلماتی که خداوند در کوه در روز اجتماع به شما گفت، نوشته شده بود .و چنین شد که پس از چهل روز و پس از چهل شب، خداوند به من دو لوح سنگی، لوح های عهد را داد .و خداوند به من گفت، برخیز، زود از اینجا پایین برو، چون قوم تو که آنها را از سرزمین مصر بیرون آوردی بی‌قانونی کردند؛ زود از راهی که به آنها فرمان دادی تجاوز کردند، و برای خودشان بت ریخته‌شده ساختند .و خداوند به من گفت و فرمود :من یک بار و دو بار به تو سخن گفته‌ام و گفته‌ام، من این قوم را دیده‌ام، و اینک قومی سخت‌گردن هستند .و حالا اجازه بده من آنها را کاملا نابود کنم، و نام آنها را از زیر آسمان محو خواهم کرد، و تو را به ملتی بزرگ و قوی و بسیار بیشتر از این خواهم ساخت .و برگشته، از کوه پایین آمدم و کوه با آتش تا آسمان می‌سوخت و دو لوح شهادت‌ها در دو دست من بود .و وقتی دیدم که شما در مقابل خداوند خدای خودتان گناه

کردید، و برای خودتان بت ریخته شده ساختید، و از راهی که خداوند به شما امر کرده بود انجام دهید تجاوز کردید؛ و دو لوح را گرفتم، آنها را از دو دست خودم انداختم، و در مقابل شما شکستم .و من در برابر خداوند بار دوم دعا کردم، همانطور که قبلا، چهل روز و چهل شب، نان نخوردم و آب ننوشیدم، درباره همه گناهان شما که شما با انجام دادن بدی در برابر خداوند خدا گناه کردید تا او را خشمگین کنید .و من وحشت‌زده هستم به خاطر خشم و غضب، چون خداوند بر شما خشمگین شد تا شما را کاملا نابود کند، و خداوند مرا در این زمان هم شنید .و بر هارون خشمگین شد تا او را کاملاً نابود کند، و من نیز درباره هارون در آن زمان دعا کردم .و گناه شما را که شما انجام دادید، گوساله را گرفتم، و او را در آتش سوزاندم، و او را با آسیاب کردن بسیار خرد کردم تا نازک شد، و مثل غبار شد، و غبار را به داخل سیلی که از کوه پایین می‌آمد انداختم .و در آتش سوزی و در آزمایش و در قبرهای شهوت، خشمگین کننده خداوند بودید .و زمانی که خداوند شما را از قادش برنیع فرستاد و گفت، بروید بالا و زمینی را که من به شما می‌دهم به ارث ببرید، و شما به کلام خداوند خدای خود نافرمانی کردید و به او ایمان نیاوردید و به صدای او گوش ندادید .شما نافرمانی می‌کردید نسبت به خداوند از روزی که او به شما شناخته شد .و من در حضور خداوند چهل روز و چهل شب التماس کردم، همان مقدار که التماس کردم؛ زیرا خداوند گفته بود که شما را کاملاً نابود کند .و من به سوی خدا دعا کردم و گفتم، ای خداوند، پادشاه خدایان، قوم خود و بخش خود را که آنها را نجات دادی نابود نکن، آنها را که از سرزمین مصر با قدرت بزرگ خود و با دست توانای خود و با بازوی بلند خود بیرون آوردی .ابراهیم و اسحاق و یعقوب، بندگان خودت را به یاد بیاور که به آنها به خودت قسم خوردی؛ به سختی قلب این قوم و بی دینی ها و گناهان آنها نگاه نکن .ساکنان سرزمینی که ما را از آنجا بیرون آوردی نگویند :چون خداوند نتوانست آنها را به سرزمینی که به آنها وعده داده بود وارد کند، و چون از آنها نفرت داشت، آنها را به بیابان بیرون آورد تا

بکشدشان .و اینها مردم تو و میراث تو هستند که آنها را از سرزمین مصر با قدرت بزرگ تو و با دست نیرومند تو و با بازوی بلند تو بیرون آوردی.

۰۱

در آن زمان خداوند به من گفت، برای خودت دو لوح سنگی بتراش درست مثل اولی‌ها، و به سوی من به کوه بالا بیا، و برای خودت صندوقی چوبی بساز .و تو خواهی نوشت بر لوح‌ها کلماتی را که در لوح‌های اولین بودند که تو شکستی، و تو خواهی گذاشت آنها را در صندوق و من صندوقی از چوب فاسد نشدنی ساختم و لوح‌های سنگی را تراشیدم همانطور که اولی‌ها بودند و به کوه بالا رفتم و دو لوح در دست‌های من بودند .و او بر لوح‌ها مطابق نوشته اول، ده کلمه‌ای را که خداوند در کوه از میان آتش به شما گفته بود، نوشت و خداوند آنها را به من داد و برگشته از کوه پایین آمدم و لوح‌ها را در صندوقی که ساخته بودم انداختم و آنجا بودند، همانطور که خداوند به من فرمان داده بود .و پسران اسرائیل از بیروت پسران یاکیم میسادای کوچ کردند .آنجا هارون مرد و آنجا دفن شد، و العازار پسرش به جای او کاهنی کرد .از آنجا به سوی گادگاد کوچ کردند و از گادگاد به سوی اتباتا، سرزمین رودخانه‌های پرآب .در آن زمان خداوند قبیله لاوی را جدا کرد تا صندوق عهد خداوند را حمل کنند، در حضور خداوند بایستند، خدمت کنند و به نام او دعا کنند تا به امروز .به خاطر این، برای لاویان بخش و میراثی در میان برادرانشان نیست . خداوند خودش میراث اوست، همانطور که به او گفت .و من در کوه چهل روز و چهل شب ایستاده بودم و خداوند من را شنید و در این زمان، خداوند نخواست شما را کاملا نابود کند و خداوند به من گفت :برو، پیش این قوم حرکت کن، و بگذار وارد شوند و آن سرزمینی را که به پدرانشان سوگند خوردم به آنها بدهم، به ارث ببرند .و حالا، اسرائیل،

چه چیزی خداوند خدای تو از تو می‌خواهد، جز اینکه از خداوند خدای تو بترسی، و در همه راه‌های او بروی، و او را دوست بداری، و خداوند خدای تو را از تمام قلب تو و از تمام جان تو خدمت کنی، احکام خداوند خدای تو و فرایض او را نگه داری، آنچه را که من امروز به تو امر می‌کنم، تا برای تو خوب باشد؟ ببین، آسمان از آن خداوند خدای توست و آسمان آسمان‌ها، زمین و همه آنچه در آن است .اما خداوند پدران شما را برگزید تا آنها را دوست بدارد و نسل آنها را پس از آنها، یعنی شما را، از میان تمام ملت‌ها، همانطور که امروز هست انتخاب کرد .و شما سخت‌دلی خود را ختنه کنید و گردن خود را سخت نکنید زیرا خداوند خدای شما، این یکی خدای خدایان است، و ارباب اربابان، خدای بزرگ، و قوی، و ترسناک، که چهره را تحسین نمی‌کند، و نه هدیه می‌گیرد، داوری می‌کند برای غریب و یتیم و بیوه، و غریب را دوست می‌دارد تا به او نان و لباس بدهد .و شما غریبه را دوست خواهید داشت، زیرا شما غریبه بودید در سرزمین مصر .خداوند خدای خودت را خواهی ترسید، و او را خواهی خدمت کرد، و به او خواهی چسبید، و به نام او قسم خواهی خورد؛ این فخر توست، و این خدای توست، که این کارهای بزرگ و باشکوه را در تو کرد، که چشمان تو دیدند .در هفتاد نفس، پدران تو به مصر رفتند؛ اما اکنون خداوند، خدای تو، تو را مانند ستاره‌های آسمان از نظر کثرت ساخته است.

۱۱

و خداوند خدای خود را دوست خواهی داشت و احکام او و فرایض او و فرمان‌های او و داوری‌های او را در تمام روزها نگه خواهی داشت .و امروز خواهید دانست که نه فرزندان شما، آنها که نمی‌دانند و ندیده‌اند تربیت خداوند خدای تو، و کارهای بزرگ او، و دست قوی او، و بازوی بلند او، و نشانه‌های او، و معجزات او، آنچه او کرد در میان مصر به فرعون

پادشاه مصر و به تمام سرزمین او، و آنچه او کرد به قدرت مصریان و ارابه‌های آنها و اسب آنها و قدرت آنها، چگونه آب دریای سرخ را بر روی آنها سرازیر کرد وقتی آنها شما را از پشت تعقیب می‌کردند، و خداوند آنها را نابود کرد تا به امروز، و آنچه او کرد برای ما در بیابان تا شما آمدید به این مکان، و آنچه او کرد به داتان و ابیرام پسران الیاب پسر رئوبن، که زمین دهان خود را باز کرد و آنها را بلعید و خانه‌های آنها و خیمه‌های آنها و تمام دارایی آنها که با آنها بود در میان تمام اسرائیل، زیرا چشمان شما دیده‌اند تمام کارهای بزرگ خداوند، آنچه او کرد در میان شما امروز .و شما همه فرمان‌های او را که من امروز به تو امر می‌کنم نگه خواهید داشت، تا زندگی کنید و زیاد شوید و وارد شده سرزمینی را که شما از اردن عبور می‌کنید تا آن را به ارث ببرید، به ارث ببرید .تا روزهای طولانی داشته باشید بر روی سرزمینی که خداوند به پدران شما سوگند خورد که به آنها و به نسل آنها با آنها بدهد، سرزمینی که شیر و عسل جاری است .زیرا زمینی که تو به آنجا وارد می‌شوی تا آن را به ارث ببری، مثل زمین مصر نیست که از آنجا بیرون آمده‌اید، جایی که وقتی بذر می‌کارند و با پاهای خودشان آب می‌دهند، مانند باغ سبزیجات .اما زمینی که تو به آنجا وارد می‌شوی تا آن را به ارث ببری، زمین کوهستانی و هموار است، از باران آسمان آب می‌نوشد .زمینی که خداوند خدای تو بر آن نظارت می‌کند همیشه، چشمان خداوند خدای تو بر آن از آغاز سال و تا پایان سال است .اگر واقعا بشنوید تمام احکامی را که من امروز به شما امر می‌کنم، که خداوند خدای خود را دوست بدارید و او را از تمام قلب خود و از تمام جان خود خدمت کنید، و او باران را به زمین شما در فصل زودرس و دیررس خواهد داد، و غله خود و شراب خود و روغن خود را جمع خواهید کرد، و او علوفه در مزارع شما برای احشام شما خواهد داد؛ و خورده و سیر شده، مواظب خود باشید که قلب شما متکبر نشود، و تجاوز کنید و خدایان دیگر را خدمت کنید و به آنها سجده کنید، و خداوند با خشم بر شما خشمگین شود و آسمان را ببندد و باران نخواهد بود و زمین محصول خود را

نخواهد داد، و به سرعت از زمین خوبی که خداوند به شما داده است هلاک خواهید شد .و شما این سخنان را در قلب خود و در روح خود قرار خواهید داد، و شما آنها را به عنوان نشانه بر دست خود خواهید بست، و آن استوار پیش چشمان شما خواهد بود؛ و شما به فرزندان خود یاد خواهید داد که درباره آنها سخن بگویند وقتی که در خانه نشسته باشید، و وقتی که در راه در حال رفتن باشید، و وقتی که در حال خوابیدن باشید، و وقتی که برمی‌خیزید .و شما آنها را بر چارچوب درهای خانه‌های شما و دروازه‌های شما خواهید نوشت، تا روزهای شما طولانی شود و روزهای پسران شما بر زمینی که خداوند به پدران شما سوگند خورد که به آنها بدهد، همانطور که روزهای آسمان بر زمین است .و چنین خواهد بود که اگر واقعا بشنوید تمام این فرمان‌هایی را که من امروز به شما امر می‌کنم که انجام دهید، که خداوند خدای ما را دوست بدارید، و در تمام راه‌های او بروید، و به او بچسبید، آنگاه خداوند تمام این ملت‌ها را از پیش روی شما بیرون خواهد انداخت، و شما ملت‌های بزرگ و قوی‌تر از خودتان را به ارث خواهید برد .همه جایی که رد پای شما بر آن قدم بگذارد، از آن شما خواهد بود؛ از بیابان و آنتی لبنان، و از رود بزرگ، رود فرات، و تا دریای غرب مرزهای تو خواهد بود .هیچ کس در برابر شما ایستادگی نخواهد کرد و خداوند خدای شما ترس و لرز شما را بر روی تمام زمینی که پا بر آن بگذارید خواهد گذاشت، همان‌طور که به شما گفته است .ببینید من امروز پیش روی شما برکت و لعنت را می‌دهم .برکت را، اگر احکام خداوند خدای خود را بشنوید، آنچه را که من امروز به شما امر می‌کنم .و لعنت را، اگر احکام خداوند خدای خود را نشنوید، آنچه را که من امروز به شما امر می‌کنم، و از راهی که به شما امر کردم گمراه شوید، و بروید تا خدایان دیگری را که نمی‌شناسید خدمت کنید .و چنین خواهد بود که وقتی خداوند خدای تو تو را به سرزمینی که برای به ارث بردن آن به آنجا عبور می‌کنی وارد کند، برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال خواهی گذاشت .آیا نه اینها آن طرف اردن هستند، پشت سر راه

غروب خورشید در سرزمین کنعان، که ساکن است در غرب، چسبیده به جلجال، نزدیک بلوط بلند؟ شما زیرا از اردن عبور می‌کنید تا وارد شده، زمینی را که خداوند خدای ما در تمام روزها به شما به ارث می‌دهد به ارث ببرید، و در آن ساکن خواهید شد .و شما نگه خواهید داشت که همه فرمان‌های او و این احکام را که من امروز پیش روی شما می‌دهم انجام دهید

۲۱

و اینها احکام و داوری‌هایی هستند که شما باید نگه دارید تا انجام دهید در سرزمینی که خداوند، خدای پدران شما، به شما به میراث می‌دهد، در تمام روزهایی که شما بر روی زمین زندگی می‌کنید .با ویرانی ویران خواهید کرد همه مکان‌هایی را که در آنها به خدایان خودشان خدمت کردند، که شما آنها را به ارث می‌برید، بر کوه‌های بلند و بر تپه‌ها و زیر درخت انبوه .و قربانگاه‌های آنها را خواهید کند، و ستون‌های آنها را خواهید شکست، و بیشه‌های آنها را خواهید برید، و تصاویر تراشیده شده خدایان آنها را با آتش خواهید سوزاند، و نام آنها را از آن مکان نابود خواهید کرد .شما چنین به خداوند خدای خود نخواهید کرد .اما به مکانی که خداوند خدای تو در یکی از شهرهای شما انتخاب خواهد کرد تا نام خود را آنجا بگذارد و خوانده شود، و شما آنجا را جستجو خواهید کرد و به آنجا خواهید آمد .و شما آنجا قربانی‌های سوختنی کامل‌تان و قربانی‌هایتان و نوبرهایتان و دعاهایتان و هدایای داوطلبانه‌تان و توافقات‌تان، نخست‌زاده‌های گاوان‌تان و گوسفندان‌تان را خواهید آورد .و شما آنجا در برابر خداوند خدای خود خواهید خورد، و بر همه چیزی که دست خود را بر آن بگذارید شادی خواهید کرد، شما و خانواده‌های شما، چنانکه خداوند خدای تو به تو برکت داده است .شما همه کارهایی را که ما امروز اینجا

انجام می‌دهیم انجام نخواهید داد، هر کس آنچه را که در نظر خودش پسندیده است؛ زیرا شما تا به حال به آرامش و به میراثی که خداوند خدای ما به شما می‌دهد نرسیده‌اید .و شما از اردن عبور خواهید کرد و بر روی زمینی که خداوند خدای ما به شما به ارث می‌دهد ساکن خواهید شد و او شما را از همه دشمنان اطراف‌تان آرام خواهد کرد و شما با امنیت ساکن خواهید شد و آن مکان خواهد بود که خداوند خدای تو انتخاب کند تا نام او آنجا خوانده شود، آنجا شما خواهید آورد همه چیزهایی که من امروز به شما امر می کنم : قربانی های سوختنی شما، و قربانی های شما، و ده یک های شما، و نوبر های دست های شما، و هر چیز برگزیده از هدایای شما، هر چه که شما نذر کنید به خداوند خدای شما .و شما در حضور خداوند خدای خود شادی خواهید کرد، شما و پسران شما و دختران شما و بندگان شما و کنیزان شما و لاوی که در دروازه های شما است، زیرا که او بخشی و نه میراثی با شما ندارد .مواظب خودت باش، قربانی‌های سوختنی خودت را در هر جایی که ببینی تقدیم نکن .اما یا به مکانی که خداوند خدای تو آن را انتخاب خواهد کرد، در یکی از قبیله‌های تو، آنجا قربانی‌های سوختنی خود را تقدیم خواهید کرد، و آنجا همه چیزهایی را که من امروز به تو امر می‌کنم انجام خواهی داد .اما در هر میل تو قربانی خواهی کرد، و گوشت خواهی خورد طبق برکت خداوند خدای تو، که به تو داد در هر شهر؛ ناپاک در میان تو و پاک با هم آن را خواهند خورد، مثل غزال یا آهو .فقط خون را نخورید؛ آن را بر زمین بریزید، مانند آب .تو نخواهی توانست در شهرهایت ده‌یک گندمت و شرابت و روغنت، نخست‌زاده‌های گاوانت و گوسفندانت، و همه نذرهایی را که نذر کنید، و عهدهایتان، و نوبرهای دستانت را بخوری .بلکه آن را در حضور خداوند خدای تو در مکانی که خداوند خدای تو انتخاب کند بخوری، تو و پسرت و دخترت، غلامت و کنیزت و غریبی که در شهرهای شما است، و شادی خواهی کرد در حضور خداوند خدای تو بر همه چیزی که دستت را بر آن بگذاری .مواظب خودت باش که لاوی را ترک نکنی در تمام مدتی که بر

روی زمین زندگی می‌کنی .اگر خداوند خدای تو مرزهای تو را گسترده کند، همانطور که به تو گفت، و تو بگویی من گوشت خواهم خورد، اگر جان تو میل کند که گوشت بخوری، در هر میل جان تو گوشت بخور .اگر آن مکانی که خداوند خدای تو انتخاب کند که نام او آنجا خوانده شود از تو دور باشد، آنگاه قربانی خواهی کرد از گاوان تو و از گوسفندان تو که خدا به تو بدهد، به همان طریقی که به تو فرمان دادم، و در شهرهای خودت طبق میل جان خودت خواهی خورد .همانطور که غزال و آهو خورده می‌شود، اینطور تو آن را خواهی خورد؛ کسی که ناپاک است در میان تو و کسی که پاک است به همین ترتیب خواهد خورد .به شدت مواظب باش که خون نخوری، چون خون او روح است؛ روح با گوشت‌ها خورده نخواهد شد .نخواهید خورد آن را، بر زمین بریزید آن را مثل آب .آن را نخواهی خورد، تا برای تو و برای پسران تو بعد از تو خوب شود، اگر تو کار خوب و خوشایند را در برابر خداوند خدای تو انجام دهی به جز چیزهای مقدس تو که اگر به تو باشد، و نذرهای تو را برداشته، به مکانی خواهی آمد که خداوند خدای تو انتخاب کند که نام او آنجا خوانده شود .و تو قربانی‌های سوختنی کامل خودت را خواهی کرد، گوشت‌ها را بر قربانگاه خداوند خدای خودت تقدیم خواهی کرد، و خون قربانی‌های خودت را به پایه قربانگاه خداوند خدای خودت خواهی ریخت، و گوشت‌ها را خواهی خورد .خودت را نگه دار و بشنو و همه سخنانی را که من به تو امر می‌کنم انجام خواهی داد، تا برای تو و برای پسرانت تا ابد خوب باشد، اگر کار پسندیده و نیک را در پیشگاه خداوند خدایت انجام دهی .اگر خداوند خدای تو ملت‌هایی را که تو به آنجا وارد می‌شوی تا زمین آن‌ها را به ارث ببری، از پیش روی تو نابود کند، و تو آن را به ارث ببری و در زمین آن‌ها ساکن شوی، مراقب خودت باش که دنبال آن‌ها نروی بعد از این که آن‌ها از پیش روی تو نابود شدند، و بگویی چگونه این ملت‌ها برای خدایان خود عمل می‌کنند؟ من هم انجام خواهم داد تو چنین نخواهی کرد به خدای خودت، زیرا کارهای نفرت انگیزی که خداوند از آنها

نفرت کرد، آنها برای خدایان خودشان انجام دادند، چون پسران و دختران خود را در آتش برای خدایان خودشان می سوزانند.

۳۱

هر کلمه‌ای که من امروز به شما فرمان می‌دهم، آن را نگه دار تا انجام دهی .نباید چیزی بر آن بیفزایی و نه چیزی از آن بکاهی .اگر در میان شما پیامبری یا کسی که خواب می بیند برخیزد، و به شما نشانه ای یا معجزه ای بدهد، و آن نشانه یا معجزه که به شما گفت بیاید، و بگوید، بیایید برویم و خدایان دیگری را که نمی شناسید بپرستیم، سخنان آن پیامبر یا آن خواب بیننده را نخواهید شنید؛ زیرا خداوند خدای شما، شما را آزمایش می کند، تا بداند که آیا خدای خودتان را از تمام دل خودتان و از تمام جان خودتان دوست دارید .در پی خداوند خدای خود بروید و از او بترسید و به صدای او گوش کنید و به او بچسبید .و آن پیامبر یا آن کسی که خواب می‌بیند، خواهد مرد؛ زیرا او سخن گفت تا تو را از خداوند خدایت که تو را از سرزمین مصر بیرون آورد و تو را از بردگی رهایی داد، گمراه کند و تو را از راهی که خداوند خدایت به تو فرمان داد که در آن بروی، بیرون براند؛ و تو شرارت را از میان خودتان نابود خواهی کرد .اگر برادرت از پدرت یا از مادرت، یا پسرت، یا دخترت، یا زنت که در آغوشت است، یا دوستی برابر با روحت به طور مخفیانه تو را فرا بخواند و بگوید، بیایید برویم و خدایان دیگری را که تو و پدرانت نمی‌شناختید، از خدایان ملت‌های اطراف شما، آنهایی که به تو نزدیک هستند یا آنهایی که از تو دور هستند، از انتهای زمین تا انتهای زمین، خدمت کنیم، تو با او موافقت نخواهی کرد، و او را نخواهی شنید، و چشمت بر او رحم نخواهد کرد، بر او ترحم نخواهی کرد، و او را پنهان نخواهی کرد؛ حتماً درباره او گزارش خواهی داد، و دست‌های تو اول بر او خواهند بود تا او را بکشی، و

دست‌های تمام مردم در آخر .و او را با سنگ سنگسار خواهند کرد و خواهد مرد، چون کوشید تو را از خداوند خدای تو که تو را از سرزمین مصر از خانه بردگی بیرون آورد، دور کند .و تمام اسرائیل وقتی بشنوند خواهند ترسید، و دیگر نخواهند افزود که این کار شریر را در میان شما انجام دهند .اگر بشنوی در یکی از شهرهای تو که خداوند خدای تو به تو می‌دهد تا تو آنجا ساکن شوی، که می‌گویند مردان بی‌قانون از میان شما بیرون رفتند و همه ساکنان زمین آنها را منحرف کردند و گفتند برویم و خدایان دیگری را که
نمی‌شناختید خدمت کنیم، و بررسی کنی و سوال کنی و بسیار تحقیق کنی، و اینک سخن به وضوح راست باشد، این رجاست در میان شما اتفاق افتاده است، همه ساکنان آن زمین را با قتل شمشیر خواهی کشت، آن را با لعنت کاملا نابود خواهید کرد و همه چیزهایی که در آن است .و همه غنایم آن را در میدان‌های آن جمع خواهی کرد، و شهر را در آتش خواهی سوزاند، و همه غنایم آن را با تمام قوم در برابر خداوند خدای تو، و غیرمسکونی خواهد بود تا ابد، دیگر بازساخته نخواهد شد .و هیچ چیز از چیز وقف شده به دست تو چسبیده نخواهد شد، تا خداوند از خشم غضب خود برگردد، و به تو رحمت دهد، و بر تو رحم کند، و تو را زیاد کند، به همان شیوه ای که به پدران تو سوگند خورد، اگر صدای خداوند خدای خود را بشنوی، که احکام او را نگه داری، هر چه که من امروز به تو امر می کنم، که نیکی و پسندیده را در برابر خداوند خدای تو انجام دهی.

۴۱

شما پسران خداوند خدای خود هستید؛ کچلی بین چشمان خود برای مرده ایجاد نخواهید کرد .چون قومی مقدس برای خداوند خدای تو هستی، و خداوند خدای تو تو را برگزید که قومی ویژه برای او شوی از میان همه ملت‌هایی که بر روی زمین هستند شما هیچ چیز

مکروهی نخواهید خورد اینها چارپایانی هستند که شما خواهید خورد :گوساله از گاوان، و بره از گوسفندان، و بزغاله از بزها؛ آهو، و غزال، و پیگارگ، اوریکس، و زرافه .هر حیوانی که سم شکافته دارد و دو شکاف سم را می‌شکافد و نشخوار را در میان حیوانات بالا می‌آورد، اینها را بخورید .و اینها را نخواهید خورد از آنهایی که نشخوار بالا می‌آورند و از آنهایی که سمها را دو شکاف می‌کنند و شکافهای شکاف دار دارند :شتر و گورکن و خرگوش را، چون نشخوار بالا می‌آورند و سم را دو شکاف نمی‌کنند، اینها برای شما ناپاک هستند .و خوک، چون این سم را دو قسمت می‌کند و این ناخن‌های سم را دارد و این نشخوار را نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است؛ از گوشت آنها نخواهید خورد، لاشه‌های آنها را لمس نخواهید کرد .و اینها را خواهید خورد از همه آنهایی که در آب هستند، همه آنچه که در آنها باله و فلس هست، خواهید خورد .و همه چیزهایی که برای آنها بالها و فلسها نیست، نخواهید خورد؛ برای شما ناپاک هستند .هر پرنده پاکی را بخورید . و اینها را نخواهید خورد از آنها :عقاب، و کرکس، و عقاب دریایی، و لاشخور، و بادبادک، و مشابه های او، و شترمرغ، و جغد، و مرغ دریایی، و حواصیل، و قو، و ابو منقار، و مرغ غواص، و باز، و مشابه های او، و هدهد، و کلاغ شبانه، و پلیکان، و زنگ ماهیگیر، و مشابه های او، و مرغ بنفش، و خفاش .همه خزندگان پرندگان برای شما ناپاک هستند و نباید از آنها بخورید هر پرنده پاکی را بخورید .هر مرداری را نخواهید خورد؛ به غریبی که در شهرهای تو است داده خواهد شد و او خواهد خورد، یا آن را به بیگانه خواهی فروخت، زیرا تو قوم مقدسی هستی برای خداوند خدای خودت .بره را در شیر مادرش نخواهی پخت .ده‌یک خواهی داد از تمام محصول دانه‌ات، محصول مزرعه‌ات را، سال به سال .و آن را در آن مکانی بخوری که خداوند خدای تو انتخاب کند تا نام او آنجا خوانده شود؛ ده‌یک‌های غله‌ات و شراب‌ات و روغن‌ات، نخست‌زاده‌های گاوان‌ات و گوسفندان‌ات را بیاورید، تا یاد بگیری که از خداوند خدای خود در تمام روزها بترسی .اگر راه از تو دور

شود و نتوانی آنها را ببری، چون مکانی که خداوند خدای تو انتخاب کند تا نام او آنجا خوانده شود از تو دور است، چون خداوند خدای تو تو را برکت خواهد داد، پس آنها را به نقره خواهی فروخت و نقره را در دستهایت خواهی گرفت و به مکانی خواهی رفت که خداوند خدای تو آن را انتخاب کند .و نقره را بر هر چیزی که روح تو میل کند خواهی داد، بر گاوان یا بر گوسفندان، یا بر شراب یا بر نوشیدنی قوی، یا بر نوشیدنی قوی، یا بر هر چیزی که روح تو میل کند، و آنجا پیش خداوند خدای تو خواهی خورد، و شادی خواهی کرد تو و خانه تو، و لاوی که در شهرهای تو است، زیرا که برای او بخشی نیست و نه میراثی با تو .بعد از سه سال، تمام دهیک محصولات خود را بیرون خواهی آورد، در آن سال آن را در شهرهای خود خواهی گذاشت .و لاوی خواهد آمد، چون برای او بخشی نیست و نه میراثی با تو، و غریب و یتیم و بیوه که در شهرهای تو هستند، و خواهند خورد و سیر خواهند شد، تا خداوند خدای تو تو را در همه کارهایی که انجام دهی برکت دهد.

۵۱

هر هفت سال آزادسازی انجام خواهی داد و این است فرمان بخشش :تو هر بدهی شخصی را که همسایه‌ات به تو بدهکار است بخشیده خواهی کرد، و از برادرت مطالبه نخواهی کرد؛ زیرا بخشش برای خداوند خدایت اعلام شده است .از بیگانه مطالبه خواهی کرد هر چه که نزد او داری، اما برای برادر خود بخشش بدهی خود را خواهی کرد .چون نیازمندی در میان تو نخواهد بود، زیرا خداوند خدای تو تو را برکت خواهد داد در سرزمینی که خداوند خدای تو به تو به میراث می‌دهد تا آن را به ارث ببری .اگر واقعا به صدای خداوند خدای خودتان گوش دهید تا نگه دارید و انجام دهید همه این احکام را، هر

چقدر که من امروز به تو امر می‌کنم، زیرا خداوند خدای تو به تو برکت داد به همان شیوه‌ای که به تو گفت؛ و به ملت‌های بسیار قرض خواهی داد، اما تو قرض نخواهی گرفت؛ و بر ملت‌های بسیار حکومت خواهی کرد، اما بر تو حکومت نخواهند کرد .اگر در میان تو نیازمندی از برادران تو در یکی از شهرهای تو در سرزمینی که خداوند خدای تو به تو میدهد، پیدا شود، قلب خود را سخت نخواهی کرد و نه دست خود را از برادر نیازمندت نخواهی بست .باز کردن باز خواهی کرد دست‌هایت را برای او، و قرض خواهی داد به او هر چقدر که نیاز دارد، چون که نیازمند است .مواظب خودت باش که در دل تو سخن پنهانی بی‌قانونی نشود، که بگویی :سال هفتم، سال بخشش نزدیک می‌شود، و چشم تو به برادر نیازمندت بد شود، و به او نخواهی داد، و او علیه تو نزد خداوند فریاد خواهد زد، و در تو گناه بزرگی خواهد بود .به او خواهی داد، و قرض خواهی داد به او هر چقدر نیاز دارد، چون نیاز دارد؛ و در قلبت غمگین نخواهی شد وقتی به او می‌دهی، چون به خاطر این کلام خداوند خدایت تو را در همه کارهایت و در همه چیزی که دستت را بر آن بگذاری برکت خواهد داد .چون فقیر از زمین تو ناپدید نخواهد شد، به این دلیل من به تو فرمان می‌دهم که این کلام را انجام دهی و می‌گویم :دست‌هایت را به برادر فقیرت و به نیازمندی که بر زمینت است باز خواهی کرد .اگر برادر عبرانی تو یا زن عبرانی به تو فروخته شود، شش سال به تو خدمت خواهد کرد، و در سال هفتم او را آزاد از نزد خود رها خواهی کرد .هرگاه او را آزاد از نزد خود بیرون بفرستی، او را دست خالی بیرون نخواهی فرستاد .آذوقه او را از گوسفندان تو و از غله تو و از شراب تو تامین خواهی کرد، همانطور که خداوند خدای تو تو را برکت داده است، به او خواهی داد .و به یاد خواهی آورد که خدمتکار بودی در سرزمین مصر، و خداوند خدای تو تو را از آنجا رهایی داد؛ به خاطر این من به تو فرمان می‌دهم که این کلام را انجام دهی .اگر او به تو بگوید، من از تو بیرون نخواهم رفت، چون تو و خانه‌ات را دوست داشته است، چون برایش نزد

تو خوب است .و تو سوزن را خواهی گرفت و گوش او را نزد در سوراخ خواهی کرد و او برای تو خدمتکار برای همیشه خواهد بود و با کنیزت نیز همین کار را خواهی کرد .سخت نخواهد بود در برابر تو وقتی آنها آزاد از نزد تو فرستاده می‌شوند، زیرا او شش سال به اندازه دستمزد سالانه یک کارگر مزدور به تو خدمت کرد، و خداوند خدای تو تو را در همه کارهایی که انجام دهی برکت خواهد داد .هر نخست‌زاده‌ای که در گاوان تو و در گوسفندان تو متولد شود، نرها را به خداوند خدای تو تقدیس خواهی کرد؛ با گوساله نخست‌زاده تو کار نخواهی کرد، و نخست‌زاده‌های گوسفندان تو را کوتاه نخواهی کرد .در حضور خداوند آن را بخوری، سال به سال، در جایی که خداوند خدای تو انتخاب کند، تو و خانواده ات .اما اگر در او عیبی باشد، لنگ یا کور، عیب بدی، آن را برای خداوند خدای خود قربانی نخواهی کرد .در شهرهای تو آن را خواهی خورد؛ ناپاک در میان تو و پاک به همین ترتیب خواهد خورد مثل غزال یا آهو .با این حال خون نخواهید خورد، آن را مثل آب بر زمین خواهید ریخت

۶۱

ماه نو را نگه دار و عید پسح را برای خداوند خدای خود برگزار کن، زیرا در ماه نو شب هنگام از مصر بیرون آمدی و تو عید پسح را برای خداوند خدای خودت قربانی خواهی کرد، گوسفندان و گاوها را، در جایی که خداوند خدای تو آن را انتخاب کند تا نام او در آنجا خوانده شود .نباید بر روی آن خمیر مایه بخورید؛ هفت روز بر روی آن نان بی خمیر، نان رنج، بخورید، زیرا با عجله از مصر بیرون آمدید، تا روز خروج خود را از سرزمین مصر در تمام روزهای زندگی تان به یاد بیاورید .خمیر مایه نزد تو در تمام مرزهایت هفت روز دیده نخواهد شد، و از گوشتی که عصر روز اول قربانی می‌کنی چیزی تا صبح باقی نماند .

تو قادر نخواهی بود که عید پسح را در هیچ یک از شهرهایت که خداوند خدایت به تو می‌دهد قربانی کنی، بلکه فقط در آن مکانی که خداوند خدایت انتخاب خواهد کرد تا نام او آنجا خوانده شود، تو عید پسح را شامگاه به هنگام غروب خورشید، در همان زمانی که از مصر بیرون آمدی، قربانی خواهی کرد و تو خواهی جوشاند و تو خواهی بریان کرد و تو خواهی خورد در آن مکانی که خداوند خدای تو آن را انتخاب کند و تو در صبح بازخواهی گشت و تو به خانه هایت خواهی آمد شش روز نان بی‌خمیر خواهی خورد، و در روز هفتم جشن خروج برای خداوند خدای توست؛ هیچ کاری در آن روز انجام نخواهی داد، مگر آنچه برای روح انجام می‌شود .هفت هفته را برای خودت بشمار؛ از وقتی که داس را بر محصول بگذاری، شروع کن به شمردن هفت هفته .و تو جشن هفته‌ها را برای خداوند خدای خودت برگزار خواهی کرد، همان‌طور که دست تو توانا است، هر چه که خداوند خدای تو به تو بدهد .و تو در حضور خداوند خدای خود شادی خواهی کرد، تو و پسر تو، و دختر تو، غلام تو، و کنیز تو، و لاوی، و غریب، و یتیم، و بیوه که در میان شما است، در مکانی که خداوند خدای تو آن را برگزیند، تا نام او در آنجا خوانده شود .و به یاد خواهی آورد که خدمتکار بودی در سرزمین مصر، و این احکام را نگه خواهی داشت و انجام خواهی داد .جشن خیمه‌ها را برای خودت هفت روز برگزار خواهی کرد، هنگامی که از خرمنگاه خود و از چرخشت انگور خود جمع‌آوری می‌کنی و تو در جشنت شادی خواهی کرد، تو و پسرت و دخترت، غلامت و کنیزت، و لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌ای که در شهرهایت هستند .هفت روز جشن خواهی گرفت برای خداوند خدای تو در جایی که خداوند خدای تو برای خودش انتخاب کند، و اگر خداوند خدای تو تو را برکت دهد در همه محصولات تو و در همه کار دستهای تو، تو شادمان خواهی بود سه بار در سال هر مرد تو در برابر خداوند خدایت در مکانی که خداوند آن را انتخاب کند ظاهر خواهد شد :در عید نان‌های فطیر، و در عید هفته‌ها، و در عید خیمه‌ها .دست خالی در برابر خداوند

خدایت ظاهر نخواهی شد .هر کدام طبق قدرت دست‌هایتان، طبق برکتی که خداوند خدای تو به تو داده است .قاضیان و کاتبان را برای خودت در شهرهایت خواهی ساخت، که خداوند خدایت آنها را به تو می‌دهد بر اساس قبیله‌ها، و آنها مردم را با داوری عادلانه قضاوت خواهند کرد .آنها داوری را منحرف نمی‌کنند و هدیه نخواهند گرفت، زیرا هدایا چشمان خردمندان را کور می‌کند و سخنان عادلان را برمی‌دارد .عادلانه عدالت را دنبال کن تا زنده بمانی و وارد شده، زمینی را که خداوند خدای تو به تو می‌دهد به ارث ببری .تو برای خودت بیشه‌ای نخواهی کاشت؛ هیچ درختی را کنار قربانگاه خدای خودت برای خودت نخواهی ساخت .برای خودت ستون برپا نخواهی کرد که خداوند خدایت از آن نفرت کرده است.

۷۱

تو برای خداوند خدای خودت گوساله یا گوسفندی را که در آن عیبی هست قربانی نخواهی کرد، هر چیز بدی را، زیرا که این برای خداوند خدای تو مکروه است اگر در یکی از شهرهای تو که خداوند خدای تو به تو می‌دهد، مردی یا زنی پیدا شود که شر را در برابر خداوند خدای تو انجام دهد تا از عهد او تجاوز کند، و بیایند و خدایان دیگر را خدمت کنند، و به آنها سجده کنند، به خورشید، یا به ماه، یا به هر یک از لشکر آسمان، که به تو دستور نداد، و به تو گزارش شود و بسیار تحقیق کنی، و اینک واقعاً درست شده است این سخن، انجام شده است این رجاست در اسرائیل؛ آنگاه آن مرد یا آن زن را بیرون بیاوری، و آنها را با سنگها سنگسار کنید، و خواهند مرد .بر پایه دو شاهد یا بر پایه سه شاهد او کشته خواهد شد؛ کسی که کشته می‌شود بر پایه یک شاهد کشته نخواهد شد .و دست شاهدان اول بر او خواهد بود تا او را به مرگ برسانند، و دست مردم در آخر؛ و تو شریر را از میان

خودتان بیرون خواهی کرد .اگر کلمه‌ای در داوری از تو ناممکن شود بین خون و خون و بین داوری و داوری و بین تماس و تماس و بین اختلاف و اختلاف، کلمات داوری در شهرهای شما، و برخاسته بالا بروی به مکانی که خداوند خدای تو آنجا انتخاب کند، و بیایی نزد کاهنان لاویان و نزد قاضی که در آن روزها باشد، و جستجو کرده اعلام کنند به تو داوری را .و تو طبق امری که آنها از مکانی که خداوند خدایت برگزیند به تو اعلام کنند عمل خواهی کرد و مراقب خواهی بود که همه چیزهایی را که برایت قانون شود انجام دهی طبق قانون و طبق داوری که آنها به تو بگویند، عمل خواهی کرد؛ از کلمه‌ای که آنها به تو اعلام کنند نه به راست و نه به چپ منحرف نخواهی شد .و مردی که اگر با تکبر عمل کند، به طوری که از کاهنی که برای خدمت به نام خداوند خدای تو ایستاده است، یا از قاضی که در آن روزها باشد، اطاعت نکند، آن مرد خواهد مرد، و تو شر را از اسرائیل بر خواهی کرد .و تمام مردم وقتی بشنوند می‌ترسند و دیگر بی‌احترامی نمی‌کنند اگر وارد زمینی شوی که خداوند خدای تو آن را به تو می‌دهد، و آن را به ارث ببری، و در آن ساکن شوی، و بگویی من بر خودم حاکمی منصوب خواهم کرد همانطور که بقیه ملت‌های اطراف من، حتما منصوب خواهی کرد بر خودت حاکمی را که خداوند خدا او را برگزیند .از برادران تو منصوب خواهی کرد بر خودت حاکمی را .نخواهی توانست منصوب کنی بر خودت مرد بیگانه‌ای را، چون برادر تو نیست .چون او برای خودش اسب زیاد نخواهد کرد، و نه مردم را به مصر برنگرداند، تا برای خودش اسب زیاد نکند؛ اما خداوند گفت، شما دیگر در این راه برنگردید .و او برای خودش زنان را زیاد نخواهد کرد، تا قلب او منحرف نشود، و نقره و طلا را برای خودش خیلی زیاد نخواهد کرد .و هنگامی که او بر حکومت خود بنشیند، و او این قانون دوم را برای خودش در کتابی از کاهنان لاویان بنویسد، و آن با او خواهد بود، و او در آن تمام روزهای زندگی خودش خواهد خواند، تا یاد بگیرد که از خداوند خدای تو بترسد، و تمام این احکام را نگه دارد، و این فرایض را انجام دهد؛ تا قلب

او از برادران خودش بلند نشود، تا از احکام به راست یا چپ تجاوز نکند، تا او و پسران او در میان پسران اسرائیل بر حکومت خود عمر دراز کنند.

۸۱

کاهنان لاویان، کل قبیله لاوی، نه سهم و نه میراثی با اسرائیل نخواهند داشت .هدایای خداوند میراث آنهاست، آنها را خواهند خورد .ارثی برای آنها در میان برادرانشان نخواهد بود، خداوند خودش ارث اوست، همانطور که به او گفت .و این حکم کاهنان است که از مردم، از کسانی که قربانی‌ها را قربانی می‌کنند، چه گوساله و چه گوسفند، دریافت می‌کنند؛ و بازو را به کاهن خواهی داد، و آرواره‌ها را، و شکمبه را، و نوبر غله‌ات، و شراب‌ات، و روغن‌ات را؛ و نوبر پشم گوسفندان‌ات را به او خواهی داد .چون خداوند او را از همه قبیله‌های تو برگزید تا پیش روی خداوند خدا بایستد، خدمت کند و برکت دهد بر نام او، خودش و پسران او در میان پسران اسرائیل .اگر لاوی از یکی از شهرهای همه پسران اسرائیل بیاید، جایی که او ساکن است، طبق آنچه جان او آرزو می‌کند، به مکانی که انتخاب خواهد کرد، به نام خداوند خدای او خدمت خواهد کرد، همانطور که همه برادران او لاویان که آنجا در حضور خداوند خدای تو ایستاده‌اند .او یک سهم تقسیم شده را خواهد خورد، به جز فروش مربوط به خانواده .اگر تو وارد سرزمینی شوی که خداوند خدای تو به تو می‌دهد، یاد نخواهی گرفت که مطابق پلیدی‌های آن ملت‌ها عمل کنی .در تو یافت نخواهد شد کسی که پسر خود و دختر خود را در آتش تطهیر می‌کند، پیشگویی می‌کند، فال‌گیری می‌کند، و فال می‌گیرد، با داروها افسون می‌خواند، جن‌زده، و تفسیرکننده نشانه‌ها، از مردگان سوال می‌کند .چرا که هر کسی که این کارها را انجام می‌دهد، مکروه است برای خداوند خدای تو، چرا که به خاطر این مکروهات، خداوند آنها

را از پیش روی تو نابود خواهد کرد .کامل خواهی بود در برابر خداوند، خدای تو .چون این ملت‌هایی که تو آنها را از میراث محروم می‌کنی، به فال‌ها و پیشگویی‌ها گوش می‌دهند، اما خداوند خدایت به تو اینطور نداده است .پیامبری از برادرانت، مثل من، برپا خواهد کرد برایت خداوند خدایت؛ او را خواهید شنید؛ طبق همه چیزهایی که تقاضا کردی از خداوند خدایت در حوریب در روز مجمع، که گفتند، دیگر صدای خداوند خدایت را نخواهیم شنید، و این آتش بزرگ را دیگر نخواهیم دید، و نمیریم .و خداوند به من گفت : درست است همه چیزهایی که آنها به تو گفتند .یک پیامبر برای آنها از میان برادرانشان برمی‌انگیزانم، درست مثل تو، و کلمات را در دهانش می‌گذارم، و او به آنها سخن خواهد گفت طبق آنچه که به او فرمان دهم .و انسانی که اگر گوش نکند به هر چه که آن پیامبر به نام من بگوید، من از او انتقام خواهم گرفت .مگر پیامبری که گستاخانه سخن بگوید به نام من، کلامی که من دستور ندادم بگوید، و کسی که سخن بگوید به نام خدایان دیگر، آن پیامبر خواهد مرد .اگر اما در قلب خود بگویی، چگونه خواهیم دانست کلمه‌ای را که خداوند نگفته است؟ هر چه که آن پیامبر به نام خداوند بگوید و نشود و اتفاق نیفتد، این کلامی است که خداوند نگفته است، آن پیامبر در بی‌دینی گفته است، از او دوری نکنید.

۹۱

اگر خداوند خدای تو ملت‌هایی را که خدا زمین را به تو می‌دهد نابود کند و شما آنها را به ارث ببرید و در شهرهای آنها و در خانه‌های آنها ساکن شوید، سه شهر را برای خودت در وسط زمینت که خداوند خدای تو به تو می‌دهد جدا خواهی کرد .راه را در نظر بگیر، و مرزهای زمین خودت را که خداوند خدای تو به تو تقسیم می‌کند، به سه قسمت تقسیم خواهی کرد، و این برای هر قاتلی پناهگاه خواهد بود .این خواهد بود فرمان درباره قاتل،

کسی که به آنجا فرار کند و زنده بماند، کسی که همسایه خود را ندانسته بزند، و این کسی است که قبل از دیروز و پریروز از او متنفر نبوده است .و هر کس اگر با همسایه‌اش وارد جنگل شود تا هیزم جمع کند، و دستش با تبر هنگام بریدن درخت کوبیده شود، و آهن از چوب افتاده به همسایه برخورد کند، و او بمیرد، این شخص به یکی از این شهرها پناه خواهد برد، و زنده خواهد ماند .تا اینکه خویشاوند خون تعقیب نکند پشت سر قاتل، چون که قلبش داغ شده است، و به او برسد، اگر راه طولانی تر باشد، و روح او را بزند، و این یکی حکم مرگ نیست، چون که قبل از دیروز او را نفرت نداشت، و نه قبل از روز سوم .به خاطر این من این کلمه را به تو فرمان می‌دهم و می‌گویم :سه شهر را برای خودت جدا خواهی کرد .اگر خداوند خدای تو مرزهای تو را وسیع کند، به همان شیوه‌ای که به پدران تو سوگند خورد، و خداوند تمام سرزمینی را که گفت به پدران تو بدهد به تو بدهد، اگر تو بشنوی تا انجام دهی تمام این احکامی را که من امروز به تو امر می‌کنم، دوست داشتن خداوند خدای تو را، رفتن در تمام راه‌های او تمام روزها، تو سه شهر دیگر برای خودت به این سه شهر اضافه خواهی کرد .و خون بی‌گناه در زمینی که خداوند خدای تو به تو به میراث می‌دهد ریخته نخواهد شد و تو به خون مقصر نخواهی بود اگر در میان تو مردی باشد که همسایه را نفرت می‌کند و برای او کمین کند و بر او برخیزد و روح او را بزند و بمیرد و به یکی از این شهرها فرار کند، شورای بزرگان شهر او خواهند فرستاد و او را از آنجا خواهند گرفت و او را به دستان انتقام‌گیران خون تحویل خواهند داد و خواهد مرد چشم تو بر او بخشش نخواهد کرد، و تو خون بی‌گناه را از اسرائیل پاک خواهی کرد، و برای تو خوب خواهد بود .مرزهای همسایه‌ات را جابجا نکن، که پدرانت آنها را در میراثی برپا کردند که به تو به ارث رسیده، در سرزمینی که خداوند خدایت آن را به قرعه به تو می‌دهد .یک شاهد باقی نخواهد ماند برای شهادت دادن علیه یک انسان در مورد هر بی‌عدالتی، و در مورد هر گناه، و در مورد هر گناهی که اگر مرتکب شود؛ بر اساس دهان دو

شاهد، و بر اساس دهان سه شاهد، هر سخنی برپا خواهد شد .اگر شاهد ناعادلی علیه انسانی برپا شود که بی‌دینی او را فهرست می‌کند؛ و دو انسانی که اختلاف به آنها تعلق دارد در برابر خداوند خواهند ایستاد، و در برابر کاهنان، و در برابر قاضیانی که در آن روزها باشند؛ و قاضیان دقیقاً بررسی خواهند کرد، و اینک شاهد ناعادل ناعادلانه شهادت داد، علیه برادرش ایستاد؛ و به او خواهید کرد به همان شیوه‌ای که شرارت کرد تا علیه برادرش انجام دهد، و شر را از خودتان بیرون خواهید برد .و باقیمانده‌ها وقتی بشنوند خواهند ترسید، و دیگر این کار شریر را در میان شما انجام نخواهند داد .چشم تو بر او رحم نخواهد کرد؛ روح به جای روح، چشم به جای چشم، دندان به جای دندان، دست به جای دست، پا به جای پا.

۰۲

اگر تو به جنگ علیه دشمنانت بیرون بروی، و اسب و سوار و مردمی بیشتر از خودت ببینی، از آنها نخواهی ترسید، چون خداوند خدای تو با توست، همان که تو را از سرزمین مصر بیرون آورد .و چنین خواهد بود که هرگاه به جنگ نزدیک شوی، کاهن نزدیک شده به مردم سخن خواهد گفت، و به آنها خواهد گفت، بشنو ای اسرائیل، شما امروز به جنگ علیه دشمنان خود می روید، دل شما سست نشود، نترسید، و نه مضطرب شوید، و نه از چهره آنها روی بگردانید .چون خداوند خدای شما که پیش روی شما می‌رود با شما است، تا با شما علیه دشمنان شما بجنگد و شما را نجات دهد .و کاتبان به مردم سخن خواهند گفت و خواهند گفت :کیست آن مردی که خانه‌ای نو بنا کرده و آن را تقدیس نکرده است؟ بگذار برود و به خانه‌اش برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و مرد دیگری آن را افتتاح کند .و کیست آن مردی که تاکستان کاشت و از آن شاد نشد؟ بگذار او برود و به خانه‌اش برگردد، مبادا در

جنگ بمیرد و مرد دیگری از آن بهره‌مند شود .و کیست آن مردی که با زنی نامزد شده است و او را نگرفته است؟ بگذار او برود و به خانه‌اش برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و مرد دیگری آن را بگیرد .و کاتبان به صحبت کردن با مردم ادامه خواهند داد و خواهند گفت : کیست آن مردی که ترسان و ترسودل است؟ بگذار او برود و به خانه‌اش برگردد، تا قلب برادرش را ترسو نکند، درست مثل قلب خودش .و چنین خواهد بود که وقتی کاتبان از صحبت کردن به مردم دست بردارند، فرماندهان ارتش را به عنوان پیشروان مردم منصوب خواهند کرد .اگر به شهری نزدیک شوی تا با آنها جنگ کنی، آنها را با صلح فرا بخوان .اگر واقعا به تو صلح آمیز جواب دهند و به تو باز کنند، همه مردمی که در آن یافت شده اند به تو مالیات دهنده و تابع تو خواهند بود .اگر اما اطاعت نکنند تو را، و با تو جنگ کنند، آن را محاصره خواهی کرد، تا اینکه خداوند خدای تو آن را به دستهایت تسلیم کند، و هر مذکر آن را با شمشیر خواهی کشت، جز زنان و اموال؛ و همه چارپایان، و همه آنچه که در شهر باشد، و همه غنیمت را برای خودت غارت خواهی کرد، و همه غنیمت دشمنانت را که خداوند خدایت به تو می‌دهد خواهی خورد .اینطور با همه شهرهایی که خیلی دور از تو هستند خواهی کرد، نه از شهرهای این ملت‌ها که خداوند خدای تو زمین آنها را به تو می‌دهد تا به ارث ببری .هیچ موجود نفس کشنده‌ای را زنده نگیرید، بلکه آنها را با لعنت به نابودی کامل بسپارید، حیتی‌ها و اموری‌ها و کنعانی‌ها و فرزی‌ها و حوی‌ها و یبوسی‌ها و جرجاشی‌ها را، به همان شیوه‌ای که خداوند خدای تو به تو فرمان داد، تا مبادا آنها به شما یاد بدهند که تمام رجاست‌های آنها را که برای خدایان خود انجام دادند، انجام دهید و در برابر خداوند خدای خودتان گناه کنید .اگر تو شهری را برای روزهای زیاد محاصره کنی تا با آن بجنگی برای تصرف آن، درختان آن را نابود نخواهی کرد با قرار دادن آهن بر آنها، بلکه از آن بخور، اما خود آن را قطع نکن؛ مگر درخت در مزرعه انسان است که از مقابل تو وارد سنگر شود؟ اما درختی که می‌دانی میوه‌دار نیست، آن را نابود خواهی

کرد و قطع خواهی کرد، و سنگر خواهی ساخت بر ضد شهری که با تو جنگ می‌کند، تا زمانی که تسلیم شود.

۱۲

اگر مجروحی پیدا شود در زمینی که خداوند خدای تو به تو می‌دهد تا به ارث ببری، افتاده در دشت، و نمی‌دانند کسی را که او را زده است، شورای بزرگان تو و قضات تو بیرون خواهند آمد، و به شهرهای اطراف مجروح اندازه خواهند گرفت؛ و شهری که نزدیکترین است به مجروح خواهد بود، و شورای بزرگان آن شهر گوساله‌ای از گاوان خواهد گرفت، که کار نکرده است، و که یوغ نکشیده است؛ و شورای بزرگان آن شهر گوساله را به دره‌ای ناهموار پایین خواهند آورد، که کار نشده است و نه کاشته می‌شود، و گردن گوساله را در دره خواهند شکست .و کاهنان لاوی نزدیک خواهند شد، چون خداوند خدا آنها را برگزیده است که در حضور او بایستند و به نام او برکت دهند، و بر اساس سخن آنها هر اختلاف و هر تماس خواهد بود .و تمام شورای بزرگان آن شهر که به مرد زخمی نزدیک می‌شوند، دست‌های خود را بر سر گوساله ماده‌ای که گردنش در دره زده شده است خواهند شست، و پاسخ داده، خواهند گفت :دست‌های ما این خون را نریخته‌اند و چشم‌های ما ندیده‌اند .مهربان باش به قوم خودت اسرائیل، که آنها را رهایی دادی ای خداوند، تا خون بی‌گناه در میان قوم تو اسرائیل نباشد و خون برای آنها کفاره داده خواهد شد تو خون بی‌گناه را از میان خودتان دور خواهی کرد، اگر کار نیک و پسندیده را در پیشگاه خداوند خدای خود انجام دهی .اگر به جنگ علیه دشمنانت بیرون بروی، و خداوند خدایت آنها را به دست تو تحویل دهد، و غنیمت آنها را به غنیمت بگیری، و در غنیمت زنی زیبا به ظاهر ببینی، و به او میل کنی، و او را برای خودت به زنی بگیری، و او را به داخل

خانه ات بیاوری، و سر او را بتراشی، و ناخنهای او را کوتاه کنی، و لباسهای اسارت را از او برداری، و او در خانه ات بنشیند، و یک ماه پدر و مادرش را گریه کند، و بعد از این نزد او داخل شوی و با او زندگی کنی، و او زن تو خواهد بود .و چنین خواهد بود که اگر او را نخواهی، او را آزاد خواهی فرستاد، و به نقره فروخته نخواهد شد، او را خوار نخواهی کرد، چون او را خوار کرده‌ای .اگر برای مردی دو زن شوند، یکی از آنها محبوب و یکی از آنها منفور، و محبوب و منفور برای او فرزند بزایند، و پسر نخست‌زاده از منفور شود؛ و در روزی که دارایی‌های خود را به پسران خود به ارث تقسیم کند، نخواهد توانست با پسر محبوب به عنوان نخست‌زاده رفتار کند، نادیده گرفته پسر نخست‌زاده منفور را؛ بلکه پسر نخست‌زاده منفور را خواهد شناخت تا به او دو برابر از همه آنچه که برای او یافت شود بدهد، زیرا این آغاز فرزندان اوست، و برای این حقوق نخست‌زادگی سزاوار است .اگر برای کسی پسری نافرمان و یاغی باشد که صدای پدر و صدای مادر را اطاعت نمی‌کند، و او را تربیت کنند، و به آنها گوش ندهد؛ و پدرش و مادرش او را بگیرند، و او را نزد شورای بزرگان شهرش و نزد دروازه آن مکان بیرون بیاورند؛ و به مردان شهرشان بگویند، این پسر ما نافرمانی می‌کند و یاغی است، صدای ما را اطاعت نمی‌کند، پرخور و میگسار است .و مردان شهر او، او را با سنگ سنگسار خواهند کرد و او خواهد مرد و تو شریر را از میان خودتان بیرون خواهی برد و باقیماندگان وقتی بشنوند خواهند ترسید اگر در کسی گناهی باشد که حکم مرگ دارد، و بمیرد، و او را بر درخت آویزان کنید؛ جسد او بر درخت نخواهد خوابید، بلکه او را در همان روز دفن خواهید کرد، زیرا که هر آویزان شده بر درخت توسط خدا لعنت شده است؛ و زمینی را که خداوند خدای تو در میراث به تو می‌دهد، آلوده نخواهید کرد.

۲۲

وقتی گوساله برادرت یا گوسفند او را که در راه سرگردان است ببینی، آنها را نادیده نگیر، حتما آنها را نزد برادرت برگردان و به او پس بده .اگر برادرت به تو نزدیک نشود و نه تو او را بشناسی، او را به داخل خانه ات جمع خواهی کرد، و او با تو خواهد بود تا برادرت آنها را بجوید، و تو آنها را به او پس خواهی داد .اینطور خواهی کرد با الاغ او، و اینطور خواهی کرد با لباس او، و اینطور خواهی کرد با هر چیز گمشده برادرت؛ هر چه که از او گم شود و تو پیدا کنی، نخواهی توانست نادیده بگیری .الاغ برادرت یا گوساله او را که در راه افتاده‌اند نبینی، آنها را نادیده نگیر، حتما با او آنها را بلند خواهی کرد .وسایل مرد بر زن نخواهد بود، و نه مرد لباس زنانه را بپوشد، چون مکروه است نزد خداوند خدای تو هر کسی که این کارها را انجام می‌دهد .اگر لانه پرندگان را پیش روی خودت در راه یا روی هر درختی یا روی زمین ببینی، با جوجه‌ها یا تخم‌ها، و مادر روی جوجه‌ها یا روی تخم‌ها نشسته باشد، مادر را با بچه‌ها نباید بگیری .مادر را با فرستادن خواهی فرستاد، اما بچه‌ها را برای خودت خواهی گرفت، تا برای تو خوب شود و طولانی عمر شوی .اگر خانه جدیدی بسازی و حاشیه‌ای برای بام خانه‌ات درست کنی، قتلی در خانه‌ات انجام نخواهی داد اگر کسی از آن بیفتد .تو تاکستان خودت را با بذرهای متفاوت نخواهی کاشت، تا مبادا محصول و دانه‌ای که بکاری با محصول تاکستان خودت تقدیس شود .نباید با گوساله و الاغ با هم شخم بزنی .لباس تقلبی نخواهی پوشید، پشم و کتان را باهم .تابیده‌هایی برای خودت بر چهار گوشه جامه‌هایت خواهی ساخت، آنهایی که خودت را در آنها می‌پوشانی . اگر کسی زنی را بگیرد و با او زندگی کند و او را نفرت کند و بر او سخنان بهانه‌ای بگذارد و نام بد او را علیه او بیاورد و بگوید این زن را گرفته‌ام و نزدیک او آمده‌ام باکرگی او را نیافته‌ام و پدر دختر و مادر خواهند گرفت باکرگی دختر را به شورای بزرگان نزد دروازه بیرون خواهند برد و پدر دختر به شورای بزرگسالان خواهد گفت، دخترم را به این مرد به عنوان همسر داده ام، و او از او نفرت کرده و حالا این یکی بر او سخنان بهانه ای تحمیل

می کند و می گوید، باکرگی دختر تو را پیدا نکرده ام، و این ها باکرگی دختر من است .و آنها جامه را در مقابل شورای بزرگان شهر پهن خواهند کرد و شورای بزرگان آن شهر، آن مرد را خواهند گرفت و او را تنبیه خواهند کرد و او را صد شکل جریمه خواهند کرد و به پدر آن دختر جوان خواهند داد، چون او نام بدی بر دوشیزه اسرائیلی وارد کرد، و او زن او خواهد بود .او نخواهد توانست او را در تمام زمان رها کند .اگر اما این سخن بر حقیقت شود و باکرگی برای دختر جوان یافت نشود، آنگاه دختر جوان را به درهای خانه پدرش بیرون خواهند آورد و او را با سنگها سنگسار خواهند کرد و خواهد مرد، چون حماقت در میان پسران اسرائیل کرد و خانه پدرش را به فاحشگی کشاند، و شریر را از میان خودتان بیرون خواهی برد اگر مردی یافت شود که با زنی که با مردی ازدواج کرده خوابیده است، هر دو را بکشید، مرد را که با زن خوابیده و زن را، و شر را از اسرائیل دور خواهی کرد .اگر دختری باکره که به مردی نامزد شده باشد، و مردی او را در شهر پیدا کند و با او بخوابد، هر دو را به دروازه شهرشان بیرون خواهید آورد، و با سنگها سنگسار خواهند شد و خواهند مرد؛ دختر جوان را، چون در شهر فریاد نزد؛ و مرد را، چون زن همسایه را خوار کرد؛ و شریر را از میان خودتان بر خواهید داشت .اگر مردی در دشت دختر نامزد شده را پیدا کند و با زور با او بخوابد، فقط مردی را که با او خوابیده است خواهید کشت .و برای دختر جوان گناه مرگی نیست؛ همانطور که اگر کسی مردی بر همسایه اش برخیزد و روح او را بکشد، اینطور است این موضوع، چون در مزرعه او را یافت؛ دختر جوان نامزد شده فریاد زد، و کسی که به او کمک کند نبود .اگر کسی دختر باکره‌ای را که نامزد نشده است پیدا کند و او را به زور با او بخوابد و پیدا شوند، مردی که با او خوابیده است به پدر دختر جوان پنجاه دیدراخمای نقره خواهد داد و او زن او خواهد بود، به خاطر اینکه او را خوار کرده است؛ نخواهد توانست او را در تمام زمان دور بفرستد.

۳۲

مردی زن پدر خود را نخواهد گرفت و پوشش پدر خود را کشف نخواهد کرد کسی که بیضه‌هایش له شده وارد نخواهد شد، و نه کسی که بریده شده، به جماعت خداوند .فرزند فاحشه وارد جماعت خداوند نخواهد شد .عمونی و موآبی وارد جماعت خداوند نخواهد شد، و تا نسل دهم وارد جماعت خداوند نخواهد شد، و تا به ابد؛ به خاطر اینکه آنها با نان و آب در راه به ملاقات شما نیامدند، هنگامی که شما از مصر بیرون می‌آمدید، و به خاطر اینکه آنها بلعام پسر بعور را از میان‌النهرین علیه تو اجیر کردند تا تو را لعنت کند .و خداوند خدای تو نخواست به بلعام گوش دهد و خداوند خدای تو لعنت‌ها را به برکت تبدیل کرد، چون خداوند خدای تو تو را دوست داشت .تو هرگز در تمام روزهای زندگی‌ات صلح و سود را برای آنها طلب نخواهی کرد .ادومی را منفور نخواهی داشت، چون برادر تو است؛ مصری را منفور نخواهی داشت، چون غریب بودی در سرزمین او .پسرانی که برای آنها متولد شوند، در نسل سوم وارد جماعت خداوند خواهند شد .اگر تو برای جنگ با دشمنانت بیرون بروی و اردو بزنی، از هر سخن بدی دوری کن .اگر در میان تو مردی باشد که از ترشح شبانه‌اش پاک نباشد، او باید از اردوگاه بیرون برود و به داخل اردوگاه وارد نشود .و در عصر او بدن خود را با آب خواهد شست و هنگامی که خورشید غروب کرده باشد به اردوگاه داخل خواهد شد و مکانی برای تو بیرون از اردوگاه خواهد بود، و به آنجا بیرون خواهی رفت .و میخ خواهد بود برای تو بر کمربندت و خواهد بود که هرگاه بیرون بنشینی با آن خواهی کند و برگشته ناشایستگی‌ات را خواهی پوشاند زیرا خداوند خدایت در اردوگاهت راه می‌رود تا تو را برهاند و دشمنت را پیش روی تو تسلیم کند و اردوگاهت مقدس خواهد بود و ناشایستگی چیزی در تو دیده نخواهد شد و از تو برخواهد گشت نباید بنده‌ای را به ارباب او تحویل دهی، که از ارباب او به تو پناه آورده است .با تو

سکونت خواهد کرد، در میان شما سکونت خواهد کرد در جایی که به او خوشایند باشد؛ او را رنج نخواهی داد .فاحشه‌ای از دختران اسرائیل نخواهد بود، و فاحشه مردی از پسران اسرائیل نخواهد بود؛ تلسفوروسی از دختران اسرائیل نخواهد بود، و کسی که آیین انجام می‌دهد از پسران اسرائیل نخواهد بود .مزد فاحشه را نخواهی آورد و نه معاوضه سگ را به خانه خداوند خدای تو برای هیچ نذری، زیرا که هر دوی آنها نزد خداوند خدای تو مکروه است .از برادرت بهره نخواهی گرفت، بهره نقره و بهره غذاها و بهره هر چیزی را که قرض بدهی .به بیگانه بهره خواهی گرفت، اما به برادرت بهره نخواهی گرفت، تا خداوند خدایت تو را در همه کارهایت بر روی زمینی که به آنجا داخل می‌شوی برکت دهد تا آن را به ارث ببری .اگر نذری به خداوند خدای خودت نذر کنی، در بازپس دادن آن تاخیر نخواهی کرد، زیرا خداوند خدای تو به شدت از تو طلب خواهد کرد، و گناه در تو خواهد بود .اما اگر تو نخواهی دعا کنی، گناهی در تو نیست .آنچه از لبهای تو بیرون می‌رود نگه خواهی داشت، و انجام خواهی داد به همان شیوه‌ای که به خداوند خدا نذر کردی، هدیه‌ای که با دهان خود گفتی .اگر وارد برداشت محصول همسایه‌ات شوی و با دست‌هایت خوشه‌ها را جمع کنی، داس را نباید بر برداشت محصول همسایه‌ات بگذاری .اگر وارد تاکستان همسایه ات شوی، انگور بخور، به اندازه ای که روحت پر شود، اما در ظرف نگذاری.

۴۲

اگر کسی زنی را بگیرد و با او زندگی کند، و چنین خواهد بود که اگر او در نظر او لطف پیدا نکند، چون چیز شرم‌آوری در او پیدا کرده است، و کتاب طلاق برای او بنویسد و در دست‌های او بدهد و او را از خانه‌اش بیرون بفرستد، و رفته باشد و به مرد دیگری تعلق

بگیرد، و مرد آخر از او نفرت کند و کتاب طلاق برای او بنویسد و در دست‌های او بدهد و او را از خانه‌اش بیرون بفرستد، و مرد آخر بمیرد، همان که او را برای خودش زن گرفته بود، نخواهد توانست مرد اولی که او را بیرون فرستاده بود، برگشته او را برای خودش زن بگیرد، بعد از اینکه او آلوده شده است، چون این مکروه است در برابر خداوند خدای تو، و آلوده نخواهید کرد زمین را که خداوند خدای تو به تو در میراث می‌دهد .اگر کسی به تازگی زنی بگیرد، به جنگ نخواهد رفت، و هیچ کاری بر او گذاشته نخواهد شد؛ بی‌گناه در خانه‌اش خواهد بود، یک سال زنش را که گرفته است شاد خواهد کرد .نباید سنگ آسیاب را به گرو بگیری، و نه سنگ آسیاب بالایی را، چون این روح را به گرو می‌گیرد .اگر مردی گرفته شود که روحی از برادران خود از پسران اسرائیل را می‌دزدد، و بر او ستم کرده او را بفروشد، آن دزد خواهد مرد؛ و تو شرارت را از میان خودتان بیرون خواهی برد .مراقب خودت باش در مورد لمس جذام؛ بسیار مراقب باش که طبق تمام قانونی که کاهنان لاوی به شما اعلام می‌کنند عمل کنی؛ همانطور که به شما فرمان دادم، مراقب باشید که عمل کنید .به یاد بیاور آنچه را که خداوند خدای تو به مریم کرد در راه، هنگامی که شما از مصر بیرون می آمدید .اگر بدهی در همسایه تو باشد، بدهی هر چیزی، وارد خانه او نخواهی شد تا گرو او را بگیری .تو بیرون خواهی ایستاد، و مردی که قرض تو نزد او است، گرو را برای تو به بیرون خواهد آورد .اگر آن مرد فقیر باشد، نخواهی در گرو او خوابید .

بازگرداندن باز خواهی گرداندن گرو او را به سوی غروب خورشید، و او در جامه خود خواهد خوابید و تو را برکت خواهد داد، و برای تو رحمت خواهد بود در برابر خداوند خدای تو .مزد مرد فقیر و نیازمند را از برادرانت یا از غریبه‌هایی که در شهرهایت هستند با بی‌عدالتی باز نخواهی داشت .در همان روز مزد او را پس خواهی داد، خورشید بر آن غروب نخواهد کرد، چون او فقیر است، و در آن امید خود را دارد، و علیه تو نزد خداوند فریاد خواهد کشید، و در تو گناه خواهد بود .پدران به خاطر فرزندان نخواهند مرد، و

پسران به خاطر پدران نخواهند مرد؛ هر کس در گناه خودش خواهد مرد .داوری غریبه و یتیم و بیوه را منحرف نخواهی کرد، لباس بیوه را به گرو نخواهی گرفت، و به یاد خواهی آورد که خدمتکار در سرزمین مصر بودی، و خداوند خدای تو تو را از آنجا نجات داد، به خاطر این من به تو دستور می‌دهم که این سخن را انجام دهی .اگر محصول را در مزرعه ات درو کنی و بافه ای را در مزرعه ات فراموش کنی، برنگردی تا آن را بگیری؛ برای غریب و یتیم و بیوه زن خواهد بود، تا خداوند خدای تو تو را در همه کارهای دستان تو برکت دهد .اگر زیتون جمع کنی، برنگرد تا پشت سرت را خوشه‌چینی کنی، برای غریب و یتیم و بیوه خواهد بود، و به یاد بیاور که بنده بودی در سرزمین مصر، به خاطر این من به تو فرمان می‌دهم که این کلام را انجام دهی .اگر تاکستان خود را برداشت کنی، دوباره آن را پشت سر خود برداشت نخواهی کرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه خواهد بود؛ و به یاد خواهی آورد که بنده بودی در سرزمین مصر؛ به خاطر این من به تو دستور می‌دهم که این سخن را انجام دهی.

۵۲

اگر اختلافی بین مردان پیش بیاید و آنها به داوری بیایند و داوری کنند و عادل را تبرئه کنند و بدکار را محکوم کنند، و خواهد بود اگر بدکار سزاوار ضربه‌ها باشد، او را در برابر داوران بخوابانی و او را در حضور آنها طبق بدکاری‌اش شلاق خواهند زد .و به تعداد چهل شلاق او را خواهند زد، اضافه نخواهند کرد .اما اگر اضافه کنی که بیشتر از این ضربات شلاق بزنی، برادرت در مقابل تو بی آبرو خواهد شد .نباید دهان گاو خرمنکوب را ببندی . اگر برادران با هم زندگی کنند و یکی از آنها بمیرد و فرزند نداشته باشد، زن مرده نباید بیرون به مردی که نزدیک نیست داده شود؛ برادر شوهرش نزد او خواهد آمد و او را برای

خودش به زنی خواهد گرفت و با او زندگی خواهد کرد .و کودکی که به دنیا بیاورد، از نام مرده برقرار خواهد شد، و نام او از اسرائیل پاک نخواهد شد .اگر مرد نخواهد زن برادرش را بگیرد، آن زن به دروازه نزد شورای بزرگان بالا خواهد رفت و خواهد گفت :برادر شوهرم نمی‌خواهد نام برادرش را در اسرائیل برپا کند، برادر شوهرم نخواست .و شورای بزرگان شهرش او را فرا خواهند خواند و به او خواهند گفت، و ایستاده بگوید :نمی‌خواهم او را بگیرم .و زن برادرش نزدیک آمده در برابر شورای بزرگان، و یکی از کفش‌های او را از پایش باز خواهد کرد و در صورتش تف خواهد کرد، و پاسخ داده خواهد گفت :اینگونه به مردی خواهند کرد که خانه برادرش را در اسرائیل بنا نخواهد کرد .و نام او در اسرائیل خوانده خواهد شد، خانه کسی که کفش را باز کرده است .اگر مردان با هم دعوا کنند، یک مرد با برادرش، و زن یکی از آنها بیاید تا شوهرش را از دست کسی که او را می‌زند نجات دهد، و دست خود را دراز کرده اندام تناسلی او را بگیرد، دستش را خواهی برید؛ چشم تو بر او رحم نخواهد کرد .در کیسه‌ات نباید وزنه و وزنه باشد، بزرگ یا کوچک .در خانه ات دو معیار، بزرگ یا کوچک، نخواهد بود .وزن راستین و عادل برای تو خواهد بود، و پیمانه راستین و عادل برای تو خواهد بود، تا بر روی زمینی که خداوند خدای تو آن را در میراث به تو می‌دهد، عمر طولانی داشته باشی .چون نفرت‌انگیز است برای خداوند خدای تو، هر کسی که این کارها را انجام می‌دهد، هر کسی که کار ناعادلانه انجام می‌دهد .به یاد بیاور هر چه عمالیق به تو کرد در راه، هنگامی که تو از سرزمین مصر بیرون می‌آمدی، چگونه او در راه در برابر تو ایستاد، و عقب سپاه تو را برید، آنهایی که در عقب تو زحمت می‌کشیدند، و تو گرسنه بودی و خسته بودی، و او از خدا نترسید .و چنین خواهد بود که وقتی خداوند خدایت تو را از همه دشمنانت که در اطرافت هستند در سرزمینی که خداوند خدایت به تو برای به ارث بردن می‌دهد آسوده کند، نام عمالیق را از زیر آسمان محو خواهی کرد، و فراموش مکن.

۶۲

و چنین خواهد بود که اگر تو وارد شوی به زمینی که خداوند خدای تو به تو می‌دهد تا به ارث ببری، و آن را به ارث ببری و در آن ساکن شوی، و از نوبر میوه‌های زمینت که خداوند خدای تو به تو می‌دهد بگیری و در سبد بگذاری، و به مکانی بروی که خداوند خدای تو انتخاب کند تا نام او آنجا خوانده شود .و تو نزد کاهنی خواهی آمد که در آن روزها خواهد بود، و به او خواهی گفت، امروز به خداوند خدای خود اعلام می‌کنم که من وارد سرزمینی شده‌ام که خداوند به پدران ما سوگند خورد که آن را به ما بدهد .و کاهن سبد را از دستان تو خواهد گرفت و آن را پیش قربانگاه خداوند خدای تو خواهد گذاشت .و پاسخ داده او خواهد گفت پیش خداوند خدای تو، سوریه را از دست داد پدرم، و به مصر رفت، و در آنجا غریب شد با تعداد کم، و در آنجا به قوم بزرگ و جمعیت زیاد تبدیل شد .و مصری‌ها ما را آزار دادند و ما را خوار کردند و کارهای سخت بر ما گذاشتند .و ما به سوی خداوند خدای خودمان فریاد کردیم و خداوند صدای ما را شنید و خواری ما را دید و رنج ما را و ستم ما را .و خداوند ما را از مصر بیرون آورد، خودش با قدرت بزرگ خودش، و با دست نیرومند، و با بازوی بلند، و با رویاهای بزرگ، و با نشانه‌ها، و با معجزات .و او ما را به این مکان آورد و این سرزمین را به ما داد، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است .و اکنون اینک من نوبر محصولات زمینی را که تو ای خداوند به من دادی آورده‌ام، زمینی که شیر و عسل جاری است، و تو آن را در برابر خداوند خدایت خواهی گذاشت، و در برابر خداوند خدایت سجده خواهی کرد، و در همه چیزهای خوبی که خداوند خدایت به تو داده است شادی خواهی کرد، و خانه‌ات، و لاوی، و غریبی که در میان توست .اگر تو ده‌یک دادن تمام ده‌یک محصولات خود را در سال سوم تمام کنی، ده‌یک دوم را به لاوی و به غریب و به یتیم و به بیوه‌زن خواهی داد، و آنها در شهرهای تو خواهند خورد و شاد

خواهند شد .و خواهی گفت در حضور خداوند خدای تو، چیزهای مقدس را از خانه ام پاک کردم، و آنها را به لاوی و به غریب و به یتیم و به بیوه دادم، طبق همه فرمانهایی که به من فرمان دادی؛ از فرمان تو تجاوز نکردم و فراموش نکردم .و من در غم خود از آنها نخوردم، از آنها برای ناپاک بهره نبردم، از آنها به مرده ندادم؛ به صدای خداوند خدای ما گوش کردم، همانطور که به من فرمان دادی انجام دادم .از خانه مقدس خود از آسمان به پایین نگاه کن، و قوم خود اسرائیل را برکت بده، و زمینی را که به آنها دادی، همانطور که به پدران ما سوگند خوردی که به ما زمینی جاری از شیر و عسل بدهی .در این روز خداوند خدای تو به تو فرمان داد که همه احکام و داوری‌ها را انجام دهی و شما آنها را حفظ خواهید کرد و انجام خواهید داد از تمام دل‌تان و از تمام جان‌تان تو خدا را امروز انتخاب کردی که خدای تو باشد، و در همه راه‌های او راه بروی، و احکام و داوری‌ها را نگه داری، و از صدای او اطاعت کنی .و خداوند تو را امروز برگزید که تو برای او قومی ویژه شوی، همانطور که گفت، که احکام او را نگه داری، و تو بالاتر از همه ملت‌ها باشی، همانطور که تو را نامدار و مایه فخر و پرجلال ساخت، که تو قومی مقدس برای خداوند خدای خودت باشی، همانطور که سخن گفت.

۷۲

و موسی و شورای بزرگان اسرائیل فرمان دادند و گفتند، همه این احکامی را که من امروز به شما فرمان می‌دهم نگه دارید و چنین خواهد بود که در روزی که از اردن عبور کنید به سرزمینی که خداوند خدای تو به تو می‌دهد، برای خودت سنگ‌های بزرگ برپا خواهی کرد و آنها را با گچ اندود خواهی کرد و تو بر این سنگها همه کلمات این شریعت را خواهی نوشت، وقتی که از اردن عبور کنید، زمانی که به سرزمینی که خداوند خدای پدرانت به تو

می‌دهد داخل شوید، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است، همان‌طور که خداوند خدای پدرانت به تو گفت .و چنین خواهد بود که وقتی از اردن عبور کنید، این سنگ‌ها را که من امروز به تو امر می‌کنم، در کوه عیبال برپا خواهید کرد، و آنها را با گچ اندود خواهید کرد .و تو آنجا قربانگاهی برای خداوند خدای خودت بنا خواهی کرد، قربانگاهی از سنگها؛ آهن بر روی آن نخواهی گذاشت؛ با سنگهای کامل قربانگاه را برای خداوند خدای خودت بنا خواهی کرد، و قربانیهای سوختنی را بر روی آن برای خداوند خدای خودت تقدیم خواهی کرد .و تو آنجا قربانی سلامتی را ذبح خواهی کرد و خواهی خورد و سیر خواهی شد و شادی خواهی کرد در پیش خداوند خدای تو و تمام این قانون را بسیار روشن بر سنگها خواهی نوشت و موسی و کاهنان لاوی به تمام اسرائیل سخن گفتند و گفتند :ساکت باش و بشنو ای اسرائیل، در این روز تو قوم خداوند خدای خود شده‌ای، و صدای خداوند خدای خود را خواهی شنید، و تمام احکام او و مقررات او را که من امروز به تو امر می‌کنم انجام خواهی داد .و موسی در آن روز به مردم فرمان داد و گفت، اینها پس از عبور از اردن در کوه جرزیم خواهند ایستاد تا مردم را برکت دهند :شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، یوسف و بنیامین .و اینها برای لعنت بر کوه عیبال خواهند ایستاد :رئوبن، جاد، اشیر، زبولون، دان و نفتالی .و لاویان پاسخ داده و به تمام اسرائیل با صدای بلند خواهند گفت :لعنت شده باشد انسانی که تصویر تراشیده شده و ریخته شده بسازد، که نفرت انگیز برای خداوند است، کار دستهای پیشه وران، و آن را در جای مخفی قرار دهد .و تمام قوم پاسخ داده خواهند گفت :چنین باد .لعنت شده باشد کسی که به پدرش یا مادرش بی‌احترامی کند و تمام مردم خواهند گفت چنین باد لعنت شده است کسی که مرزهای همسایه را جابجا می‌کند و همه مردم خواهند گفت، چنین باد ملعون است کسی که نابینا را در راه گمراه کند و تمام مردم خواهند گفت چنین باد لعنت شده است کسی که داوری غریبه و یتیم و بیوه را منحرف کند، و همه مردم خواهند گفت :چنین باد .لعنت

شده است آن کسی که با زن پدرش بخوابد، زیرا او پوشش پدرش را برداشته است؛ و تمام مردم خواهند گفت، چنین باد .ملعون است کسی که با هر حیوانی بخوابد و تمام مردم خواهند گفت، چنین باد .ملعون است آن کسی که با خواهر از پدر یا مادر خود بخوابد .و تمام مردم خواهند گفت، چنین باد .لعنت شده کسی که با عروس خود بخوابد، و تمام مردم خواهند گفت :چنین باد .لعنت شده کسی که با خواهر زن خود بخوابد، و تمام مردم خواهند گفت :چنین باد .لعنت شده است کسی که همسایه‌اش را با حیله بزند و تمام مردم خواهند گفت :آمین لعنت شده است کسی که هدیه بگیرد برای زدن روح خون بی‌گناه، و همه مردم خواهند گفت :چنین باد .لعنت شده است هر انسانی که در تمام کلمات این قانون باقی نمی‌ماند تا آنها را انجام دهد و تمام قوم خواهند گفت چنین باد

۸۲

و چنین خواهد بود که اگر واقعا به صدای خداوند خدایت گوش دهی، تا نگه داری و انجام دهی همه این احکامی را که من امروز به تو امر می‌کنم، و خداوند خدایت تو را بالاتر از همه ملت‌های زمین قرار خواهد داد، و همه این برکات بر تو خواهند آمد و تو را خواهند یافت، اگر واقعا به صدای خداوند خدایت گوش دهی، مبارک خواهی بود در شهر، و مبارک خواهی بود در مزرعه .مبارک باشند فرزندان شکم تو، و محصولات زمین تو، و گله‌های گاوان تو، و رمه‌های گوسفندان تو .متبارک باد انبارهای تو و بازمانده‌های تو .مبارک باشی در داخل شدنت، و مبارک باشی در بیرون رفتنت .خداوند خدای تو دشمنان تو را که در برابر تو ایستاده‌اند، شکسته شده پیش روی تو تحویل دهد .از یک راه به سوی تو بیرون خواهند آمد و در هفت راه از پیش روی تو فرار خواهند کرد .خداوند برکت را بر تو در انبارهای تو بفرستد و بر همه چیزهایی که دست تو را بر آن بگذاری، بر زمینی که خداوند

خدای تو آن را به تو می دهد خداوند تو را برای خودش قومی مقدس برپا خواهد کرد، همان طوری که به پدران تو سوگند خورد؛ اگر صدای خداوند خدای خود را بشنوی، و در همه راه های او بروی، و همه ملت های زمین تو را خواهند دید، زیرا که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید .و خداوند خدای تو، تو را در چیزهای خوب زیاد خواهد کرد :در فرزندان رحم تو، و در فرزندان احشام تو، و در محصولات زمین تو، بر زمین تو که خداوند به پدران تو سوگند خورد که آن را به تو بدهد .خداوند گنجینه خوب خود را، آسمان را، برای تو باز کند تا باران را به زمین تو در وقت مناسب بدهد، تمام کارهای دستان تو را برکت دهد، و تو به ملت‌های زیادی قرض خواهی داد، اما تو قرض نخواهی گرفت .و تو بر ملت‌های زیادی حکومت خواهی کرد، اما بر تو حکومت نخواهند کرد .خداوند خدای تو، تو را سر قرار خواهد داد و نه دم، و تو آنگاه بالا خواهی بود و پایین نخواهی بود، اگر به صدای خداوند خدای خودت گوش دهی، هر چه من امروز به تو دستور می‌دهم که حفظ کنی .تو از همه احکامی که من امروز به تو امر می‌کنم، نه به راست و نه به چپ تخلف نخواهی کرد، برای رفتن به دنبال خدایان دیگر و خدمت کردن به آنها .و چنین خواهد شد که اگر به صدای خداوند خدای خود گوش ندهی تا همه احکام او را که من امروز به تو امر می‌کنم نگه داری، آنگاه همه این لعنت‌ها بر تو خواهند آمد و تو را در خواهند یافت ملعون تو در شهر، و ملعون تو در مزرعه .نفرین شده انبارهای تو، و بازمانده‌های تو .لعنت شده فرزندان شکم تو، و محصولات زمین تو، گله‌های گاوان تو، و رمه‌های گوسفندان تو؛ لعنت شده تو در وقت داخل شدنت، و لعنت شده تو در وقت بیرون رفتنت .خداوند بر تو کمبود و قحطی و نابودی را بفرستد بر همه چیزهایی که دست خود را بر آن بگذاری، تا زمانی که تو را نابود کند، و تا زمانی که تو را به سرعت هلاک کند به خاطر اعمال شرور خودت، چون تو مرا ترک کردی .خداوند مرگ را به تو خواهد چسباند تا زمانی که تو را به طور کامل از زمینی که به آنجا داخل می‌شوی تا آن را به ارث ببری نابود

کند خداوند تو را با فقر و تب و لرز و التهاب و آفت باد و زردی بزند و آنها تو را تعقیب خواهند کرد تا تو را نابود کنند .و آسمان بالای سر تو برنزی خواهد بود و زمین زیر تو آهنی خواهد بود خداوند خدای تو باران زمین تو را غبار بدهد و خاک از آسمان پایین خواهد آمد، تا اینکه تو را کاملا نابود کند و تا اینکه تو را به سرعت هلاک کند .خداوند تو را به کشتار در برابر دشمنان بدهد؛ در یک راه به سوی آنها بیرون خواهی رفت، و در هفت راه از پیش روی آنها خواهی گریخت؛ و پراکنده در همه پادشاهی‌های زمین خواهی بود .و مردگان شما غذا خواهند بود برای پرندگان آسمان و برای جانوران زمین، و نخواهد بود کسی که بترساند .خداوند تو را با زخم مصری بر نشیمنگاه بزند و با گری وحشی و با خارش، طوری که نتوانی شفا یابی خداوند تو را با جنون و کوری و گیجی ذهن خواهد زد . و تو در ظهر دست و پا خواهی زد، مثل کسی که نابینا در تاریکی دست و پا بزند، و راه‌هایت موفق نخواهد شد، و تو آنگاه مورد ستم قرار خواهی گرفت و در تمام روزها غارت خواهی شد، و کسی که کمک کند نخواهد بود .زنی را خواهی گرفت و مرد دیگری او را خواهد داشت، خانه‌ای خواهی ساخت و در آن سکونت نخواهی کرد، تاکستانی خواهی کاشت و میوه آن را جمع نخواهی کرد .گوساله‌ات جلوی چشمت کشته می‌شود و تو از آن نخواهی خورد؛ الاغت از تو گرفته می‌شود و به تو بازگردانده نخواهد شد؛ گوسفندانت به دشمنانت داده می‌شوند و کسی نخواهد بود که به تو کمک کند .پسران تو و دختران تو به قوم دیگری داده شده‌اند، و چشمان تو پژمرده شده به سوی آنها نگاه خواهند کرد، دست تو قادر نخواهد بود .محصول زمین تو و همه زحمات تو را ملتی خواهد خورد که تو آن را نمی‌شناسی، و تو ستم دیده و شکسته خواهی بود در همه روزها .و تو دیوانه خواهی شد به خاطر دیدنی‌های چشمانت که خواهی دید .خداوند تو را با زخم بدی بر زانوها و بر ساق‌ها بزند، به طوری که نتوانی شفا یابی، از کف پاهایت تا فرق سرت .خداوند تو و حاکمان تو را که بر خودت تعیین خواهی کرد، به قومی که تو و پدران تو نمی‌شناسید،

تبعید خواهد کرد و آنجا خدایان دیگر از چوب و سنگ را عبادت خواهی کرد .و تو آنجا در معما و مثل و داستان در میان همه ملت‌ها خواهی بود، در آنهایی که خداوند تو را به آنجا ببرد .دانه زیاد به دشت بیرون خواهی برد، و کم داخل خواهی آورد، چون ملخ آنها را خواهد خورد .تاکستان خواهی کاشت و کار خواهی کرد، و شراب نه خواهی نوشید و نه از آن شاد خواهی شد، چون کرم آنها را خواهد خورد .درختان زیتون در همه مرزهای تو خواهند بود، و روغن تدهین نخواهی کرد، چون درخت زیتون تو خواهد ریخت .پسران و دختران خواهی زایید و نخواهند بود، زیرا که در اسارت خواهند رفت تمام چیزهای چوبی تو و محصولات زمین تو را ملخ مصرف خواهد کرد غریبه‌ای که در میان تو است، بالاتر و بالاتر خواهد رفت، اما تو پایین‌تر و پایین‌تر خواهی رفت .این به تو قرض خواهد داد، اما تو به این قرض نخواهی داد، این سر خواهد بود، اما تو دم خواهی بود .و همه این لعنت‌ها بر تو خواهند آمد و تعقیبت خواهند کرد و تو را خواهند گرفت، تا زمانی که تو را نابود کند و تا زمانی که تو را هلاک کند، چون به صدای خداوند خدای خود گوش ندادی تا احکام او و فرایض او را که به تو امر کرده بود، نگه داری .و نشانه‌ها در تو خواهند بود، و شگفتی‌ها در نسل تو تا ابدیت، در عوض اینکه خداوند خدای خود را با شادی و ذهن نیک خدمت نکردی به خاطر فراوانی همه چیز .و تو به دشمنان خودت خدمت خواهی کرد که خداوند آنها را بر تو خواهد فرستاد، در گرسنگی و در تشنگی و در برهنگی و در کمبود همه چیز، و او یوغ آهنین را بر گردن تو خواهد گذاشت تا زمانی که تو را نابود کند .خداوند قومی را از دور، از انتهای زمین، بر تو خواهد آورد، مثل حمله عقاب، قومی که صدای او را نخواهی شنید، قومی بی‌شرم چهره، که چهره پیرمرد را احترام نخواهد کرد و به جوان رحم نخواهد کرد .و او خواهد خورد فرزندان احشام تو و محصولات زمین تو، طوری که برای تو باقی نگذارد غله، شراب، روغن، گله‌های گاوان تو و رمه‌های گوسفندان تو، تا اینکه تو را نابود کند .و او تو را در شهرهایت نابود خواهد کرد، تا زمانی که دیوارهای بلند و

محکم که تو بر آنها اعتماد کرده‌ای، در تمام سرزمینت ویران شوند؛ و او تو را در شهرهایت که به تو داده است، در رنج قرار خواهد داد .و تو فرزندان شکم خودت را خواهی خورد، گوشت پسران و دختران خودت را که به تو داده شد، در تنگی و مصیبت خودت که دشمنت تو را به مصیبت خواهد انداخت .مرد نازک و لطیفی که در میان تو است و بسیار ظریف، با چشم خود به برادرش حسادت خواهد کرد، و به زن خود که در آغوش اوست، و به فرزندان باقیمانده‌ای که برای او باقی مانده باشند، به طوری که به یکی از آنها از گوشت فرزندانش که می‌خورد نخواهد داد، چون که چیزی برای او باقی نمانده است در تنگی تو و در مصیبت تو، که دشمنانت تو را در همه شهرهایت مصیبت می‌دهند .و زن نازک و لطیف در میان شما که پای او تجربه راه رفتن بر روی زمین را نگرفته است به خاطر لطافت و نرمی، با چشم خود به شوهرش که در آغوش اوست، و به پسر و دخترش، و به جفتی که از میان رانهایش بیرون آمده، و به فرزندی که بزاید، حسادت خواهد کرد؛ زیرا آنها را به خاطر کمبود همه چیز مخفیانه خواهد خورد در تنگی تو و در مصیبتی که دشمنت تو را در شهرهایت به آن دچار خواهد کرد، اگر گوش نکنی تا همه کلمات این شریعت را که در این کتاب نوشته شده است انجام دهی، تا از این نام محترم و شگفت‌انگیز، خداوند خدای خود، بترسی .و خداوند ضربه‌های تو را خارق‌العاده خواهد کرد، و ضربه‌های نسل تو را، ضربه‌های بزرگ و شگفت‌انگیز، و بیماری‌های بد و پایدار .و تمام درد شرور مصر را که از چهره آنها ترسیدی برمیگرداند و به تو خواهند چسبید و هر بیماری و هر ضربه‌ای که نوشته نشده و هر آنچه که نوشته شده در کتاب این قانون، خداوند بر تو خواهد آورد، تا تو را نابود کند .و شما در تعداد کمی باقی خواهید ماند، به جای اینکه مثل ستاره‌های آسمان در کثرت بودید، چون به صدای خداوند خدای خود گوش ندادید .و چنین خواهد بود که به همان شیوه ای که خداوند بر شما شاد شد تا به شما نیکی کند و شما را زیاد کند، همچنین خداوند بر شما شاد خواهد شد تا شما را کاملا نابود

کند، و شما به سرعت از زمینی که به آنجا وارد می شوید تا آن را به ارث ببرید کنده خواهید شد .و خداوند خدای تو، تو را به همه ملت‌ها پراکنده خواهد کرد، از انتهای زمین تا انتهای زمین، و آنجا به خدایان دیگر خدمت خواهی کرد، به چوب‌ها و سنگ‌ها، که تو و پدرانت آنها را نمی‌شناختید .اما در آن ملت‌ها به تو استراحت نخواهد داد، و نه آرامشی برای کف پای تو خواهد بود، و خداوند آنجا به تو قلبی دیگر نافرمان خواهد داد، و چشمانی ناتوان شونده، و روحی گداخته شونده .و زندگی تو در مقابل چشمانت آویزان خواهد بود و روز و شب خواهی ترسید و به زندگی ات اعتماد نخواهی کرد صبح خواهی گفت چگونه عصر می شود و عصر خواهی گفت چگونه صبح می شود، از ترس قلبت که از آن خواهی ترسید و از دیدنی های چشمانت که آنها را خواهی دید .و خداوند تو را به مصر در کشتی‌ها باز خواهد گرداند، در راهی که من گفتم تو دیگر آن را نخواهی دید، و شما آنجا به دشمنانتان به عنوان بردگان و کنیزان فروخته خواهید شد، و خریداری نخواهد بود .اینها کلمات عهد هستند که خداوند به موسی فرمان داد تا برای پسران اسرائیل در سرزمین موآب برقرار کند، به جز عهدی که برای آنها در حوریب برقرار کرده بود.

۹۲

و موسی همه پسران اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت، شما دیده اید همه چیزهایی را که خداوند در سرزمین مصر پیش روی شما به فرعون و به خدمتکاران او و به تمام سرزمین او انجام داد، آزمایش های بزرگی را که چشمان شما دیده اند، نشانه ها و معجزات بزرگ آن .و خداوند خدا به شما قلبی برای دانستن و چشم‌هایی برای دیدن و گوش‌هایی برای شنیدن تا این روز نداده است و او شما را چهل سال در بیابان رهبری کرد، لباس‌های

شما کهنه نشد و کفش‌های شما از پاهای‌تان فرسوده نشد .نان نخوردید، شراب و نوشیدنی قوی ننوشیدید، تا بدانید که من خداوند خدای شما هستم .و شما تا این مکان آمدید و سیحون پادشاه حشبون و عوج پادشاه باشان برای جنگ با ما بیرون آمدند و ما آنها را زدیم و زمین آنها را گرفتیم و آن را به ارث به رئوبن و به جاد و به نیم قبیله منسی دادم .و شما نگهداری خواهید کرد که انجام دهید همه سخنان این عهد را، تا بفهمید همه آنچه را که انجام خواهید داد .شما همه امروز در مقابل خداوند خدای خود ایستاده‌اید، رهبران قبیله‌ای شما، و شورای بزرگان شما، و قضات شما، و کاتبان شما، هر مرد اسرائیلی، زنان شما، و فرزندان شما و غریبه‌ای که در میان اردوگاه شما است، از هیزم‌شکن شما تا آب‌کش شما، برای وارد شدن در عهد خداوند خدای شما، و در لعنت‌های او، آنچه که خداوند خدای تو امروز با تو قرار می‌گذارد؛ تا تو را برای خودش به عنوان قومی برپا کند، و او خدای تو خواهد بود، همان‌طور که به تو گفت، و همان‌طور که به پدران تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خورد .و نه فقط با شما من این عهد و این لعنت را ترتیب می‌دهم، بلکه هم با آنهایی که امروز اینجا با شما در حضور خداوند خدای شما هستند، و هم با آنهایی که امروز اینجا با شما نیستند .شما می‌دانید چگونه ما در سرزمین مصر سکونت کردیم، چگونه ما در میان اقوامی که شما از آنها عبور کردید، عبور کردیم .و شما دیدید پلیدی‌های آنها و بت‌های آنها، چوب و سنگ، نقره و طلا، که نزد آنها است .مبادا کسی در میان شما باشد، مرد یا زن یا رسوم اجدادی یا قبیله، که ذهن او از خداوند خدای شما منحرف شده باشد، رفته باشند تا خدایان آن ملت‌ها را خدمت کنند؛ مبادا کسی در میان شما باشد ریشه‌ای که به بالا رشد می‌کند در صفرا و تلخی؛ و خواهد بود اگر او کلمات این لعنت را بشنود، و در دل خود برکت بخواند، گویان :چیزهای مقدس برای من باد، زیرا که در گمراهی دل خودم خواهم رفت، تا گناهکار بی‌گناه را با هم هلاک نکند؛ خدا نخواهد خواست که بر او رحم کند، بلکه آنگاه خشم خداوند و غیرت او در آن انسان مشتعل

خواهد شد؛ و به او خواهند چسبید همه لعنت‌های این عهد، که در این کتاب نوشته شده‌اند؛ و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد کرد .و خداوند او را برای بدی‌ها از میان همه پسران اسرائیل جدا خواهد کرد، طبق همه لعنت‌های عهد که در کتاب این شریعت نوشته شده است .و خواهند گفت نسل دیگر، پسران شما که بعد از شما برخواهند خاست، و بیگانه ای که از سرزمین دور بیاید، و خواهند دید ضربه های آن سرزمین و بیماری های آن را که خداوند بر آن فرستاد، گوگرد و نمک سوخته، تمام سرزمین آن کاشته نخواهد شد و نه رویش خواهد کرد و نه هیچ سبزی بر آن برخواهد آمد همانطور که سدوم و عموره، ادمه و صبوئیم نابود شدند، که خداوند آنها را در خشم و غضب نابود کرد و همه ملتها خواهند گفت، چرا خداوند اینطور به این سرزمین کرد؟ این خشم بزرگ از غضب چیست؟ و آنها خواهند گفت که آنها عهد خداوند، خدای پدرانشان را ترک کردند، عهدی که او با پدرانشان بست وقتی آنها را از سرزمین مصر بیرون آورد، و رفتند و خدایان دیگری را که نمی شناختند و نه او به آنها داده بود، خدمت کردند .و خداوند با خشم بر آن سرزمین غضبناک شد تا همه لعنت های نوشته شده در کتاب این شریعت را بر آن بیاورد .و خداوند آنها را از زمین شان در خشم و غضب و برانگیختگي بسیار بزرگ بیرون کرد و آنها را به زمین دیگري مانند حالا بیرون انداخت .چیزهای پنهان از آن خداوند خدای ما است، و چیزهای آشکار از آن ما و فرزندان ما تا ابد است، تا همه کلمات این شریعت را انجام دهیم . چیزهای پنهان برای خداوند خدای ما هستند، اما چیزهای آشکار برای ما و فرزندان ما تا ابد هستند، تا همه کلمات این شریعت را انجام دهیم.

۰۳

و چنین خواهد بود که وقتی همه این سخنان بر تو بیایند، برکت و لعنت، که آنها را پیش

روی تو قرار دادم و تو در قلبت در میان همه امت‌هایی که خداوند تو را در آنجا پراکنده کند، آن را دریافت خواهی کرد، و به سوی خداوند خدایت بازگشت خواهی کرد، و به صدای او گوش خواهی داد طبق همه آنچه که من امروز به تو فرمان می‌دهم، از تمام قلبت و از تمام جانت، و خداوند گناهانت را شفا خواهد داد، و بر تو رحم خواهد کرد، و دوباره تو را از همه امت‌هایی که خداوند تو را در آنجا پراکنده کرد، جمع خواهد کرد .اگر پراکندگی تو از انتهای آسمان تا انتهای آسمان باشد، از آنجا خداوند خدای تو تو را جمع خواهد کرد، و از آنجا خداوند خدای تو تو را خواهد گرفت .و خدای تو، تو را از آنجا به سرزمینی که پدرانت آن را به ارث بردند، وارد خواهد کرد و تو آن را به ارث خواهی برد و او به تو نیکی خواهد کرد و تو را فراوان تر از پدرانت خواهد کرد و خداوند قلب تو را کاملاً پاک خواهد کرد، و قلب نسل تو را، برای دوست داشتن خداوند خدای تو از تمام قلب تو، و از تمام روح تو، تا تو زندگی کنی .و خداوند خدای تو این لعنت‌ها را بر دشمنان تو و بر کسانی که از تو نفرت دارند، همان‌هایی که تو را تعقیب کردند، خواهد داد و تو بازگشت خواهی کرد و به صدای خداوند خدای خود گوش خواهی داد و فرمان‌های او را انجام خواهی داد، تمام آنچه را که من امروز به تو فرمان می‌دهم و خداوند خدای تو، تو را در هر کار دستهایت برکت خواهد داد، در فرزندان شکمت، و در فرزندان چارپایانت، و در محصولات زمینت، چون خداوند خدای تو بازخواهد گشت تا بر تو برای چیزهای خوب شادی کند، همانطور که بر پدرانت شادی کرد؛ اگر به صدای خداوند خدایت گوش دهی، تا احکام او و فرایض او و داوریهای او را که در کتاب این شریعت نوشته شده نگه داری؛ اگر به سوی خداوند خدایت از تمام قلبت و از تمام جانت بازگردی .این فرمانی که من امروز به تو امر می‌کنم، زیاده نیست و نه دور از تو است .آن در آسمان بالا نیست که بگوییم چه کسی برای ما به آسمان بالا خواهد رفت و آن را برای ما خواهد آورد و پس از شنیدن آن، آن را انجام خواهیم داد؟ نه حتی فراتر از دریا نیست، که بگویی، چه کسی برای ما به آن

سوی دریا عبور خواهد کرد و آن را برای ما بگیرد و آن را برای ما شنیدنی بسازد و ما انجام دهیم؟ کلمه بسیار نزدیک توست، در دهانت و در قلبت و در دستهایت برای انجام دادنش .
ببین، من امروز در برابر تو زندگی و مرگ، خوبی و بدی را قرار داده ام اگر گوش کنی به فرمان‌های خداوند خدای تو که من امروز به تو امر می‌کنم، که خداوند خدای تو را دوست بداری، در همه راه‌های او راه بروی، و احکام او و داوری‌های او را نگه داری، آنگاه زندگی خواهید کرد و بسیار خواهید بود، و خداوند خدای تو تو را در همه زمینی که به آنجا داخل می‌شوی تا آن را به ارث ببری برکت خواهد داد .و اگر قلب تو منحرف شود و گوش نکنی و گمراه شده به خدایان دیگر سجده کنی و آنها را خدمت کنی، من امروز به تو اعلام میکنم که به نابودی نابود خواهید شد و روزهای طولانی نخواهید داشت بر زمینی که شما از اردن عبور میکنید تا آنجا را به ارث ببرید .من امروز آسمان و زمین را به شما شاهد می‌گیرم، زندگی و مرگ را پیش روی شما قرار داده‌ام، برکت و لعنت را .تو زندگی را انتخاب کن، تا تو و نسل تو زنده بمانید، که خداوند خدای خود را دوست بداری، به صدای او گوش کنی، و به او بچسبی، زیرا این زندگی تو و طول روزهای تو است، سکونت کردن بر زمینی که خداوند به پدران تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خورد که به آنها بدهد.

۱۳

و موسی صحبت کردن همه این سخنان را به همه پسران اسرائیل تمام کرد، و به آنها گفت، من امروز صد و بیست ساله هستم؛ دیگر قادر نخواهم بود که داخل شوم و بیرون بروم؛ اما خداوند به من گفت، تو از این اردن عبور نخواهی کرد .خداوند خدای تو که پیش روی تو می‌رود، او این ملت‌ها را از پیش روی تو نابود خواهد کرد، و تو آنها را به ارث خواهی برد؛ و یوشع پیش روی تو می‌رود، همان‌طور که خداوند گفت .و خداوند خدای تو به آنها

خواهد کرد همانطور که به سیهون و عوج، دو پادشاه اموریان که آن طرف اردن بودند، و به زمین آنها کرد، همانطور که آنها را نابود کرد .و خداوند آنها را به شما تحویل داد و شما با آنها عمل خواهید کرد همانطور که من به شما فرمان دادم شجاع باش و قوی باش، نترس، نه ترسو باش، و نه از چهره آنها وحشت‌زده شو؛ چون خداوند خدای تو که پیشاپیش شما می‌رود در میان شما است، نه تو را رها خواهد کرد و نه تو را ترک خواهد کرد .و موسی یوشع را صدا کرد و به او در برابر تمام اسرائیل گفت، شجاع باش و قوی باش، زیرا تو پیش روی این قوم به سرزمینی که خداوند به پدران شما سوگند خورد که به آنها بدهد، داخل خواهی شد و تو آن را به آنها به ارث خواهی داد .و خداوند که با تو همسفر است، تو را رها نخواهد کرد و نه تو را ترک خواهد کرد؛ نترس و بزدل نباش .و موسی کلمات این قانون را در کتاب نوشت، و آن را به کاهنان، پسران لاوی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کنند، و به بزرگان پسران اسرائیل داد .و موسی در آن روز به آنها فرمان داد و گفت :بعد از هفت سال، در زمان سال آزادی، در جشن خیمه‌ها، هنگامی که همه اسرائیل جمع می‌شوند تا پیش روی خداوند خدای شما ظاهر شوند، در جایی که خداوند انتخاب کند، شما این قانون را در حضور تمام اسرائیل در گوش‌های آنها بخوانید، با جمع کردن مردم، مردان و زنان و فرزندان و غریبی که در شهرهای شما هستند، تا بشنوند و تا یاد بگیرند که از خداوند خدای شما بترسند، و آنها خواهند شنید تا تمام سخنان این قانون را انجام دهند .و پسران آنها که نمی‌دانند، خواهند شنید و خواهند آموخت که از خداوند خدای تو بترسند، تمام روزهایی که آنها بر روی زمین زندگی می‌کنند، زمینی که شما از اردن عبور می‌کنید تا آنجا آن را به ارث ببرید .و خداوند به موسی گفت :ببین روزهای مرگ تو نزدیک شده است، یوشع را صدا کن و کنار درهای خیمه شهادت بایستید و من به او فرمان خواهم داد .و موسی و یوشع به خیمه شهادت رفتند و کنار درهای خیمه شهادت ایستادند .و خداوند در ابر پایین آمد و کنار درهای خیمه شهادت ایستاد و ستون ابر کنار

درهای خیمه شهادت ایستاد .و خداوند به موسی گفت، ببین تو با پدرانت خواهی خوابید، و این قوم برخاسته پشت سر خدایان بیگانه زمینی که وارد آن می‌شود فحشا خواهد کرد، و مرا ترک خواهند کرد، و عهد مرا که با آنها بستم خواهند شکست .و من با خشم بر آنها خشمگین خواهم شد در آن روز، و آنها را ترک خواهم کرد، و صورتم را از آنها برخواهم گرداند، و او طعمه خواهد بود، و بدی‌های بسیار و رنج‌ها او را خواهند یافت، و او در آن روز خواهد گفت، چون خداوند خدای من در من نیست، این بدی‌ها مرا یافتند .من اما با برگشتن، روی خود را از آنها در آن روز برمی‌گردانم، به خاطر همه شرارت‌هایی که کردند، چون به سوی خدایان بیگانه روی آوردند .و اکنون کلمات این سرود را بنویسید و آن را به پسران اسرائیل بیاموزید و آن را در دهان آنها بگذارید تا این سرود برای من شاهد در میان پسران اسرائیل باشد .زیرا من آنها را به درون سرزمین خوب خواهم آورد، که به پدران آنها سوگند خوردم که به آنها سرزمینی که شیر و عسل جاری است بدهم، و آنها خواهند خورد، و پر شده سیر خواهند شد، و به سوی خدایان بیگانه بازخواهند گشت، و آنها را خواهند پرستید، و مرا خشمگین خواهند کرد، و پیمان مرا خواهند شکست .و این سرود در برابر چهره شهادت خواهد داد، زیرا فراموش نخواهد شد از دهان آنها و از دهان نسل آنها، زیرا من شرارت آنها را می دانم، آنچه را که اینجا امروز انجام می دهند، پیش از اینکه من آنها را به سرزمین خوب وارد کنم که به پدران آنها سوگند خوردم .و موسی این سرود را در آن روز نوشت و آن را به پسران اسرائیل آموخت .و به یوشع امر کرد و گفت، شجاع باش و قوي باش، زیرا تو پسران اسرائیل را به زميني که خداوند به آنها سوگند خورد وارد خواهي کرد، و او با تو خواهد بود .وقتی موسی نوشتن تمام کلمات این شریعت را در کتاب تا به پایان تکمیل کرد، و به لاویانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند فرمان داد و گفت :این کتاب شریعت را بگیرید و آن را در کنار صندوق عهد خداوند خدای خود قرار دهید، و آنجا نزد تو برای شهادت خواهد بود .چون من تحریک تو و گردن سخت تو را

می‌دانم زیرا هنوز که من با شما زنده هستم امروز شما به سوی خدا شورش می‌کردید پس چگونه نه بعد از مرگ من رهبران قبیله‌ای خود و بزرگان خود و قضات خود و کاتبان خود را نزد من جمع کنید، تا در گوش‌های آنها همه این سخنان را بگویم؛ و آسمان و زمین را بر آنها شاهد می‌گیرم .من می‌دانم که بعد از مرگ من، شما با بی‌قانونی بی‌قانونی خواهید کرد و از راهی که به شما فرمان دادم منحرف خواهید شد، و بدی‌ها در آخر روزها به شما ملاقات خواهد کرد، چون شما کارهای شر را پیش روی خداوند انجام خواهید داد تا او را با کارهای دست‌های خود به خشم بیاورید .و موسی کلمات این سرود را در گوش همه جماعت گفت تا به پایان.

۲۳

توجه کن ای آسمان و من سخن خواهم گفت و بگذار زمین سخنان دهان من را بشنود بگذار سخن من مثل باران انتظار کشیده شود، و بگذار کلمات من مثل شبنم فرود بیاید، مثل بارش باران بر علف، و مثل برف بر علف .چون نام خداوند را خواندم، بزرگی را به خدای ما بدهید .خدا، کارهای او راستین است، و همه راه‌های او داوری است؛ خدا وفادار است، و بی‌عدالتی نیست؛ خداوند عادل و مقدس است .آنها گناه کردند، نه او، فرزندان سرزنش‌شدنی؛ نسلی کج و منحرف .آیا اینها را به خداوند باز می‌پردازید؟ اینطور مردم احمق و نه عاقل؟ آیا این پدر تو خودش تو را به دست نیاورد و تو را نساخت و تو را شکل نداد؟ به یاد بیاورید روزهای ابدیت را، بفهمید سالهای نسل به نسل را .از پدرت بپرس و به تو خواهد گفت، از پیرانت بپرس و به تو خواهند گفت .وقتی که متعالی ملت‌ها را تقسیم کرد، همانطور که پسران آدم را پراکنده کرد، مرزهای ملت‌ها را بر اساس تعداد فرستادگان خدا تعیین کرد .و یعقوب که قوم او بود بخش خداوند شد؛ اسرائیل

قسمت اندازه‌گیری شده میراث او بود .او را در بیابان کافی ساخت، در تشنگی و گرما در سرزمین بی‌آب؛ او را احاطه کرد و او را تربیت کرد، و او را حفظ کرد، مانند مردمک چشم؛ مانند عقابی که آشیانه‌اش را بپوشاند، و بر جوجه‌هایش شوق داشت، بال‌هایش را گسترده آنها را دریافت کرد، و آنها را بر شانه‌هایش برداشت .خداوند تنها آنها را هدایت کرد، خدای بیگانه‌ای با آنها نبود .او آنها را بر قدرت زمین بالا برد؛ او آنها را با محصولات مزارع خوراند؛ آنها عسل از سنگ مکیدند و روغن از سنگ سخت .کره گاوان و شیر گوسفندان، با چربی بره‌ها و قوچ‌ها، فرزندان گاوهای نر و بزها، با چربی کلیه‌های گندم، و خون انگور شراب نوشید .و یعقوب خورد و سیر شد و محبوب لگد زد، چرب شد، کلفت شد، پهن شد، و خدایی را که او را ساخته بود ترک کرد و از خدای نجات دهنده اش دور شد آنها مرا با غریبان تحریک کردند، در پلیدی‌های خود مرا به تلخی واداشتند .آنها به دیوها قربانی کردند و نه به خدا، به خدایانی که آنها نمی‌شناختند؛ تازه و جدید آمده بودند، که پدران آنها آنها را نمی‌شناختند .خدایی که تو را به وجود آورده بود رها کردی، و خدایی را که تو را تغذیه می‌کرد فراموش کردی .و خداوند دید و غیرت ورزید و به خشم برانگیخته شد به سبب پسران و دخترانش، و گفت :روی خود را از آنها برمی‌گردانم و نشان خواهم داد که در آخرین روزها چه بر سرشان خواهد آمد، زیرا نسلی منحرف هستند، پسرانی که ایمانی در آنها نیست .آنها مرا به حسادت برانگیختند بر آنچه خدا نیست، مرا با بتهای خود خشمگین کردند، و من آنها را به حسادت خواهم انگیخت بر آنچه قوم نیست، بر قومی بی فهم آنها را به خشم خواهم آورد .چون آتشی از خشم من افروخته شده است، تا هادس پایین خواهد سوخت؛ زمین و محصولات آن را خواهد بلعید؛ پایه‌های کوه‌ها را خواهد سوزاند .من بلاها را بر سر آنها جمع خواهم کرد و تیرهایم را علیه آنها به کار خواهم گرفت در جنگ پژمرده می شوند به وسیله قحطی و خوراک پرندگان، و تشنج خم شدن به عقب درمان ناپذیر؛ دندان های جانوران وحشی را بر آنها خواهم فرستاد، همراه با خشم کشنده

ها بر روی زمین .از بیرون شمشیر آنها را بی‌فرزند خواهد کرد، و از انبارها ترس؛ مرد جوان با دوشیزه، شیرخوار با پیرمرد .گفتم، آنها را پراکنده خواهم کرد و یادبود آنها را از میان انسانها محو خواهم کرد .اگر نه به خاطر خشم دشمنان، تا آنها زمان را طولانی نکنند، تا مخالفان با هم حمله نکنند؛ نگویند، دست ما، دست بلند است، و نه خداوند، همه این چیزها را کرد .ملتی است که مشورت را از دست داده است، و دانشی در میان آنها نیست .آنها فکر نکردند که بفهمند؛ بگذار این چیزها را در زمان آینده بپذیرند .چطور یک نفر هزار نفر را تعقیب کند و دو نفر ده‌ها هزار نفر را فراری دهند، مگر اینکه خدا آنها را فروخته باشد و خداوند آنها را تحویل داده باشد؟ خدایان آنها مثل خدای ما نیستند، و دشمنان ما احمق هستند .زیرا تاک آنها از تاک سدوم است، و شاخه تاک آنها از عموره است؛ انگور آنها انگور صفرا است، خوشه تلخی برای آنها .خشم اژدهایان شراب آنهاست و خشم افعی‌ها درمان‌ناپذیر است .آیا اینها نزد من جمع نشده اند و در خزانه هایم مهر نشده اند؟ در روز انتقام پاداش خواهم داد، هنگامی که پای آنها بلغزد؛ زیرا روز نابودی برای آنها نزدیک است، و چیزهای آماده برای شما حاضر است .چون خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد، و بر بندگان خود تسلی خواهد یافت؛ زیرا دید آنها را ضعیف شده، و در اسارت رها شده، و سست شده؛ و خداوند گفت، کجا هستند خدایان آنها، که بر آنها اعتماد داشتند، که چربی قربانی‌های آنها را می‌خوردید، و شراب هدایای نوشیدنی آنها را می‌نوشیدید؟ بگذار آنها برخیزند و به شما کمک کنند و بگذار برای شما محافظان شوند .ببینید ببینید که من هستم، و خدایی نیست به جز من؛ من می‌کشم، و زنده می‌کنم؛ می‌زنم، و من شفا می‌دهم؛ و کسی نیست که از دست‌های من رهایی بخشد .چون دست خود را به سوی آسمان بلند خواهم کرد و به دست راست خود سوگند خواهم خورد و خواهم گفت من تا ابد زنده هستم، چون شمشیر خود را مثل برق تیز خواهم کرد و دست من به داوری چنگ خواهد زد و عدالت را به دشمنان باز خواهم داد و به کسانی که از من نفرت دارند جزا خواهم داد .

تیرهای من را از خون مست خواهم کرد، و شمشیر من گوشت خواهد خورد از خون مجروحان و اسیران از سر فرمانروایان دشمن .شادی کنید ای آسمان‌ها همزمان با او، و بگذارید همه فرستادگان خدا به او سجده کنند؛ شادی کنید ای ملت‌ها با مردم او، و بگذارید همه پسران خدا او را تقویت کنند، زیرا خون پسران او انتقام گرفته می‌شود؛ و او انتقام خواهد گرفت و عدالت را به دشمنان جزا خواهد داد، و به کسانی که نفرت دارند جزا خواهد داد؛ و خداوند زمین مردم خود را پاک خواهد کرد .و موسی این سرود را در آن روز نوشت و آن را به پسران اسرائیل آموخت، و موسی وارد شد و تمام کلمات این شریعت را در گوش‌های مردم گفت، خودش و یوشع پسر نون .و موسی صحبت کردن با همه اسرائیل را تمام کرد .و او به آنها گفت :با دل توجه کنید به همه این کلماتی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، تا به پسران خود فرمان دهید که همه کلمات این شریعت را نگه دارند و به جا آورند .چون این سخن برای شما پوچ نیست، بلکه این زندگی شماست، و به خاطر این سخن روزهای طولانی خواهید داشت بر روی زمین که شما از اردن به آنجا عبور می‌کنید تا آن را به ارث ببرید .و خداوند در این روز به موسی سخن گفت و گفت :بالا برو به کوه ابریم، این کوه نبو که در زمین موآب روبروی اریحا است، و زمین کنعان را ببین که من آن را به پسران اسرائیل می‌دهم، و در کوهی که به آنجا بالا می‌روی بمیر، و به قوم خود ملحق شو، همانطور که هارون برادرت در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد .
چون شما از کلام من نافرمانی کردید در میان پسران اسرائیل بر سر آب مخالفت قادش در بیابان سین، زیرا شما مرا در میان پسران اسرائیل تقدیس نکردید .در مقابل خواهی دید آن سرزمین را، و به آنجا وارد نخواهی شد.

۳۳

و این برکتی است که موسی، مرد خدا، پسران اسرائیل را قبل از مرگش برکت داد .و گفت، خداوند از سینا آمده است، و از سعیر به ما ظاهر شد، و از کوه فاران شتافت، با ده هزاران قادش، فرستادگان از راست او با او .و او مردم خود را بخشید، و همه تقدیس شدگان زیر دستان تو هستند، و اینها زیر تو هستند، و او از کلمات او قانونی دریافت کرد که موسی به ما فرمان داد، میراثی برای جماعت های یعقوب .و حاکمی در محبوب خواهد بود، هنگامی که حاکمان قوم‌ها همراه با قبیله‌های اسرائیل جمع شده باشند .روبن زنده بماند و نمیرد و در تعداد زیاد باشد .و این یهودا :بشنو خداوند صدای یهودا، و به قوم او بیایی .دستهای او برای او داوری خواهند کرد، و یاور او از دشمنان خواهی بود .و به لاوی گفت، به لاوی آشکارهای او را بده، و حقیقت او را به مرد مقدس، که او را در آزمایش آزمودند؛ او را بر آب نزاع دشنام دادند؛ آن که به پدر و به مادر می‌گوید، تو را ندیده‌ام، و برادران خود را نشناخت، و پسران خود را انکار کرد؛ کلمات تو را نگه داشت، و عهد تو را حفظ کرد .آنها احکام تو را به یعقوب اعلام خواهند کرد، و شریعت تو را به اسرائیل .آنها بخور را با خشم تو پیوسته بر قربانگاه تو خواهند گذاشت .قوت او را برکت بده، خداوندا، و کارهای دستهای او را بپذیر؛ کمر دشمنانی که بر او برخاسته اند را بشکن، و کسانی که از او نفرت دارند برنخیزند .و به بنیامین گفت، محبوب خداوند با اعتماد سکونت خواهد کرد، و خدا بر او در تمام روزها سایه می‌افکند، و بین شانه‌های او آرام گرفت .و به یوسف گفت، از برکات خداوند زمین او، از ساعات آسمان و شبنم، و از عمق‌های چشمه‌ها از پایین، و بر حسب فصل محصولات راه‌های خورشید، و از اجتماعات ماه‌ها، از قله کوه‌های آغازین، و از قله تپه‌های جاودان، و بر حسب فصل پر شدن زمین، و چیزهای پذیرفتنی به کسی که در بوته ظاهر شد بیایند بر سر یوسف، و بر قله او که بر برادران جلال یافت .نخست‌زاده گاو نر زیبایی اوست، شاخ‌های تک‌شاخ شاخ‌های اوست، با آن‌ها ملت‌ها را شاخ خواهد زد با هم، تا انتهای زمین، این‌ها ده هزارهای افرایم هستند، و این‌ها هزارهای منسی هستند .و

به زبولون گفت، شادمان باش زبولون در بیرون رفتن تو، و یساکار در خیمه‌های او .ملت‌ها کاملا نابود خواهند شد و شما در آنجا دعا خواهید کرد و در آنجا قربانی عدالت را قربانی خواهید کرد زیرا ثروت دریا تو را تغذیه خواهد کرد و بازارهای ساحلی ساکنان را و به جاد گفت، مبارک باد آنکه جاد را وسعت می‌دهد؛ مانند شیر استراحت کرد، در حالی که بازو و حاکم را خرد کرده بود .و او نوبر خود را دید، که آنجا زمین حاکمان که همراه با رهبران قوم‌ها جمع شده بودند تقسیم شد؛ خداوند عدالت را انجام داد، و داوری خود را با اسرائیل .و به دان گفت :دان توله شیر است و از باشان خواهد جهید .و به نفتالی گفت، نفتالی سیری از چیزهای پسندیده است، و از برکت خداوند پر شود، دریا و جنوب را به ارث خواهد برد .و به اشیر گفت، اشیر از فرزندان برکت یافته است، و نزد برادرانش پذیرفته خواهد بود، پای خود را در روغن فرو خواهد برد .آهن و برنز کفش او خواهد بود؛ به اندازه روزهای تو، قدرت تو خواهد بود .هیچ کسی نیست مثل خدای محبوب، که سوار می‌شود بر آسمان به عنوان یاور تو، و شکوهمند فلک است .و آغاز خدا تو را پوشش خواهد داد، و زیر قدرت بازوهای جاودانه خواهی بود، و او دشمن را از پیش روی تو بیرون خواهد انداخت، گفته :نابود شو .و اسرائیل با اعتماد سکونت خواهد کرد، تنها بر سرزمین یعقوب، بر غله و شراب؛ و آسمان برای تو ابرناک با شبنم خواهد بود .مبارک هستی تو ای اسرائیل، چه کسی مثل توست، قومی که توسط خداوند نجات داده می‌شود؟ یاور تو دفاع خواهد کرد، و شمشیر فخر توست، و دشمنانت به تو دروغ خواهند گفت، و تو بر گردن آنها پا خواهی گذاشت.

۴۳

و موسی از دشت‌های موآب بالا رفت بر کوه نبو، بر قله فسجه، که روبروی اریحا است؛ و

خداوند تمام سرزمین جلعاد را تا دان، و تمام سرزمین نفتالی، و تمام سرزمین افرایم و منسی، و تمام سرزمین یهودا را تا دریای دوردست، و بیابان، و نواحی اطراف اریحا، شهر نخل‌ها را تا صغر به او نشان داد .و خداوند به موسی گفت، این همان زمینی است که من به ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خوردم و گفتم، به نسل شما آن را خواهم داد، و من آن را به چشمان تو نشان دادم، و تو به آنجا داخل نخواهی شد .و موسی، بنده خداوند، در سرزمین موآب به واسطه کلام خداوند درگذشت .و او را در گای نزدیک خانه فغور دفن کردند و هیچ کس دفن او را تا این روز ندیده است .موسی صد و بیست ساله بود در هنگام مردنش، چشمان او تیره نشدند و نه پلک‌های او از بین رفتند .و پسران اسرائیل برای موسی در دشت‌های موآب بر اردن نزدیک اریحا سی روز گریستند، و روزهای سوگ و گریه موسی تمام شد .و یوشع پسر نون از روح فهم پر شد، زیرا موسی دستهای خود را بر او گذاشته بود؛ و پسران اسرائیل به او گوش دادند؛ و آنها همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود، انجام دادند .و دیگر پیامبری در اسرائیل برنخاست مانند موسی، که خداوند او را رو در رو شناخت در همه نشانه‌ها و معجزات، که خداوند او را فرستاد تا آنها را در سرزمین مصر به فرعون و به خدمتکاران او و به تمام سرزمین او انجام دهد، معجزات بزرگ و دست توانا که موسی در برابر تمام اسرائیل انجام داد.

یوشع

۱

و پس از مرگ موسی چنین شد که خداوند به یوشع پسر نون، خدمتکار موسی، گفت : موسی خدمتکار من مرده است .حالا پس برخاسته، از اردن عبور کن تو و همه این مردم به داخل زمینی که من به آنها می‌دهم .هر جایی که بر آن پا بگذارید با کف پاهای‌تان، به شما آن را خواهم داد، همان‌طور که به موسی گفته‌ام :بیابان و آنتی‌لبنان، تا رود بزرگ، رود فرات، و تا دریای آخر؛ از غروب خورشید مرزهای شما خواهد بود .هیچ انسانی در برابر تو در تمام روزهای زندگی‌ات نخواهد ایستاد و همانطور که با موسی بودم، همینطور با تو هم خواهم بود و تو را ترک نخواهم کرد و نه تو را نادیده خواهم گرفت .قوی باش و شجاع باش؛ چون تو به این قوم زمینی را که سوگند خوردم به پدران شما که به آنها بدهم، به ارث خواهی داد .پس قوی باش و شجاع باش، نگهداری کن و انجام بده همانطور که موسی بنده من به تو فرمان داد، و از آنها به راست و نه به چپ منحرف نخواهی شد، تا در همه کارهایی که انجام دهی موفق باشی .و کتاب این قانون از دهان تو دور نخواهد شد، و در آن روز و شب تفکر خواهی کرد، تا بدانی که همه نوشته شده ها را انجام دهی، آنگاه

کامیاب خواهی شد و راه های خود را کامیاب خواهی کرد، و آنگاه خواهی فهمید .ببین من به تو فرمان داده‌ام :قوی باش و شجاع باش، ترسو نباش و نترس، چون خداوند خدای تو با تو در همه جایی که بروی هست .و یوشع به کاتبان قوم فرمان داد و گفت :وارد میان اردوگاه قوم شوید و به قوم فرمان دهید و بگویید :آذوقه آماده کنید، چون هنوز سه روز است و شما از این اردن عبور خواهید کرد تا وارد شوید و زمینی را که خداوند خدای پدران شما به شما می‌دهد تصرف کنید .و به رئوبن و به جاد و به نیم قبیله منسی، یوشع گفت :به یاد بیاورید کلامی را که موسی بنده خداوند به شما فرمان داد و گفت :خداوند خدای شما شما را آرام کرد و این زمین را به شما داد زنان شما و فرزندان شما و احشام شما بگذارید در زمینی که به شما داده شد ساکن شوند، اما شما مسلح و جلوتر از برادرانتان عبور خواهید کرد، هر کسی که قوی است، و در کنار آنها جنگ خواهید کرد تا زمانی که خداوند خدای ما به برادران شما آرامش دهد، همانطور که به شما هم داد، و اینها هم زمینی را که خداوند خدای ما به آنها می‌دهد به ارث ببرند، و هر کس به میراث خودش که موسی در آن طرف اردن به سمت طلوع خورشید به شما داده است باز خواهید گشت . و در پاسخ به یوشع گفتند، هر چه به ما فرمان دهی انجام خواهیم داد، و به هر جایی که ما را بفرستی خواهیم رفت .طبق همه چیزهایی که از موسی شنیدیم، از تو خواهیم شنید؛ فقط بگذار خداوند خدای ما با تو باشد، به همان شیوه‌ای که با موسی بود .آن مردی که از تو نافرمانی کند، و هر کس که به سخنان تو گوش نکند همانطور که به او فرمان می‌دهی، باید بمیرد؛ اما قوی باش و شجاع باش.

۲

و یوشع پسر نون از شطیم دو مرد جوان را فرستاد تا جاسوسی کنند و گفت، بروید بالا و

زمین و اریحا را ببینید؛ و دو مرد جوان رفته وارد اریحا شدند؛ و وارد خانه زن فاحشه ای شدند که نامش راحاب بود؛ و آنجا ماندند .و به پادشاه اریحا گزارش داده شد، گفتند : مردانی از پسران اسرائیل به اینجا وارد شده‌اند تا زمین را جاسوسی کنند .و پادشاه اریحا فرستاد و به راحاب گفت :مردانی را که شب به خانه تو وارد شده‌اند بیرون بیاور، زیرا آنها برای جاسوسی کردن از سرزمین آمده‌اند .و آن زن دو مرد را گرفت و آنها را پنهان کرد و به آنها گفت، مردان به من آمده اند، اما وقتی دروازه در تاریکی بسته می شد، مردان بیرون رفتند، نمی دانم کجا رفته اند، پشت سر آنها تعقیب کنید، اگر به آنها برسید .او اما آنها را به پشت بام بالا برد و آنها را در ساقه های کتان که بر پشت بام چیده شده بود پنهان کرد و مردان آنها را تعقیب کردند در راهی که به سوی اردن به سمت گذرگاه‌ها می‌رفت، و دروازه بسته شد و چنین شد که وقتی تعقیب کنندگان پشت سر آنها بیرون رفتند، و پیش از اینکه آنها بخوابند، او بالا رفت به سوی آنها بر پشت بام، و به آنها گفت، می دانم که خداوند زمین را به شما داده است، زیرا ترس شما بر ما افتاده است .ما شنیده‌ایم که خداوند خدا دریای سرخ را از پیش روی شما خشک کرد، وقتی که شما از سرزمین مصر بیرون می‌رفتید، و آنچه او به دو پادشاه اموری‌ها که آن طرف اردن بودند، به سیحون و عوج، انجام داد، که شما آنها را به کلی نابود کردید .و وقتی ما شنیدیم، در دل‌هایمان وحشت زده شدیم، و دیگر روحی در هیچ یک از ما به خاطر حضور شما باقی نماند، چون خداوند خدای شما، خداست در آسمان بالا و بر زمین پایین .و حالا برای من به خداوند خدا قسم بخورید، چون من به شما رحم می‌کنم، و شما هم رحم کنید در خانه پدرم، و زنده نگه دارید خانه پدرم، مادرم و برادرانم و تمام خانه‌ام و همه آنچه که از آن آنهاست، و نجات دهید روح مرا از مرگ .و مردان به او گفتند، جان ما به جای جان شما؛ و او گفت، وقتی خداوند شهر را به شما تسلیم کند، با من با رحمت و راستی رفتار خواهید کرد .و او آنها را از پنجره پایین فرستاد و به آنها گفت به منطقه کوهستانی بروید تا تعقیب کنندگان با شما

روبرو نشوند و خودتان را آنجا سه روز پنهان کنید تا تعقیب کنندگان از دنبال شما برگردند و بعد از این شما به راه خودتان خواهید رفت و مردان به او گفتند، ما نسبت به این سوگند تو بی‌گناه هستیم .ببین ما داریم وارد قسمتی از شهر می‌شویم، و تو این نشانه را خواهی گذاشت، این ریسمان قرمز را به پنجره‌ای خواهی بست که از طریق آن ما را پایین آوردی؛ و پدرت، و مادرت، و برادرانت، و تمام خانه پدرت را نزد خودت به خانه‌ات جمع خواهی کرد .و هر کسی که از در خانه تو به بیرون برود، خودش مقصر خواهد بود، اما ما از این سوگند تو بی گناه خواهیم بود، و هر چند نفر که با تو در خانه تو باشند، ما مقصر خواهیم بود .اگر کسی به ما ظلم کند یا این سخنان ما را فاش کند، ما از این سوگند تو بری خواهیم بود .و به آنها گفت، طبق کلام شما باشد؛ و آنها را بیرون فرستاد، و آنها رفتند .و آنها به منطقه کوهستانی آمدند و آنجا سه روز ماندند و تعقیب کنندگان تمام راه ها را جستجو کردند و آنها را پیدا نکردند .و آن دو جوان برگشتند و از کوه پایین آمدند و به سوی یوشع پسر نون رفتند و همه چیزهایی که برای آنها اتفاق افتاده بود را به او بازگو کردند و به یوشع گفتند که خداوند تمام زمین را به دست ما تحویل داده است و همه ساکنان آن زمین از ترس ما ذوب شده اند

۳

و یوشع صبح زود برخاست و از شطیم حرکت کرد و آنها تا اردن آمدند و آنجا قبل از عبور کردن توقف کردند .و شد که بعد از سه روز، کاتبان از میان اردوگاه عبور کردند، و به قوم فرمان دادند و گفتند، هرگاه صندوق عهد خداوند خدای ما، و کاهنان ما و لاویان را که آن را برمی‌دارند ببینید، از جایهای خود حرکت کنید، و به دنبال آن بروید .اما فاصله‌ای دور بین شما و آن باشد، به اندازه دو هزار ذراع خواهید ایستاد؛ به آن نزدیک نشوید، تا راهی

را که خواهید رفت بدانید؛ چون این راه را از دیروز و پریروز نرفته‌اید .و یوشع به مردم گفت، خودتان را برای فردا پاک کنید، زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای شگفت‌انگیز انجام خواهد داد .و یوشع به کاهنان گفت، صندوق عهد خداوند را بردارید و جلوی قوم بروید؛ و کاهنان صندوق عهد خداوند را برداشتند و جلوی قوم رفتند .و خداوند به یوشع گفت، در این روز من شروع می‌کنم تو را در برابر همه پسران اسرائیل بلند کنم، تا بدانند که همانطور که من با موسی بودم، اینطور من هم با تو خواهم بود .و حالا به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کنند فرمان بده و بگو :هنگامی که به لبه آب اردن برسید، در اردن بایستید .یوشع به پسران اسرائیل گفت، به اینجا نزدیک شوید، و کلام خداوند خدای ما را بشنوید از این شما خواهید دانست که خدای زنده در میان شما است و او از پیش روی ما کنعانیان و حیتیان و فرزیان و حویان و اموریان و جرجاشیان و یبوسیان را کاملا نابود خواهد کرد اینک صندوق عهد خداوند همه زمین از اردن عبور می‌کند برای خودتان دوازده مرد را از پسران اسرائیل انتخاب کنید، یک نفر از هر قبیله .و چنین خواهد بود که همینطور که پاهای کاهنان حامل صندوق عهد خداوند تمام زمین در آب اردن قرار بگیرند، آب اردن ناپدید خواهد شد، و آب سرازیر شونده خواهد ایستاد .و مردم از خیمه‌های خودشان حرکت کردند تا اردن را عبور کنند، و کاهنان صندوق عهد خداوند را جلوتر از مردم برداشتند .همانطور که کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند به اردن وارد می‌شدند، و پاهای کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند در بخشی از آب اردن فرو رفت؛ و اردن در تمام کناره‌های خود پر شده بود، مثل روزهای درو گندم؛ و آبهایی که از بالا پایین می‌آمدند ایستادند، یک توده ایستاد که خیلی خیلی دور جدا شده بود تا بخش قریت یعاریم؛ و آنچه پایین می‌آمد به دریای عربه دریای نمک پایین رفت، تا اینکه به پایان قطع شد؛ و مردم در مقابل اریحا ایستاده بودند .و کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، بر خشکی در وسط اردن ایستادند، و همه پسران اسرائیل از

خشکی عبور می‌کردند، تا اینکه تمام قوم از عبور کردن از اردن فارغ شد

۴

و چون تمام مردم از عبور کردن از اردن فارغ شدند، خداوند به یوشع گفت و فرمود : مردانی از مردم بگیر، یک نفر از هر قبیله، به آنها فرمان بده و دوازده سنگ آماده را از وسط اردن بردارید و اینها را با خودتان حمل کنید و آنها را در اردوگاه خودتان بگذارید، جایی که شب را آنجا اردو بزنید .و یوشع دوازده مرد از مردان برجسته از پسران اسرائیل، یکی از هر قبیله را فراخواند و به آنها گفت :جلوی من، پیش روی خداوند، به وسط اردن نزدیک بیایید و هر کدام از آنجا سنگی برداشته، آن را بر دوش خود بردارد به تعداد دوازده قبیله اسرائیل، تا اینها برای شما نشانه ای باشند که همیشه قرار دارد، تا وقتی که فردا پسرت از تو بپرسد و بگوید :این سنگها برای ما چه هستند؟ و تو به پسرت روشن خواهی کرد و خواهی گفت که رودخانه اردن از پیش روی صندوق عهد خداوند تمام زمین خشک شد، وقتی که از آن عبور می‌کرد و این سنگ‌ها یادگاری برای شما برای پسران اسرائیل تا ابد خواهند بود .و پسران اسرائیل چنین کردند، همانطور که خداوند به یوشع فرمان داده بود، و دوازده سنگ را از وسط اردن برداشتند، همانطور که خداوند به یوشع فرمان داده بود در هنگام تکمیل عبور پسران اسرائیل، و آنها را با خود به اردوگاه حمل کردند و در آنجا گذاشتند .یوشع دوازده سنگ دیگر را در خود رود اردن برپا کرد، در جایی که زیر پاهای کاهنانی بود که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند؛ و آنها تا به امروز آنجا هستند .کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند در اردن ایستاده بودند، تا زمانی که یوشع تمام چیزهایی را که خداوند دستور داده بود به مردم اعلام کند، تکمیل کرد، و مردم عجله کردند و عبور کردند .و چنین شد که وقتی تمام مردم از عبور کردن فارغ شدند،

صندوق عهد خداوند عبور کرد، و سنگها در مقابل آنها بودند .و پسران رئوبن و پسران جاد و نیمی از قبیله منسی مسلح شده، پیش روی پسران اسرائیل عبور کردند، همانطور که موسی به آنها دستور داده بود .چهل هزار سبک مسلح برای نبرد در مقابل خداوند عبور کردند و برای جنگ به سوی شهر اریحا رفتند .در آن روز خداوند یوشع را بزرگ کرد در برابر تمام قوم اسرائیل و آنها از او می‌ترسیدند، همانطور که از موسی می‌ترسیدند، تا زمانی که او زنده بود .و خداوند به یوشع گفت و فرمود، به کاهنانی که صندوق عهد شهادت خداوند را حمل می‌کنند دستور بده که از اردن بیرون بیایند .و یوشع به کاهنان فرمان داد و گفت، از اردن بیرون بیایید .و چنین شد که وقتی کاهنان حامل صندوق عهد خداوند از اردن بیرون آمدند و پاهای خود را بر زمین گذاشتند، آب اردن به جای خود هجوم آورد و جریان یافت همانطور که دیروز و پریروز در تمام بستر خود جریان داشت . و مردم در روز دهم ماه اول از اردن بالا رفتند و پسران اسرائیل در جلجال در سمت شرقی اریحا اردو زدند و این دوازده سنگ را که از اردن گرفته بود، یوشع در جلجال برپا کرد و گفت :هرگاه پسران شما از شما بپرسند و بگویند این سنگها چه هستند؟ به پسران شما اعلام کنید که اسرائیل از این اردن بر روی خشکی عبور کرد، چون خداوند خدای ما آب اردن را از پیش روی آنها خشک کرد، تا زمانی که عبور کردند، همانطور که خداوند خدای ما با دریای سرخ کرد، که خداوند خدای ما آن را پیش روی ما خشک کرد، تا عبور کردیم، تا همه ملتهای زمین بدانند که قدرت خداوند قوی است، و تا شما خداوند خدای ما را در هر کاری پرستش کنید.

۵

و چنین شد که پادشاهان اموریان که آن طرف اردن بودند و پادشاهان فینیقیه که کنار

دریا بودند شنیدند که خداوند خدا رودخانه اردن را از پیش روی پسران اسرائیل در هنگام عبور کردن آنها خشک کرد، و ذهنهای آنها ذوب شد و وحشت زده شدند و دیگر هیچ خردی در آنها در برابر پسران اسرائیل باقی نماند .در این زمان خداوند به یوشع گفت، برای خودت شمشیرهای سنگی از سنگ تیز بساز، و نشسته پسران اسرائیل را برای بار دوم ختنه کن .و یوشع شمشیرهای سنگی تیز ساخت و پسران اسرائیل را در مکانی که نامیده شده بود تپه پوستهای ختنه، ختنه کرد .روشی که یوشع پسران اسرائیل را کاملا پاک کرد : همه کسانی که در راه متولد شدند و همه کسانی که نامختون بودند از آنهایی که از مصر بیرون آمده بودند، همه اینها را یوشع ختنه کرد؛ زیرا چهل و دو سال اسرائیل در بیابان مبداریتیس سرگردان بود .بنابراین اکثر آنها از جنگجویانی که از سرزمین مصر بیرون آمده بودند نامختون بودند، آنهایی که از فرمانهای خدا نافرمانی کردند، که به آنها فرمان داد که آن سرزمین را نبینند، همان سرزمینی که خداوند به پدران آنها سوگند خورد که بدهد، سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است .به جای اینها پسران آنها را که یوشع ختنه کرد، منصوب کرد، به این دلیل که آنها در راه ختنه نشده متولد شده بودند .پس از ختنه شدن، آنها آرامش داشتند و آنجا در اردوگاه نشسته بودند تا شفا یافتند .و خداوند به یوشع پسر نون گفت، در روز امروز ننگ مصر را از شما برداشتم، و او نام آن مکان را جلجال نامید .و پسران اسرائیل عید پسح را در روز چهاردهم ماه از عصر در غرب اریحا در آن سوی اردن در دشت برپا کردند و آنها از غله زمین، نان فطیر و تازه خوردند .در این روز من قطع شد بعد از اینکه آنها از غله زمین خوردند، و دیگر من برای پسران اسرائیل وجود نداشت؛ اما آنها محصول زمین فینیقیان را در آن سال برداشت کردند .و چنین شد که وقتی یوشع در اریحا بود، چشمان را بالا کرد و مردی را دید که در مقابل او ایستاده بود، و شمشیر کشیده شده در دست او بود، و یوشع نزدیک شد و به او گفت، از ما هستی یا از دشمنان؟ او به او گفت، من فرمانده ارشد قوای خداوند هستم، اکنون آمده‌ام .و یوشع

بر صورتش بر زمین افتاد و به او گفت، ارباب، به خدمتکار خودت چه امر می‌کنی؟ و فرمانده ارشد خداوند به یوشع گفت :کفش را از پاهایت باز کن، زیرا جایی که اکنون بر روی آن ایستاده‌ای مقدس است.

۶

و اریحا بسته شده بود و مستحکم شده بود، و هیچ کس از آن بیرون نمي رفت و نه کسي وارد مي شد .و خداوند به یوشع گفت، ببین من اریحا را تحت کنترل تو قرار می‌دهم، و پادشاه آن را که در آن است، و آنها که در نیرو قدرتمند هستند .تو جنگجوها را دور آن به صورت دایره‌ای قرار بده و چنین خواهد بود که وقتی شیپور را بنوازید، تمام مردم با هم فریاد بزنند، و وقتی آنها فریاد بزنند، دیوارهای شهر خودبخود خواهند افتاد، و تمام مردم داخل خواهند شد، هر کس یورش کنان مستقیم به داخل شهر .و یوشع پسر نون نزد کاهنان آمد و به آنها گفت :به مردم دستور دهید که دور بزنند و شهر را محاصره کنند، و جنگجویان مسلح در برابر خداوند عبور کنند .و هفت کاهن که هفت شیپور مقدس دارند، همچنین در مقابل خداوند بگذرند و با قدرت بنوازند، و صندوق عهد خداوند به دنبال آنها بیاید .جنگجوها بگذار جلو عبور کنند، و کاهنان که عقب را می‌آورند پشت صندوق عهد خداوند، شیپور می‌زنند .یوشع به مردم فرمان داد و گفت :فریاد نزنید و هیچ کس صدای شما را نشنود، تا روزی که خودش اعلام کند که فریاد بزنید، و آنگاه فریاد خواهید زد .و صندوق عهد خدا که دور زده بود، بلافاصله به اردوگاه بازگشت و آنجا ماند .و در روز دوم یوشع صبح برخاست، و کاهنان صندوق عهد خداوند را برداشتند .و هفت کاهن که هفت شیپور را حمل می‌کردند، جلوی خداوند پیش می‌رفتند، و بعد از این‌ها جنگجویان وارد می‌شدند، و بقیه جمعیت پشت صندوق عهد خداوند بودند، و کاهنان با شیپورها شیپور

زدند، و تمام بقیه جمعیت شهر را شش بار از نزدیک احاطه کردند و دوباره به اردوگاه بازگشتند .این‌طور شش روز انجام داد .و در روز هفتم در سپیده‌دم برخاستند، و در آن روز هفت بار دور شهر را گشتند .و در دور هفتم، کاهنان شیپور زدند و یوشع به پسران اسرائیل گفت :فریاد بزنید، زیرا خداوند شهر را به شما تحویل داده است .و شهر چیز وقف شده خواهد بود، خودش و همه چیزهایی که در آن است، به خداوند صبائوت؛ مگر راحاب فاحشه را حفظ کنید، و همه چیزهایی که در خانه او است .اما شما خودتان را بسیار از چیز وقف شده حفظ خواهید کرد، مبادا که شما خودتان با فکر کردن از چیز وقف شده بگیرید، و اردوگاه پسران اسرائیل را چیز وقف شده کنید، و ما را نابود کنید .و هر نقره یا طلا، یا مفرغ یا آهن، مقدس خواهد بود برای خداوند؛ به خزانه خداوند آورده خواهد شد . و کاهنان با شیپورها شیپور زدند و چون مردم صدای شیپورها را شنیدند، تمام مردم همزمان با فریاد جنگی بزرگ و قوی فریاد زدند و تمام دیوار دور تا دور افتاد و تمام مردم به داخل شهر رفتند .و یوشع آن را به نابودی اختصاص داد و هر چه که در شهر بود، از مرد تا زن، از جوان تا پیرمرد، و تا گوساله و الاغ، به دهان شمشیر .و به آن دو جوان که جاسوسی کرده بودند، یوشع گفت :وارد خانه آن زن شوید و او را از آنجا بیرون بیاورید و هر چه که از آن اوست .و دو جوان که شهر را جاسوسی کرده بودند، وارد خانه زن شدند و راحاب فاحشه و پدرش و مادرش و برادرانش و خویشاوندانش و همه چیزهایی که از آن او بود را بیرون آوردند و او را بیرون از اردوگاه اسرائیل قرار دادند .و شهر در آتش سوزانده شد با همه چیزهایی که در آن بود، به جز نقره و طلا و مس و آهن که دادند تا به خزانه خداوند آورده شوند .و راحاب فاحشه و تمام خانه پدری او را یوشع زنده نگه داشت، و او را در اسرائیل تا به امروز ساکن کرد، چون جاسوسانی را که یوشع فرستاده بود تا اریحا را جاسوسی کنند، پنهان کرد .و یوشع در آن روز در برابر خداوند سوگند خورد و گفت :لعنت شده است آن مردی که آن شهر را بنا کند، با نخست زاده اش پایه آن را

خواهد گذاشت و با کوچکترین فرزندش دروازه های آن را برپا خواهد کرد .و اینطور حوزان از بیت‌ال عمل کرد :با آبیرون نخست‌زاده‌اش آن را بنیاد گذاشت و با کوچکترین فرزند نجات‌یافته‌اش دروازه‌های آن را برپا کرد و خداوند با یوشع بود و نام او در سراسر زمین بود

۷

و پسران اسرائیل خیانت بزرگی کردند و از چیز وقف شده دزدیدند؛ و عخار پسر کرمی پسر زمری پسر زارح از قبیله یهودا از چیز وقف شده گرفت؛ و خداوند با خشم بر پسران اسرائیل خشمگین شد .و یوشع مردان را به عاي فرستاد که نزدیک بیت ایل است، گفت : عاي را جاسوسي کنید .و مردان بالا رفتند و عاي را جاسوسي کردند .و به سوي یوشع برگشتند و به او گفتند :نباید همه قوم بالا بروند، بلکه مثل دو هزار یا سه هزار مرد بالا بروند و شهر را محاصره کنند .همه قوم را آنجا نبر، زیرا آنها کم هستند .و حدود سه هزار مرد بالا رفتند و از پیش روی مردان عای فرار کردند .و مردان عی از آنها سی و شش مرد را کشتند و آنها را از دروازه تعقیب کردند و آنها را در سرازیری در هم شکستند و دل قوم وحشت زده شد و مانند آب گردید و یوشع جامه‌های خود را پاره کرد و یوشع بر زمین بر صورتش در برابر خداوند تا شام افتاد، خودش و بزرگان اسرائیل، و آنها خاک بر سرهای خود ریختند .و یوشع گفت، التماس می‌کنم خداوندا، چرا بنده‌ات این قوم را از اردن عبور دادی تا آنها را به دست اموری‌ها بسپاری و ما را نابود کنی؟ و اگر ما باقی مانده بودیم و ساکن شده بودیم کنار رود اردن .و چه بگویم چون اسرائیل گردن را برگرداند در مقابل دشمنش؟ و وقتی کنعانی بشنود و همه ساکنان زمین، ما را احاطه خواهند کرد و ما را از زمین نابود خواهند کرد، و تو چه خواهی کرد با نام بزرگ خودت؟ و خداوند به یوشع

گفت :برخیز، چرا تو بر صورت خود افتاده‌ای؟ مردم گناه کرده‌اند و عهدی را که من با آنها بستم تجاوز کرده‌اند، و از چیز وقف شده دزدیده و به ظرف‌های خود انداخته‌اند .و پسران اسرائیل قادر نخواهند بود که در برابر دشمنان خود مقاومت کنند؛ گردن خود را در مقابل دشمنان خود برخواهند گرداند، زیرا چیز حرام شده‌اند؛ دیگر با شما نخواهم بود، اگر چیز حرام را از میان خودتان دور نکنید .برخاسته، مردم را مقدس کن و بگو که فردا مقدس شوند .این چیزها را خداوند خدای اسرائیل می‌گوید :چیز وقف شده در میان شماست . نخواهید توانست در برابر دشمنان‌تان بایستید تا زمانی که چیز وقف شده را از میان خودتان بردارید .و شما همه صبح بر اساس قبیله‌ها جمع خواهید شد، و قبیله‌ای که خداوند نشان دهد، بر اساس طایفه‌ها نزدیک خواهید آورد؛ و طایفه‌ای که خداوند نشان دهد، بر اساس خانه نزدیک خواهید آورد؛ و خانه‌ای که خداوند نشان دهد، بر اساس مرد نزدیک خواهید آورد .و هر کس که نشان داده شود، در آتش سوخته خواهد شد، و همه چیزهایی که از آن اوست، زیرا عهد خداوند را تجاوز کرد و بی‌قانونی در اسرائیل انجام داد .و یوشع صبح زود برخاست و مردم را بر اساس قبیله‌ها جلو آورد و قبیله یهودا نشان داده شد .و او بر اساس قبیله‌ها نزدیک آورده شد، و قبیله زارای نشان داده شد .و او را مرد به مرد نزدیک آوردند و عخار پسر زمری پسر زارح نشان داده شد .و یوشع به عخار گفت، امروز به خداوند خدای اسرائیل جلال بده، و اعتراف کن، و به من اعلام کن چه کار کردی، و از من پنهان نکن .و عخار به یوشع جواب داد و گفت، واقعا من در مقابل خداوند خدای اسرائیل گناه کردم؛ این طور و این طور کردم .من در غنیمت یک ردای رنگارنگ و دویست مثقال نقره و یک شمش طلای پنجاه مثقالی دیدم و با فکر کردن به آنها، آنها را گرفتم و اینک آنها در خیمه من پنهان شده اند و نقره زیر آنها پنهان شده است .و یوشع فرستادگان را فرستاد، و آنها به داخل خیمه در اردوگاه دویدند، و این چیزها در خیمه او پنهان شده بود، و نقره زیر آنها بود .و آنها را از خیمه بیرون آوردند و آنها را نزد یوشع و بزرگان

اسرائیل آوردند و آنها را پیش خداوند گذاشتند .و یوشع اخار پسر زارح را گرفت و او را به دره اخور برد و پسران او و دختران او و گوساله های او و حیوانات باربر او و همه گوسفندان او و خیمه او و همه دارایی های او و همه مردم با او را و آنها را به عمق اخور برد و یوشع به آخار گفت، چرا ما را به نابودی کشاندی؟ خداوند تو را کاملاً نابود کرده است، همانطور که امروز است .و تمام اسرائیل او را با سنگ سنگسار کردند و بر او توده بزرگی از سنگها برپا کردند و خداوند از خشم و غضب دست کشید به خاطر این او آن را امکاخور نامید تا به امروز

۸

و خداوند به یوشع گفت :نترس و دلسرد نشو .همه مردان جنگجو را با خودت بگیر و برخیز و به عای برو .ببین، من پادشاه عای و زمین او را به دست تو داده‌ام .و تو با عای همان کاری را خواهی کرد که با اریحا کردی، و با پادشاه آن؛ و غنیمت حیوانات را برای خودت به غنیمت خواهی گرفت؛ اما برای خودت کمینگاهی در پشت شهر بگذار .و یوشع و تمام مردم جنگجو برخاستند تا به عای بروند .یوشع سی هزار مرد نیرومند را انتخاب کرد و آنها را شبانه فرستاد .و به آنها فرمان داد و گفت، شما در کمین بنشینید پشت شهر؛ دور نشوید از شهر، و همه آماده باشید .و من و همه کسانی که با من هستند به سوی شهر نزدیک خواهیم شد، و چنین خواهد بود که وقتی ساکنان عای برای ملاقات ما بیرون بیایند، همانطور که قبلا هم شد، ما از پیش روی آنها فرار خواهیم کرد .و وقتی که آنها پشت سر ما بیرون بیایند، ما آنها را از شهر دور خواهیم کشید و آنها خواهند گفت، اینها از پیش روی ما فرار میکنند، همانطور که قبلا شما از کمینگاه برخواهید خاست و به شهر خواهید رفت .طبق این کلمه عمل خواهید کرد، اینک من به شما فرمان داده ام .و یوشع

آنها را فرستاد، و آنها به کمینگاه رفتند و بین بیت‌ایل و عای، در سمت غربی عای نشستند .
و یوشع صبح زود برخاست، قوم را بازدید کرد و او و بزرگان پیش روی قوم به سوی عای
بالا رفتند .و تمام مردم جنگجو همراه او بالا رفتند و در حال حرکت به روبروی شهر از
طرف شرق آمدند و کمینگاه شهر از دریا بود .و چنان شد که وقتی پادشاه عای دید،
شتافت و بیرون آمد به سوی ملاقات آنها مستقیم به سوی جنگ، خودش و همه مردمی که
با او بودند؛ و او نمی‌دانست که کمینگاهی برای او پشت شهر است .و دید، و یوشع و
اسرائیل از پیش آنها عقب نشینی کردند .و آنها پسران اسرائیل را تعقیب کردند و خودشان
از شهر دور شدند کسی در عای باقی نماند که پشت سر اسرائیل تعقیب نکرد، و آنها شهر را
باز گذاشتند و پشت سر اسرائیل تعقیب کردند .و خداوند به یوشع گفت :دست خود را با
نیزه‌ای که در دست توست به سمت شهر دراز کن، زیرا آن را به دست‌های تو تسلیم
کرده‌ام، و کمینگاه با سرعت از جای خودشان برخواهند خاست .و یوشع دست خود را با
نیزه به سوی شهر دراز کرد و کمینگاه با سرعت از جای خود برخاستند و وقتی که او دست
را دراز کرد بیرون رفتند و داخل شهر شدند و آن را گرفتند و با شتاب شهر را به آتش
کشیدند و ساکنان عای به پشت سر خود نگاه کردند، و دیدند که دود از شهر به آسمان بالا
می‌رود؛ و دیگر جایی نداشتند که به این طرف یا آن طرف فرار کنند .و یوشع و تمام
اسرائیل دیدند که کمینگاه، شهر را گرفته بود و که دود شهر به آسمان بالا رفته بود، و
برگشتند و مردان عای را زدند .و اینها از شهر بیرون آمدند به سوی ملاقات و آنها در میان
اردوگاه پراکنده شدند، اینها از این طرف و اینها از آن طرف، و آنها را زدند تا اینکه از آنها
کسی باقی نماند که نجات یافته یا فرار کرده باشد .و پادشاه عای را زنده دستگیر کردند و
او را نزد یوشع آوردند .و چون پسران اسرائیل از کشتن همه کسانی که در عای بودند و
کسانی که در دشت‌ها بودند و در کوه بر فرازِ سرازیری که آنها را از آنجا تا آخر تعقیب
کردند، متوقف شدند، و یوشع به عای بازگشت و آن را به دهان شمشیر زد .و کسانی که در

آن روز کشته شدند، از مرد تا زن، دوازده هزار نفر بودند، تمام ساکنان عای .به جز غنایم شهر، همه چیزهایی که پسران اسرائیل برای خودشان غارت کردند، مطابق فرمان خداوند بود، به همان شیوه ای که خداوند به یوشع دستور داده بود .و یوشع شهر را در آتش سوزاند، آن را توده خاک غیرمسکونی برای همیشه قرار داد تا این روز و پادشاه عای را بر روی درخت دوقلو آویخت و او بر روی درخت تا شام بود و هنگام غروب خورشید، یوشع دستور داد و آنها جسد او را از درخت پایین آوردند و آن را در گودال انداختند و بر روی او توده ای از سنگها برپا کردند تا به امروز.

۹

همانطور که پادشاهان اموریان که در آن طرف اردن بودند، آنها که در کوهستان بودند، و آنها که در دشت بودند، و آنها که در تمام ساحل دریای بزرگ بودند، و آنها که به سمت ضد لبنان بودند، و حیتیان، و کنعانیان، و فریزیان، و حویان، و اموریان، و جرجاشیان، و یبوسیان شنیدند، همه با هم جمع شدند تا علیه یوشع و اسرائیل جنگ کنند .و ساکنان جبعون همه چیزهایی را که خداوند به اریحا و عای انجام داد، شنیدند .و آنها نیز با حیله گری عمل کردند و آمده، برای خود آذوقه فراهم کردند و خود را آماده کردند و گونی های کهنه بر شانه هایشان گرفتند و مشک های شراب کهنه و پاره شده که بسته شده بودند، و کفش هایشان سوراخ بود و صندل هایشان کهنه و وصله شده در پاهایشان بود و لباس هایشان کهنه شده بر روی خودشان بود و نان آذوقه شان خشک و کپک زده و خورده شده بود و آنها نزد یوشع به اردوگاه اسرائیل در جلجال آمدند، و به یوشع و اسرائیل گفتند :از سرزمین دوری آمده‌ایم، و اکنون با ما پیمان ببندید .و پسران اسرائیل به حوری گفتند : ببین، مبادا که در میان ما ساکن باشی، پس چگونه با تو عهد ببندیم؟ و به یوشع گفتند

خادمان تو هستیم و یوشع به آنها گفت از کجا هستید و از کجا آمده‌اید و گفتند :بندگان تو از سرزمین بسیار دور آمده‌اند به نام خداوند خدای تو، زیرا نام او را شنیده‌ایم و هر آنچه در مصر انجام داد و هر آنچه به پادشاهان اموری‌ها که آن طرف اردن بودند انجام داد، به سیهون پادشاه اموری‌ها و به عوج پادشاه باشان که در عشتاروت و در ادرعی ساکن بود .و وقتی شنیدند، بزرگان ما و همه ساکنان سرزمین ما به ما گفتند :برای خودتان آذوقه برای راه بگیرید، و بروید به ملاقات آنها، و به آنها بگویید :خدمتکاران شما هستیم، و حالا با ما پیمان ببندید .این نان‌ها را داغ به عنوان توشه برای خودمان برداشتیم در روزی که بیرون رفتیم تا نزد شما بیاییم، اما اکنون خشک شده‌اند و کپک‌زده شده‌اند .و این مشک‌های شراب که ما آنها را وقتی نو بودند پر کردیم، و این پاره شده‌اند، و لباس‌های ما و کفش‌های ما از راه بسیار طولانی خیلی کهنه شده‌اند .و رهبران از آذوقه آنها گرفتند و از خداوند سوال نکردند و یوشع با آنها صلح کرد، و آنها با آنها پیمان بستند برای نجات دادن آنها، و رهبران جماعت برای آنها سوگند خوردند .و واقع شد بعد از سه روز از بستن پیمان با آنها، شنیدند که نزدیک آنها هستند و که در میان آنها ساکن هستند .و پسران اسرائیل حرکت کردند و به شهرهای آنها آمدند، و شهرهای آنها جبعون و کفیره و بئیروت و شهرهای یعاریم بود .و پسران اسرائیل با آنها جنگ نکردند، چون تمام رهبران به نام خداوند خدای اسرائیل برای آنها سوگند یاد کرده بودند، و تمام جماعت علیه رهبران غرغر کردند .و رهبران به تمام جماعت گفتند، ما برای آنها به خداوند خدای اسرائیل سوگند خوردیم، و حالا نمی‌توانیم به آنها دست بزنیم .این کار را خواهیم کرد، آنها را زنده بگیریم، و آنها را حفظ خواهیم کرد؛ و خشمی علیه ما نخواهد بود به خاطر سوگندی که به آنها خوردیم .آنها زندگی خواهند کرد و هیزم شکن و آب کش برای تمام جمع خواهند بود، همانطور که رهبران به آنها گفتند .و یوشع آنها را فرا خواند و به آنها گفت، چرا مرا فریب دادید و گفتید ما از شما بسیار دور هستیم، در حالی که شما بومیان ساکن در میان ما هستید؟ و حالا شما

لعنت شده هستید؛ از شما برده کم نخواهد شد، نه هیزم شکن و نه آب کش برای من و خدای من .و آنها به یوشع پاسخ دادند و گفتند، به ما گزارش شد که خداوند خدای تو به موسی بنده خود فرمان داد که این سرزمین را به شما بدهد و ما و همه ساکنان روی آن را از پیش روی شما به طور کامل نابود کند، و ما بسیار درباره جان هایمان از پیش روی شما ترسیدیم و این کار را کردیم .و حالا اینک ما تابع شما هستیم؛ همانطور که خوشایند شماست و همانطور که به نظر شما میرسد، با ما بکنید .و آنها برای آنان چنین کردند و یوشع آنها را در آن روز از دست پسران اسرائیل رهانید و آنها را نکشتند و یوشع آنها را در آن روز هیزم شکن و آب کش برای تمام جماعت و برای قربانگاه خدا تعیین کرد .به خاطر این، ساکنان جبعون هیزم شکن و آب کش قربانگاه خدا شدند تا به امروز، و در مکانی که خداوند انتخاب کند.

۰۱

همانطور که ادونی بزک پادشاه اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفت و آن را کاملا نابود کرد، به همان شیوه ای که آنها اریحا و پادشاه آن را کردند، همینطور آنها عای و پادشاه آن را هم کردند، و اینکه ساکنان جبعون به سوی یوشع و به سوی اسرائیل منشق شدند، و آنها از آنها بسیار ترسیدند، زیرا او می دانست که جبعون شهر بزرگی است، مثل یکی از کلان شهرها، و همه مردان آن قوی هستند .و ادونی بزک پادشاه اورشلیم نزد ایلام پادشاه حبرون و نزد فیدون پادشاه یریموت و نزد یفتاح پادشاه لاخیش و نزد دابین پادشاه عدولام فرستاد و گفت :بیایید، نزد من بالا بیایید و به من کمک کنید و بیایید علیه جبعون جنگ کنیم، زیرا آنها نزد یوشع و نزد پسران اسرائیل فرار کردند .و پنج پادشاه یبوسیان بالا رفتند، پادشاه اورشلیم، و پادشاه حبرون، و پادشاه یرموت، و پادشاه لاکیش، و پادشاه

عدولام، خودشان و تمام قوم آنها .و آنها اطراف جبعون را محاصره کردند و آن را محاصره کردند و ساکنان جبعون به سوی یوشع به اردوگاه اسرائیل در جلجال فرستادند و گفتند : دستهای خود را از بندگان خود شل نکن، به سوی ما بالا بیا، به سرعت، و به ما کمک کن و ما را نجات بده، زیرا همه پادشاهان اموریان که ساکنان منطقه کوهستانی هستند بر ما جمع شده اند .و یوشع از جلجال بالا رفت، خودش و تمام مردم جنگجو با او، همه توانا در قوت .و خداوند به یوشع گفت، از آنها نترس، زیرا آنها را به دستان تو تسلیم کرده‌ام؛ هیچ‌کس از آنها در برابر شما باقی نخواهد ماند .و چون یوشع ناگهان به سوی آنها آمد، تمام شب را از جلجال راه پیموده بود .و خداوند آنها را از پیش روی پسران اسرائیل به سردرگمی انداخت و خداوند آنها را با شکست بزرگی در جبعون خرد کرد و آنها را در راه سربالایی بیت حورون تعقیب کردند و آنها را تا عزیقه و تا مقیده کوبیدند در حین فرار آنها از چهره پسران اسرائیل بر سرازیری حورون، خداوند بر آنها سنگهای تگرگ از آسمان پرتاب کرد تا عزیقه، و کسانی که به خاطر سنگهای تگرگ مردند بیشتر بودند از کسانی که پسران اسرائیل با شمشیر در جنگ کشتند آنگاه یوشع به خداوند سخن گفت، در آن روزی که خدا اموری‌ها را تحت کنترل اسرائیل تحویل داد، زمانی که او آنها را در جبعون خرد کرد، و آنها از پیش روی پسران اسرائیل خرد شدند؛ و یوشع گفت، خورشید بر جبعون بایستد، و ماه بر دره ایالون .و خورشید ایستاد و ماه در جای خود ایستاد، تا خدا دشمنان آنها را شکست داد، و خورشید در وسط آسمان ایستاد، به سمت غرب حرکت نکرد تا پایان یک روز .و روزی چنین نشد، نه پیش از آن و نه پس از آن، به طوری که خدا به انسان گوش کند، زیرا خداوند همراه اسرائیل جنگید .و این پنج پادشاه فرار کردند، و در غاری که در مقیده بود پنهان شدند .و به یوشع گزارش داده شد و گفتند، آن پنج پادشاه پیدا شده‌اند که در غار در مقیده پنهان شده بودند .و یوشع گفت، سنگها را بر دهان غار بغلطانید، و مردانی را برای نگهبانی بر آنها منصوب کنید .شما نایستید، دشمنان خود را تعقیب کنید، و

عقب سپاه آنها را بگیرید، و اجازه ندهید که به شهرهای خود وارد شوند، چرا که خداوند خدای ما آنها را به دست ما تحویل داده است .و چنین شد که وقتی یوشع و تمام پسران اسرائیل از زدن آنها با کشتار بسیار بزرگ تا به آخر دست کشیدند، بازماندگان به شهرهای حصاردار پناه بردند .و تمام مردم به سوی یوشع به مقیده سالم برگشتند و هیچ کس از پسران اسرائیل با زبان خود غر نزد .و یوشع گفت، غار را باز کنید و این پنج پادشاه را از غار بیرون بیاورید .و آنها پنج پادشاه را از غار بیرون آوردند :پادشاه اورشلیم، و پادشاه حبرون، و پادشاه یرموت، و پادشاه لاکیش، و پادشاه عدولام .و چون آنها را به سوی یوشع بیرون آوردند، و یوشع تمام اسرائیل را فرا خواند، و رهبران جنگ را که با او سفر می‌کردند، به آنها گفت :جلو بروید و پاهای خود را بر گردن‌های آنها بگذارید .و نزدیک آمدند و پاهای خود را بر گردن‌های آنها گذاشتند .و یوشع به آنها گفت، از آنها نترسید و نه دلسرد شوید، شجاع باشید و قوی باشید، زیرا خداوند اینطور به همه دشمنان شما خواهد کرد، که شما علیه آنها می‌جنگید .و یوشع آنها را کشت و آنها را بر پنج چوب آویخت و آنها بر چوب‌ها آویخته بودند تا عصر و شد به سوی غروب خورشید، یوشع دستور داد، و آنها را از چوب‌ها پایین آوردند، و آنها را به داخل غاری انداختند که آنها به آنجا فرار کرده بودند، و سنگ‌ها را بر روی غار غلتاندند تا روز امروز .و مقیده را در آن روز گرفتند و آن را با دم شمشیر کشتند و هر موجود زنده ای که در آن بود کاملا نابود کردند و هیچ کس در آن باقی نماند، نجات یافته و فرار کرده، و با پادشاه مقیده کردند همان طوری که با پادشاه اریحا کرده بودند .و یوشع و تمام اسرائیل با او از مقیده به لبنه رفتند، و او لبنه را محاصره کرد و خداوند آن را به دست اسرائیل تسلیم کرد و آنها آن را و پادشاهش را گرفتند و آنها آن را به دم شمشیر کشتند و هر موجود زنده‌ای را در آن، و کسی در آن باقی نماند که نجات یافته یا فرار کرده باشد، و آنها با پادشاهش همان کردند که با پادشاه اریحا کرده بودند و یوشع و تمام اسرائیل با او از لبنا به لاکیش رفتند، و آن را محاصره کردند، و

آن را محاصره می‌کردند .و خداوند لاخیش را به دست اسرائیل تسلیم کرد .و آن را در روز دوم گرفت، و آنها آن را به دم شمشیر کشتند، و آنها آن را کاملا نابود کردند، همان گونه که لبنا را انجام داده بودند .آنگاه ایلام پادشاه جازر بالا رفت تا به لاخیش کمک کند و یوشع او را با دهان شمشیر زد و مردم او را، تا جایی که از آنها نجات یافته و فرار کرده ای باقی نماند .و یوشع و تمام اسرائیل با او از لاخیش به عدولام رفتند، و آن را محاصره کردند و آن را محاصره و تسخیر کردند و خداوند آن را به دست اسرائیل تسلیم کرد و آن را در همان روز گرفتند و آن را به دم شمشیر کشتند و هر موجود زنده ای را در آن کشتند، همان طور که به لاخیش کرده بودند .و یوشع رفت و تمام اسرائیل با او به حبرون، و آن را محاصره کرد .و آن را به دم شمشیر زد، و هر موجود زنده‌ای که در آن بود، هیچ بازمانده‌ای نبود .همان‌طور که با عدولام کرده بودند، آن را کاملا نابود کردند و هر چه در آن بود .و یوشع و تمام اسرائیل به دبیر بازگشتند و آن را محاصره کردند، آن را گرفتند و پادشاه آن را و دهکده‌های آن را، و آن را به دهان شمشیر زدند و آن را کاملا نابود کردند و هر موجود تنفس کننده در آن را، و هیچ کس نجات یافته را در آن باقی نگذاشتند .همان طوری که به حبرون و پادشاه آن کردند، همین طور به دبیر و پادشاه آن کردند .و یوشع تمام سرزمین کوهستانی و نگب و زمین هموار و اشدود و پادشاهان آن را زد، او از آنها نجات یافته ای باقی نگذاشت و تمام نفس کشنده زندگی را نابود کرد، به همان شیوه ای که خداوند خدای اسرائیل فرمان داد، از قادش برنیع تا غزه، تمام جوشن تا جبعون .و همه پادشاهان آنها و زمین آنها را یوشع یکباره زد، چون خداوند خدای اسرائیل همراه با اسرائیل می‌جنگید.

۱۱

چون یابیس پادشاه حاصور شنید، نزد یوباب پادشاه مارون فرستاد، و نزد پادشاه

سیموون، و نزد پادشاه آزیف، و نزد پادشاهانی که در صیدون بزرگ بودند، به کوهستان و به عربا در مقابل کنروت، و به دشت، و به فنائدور، و به کنعانیان ساحلی از شرق، و به اموریان ساحلی، و حتیان، و فرزیان، و یبوسیان که در کوه بودند، و حویان، و آنهایی که زیر حرمون در سرزمین مسیما بودند .و آنها بیرون رفتند، خودشان و پادشاهانشان با آنها، درست مثل ماسه دریا از نظر تعداد، و اسبها و ارابه‌های بسیار زیاد .و همه پادشاهان خودشان با هم جمع شدند و به یک جا رسیدند و در کنار آب میروم اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند .و خداوند به یوشع گفت، از چهره آنها نترس، چون فردا این ساعت من آنها را به پا گریخته در برابر اسرائیل تحویل می‌دهم؛ اسب‌های آنها را پی خواهی کرد، و ارابه‌های آنها را در آتش خواهی سوزاند .و یوشع و تمام مردم جنگجو ناگهان بر سر آنها در کنار آب میروم آمدند و در ناحیه کوهستانی بر آنها حمله بردند و خداوند آنها را تابع اسرائیل تحویل داد و آنها را می‌زدند و تعقیب می‌کردند تا صیدون بزرگ و تا ماسرون و تا دشت‌های ماسوک در شرق و آنها را قطع کردند تا اینکه از آنها نجات یافته‌ای باقی نماند و یوشع با آنها چنان کرد، همان طور که خداوند به او فرمان داده بود :اسب های آنها را پی کند و ارابه های آنها را با آتش سوزاند .و یوشع در آن زمان برگشت و حاصور و پادشاه آن را گرفت و حاصور قبلا حکمران همه این پادشاهی‌ها بود و آنها هر موجود زنده‌ای را که در آن بود با شمشیر کشتند، و همه را کاملا نابود کردند، و هیچ موجود زنده‌ای در آن باقی نماند، و حاصور را با آتش سوزاندند .و یوشع همه شهرهای پادشاهی‌ها و پادشاهان آنها را گرفت و آنها را به دم شمشیر کشت و آنها را به طور کامل نابود کردند، همان‌طور که موسی بنده خداوند فرمان داده بود .اما اسرائیل همه شهرهای استحکام یافته را آتش نزد، به جز حاصور که تنها آن را اسرائیل آتش زد، و همه غنایم آن را پسران اسرائیل برای خودشان غارت کردند، اما همه آنها را به دم شمشیر کاملا نابود کردند، تا اینکه آنها را نابود کرد، از آنها هیچ چیز زنده ای باقی نگذاشتند .همان‌طور که خداوند به موسی بنده‌اش فرمان داد،

و موسی نیز همچنین به یوشع فرمان داد، و این‌گونه یوشع عمل کرد، او هیچ‌چیز از تمام آنچه موسی به او فرمان داده بود تخلف نکرد .و یوشع تمام سرزمین کوهستانی و تمام سرزمین نگب و تمام سرزمین جوشن و دشت و سرزمین به سوی غرب و کوه اسرائیل و زمین های پست به سوی کوه از کوه حلق و آنچه بالا می رود به سوی سعیر و تا بعل جاد و دشت های لبنان زیر کوه حرمون را گرفت و تمام پادشاهان آنها را گرفت و کشت و کشت . یوشع روزهای زیادی با این پادشاهان جنگید .و هیچ شهری نبود که اسرائیل آن را نگرفته باشد، همه را در جنگ گرفتند .چون از طریق خداوند شد که دل آنها قوی شود برای ملاقات در جنگ با اسرائیل، تا کاملا نابود شوند، طوری که به آنها رحمت داده نشود، بلکه تا کاملا نابود شوند، همان طوری که خداوند به موسی گفت .و یوشع در آن زمان آمد، و عناقیان را از ناحیه کوهستانی، از حبرون، و از دبیر، و از عناب، و از تمام یهودا با شهرهای آنها نابود کرد؛ و یوشع آنها را نابود کرد .از عناقیم نزد پسران اسرائیل باقی نماند، اما به جز در غزه و در جت و در اشدود باقی ماند .و یوشع تمام سرزمین را گرفت، همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود؛ و یوشع آن را به عنوان میراث به اسرائیل داد در تقسیم بندی بر اساس قبیله های ایشان؛ و سرزمین از جنگ آسوده شد.

۲۱

و اینها پادشاهان زمین بودند که پسران اسرائیل آنها را کشتند و زمین آنها را به تصرف درآوردند در آن سوی اردن از سمت طلوع خورشید، از دره ارنون تا کوه حرمون و تمام زمین عربه از سمت شرق .سیهون پادشاه اموریان که در حشبون ساکن بود، از ارنون که در دره است طبق بخشی از دره، و نیمی از جلعاد تا یبوق، مرزهای پسران عمون، حکومت می‌کرد و عربه تا دریای کنرت به سمت شرق، و تا دریای عربه، دریای نمک از شرق، راه به

سمت بیت یشیموت، از تیمان که زیر اشدوت پیسگا است .و عوج پادشاه باشان از غول‌ها باقی مانده بود، که در عشتاروت و در ادرعی ساکن بود، حاکم از کوه حرمون و از سلخه، و تمام باشان تا مرزهای جرجسی، و ماخی، و نصف جلعاد تا مرزهای سیحون پادشاه حشبون .موسی بنده خداوند و پسران اسرائیل آنها را زدند و موسی آن را به میراث به رئوبن و جاد و نصف قبیله منسی داد و اینها پادشاهان اموریان بودند که یوشع و پسران اسرائیل کشتند در آن طرف اردن کنار دریا بعل جاد در دشت لبنان و تا کوه حلق که به سوی سعیر بالا می رفت و یوشع آن را به قبیله های اسرائیل داد تا بر طبق قرعه خود به ارث ببرند در کوه و در دشت و در عربه و در اشدوت و در بیابان و نگب را حیتی و اموری و کنعانی و فرزی و حوی و یبوسی پادشاه اریحا، و پادشاه عای که نزدیک بیت ایل است، پادشاه اورشلیم، پادشاه حبرون، پادشاه یرموت، پادشاه لاکیش، پادشاه عیلام، پادشاه جازر، پادشاه دبیر، پادشاه جادر، پادشاه حرمه، پادشاه عدر، پادشاه لبنه، پادشاه عدولام، پادشاه ایلات، پادشاه تفوح، پادشاه حافر، پادشاه افیق شارون، پادشاه اسوم، پادشاه شمعون، پادشاه مادون، پادشاه اخشاف، پادشاه قادش، پادشاه یقنعام، پادشاه دور، پادشاه یقنعام کرمل، پادشاه عدولام فنه ادور، پادشاه جی جلیل، پادشاه ترصه؛ همه اینها بیست و نه پادشاه بودند.

۳۱

و یوشع پیرتر شده بود، در روزها پیش رفته بود، و خداوند به یوشع گفت :تو در روزها پیش رفته‌ای و زمین زیادی برای میراث باقی مانده است و این زمین رها شده است؛ مرزهای فلسطینیان، جشوری و کنعانی، از سرزمین غیرمسکونی که در مقابل مصر است تا مرزهای عقرون از سمت چپ کنعانیان به پنج استانداری فلسطینیان محسوب می‌شود :

غزه‌ای و اشدودی و اشقلونی و جتی و عقرونی و حوی، از تیمان و تمام سرزمین کنعان در مقابل غزه، و صیدونیان تا افیق، تا مرزهای اموریان، و تمام سرزمین جلعاد فلسطینیان، و تمام لبنان از مشرق خورشید از جلجال زیر کوه حرمون تا ورودی حمات، هر کسی که در کوهستان ساکن است از لبنان تا مسریفوت مایم .همه صیدونی‌ها را، من آنها را از پیش روی اسرائیل نابود خواهم کرد؛ اما آن را به قرعه به اسرائیل تقسیم کن، همان‌طور که به تو فرمان دادم .و حالا این سرزمین را به عنوان میراث بین نه قبیله و نیم قبیله منسی تقسیم کن از اردن تا دریای بزرگ به سمت غروب خورشید، آن را خواهی داد؛ دریای بزرگ مرز خواهد بود .به دو قبیله و نیم قبیله منسی، رئوبن و جاد، موسی در آن طرف اردن داد؛ به سمت طلوع خورشید موسی بنده خداوند به او داده بود، از عروعیر که بر لب رودخانه ارنون است و شهری که در وسط دره است و تمام میسور از میدبا؛ تمام شهرهای سیحون پادشاه اموریان که در حشبون سلطنت کرد تا مرزهای پسران عمون؛ و جلعاد و مرزهای جشوری و معکیان، تمام کوه حرمون و تمام باشان تا سلخه؛ تمام پادشاهی عوج در باشان که در عشتاروت و در ادرعی سلطنت کرد؛ این از غولان باقی مانده بود و موسی او را زد و نابود کرد .و پسران اسرائیل جشوری‌ها و معکی‌ها و کنعانی‌ها را به طور کامل نابود نکردند، و پادشاه جشور و معکی‌ها در میان پسران اسرائیل ساکن شدند تا به امروز .به جز قبیله لاوی، میراثی داده نشد؛ خداوند خدای اسرائیل، این میراث آنهاست، همانطور که خداوند به آنها گفت؛ و این تقسیمی است که موسی به پسران اسرائیل در عربوت موآب، در آن طرف اردن نزدیک اریحا تقسیم کرد .و موسی به قبیله رئوبن بر اساس طایفه‌های آنها داد .و مرزهای آنها از عروعیر که بر روی دره ارنون است و شهری که در دره ارنون است، و تمام میسور تا حشبون، و تمام شهرهایی که در میسور هستند، و دیبون، و باموت بعل، و بیت معلبوت، و باشان، و بقدموت، و میفعد، و قریتایم، و سبامه، و سرادا، و صیون در کوه عناب، و بیت فغور، و اشدوت فسجه، و بیت یشیموت، و تمام شهرهای میسور، و

تمام پادشاهی سیحون پادشاه اموریان بود، که موسی او و رهبران مدیان و اوی و رقم و صور و حور و ربع حاکم غنایم صیون و ساکنان صیون را زد .و بلعام پسر بعور، فالگیر را در شکست کشتند .مرزهای رائوبین شد، اردن مرز بود؛ این میراث پسران رائوبین بر اساس طایفه‌های آنها، شهرهای آنها و مزارع آنها بود .موسی به پسران جاد بر اساس طایفه‌های آنها داد .و مرزهای آنها یعزیر بود، تمام شهرهای جلعاد، و نصف زمین پسران عمون تا عربه، که در مقابل عراد است و از حشبون تا عربوت طبق مصفه، و بوتانیم، و معان تا مرزهای دیبون، و انادوم و اتارگای و بیت‌هارام و سوکوت و شافان و بقیه پادشاهی سیحون پادشاه حشبون؛ و اردن مرز خواهد بود تا قسمتی از دریای کنرت در آن سوی اردن از مشرق .این میراث پسران جاد بر اساس طوایف آنها و بر اساس شهرهای آنها است .بر اساس طوایف آنها، گردن خواهند برگرداند در برابر دشمنان آنها، زیرا شهرهای آنها و مزارع آنها بر اساس طوایف آنها شد .و موسی به نیمی از قبیله منسی بر اساس طایفه‌هایشان داد .و مرزهای آنها از معان بود و تمام پادشاهی باشان و تمام پادشاهی عوج، پادشاه باشان، و تمام دهکده‌های یائیر که در باشان هستند، شصت شهر .و نیمی از جلعاد و در عشتاروت و در ادرعی، شهرهای پادشاهی عوج در باشان، به پسران ماکیر پسر منسی و به نیمی از پسران ماکیر پسر منسی، بر اساس طایفه‌های آنها .اینها کسانی هستند که موسی در آن طرف اردن در دشت‌های موآب، در آن سوی اردن که در مقابل اریحا از سمت شرق، به ارث تقسیم کرد.

۴۱

و اینها کسانی هستند که پسران اسرائیل در سرزمین کنعان به ارث بردند، که العازار کاهن و یوشع پسر نون و رهبران خاندانهای قبایل پسران اسرائیل به آنها به ارث دادند .طبق

قرعه‌ها آنها به ارث بردند، همان‌طور که خداوند به وسیله یوشع به نه قبیله و نیم قبیله از آن سوی اردن فرمان داده بود .و به لاویان میراثی در میان آنها نداد، چون پسران یوسف دو قبیله بودند منسی و افرایم، و به لاویان بخشی در زمین داده نشد، بلکه شهرها برای سکونت، و چراگاه‌های جدا شده آنها برای احشام، و احشام آنها .به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داد، همین‌طور پسران اسرائیل عمل کردند و زمین را تقسیم کردند .و پسران یهودا به یوشع در جلجال نزدیک شدند و کالیب پسر یفنه قنزی به او گفت، تو کلامی را که خداوند درباره من و تو به موسی مرد خدا در قادش برنیع گفت می‌دانی چهل ساله بودم زمانی که موسی بنده خدا مرا از قادش برنیع فرستاد تا زمین را جاسوسی کنم و من به او جوابی مطابق فکر او دادم .برادران من که با من بالا رفتند، دل مردم را منحرف کردند، اما من به پیروی از خداوند خدای خودم ادامه دادم و موسی در آن روز سوگند خورد و گفت، زمینی که بر آن قدم گذاشتی، به تو به میراث خواهد بود و به فرزندانت تا ابد، چون تو وقف شدی که پیروی کنی از خداوند خدای ما .و حالا خداوند مرا نگه داشته است به همان شیوه‌ای که گفت .این چهل و پنجمین سال است از زمانی که خداوند این کلام را به موسی گفت و اسرائیل در بیابان می‌رفت .و حالا ببین من امروز هشتاد و پنج ساله هستم .هنوز امروز قوی هستم، مثل زمانی که موسی مرا فرستاد، به همان طریق حالا قوی هستم برای بیرون رفتن و وارد شدن به جنگ .و حالا من از تو این کوه را درخواست می‌کنم، همان‌طور که خداوند در آن روز گفت، چون تو این سخن را در آن روز شنیده‌ای؛ و حالا عناقیم آنجا هستند، شهرهای مستحکم و بزرگ؛ پس اگر خداوند با من باشد، من آنها را کاملا نابود خواهم کرد، به همان شیوه‌ای که خداوند به من گفت .و یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب پسر یفنه پسر قناز به ارث داد .به خاطر این، حبرون به کالب پسر یفنه قنزی به میراث رسید تا این روز، به خاطر اینکه او از فرمان خداوند خدای اسرائیل پیروی کرد .نام حبرون قبلا شهر ارگوب بود، این مادر شهر عناقیان

بود، و زمین از جنگ آرام گرفت.

۵۱

و مرزهای قبیله یهودا بر اساس طایفه‌های آنها از مرزهای ادوم از بیابان سین تا قادش به سوی جنوب بود .و مرزهای آنها از جنوب تا بخشی از دریای نمک، از تپه‌ای که به سمت جنوب کشیده شده، بود .و از مقابل سربالایی اکرابین عبور می‌کند و به دور سنا می‌گردد و از جنوب به کادش برنیع بالا می‌رود و به حصرون بیرون می‌رود و به ادار بالا می‌رود و به غرب کادش بیرون می‌رود و به عصمون بیرون می‌رود و تا دره مصر امتداد می‌یابد و خروجی مرزهای آن به دریا خواهد بود .این است مرزهای آنها از جنوب .و مرزها از شرق، تمام دریای نمک تا رود اردن بود و مرزهای آنها از شمال، و از تپه دریا و از قسمت اردن . مرزها بر بیت حجلام بالا می‌رود و از شمال به بیت عربه می‌گذرد و مرزها بر سنگ بوهن پسر رئوبن بالا می‌رود .و مرزها بر چهارم دره عخور بالا می‌رود و به جلجال پایین می‌آید که در مقابل گردنه ادومیم است که در جنوب دره است و به آب چشمه خورشید امتداد می‌یابد و خروجی آن چشمه روجل خواهد بود .و مرزها به دره هنوم بالا می‌رود بر پشت یبوسی از جنوب، این اورشلیم است و مرزها بر قله کوه امتداد می‌یابد که در مقابل دره هنوم به سوی دریا است که از بخش سرزمین رفائیم در شمال است .و مرز از قله کوه به چشمه آب نفتوح امتداد می‌یابد و به کوه عفرون امتداد می‌یابد و مرز را به بعل خواهد آورد، این شهر یعاریم است .و مرز دور خواهد زد از بعل به دریا، و خواهد گذشت به کوه اسار بر پشت شهر یارین از شمال؛ این خسلون است؛ و پایین خواهد آمد به شهر خورشید، و خواهد گذشت به جنوب غربی؛ و مرز امتداد می‌یابد به پشت عقرون به شمال، و امتداد خواهد یافت مرزها به سوکوت، و خواهد گذشت مرزها به جنوب غربی، و امتداد خواهد

یافت به لبنه، و خروجی مرزها به دریا خواهد بود؛ و مرزهای آنها از دریا، دریای بزرگ مرز خواهد کشید .اینها مرزهای پسران یهودا در اطراف بودند، طبق طایفه‌های آنها .و به کالب پسر یفنه، سهمی در میان پسران یهودا به خاطر فرمان خدا داد، و یوشع شهر اربع، شهر مادر عناق را به او داد؛ این همان حبرون است .و کالب پسر یفنه از آنجا سه پسر عناق را کاملا نابود کرد، شیشای و تلمای و اخیمان را .و کالب از آنجا به سوی ساکنان دبیر بالا رفت، و نام دبیر قبلا شهر نوشته‌ها بود .و کالب گفت، هر که شهر نوشته‌ها را بگیرد و نابود کند و بر آن مسلط شود، به او عکسه دختر من را به زنی خواهم داد .و عتنیئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت و او عکسه دختر خود را به او به عنوان زن داد .و چنین شد که هنگام رفتن او، او با او مشورت کرد و گفت :من از پدرم زمین خواهم خواست .و او از روی الاغ فریاد زد و کالب به او گفت :چه چیزی برای تو هست؟ و به او گفت، به من برکت بده، چون مرا به سرزمین نگب داده‌ای؛ به من بوتانیس را بده؛ و به او جونایثلان بالایی و جونایثلان پایینی را داد .این میراث قبیله پسران یهودا است .شهرهای آنها شهرهایی به سوی قبیله پسران یهودا بر مرزهای ادوم بر بیابان شدند، و بایسلیل، و آرا، و حاصور، و ایکام، و رجما، و اروئیل، و قادش، و اسوریونائین، و مینام، و بالمینان، و دهکده‌های آنها، و شهرهای اسرون، این حاصور، و سین، و سلماع، و مولادا، و سری، و بایفالات، و خولاسئولا، و بئرشبع؛ و دهکده‌های آنها، و مزارع آنها، بالا، و باکوک، و اسوم، و البوئیداد، و بیت‌ال، و حرما، و صقلغ، و مخاریم، و ستناک، و لابوس، و سله، و اروموت؛ شهرها بیست و نه، و دهکده‌های آنها .در دشت :اشتائول و راعا و اسا .و رامن و تانو و ایلوثوث و مایانی و ایرموث و عدولام و ممبرا و سائوخو و یازکا و سکاریم و گادرا و خانه های روستایی آن، چهارده شهر و دهکده های آنها .سنه و ادسان و مجدلجاد و دلد و مصفه و یاخارئیل و بسیدوت و ایدادالیا و خبرا و ماخس و ماخوس و جدور و بجدیئیل و نومان و ماخدان، شانزده شهر و دهکده‌های آنها .لبنه و ایتاک و عنوخ و یانا و نسیب و کیلام و اکیزی و

کزیب و بتسار و ایلوم، ده شهر و دهکده‌های آنها .عقرون و دهکده‌های آن و مزارع آنها، از عقرون جمنا و همه آنهایی که نزدیک اشدود هستند و دهکده‌های آنها، اسیدوت و دهکده‌های آن و مزارع آن، غزه و دهکده‌های آن و مزارع آن تا سیل مصر، و دریای بزرگ مرز را تعیین می‌کند .و در منطقه کوهستانی سامیر و یتر و سوکه و رنا و شهر نوشته‌ها، این دبیر، و انون و اس و مان و ایسام و جوشن و خالو و خنا و جیلوم؛ یازده شهر و دهکده‌های آنها .ایرم و رمنا و سوما و یماین و بیت‌اخو و فکوا و یوما و شهر اربوک، این است حبرون، و سورایت؛ نه شهر و مزرعه‌های آنها .ماور و کرمل و اوزیب و ایتان و یاریل و اریکام و زکنایم و جبعه و تمنه؛ نه شهر و دهکده‌های آنها .ایلوا و بیت‌صور و جدون و مجاروت و بیتانام و تکوم؛ شش شهر و دهکده‌های آنها .قریت‌بعل، این شهر یاریم، و سوتبا؛ دو شهر و مزرعه‌های آنها .و بدرجیس و ترابام و عینون و ایوخیوزا و نفلازون و شهرهای صادون و ارکادس؛ هفت شهر و دهکده‌های آنها .و یبوسی در اورشلیم ساکن بود و پسران یهودا نتوانستند آنها را نابود کنند و یبوسیان در اورشلیم ساکن شدند تا این روز

۶۱

و مرزهای پسران یوسف از اردن که نزد اریحا از شرق بود، تعیین شد و بالا خواهد رفت از اریحا به کوهستان بیابان به بیت ال لوزا و بیرون خواهد رفت به بیت‌ال و عبور خواهد کرد بر مرزهای اخاتاروتی و از دریا عبور خواهد کرد به سوی مرزهای آپتالیم تا مرزهای بیت حورون پایینی، و خروجی آنها به سوی دریا خواهد بود .و پسران یوسف، افرایم و منسی، به ارث بردند .و مرزهای پسران افرایم بر اساس طایفه های آنها تعیین شد و مرزهای میراث آنها از شرق عتاروت و عیروک تا بیت حورون بالایی و جازارا بود و مرزها به دریا خواهد آمد به ایکاسمون از شمال ترما، دور خواهد زد به سمت شرق به تناسا و

سلس، و از شرق خواهد گذشت به یانوکا و به ماخو و عتاروت و دهکده‌های آنها، و به اریحا خواهد آمد و به اردن امتداد خواهد یافت .و از تافو مرزها به سمت دریا خواهد رفت به سوی خلکانا و خروجی آنها به سمت دریا خواهد بود این میراث قبیله افرایم بر حسب طوایف آنها است و شهرهایی که برای پسران افرایم در میان میراث پسران منسی جدا شده بودند، همه شهرها و دهکده های آنها .و افرایم کنعانی را که در جازر ساکن بود نابود نکرد و کنعانی در افرایم ساکن بود تا این روز، تا اینکه فرعون پادشاه مصر بالا آمد و آن را گرفت و آن را با آتش سوزاند و کنعانیان و فرزیان و ساکنان جازر را کشت و فرعون آن را به عنوان جهیزیه به دخترش داد

۷۱

و مرزها برای قبیله پسران منسی تعیین شد، چون این نخست‌زاده یوسف بود، برای ماخیر نخست‌زاده منسی پدر جلعاد، زیرا او مرد جنگجو بود، در جلعاد و در باشان .و برای پسران منسی باقیمانده طبق طایفه‌های آنها شد :برای پسران ایزر، و برای پسران حلق، و برای پسران اسریل، و برای پسران شکیم، و برای پسران شمیدع، و برای پسران حافر؛ اینها مردان طبق طایفه‌های خودشان بودند .و صلفحاد پسر عوفر، پسرانی نداشت بلکه دختران داشت، و اینها نامهای دختران صلفحاد بودند :معله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه .و آنها در مقابل العازار کاهن و در مقابل یوشع و در مقابل رهبران ایستادند و گفتند :خدا به وسیله موسی فرمان داد که به ما میراثی در میان برادران ما بدهد، و به وسیله فرمان خداوند سهمی در میان برادران پدرشان به آنها داده شد .و سهم آنها از انسا افتاد، و دشت لبک از زمین جلعاد، که آن فراسوی اردن است .زیرا دختران پسران منسی میراث را در میان برادران آنها به ارث بردند، و اما زمین جلعاد به پسران منسی باقیمانده رسید .و

مرزهای پسران منسی دهلانات شد که در مقابل پسران عنات است، و می‌رود به سوی مرزها به سوی یامین و یاسیب به سوی چشمه تفتوت .زمین به منسی خواهد بود، و تفت بر مرزهای منسی به پسران افرایم است .و مرزها به دره کانا پایین خواهد آمد به سمت جنوب طبق دره یاریل، درخت بنه برای افرایم بین شهر منسی، و مرزهای منسی بر شمال به سوی سیل‌آسا، و خروجی آن دریا خواهد بود .از جنوب برای افرایم و بر شمال برای منسی، و دریا مرز آنها خواهد بود، و بر اشیر در شمال خواهند پیوست و به ایساکار از مشرق .و منسی در یساکار و در اشیر خواهد داشت :بیت شان و دهکده های آنها، و ساکنان دور و دهکده های آن، و ساکنان مجدو و دهکده های آن، و ثلث نافت و دهکده های آن .و پسران منسی نتوانستند این شهرها را به طور کامل نابود کنند و کنعانیان شروع کردند به سکونت در این سرزمین .و چنین شد که وقتی پسران اسرائیل قوی شدند، کنعانیان را تابع خود ساختند، اما آنها را به طور کامل نابود نکردند .پسران یوسف به یوشع اعتراض کردند و گفتند، چرا به ما فقط یک سهم و یک بخش اندازه‌گیری شده دادی؟ من یک قوم بزرگ هستم و خدا مرا برکت داده است .و یوشع به آنها گفت، اگر قوم زیادی هستی، به جنگل بالا برو و برای خودت آن را پاک کن اگر کوه افرایم برای تو تنگ است .و گفتند :کوه افرایم برای ما خوشایند نیست و اسب برگزیده و آهن برای کنعانی است که در آن ساکن است، در بیت شان و در دهکده‌های آن، در دره یزرعیل و یوشع به پسران یوسف گفت، اگر قوم بزرگی هستی و قدرت بزرگی داری، یک میراث برای تو نخواهد بود؛ زیرا جنگل برای تو خواهد بود، چون جنگل است و آن را پاکسازی خواهی کرد، و برای تو خواهد بود؛ و هنگامی که کنعانی را کاملا نابود کنی، چون اسب برگزیده برای او است؛ زیرا تو از او قویتر هستی.

۸۱

و تمام جماعت پسران اسرائیل در شیلوه جمع شد و آنها خیمه شهادت را آنجا برپا کردند و زمین توسط آنها تسخیر شد .و پسران اسرائیل که ارث نبرده بودند، هفت قبیله باقی ماندند .و یوشع به پسران اسرائیل گفت :تا کی سست خواهید بود در به ارث بردن زمینی که خداوند خدای ما داده است؟ سه نفر از هر قبیله از میان خودتان بدهید، و آنها برخاسته و از سرزمین بگذرند، و آن را پیش من توصیف کنند، همانطور که لازم خواهد بود آن را تقسیم کنند .و آنها نزد او آمدند و او آن را به هفت قسمت برای آنها تقسیم کرد . یهودا مرز آنها را از جنوب تعیین خواهد کرد و پسران یوسف مرز آنها را از شمال تعیین خواهند کرد .شما زمین را به هفت قسمت تقسیم کنید و آن را اینجا نزد من بیاورید و من برای شما قرعه را پیش خداوند خدای ما خواهم انداخت چون بهره‌ای برای پسران لاوی در میان شما نیست، زیرا کهانت خداوند بهره او است، و جاد و رئوبن و نصف قبیله منسی میراث خود را آن طرف اردن به سمت شرق گرفتند، که موسی بنده خداوند به آنها داد .و مردان برخاستند و رفتند و یوشع به مردانی که می‌رفتند فرمان داد که زمین را بررسی کنند، گفت :بروید و زمین را بررسی کنید و نزد من بازگردید و من اینجا برای شما قرعه را در حضور خداوند در شیلوه خواهم انداخت .و آنها رفتند و سرزمین را پیمودند و آن را دیدند و آن را بر اساس شهرها، هفت قسمت، در کتاب نوشتند و آن را نزد یوشع آوردند و یوشع برای آنها قرعه انداخت در شیلوه در حضور خداوند .و قرعه قبیله بنیامین به ترتیب طوایفشان اول بیرون آمد و مرزهای قرعه آنها بین پسران یهودا و پسران یوسف بیرون آمد و مرزهای آنها از شمال بود، از اردن مرزها به سمت پشت اریحا از شمال بالا خواهد رفت، و به سمت کوه به طرف دریا بالا خواهد رفت، و خروجی آن مبداریتیس بیت‌آون خواهد بود .و از آنجا مرزها از لوزا عبور خواهد کرد، بر پشت لوزا، از جنوب آن .این بیت ایل است .و مرزها به معتاروب اورک فرود خواهد آمد، بر کوهستانی که به سوی جنوب بیت حورون پایینی است .و از مرزها عبور خواهد کرد و خواهد گذشت بر قسمتی که به

سوی دریا نگاه می‌کند از جنوب از کوه بر روی بیت حورون جنوب، و خروجی آن به قریه بعل خواهد بود؛ این قریه یعاریم است، شهر پسران یهودا .این قسمت به سوی دریا است . و بخش به سمت جنوب غربی از بخش قریه بعل، و مرزها به داخل جاسین عبور خواهد کرد، بر چشمه آب نفتوح .و مرزها پایین خواهد آمد به قسمتی، این است روبروی دره سونام، که از قسمت عمق رفائیم از شمال است، و جهنم پایین خواهد آمد به پشت یبوسی از جنوب؛ پایین خواهد آمد به چشمه روجل؛ و عبور خواهد کرد به چشمه بیت شمس؛ و عبور خواهد کرد به جلیلوت، که مقابل سربالایی ادومیم است؛ و پایین خواهد آمد به سنگ بوهن پسران رئوبن؛ و عبور خواهد کرد از پشت بیت عربه از شمال، و پایین خواهد آمد به مرزها به پشت دریا از شمال .و پایان مرزها بر روی تپه دریای نمک در شمال به سمت بخش اردن از جنوب خواهد بود، اینها مرزها از جنوب است و اردن از سمت شرق مرز خواهد بود .این میراث پسران بنیامین است، مرزهای آن در اطراف بر حسب طایفه‌ها .و شهرهای پسران بنیامین بر طبق طایفه‌های آنها شدند :اریحا و بیت‌جایو و عمکاسیس و بیت‌عباره و ساره و بیسانا و عین و فاره و افراته و کارافا و کفیره و مونی و جبعه، دوازده شهر و دهکده‌های آنها، جبعون و رامه و بئیروت و مسیمه و میرون و عموکه و فیره و کافان و ناکان و زلیکان و تارئیله و یبوس، این اورشلیم است، و جباعوت یعاریم، سیزده شهر و دهکده‌های آنها .این میراث پسران بنیامین بر طبق طایفه‌های آنها است.

۹۱

و قرعه دوم برای پسران شمعون بیرون آمد و میراث آنها در میان میراث‌های پسران یهودا قرار گرفت .و میراث آنها شد بئرشبع و شمعه و کلدم و حصر شوعال و بلعه و یاسون و التولد و بتول و حرمه و صقلغ و بیت مرکبوت و حصر سوسه و بیت لباوت و مزرعه های

آنها، شهرهای سیزده و دهکده های آنها .عرمون و تلخا و یتر و عسان، چهار شهر و دهکده‌های آنها، دور شهرهای آنها تا بالک، رفتن به بامت به سوی جنوب .این میراث قبیله پسران شمعون بر اساس خاندان‌های آنها .از قرعه یهودا، میراث قبیله پسران شمعون بود، چون سهم پسران یهودا بزرگتر از سهم خودشان شده بود؛ و پسران شمعون در میان قرعه آنها به ارث بردند .و قرعه سومی برای زبولون بر اساس طایفه‌های آنها بیرون آمد؛ مرزهای میراث آنها اسدکگولا خواهد بود، مرزهای آنها دریا و ماگلدا، و به بیت‌عربه به سوی دره‌ای که در مقابل یکمان است خواهد پیوست .و از سدوک از طرف مقابل از شرق بیت شمس به سوی مرزهای کسلوت تابور برگشت و از دابیروت خواهد گذشت و به سوی فاگای بالا خواهد رفت و از آنجا دور خواهد زد از طرف مقابل به سمت شرق به جبر به شهر کتسم، و خواهد گذشت به رمونا متراوزا .و او دور مرزها به سمت شمال به سوی اموت خواهد رفت و پایان آنها بر گایفائل و کاتانات و نابال و شمرون و اریحا و بایتمان خواهد بود این میراث قبیله پسران زبولون بر اساس طایفه‌های آنها، شهرها و دهکده‌های آنها است .و برای ایساکار قرعه چهارم بیرون آمد .و مرزهای آنها یازل و خسلوت و شونم و آجین و سیونا و ریروت و آناخرت و دبیرون و قیشون و ربس و رمس و یئون و تومن و آیمرک و برسفس شد و مرزها را به جت حیفر و به سالیم در کنار دریا و بیت شمس خواهد پیوست و خروجی مرزهای او رود اردن خواهد بود این میراث قبیله پسران یساکار بر اساس طایفه‌های آنها، شهرها و دهکده‌های آنها است .و قرعه پنجم برای اشیر بر حسب طوایف ایشان بیرون آمد و مرزهای آنها اکسلکث و الف و بایثوک و کاف و المیلک و عمیل و معسا بود و به کرمل در کنار دریا و به صهیون و لبنت خواهد پیوست و برخواهد گشت از شرق خورشید و بیت‌اگنت، و به زبولون و اکگای خواهد پیوست، و فتائیل به سمت شمال، و به مرزهای سفتایبتمه خواهد داخل شد، و اینائیل، و به داخل خوباماسومل خواهد گذشت، و البون، و راحاب، و اماون، و کانتان تا صیدون بزرگ .و مرزها به سمت رامه برمی‌گردد و تا

چشمه مسفسات و صوریان، و مرزها به سمت یاسیف برمی‌گردد و خروجی آن دریا خواهد بود، و اپولب و اخوزوب و ارخوب و افک و راعو .این میراث قبیله پسران اشیر بر اساس طوایف آنها، شهرها و دهکده های آنها بود .و برای نفتالی قرعه ششم بیرون آمد و مرزهای آنها مولام و مولا و بسمین و آرمه و نابوک و یفتامای تا دودام بود و راههای خروج آن اردن بود و مرزها به سمت دریا در اتابور بازخواهد گشت و از آنجا به یاکانا خواهد گذشت و به زبولون از جنوب خواهد پیوست و اشیر به دریا خواهد پیوست و اردن از مشرق آفتاب و شهرهای حصاردار صوریان، صور، و اوماتاداکت، و کنرت، و ارمایت، و اراعیل، و حاصور، و قادش، و اساری، و چشمه حاصور، و کروعه، و مجلاریم، و بیت تامه، و تسامیس .این میراث قبیله پسران نفتالی است .و برای دان قرعه هفتم بیرون آمد و مرزهای آنها شد سارات و آسا و شهرهای سامائوس و سالامین و آمون و سیلاتا و ایلون و تمناتا و عقرون و آلکاتا و بجتون و جبیلان و آزور و بنایباکات و جترمون و از دریای هیراکون مرز نزدیک یافا این میراث قبیله پسران دان بود طبق طایفه‌های آنها، شهرهای آنها و دهکده‌های آنها .و پسران دان رفتند و با لخیش جنگیدند، و آن را تصرف کردند، و آن را به دم شمشیر زدند، و در آن ساکن شدند و نام آن را لسندان نامیدند .و رفتند تا زمین را طبق مرز آنها تصرف کنند .و پسران اسرائیل سهمی به یوشع پسر نون در میان آنها به فرمان خدا دادند، و به او شهری را که درخواست کرده بود دادند، تمنه سارح، که در کوه افرایم است، و او شهر را بنا کرد، و در آن ساکن شد .اینها تقسیماتی هستند که العازار کاهن و یوشع پسر نون و رهبران خاندانها در قبایل اسرائیل به وسیله قرعه در شیلوه در حضور خداوند کنار درهای خیمه شهادت به ارث دادند و آنها رفتند تا زمین را تصرف کنند

۰۲

و خداوند به یوشع سخن گفت و گفت :به پسران اسرائیل بگو :شهرهای پناهگاهی را که من از طریق موسی به شما گفتم، بدهید .پناهگاه برای قاتلی که روح را ناخواسته زده است، و شهرها برای شما پناهگاه خواهند بود، و قاتل توسط انتقام‌گیرنده خون نخواهد مرد، تا زمانی که در مقابل جماعت برای داوری ایستاده شود .و او قادش را در جلیل در کوه نفتالی جدا کرد، و شکیم را در کوه افرایم، و شهر اربوک را، که این حبرون است، در کوه یهودا .و در آن سوی اردن او داد باصر را در بیابان در دشت از قبیله رئوبن، و راموت را در جلعاد از قبیله جاد، و جولان را در باشان از قبیله منسی .اینها شهرهایی هستند که برای پسران اسرائیل و برای غریبه ای که در میان آنها ساکن است نامیده شده اند، تا هر کسی که ناخواسته روحی را بزند به آنجا پناه ببرد، تا در دست انتقامگیرنده خون نمیرد، تا زمانی که در برابر جماعت برای داوری بایستد.

۱۲

و سران پدران پسران لاوی نزد العازار کاهن و یوشع پسر نون و نزد سران قبایل پدران از قبایل اسرائیل نزدیک آمدند .و به آنها در شیلوه در سرزمین کنعان گفتند و گفتند :خداوند به دست موسی فرمان داد که به ما شهرها برای سکونت و چراگاه‌ها برای احشام ما بدهد . و پسران اسرائیل به لاویان در تقسیم ارث به فرمان خداوند شهرها و چراگاه‌های آنها را دادند و قرعه برای قوم قهات بیرون آمد و به پسران هارون کاهنان لاوی از قبیله یهودا و از قبیله شمعون و از قبیله بنیامین به قرعه سیزده شهر داده شد و به پسران قهات که باقی مانده بودند از قبیله افرایم و از قبیله دان و از نیم قبیله منسی به قرعه، ده شهر و به پسران جرشون از قبیله یساکار و از قبیله اشیر و از قبیله نفتالی و از نیم قبیله منسی در باشان، سیزده شهر .و به پسران مراری بر اساس طوایف آنها از قبیله رئوبن و از قبیله جاد

و از قبیله زبولون به قرعه، دوازده شهر و پسران اسرائیل شهرها و چراگاه‌های آنها را به لاویان دادند، به همان شیوه‌ای که خداوند به موسی فرمان داده بود، به قرعه .و قبیله پسران یهودا و قبیله پسران شمعون و از قبیله پسران بنیامین این شهرها را دادند و آنها به پسران هارون از قوم قهات از پسران لاوی داده شدند زیرا قرعه به اینها رسید و به آنها قریه اربع، شهر مادر عناق را داد .این حبرون است در کوه یهودا .اما چراگاه‌های دور آن و مزرعه‌های شهر و دهکده‌های آن را یوشع به پسران کالب پسر یفنه به عنوان ملک داد .و به پسران هارون داد شهر پناهگاه را برای قاتل، حبرون را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و لبنه را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و ایلوم را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و تما را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و جلا را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و دبیر را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و آسا را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و تانو را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ و بیت شمس را، و چراگاه‌های جدا شده با آن را؛ نه شهر از این دو قبیله .و از قبیله بنیامین، جبعون و چراگاه‌های جدا شده آن، و جت و چراگاه‌های جدا شده آن، و عناتوت و چراگاه‌های جدا شده آن، و جاملا و چراگاه‌های جدا شده آن، چهار شهر .همه شهرهای پسران هارون کاهنان، سیزده تا بود .و به پسران قهات لاویان باقیمانده از پسران قهات، شهر کاهنان آنها از قبیله افرایم شد؛ و به آنها شهر پناهگاه قاتل، شکیم، و چراگاه‌های جدا شده آن را دادند؛ و جازر و چراگاه‌های جدا شده آن را؛ و بیت حورون و چراگاه‌های جدا شده آن را؛ چهار شهر .و از قبیله دان، الکوتایم و چراگاه‌های جدا شده آن، و گت دان و چراگاه‌های جدا شده آن، و ایالون و چراگاه‌های جدا شده آن، و گت رمون و چراگاه‌های جدا شده آن؛ چهار شهر .و از نیم قبیله منسی، تاناک و چراگاه‌های جدا شده آن، و یبلعام و چراگاه‌های جدا شده آن، دو شهر .همه شهرها ده بود، و چراگاه‌های جدا شده آنها، به قوم‌های پسران قهات که باقی مانده بودند .و به پسران جرشون لاویان از نصف قبیله منسی، شهرهای جدا شده برای قاتلان را دادند :جولان را در باشان و زمینهای

جدا شده آن را، و بصوره را و زمینهای جدا شده آن را، دو شهر .و از قبیله یساکار، قیشون و چراگاه‌های جدا شده آن، و دبره و چراگاه‌های جدا شده آن، و راموت و چراگاه‌های جدا شده آن، و عین جانیم و چراگاه‌های جدا شده آن، چهار شهر .و از قبیله اشیر، بسلان و چراگاه‌های جدا شده آن، و دبون و چراگاه‌های جدا شده آن، و حلقت و چراگاه‌های جدا شده آن، و رحاب و چراگاه‌های جدا شده آن، چهار شهر .و از قبیله نفتالی، شهر جدا شده برای قاتل، قادش در جلیل، و چراگاه‌های جدا شده آن؛ و حموت، و چراگاه‌های جدا شده آن؛ و قرتان، و چراگاه‌های جدا شده آن؛ سه شهر .تمام شهرهای جرشون بر اساس قبیله‌های آنها، سیزده شهر بود .و به مردم پسران مراری، لاویان باقیمانده، از قبیله زبولون : ماعان و چراگاه‌های آن، و قادش و چراگاه‌های آن، و صله و چراگاه‌های آن، سه شهر .و فراتر از اردن که نزدیک اریحا است، از قبیله رئوبن، شهر پناهگاه قاتل، بصور در بیابان؛ میسو و چراگاه‌های آن؛ و یعزیر و چراگاه‌های آن؛ و دکمون و چراگاه‌های آن؛ و میفعت و چراگاه‌های آن؛ چهار شهر .و از قبیله جاد، شهر پناهگاه برای قاتل، و راموت در جلعاد و چراگاه‌های آن، کامین و چراگاه‌های آن، و حشبون و چراگاه‌های آن، و یعزیر و چراگاه‌های آن، همه شهرها چهار تا بودند .همه شهرها به پسران مراری بر اساس طایفه‌های آنها از باقیمانده‌های قبیله لاوی داده شد و شهرها دوازده شهر بود همه شهرهای لاویان در میان ملک پسران اسرائیل، چهل و هشت شهر، و چراگاه‌های آنها دور این شهرها؛ شهر و چراگاه‌ها دور شهر برای همه این شهرها .و خداوند به اسرائیل همه زمینی را که سوگند خورده بود به پدران آنها بدهد، داد؛ و آنها آن را به ارث بردند، و در آن ساکن شدند .و خداوند آنها را از هر طرف آرام کرد، همانطور که به پدران آنها سوگند خورده بود؛ هیچکس از همه دشمنان آنها در برابر آنها برنخاست؛ خداوند همه دشمنان آنها را به دست آنها تسلیم کرد .هیچ یک از همه سخنان نیکو که خداوند به پسران اسرائیل گفت شکست نخورد؛ همه محقق شدند.

۲۲

آنگاه یوشع پسران رئوبن و پسران جاد و نصف قبیله منسی را فرا خواند و به آنها گفت، شما همه چیزهایی را که موسی، بنده خداوند، به شما فرمان داد شنیده‌اید و از صدای من در همه چیزهایی که به شما فرمان دادم اطاعت کرده‌اید .شما برادران خود را در این روزهای زیاد ترک نکرده‌اید، تا به امروز فرمان خداوند خدای خود را نگه داشته‌اید اکنون خداوند خدای ما برادران ما را آرامش داده است، همان‌طور که به آنها گفته بود؛ پس اکنون برگشته، به خانه‌های خود بروید و به سرزمین ملک خود که موسی در آن سوی اردن به شما داده است .اما بسیار مراقب باشید که فرمان‌ها و قانونی را که موسی بنده خداوند به ما فرمان داد انجام دهید :دوست داشتن خداوند خدای ما، رفتن در همه راه‌های او، نگه داشتن فرمان‌های او، و چسبیده شدن به او، و خدمت کردن به او از تمام ذهن شما و از تمام روح شما .و عیسی آنها را برکت داد و آنها را فرستاد و آنها به خانه‌های خودشان رفتند .و به نیم قبیله منسی، موسی در باشان داد، و به نیم دیگر یوشع با برادرانش در آن سوی اردن کنار دریا داد؛ و هنگامی که یوشع آنها را به خانه‌هایشان فرستاد و آنها را برکت داد .و با اموال بسیار به خانه‌های خودشان رفتند و احشام بسیار زیاد و نقره و طلا و آهن و لباس زیاد، غنیمت دشمنان را با برادران خودشان تقسیم کردند .و پسران رئوبن و پسران جاد و نیم قبیله منسی از پسران اسرائیل در شیلوه در سرزمین کنعان رفتند تا به جلعاد به سرزمین ملکیت خود بروند، که آن را به واسطه فرمان خداوند به دست موسی به ارث برده بودند .و آمدند به جلعاد اردن که در سرزمین کنعان است؛ و پسران رئوبن و پسران جاد و نصف قبیله منسی آنجا قربانگاهی بر اردن ساختند، قربانگاهی بزرگ برای دیدن .و پسران اسرائیل شنیدند که می‌گفتند، اینک پسران رئوبن و پسران جاد و نیم قبیله منسی مذبحی بنا کرده‌اند بر مرزهای سرزمین کنعان بر جلعاد اردن در آن سوی پسران اسرائیل .و

همه پسران اسرائیل در شیلوه جمع شدند، تا بالا رفته علیه آنها جنگ کنند .و پسران اسرائیل به سوی پسران رئوبن و به سوی پسران جاد و به سوی پسران نصف قبیله منسی به سرزمین جلعاد فرستادند فینحاس پسر العازار پسر هارون کاهن اعظم را، و ده نفر از رهبران را با او؛ یک رهبر از خانه خاندان از همه قبایل اسرائیل؛ رهبران خانه های پدری فرماندهان هزار نفری اسرائیل هستند .و آنها نزد پسران رئوبن و نزد پسران جاد و نزد نیمه قبیله منسی به سرزمین جلعاد آمدند و با آنها صحبت کردند و گفتند، اینها را تمام جماعت خداوند می گوید :این چه تخلفی است که شما در برابر خدای اسرائیل مرتکب شدید، که امروز از خداوند برگشتید، با ساختن مذبحی برای خودتان، تا شما شورشیان از خداوند شوید؟ آیا گناه فغور برای ما کوچک بود، که ما از آن تا به امروز پاک نشده‌ایم؟ و ضربه‌ای در جماعت خداوند رخ داد و شما امروز از خداوند روی گردانده‌اید و چنین خواهد بود که اگر امروز از خداوند دور شوید، فردا خشم بر تمام اسرائیل خواهد بود .و حالا اگر زمین ملکیت شما کوچک است، به زمین ملکیت خداوند عبور کنید، جایی که خیمه خداوند آنجا ساکن است، و در میان ما به ارث ببرید، و شورشگر علیه خدا نشوید، و شما نیز از خداوند دور نشوید، به خاطر اینکه قربانگاهی بیرون از قربانگاه خداوند خدای ما بسازید .مگر نه اینک اخر پسر زارح به تخلف از چیز وقف شده تخلف کرد و بر تمام جماعت اسرائیل خشم واقع شد؟ و این یکی به گناه خودش مرد و پسران رئوبن و پسران جاد و نصف قبیله منسی پاسخ دادند و با فرماندهان هزارگان اسرائیل صحبت کردند و گفتند :خدا، خدای خداوند است، و خدا، خدا خودش می‌داند، و اسرائیل خودش خواهد دانست .اگر در شورش در برابر خداوند گناه کرده‌ایم، او ما را در این روز نجات ندهد .و اگر ما برای خودمان قربانگاهی ساختیم، تا از خداوند خدای ما دور شویم، تا بر آن قربانی سوختنی‌ها را تقدیم کنیم، تا بر آن قربانی سلامتی انجام دهیم، خداوند جستجو خواهد کرد .اما به خاطر احتیاط از سخن، ما این کار را کردیم، گفته که فرزندان شما فردا به فرزندان ما

نگویند، شما را چه به خداوند خدای اسرائیل؟ و خداوند مرزها را بین ما و شما قرار داد، یعنی رود اردن را، و برای شما بخشی از خداوند نیست، و پسران شما پسران ما را بیگانه خواهند کرد تا خداوند را پرستش نکنند .و ما گفتیم که چنین کنیم، برای ساختن این قربانگاه نه به خاطر هدایا و نه به خاطر قربانی‌ها، بلکه تا این شهادتی باشد بین ما و شما، و بین نسل‌های ما بعد از ما، برای انجام خدمت خداوند در حضور او، در هدایای ما و در قربانی‌های ما و در قربانی‌های سلامتی ما؛ و فرزندان شما به فرزندان ما فردا نخواهند گفت، برای شما نصیبی از خداوند نیست .و ما گفتیم، اگر روزی چنین شود و آنها به ما یا به نسل‌های ما فردا سخن بگویند، و آنها خواهند گفت، ببینید شباهت قربانگاه خداوند را، که پدران ما ساختند نه به خاطر هدایا و نه به خاطر قربانی‌ها، بلکه شهادتی است میان شما و میان ما، و میان پسران ما .پس نشود که ما امروز از خداوند روی برگردانیم و از خداوند دور شویم، به طوری که قربانگاهی برای قربانی‌های سوختنی و قربانی‌ها و قربانی سلامتی بسازیم، به جز قربانگاه خداوند که در مقابل خیمه او است .و فینحاس کاهن و تمام رهبران جماعت اسرائیل که با او بودند، سخنانی را که پسران رئوبن و پسران جاد و نصف قبیله منسی گفته بودند، شنیدند و این امر آنها را خشنود کرد و فینحاس کاهن به پسران رئوبین و به پسران جاد و به نیم قبیله منسی گفت، امروز ما دانسته‌ایم که خداوند با ماست، چون شما در برابر خداوند تخلف نکرده‌اید، و چون شما پسران اسرائیل را از دست خداوند رهانیده‌اید .و فینحاس کاهن و رهبران از نزد پسران رئوبن و از نزد پسران جاد و از نزد نیم قبیله منسی از جلعاد به سرزمین کنعان نزد پسران اسرائیل بازگشتند و به ایشان سخنان را پاسخ دادند و این به پسران اسرائیل خوش آمد و آنها با پسران اسرائیل سخن گفتند و خدای پسران اسرائیل را برکت دادند و گفتند که دیگر به سوی آنها برای جنگ بالا نروند تا زمین پسران رئوبین و پسران جاد و نیمی از قبیله منسی را کاملا نابود کنند و آنها بر آن ساکن شدند و یوشع قربانگاه روبن و جاد و نیم قبیله منسی را نامگذاری

کرد و گفت که این شهادتی است در میان آنها که خداوند، خدای آنهاست.

۳۲

و چنین شد بعد از روزهای بسیار، بعد از اینکه خداوند به اسرائیل از همه دشمنانش در اطراف آرامش داد، و یوشع پیر شده بود و در سن پیشرفته بود .و یوشع همه پسران اسرائیل و شورای بزرگان آنها و حاکمان آنها و قضات آنها و کاتبان آنها را فرا خواند، و به آنها گفت، من پیر شده ام و در روزها پیش رفته ام .شما دیده اید هر چه خداوند خدای ما به همه این ملت ها از پیش روی ما کرد، چون خداوند خدای شما است که برای شما جنگید .ببینید که من این اقوام باقی مانده را برای شما به قرعه به قبیله‌های شما انداخته‌ام، از اردن تمام اقوام را، و نابود کردم، و از دریای بزرگ تا غروب خورشید مرز خواهد بود .و خداوند خدای ما این یکی آنها را از پیش روی ما نابود خواهد کرد، تا زمانی که آنها هلاک شوند؛ و او جانوران وحشی را به سوی آنها خواهد فرستاد، تا زمانی که او آنها و پادشاهان آنها را از پیش روی شما نابود کند، و شما زمین آنها را به ارث خواهید برد، همانطور که خداوند خدای ما به شما گفت .پس بسیار قوی شوید برای نگه داشتن و انجام دادن همه چیزهای نوشته شده در کتاب شریعت موسی، تا اینکه به راست یا چپ منحرف نشوید، تا اینکه وارد این اقوام باقی مانده نشوید، و نام‌های خدایان آن‌ها در میان شما نام برده نخواهد شد، و نه خدمت خواهید کرد و نه به آن‌ها سجده خواهید کرد، بلکه به خداوند خدای ما چسبیده خواهید شد، همان‌طور که تا این روز انجام داده‌اید .و خداوند ملتهای بزرگ و قوی را از پیش روی شما نابود خواهد کرد و هیچکس تا به امروز در برابر ما ایستادگی نکرده است یک نفر از شما هزار نفر را تعقیب کرد، زیرا خداوند خدای ما برای شما جنگید، همانطور که به ما گفته بود .و بسیار مواظب باشید که خداوند خدای ما را

دوست بدارید اگر شما روی برگردانید و خودتان را به اقوام باقیمانده‌ای که با شما هستند بپیوندید، و با آنها ازدواج‌های مختلط انجام دهید، و با آنها درآمیزید و آنها با شما، بدانید که خداوند دیگر ادامه نخواهد داد که این اقوام را از پیش روی شما کاملا نابود کند؛ و آنها برای شما دام‌ها خواهند بود، و سنگ‌های لغزش، و میخ‌ها در پاشنه‌های شما، و تیرها در چشم‌های شما، تا اینکه از این زمین خوب که خداوند خدای شما به شما داده است هلاک شوید .من اما راه را می‌روم، همانطور که همه کسانی که بر روی زمین هستند، و شما با قلب‌تان و با روح‌تان خواهید دانست که حتی یک کلمه از همه کلماتی که خداوند خدای ما درباره همه چیزهایی که به ما تعلق دارند گفت، نیفتاد و هیچ‌کدام از آنها ناپدید نشد .و خواهد بود که به همان شیوه‌ای که همه کلمات خوب که خداوند درباره شما سخن گفت به سوی ما آمده است، همچنین خداوند خدا بر شما خواهد آورد همه کلمات بد تا اینکه شما را از این زمین خوب که خداوند به شما داد نابود کند، هنگامی که شما عهد خداوند خدای ما را که به ما فرمان داد تجاوز کنید، و بروید و خدایان دیگر را خدمت کنید و به آنها سجده کنید.

۴۲

و یوشع همه قبیله‌های اسرائیل را در شیلوه جمع کرد، و بزرگان آنها و کاتبان آنها و قضات آنها را فراخواند، و آنها را در برابر خدا قرار داد .و یوشع به تمام قوم گفت، این چیزها را خداوند خدای اسرائیل می‌گوید، آن سوی رودخانه پدران شما در ابتدا ساکن شدند، تارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، و آنها خدایان دیگر را پرستش کردند .و من پدر شما ابراهیم را از آن طرف رودخانه گرفتم و او را در تمام زمین راهنمایی کردم و نسل او را زیاد کردم و به او اسحاق را دادم و به اسحاق، یعقوب و عیسو را دادم و به عیسو کوه سعیر را دادم که آن

را به ارث ببرد و یعقوب و پسران او به مصر رفتند و آنجا به قومی بزرگ و زیاد و نیرومند تبدیل شدند و مصریان آنها را آزار دادند .و من مصر را با نشانه‌هایی که در میان آنها انجام دادم، زدم .و بعد از این چیزها او پدران ما را از مصر بیرون آورد و شما وارد دریای سرخ شدید و مصریان پدران ما را با ارابه‌ها و با اسب‌ها به داخل دریای سرخ تعقیب کردند .و ما به سوی خداوند فریاد زدیم و او ابر و تاریکی بین ما و بین مصریان قرار داد و دریا را بر آنها آورد و آنها را پوشاند و چشمان شما دیدند هر چه خداوند در سرزمین مصر انجام داد و شما در بیابان روزهای بسیاری بودید و او ما را به سرزمین اموریان که در آن سوی اردن ساکن بودند، هدایت کرد و خداوند آنها را به دست ما تسلیم کرد و شما سرزمین آنها را به تصرف درآوردید و شما آنها را از پیش روی خود به کلی نابود کردید .و بالاق پسر صفور، پادشاه موآب، برخاست و علیه اسرائیل صف آرایی کرد و فرستاده، بلعام را فراخواند تا ما را لعنت کند و خداوند خدای تو نخواست که تو را نابود کند و ما را با برکات برکت داد و ما را از دستان آنها رهانید و آنها را تحویل داد .و شما از اردن عبور کردید و به اریحا رسیدید و ساکنان اریحا علیه ما جنگیدند، اموری‌ها و کنعانی‌ها و فرزی‌ها و حوی‌ها و یبوسی‌ها و حتی‌ها و جرجاشی‌ها، و خداوند آنها را به دست‌های ما تسلیم کرد .و او زنبور را پیش از شما فرستاد و آنها را از پیش روی ما راند، دوازده پادشاه اموریان را، نه با شمشیر تو و نه با کمان تو .و به شما زمینی داد که بر روی آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی که ساخته نبودید، و در آنها ساکن شدید، و از تاکستانها و زیتون زارهایی که شما نکاشتید، خواهید خورد .و حالا از خداوند بترسید و او را در راستی و در عدالت خدمت کنید، و خدایان بیگانه را که پدران ما در آن طرف رودخانه و در مصر آنها را خدمت می‌کردند دور کنید، و خداوند را خدمت کنید .اگر خوشایند نیست شما که به خداوند خدمت کنید، امروز برای خودتان انتخاب کنید به چه کسی خدمت خواهید کرد، چه به خدایان پدران شما که در آن طرف رودخانه بودند، چه به خدایان اموریان که شما

در زمین آنها ساکن هستید؛ اما من و خانه من به خداوند خدمت خواهیم کرد، زیرا او مقدس است .و مردم پاسخ داد و گفت، چنین نشود که ما خداوند را ترک کنیم تا به خدایان دیگر خدمت کنیم .خداوند خدای ما، او خود خداست؛ او ما و پدران ما را از مصر بیرون آورد، و ما را در تمام راهی که در آن سفر کردیم حفظ کرد، و در میان تمام اقوامی که از میان آنها گذشتیم .و خداوند اموری‌ها را بیرون راند و همه ملت‌هایی را که در آن سرزمین ساکن بودند از پیش روی ما، اما ما هم به خداوند خدمت خواهیم کرد، زیرا این خدای ما است .و یوشع به مردم گفت، شما قادر نیستید که به خداوند خدمت کنید، چون او خدای مقدسی است و این یکی غیرتمند است و گناهان شما و اعمال بی قانون شما را رها نخواهد کرد، زمانی که شما خداوند را ترک کنید و به خدایان دیگر خدمت کنید، و او آمده به شما آسیب خواهد رساند و شما را نابود خواهد کرد در عوض آنچه که به شما نیکی کرده است .و مردم به یوشع گفتند :نه، بلکه ما خداوند را خدمت خواهیم کرد .و یوشع به مردم گفت، شما بر خودتان شاهد هستید که شما خداوند را برای خدمت به او انتخاب کرده اید و اکنون خدایان بیگانه را که در میان شما هستند دور کنید و دل خود را به سوی خداوند خدای اسرائیل مستقیم سازید و مردم به یوشع گفتند، خداوند را خدمت خواهیم کرد و صدای او را خواهیم شنید .و یوشع در آن روز با قوم عهد بست و به آنها قانون و داوری را در شیلوه در برابر خیمه خدای اسرائیل داد .و این سخنان را در کتاب قوانین خدا نوشت و سنگ بزرگی برداشت و یوشع آن را زیر درخت بنه در برابر خداوند برپا کرد و یوشع به مردم گفت، اینک این سنگ در میان شما برای شهادت خواهد بود، چون خودش همه چیزهایی که توسط خداوند به او گفته شده است را شنیده است؛ چون او امروز به شما سخن گفت، و این در میان شما برای شهادت در آخرین روزها خواهد بود، زمانی که شما به خداوند خدای من دروغ بگویید .و یوشع مردم را فرستاد و آنها رفتند، هر کدام به جای خودش .و اسرائیل به خداوند خدمت کرد در تمام روزهای یوشع و در تمام

روزهای بزرگانی که بعد از یوشع زمان را طولانی کردند و آنهایی که تمام کارهای خداوند را که او برای اسرائیل انجام داد دیدند و بعد از آن وقایع چنین شد که یوشع پسر نون، بنده خداوند، در صد و ده سالگی درگذشت .و او را در مرزهای قرعه او در تمنه سارح در کوه افرایم از شمال کوه جلعاد دفن کردند و استخوانهای یوسف را پسران اسرائیل از مصر بالا آوردند و در شکیم دفن کردند در قسمت زمینی که یعقوب از اموریان ساکن در شکیم به صد بره خریده بود و او آن را به یوسف در قسمت داد و بعد از این چیزها واقع شد که العازار پسر هارون، کاهن اعظم، مرد و در جبعه فینحاس پسر او دفن شد، که آن را به او در کوه افرایم داده بودند.